توسعهٔ اقتصادی

تألیف
چارلز پ. کیندل برگر

ترجمه
رضا صدوقی

انتشارات مدرسه عالی مدیریت گیلان ۱

توسعهٔ اقتصادی

تألیف

چارلز پ. کیندل برگر

Chrarles P. Kindleberger

ترجمهٔ

رضا صدوقی

انتشارات مدرسهٔ عالی مدیریت گیلان

۱۳۵۱

چاپ اول ۱۳۵۱

نسخه ی دیجیتال بصورت رایگان منتشر شده توسط زرین پخش هنر
نشر این کتاب توسط ما به معنای تایید تمام مطالب این کتاب نیست و انتشار آن تنها جنبه ی مطالعاتی دارد و حتی تمام مطالب کتاب نشان دهنده ی افکار نویسنده نیز نمیتواند باشد زیرا این کتاب سعی داشته بیطرفانه تمام شکل های مختلف و راه های موجود در اقتصاد را فقط نشان دهد و با توجه به قدیمی بودن آن و گذر سالها، میتوانم به شما بگویم که درحال حاضر کتاب "چرا ملت ها شکست میخورند" کتابیست کامل تر و واضح تر مخصوصاً برای افرادی که تازه وارد این مطالعات شده اند. هرچند که این کتاب نیز خود در جزئیات خوب است و مطالعه ی آن به معنای این نیست که شما باید تمام مطالب آن را بپذیرید! بلکه گستره ی دانش شما را شاید که بتواند گسترش دهد
همچنین از لحاظ کپی رایت، نسخه ی اصلی کتاب برای 1958 میلادی بوده و ترجمه نیز در ایران توسط مراجع آکادمیک منتشر شده بود که در سالهای اخیر به کل نایاب شد و از همین رو برای احیای دسترسی مردم به این کتاب، اقدام کردم برای پیدا کردن نسخه ی فیزیکی و تهیه ی نسخه ی دیجیتال آن جهت انتشار رایگان

زرین پخش، هنر

چاپ اول این کتاب در آذرماه یکهزار وسیصد وپنجاه ویك خورشیدی
در چاپخانهٔ فاروس ایران انجام گرفت .

کتاب توسعهٔ اقتصادی، نوشتهٔ پروفسور چارلز پ. کیندل برگر بی‌تردید یکی از جامعترین کتابهای توسعهٔ اقتصادی است. وسعت دانش و قدرت فکر نویسنده و احاطه و تسلط او به مسائل مختلف توسعهٔ اقتصادی، کتابی اساسی در زمینهٔ دانش توسعهٔاقتصادی فراهم‌آورده است، و ازآنجاکه توسعهٔاقتصادی‌یکی ازاساسیترین مسائل‌جهان معاصر وکشور ماست، بسیار به جامی‌بودکه این‌کتاب به‌فارسی برگردانیده می‌شد. احساس چنین نیازی بودکه مرا به‌ترجمهٔ این‌کتاب برانگیخت. دربارهٔ ترجمهٔ متنی‌که ازنظرخواننده می‌گذرد، یادآوری چند نکته را لازم می‌بینم:

۱ـ ترجمهٔ این‌کتاب هرگز بدان معنی نیست‌که من باتمام نظرهای اعلام شده درکتاب موافقم.

سببی‌که مرا به‌ترجمهٔ‌کتاب برانگیخت، ارزش علمی بسیارکتاب وتنوع مباحث وشیوهٔ برداشت وتجزیه وتحلیلی است‌که نویسنده در پیش گرفته است.

۲ـ درترجمهٔ‌کتاب حاضرکوشش بسیار داشتم که از هرجهت امانت را رعایت‌کنم و به متن وفادار بمانم. اگر این‌اندازه در رعایت امانت ازهرجهت، اصرار نمی‌داشتم شاید برخی از قسمتهای‌کتاب به شکل دیگری ترجمه می‌شد ولی من به خودم اجازه ندادم‌که از وفاداری همه‌جانبه به متن‌اندکی فراتر روم.

شیوهٔ بیان نویسنده سنگین وعلمی است. کوشیده‌ام که این شیوهٔ بیان در زبان فارسی هم همچنان محفوظ بماند.

۳ـ در انتخاب معادلهای فارسی برای اصطلاحات خاص این روش را پیش گرفتم که معادلهائی را که در زبان فارسی رایج شده است عیناً به‌کار ببرم (اگرچه با آن موافق نباشم). درمورد اصطلاحاتی که معادلهای فارسی رایج و شناخته شده‌ای نداشتند، کوشیدم واژه‌ای را که در زبان فارسی به طور متعارف کم و بیش درهمان‌معنی به‌کارمی‌رود به‌کار ببرم (مثل واژهٔ «مایه» دربرابر Input) و برای اصطلاحاتی که درعرف واژه‌ای معادل آنها سراغ نکردم به خودم اجازه دادم که ترکیبی بپردازم و یا ازعبارات رایج زبان عبارتی برگزینم و به‌کار ببرم (مثل ترکیب «کم‌پولی» دربرابر Deflation ویا ترکیب «مزایای ضمنی» در برابر External Economies) و درهرموردکه چنین ترکیبات تازه‌ای به‌کار بردم عبارت خارجی معادل آنرا هم درکنارش آوردم.

۴ـ کتاب حاضر همچنانکه نویسنده در مقدمهٔ خود آورده است، برای تدریس در کلاسهای اقتصاد نوشته‌شده‌است ولی مراجعهٔ سریع ومختصری به کتاب به خوبی آشکار می‌دارد که همهٔ کسانی که بـا اقتصاد ومسائل اقتصادی سروکار دارند می‌توانند ازآن بهره بگیرند. نحوهٔ طرح وتوضیح مسائل آنقدر ابتدائی نیست که فقط خاص کتاب درسی باشد.

امیدوارم با ترجمهٔ این کتاب به توسعهٔ دانش اقتصادی در زبان فارسی و همچنین به توسعهٔ اقتصادی کشورم که همیشه و درهرحال مشتاق وآرزومندآن بوده‌ام، خدمتی کرده باشم.

رضا صدوقی

پیشگفتار مؤلف

چاپ اول این کتاب درسال ۱۹۵۸ منتشر شد. چنین به نظر می‌رسد که اگر بخواهند در آخرین سالهای دهۀ ۱۹۶۰ چنین کتابی را دوباره چاپ ومنتشر کنند قاعدتاً باید تمامی کتاب دوباره ازنو نوشته شود، زیرا در پرتو مطالعات نظری وتجارب عملی سالهای‌اخیر، دانش توسعۀاقتصادی پیشرفت فراوان داشته است.

اما بعد از تأمل بسیار، من تصمیم گرفتم که از تغییر بنیاد و ساختمان و مجموع مطالب کتاب خودداری کنم، وتنها به واردکردن تغییرات اساسی لازم بپردازم، واین تصمیم را باصاحب‌نظران ومنقدان درمیان‌گذاشتم، وآنها هم تأیید کردند. اصلیترین دلیل براتخاذ و تـأیید چنین تصمیمی هم این بود که شیوۀ برداشت وتجزیه وتحلیل وهمچنین چگونگی طرح وتوضیحی که دربارۀ مسائل توسعۀ اقتصادی درکتاب قبلی پیش گرفته بودم، همچنان معتبر و سودمند است، وفقط به تجدیدنظرهای محدودی نیازمند است.

فصل اول به تعریف و اندازه‌گیری توسعۀ اقتصادی تخصیص داده شده است. به دنبال‌این بررسی‌مقدماتی، فصل‌دوم می آیدکه حاوی عوامل‌غیراقتصادی

مؤثر در توسعهٔ اقتصادی است. این کتاب به منظور آن نوشته شده است که در کلاسهای درس اقتصاد مورد استفاده قرار گیرد و در تربیت اقتصاددانان آینده مؤثر افتد، ولی باید توجه داشت که دامنهٔ گفتگو دربارهٔ برخی ازمسائل اقتصادی به خارج از قلمرو علم اقتصاد کشیده می‌شود. اینگونه گفتگوها بیشتر به هنگام دریافتن علل پدیده‌های اقتصادی پیش می‌آید ولی گاهی هم بـه هنگام تحلیل مسائل اقتصادی گفتگو به عوامل غیراقتصادی کشیده می‌شود. اینگونه گفتگوها را من درچاپ پیشین کتاب در زیرعنوان نیروی کار مطرح کرده بودم، وشاید برخی از مدرسین علم اقتصاد تمایل داشته باشند که این مسائل را قدری دیرتر، یعنی بعد ازآنکه محصل علم اقتصاد تا اندازه‌ای با مفاهیم اقتصادی آشنا شد، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند، چنانکه خود من هم درچاپ قبلی کتاب همین کار را کرده بودم، واین‌گونه مسائل را درفصل ششم کتاب مورد بررسی قرارداده بودم. ولی ازآنجا که اولاً هیچ نظم‌قطعی برترتیب طرح مطالب موردبررسی حکومت نمی کند، و ثانیاً ازآنجا که من می‌خواستم توالی مباحث اقتصادی کتاب قطع نشود، این‌بار تصمیم گرفتم که عوامل غیراقتصادی مؤثر درتوسعهٔ اقتصادی را پیش از طرح مباحث اقتصادی مطرح سازم. امیدوارم که بررسی عوامل غیر‐اقتصادی درآغاز کتاب محصلان را چندان به وسوسه نیفکند که یکباره ازدنبال‐کردن مباحث اقتصادی سر بپیچند و دل درگروعوامل غیراقتصادی بنهند. به‌آنها که به تجزیه وتحلیل عوامل اجتماعی و روانی علاقه دارند بشارت می‌دهم که در فصل آخر کتاب دوباره به این موضوع برمی‌گردیم وتأثیر رشد اقتصادی را درتحولات سیاسی واجتماعی بررسی می کنیم، ولی‌درفاصلهٔ این دوآغاز وانجام، توجه اصلی ما به مباحث ومسائل‌اقتصادی خواهد بود، البته درخلال بررسیهای اقتصادی، گاه وبی‌گاه هم، به‌اقتضای‌گفتگو، به عوامل غیراقتصادی هم اشاره‌ای خواهیم کرد.

فصل سوم یکسره به‌گفتگو دربـارهٔ تئوریهای رشد اقتصادی اختصاص داده شده است. در این فصل اساسیترین تئوریهای رشد، چه‌آنهایشان که ارزش تاریخی دارند وچه‌آنهائی که به تازگی عنوان شده‌اند، بـه نحو بسیار خلاصه بیان شده است. گفتگو دربارهٔ تئوریهای رشد اقتصادی چنان است که ما را به مباحثی دیگر یعنی به مباحث مطرح شده درفصول ۴ تا ۱۰ می‌کشاند، درضمن

این فصول، عناصر مختلف رشد اقتصادی بررسی شده است، بدین شرح که در فصول ۴ و۵ و۶ به ترتیب عناصر زمین، سرمایه و کار مورد بررسی قرارگرفته است، و درفصول ۷تا ۱۰ به‌ترتیب عناصرسازمان، تکنولوژی، اندازهٔ واحدهای اقتصادی، و دگرگونی، بررسی شده‌است. توجه به چهار عنصر اخیر و بررسی آنها بدین‌جهت بوده است که جریان رشداقتصادی را نمی‌توان فقط با افزایش مقدار زمین، سرمایه، ونیروی کار توجیه کرد. حتی بروز تحول درکیفیت این عناصر هم باز نمی‌تواند رشد اقتصادی را آغاز کند.

بعد ازتجزیه وتحلیل عناصر رشداقتصادی، بقیه‌کتاب به دوبخش متفاوت قسمت شده است، یك بخش، یعنی قسمت دوم کتاب به مسائل داخلی رشد، و بخش دیگر، یعنی قسمت سوم بـه مسائل خارجی یا بین‌المللی رشد اختصاص داده شده است. گفتگو دربارهٔ مسائل داخلی رشد از فصل ۱۱ آغـاز می‌شود، در این فصل گفتگو در این باره است که تخصیص منابع بـاید، مستقیماً طبق تصمیم مقامات مملکتی صورت گیرد یا اینکه، به راهنمائی مکانیزم قیمتها وطبق مقتضیات بازار به عمل آید؟ غیراز گفتگوی‌کلی دربارهٔ نحوهٔ تخصیص منابع، گفتگوی محدودتری در همین زمینه در فصل دوازدهم مطرح شده است. در این فصل مسئلهٔ تخصیص منابع به دوشعبه‌کشاورزی وصنعت، یا به‌بیانی دیگر مسئلهٔ حفظ تعادل بین این دوشعبه مورد گفتگو قرارگرفته است. این مطلبی است تازه که درچاپ قبلی‌کتاب مطرح نشده بود. فصل‌سیزدهم به بررسی سیاستهای مالی وپولی‌اختصاص داده شده‌است و به خصوص دربارهٔ پدیدهٔ تورم وعلل پیدایش آن گفتگوی نسبتاً طولانی به عمل آمده است. در این زمینه نظرات دو مکتب، یکی مکتب ساختمان اقتصادی و دیگر مکتب پولی توضیح داده شده است. در فصل چهاردهم از تکنولوژی مناسب احوال‌کشورهای درحال‌توسعه سخن به‌میان آمده است، مطلب مورد بحث در این فصل این است که آیاکشورهای در حال‌توسعه باید پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌کشورهای توسعه‌یافته را اقتباس‌کنند یا تکنولوژی نسبتاً قدیمتر را، وآیا در انتخاب تکنولوژی باید به تناسب‌آن بـا سایر عوامل تولید درکشور خود بیندیشند یا بی‌پروا ازچنین تناسبی، می‌توانند هرتکنولوژی راکه خواستندبرگزینند. درفصل‌پانزدهم مسئلهٔ شناخته‌شدهٔ جمعیت را مورد بحث قرار داده‌ایم و با این‌گفتگو مسائل داخلی‌توسعهٔ اقتصادی راتمام

کرده‌ایم.

بعد ازمسائل داخلی توسعهٔ اقتصادی به مسائل بین‌المللی آن پرداخته‌ایم، تمامی قسمت سوم کتاب که چهارفصل است به‌این بررسی اختصاص یافته‌است. این بررسیها از فصل ۱۶ تا ۱۹ را فراگرفته است، دراین فصول به‌ترتیب دربارهٔ تجارت، سرمایه‌گذاری، کمك و همکاریهای منطقه‌ای گفتگو شده است.

همچنانکه قبلاً هم یادآور شدیم، درپایان کتاب، به هنگام نتیجه‌گیری، دوباره به عوامل غیراقتصادی برگشته‌ایم، واین مسئله را مطرح کرده‌ایم که توسعهٔ اقتصادی تا چه‌اندازه به‌تحولات سیاسی واجتماعی وابسته‌است، یعنی چه تحول سیاسی واجتماعی برای شروع به توسعهٔ اقتصادی ضرورت دارد؟ و به ویژه این سئوال مطرح شده است که آیا توسعهٔ اقتصادی بدون بروز تحولات تند امکان‌پذیر است؟ یـا به بیانی دیگر آیا توسعهٔ اقتصادی درکشورهای کم توسعه به برانگیختن تحولات تند غیرمنتظره‌ای منجر نمی‌شود؟

سپاسگزاریهای من (نویسنده) نسبت به کسانی که درفراهم‌آوردن موجبات تدوین ونشر کتاب‌قبلی به من یاری دادند به جای خود باقی است، وعلاوه‌برآن به کسانی که درتجدیدنظر درکتاب قبلی وتهیه‌کتاب حاضر مراکمك وراهنمائی کردند امتنان‌خود را اعلام می‌دارم و دراین‌مورد به خصوص بایدازمارتین‌برون فن‌برنر (Martin Bronfenbrenner) وآلبرت فیشلو (Albert Fishlow) و فرانکلین د. هولزمن (Franklyn D. Holzman) و ریموند سی. مالی (Raymond C. Malley) وریموند ورنون(Raymond Vernon)نام‌ببرم. درسال‌تحصیلی ۶۱ـ۱۹۶۰ من‌بااتفاق دون د. همفری (Don D.Hamphrey) در دانشکدهٔ حقوق و دیپلماسی فلچر (Fletcher) درس تـوسعهٔ اقتصادی را تدریس کردیم. تجربه‌ای بسیارآموزنده‌بود، زیرا بین‌ما اتفاق‌نظر وجودنداشت. وما ناچار با یکدیگر گفتگوهائی داشتیم وتصور می کردیم که این اختلاف‌نظر ما نیز موجب آموزش بیشتر دانشجویان این درس خواهد شد اگرچه درعمل تا اندازه‌ای به اغتشاش ذهنی دانشجویان انجامید، ولی درهرحال برای من بسیار آموزنده بود. در دورهٔ تدریس دراین‌کلاس، مثل‌همیشه، ازتحقیقات ونوشته‌های دانشجویان چیزها‌آموختم و از این‌رو ازآنان هم سپاسگزاری می کنم. سرانجام بایدازکنت د. فردریك (Kenneth D. Frederick) تشکرکنم که درتابستان

۱۹۶۳ در امر تحقیق به من کمک کرد. وهمچنین از لورا سی.هیث (Loura C. Heath) که با آرامش و کفایت کامل و با ماشین تحریر وقیچی ونوارچسب، مقدمات چاپ کتاب را فراهم کرد، از بآتریس آ. راجرز (Beatrice A. Rogers) که به شایستگی هرچه تمامترکار تصحیح کتاب وتنظیم فهرست الفبائی آن را به پایان آورد سپاسگزاری می کنم.

چ. پ. کیندل‌برگر

غلطنامهٔ کتاب توسعهٔ اقتصادی

بسیار کوشیدیم که کتاب حاضر بی‌غلط و یا لااقل کم غلط باشد. ولی متأسفانه تلاش ما بی‌ثمر ماند و غلطهای کتاب ازحد معمول زیادتر شد. برخی‌ازغلطها درزیرآورده شده‌است، ولی تعداد آنها چندان زیاد است که آوردن همهٔ آنها در این جدول ممکن نیست. بسیاری‌از غلطها چنان‌است که خواننده به‌هنگام خواندن کتاب به‌آسانی می‌تواند درست آنرا خود دریابد، ازاین‌رو ازآوردن همه غلطها دراین غلطنامه خودداری‌شد و تشخیص و تصحیح بیشترآنها برعهدهٔ خواننده واگذار شد.

صفحه	سطر	غلط	درست
۴۵	۹	باشد	نباشد
۴۸	۱۷	–	بعدازکلمهٔ مبتلا (–) زائد است
۵۹	۱۶	اینکه	زائد است، باید حذف شود.
۶۲	۴	شود	شوند
۶۲	۱۴	می‌تواند	می‌توانند
۷۶	نمودار	اجاره‌بها	رانت
۸۶	۷	o'k'	ok"
۸۸	۱	متعرض	معترض
۸۸	۲	سرعت	به سرعت
۸۸	۷	سرمایه / تولید	سرمایه / محصول
۹۰	۱۲	مختلط	مختلف

صفحه	سطر	غلط	درست
۹۷	۳	گرچنکورن	گرچنکرون
۹۸	۲	نتیجهٔ	نتیجتاً
۱۰۷	۱	اقتصادی	اقتصاد
۱۰۸	۱۲و۱۵	توث	توارث
۱۱۵	۳	شکل	مشکل
۱۵۰	۲	مثل	مثلاً
۱۵۱	۲	عام‌المنعه	عام‌المنفعه
۱۵۴	۴	عدد ۱۸۲۷ (بند ۲) باید به ستون بعدی برده‌شود	
۱۵۴	۹	عدد ۸۴۲۲۳ باید به ستون بعدی برده شود.	
۱۶۰	۱۳	بلافاصله	بلافاصله یا
۱۶۲	۷	نهانی	نهائی
۱۶۶	۸	تغییر	تعبیر
۲۱۸	۳	دلیلی	دلیل
۲۱۹	۲۰	آورند	آوردند
۲۲۸	۱۲	داده	داد .
۲۲۸	۱۸	تجدید توزیع مستمر	تجدید نظر مستمر در توزیع
۲۵۶	۶	تاز	تازه
۲۶۴	۲۰	کالاهائی	کالائی
۲۶۷	۱۷	بار	باز
۲۷۱	۹	باورود	به ورود
۲۷۳	۸	منبع	منع
۲۷۳	۱۷	علتی	علت
۲۸۸	۷	در مؤسسه‌ای	از مؤسسه‌ای
۲۹۳	۱۴	گزاریش	گزارش
۲۹۹	۱۰	درآمد ملی سرانه	درآمد سرانه
۳۰۳	۱۷	سنگ‌آلودگی	سنگ وآلودگی
۳۱۷	۱۲و۷	خوشگذارانی	خوشگذرانی

صفحه	سطر	غلط	درست
۳۲۹	۱۰	قبلاً	عملاً
۳۲۵	۷	درسال	نسبت به سال
۳۳۹	۱۳	مزدکارگران	وقتی مزدکارگران
۳۴۳	۱۱و۱۷	مؤسسات	تأسیسات
۳۴۴	۱۶	بالاتر بودن	بالاتر بردن
۳۴۷	۳	وشهرهای تجاری	زائد است
۳۴۹	۱۸	نمودارها	نمودار
۳۷۲	۱۶	عامه مردم عامه	عامه مردم
۳۷۳	۱۳	مخلوط	مختلط
۳۷۶	۱	برنامه ریزی‌ها	برنامه‌ریزی
۳۷۹	۱۲	بتواند	می‌تواند
۳۷۹	۱۷	صنایع ثابت	سرمایه‌های ثابت
۳۸۹	۲۱	توسعه انگیزه	توسعه انگیز
۳۹۲	۲۲	موجب می‌شود	موجب شود
۴۰۱	۷	پس از انتقال	پس انتقال
۴۰۲	۵	وجود داشته است	وجود نداشته است
۴۰۲	۱۴	بالا می‌رود	بالا است
۴۰۳	۹و۱۱و۱۳و۱۵و۱۹	مصرفی ـ صنعتی	مصرفی صنعتی
۴۰۴	۱۰	کشاورزی	کشاورزان
۴۰۴	۲۱	شده است.	شده است، پس
۴۰۶	۱۱	کشش درآمد	کشش قیمتها
۴۰۶	۱۲	کم باشد.	کم باشد،
۴۰۶	۱۸	بعداز	مقارن
۴۱۱	۴	می‌یابد.	می‌یابد، زیرا
۴۱۱	۱۵	استفاده ازوسایل سرمایه‌ای	استفادهٔ بیشتر ازوسایل سرمایه‌ای
۴۱۲	۲	حیثت	حیثیت
۴۱۲	۱۰	به نظری	به نظر

صفحه	سطر	غلط	درست
۴۱۴	۹	اصلاحات اراضی	اصلاحات ارضی
۴۲۰	۱۹	نماید	نمایند
۴۲۱	۷	صفرشود)، معنی‌اش	صفرباشد، معنی این سخن
۴۲۱	۸	شده‌اند.	بوده‌اند)
۴۲۳	۳	خنك	خشگ
۴۳۱	۱۷	قیمت گران نیروی کارمحلی	نیروی کارمحلی گران قیمت
۴۳۲	۱۶	وضع وصول	وضع ووصول
۴۳۳	۱۳	تماماً	مآلاً
۴۳۵	۳	مستثناتی	مستثنیاتی
۴۳۶	۳	نسبت سیر	نسبت به سیر
۴۳۶	۱۲	رشد برود	رشد برد
۴۴۲	۱۰	به جزء	به جز
۴۴۹	۵	ادارایی	اداری
۷۰۲	۱۷	گروههایی	گروههای

فهرست مطالب

قسمت اول ـ تئوری توسعهٔ اقتصادی

فصل اول ـ رشد و توسعهٔ اقتصادی

فصل دوم ـ وجوه غیراقتصادی توسعهٔ اقتصادی

فصل سوم ـ تئوریهای رشد اقتصادی

فصل چهارم ـ زمین

فصل پنجم ـ سرمایه

فصل ششم ـ کار

فصل هفتم ـ سازمان

فصل هشتم ـ تکنولوژی

فصل نهم ـ اندازهٔ واحدهای اقتصادی

فصل دهم ـ دگرگونی

قسمت دوم ـ مسائل داخلی توسعهٔ اقتصادی

فصل یازدهم ـ تخصیص منابع طبق برنامه یا به وسیلهٔ قیمتها

فصل دوازدهم ـ کشاورزی در برابر صنعت

فصل سیزدهم ـ مسائل مربوط به سیاستهای مالی و پولی

فصل چهاردهم ـ تکیه به تکنولوژی یا به نیروی کار

فصل پانزدهم ـ مسئلهٔ جمعیت

قسمت سوم ـ مسائل بین‌المللی توسعهٔ اقتصادی

فصل شانزدهم ـ تجارت خارجی یا خودبسندگی

فصل هفدهم ـ وام از خارج

فصل هجدهم ـ همکاری منطقه‌ای

فصل نوزدهم ـ روابط باکشورهای توسعه یافته

فصل بیستم ـ چند استنتاج

این کتاب اولین بار در سال ۱۹۵۸ به وسیلهٔ شرکت McGrow—Hill در ایالات متحدهٔ امریکای شمالی به چاپ رسید . سپس در سال ۱۹۶۵ با تجدید نظرهایی تجدید چاپ شد . ترجمهٔ حاضر از روی نسخهٔ تجدید نظرشدهٔ سال ۱۹۶۵ صورت گرفته است .

قسمت اول

تئوری توسعهٔ اقتصادی

فصل اول

رشد و توسعهٔ اقتصادی

دو لغت **رشد** و **توسعهٔ** اقتصادی را در گفتگوهای اقتصادی غالباً به‌طور مترادف به‌کار می‌برند و به‌کاربردن این‌لغات به‌طور مترادف اشکالی ندارد؛ ولی داشتن دو لغت متفاوت و استعمال آنها به‌طور مترادف شخص را به این‌فکر فرو می‌برد که، اگر ممکن باشد، درهر کدام از این دو لغت معنایی خاص ودقیق بنشاند که هر کدام از آنها با دیگری، اگر نه کاملاً، لااقل تا حدی متفاوت باشد، وما هم بد نیست که در اینجا نسبت به دو لغت **رشد** و **توسعه** همین‌کار را بکنیم. عبارت رشد اقتصادی فقط به‌معنای تولید محصول بیشتر است، ولی عبارت توسعهٔ اقتصادی، هم برمعنای تولید بیشتر دلالت دارد، هم برمعنای پدیدآمدن تحول در چگونگی تولید محصول، هر چند عبارت رشد هم صرفاً به معنای تولید بیشتر نیست و می‌تواند برمعنای کارآیی بیشتر، یعنی تولید محصول بیشتر ازمایه‌ای ثابت هم دلالت کند؛ ولی عبارت توسعه از این‌حد هم فراتر می‌رود و بر بروز تحول درچگونگی تولید و بر تجدید نظر در تخصیص منابع و نیروی‌کار به‌شعبه‌های مختلف تولید نیز دلالت دارد. اگر بخواهیم این دو لغت را من‌باب مثال درمورد انسان به‌کار ببریم، باید بگوییم که لغت **رشد**

می‌تواند نشان دهندهٔ افزایش وزن و قد باشد، ولی لغت **توسعه** می‌تواند بیان‌کنندهٔ بروز تحول در مثلاً ظرفیت یادگیری شخص باشد.

رشد و توسعه همراه یکدیگرند، یا لااقل تا آن حد که اقتصاد یك کشور توانایی‌خود را برای انطباق باشرایط‌متحول از دست‌نداده‌است، همراه یکدیگرند. در مراحل نخستین، هر اقتصادی‌که رشد می‌کند به‌احتمال قوی توسعه هم می‌یابد و برعکس، اما کشورهایی که به حد قابل ملاحظه ای از رشد و توسعهٔ اقتصادی رسیده‌اند، توجهشان بیشتر معطوف به‌آن است که رشد اقتصادی خود را ادامه دهند، واین وضعی است‌که در ایالات متحده و اروپای غربی به وجود آمده است و در نواحی‌کمتر توسعه یافتهٔ جهان، مثلاً درکشورهایی‌که سطح درآمدشان پایین است، یا درکشورهایی‌که به‌سختی می‌توانند ازامکاناتی‌که در دسترسشان قرار دارد بهره برداری‌کنند، رشد وتوسعهٔ اقتصادی ناچار با هم همراهند. رشد بدون توسعه ـ مثل تولید بیشتروبیشتر فولاد در شوروی یا تولید بیشتروبیشترقهوه دربرزیل ـ بـه جایی نخواهد رسید؛ و از لحاظ نظری هـم تصور توسعهٔ بدون رشد دشوار است، زیرا بروز تحول درنحوهٔ عمل طبعاً مستلزم بروز افزایش درمیزان محصول هم هست. مادام که اقتصاد یك‌کشور نتوانسته باشد ازطریق تولید محصول بیشتر، یعنی ازطریق رشد، بیش ازحداقل احتیاج‌خود خوراك تولیدکند، نخواهدتوانست قسمتی ازمنابع خود را به سایر فعالیتهای اقتصادی تخصیص دهد.

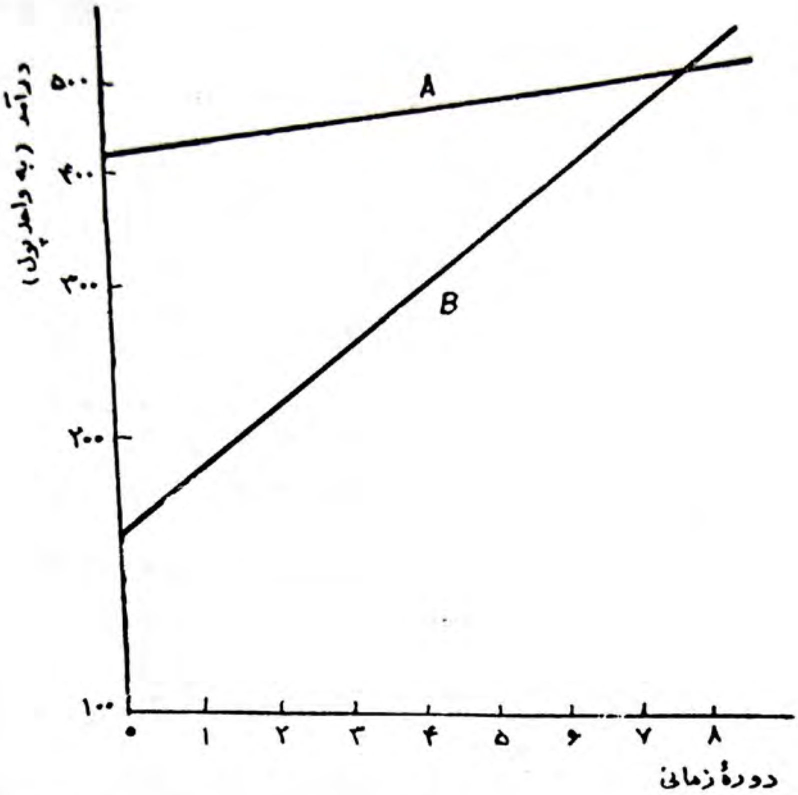
کشورهای کم‌توسعه‌یافته را نمی‌توان همان کشورهـای کم درآمد دانست، هرچندکه تا حدود زیادی این دوگروه با یکدیگر انطباق دارند. مثلاً کشورهای کانادا و استرالیا را در اوایل قرن بیستم و ایالات متحدهٔ امریکای شمالی را در ۱۸۵۰ می‌توان درزمرهٔ کشورهای‌کم‌توسعه‌یافته رده‌بندی‌کرد، ولی هرگز نمی‌توان آنها را در زمرهٔ کشورهای فقیر جای داد. نمونهٔ دیگر از کشوری کـه ثروتمند

است، ولی با وجود ثروت توسعه‌نیافته هم‌هست، کشورکویت است‌که ازنفت درآمد سرشاری نصیبش می‌شود و درآمد سرانهٔ‌آن هم بسیار بالاست، اما اکثریت وسیعی از مردم این‌کشور در تولید این درآمد بزرگ سهمی ندارند ، وازطرف دیگر تا این اواخر کشورهایی مانند ژاپن و اسرائیل را با وجود فقر در ردیف کشورهای توسعه یافته قرار می‌دادند (علت این فقر هم شاید قلت منابع طبیعی این‌کشورها بوده است) . ازمیان جمع این‌کشورهای مختلف‌کوشش نویسندهٔ این‌کتاب متوجه حل مسائل کشورهای کم درآمد و توسعه‌نیافته است و راه رسیدن به رشد وتوسعه را به این‌گونه کشورها نشان می‌دهد .

□ اندازه‌گیری توسعهٔ اقتصادی

توجه خاص این‌کتاب به طرح و توضیح چگونگی توسعهٔ اقتصادی است و برای تشخیص میزان توسعهٔ اقتصادی شك نیست‌که باید مقیاسی داشت وماهم برای اندازه‌گیری توسعهٔ اقتصادی مقیاسی برگزیده‌ایم واین مقیاس درآمدملی است،که بیشتربرای اندازه‌گیری رشداقتصادی مناسب است. این‌وسیله‌که برای اندازه‌گیری توسعهٔ اقتصادی انتخاب‌کرده‌ایم نارساییهایی داردکه در بقیهٔ این‌فصل راجع به‌آنها گفتگو خواهیم‌کرد. ولی علاوه برتوجه به‌نارساییهای مقیاسی‌که برای اندازه‌گیری توسعهٔ اقتصادی انتخاب‌کرده‌ایم، باید به‌تفاوتی‌که بین‌سطح درآمد ومیزان افزایش آن وجود دارد ، توجه داشته باشیم . وقتی‌که سیاستمداران از علاقهٔ خود به رشد اقتصادی صحبت می‌کنند ، توجه آنها بیشتر معطوف به سطح درآمد است ، نه به‌میزان افزایش‌آن . طبیعی است‌که بالا بودن میزان افزایش‌درآمد در مدت بلند موجب بالا رفتن سطح درآمد است ، چنانکه در نمودار ۱ـ۱ نموده شده است .

در این نمودار درآمد در محور عمودی وبا مقیاسهای لگاریتمی نموده شده

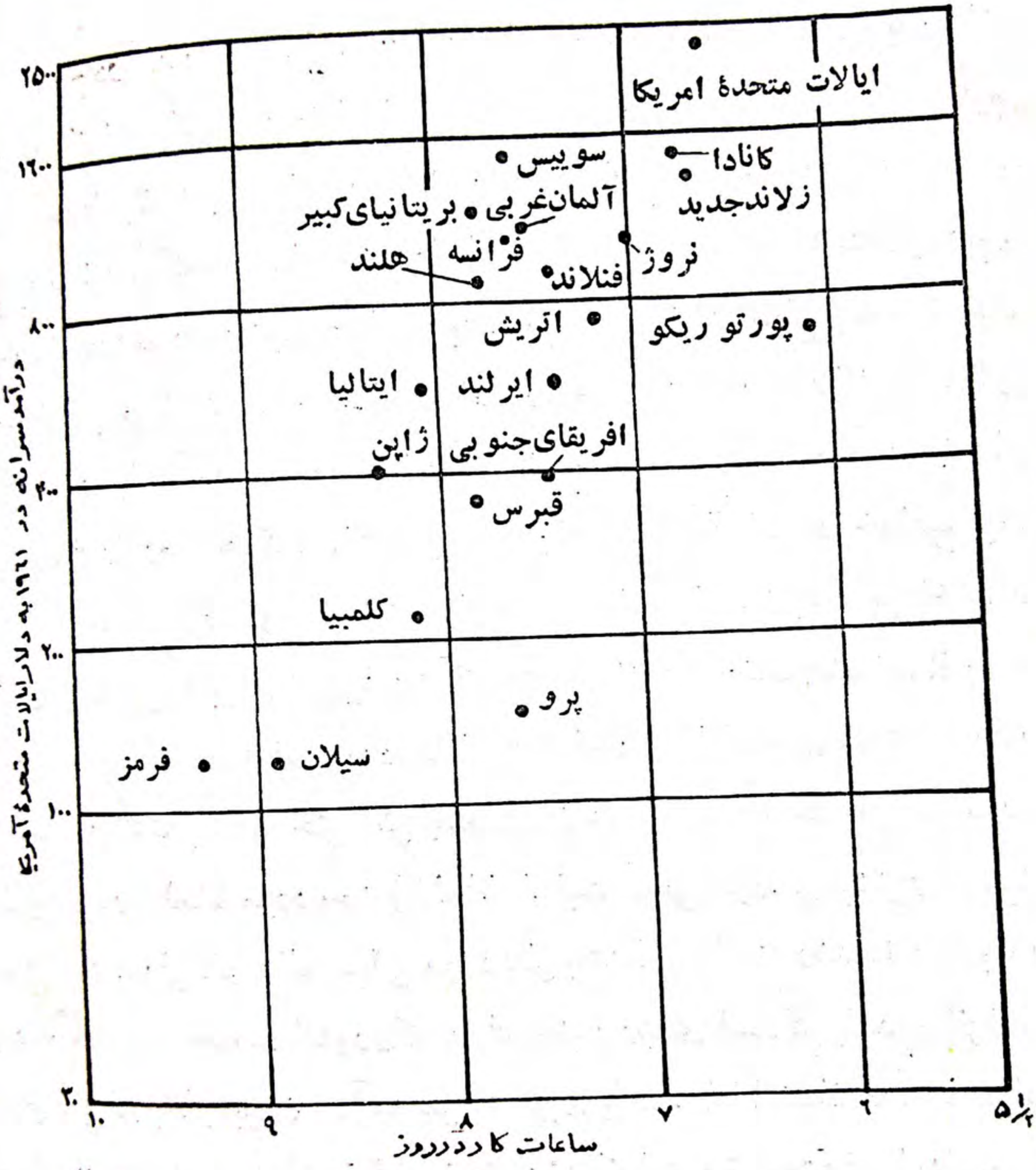


نمودار ۱-۱ رشد اقتصادی دوکشور و با دو نرخ متفاوت رشد از دو سطح مختلف

است ، به نحوی‌که نرخ ثابت رشد را بتوان با خط افقی نشان داد ، وعامل زمان با مقیاسی ریاضی در محور افقی نموده شده است . کشور A در زمان I از کشور B ثروتمند تر است ، ولی نرخ رشد اقتصادی B بیشتر است . نتیجه آنکه سرانجام کشور A از B عقب می‌ماند . از نظر سیاستمداران کشور B واهالی آن، ثروتمندتر بودن کشور A در زمانهای ۱و۲و۳ اهمیت بسیار دارد ، بخصوص اگر تفاوت ثروت دوکشور زیاد و زمان لازم برای ازمیان بردن آن بسیار باشد. ممکن است‌که نرخ رشد اقتصادی‌کشور B بیشتر باشد، ولی‌کشور A به‌لحاظ بالاتر بودن سطح درآمدش تا مدتها برتری خود را برکشور B حفظ خواهد کرد . مثلاً اگر درآمد کشور B برابر با ۱۰۰ دلار و رشد سالانهٔ آن ۱۰٪ باشد و درآمد کشور A برابر با ۲۰۰۰ دلار فرض شود ، کشور B هرسال فقط $\frac{۱}{۲}$٪ درآمدکشور A افزایش درآمد دارد .

سطح درآمد و نرخ افزایش درآمد برای معرفی موقعیت اقتصادی یا میزان پیشرفت اقتصادی یك کشور مقیاسهایی غیردقیق است و همچنانکه بعدها خواهیم گفت، آمارهایی‌که نسبت به‌این دو عامل در دست داریم به‌هیچوجه دقیق نیست، ولی به منظور آنکه مشخصات کشورها را در مراحل مختلف توسعه نشان بدهیم، ناچارسطح درآمد را به‌عنوان عاملی‌که به‌تقریب معرفی‌کنندهٔ سطح‌توسعهٔ اقتصادی کشور است برمی‌گزینیم، ودر شناخت عامل درآمد می‌توان درآمد کل را مقیاس انتخاب‌کرد، یا درآمد سرانه را، یا درآمد گروه کارگران را، یا درآمد ناشی از هرساعت‌کار را، وما ازهرکدام ازاین‌عوامل درجای مناسب‌آن استفاده خواهیم‌کرد.

درآمدکل بدون توجه به‌تعداد افرادی‌که برای تولیدآن به‌کار پرداخته‌اند مقیاسی است‌کلی‌که برای تعیین‌قدرت اقتصادی یك‌کشور ازجهات مختلف، ازجمله ظرفیت نظامی‌آن، می‌تواند مورد استفاده قرارگیرد؛ واگرکشوری مثلاً سه‌درصد رشد سالانه داشته باشد، حتی اگر جمعیت آن هم به همین نسبت افزایش یابد، باز این‌کشور ازلحاظ مورد بحث (ازلحاظ ظرفیت نظامی) توانائی بیشتری تحصیل نموده است. ولی اگر رفاه انسانی مورد نظر باشد، این‌گونه رشد مفید نخواهد بود، مگرآنکه جمعیت کشوری‌که دارای چنین رشدی است کم باشد و افزایش جمعیت برای بالاتر بردن درآمد سرانه ضرور باشد. اما اتخاذ درآمد سرانه به‌جای درآمدکل به عنوان مقیاس سنجش رشداقتصادی بهتراست، زیرا به‌استعانت این مقیاس می‌توان هم به کارآیی دستگاه تولیدی و هم به قدرت کشور در وصول به هدفهای اقتصادی پی برد، گرچه بر نارسا بودن درآمد سرانه[1] هم استدلالاتی نموده‌اند؛ از جمله در اینکه عامل درآمد سرانه بتواند معرف رفاه انسانی قرار گیرد، تردید بسیار روا داشته‌اند، زیرا ممکن است‌که نحوهٔ توزیع درآمد چنان باشدکه به‌طبقات فقیرمبالغ‌کمتری عایدشود وقسمت عمدهٔ درآمد دراختیارصاحبان



در **نمودار ۲-۱** ساعات کار در کارگاهها با درآمد سرانه مقایسه شده است.

منابع : از لحاظ ساعات کار : کتابچهٔ آماری سازمان ملل برای سال ۱۹۶۲ ؛ صفحهٔ ۵۷ (ساعات‌کار روزانه هر جا لازم بوده است برمبنای شش روزکار در هفته به‌ساعات‌کار در هفته تبدیل شده) و از لحاظ میزان درآمد : جدول ۱-۱ فصل حاضر.

درآمدهای بالا قرارگیرد؛ ولی رویهمرفته درآمد متوسط برای‌تعیین وضع‌کشورها ازلحاظ توسعهٔ اقتصادی مقیاس مناسبتری است.

چنانکه یادآور شدیم درآمد متوسط رامی‌توان برحسب تعداد جمعیت، یا برحسب تعداد کارگران، یا برحسب ساعات‌کار انجام شده احتساب نمود. حال اگر تحصیل این آمارها به طور دقیق میسر باشد، بهتر است کدام یك از معیارهای مذکور رابرگزینیم؟ شك‌نیست‌که هرکدام از این معیارهابرای مورد خاصی‌مناسبتر است و رجحان هرمعیار باید به تناسب هدف موردنظر تعیین شود. درآمد متوسط برحسب جمعیت درموردی‌که سطح مصرف درنظر باشد، ودرآمد متوسط برحسب تعدادکارگران درمورد تولید و درآمد متوسط‌برحسب ساعات‌کار انجام شده‌درمورد قدرت کارآیی اقتصادی، مفیدتر است، و اگر بخواهیم بخشهایی از اقتصاد راکه‌در آنهاکارآیی ضعیفتراست‌مشخص‌کنیم وبرای رفع‌آنها بکوشیم، این‌معیار راهنمایی بهتر از سایر معیارها خواهد بود.

دراین مبحث، مانند سایر مباحث مربوط، درآمد سرانه رابرای نشان دادن سطح توسعهٔ اقتصادی به‌کار می‌بریم. ارقام مربوط به جمعیت قطعاً دقیق نیست، خصوصاً درموردکشورهای توسعه نیافتهٔ پرجمعیت، مثل هند و مصر، ولی مسلماً از ارقام مربوط به نیروی کار و ساعات کار انجام شده دقیق‌تر است. در نمودار ۲ـ۱ ساعات‌کار انجام شده درکارگاهها برای چندکشور نموده شده است. چنانکه ازاین آمار برمی‌آید کشورهای ثروتمندتر از درآمد سرشار خود برای افزایش ساعات فراغت استفاده می‌کنند و حال آنکه درآمد سرانه به‌عنوان مقیاس رشدنمی‌تواند تفاوتی راکه ازاین جهت، یعنی از لحاظ میزان‌کارآیی بین کشورهای توسعه یافته وتوسعه نیافته وجود دارد، بیان‌کند. برآورد نیروی‌کار، خصوصاً برآورد نیروی بانوانی که در کارهای کشاورزی مشغول هستند، بدون شك متضمن اشتباه فراوان

خواهد بود و ارقام و اعداد مربوط به‌کار انجام شده درکشاورزی و خرده‌فروشی و خدمات خانگی شاید اساساً تهیه نشده باشد.

☐ ارقام درآمد ملی

گفتگوی ما تا اینجا درباب عامل جمعیت بود؛ حال بهتر است‌که قدری در بارهٔ درآمد ملی صحبت‌کنیم. تعیین درآمد ملی هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی، با مشکلات آماری متعددی روبروست. از لحاظ نظری باید معین کنیم که درآمد ملی چیست. اگر درآمد ملی را جمع کل محصولات نهایی تعریف کنیم، مسئلهٔ تعیین حد فاصل‌مصرف وهزینه‌ها، یا جداکردن محصولات نهایی‌ازمحصولات میانی، مطرح می‌شود و مراد از محصولات میانی محصولاتی است که در تولید محصول نهایی به‌کار می‌رود. کارگرانی‌که به کارهای سخت مشغولند غذایی سنگین مصرف می‌کنند تا نیروی لازم برای ادامه کار خود را به دست آورند و این غذا محققاً باید جزء محصولات میانی تلقی شود، نه جزء مصرف، حال‌آنکه معمولاً آن را به حساب مصرف منظور می‌کنند. ولی ازطرف دیگر دفترکار مدیر یك‌شرکت تبلیغاتی در نیویورك‌که با تهویهٔ مطبوع و مبلمان دانمارکی اعلا مجهز است، باید جزء مصرف تلقی شود، نه جزء قسمتی ازهزینهٔ تولید، زیرا این وسائل درحقیقت قسمتی از سطح زندگی آن مدیر است.

از دیدگاه‌فلسفی این مفهوم مبهم است، زیرا مسلم نیست‌که‌کار را باید جزء محصولات حساب‌کنیم یا درشمار عوامل تولید؟ آیامردم (لااقل درکشورهای‌توسعه یافته) از بازنشستگی ملولند وکار را،هرقدر هم‌که یکنواخت باشد، به دلیل‌آنکه وسایل شرکت‌آنان را در زندگی‌اجتماعی فراهم می‌کند، دوست می‌دارند؟ یا غیراز این است و ازکار هدفهای دیگری درنظرداریم؟ به عبارت روشنتر وساده‌تر آیاماکار

می‌کنیم برای آنکه بخوریم یا می‌خوریم برای آنکه کار کنیم؟ محاسبه‌کنندگان درآمد ملی با تعداد فراوانی از این ابهامات مواجه شده‌اند و سرانجام برای حل مشکل فهرستی بلند بالا تهیه‌کرده‌اند حاوی اقلامی‌که باید و نیز اقلامی‌که نباید جزء درآمد به‌حساب آیند. محاسبهٔ درآمد ملی درموردبلوك شوروی با مشکلات بیشتری روبروست، زیرا این‌کشورها به‌اقتضای اصول مارکسیزم قسمتهای وسیعی از خدمات، ازقبیل ادارهٔ امور دولتی، توزیع و حمل و نقل را جزء اقلام درآمد ملی به حساب نمی‌آورند و توجهشان فقط معطوف به‌محصولات کالایی تولید شده‌است. این نحوهٔ محاسبهٔ آنها نتایج قابل توجهی از جهات برنامه‌ریزی و آماری در بر دارد. از لحاظ برنامه‌ریزی، نتیجهٔ طبیعی این نوع برداشت طبعاً عدم توجه به توزیع و حمل و نقل است، و از لحاظ آماری نیز نتیجهٔ طبیعی این نحوهٔ محاسبه آن است‌که نرخ رشد اقتصادی دراین‌کشورها در مقایسه باکشورهایی‌که این شیوهٔ محاسبه را به‌کار نمی‌برند، بیش ازحد واقع بزرگ جلوه‌کند، زیرا سرعت رشد در شعبهٔ خدمات به مراتب کمتراز سرعت رشد در تولیدکارخانه‌هاست.

حال فرض‌کنیم‌که ترسیم یك حدفاصل تئوریك دقیق بین آنچه که درآمد تلقی می‌شود و آنچه که درآمد تلقی نمی‌شود میسر باشد، ولی باز هم مشکلات آماری متعددی در برابر ما وجود دارد که یکی از مهمترین آنها تعیین ارزش محصولات و خدمات است. اگر محصولات و خدمات در بازار مورد معامله قرار گیرند، معیاری معین برای تعیین ارزش آنها داریم، ولی اگر خدمات دربازارمورد معامله قرارنگیرد، تعیین‌ارزش آنها و احتساب آنها جزء درآمدملی آسان نخواهد بود. از این‌روست که خدمات بانوان خانه‌دار در منازل خودشان جزء درآمد ملی به‌حساب نمی‌آید. همچنین است هدایایی که مردم به یکدیگر می‌دهند (هرچند که دربرخی ازجوامع چنین هدایائی نیزجنبهٔ مبادله و داد وستد دارد). درصورتی

که امکان تقویم همهٔ فرآورده‌ها موجود باشد، چنانکه کرایه خانه‌ای که مستأجران به مالکان می‌پردازند، یا میزانی ازمحصولات کشاورزی راکه خانواده‌های روستایی خود مصرف می‌کنند، به‌آسانی می‌توان تقویم کرد و به‌نحوی کاملا نظری می‌توان بهای این محصولات را برآورد و در محاسبهٔ درآمد ملی منظور نمود، ولی کاملاً روشن است که این نحوهٔ برآورد واحتساب درآمدملی که در نظام اقتصادی غیرپولی، یا در نظام اقتصادی مختلط پولی و غیر پولی، ازآن ناگزیریم ،کاملا نظری است و امکان اشتباه درآن فراوان است. ازآنجاکه کالاها و خدماتی که در داخل خانواده‌ها وبرای مصرف آنها فراهم می‌آید ، نوعاً کم تقویم می‌شود، و از آنجاکه این نوع خدمات که خدمات بانوان خانه‌دارقسمت قابل توجهی ازآنهاست، درکشورهای در حال توسعه قسمت بیشتری از کالاهـا و خدمات فراهم شدهٔ ملی را شامل می‌شود (مثلا خدماتی ازقبیل لباسشوئی ، پخت و پز وحتی بریدن نان درکشورهای توسعه یافته ازخانه به‌بازار منتقل شده است ولی درکشورهای درحال‌توسعه این خدمات معمولا در منازل انجام می‌شود)، طبعاً برآورد پولی درآمد ملی، تفاوتی بیشتر از آنچه که واقعاً بین درآمد ملی آنان، وکشورهای توسعه یافته وجود دارد ، نشان می‌دهد .

لازم به تذکر است که نحوهٔ تقویم همواره و در همهٔ احوال چنان نیست که بیان پولی درآمد ملی‌کشورهای درحال توسعه راکمتر از واقع نشان دهد . گاهی اوقات هم قضیه کاملاً برعکس است.

در کشورهای توسعه یافته نیز درآمد ملی بنا به عللی کمتر از واقع بیان می‌شود مثلا اشیاء بادوام مصرفی را دراین کشورها جزء اقلام مصرفی می‌آوریم ، حال آنکه این اشیاء را باید جزء اقلام سرمایه‌گذاری به حساب آوردکه درطول زمان مولد خدماتی قرار می‌گیرند.

□ مقایسهٔ بین‌المللی درآمد ملی

بنا برآنچه‌که‌گذشت در تعیین درآمد سرانه مشکلات بزرگی وجود دارد. این مشکلات در مقایسهٔ درآمد سرانه بین کشورهای مختلف چند برابر می‌شود. درکشورهایی‌که قابلیت‌تبدیل آزادپول به‌نحوکامل وجود ندارد تعیین نرخ‌برابری پول ملی با پول خارجی‌کاری است بس دشوار و درصورتی هم‌که بتوانیم برای ارز یك نرخ متعادل تعیین‌کنیم، باز تبدیل ارقام درآمد ملی به پول‌کشورهای مختلف کاری است‌کاملا نظری، زیراکالاها وخدماتی‌که در تجارت بین‌المللی موردداددوستد قرار می‌گیرد، نمایندهٔ واقعی تمام‌کالاها و خدماتی نیست که درصحنهٔ اقتصاد ملی تولید می‌شود. از اینها گذشته با مشکل دائمی شاخص قیمتها روبرو هستیم، و بد نیست‌که راجع به هرکدام ازاین مطالب توضیحی بیان شود.

درکشورهای بلوك شوروی نرخ ارز بالاتر ازحد واقع وغیر ثابت است و در چنین حالی‌تبدیل درآمد ملی آنها از پول‌داخلی به دلار طبعاً مبالغی‌بیش ازواقع رانشان خواهدداد. نرخ ارز درکشورهای‌بلوك شوروی به‌استثنای خود اتحادجماهیر شوروی، چنان غیر عادی است‌که ازبیان درآمد آنها درجدول ۱ـ۱ صرف‌نظرشد و برآورد درآمد ملی اتحاد جماهیر شوروی هم بـه دلار به میزانی که در جدول مذکور قید شده است،کاملا نظری صورت‌گرفته است.

درکشورهایی که معاملات ارزی درکنترل دولت است و برای ارز نرخهای متعدد دارند، اتخاذ نرخ رسمی ارز به‌عنوان مبنای تبدیل موجب خواهد شد که درآمدملی ازمیزان واقعی خود زیادتر برآورد شود، واتخاذ نرخ ارز دربازارآزاد به‌عنوان مبنای تبدیل موجب خواهدشدکه درآمد ملی ازمیزان واقعی خودکمتر برآوردشود. درچنین حالاتی نرخی‌که مابرای تبدیل اتخاذکرده‌ایم، نرخ متوسط است. دربرخی موارد هم که راهنمایی برای تعیین نرخ ارز وجود نداشته است،

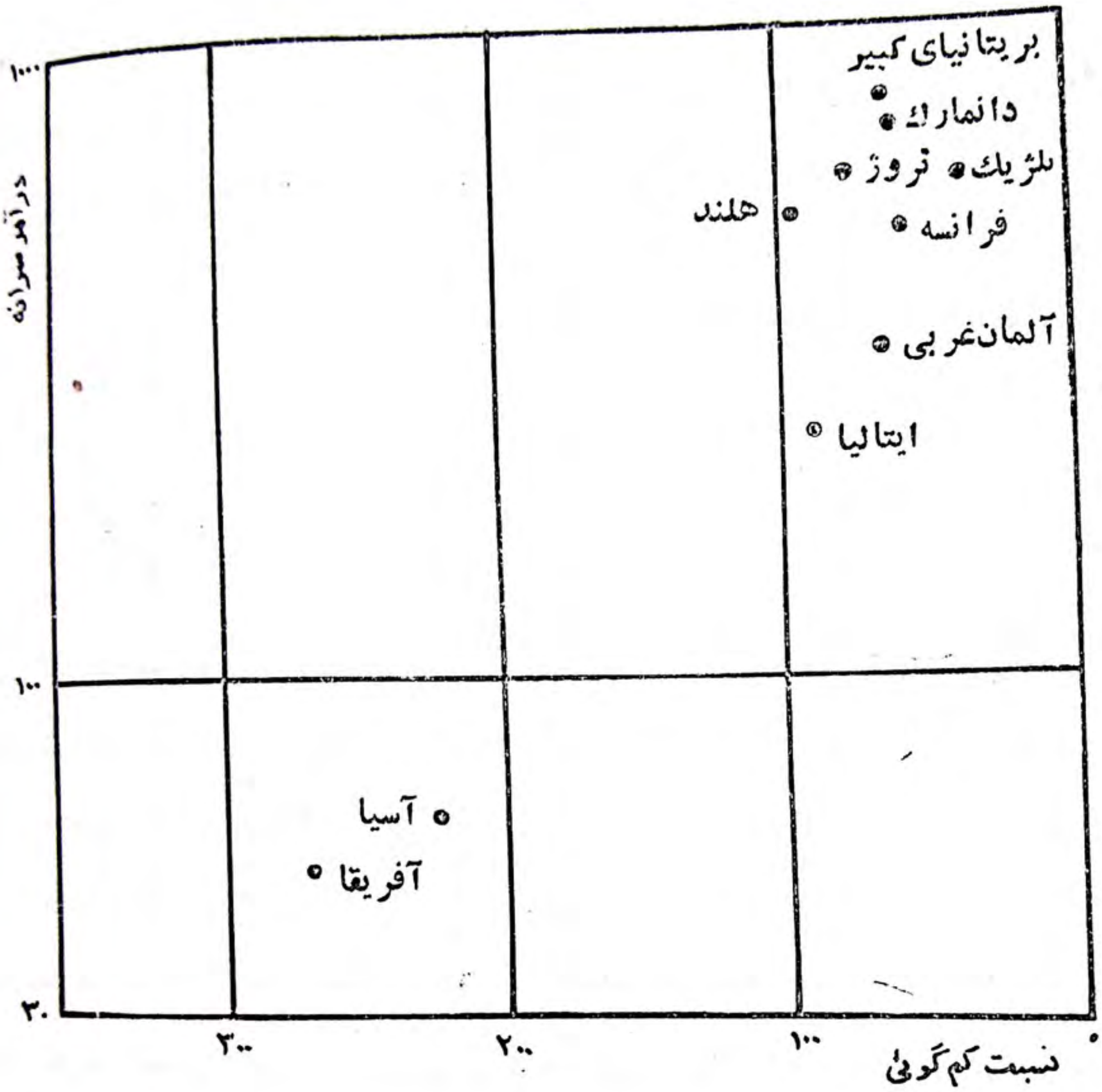
اساساً از برآورد درآمد ملی چشم‌پوشیده‌ایم، زیرا اتخاذ نرخ ارز نامتعادل در این گونه موارد، می‌تواند منشأ اشتباهات وسیعی قرارگیرد.

اگر بتوانیم پول کشورها را به‌دلار تبدیل کنیم ، برآورد درآمد ملی آنها کاملاً ممکن خواهد بود، هرچندکه براثر تحقیقات **ژیلبرت** و **کراویس**[۲] این نکته روشن شده است که چنانچه فرآورده‌های ملی کشورهای مختلف را قلم به‌قلم برحسب یك قیمت باهم مقایسه‌کنیم ، به‌نتیجه‌ای خواهیم رسید، و اگر فرآورده‌های ملی را به پول ملی حساب کنیم و سپس نتیجهٔ حاصل را برمبنای نرخ ارز به پول خارجی تبدیل کنیم، به‌نتیجه‌ای دیگر خواهیم رسید، واین دو نتیجه باهم تفاوتهای فاحش خواهند داشت . در ایالات متحدهٔ امریکا واروپای غربی برای برآورد درآمد ملی کارهای زیاد و دقیق صورت گرفته است ، ولی در کشورهای کم توسعه یافته چنین کارهایی صورت نگرفته است و به ناچار باید بیشتر به حدس وتقریب متوسل شد، که در این‌حالت هم امکان بروز اشتباه زیادتر است. **میلیکان** اظهارنظر نموده است که درآمدکشورهای آسیایی (به‌استثنای‌کشورهای خاورمیانه) که در۱۹۵۰ به‌طور متوسط به ۵۸ دلار برآورد شده‌است دقیق ونشان دهندهٔ واقع نیست، زیراچنانچه کالاها و خدمات غیر تجارتی‌ای راکه در این کشورها تولید و مصرف می‌شده است به‌نرخ واقع حساب‌کنیم، درآمد سرانهٔ این‌کشورها به‌حدود۱۹۵دلاربالغ می‌شود و درآمد سرانهٔ کشورهای افریقایی را که در همان سال ۴۸ دلار حساب شده بود، اگر مجدداً با توجه به این امر حساب کنیم، به ۱۷۷ دلار می‌رسد. ارقام مربوط به درآمد سرانهٔ کشورهای اروپایی و برآورد درآمد سرانهٔ کشورهای آسیایی و افریقایی درنمودار ۳ـ۱ تصویر شده است .

برطبق محاسبات **ژیلبرت‌ـکراویس** چنانچه فرآورده‌های اروپا را باقیمتهای ایالات متحده حساب‌کنیم وسپس آن را با درآمد ملی ایالات متحده مقایسه‌کنیم ،

به نتیجه‌ای می‌رسیم، و چنانچه فرآورده‌های ایالات متحده را با قیمتهای اروپائی حساب کنیم و سپس آن را با درآمد کشورهای اروپائی مقایسه کنیم به نتیجه‌ای کاملاً متفاوت خواهیم رسید، و ایـن تفاوت معلول شاخص قیمتهاست. قیمتهایی که در نمودار ۳ـ۱ ملحوظ بوده است حـد متوسط این دو قیمت‌ست و کاملاً روشن است که این نحوهٔ مصالحه در تعیین قیمتها نمی‌تواند چندان مطلوب باشد. سطح زندگی در ایالات متحده را نمی‌توان با برمه مقایسه نمود، زیرا نوع کالاها و خدماتی که در هرکدام از این کشورها مصرف می‌شود با یکدیگر تفاوت دارند. ما می‌توانیم کالاهای مصرفی امریکاییها را درامریکا بانرخهای برمه، تا حدی که در دست است، حساب کنیم، ولی این محاسبه قابل اتکاء نیست، زیرا نوع کالاها و خدمات مورد مصرف مردم ایالات متحده در برمه کمیاب و به همین دلیل گران است، واگر کالاها وخدمات مصرفی مردم برمه را بخواهیم باقیمتهای امریکا حساب کنیم باز نتیجهٔ این محاسبات کاملاً متفاوت خواهد بود، و اگر بخواهیم یك قیمت متوسط برای این کالاها انتخاب کنیم، درحقیقت کاری بیمعنی انجام داده‌ایم، زیرا حد متوسط قیمتهای برمه و امریکا هیچ معنایی را در ذهن القاء نمی‌کند.

چنانچه برای تعیین‌میزان رشد اقتصادی دریك‌کشورمعین، به‌ارزش‌تولیدات براساس‌شاخص‌قیمتهاتکیه‌کنیم،ممکن‌است‌که‌به‌اشتباهات‌فراوان‌دچارشویم؛چنانکه گرشنکورن[۳] در مورد اتحادجماهیرشوروی همین نکته را خاطرنشان ساخته است. تکیه برشاخص تولید صنعتی نیز درست نیست، زیرا شاخص تولید صنعتی معمولاً براساس‌کالاهای خاصی‌تهیه‌می‌شود واین‌کالاهامعمولاً درنخستین‌سالهای شروع به‌رشد صنعتی بسیارکمیاب است وباجریان رشد صنعتی به سرعت و به طـور مداوم زیاد می‌شود؛ و به‌این ترتیب شاخص تولید صنعتی سرعت رشد تولید صنعتی را زیادتر ازآنچه واقعاً هست می‌نمایاند، واگر یکی ازنخستین‌سالهای شروع به‌رشد صنعتی



نمودار ۳-۱ : در این شکل نسبت کم‌گویی درآمد پولی (که به‌حسب دلار سنجیده شده است) به‌درآمد واقعی در سال ۱۹۵۰ نشان داده شده است. منابع اطلاعات : برای درجه کم‌گویی به‌نوشتهٔ ژیلبرت M. Gilbert و همکارانش تحت‌عنوان «مقایسهٔ درآمدملی وسطح‌قیمتها ــ تحقیقی‌در بارهٔ ایالات‌متحده‌واروپای غربی، چاپ پاریس درسال ۱۹۵۸، جدول۵(صفحهٔ ۳۰) و جدول ۲۷ (صفحهٔ ۸۰) مراجعه‌کنید ، و برای‌کشورهای اروپایی و افریقایی به‌اظهارات **میلیکان** M. F. Millikan در کمیتهٔ فرعی سیاست خارجی اقتصادی، منبعث از کمیتهٔ مشترك اقتصادی که‌درمجموعهٔ گزارشهای هشتادوچهارمین کنگرهٔ سیاست اقتصادی خارجی ، صفحات ۲۸ــ۲۱ ، درج شده است ،و برای درآمد سرانه به‌جدول ۱ــ۱ این‌کتاب مراجعه‌کنید.

را سال پایه حساب کنیم وقیمتهای تولید صنعتی را برمبنای آن‌سال مورد محاسبه قرار دهیم ، نتیجهٔ معکوس به‌دست خواهدآمد، یعنی شاخص تولید صنعتی میزان رشدصنعتی‌را(کمتر ازآنچه‌که هست نشان‌خواهد داد،زیرا) کالاهای صنعتی درسالهای اول رشد به علت‌کمیابی‌گران است و در سالهای بعد به علت افزایش تولید ارزان می‌شود ، و این تفاوت قیمت ، درنخستین سالهای شروع به رشد صنعتی و سالهای بعدی، میزان رشد تولید صنعتی راکمتر ازآنچه واقعاً هست می‌نمایاند . درتعیین تغییرات درآمد ملی یك‌کشور واحد درطول زمان، اگر میزان درآمد را برحسب قیمتهای نسبی محاسبه کنیم و در هرسال تغییرات لازم را در آنها وارد نماییم ، شاخص قیمتها موجد اشکالات مهمی نخواهد بود ، ولی چنانچه قصد ما از محاسبهٔ درآمد ملی مقایسهٔ بین‌المللی درآمد باشد، شاخص قیمتها موجد اشکالات اساسی خواهد بود .

با اینکه مقایسهٔ درآمد کشورها برحسب واحد پول تفاوتهای موجود بین کشورها را به‌درستی و دقت نشان نمی‌دهد، نباید تصورکردکه بیان پولی درآمدبه کلی بیحاصل است. تحقیقی‌که به وسیلهٔ **بنت**[۴] به‌عمل‌آمده است ، نشان می‌دهد که برمبنای اقلام‌مربوط به درآمد سرانه می‌توانیم‌کشورهای مختلف را ازلحاظ‌میزان مصرف واقعی به‌طور مناسب و عادلانه‌ای رده‌بندی‌کنیم، و **بنت** خاطرنشان می‌کند که تفاوتهایی که درسطح درآمد وجود دارد از تفاوتهایی که درسطح مصرف وجود دارد ، چندان دور نیست .

□ ارقام و آمار

جدول شمارهٔ یك، درآمد ملی سرانهٔ پنجاه و یك کشور را درسال ۱۹۴۹ و درآمد هفتاد و چهارکشور را درسال ۱۹۶۱ (دربعضی موارد ۱۹۶۰ یا ۱۹۵۹) نشان

می‌دهد . این جدول بر مبنای مطالعات سازمان ملل متحد و برحسب دلار ایالات متحدهٔ امریکا تنظیم شده است. درفاصلهٔ سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۱ دلارایالات متحدهٔ امریکا به تورم دچار شد وشاخص هزینهٔ زندگی ۱۵٪ و شاخص بهای عمده‌فروشی ۳۵٪ بالارفت؛ و چنانچه در ارقام مربوط به درآمد این دوسال تفاوتی زیاد وغیر متعارف ملاحظه‌می‌شود، مربوط‌ومنوط به‌این‌تنزل ارزش‌پول یابالارفتن‌قیمتهاست. ازدیاد درآمد واقعی سرانه‌که ازیك درصد تا هفت یا حتی هشت درصد درسال‌برای کشورهایی‌که از رشد سریعی بهره‌مند بوده‌اند، مانند آلمان، ایتالیا و فرانسه در اروپای غربی، و ژاپن درآسیا، و مکزیك و پرو در امریکای لاتین، یکی دیگر از ازعلل تفاوت ارقام مندرج در دو ستون جدول است .

تردیدی نیست‌که در همهٔ ارقام جدول، چه ارقام مربوط به درآمد یك سال معین وچه ارقام مربوط به مقایسهٔ بین درآمد سالهای مختلف، اشتباهات‌اجتناب‌ناپذیری وجود دارد؛ مثلا مسلم است‌که برآورد سازمان‌ملل‌متحد ازدرآمد اندونزی درسال ۱۹۴۹ با واقعیت تطبیق نمی‌کند، زیرا به‌طور قطع درآمد سرانهٔ اندونزی بیش‌از یك‌برابرونیم درآمدسرانهٔهندوستان است.اشتباهاتی ازاین‌قبیل درسرتاسر جدول وجود داردکه تاحدی معلول تقریبی بودن برآوردهای درآمدها و تا حدی نیز معلول دقیق نبودن نرخ ارز است.

ولی با وجود آنچه گذشت، اگرجدول تنظیم‌شده را به‌طورکلی ودرمجموع درنظر بگیریم ، صحیح و قابل اعتماد است . البته به هرکدام از این ارقام به طور جداگانه نمی‌توان اعتماد داشت، بلکه‌باید هرکدام رادقیقاً وارسی‌کرد وسپس‌مورد استفاده قرارداد، وآمار درآمدکشورها راکه برحسب دلار تعیین‌گردیده است باید درهرمورد با شواهد دیگری‌که اجمالاً درآمد واقعی را درسایرکشورها و نواحی همجوارکشور موردنظر نشان‌می‌دهد، سنجید وتطبیق‌کرد. همچنانکه درنمودار۲ـ۱

نموده شده است. درسر تاسر کتاب ارقام و آمار مربوط به‌درآمد ملی به‌مثابهٔ‌مبنایی برای مقایسهٔ اقتصاد ممالك مختلف به کار خواهد رفت و به‌دلالت آنها برموازین اقتصادی دیگری‌که با سطح درآمد رابطهٔ قطعی ومسلم دارند، دست خواهیم‌یافت. مقایسات نیز بدون استثناء از طریق منحنیهای نیمه‌لگاریتمی صورت می‌گیرد که درآنها همواره درآمد به‌صورت لگاریتم برمحور عمودی (عرضها)، و متغیر دیگر به‌صورت عددی برمحور افقی (طولها) قرار دارد.

جهت ازدیاد متغیر دیگر روی محور افقی چنان تعیین شده است‌که ارتباط مثبت عوامل به‌صورت نقاط پراکنده‌ای‌که‌ازچپ به‌راست رو به‌بالا می‌روند نموده شود، و ازنظر قطعی نبودن ارقام درآمد، که دربسیاری از موارد عدم قطعیت‌مقدار متغیر دیگر هم‌تاحدی به‌آن اضافه می‌شود، نه‌یك قاعدهٔ‌کلی مشخص کرده‌ایم و نه درصدد محاسبهٔ ضریب نسبتها دربین عوامل مذکوربرآمده‌ایم.

جدول یك ـ درآمدمتوسط سرانه دربرخی کشورها، درسالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۶۱

(برحسب دلار ایالات متحده با قدرت خرید جاری)

کشور	سال ۱۹۴۹	سال ۱۹۶۱
ایالات متحده	۱۴۵۳	۲۳۰۸
کانادا	۸۷۰	۱۴۵۹
سوییس	۸۴۹	۱۴۶۳
زلاند جدید	۸۵۶	۱۳۱۳
انگلستان	۷۷۳	۱۱۴۹

کشور	سال ۱۹۴۹	سال ۱۹۶۱
استرالیا	۶۷۹	۱۲۳۷
سوئد	۷۸۰	۱۴۴۵
دانمارك	۶۸۹	۱۱۴۸
نروژ	۵۸۷	۱۰۳۶
بلژیك	۵۸۲	۱۰۳۵
لوکزامبورك	۵۵۳	۱۱۵۳
فرانسه	۴۸۲	۱۰۳۴
ایسلند	۴۷۶	۹۲۵
هلند	۵۰۲	۸۶۴
ونزوئلا	۳۲۲	۶۷۱
آلمان‌غربی	۳۲۰	۱۰۷۲
فنلاند	۳۴۸	۸۸۹
اسرائیل	۳۸۹	۶۲۷
اتحاد جماهیرشوروی	۳۰۸	۸۰۰
پورتوریکو	–	۶۸۵
ایرلند	۴۲۰	۵۷۰
آرژانتین	۳۴۶	۳۷۸
ایتالیا	۲۳۵	۵۶۱
پاناما	۱۸۳	۳۶۷
اتریش	۲۱۶	۷۳۶
اتحادیهٔ افریقای جنوبی	۲۶۴	۳۹۶

کشور	سال ۱۹۴۹	سال ۱۹۶۱
شیلی	۱۸۸	۳۷۷
کلمبیا	۱۳۲	۲۲۲
پرتقال	۲۵۰	۲۵۱
ترینیدادوتوباگو	–	۵۰۳
مالت	–	۳۹۱
یونان	۱۲۸	۳۶۴
قبرس	–	۳۵۹
گینهٔ انگلیس	–	۲۱۸
باربادوس	–	۲۴۵
اسپانیا	–	۲۷۱
ترکیه	۱۲۵	۱۸۰
برزیل	۱۱۲	۱۲۹
مکزیك	۱۲۱	۲۷۹
یوگسلاوی	۱۴۶	۲۲۳
ژاپن	۱۰۰	۴۰۲
کستاریکا	۱۲۵	۲۹۱
جامائیکا	–	۳۷۳
رودزیا و نیاسالند	–	۱۵۶
جمهوری دومینیکن	۷۵	۲۰۵
موریتانی	–	۲۰۳
السالوادور	۹۲	۱۷۶

کشور	سال ۱۹۴۹	سال ۱۹۶۱
هند و راس	۸۳	۱۸۲
پرو	۱۰۰	۱۴۵
گواتمالا	۷۷	۱۵۱
سوریه	۱۰۰	۲۱۸
مراکش	—	۱۲۰
سودان	—	۹۱
مالایا	—	۲۱۵
الجزایر	—	۲۱۷
پاراگوئه	۸۴	۱۱۳
سیلان	۶۷	۱۲۲
اکوآدور	۴۰	۱۴۳
تونس	—	۱۴۱
اردن	—	۱۳۹
فرمز	—	۱۲۲
اندونزی	۲۵	۴۹
فیلیپین	۴۴	۲۰۰
تایلند (سیام)	۳۶	۸۸
تانزانیا	—	۵۰
کنیا	—	۷۲
نیجریه	—	۶۶
هندوستان	۵۷	۶۹

کشور	سال ۱۹۴۹	سال ۱۹۶۱
اوگاندا	–	۵۷
پاکستان	۵۱	۵۴
چین	۲۷	۱۱۷
برمه	۳۶	۵۰
کنگو (لئوپلدویل)	–	۶۷

مأخذ: برای سال ۱۹۴۹ «درآمد سرانه و ملی در هفتاد کشور»، از انتشارات سازمان‌ملل‌متحد، چاپ نیویورك، سال ۱۹۴۹، صفحهٔ ۱۴– برای‌سال ۱۹۶۱، بولتنهای ماهانهٔ آمار سازمان ملل، شمارهٔ ۱۹۶۳، چاپ نیویورك.

□ دیدگاه

ناگفته پیداست و نیازی به‌تأکید ندارد‌که‌خواننده می‌باید ازدیدگاه‌نویسنده آگاه باشد و خودرا برای تسامح لازم درقبول مطالب او آماده سازد. نویسندهٔاین کتاب اهل یك ناحیهٔ پیشرفته ازیك‌کشور پیشرفته است وازاین‌رو ممکن است‌که کوشش اوبرای هم‌افق‌کردن فکر ونوشتهٔ خودبا نظرتمام خوانندگان به‌ثمر نرسد. به هیچ منطقه‌ای توجه خاص نشان نداده است و به‌طرح برنامهٔ توسعهٔ اقتصادی‌در هیچ‌جا اشتغال نداشته است و نسبت به‌هیچ ناحیه وسرزمین توسعه نیافته‌ای‌دارای وابستگی خاصی‌نیست وآگاهی و جهل او نسبت به‌تمام‌کشورها به‌یك اندازه‌است. امریکای لاتین، افریقا، خاورمیانهٔ وآسیا همه‌برای اویکسان است. به‌نظراو توسعهٔ اقتصادی امری است مطلوب و به اقتضای مبانی روحی و اخلاقی خود معتقد است که توسعهٔ اقتصادی سایر نقاط‌جهان به‌نفع میهن اوست. ونیزمعتقد است‌که حوادث خارجی خواه‌ناخواه درمیهن اومنعکس می‌گردد، واگرهم تمام حوادث خارجی در

میهن اومنعکس نشود، تردیدی‌نیست‌که قسمتهای فاجعه‌آمیز آنها انعکاس خواهد یافت.

اگر در نویسنده تمایل و گرایشی خاص وجود داشته باشد، تمایل به شکاك بودن است‌که می‌تواند شایسته‌ترین طرز تفکر یك محقق اجتماعی در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ محسوب شود. هرکس ادعاکندکه توسعهٔ اقتصادی را به‌سهولت و روانی فهمیده یا مفتاح و راز رشد اقتصادی را دریافته است، بیگمان در اشتباه است. چنانکه‌یك عالم اتمی به‌من می‌گفت: «**همه چیز پیچیده‌تر از آن است که بیشتر مردم فکر می‌کنند**».

با این همه نویسنده به بازار گرایشی محبت آمیز دارد. مسلم است که در نخستین مراحل توسعه، بازار خوب‌کار نمی‌کند، ونیز مسلم است‌که بازار به‌تنهایی نمی‌تواند بر همهٔ نواقص یا بیشتر آنها غلبه کند. ونیز مسلم است (یعنی **پولانیی** (Polanyi) مسلم داشته است) که‌گاهی بازار حتی علیه هدفهای مطلوب اجتماع‌هم کار می‌کند، و اقتضای چنان تغییرات وتطبیقات قهرمانانه‌ای رادرنحوهٔ زندگی‌مردم پیش می‌آوردکه طفره رفتن از فرمانها و دستورهای‌آن، یا حداقل‌کاستن ازسرعت عمل آنها، لازم می‌آید.

اما آن توسعهٔ اقتصادی هم‌که ازحال بازار غافل بماند، یابکوشد تاجانشینی برای‌آن بیابد، به احتمال زیاد توفیق چندانی حاصل نخواهدکرد. ممکن است‌که بازار اثربسیاری نداشته باشد، ولی‌چون دانش اقتصادی مافعلاخالی از نقص‌نیست، بهتر آن است که به جای پیدا کردن جانشین برای بازار، به‌حفظ و تصحیح آن بپردازیم. ضمناً خوانندگان را نیز از نفی و انکار این‌نظر کاملاً برحذر می‌داریم.

□ خلاصه

رشد اقتصادی را به‌طورکلی یك مفهوم یك‌بعدی می‌دانند وآن‌را با افزایش

درآمد اندازه می‌گیرند. توسعهٔ اقتصادی تحول زیربنا وروبنای جامعه را به یکسان دربرمی‌گیرد. ازآنجاکه هیچ مقیاس دیگری برای اندازه‌گیری این مفاهیم نداریم، ناچار آنها را باسطح درآمد اندازه‌گیری می‌کنیم و سرعت توسعهٔ اقتصادی را هم برهمین سیاق بارشددرآمد می‌سنجیم. به‌طورمعمول سطح‌درآمد ومیزان افزایش آن‌را بادرآمدسرانه تعیین می‌کنیم، و درآمدسرانه به‌طورتقریب می‌تواندمعرف میزان‌کارآیی و رفاه جامعه قرار گیرد.

مقایسهٔ درآمد سرانهٔ‌کشورهای مختلف با یکدیگر بامشکلاتی روبرواست. یکی‌ازاین مشکلات تفاوت مفهوم‌درآمد درکشورهای مختلف‌است، دیگری‌مشکل اندازه‌گیری درآمدهایی است‌که درخارج ازبازار تحصیل ومصرف می‌شود ومشکل سوم نرخ ارز است. این حقیقتی است‌که نرخ ارز نمی‌تواند ارزش واقعی پول دو کشور را نسبت به‌یکدیگر تعیین‌کند وحتی وقتی‌که پول دو کشور قابل تبدیل به یکدیگر باشد، بازاین واقعیت به‌جای خود باقی است. درمقایسهٔ مستقیم درآمد کشورها هم شاخص قیمتها ایجاد مشکل می‌کند، ولی علی‌رغم این بیدقتی معیار انتخاب شدهٔ درآمد سرانهٔ پنجاه ویك‌کشور درسال ۱۹۴۹ و هفتاد وچهارکشور در سال ۱۹۶۱ برمبنای دلار ایالات متحده احتساب و قید شده است.

توضیحات و مآخذ مربوط به فصل اول

۱ـ به‌نوشتهٔ *J. E. Meade* به نام *Trade and Welfare*،
چاپ آکسفورد، سال ۱۹۵۵، فصل ششم، مراجعه کنید.

۲ـ به نوشتهٔ *M. Gilbert* و *I. Kravis* به نام:
An International Comparison of National Products and the Purchasing Power of Currencies,
چاپ پاریس، سال ۱۹۵۴، مراجعه کنید.

۳ـ به نوشتهٔ *Alexander Gerschenkron*، تحت عنوان:
A Dollar Index of Soviet Machinery Output, 1927 to 1937,
از انتشارات *Rand Corp., Santa Monica, Calif.,* به‌سال ۱۹۵۱،
مراجعه کنید.

۴ـ به‌مقالهٔ *M. K. Bennett* در شمارهٔ سپتامبر سال ۱۹۵۱
American Economic Review، صفحات ۶۳۲ تا ۶۴۹، تحت عنوان:
Disparities in Consumption Levels,

مراجعه کنید.

فصل دوم

وجوه غیر اقتصادی توسعهٔ اقتصادی

□ شرایط اجتماعی - فرهنگی، عوامل تعیین کنندهٔ توسعهٔ اقتصادی

گروهی از صاحب نظران معتقدند که شرایط اجتماعی و فرهنگی عامل ایجاد کنندهٔ رشد اقتصادی است و گروهی دیگر معتقدند که رشد اقتصادی عامل تعیین‌کنندهٔ رشد فرهنگی واجتماعی است، وبین این دوگروه گفتگوهای فراوانی درگرفته است وتاریخ اقتصاد یکی‌ازصحنه‌های این‌گفتگوهاست. آیا رشد اقتصادی فرانسه درقرن نوزدهم معلول یکی ازپدیده‌های اجتماعی، یعنی ساختمان استوار خانواده دراین‌کشوربود،[1] یااستواری خانواده دراین‌کشور مبتنی‌برعوامل‌اقتصادی، مثلا تولید وعرضهٔ زغال[2] بود؟ مطلب را می‌توان به نحو دیگری هم عنوان کرد: آیا چنانکه **سیلور** اعتقاد دارد،این فرهنگ فئودالی اسپانیاست‌که راه را برتوسعهٔ اقتصادی این‌کشورسدکرده است، یاچنانکه فیلیپ پازوس معتقد است این‌فرهنگ فئودالی درجلوگیری از رشد اقتصادی تأثیری ندارد[3]؟

کاملا قابل فهم است‌که روانشناسان، روانکاوان، جامعه‌شناسان ومردمشناسان ادعا کنند که عوامل فرهنگی و اجتماعی برجنبه‌های اقتصادی جامعه غلبه دارد. این

نحوهٔ توجیه ازجانب این گروهها قابل پیشبینی است ولی غیر منتظره آن است که اقتصاددان برجسته‌ای مانند **هاگن** معتقد به‌این نظرشده‌است که شخصیت فرهنگی اصلیترین عامل ایجـاد کنندهٔ تـوسعهٔ اقتصادی است . وی در کتاب خـود به نام **«دربارهٔ تئوری تحول اجتماعی ، چگونه رشد اقتصادی آغاز می‌شود»**[۴] تحولات اقتصادی را معلول تحول فرهنگی و منبعث از آن می‌داند و می‌گوید که تحول اساسی در فرهنگ به خودی‌خود باعث می‌شودکه اقتصاد ازحالت رکود و خفگی خارج شود و به رشد و توسعه رونهد .

انتخاب عوامل فرهنگی به عنوان عوامل تعیین کننده ازجانب اقتصاددانی قابل، واجد اهمیت بسیار است. منظور این نیست که اقتصاددانها عامل فرهنگی را اساساً ندیده می‌انگارند . **رستو** درکتاب معروف خود به‌نام**«جریان رشد اقتصادی»**[۵] می‌نویسد: جنبه‌های متنوع کردار انسانی راکه مربوط به توسعهٔ اقتصادی می‌شود می‌توان درچند تمایل خلاصه‌کرد : تمایل به پیشبردن علم، تمایل به‌کاربرد دانش مکتسبه درمحیط مادی زندگی ، تمایل به داشتن فرزند و کوشش برای پیشرفت مادی. بررسی این تمایلات درشأن محققان رشته‌های دیگری ازعلوم بشری،ازقبیل جامعه‌شناسی ، است که آنهـا را بشناسند و ارزیابی کنند ، و بـا مسلم بودن این تمایلات اقتصاددانان می‌توانند برمبنای آنها مسائل اقتصادی مربوط بـه تشکیل سرمایه وبازرگانی خارجی رامورد تحقیق قرار دهند. **ایرماآدلمن** *نیز درتحقیقی که در موضوع موردبحث به عمل آورده است ، متغیر *Ut* را به عنوان معرف همهٔ عوامل پیچیدهٔ اجتماعی ـ فرهنگی جامعه اختیار[۶] نموده است . ولی این متغیر و همچنین مفهومی که **رستو** از«تمایلات» درنظردارد ، عوامل محدودکننده یا عوامل متغیر دیگری هستندکه برعوامل متغیر اقتصادی، زمین،کار، سرمایه و دانش فنیو

* Irma Adelman

تشکیلاتی اضافه می‌شوند، واین نظری است معقول ومتعادل که عوامل اجتماعی و فرهنگی باکیفیت دومتغیر درجمع متغیرات فراوان اقتصادی وارد می‌شوند. راست است که عوامل اجتماعی و فرهنگی ازیك‌طرف و عوامل اقتصادی ازطرف دیگردر یکدیگر اثر می‌گذارند، ولی در اینجا می‌خواهیم میزان تأثیر هرکدام ازاین دو دسته عوامل را بررسی‌کنیم. یعنی می‌خواهیم این موضوع را بررسی کنیم که آیا ممکن است که عوامل اقتصادی در رشد اقتصادی جامعه عواملی مؤثر باشند، ولی عوامل اجتماعی، عواملی قاطع و تعیین‌کننده.

برای یك اقتصاددان مقدور نیست که چنین موضوع وسیعی را به تفصیل در یك فصل از یك‌کتاب بررسی کند. ونتیجه بگیردکه چگونه مردم توسعهٔ اقتصادی را شکل می‌بخشند و خود نیز تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند. حداکثر کاری که می‌توان صورت داد بررسی برخی خصیصه‌های اجتماعی است که اهمیتشان زیادتر است، ونیز بررسی چندعامل متغیر است‌که مانع تعمیم اصول و نظرهای استنتاجی می‌گردند. محقق است‌که این مقدار بررسی حق مطلب را ادا نمی‌کند. وشك‌نیست که این سبك بررسی و مطالعه ضرورتاً عاری از هماهنگی و فاقدنظم وربط منطقی خواهد بود. ولی موضوع چنان است‌که نمی‌توان آن‌را تحت بررسی سیستماتیك و مرتبطی قرارداد. جنبه‌های مختلفی که می‌باید بررسی شود شامل تأثیرهایی است که افراد از جامعه، خانواده، طبقه، نژاد، مذهب، شهر یا ده، خصوصیات ملی و بزرگی وکوچکی اندازهٔ واحد اجتماعی خود می‌پذیرند، ونیز تأثیرفرهنگ بررسوم وهمبستگی متقابل ارزشهای فرهنگی وتحولات اجتماعی است.

□ فرد و محیط او

پارسنز[۷] و **لوی**[۸] یادآور شده اند که روابط فرد با جامعهٔ خود دارای وجوه

مختلف است که مهمترین آنها عبارت است از **وقوف** (Cognition) ، **عضویت** (Membership) ، و **روابط متعین** (Substantive Relations). وقوف یا نحوهٔ توجیه و تفسیر فرد از دنیای اطرافش، همچنانکه جامعه تکامل می‌یابد، از بیمنطقی به عقلانی بودن گرایش پیدا می‌کند. و از نظر **عضویت** ، توسعهٔ اقتصادی در جامعه، تحولی در روحیهٔ افراد پدیدمی‌کند، به‌این معنی که مردم از روحیهٔ فردی و دلبستگی به‌چیزهای معین (یا Particularism ، یا به‌قول پارسنز «اتصاف» Ascription) برون آمده، به سوی عنایت و التفات به همهٔ جهان (همه خواهی یا Universalism) می‌گرایند. در دوران غلبهٔ روحیهٔ «اتصاف»، نقش فرد در جامعه برمبنای خانواده، مذهب، طبقه و درآمد اوتنظیم می‌شود. در دوران غلبهٔ روحیهٔ «همه خواهی»، نقش فرد را ظرفیت وتوانایی و استعداد اومنتظم می‌دارد. **روابط متعین** نیز ازپراکندگی، که در ضمن آن تعهدات مردم در برابر یکدیگر مبهم است، رو به‌سوی تیقن و تشخص می‌گذارد ، که در ضمن آن روابط مردم شکل قراردادی و معین می‌یابد.

هر پیشرفت و توسعه‌ای درهریك از این زمینه‌ها «محتملاً» جنبشی همسنگ خود در سایر زمینه‌ها ایجاد می‌کند. اما هر کدام از این زمینه‌ها خود در درون تفاوتهایی خاص خود دارد. یك جامعه ممکن است از مرحلهٔ اعتقاد به‌جن وجادو، چشم بد، و قدرت انفاس قدسی در شفای امراض گذشته باشد، اما هنوز به‌بخت و اتفاق و قرعه ومدرکات غیرمحسوس معتقد باشد. **لوی** می‌گوید که دلبستگی به‌چیز معین، که یکی ازعالیترین مظاهر آن سازمان‌اداری‌چین بود، از وقتی که ورودبه‌این سازمان براساس امتحانات مسابقه‌ای قرار گرفت، ازسازمان اداری چین رخت بربست، ولی عکس این قضیه گاهی درجوامع توسعه یافته دیده‌می‌شود، مثلاً درکشورهای توسعه‌یافته این اصل پذیرفته شده است که ورودبه‌خدمات دولتی ویا ارتقای به‌مقام بالاتر برحسب قاعدهٔ شایستگی صورت پذیرد، ولی اغلب اوقات شایسته‌ترین فرد پسررئیس ازآب

در می‌آید. دربارهٔ استقرار روابط متعین، که یکی دیگر از وجوه روابط فرد و جامعه‌است، باید توضیح مختصری داد. قضیه‌چنین است که شخص تعهدات پراکنده‌ای (عرفی) در برابر خانواده، دوستان و همسایگان خویش دارد، ولی روابطش را با محافل دیگری که خارج از این حدوداست، قراردادها معین می‌کند. این روابط عرفی در زمینه‌های گوناگون به‌صورتهای مختلف عمل می‌کند و نتایج متفاوت به‌بار می‌آورد، مثلاً روابط عرفی‌ای که ناظر بر کردار و رفتار در داخل آموزشگاههاست، آموزگار را حمایت می‌کند. در حالی که درکار وپیشه، کارفرما می‌تواند به‌اقتضای روابط عرفی مستخدم را با اخطاری تند وکوتاه ازکار براند.

برای اینکه توسعهٔ اقتصادی حاصل آید، **عقلانی شدن** وقوف، **همه خواهی شدن** عضویت، و **مشخص شدن** روابط لزوم پیدا می‌کند. عقلانی شدن وقوف نه‌فقط به‌منظور پیشبردن علوم و اختراعات مربوط به‌تولید لازم است، بلکه این وقوف باید در سرتاسر دستگاه اقتصادی واجتماعی جریان یابد و ریشه بدواند. همه باید بفهمند و بدانندکه عمل یکسان افراد در شرایط یکسان نتایج یکسان به‌بار می‌آورد، و نیروهای هوسناك و بیمنطق نمی‌تواند در آن نتیجه اثری بگذارد. مردم باید بیاموزندکه هدف خود را بشناسند ومنظم دارند وبرای وصول به‌نتایجی که ازپیش معین شده‌است، بکوشند. دستگاهها واسلوبهای تفکری باید به‌وجودآید، همانند اختراع حسابداری به‌دست ایتالیاییها در قرون وسطی، تا مردم را دقیق و منطقی بگرداند و از جهان استنباطی معقول در ذهن ایشان فراهم سازد.

میزان احتیاج به‌تفکر واستنباط عقلانی ومنطقی، بیش‌ازنیاز به اونیورسالیزم است. ولی خویشاوندپرستی (Nepotism)، طبقه، بردگی، و جامعهٔ طبقاتی بسته، استعدادها را تباه می‌سازد و توانایی جامعه را درکار تولید تقلیل می‌دهد. حد اونیورسالیزم، شاید به‌اندازهٔ محل ومقر آن اهمیت نداشته باشد. انتخاب کشیشان،

افسران،ورهبران‌اجتماعی ازطریق وابستگیهای طبقاتی وخانوادگی ازنظرهدفهای ما واجد اهمیت یا مخاطرات کمتری است، و حال آنکه پرکردن مقام، و مناصب سیاسی و اقتصادی به‌طریق خویشاوندپرستی منشأ ابتلائات فراوان است.

حال به روابط متعین بپردازیم. نه‌تنها دانستن ماهیت این روابط در داخل گروههای مختلف مهم‌است، بلکه آگاهی به‌چگونگی تحول‌آنها هم لازمست قطع ناگهانی‌همهٔاین روابط هم براثرحوادث‌خاص محتمل‌است. ممکن‌است‌که شخصی به خانواده یا بستگان،که شاید شامل نسلهای سلف وخلف او وخویشان بلافصل پدری و مادریش (مثل عموزادگان و فرزندان‌آنها و غیره) نیزمی‌شود، ازهیچ نوع‌کمك و همکاری دریغ نکند، ولی در مقام احترام به‌اموال دیگرانی‌که با او رابطه‌ای ندارند، برنیاید. یك مسلمان شاید ازگرفتن ربا از برادر دینی خود اجتناب‌کند، ولی درفریب دادن و مغبون‌کردن یك فرد خارج ازمذهب خود اصرار تمام ورزد.

□ ساختمان‌خانواده

ساختمان خانواده در هر جامعه با جنبه‌هایی‌که در ارتباط فرد با دیگران برشمردیم، رابطه‌ای نزدیك دارد. جامعه‌شناسان و مردمشناسان برحسب اینکه اصول لازم‌الاجرا را چه‌کسی مقرر می‌دارد و همسران تازه ازدواج کرده کجا را برای زیستن انتخاب می‌کنند، برای خانواده انواع متعددی تشخیص داده‌اند، از قبیل مرد برتری*، زن برتری** و غیره. از نظر هدف فعلی ما کافی است که خانوادهٔ عمودی را مورد ملاحظه قرار دهیم. دراین نوع خانواده‌جوانان بالغ بعداز

---

* Pateilineal سیستم خانواده‌ای‌که در آن مرد مزایای بیشتر دارد و از جمله اولاد نام پدر را می‌گیرند.

** Mateilocal سیستم خانواده‌ای‌که شوهر با خانوادهٔ زن به‌سر می‌برد.

ازدواج هم با پدر و مادر خود به‌سر می‌برند و درآمد خود را به‌صندوق مشترك خانواده می‌ریزند. این نوع خانواده تأثیر منفی واضحی در بسیاری ازعوامل مؤثر درتوسعهٔ اقتصادی دارد: تحرك، پس‌انداز، قبول خطر، حتی تصمیم به‌کاربیشتر برای دریافت اجرت زیادتر از طریق این خانواده لطمه می‌خورد. براثر وجود این خانواده ممکن است‌که با بالا رفتن مزد، منحنی عرضهٔ کارپایین بیاید، زیرا حدود توقع اقتصادی این‌گونه مردمان بسیارتنگ وناچیز است. وشاید هم ازاین رهگذر است‌که انگیزه‌های شخصی، براثر اجبار به‌قبول‌شریك درثمرهٔ کار، سست و ناتوان می‌شود، و دیگر شخص را به‌کوشش وانمی‌دارد. و نیز انگیزهٔ قبول خطر در مقام کارفرمایی‌هم به‌همین‌سیاق تباه می‌شود. درخانوادهٔ عمودی، برخلاف خانوادهٔ افقی، ضرورت پس‌انداز کم‌است، زیرا سازمان خانواده در هرزمان ازمحل درآمد جاری برای وابستگانش رفاهی ولو ناچیز، فراهم می‌دارد، وبرای روزگارکهولت هم‌افراد می‌توانند به‌حمایت خانواده‌امیدوار باشند، و از این‌رو دیگر مردم به‌گرد کردن دارائی برای روزگار پیری ناگزیر نیستند. وجود خانوادهٔ عمودی، هم ازنظرشغل و هم ازنظر محل‌کار و زندگی، تحرك را به‌وضوح محدود می‌کند. اگر وظیفهٔ پسر آن باشدکه درمنزل پدرخود باقی بماند، فقط هنگامی توانایی رفتن ازمزرعه‌ای‌به‌مزرعهٔ دیگر، یاازمزرعه به‌کارخانه‌را داردکه تمام پیوندهای خانوادگی رابگسلد، و این‌گسستگی جزبا مرگ پدر پدید نمی‌آید. درآن هنگام هم اردوی توانکوب کسان و بستگان هستی او را در خود فرو می‌برد و ازکار و حرکت بازش می‌دارد. پسری‌که ازدواج نکرده‌است می‌تواند برای مدت‌کوتاهی به‌شهر برود، ولی ناگزیر است‌که به‌خانهٔ پدر بازگردد.

سیستم خانوادگی از بسیاری جهات دیگر هم توسعهٔ اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، چنانکه[۸] خانوادهٔ کارفرمای فرانسوی مایل نبود که فرزندش در

ماورای ظرفیت و قدرت خانواده دست به‌کار اقتصادی بزند. و نیز در سیستم توارث وضع غالباً چنین است که زمین را بین فرزندان خانواده یا فرزندان ذکور خانواده به‌تساوی تقسیم کنند، یا آن را فقط به‌پسر بزرگتر بدهند. این ترتیب نه‌فقط در اندازهٔ زمین تحت‌کشت و از آنجا در تولید کشاورزی مؤثر می‌افتد، بلکه در تحرك افراد هم اثر می‌گذارد، یعنی میدان فعالیت آنها را محدود می‌سازد. یك شکل افراطی ارتباط خانواده با زمین شکل **انتقال ناپذیری** (Mortmain) است که به‌موجب آن زمین را نمی‌توان از تصرف خانواده خارج کرد، و به‌این ترتیب مسلم است که امکان استفادهٔ شایسته از زمین باز هم محدودتر می‌شود.

نقش زنان باساختمان خانواده ارتباط نزدیك دارد و در سرعت ازدیاد جمعیت، نسبت نیروی کار به‌کل جمعیت، تقاضا برای ابداع روشهای کم زحمت‌تر در ادارهٔ امور منزل، و تعدادی عوامل متغیر اقتصادی دیگر مؤثر است. میدان عمل زنان از حد پرده‌نشینی، که در آن زن آشکارا نسبت به‌مرد حقیر و بی‌اهمیت است، و خادمهٔ او انگاشته می‌شود، تاحد برابری کامل حقوق، و برابری در اخذ تصمیم، و برابری کار و دستمزد گسترش می‌یابد.

برآورد میزان تأثیر ساختمان خانواده به‌خودی خود کاری است دشوار، زیرا قاعدتاً هرقدر شکل خانواده ابتدایی‌تر و محدودکننده‌تر باشد، بطن جامعه قواعد سخت‌تری درخود باید به‌پرورد. ولی اگر توجه کنیم که در پاکستان خانواده‌ای مانند خانوادهٔ مشترك هندو یافت نمی‌شود و خانوادهٔ پاکستانی برحسب سنن اسلامی خانواده‌ای است افقی[۹]، درگفتهٔ فوق جای تردید و تأمل پیش می‌آید، زیرا با این وصف باز درآمد سرانهٔ هندوستان در سال ۱۹۶۱ مختصری از پاکستان بیشتر بود. شاید ساختمان خانوادهٔ پاکستان این مزیت را به‌آن کشور بدهد که بعدها در راه توسعهٔ اقتصادی سبکتر گام بردارد. ولی اینرا هم باید بدانیم، که چون توسعهٔ

اقتصادی‌با نیروی عوامل مثبته آغاز شود، ممکن است آن جنبه‌های ساختمان خانواده که مانع رشد اقتصادی است ـ مثلاً، هم خانوادهٔ هندی، وهم رسم اطاعت وفرمانبرداری زنان از مردان در خانوادهٔ مسلمان پاکستانی ـ از میان برداشته و اصلاح گردد.

□ ساختمان طبقاتی

وقتی‌که یك نظام طبقاتی ثابت، که تحرك شغلی را محدود می‌سازد، برجامعه حاکم باشد، یا وقتی‌که ایثار به‌عنوان یك فضیلت عالی اخلاقی شناخته شده‌باشد،[۱۰] بسیار دشوار است‌که بتوان در عامهٔ مردم تمایل بـه‌صرفه‌جویی را به‌عنوان وسیلهٔ پیشرفت اجتماعی ایجادکرد.

مکرر در مکرر با وضوح تمام خاطرنشان‌کرده‌اندکه توسعهٔ اقتصادی منوط به ساختمان طبقاتی باز است، که در آن تحرك اجتماعی امکان‌پذیر است، و خاصه به‌وجود طبقهٔ متوسط نیرومندی‌اتکاء دارد. وقتی‌که طبقات تاحد زیادی ازیکدیگر جدا بمانند، مانند دوران فئودالیزم یا اسپانیای امروز، شکاف بین طبقات آنقدر وسیع و آنقدر عمیق می‌شودکه پرکردن وگذشتن ازآن میسر نیست. طبقهٔ متوسط ضعیف و بی‌اثر است، و از این‌رو تمایل به‌داشتن نقطهٔ اتکاء در وی پدید می‌آید واز اینجاست‌که به‌خدمتگزاری طبقهٔ حاکم می‌گراید. درچنین وضعی‌طبقات مظلوم ناچار برای رهایی خود اندیشهٔ انقلاب در سر می‌پرورند، و طبقهٔ حاکم از موقعیت خود باقوهٔ قهریه دفاع می‌کند. ولی باوجودطبقهٔ متوسط نیرومند، تحرك اجتماعی در هر دو سو میسر است. کارگران شهری و روستایی این امید را دارندکه روزی درشمار طبقهٔ متوسط درآیند، ازطبقات حاکمه‌کسانی‌که بیچیزشوند نیزمی‌توانند، در وجودطبقهٔ متوسط، منفذ وگریزگاهی برای‌کسب قدرت ونیروی مجدد بجویند. پیشرفت اجتماعی برای مردمان پرجوش وتوانا در برخی اجتماعات فقط از

طریق ارتش یا کلیسا میسر است؛ ولی با وجود یك طبقهٔ متوسط که در بازرگانی، صنعت، وحرفه‌های دیگری‌چون‌قضاوت، طبابت، علم، آموزش، مهندسی‌وحسابداری وحتی حکومت اشتغال دارد، می‌توان این انرژیها را دراین راههاکه موجب رشد اقتصادی است، تجهیز کرد.

طبقهٔ متوسط برای یك اجتماع باز چه می‌تواندفراهم کند؟ دراین مبحث‌هم مثل بقیهٔ مباحث‌کتاب، هرگز کاملاً روشن نیست که عامل مورد بحث تا چه‌اندازه تحت تأثیر توسعهٔ اقتصادی قرار می‌گیرد و چه اندازه در آن تأثیر می‌گذارد. در نخستین مراحل توسعه و تکامل، طبقهٔ متوسط از وجودپول برخوردار می‌شود(وجود پول بـه‌بردگان امکان می‌دهد تا آزادی خود را بخرند، و نیز ممکن می‌دارد که ثروت در اشکال دیگری غیر از زمین هم جمع شود)، و از دنیایی شدن تعلیم و تربیت (آزادکردن علم از محدودیتی‌که کلیسا بر آن روا داشته است)، و از ایجاد مرزهایی که تحرك را در درون آن حفظ‌کند (خواه درجهت غرب باشد مانندایالات متحده، یاکرانه‌های دریا مانند بریتانیا واسکاندیناوی) وهمچنین‌ازشروع به‌تشکیل سرمایه و تولید ماشینی برای غلبه بـر تنگدستی و بطالت زندگی سابق، سودهـا می‌جوید. برخی اوضاع واحوال خاص درموارد معین آثار مهمی به‌جای می‌گذارد. مانند سیستم واگذاری ماترك به‌فرزند ذکور ارشد (**Primogeniture**)در انگلستان که ابتدا موجب شدکـه پسران جوانتر برای خدمت درکلیسا یا ارتش، و بعدهـا برای اشتغال به‌تجارت وسایرحرفه‌ها، فراوان باشند. یا اگرقدری به‌عقب‌برگردیم، در می‌یابیم که **دهقانان‌ضمیمهٔ‌زمین***، که موجب تخریب قیود فئودالی شدند، مبنایی

---

* **Enclosures** در دوران‌فئودالیسم به‌دهقانانی‌اطلاق‌می‌کردندکه جزء متعلقات زمین محسوب می‌شدند و مورد معامله قرارمی‌گرفتند. طغیان‌آنها علیه قیود فئودالی باعث شدکه‌کار مجانی در کشاورزی از بین برود، و ضمناً با رهایی آنها از زمین و یافتن فرصت برای رو آوردن به‌شهر و صنعت، کار ارزان و فراوان پدید آمد.

برای تشکیل سرمایه درکشاورزی ایجادکردند وطبقهٔ کارگری را به‌وجود آوردند که‌کارفرمایان را در سرمایه‌گذاری تشویق‌کرد. یا مانند آمادگی اخیر اشرافیت انگلستان، **اولاً** برای پذیرفتن فرزندان‌کارفرمایان تازه به‌دوران رسیده درمدارس و دانشگاههای خودشان*، که موجب شدکه کارفرمایان نیزظرافت ونازکی اشرافی را بیاموزند و راه را برای‌ورود خود به‌طبقات اشرافی بازکنند، و **ثانیاً** برای‌فروش زمین به‌کارفرمایان.

البته توسعهٔ اقتصادی اثر خود را در ساختمان طبقاتی هم باقی‌گذاشته است. **کول** ** آثار مشخصی را که از انقلاب صنعتی در ساختمان طبقاتی انگلستان باقی مانده است ، در چهار مرحله خلاصه می‌کند : **مرحلهٔ اول** هنگام استخراج معادن زغال‌و ساختن محصولات آهنی است ، که ناچار واحدهای بزرگ اقتصادی با تعداد زیادی کارگر در یك محل متمرکز می‌شدند ؛ **مرحلهٔ دوم** هنگام ایجاد راه‌آهن ، کارخانه‌های بافندگی، وتوسعهٔ سریع بانکداری است،که مبین‌تحرك‌انسانها وکالاها و پول بود ؛ **مرحلهٔ سوم** هنگام تولید زیاد است ، که نیاز به‌نیروی جسمی وبدنی کارگرکم می‌شود وبه‌مهارت‌کارگرنیاز وافرپدیدمی‌آید؛ **مرحلهٔ چهارم**عصرمصنوعات ترکیبی (**Synthetics** مثل الیاف مصنوعی وغیره) وخودکاری (اتوماسیون) است، که به وجود مردانی‌کاملاً ماهر و دارای تخصص‌گوناگون نیاز می‌افتد. به علاوه افرادطبقهٔ متوسط‌خودموجبات رشدخویشتن رافراهم می‌کنند، یابه‌اصطلاح ازخود تغذیه‌می‌کنند، زیرا ازدیاد درآمدحاصل ازبازرگانی وصنعت موجب بروزاحتیاج به مغازه دارهای بهتر، وکیلهای بهتر، و طبیبان و آموزگاران شایسته‌تر می‌شود .

سیستم ارزشهای طبقات مختلف اغلب واجد اهمیت خاصی است. «در قرون

---

* فقط بعد از جنگ اخیر بود که دولت حزب کارگر تحصیل متوسطه و عالی را نیز عمومی کرد.

** (G. D. H. Cole)

وسطی یك مرد محترم هرگز به‌کار تولید اقتصادی نمی‌پرداخت... ولی چون ما آدمهایی از طبقات متوسط هستیم و دارای طرز فکر آنها می‌باشیم، لذا امریکا را سرزمینی ساخته‌ایم که میلیونرها نیزمثل هر کس دیگر در آن کار می‌کنند[۱۲]». در بسیاری از قسمتهای امریکای لاتین، کارهای مزدوری از کارهای تجاری ارج و آبروی بیشتری دارند و با اینکه پول در ایجاد امتیازات طبقاتی قدرتش از خانواده بیشتر است، فرهنگ از پول مهمتر است[۱۳]. ممکن است که طبقات متوسط حریصانه به‌رقابت و جاه‌طلبی بپردازند، ولی از اینکه در برابر طبقهٔ حاکمه (که قدرت سیاسی را داراست) یار و پشتیبان ندارند، در خود احساس ضعف و بی‌اثری کنند[۱۴]. و ممکن است که جامعه به‌خطا رود و صدها هزار تن از مردم را با ذوق و خواست طبقهٔ متوسط تربیت کند، بی‌آنکه آنها را از درآمد طبقهٔ متوسط برخوردار سازد[۱۵].

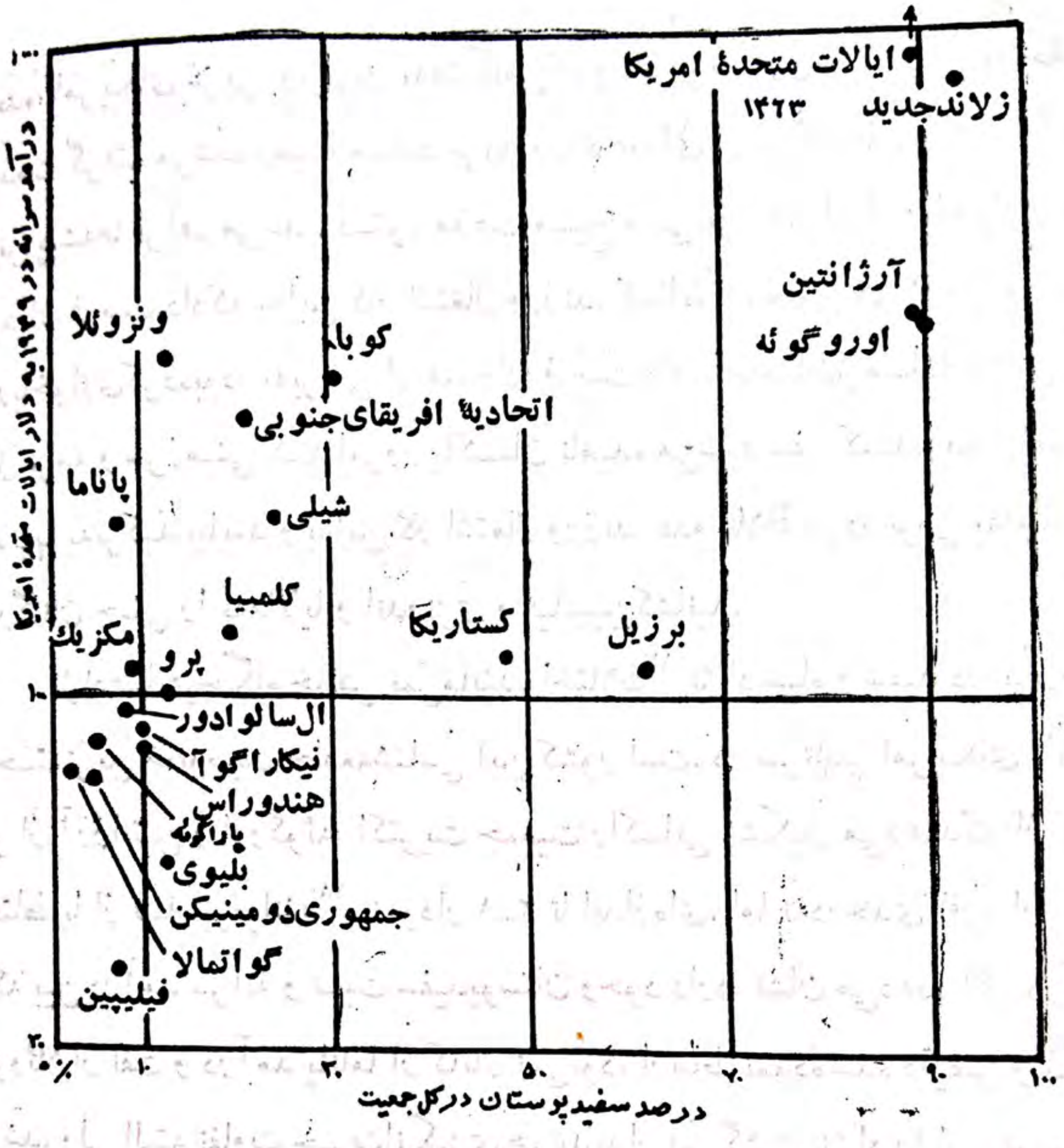
□ روابط نژادها

مسایل نژادی با طبقه ومذهب و توسعهٔ اقتصادی ارتباط نزدیك دارد. منظور این نیست که برخی از نژادها از برخی دیگر والاترند؛ هرچندکه نژاد سفیدموفق شده‌است که سطح زندگی مادی عالیتری برای خود تأمین کند. مردمشناسان به‌تازگی تفاوتهای اساسی روانشناسی در میان نژادها را مورد کاوش قرار داده‌اند. ولی به‌هر-حال نژاد به‌صورت عامل فرهنگی در اهلیت یك ملت برای توسعهٔ اقتصادی اثری به‌جای می‌گذارد. در آنچه‌که از این پس می‌نویسیم کلمهٔ **نژاد** به‌معنای غیردقیقی استعمال می‌شودکه‌دراین‌معنی‌جداکردن آن ازمفهوم **فرهنگ** فوق‌العاده مشکل‌است. روحیات مذهبی، فرهنگی و اجتماعی در طول زمان به‌برخی از پیشه‌های اجتماعی جلوه‌های خاصی عطاکرده‌است. درمواردی هم بعضی‌ازنژادها[۱۶] را به‌جهت مهیاداشتن کارگر ارزان به‌عنوان برده مشخص داشته است. مثلاً در قسمتهای جنوبی ایالات

متحده، امریکای غربی، و برزیل به‌هنگامی که پیشهٔ رباخواری و بازرگانی به‌تحقیر و مذمت گرفته می‌شد، زمینهٔ مساعد برای ورود عده‌ای از بیگانگان و اشتغال آنها به‌این پیشه‌ها فراهم می‌شد. دستور مذهب مسیح مبنی بر احتراز از رباخواری به یهودیان فرصت دادکه به‌این کار اشتغال ورزند، کمااینکه منعی هم که شرع اسلام از رباخواری کرده‌بود، به‌برخی از هندوان فرصت داد تا به‌مناطق مسلمان‌نشین، از قبیل برمه و سرزمینی که امروز پاکستان نامیده می‌شود سفر کنند، یا ارامنه و یونانیها به‌ترکیه بیایند و به‌این کار اشتغال ورزند. عدم علاقهٔ مردم بومی به‌تجارت، بازرگانان چینی را به‌مالایا و اندونزی و فیلیپین کشانید.

نژادها هیچگاه خالص نمی‌مانند. اختلاط[17] نژاد سیاه و سفید در برزیل برجسته‌ترین خصوصیت جامعه‌شناسی این کشور است. در سرتاسر امریکای لاتین، غیر از آرژانتین و اروگوئه، اکثریت جمعیت راکسانی تشکیل می‌دهندکه از نژاد مختلط یا از نسل بومیانند[18]. نمودار ۱ـ۲ تا اندازه‌ای، اما نه‌درحدی‌کافی، ارتباطی راکه بین درآمد سرانه و نسبت سفیدپوستان وجود دارد، نشان می‌دهد. اگر درآمد ونزوئلا از نفت و درآمد پاناما از کانال نمی‌بود، ارتباط نموده شده دقیقتر و بیشتر می‌شد، ولی البته تفاوت حیرت‌انگیزی هم پدیدار نمی‌گشت. نژاد را از سایرمبانی طبقه‌بندی اجتماعی نمی‌توان برکنار دانست. اصطلاح **پولسازهای سفید** در جامائیکا به‌خوبی این مطلب را مجسم می‌دارد، و از این قبیل اصطلاحات باز هم[19] وجود دارد.

در بعضی جوامع قدرت اقتصادی راکه به‌موجب دستورهای مذهبی[20] وفرمانها و سنن به‌اختیار یك نژاد بیگانه درآمد، به‌سختی می‌توان باز پس گرفت. درمالایا و فیلیپین و اندونزی مردم بومی برای ورود درکارتجارت وبازرگانی باید ازنیروی سیاسی خود استفاده کنند، زیرا این رشته از فعالیت اقتصادی را بازرگانان چینی



نمودار ۱ـ۲، مقایسهٔ نسبت درصد مردم سفیدپوست درجمعیت ملی با درآمد سرانه در سال ۱۹۴۹؛ منابع: برای نسبت درصد مردم سفید، نوشتهٔ براند D.B. Brand تحت عنوان «جمعیت‌کنونی بومی امریکای لاتین» در مجموعهٔ:

Some Educational and Anthropolgical Aspects of Latin America,

چاپ دانشگاه تگزاس در سال ۱۹۴۸، صفحهٔ ۵۱.

برای درآمد سرانه به‌جدول شمارهٔ یك این کتاب مراجعه شود.

به خود اختصاص داده‌اند و وابستگیهای خانوادگی آنها این مزیت را برای آنان

محفوظ می‌دارد و از آن دفاع می‌کند. در این جوامع مرکب (plural societies) صرف‌نظر از برخوردهای سیاسی، همواره مقداری نیرو وتوانایی به‌لحاظ دلبستگی‌های خاص نژادی به‌هدرمی‌رود. دو راه حل وجود داردکه هیچکدام چندان مطلوب نیست. یکی ابداع نظام ذوب اجتماعی است‌که در آن ارزشهای فرهنگی وخصایص نژادی از طریق آمیزش واختلاط درهم جوش بخورد. این راه‌حلی است‌که درایالات متحده برای همسان‌کردن بومیها و نژاد سفید به‌کار رفت؛ ولی درمورد سیاهان این عمل صورت نگرفت. و نیز در تمام نژادهای پخش شده درامریکای لاتین این شیوه را به‌کار بستند. این طریقه متضمن تضعیف خصوصیات ملی ونژادی است‌که باتوسل وچسبندگی شدیدمردم به‌آنها، شایداجرایش محال باشد، ولی درهرحال غیرمطبوع وناخوشایند خواهد بود. راه‌حل دیگر تجزیه وتفکیك است‌که درسال۱۹۳۱ازطرف ترکها نسبت به‌ارامنه، یهودیان ویونانیان اجرا شد، ودرسال۱۹۴۷نسبت به‌سرزمین هند، با تقسیم آن به‌دو ناحیهٔ هند و پاکستان صورت‌گرفت، و نیز یهودیان درمورد فلسطین همین شیوه را به کار بستند. این روش شدید و خشن است، ولی این مزیت را هم در بردارد‌که‌گروه رباخواران، بازرگانان و احیاناً متخصصان و سایرگروههای مختلف وحتی‌مفیداجتماعی را ازخاك‌کشورمی‌راند ومیدان فعالیت وکوشش رابرای ساکنان اصلی‌کشور باز می‌کند و محتملاً در مدتی طولانی برظرفیت کشور برای توسعه می‌افزاید ولی زیان و رنج این ماجرا بسی عظیم و سنگین است.

☐ **مذهب**

مذهب هم پا به‌پای خانواده، طبقه و نژاد در توسعهٔ اقتصادی حرکت می‌کند. **ماکس‌وبر** Max Weber[۲۱] و **تانی** R. H. Tawney[۲۲] ارتباط بین مذهب پروتستان و رشد اقتصادی را بارها تذکر داده‌اند و یادآور شده‌اند که اقبال پوریتنها به‌کار و

پس‌انداز و نظرایشان دربارهٔ امکان اقناع نیازهای روحی به‌وسیلهٔ پاداشهای مادی، درکار توسعهٔ اقتصادی‌اثرفراوان داشت. اریک‌فروم[۲۳] مذاهب را به‌مؤنث و مذکرتقسیم می‌کند. نمونهٔ مذهب مذکر کیش یهودی وپروتستان است. این مذاهب‌برعشق پدری تکیه می‌کنند و عشق پدری از فرزند قـدرت عمل می‌جوید، و نمونهٔ مذهب مؤنث کیش کاتولیك است، خصوصاً قبل از رفورماسیون. این نوع مذاهب عشق به‌فرزند را به‌خاطر خود او در سینه می‌پرورند. مذاهب مذکر رستگاری را ازطریق کار توصیه می‌کنند وکار خودمنبع ایجاد درآمد است. مذاهب مؤنث رستگاری دردنیای دیگر راتوصیه می‌کنند و این رستگاری طبعاً موجدقناعت‌است. برنظریهٔ وبر در این‌باره که اخلاق پرتستانی، یا به طور کلی مذهب، عامل ایجادکنندهٔ توسعهٔ اقتصادی است، به سختی می‌توان تکیه کرد. زیـرا اهالی شمال ایتالیا و مردم کشورهای پست و سرزمینهای راین که بیشترشان کاتولیك می‌باشند، درکار انقلاب بازرگانی و صنعتی مانند سایر قسمتهای پرتستان‌نشین اروپا شرکت کردند. یکی از مورخان اقتصاد، ازاهالی سوئد[۲۴]، اخیراً کتابی منتشرکرده است و درآن اعلام داشته است‌که ارتباط توسعهٔ اقتصادی بامذهب کم‌است، ولی با اقلیتهای مذهبی‌ارتباط بیشتری دارد. به‌نظر وی اشتباه وبر در آن است که ظرفیت مذاهب برای تحمل فعالیتهای اقتصادی را با حالت تشویق و الهام مثبت برای فعالیتهای اقتصادی اشتباه می‌کند.

از اینها گذشته، مسلم نیست‌که مذهب شخصیتی یکنواخت در پیروان خود بیافریند، یا اینکه نحوهٔ تلقی مذهب از حیات دنیوی همواره ثابت می‌ماند و به‌هیچوجه قابل تغییر نیست، چنانکه مسلم است‌که کاتولیسیزم در ایرلند و ایتالیا و اسپانیا با کاتولیسیزم فرانسه وبلژیك متفاوت‌است. دراین دوکشورحکومت‌تعلیم و تربیت را از اختیارکلیسا خارج‌کرد وخود عهده‌دارآن شد. گفته‌اندکه مسلمانهای ساکن نواحی جنوبی صحرای افریقا محکم، منصف و متعادلند وباهممذهبان خود

در شمال افریقا، درمراکش، الجزایر و تونس تفاوت بسیار دارند. مسلمانهای شمال افریقا از تعادل به‌دورند و همواره یا در حالتی جنون‌آمیز «برانگیخته» و یا در افسردگی تلخی گرفته‌اند. بودیسم درحال تجدید حیات است. مذهبی‌که در مراحل نخستین خود پرهیز و زهد و خویشتنداری و پرورانیدن روح را وجههٔ همت خود می‌داشت، اکنون با ناسیونالیزم برمه وعطش مردم آسیا برای استقلال سیاسی پیوند خورده است . امروز بودیسم به‌طرزی خردمندانه به‌رایتی برای توسعهٔ اقتصادی تبدیل‌گردیده است. ازجنگ جهانی اول به‌بعد، ومخصوصاً بعدازجنگ دوم‌جهانی، کلیسای‌کاتولیک‌پیشرفت علم و نوسازی‌صنایع وضرورت بهبودبخشیدن به‌وضع زندگی کارگران را حمایت وتشویق‌کرده‌است و دیگربین مذهب و رشد اقتصادی، برخلاف گذشته، تباینی مشهود نیست.

□ تفاوتهای روستا و شهر

روبرت ردفیلد[۲۵] Robert Redfield انسانشناس، مبدع این نظر است که ارتباط شهر و روستا بایکدیگر درحال‌تحولی آرام و دائم است. جدا ماندن روستا و پیوستگیش با طبیعت موجب شده است‌که زندگی و ارزشهای اجتماعی ثابت و استوار بماند. ولی درشهر که برخورد با انسان واشیاء مصنوع انسان بیشتر وتماس با طبیعت‌کمتر است، تعقل و روحیهٔ اونیورسالیزم قوت می‌گیرد و روابط انسان با محیط زندگیش به‌شکلی خاص درمی‌آید. خانواده، طبقه، رسوم مذهبی و نژادی، مناهی وممنوعات اعتبار واستحکامشان متزلزل می‌شود و از این‌رو زندگی‌اجتماعی از تحرک وکشش بسیار برخوردار می‌گردد. اصل تخصص به‌کار بردن پول را ضرور می‌سازد. نیاز فراوان به‌ارتباط، تفهیم وتفاهم را توسعه می‌بخشد. زنان براثر تماس نزدیک با مردان روحی دگر می‌یابند. میزان تولید نوزادان پایین می‌آید. براین

مبنا می‌توان حکم کرد که تفاوتهای بین شهر و روستا در کار توسعهٔ اقتصادی مهمتر وقابل‌توجه‌تر از تفاوتهای میان خود شهرها یا میان خود روستاهاست.

آنچه‌که دربارهٔ تفاوتهای‌شهروروستا بیان‌کردیم، ناظر براجتماعاتی هم‌هست که در آن‌کشاورزان و کارگران مزدورکشاورزی با صمیمیت درکناریکدیگر[۲۶] به‌سر می‌برند؛ ولی‌طبقهٔ متوسط‌کشاورزراشامل نمی‌شود، چنانکه طبقهٔ متوسط‌کشاورزان دانمارك زندگی‌کاملاً متفاوتی از آنچه‌که گفتیم دارند ودر این‌کشور دبیرستانهای عمومی Folk High School تشکیل داده‌اندکه محل ایجاد ارتباط ونقل و انتقال عقاید و افکار است. یا در نواحی غرب وسطای ایالات متحده، در استرالیا و زیلند جدید، رادیو و اتومبیل و تلویزیون و پستهای مجانی دهقانی و نرخ ارزان حمل روزنامه و مجلات، مردم برزگر را با زندگی ملی درتماس[۲۷] نزدیك نگاه می‌دارد. ولی نسبت به‌دهکده‌های دورافتاده، مثل دهکده‌های اسپانیا وخاورمیانه و امریکای لاتین، حقیقت همان است‌که پیشتر گفتیم.

تفاوت شهر وروستا مورد مطالعات‌بسیار واقع‌شده‌است وغالباً نتایج مطالعات ناقض یکدیگر است، حتی محققانی‌که راجع به‌یك مورد خاص تحقیق کرده‌اند، اتفاق نظر ندارند. مثلا جی* دربارهٔ روستاییان جاوهٔ مرکزی[۲۸] اظهارنظرکرده است که روستاییان و مردم قراء و قصبات خویشتن را از مردم شهر متفاوت می‌دانند. ولی وجود تفاوت شهر و روستا تا حد زیادی افسانه است. ومسئلهٔ مبتلا‌ـبه درشهر و روستا یکسان است که عبارت است از برخورد گروههای سیاسی مسلمان و غیرمسلمان. ازطرف دیگریك مأمور هلندی‌گزارش می‌دهدکه تفاوتهای اقتصادی، اخلاقی، مذهبی، اجتماعی‌فراوانی بین شهر و روستای یك ناحیه[۲۹] وجود دارد. این گزارشها چنان با یکدیگر متفاوت است که یك ناظر خارجی نمی‌تواند از نظر

* R. R. Jay

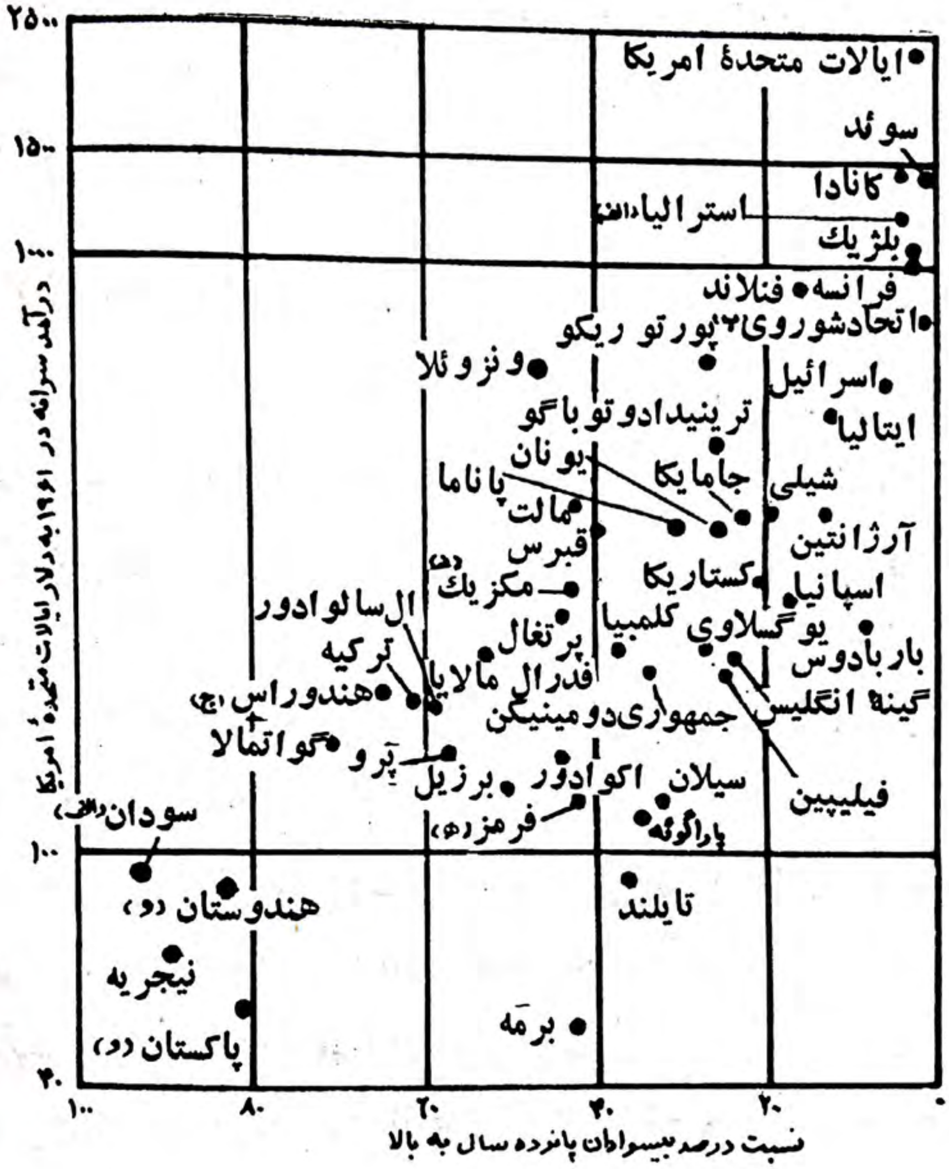
انتظامی، فرهنگی وملیت میان این نظرهای متعارض داوری کند. ولی روی هم‌رفته با تراکم وتمرکزی که درشهرها به‌چشم می‌خورد، تردیدی نیست که سرعت وکیفیت توسعهٔ اقتصادی در شهرها از روستاها کاملاً متفاوت است. ما در فصل دهم دراین باره بازهم سخن خواهیم گفت؛ و نیز درقسمت مربوط به توسعهٔ روستاها نیز دراین موردگفتگویی خواهیم داشت.

◻ اندازهٔ واحد اجتماعی

همراه با توسعهٔ اقتصادی، اندازهٔ واحد اجتماعی نیز رشد می‌کند. در قصبات اندونزی علاقه به‌امور سایرخانواده‌ها، به‌جز بستگان نزدیك، از شعاع ۱۰۰تا۱۵۰ یارد فراتر نمی‌رود[۳۰]. در یونان، ایتالیا واسپانیا علائق محلی همواره بیشتر ازعلائق ملی بوده است، یا لااقل دراین اواخر چنین وضعی داشته‌است. در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته گروه عمدهٔ اجتماعی، ملت‌است. عده‌ای انتظار دارندکه‌این واحددراروپا چندان وسعت پیدا کندکه تمام قاره را فراگیرد.

بسط واحد اجتماعی بدون تردید برای فراهم آوردن زمینهٔ توسعهٔ اقتصادی ضروری است[۳۱]. در جامعه‌ای که امانت فقط بین بستگان نزدیك و دوستان صمیم وجوددارد، ونپوتیزم Nepotism درعالیترین‌شکل خود درتجلی است، استخدام یك بیگانه برای‌کار در مزرعه به‌منزلهٔ تقبل خطر سرقت دارایی صاحب‌کار است، زیرا هربارکه صاحب‌کار روی از مزدور خودبگرداند،احتمال وقوع سرقت خواهدرفت. البته این نظرات برتمام موارد دقیقاً قابل انطباق نیست وبرای انطباق با هرمورد خاص باید درآنها اصلاحاتی صورت داد. ارتباطات را نیز باید چنان‌اصلاح کردکه برظرفیت‌گروه اجتماعی اثر بگذارد وموجبات‌آمیزش‌گروه را باسایرگروههافراهم کند. موقعیت طبیعی، میراث‌فرهنگی،سیستم‌ارتباطی، سطح‌تربیت وچندعامل‌دیگر

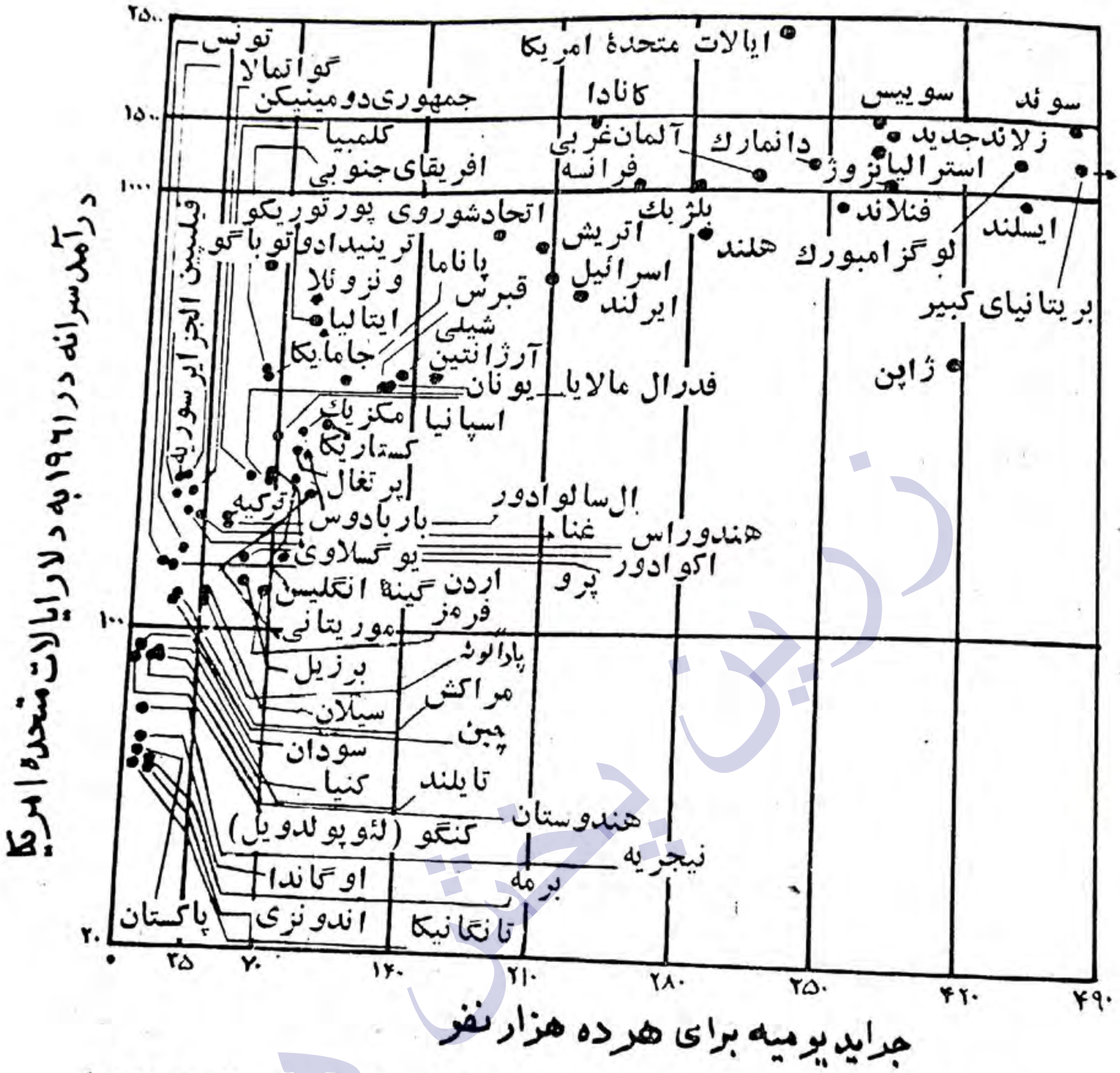
هرکدام در ایجاد سجایای لازم برای توسعهٔ اقتصادی سهم دارند و در تغییر سجایا می‌باید به‌این عوامل عنایت داشت. از این عوامل سطح تربیت و سیستم ارتباطی به‌همراه



نمودار ۲-۲ : در این نمودار بی‌سوادان پانزده سال به بالا با توجه به نسبت آنان به‌کل جمعیت درسال ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰ با درآمدسرانه درسالهای ۱۹۶۱ مقایسه شده است .

منابع : برای بی‌سوادان ، کتاب Statistical Year-book از انتشارات سازمان ملل در ۱۹۶۰ ، صفحات ۴۳۴-۴۳۹ .

برای درآمد سرانه به جدول شمارهٔ یك این کتاب مراجعه شود .



نمودار ۳-۲ : میزان انتشار جراید یومیه برای هرهزار نفر در سال ۱۹۶۱ با درآمد سرانه درهمین سال مقایسه شده است.

منابع : برای جراید، کتاب Statistical Year_book ازانتشارات سازمان ملل در ۱۹۶۲ صفحات ۶۵۰-۶۴۹
برای درآمد سرانه به جدول شمارهٔ یك این کتاب مراجعه شود.

توسعهٔ اقتصادی تحول می‌یابد. مدتهاست که براین مطلب واقف گشته‌اند که بین سواد و توسعهٔ اقتصادی بستگی محکمی وجوددارد. نمودار ۲-۲ شواهدی دراین زمینه ارائه می‌دهد. ارتباط بین سواد و توسعهٔ اقتصادی درسال ۱۹۶۱ آنجاکه پنج درصد جمعیت

بیسواد و درآمد سرانه هم ۴۰۰ دلاربوده است، محکمتر ازهر زمان دیگری جلوه می‌کند. اینز[۳۲] H. A. Innis،دانشمند برجستهٔ امریکایی که‌متخصص تاریخ اقتصاداست، نقش سیستم ارتباطی در ایجاد خصائص لازم برای افزایش سرعت توسعهٔ اقتصادی را بررسی کرده ونتایجی به‌دست آورده است. وی ایجادمطبوعات و وسایل پستی ارزان را درقرن نوزدهم درانگلستان، انگیزهٔ مؤثری در رشداقتصادی آن‌کشور می‌شناسد.

شکل ۳ـ۲ نمایش غیردقیقی از میزان ارتباطات مطبوعاتی است. منظور از مطبوعات در اینجا روزنامه‌هایی است‌که در هفته شش‌بار یا بیشتر منتشر می‌شود و تفاوت اندازهٔ روزنامه‌ها در نظرگرفته نشده است. به‌نظر می‌رسدکه در مراحل پایین‌زندگی اقتصادی، بین سیستمهای‌ارتباطی وسطح درآمد رابطه‌ای موجودنباشد.

یك وسیلهٔ ارتباطی پراهمیت زبان است. زبان ممکن است‌که‌آسان یا سخت نوشته شود. یکی‌از زیانهای رفتن انگلیسیها ازهند تزلزل زبان مشترك بود. اردو درپاکستان‌و هندی درهندوستان زبان مادری‌اکثریت‌مردم‌این دوکشورتلقی‌نمی‌شود برای اینکه این‌زبانها را جانشین زبان انگلیسی بکنند وبه‌زبان تجارتی همه فهم مبدل‌سازند، باید درمدت‌کوتاهی‌متحمل هزینهٔ زیادی بشوند. یك قدم اصلاحی‌بلند که به‌منظورتسهیل ارتباط درترکیه برداشته شد، لاتینی‌کردن الفبا بود. همچنانکه اخذ سیستم عربی‌اعداد بعد ازجنگهای صلیبی، سیستم محاسبهٔ‌اروپایی راآزادکرد، الفبای لاتین هم به ترکها مدد رساند. اگر چینیها در ساختن ماشین تحریر ارزان قیمت توفیق یابند، یا طرز تهجی خود را به طریقی اصلاح کنند که ارتباط ارزان و مؤثر باشد، مسلماً در اندازهٔ واحد اجتماعی و به هم پیوستگی آن مؤثر خواهد افتاد و مآلاً بر سرعت توسعهٔ اقتصادی ایشان خواهد افزود.

در فصل نهم راجع به ارتباط بازارها با هم توضیحات کافی خواهیم داد. در اجتماع نیزجریانی مشابه آنچه‌که در بازار رخ می‌دهد، باید به‌وقوع پیوندد. این

جریان در اجتماع به صورت انبساط واحدهای اجتماعی تجلی می‌کند. یك جامعهٔ سالم بدون آنکه ارتباطات خود را با واحدهای کوچکتر ازخود، مانند قراء وقصبات یا نواحی متروپل و محلات مختلف، قطع کند، به بسط و توسعهٔ خود می‌پردازد؛ ولی موقعیتهای اجتماعی بغرنجی نیز پیش می‌آیدکه‌کار انبساط واحدهای اجتماعی را دشوار می‌کند. ناسیونالیزم فرانسه را بیمار شناخته‌اند، زیرا این ناسیونالیزم هیچ منشائی برای ابراز وفاداری دربالا یا پایین جامعه نمی‌شناسد. این‌ناسیونالیزم برای خود و تنها به خود وفادار است وحتی برای صنعت‌بزرگ یا طبقهٔ کارگرهیچ اهمیت یا مقام خاصی قائل نیست[۳۳]. همهٔ امریکاییها و انگلیسیهای‌جنگجو و وطن‌پرست هم‌نمی‌توانند وطن‌پرستی را با مسئولیتهای‌بزرگترخود درهم‌آمیزند. بررسی چگونگی ایجاد یك سیستم سالم روابط اجتماعی برای ایجاد ارتباط مناسب با گروههای متفاوت جامعه ازحوصلهٔ این بحث خارج است. ولی در هرحال‌گروههای متفاوتی‌درجامعه وجود دارد وتفاوت این‌گروهها را با یکدیگر باید شناخت. زیرا این تفاوتها در ایجاد جریان صحیح و سریع رشد اقتصادی اهمیت و تأثیر فراوان دارد. مثلاً ارتباط‌گروههای مختلف با بازار متفاوت است. باید این‌تفاوت را شناخت زیرا ایجاد یك بازار بزرگ برای توسعهٔ اقتصادی ضروری است. ولی ایجاد چنین بازاری منوط به وجود گروههایی استکه براثر ارتباطات اجتماعی نزدیك ذوق و سلیقهٔ مشترك دارند. اما این بازار بزرگ بعد از آنکه به وجود آمد خود برآن ذوقها وسلیقه‌ها تأثیرمی‌کند وآنها رانضج وقوام می‌بخشد ومناسب باخود می‌سازد.

□ شخصیت فرهنگی

تا اینجا توجه ما به عامل‌انسانی وتحولاتی بودکه باید دراین عامل به‌وجود آید تا شایستهٔ نیل به رشد اقتصادی‌گردد. روحیات شخص، ساختمان خانوادگی و

طبقاتی، عقاید مذهبی و نژادی، و اندازهٔ واحد اجتماعی، همه باید تغییر کنند و تحول یابند تا رشد اقتصادی صورت گیرد. این عوامل را باید چنان تغییر داد که بدون بروز ناراحتی و تشنج، به جریان توسعهٔ اقتصادی کمک کند؛ و اگر یکی از این عوامل که یادکرده‌ایم خود را هماهنگ با توسعهٔ اقتصادی به تحول نسپارد کار توسعهٔ اقتصادی دچار اشکال می‌شود و مختل می‌گردد، یا آنکه جریان توسعه متوقف می‌ماند.

تفاوتهای موجود میان مردمان ممکن است از آنچه‌که **پارسون** و **لوی** در یافته‌اند عمیقتر باشد چندانکه رشد تدریجی اقتصاد و تحولات اجتماعی نیز نتواند بر آن تفاوتها فایق آید. گروهها و فرهنگهای متنوعی وجود دارد که درطی نسلها درجوامع بشری ریشه‌دوانیده ومقام‌جسته‌اند. اما سجیهٔ‌ملی، آن‌گونه‌که‌روانشناسی اجتماعی بازگو می‌کند، در جریان رشد طفل به او منتقل می‌شود. و تا حد زیادی غیرمستشعر[۳۴] است و به‌کندی و آهستگی تغییر می‌کند. تغییر آنها باتوسعهٔ اقتصادی ارتباط دارد. وهر قدر توسعهٔ اقتصادی سریعتر باشد، سجایای ملی را، به ویژه در کودکانی‌که هنوز تحت تعلیمند، سریعتر تغییر می‌دهد. با بروز تغییر و تحول در سجایای ملی، بعضی کسان که جسارت بیشتری دارندخود را با جریان‌پیشرفت اقتصادی هماهنگ می‌کنند، وازطعنه‌های هموطنان خود هم‌نمی‌هراسند؛ ولی برخی دیگر خود را با جریان پیشرفت منطبق نمی‌کنند و تحولی در ایشان پدید نمی‌آید، واز این میان اختلاف فرهنگی پدیدار می‌شود، که هرقدر هم ناچیز ومختصر باشد، در سجایای ملی‌که دارای آثار اقتصادی‌بسیاری است، اثر می‌گذارد و اقتصاددان‌بیچاره را در برابر این مسئلهٔ ناشی‌از توسعهٔ اقتصادی عاجز و درمانده می‌سازد.

اشپینگلر[۳۵] مردم‌را به‌دو دستهٔ **آپولونیان** Apollonian و **دیونیزیان** Dionysian تقسیم کرده است که دسته‌ای ملایم طبع و دسته‌ای تند طبع هستند، و **بندیکت** Benedict درکتاب **قوالب**[۳۶] **یا طرحهای‌فرهنگ** نظری مشابه این‌فکر بیان می‌کند،

به خصوص دو قوم زونی * و کوآکیوتل ** از بومیان امریکای شمالی را تحت مطالعه قرار داده است و این دوکیفیت را در ایشان مشاهده کرده و نتیجه گرفته است که این سجایا معلول تربیت استبدادی یا تربیت آزاد است. وی تأکیدمی‌کند که زونیها توانایی و ظرفیت کار دسته جمعی را دارند، ولی رقابت خصومت‌آمیزی بین کوآکیوتلها وجود داردکه به‌نحوی آشکار موجب‌تباهی وفرسودگی آنهامی‌شود. مردمشناسان جدید در این مسائل غور بسیار کرده‌اند بدین منظور که تفاوتهایی را که به‌هرنحو در فعالیت اقتصادی انسانها مؤثر است، دقیقتر دریابند، و تعاون و رقابت، ماهیت فردگرایی (اندیویدوآلیزم)، طرزتلقی‌کار[۳۷] و غیره را نزد ایشان‌بهتر تشخیص دهند؛ ولی تا به امروز روانشناسان اجتماعی از معین داشتن اهمیت نسبی خصوصیات متنوع فرهنگها در توسعهٔ اقتصادی عاجزآمده‌اند ونتوانسته‌اند قابلیت تبدیل آنهارا به‌یکدیگر معلوم دارند، یا معین‌کنندکه این‌خصوصیات تا چه‌اندازه مستقل یامربوط به‌هم است. ظرفیت دانماریکها[۳۸] برای‌تعاون(وهمچنین‌اروگوئه‌ایها و نیوزیلندیها) به‌مثابهٔ یك دارایی‌عظیم ملی درکار توسعهٔ اقتصادی مؤثر است ونیز علاقه وشوق آلمانیها به‌کار[۳۹] را باید ازهمین مقوله شمرد. اما درصورتی‌که می‌دانیم سطح زندگی اروگوئه‌ایها از سطح زندگی مردم تند طبع آرژانتین بالاتر نیست، پس دیگرچه اثری برسجیهٔ اخلاقی مردم اروگوئه می‌توان مترتب داشت؟ به این ترتیب روحیه یا طرزتلقی افراد ازکار، که به‌صورتهای اجتناب ازکار، تسلیم‌فلسفی، قبول، علاقمندی وعشق شدید، تجلی می‌کند، دیگرچه اثری می‌تواند داشته‌باشد؟ یا نحوهٔ دریافت افراد از زمان و عمـر یا طرز تلقی ایشان از دوستی و دوستان منشاء چه آثاری تواند بود؟[۴۰] حتی فردگرایی نیز ممکن است که در یك جامعه اشکال مختلف به‌خود بگیرد؛ مثلاً در بریتانیا فردگرایی به‌تقدیس مالکیت‌پرداخت

* Zuni ** Kwakiutl

و عمل محصورکردن* اراضی را مجاز دانست و موجب شد که قرن بعد به لحاظ واردات غلات بیش از یك میلیون کارگر کشاورزی از کار خود رانده شوند و به سائلانی تبدیل گردند که فقط از راه صدقات امرار معاش می‌کنند. در فرانسه فردگرایی به صورت عدم امکان تجاوز افراد به یکدیگر و منع صدوراعمال خشونت‌آمیزازجانب اشخاص، تجلی کرد، که بالمآل موجب حراست[41] دهقانان گردید.

ممکن است با یکپارچه شدن فرهنگ جهانی ـ که برخی آن را امریکایی شدن فرهنگ جهانی هم شناخته‌اند ـ تفاوت در سجایای ملی از میان برود.

دیوید ریزمن** سه مرحله در توسعهٔ اجتماعی شناخته است: **باستانی، هدایت از درون، وهدایت از برون.**[42] در نخستین مرحله، فرهنگ هر گروه مشخص وممتاز است وحرکت و تغییر قبول نمی‌کند و تمایل به‌آن دارد که حالتی پایدار و بیتزلزل بـه خود بگیرد. در مرحلهٔ دوم نیز سجایای ملی متفاوت نقشی عمده ایفاء می‌کند. در این مرحله هرکس می‌کوشد که سهمی که اجرایش به‌او محول شده است به‌پایان برد، بدون اینکه تحت تأثیراوضاع واحوال محیط خویش‌قرار گیرد. کارفرمای قرن نوزدهم انگلستان درعصر ویکتوریا، نمونهٔ کامل انسانی‌است که از درون هدایت شده است ودرهمین زمان است‌که همکار او در ایالات متحده خود را برای مقابله با خواستهای همگان وغلبهٔ برآنها حاضر می‌کرد. امروز در سراسر جهان مردم نسبت به امثال و اقران خود حساس وتأثر پذیرند و از قابلیت تأثیرروابط عمومی وتبلیغ آگاه گشته‌اند. درنتیجه برای ازمیان‌بردن سجایایی‌که

* عمل محصور کردن یا Enclosure عبارت‌است از محصورکردن اراضی قابل‌کشت و تبدیل‌آن به چراگاه. درنیمهٔ اول قرن شانزدهم با ورود فلزات قیمتی سطح قیمتها بالارفت و ازدیاد قیمتها، بخصوص‌قیمت پشم، مالکان را برآن داشت‌که مستأجران را از زمینها برانند و زمینها را به چراگاه تبدیل کنند. این جریان بیکاری وسیعی در انگلستان به وجودآورد، ولی درکنارآن طبقهٔ متوسط صاحب سرمایه‌ای هم آفرید.

** David Reisman

درکودکی بر آنان عارض گشته است، آمادگی بیشتر دارند. نحوهٔ تربیت اطفال در مداومت سجایای ملی وقفه وفتوری پدیدکرده است؛ مصرف ازحالت تبعیت از عام خارج شده است وکیفیت وقوف وتعقل درآن راه یافته است و «جلوه‌های نمایشی» گرفته است‌که بعداً دربارهٔ آن به‌تفصیل سخن خواهیم راند. مردمان را به‌کوشش برای‌از یادبردن ونادیده‌انگاشتن‌سنتها وتبعیت‌ازشیوهٔ زندگی‌دیگران برانگیخته است. وسایـل ارتباط بین‌المللی، رادیو، روزنامه، مجله، کتاب، فیلم، سیاحت، و جنگ وگریز یا پیشرفت وعقب نشینی سپاهیان، هرکدام به نحوی سنتهای‌مألوف را تخطئه می‌کنند و دنیای رنگین ودلپذیری دربرابر دیدگان مردم می‌گشایند. و مردم ازطریق این وسایل از سطح مصرف سایر ملل آگاه می‌شوند ومی‌کوشند که هرکجا سنن زندگی آنها مانع بالا رفتن سطح مصرف است، آن سنن را به دور افکنند. علاقه به همسطح شدن درمصرف با سایر ملل به‌اندازه‌ای قوی است‌که‌در صورت وجود حداقل سرمایه ومنابع، برموانع ناشی ازفرهنگ ملی غلبه می‌کند.

□ احساس احتیاج به موفقیت

شناخته‌ترین نظریه‌ای‌که شروع رشد اقتصادی را ناشی ازشخصیت فرهنگی می‌داند، متعلق به **هگن** است. هگن تئوری خود را درکتابی به‌نام «دربارهٔ تئوری تحول اجتماعی» بیان می‌کند. به نظر هگن بیتحولی جوامع سنتی معلول ایجاد شخصیتی استبدادی درافراد است. بروزاین شخصیت‌استبدادی در افراد معلول‌شیوهٔ تربیت خشك واطاعت‌آمیز افراد درکودکی است،‌که با تنبیهات سخت برای‌کسانی که دقیقاً اصول و دستورهای اعلام شده را مراعات نمی‌کنند، همراه است. برای درهم شکستن این قالب لازم است‌که احساس احتیاج به موفقیت دریك‌گروه تلقین شود. این احساس مانند سایرموارد مشابه باید ازکودکی در افراد پرورده شود، و

معمولاً بعد از آنکه یك یا دو نسل از پسران با این شیوه پرورده شوند، اعتبار ارزشهای سنتی اجتماع فرو می‌ریزد و برای حصول این نتیجه مادران، به جای آنکه فرزندان خود را ازجنبش وفعالیت بازدارند و به اطاعت بخوانند، بایدآنها را به‌کار وفعالیت تشویق کنند وتلاش وکوشش آنها را تحسین نمایند. به‌این‌ترتیب «حرمت اطاعت وخویشتنداری» بعدازمدتی (معمولاً بعدازمدتی طولانی) جای‌خود رابه «احساس احتیاج به موفقیت» می‌دهد و این احساس گروهی کارفرمای جسور می‌آفریند، و این کارفرمایان‌جسور رشداقتصادی راآغازمی‌کنند وبه‌ثمر می‌رسانند. ولی واقع آنست‌که گروههایی‌که درتوسعهٔ اقتصادی‌کشورهای مختلف تأثیر اساسی داشته‌اند، مانند **نامعتقدان***درانگلستان، یهودیان وپروتستانها در فرانسه، پارسیان درهندساموراییها درژاپن، صفات مشترك یاخواص روحی‌همسان ندارند تافعالیتهای اقتصادی ایشان را بدان صفت یاخاصیت روحی نسبت دهیم، بلکه تنها وجه‌مشترك این‌گروهها «خارج ازعامه» بودن‌آنهاست، واین «خارج ازعامه» یا«غیرازهمگان» بودن یك عدم تأمین اجتماعی برای آنها می‌آفرینند وبرای غلبه براین عدم تأمین است‌که ایشان نیاز به فعالیت شدید اقتصادی را احساس می‌کنند وازطریق احراز موفقیت در زمینهٔ اقتصادی، [۴۳] نقصان تأمین اجتماعی خود را جبران می‌نمایند.

برای تعیین‌سیاست توسعهٔ اقتصادی، وقوف برمیزان تأثیراحساس موردبحث درپیشبرد هدفهای اقتصادی، ضرورت و اهمیت دارد تا درموقع تعیین ارزش‌عوامل مؤثردرتوسعهٔ اقتصادی به‌این‌عامل نیز وزن مناسب‌آن بخشیده شود ودرمحل‌خاص خود قرارگیرد. وما درجای خود این نکته را هم مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ ولی

---

* کلمهٔ نامعتقد را درمقابل‌کلمهٔ انگلیسی **Non-Conformist** به‌کار بردیم واین نام به‌کسانی اطلاق می‌شودکه از احکام و اصول یك‌کلیسای منتظم تبعیت نمی‌کنند و درانگلستان خصوصاً درموردکسانی‌گفته می‌شودکه وابسته به‌کلیسای رسمی انگلیس نیستند.

قبل ازپرداختن به این مسئله دو نکته را باید خاطرنشان سازیم. اول اینکه چرا احساس احتیاج به موفقیت الزاماً باید متوجه موفقیت اقتصادی بشود وازتوجه به موفقیت در سایر زمینه‌ها دور بماند؟[۴۴] و دیگراینکه آیا تبدیل احساس «حرمت خویشتنداری» به «احساس لزوم موفقیت» الزاماً به‌این معنی است که تعقل وآگاهی نمی‌تواند افراد را به فعالیتهای اقتصادی رهنمون باشد؟ هرپاسخی که به این دو سئوال داده شود به سختی می‌تواند مارا به نظرهای هگن مؤمن سازد. درهم‌شکستن «حرمت خویشتنداری» و «احساس نیاز به موفقیت» را جانشین آن کردن برای شروع به رشد اقتصادی وپرداختن به فعالیتهای اقتصادی نه لازم است نه‌کافی.

اگر فعالیت اقتصادی را عکس‌العمل ملتها برای جبران تزلزل احترامات و اضمحلال آنها بشناسیم، وقوع‌این عکس‌العمل به فاصلهٔ‌بعیدی اززمان این‌اضمحلال به آسانی قابل توجیه نیست. هگن انقلاب صنعتی سال ۱۷۸۰ را جبران شکست انگلوساکسونها در ۱۰۶۶ در هستینگز* می‌داند. اگر چنین باشد، حقیقتاً عکس‌العمل بسیار بعیدی است. توسعهٔ اقتصادی آلمان بعد از ۱۸۷۰ را معلول شکست‌این کشور درسال ۱۸۰۶ در ینا** از ناپلئون دانسته است که وقوع چنین عکس‌العملی از حیث زمان پذیرفتنی‌تر است. اگر توسعهٔ اقتصادی ژاپن را بعد از اینکه ۱۸۶۸ نتیجهٔ دیدار پری *** در ۱۸۴۹ از این کشور بدانیم، مناسبتر است تا همچون هگن‌آن را نتیجهٔ انقلاب توکوگاوا**** در ۱۶۰۰ بشناسیم. همچنین می‌توان توسعهٔ کشاورزی دانمارك در ۱۸۸۰ را نتیجهٔ شکست ۱۸۶۴ درشلزویك ـ هلشتاین وتوسعهٔ سریع اقتصاد آلمان، ایتالیا وفرانسه را بعد ازسال ۱۹۵۰، نتیجهٔ ریزش احترامات وشکست آنها درجنگ جهانی دوم دانست و به خصوص در این چند مورد اخیر تأثیر شکست در روحیهٔ مردم این کشورها و برانگیختن آنها

* Hastings ** Jena *** Perry **** Tokugawa

به‌کار وکوشش اقتصادی برای جبران شکست چندان آشکار است که دیگر لزومی ندارد که برای توجیه فعالیت شدیداقتصادی مردم این نواحی به‌تجزیه وتحلیلهای پیچیدهٔ روانی بپردازیم ، واین واقعیتی است انکار ناپذیر که فرو ریختن موقعیت اجتماعی، اشخاص و ملتها را به فعالیتهای اقتصادی برمی‌انگیزد؛ اما برقرارکردن یك رابطهٔ ثابت ومشخص بین این دوحالت، یاقبول این نکته‌که فعالیتهای اقتصادی منحصراً عکس‌العمل فروریختن‌موقعیت‌اجتماعی‌است، قدری دشوار به‌نظرمی‌رسد.

□ تأسیسات اجتماعی و فرهنگ

آدام‌اسمیت معتقد بودکه اگرحکومت بتواند «قانون، امانت، صلح، ومالیات کم» را فراهم سازد، توسعهٔ اقتصادی خود به خود صورت خواهد گرفت .

جان استوارت میل به نیازهای فوق، «بهبود و بالا بردن فهم عمومی ومعرفی صنایع‌بیگانه» راافزود. می‌توان فرض‌کردکه معمولاً تأسیسات‌اجتماعی شرح‌وبیان فرهنگ است. اگرچنین فرضی را قبول بکنیم وبپذیریم‌که عوامل فرهنگی‌مآلاً محرك توسعهٔ اقتصادی می‌باشند، بازقطعاً نمی‌توان عوامل فرهنگی مؤثر درتوسعهٔ اقتصادی را به عوامل معدودی که درفوق برشمردیم محدود کرد، ویقین است که عوامل فرهنگی لازم‌برای توسعهٔ اقتصادی ازآنچه‌که **اسمیت ومیل** شمرده‌اند بسیار فزونتر است.

عقب‌ماندگی فرهنگی،که‌یك اصطلاح مأنوس عمومی است، به جهت تأثیری که‌در رشداقتصادی‌دارد، بایدمورد توجه‌خاص‌قرارگیرد. بسیاری تأسیسات‌اجتماعی، با آنکه علت وجودیشان ازمیان می‌رود، باز تامدتها به حیات خود ادامه می‌دهند، زیرااین تأسیسات بارشته‌های محکمی به فرهنگ پیوند خورده‌اند وتغییر دادن‌یا اصلاح کردن آنها دشوار است. نمونهٔ این گونه تأسیسات فساد، ظلم، سیستمهای

تملك ارضی، تشکیلات خانوادگی قراء وقصبات یا اعمال مذهبی و تعلیم وتربیتی و همچنین طرحها وقوالب تولید وتوزیع ومصرف است، که با ازمیان رفتن عللی که باعث به وجود آمدن آنها شده بود به‌آسانی ازمیان نمی‌روند ودرکار رشداقتصادی موانعی ایجاد می‌کنند وناهماهنگیهایی پدیدار می‌سازند.

ناهماهنگی (عدم‌تناسب) دیگری که‌کمتر به چشم می‌خورد، رهبری‌فرهنگی است، به این معنی‌که اگرمؤسسات اقتصادی‌کشور درحال توسعه را مطابق الگوی مؤسسات‌کشورهای پیشرفته ایجادکنند وآنها رادرجامعه‌ای عقب مانده، که مهیای قبول‌آن نیست، به طرق مختلف وارد کنند، در روند کار مؤسسات اقتصادی کشور ناهماهنگی پدید می‌آید. این پدیده را درزمینهٔ سیاسی بهتر می‌توان دید ودرك کرد. مثلاً بسیارند کشورهایی که بویی از دمکراسی نبرده‌اند، ولی مشروطیت، پارلمان، هیئت وزرا وانتخاباتشان برقرار است. مشابه چنین پدیده‌ای در اقتصاد هم به چشم می‌خورد. مثلاً در دوران جنگ متخصصان پول ازکشورهای بریتانیا و ایالات متحدهٔ امریکا به کشورهای توسعه نیافته رفتند تا درآنجا بانکهای مرکزی تأسیس‌کنند. بدون اینکه کنجکاوی زیادی بکنیم، می‌توانیم نتیجهٔ‌کاررا دریابیم. در کشورهایی‌که متخصصان انگلیسی‌سفرکردند، بانکهای‌انگلیسی (بامقیاس‌کوچکتر) تأسیس‌شد. درنقاطی‌که امریکاییان رفتند، سیستم **فدرال رزرو** کوچکی برپاکردند. یکی ازمظاهر ویران کنندهٔ رهبری فرهنگی درجهان امروز به‌کاربردن نظرهای اقتصادی **کینز** درکشورهای توسعه نیافته است. نظرهای **کینز** برای‌کشورهای توسعه یافته در هنگام بروز بیکاری عنوان شده است ، نه برای کشورهای درحال توسعه : برای این کشورها ، تئوری مقداری پول بیشتر صادق است و اشتغال کامل را بهتر تأمین می‌کند.

مؤسسات اقتصادی جدیدکه به سبك کشورهای توسعه یافته ایجاد می‌گردد،

برای آنکه مفید و مؤثر باشد، ناگزیر باید با فرهنگ و شرایط کشور مورد نظر تطبیق داده شود، این تطبیق ممکن است که آگاهانه وبرطبق نقشه صورت گیرد؛ ونیز ممکن است که مؤسسات درضمن رشد تدریجی خود با نیازمندیهای اقتصادی وسجایای ملی به طریقی غیرمستشعر منطبق شود. قبول شق اخیر محتاج آناست که صاحب روحیهٔ خوشبینی باشیم. وقتی قیمت گندم در جهان تنزل کرد، مردم دانمارك مؤسسات تعاونی فروش را ابداع کردند تا از طریق آنها به یك بازاریابی وسیع ودنیایی‌دست بزنند، زیرا کشاورز دانمارکی‌که شخصاً یابااستفاده ازکارگران مزدور درقطعه زمینی کوچك محصولی کاشته ودرویده بود، به تنهایی نمی‌توانست در دنیایی که‌گندم بسیارتولید وعرضه می‌شد، آن را عرضه کند وبه‌فروش برساند. کشاورز دانمارکی با وقوف به این ناتوانی خود، به ایجاد شرکت تعاونی بزرگی پرداخت که برای او درتمامی جهان بازاریابی‌کند. مؤسساتی‌که کشورها درمراحل مختلف رشد اقتصادی خود در زمینه‌های تولید، توزیع، تخصیص اعتبار برای‌تولید کنندگان، یا مصرف کنندگان، یا برای کارهای عام‌المنفعه، بوجود می‌آورند، در صورتی می‌توانند به بهترین نحوکارکنند ومؤثر واقع شوندکه هم ازلحاظ اقتصادی درست سازمان داده‌شده‌باشند، هم باشرایط فرهنگی‌کشورسازگار باشند. مؤسساتی که ازروی الگوهای خارجی کورکورانه تقلید شده‌اند، مثل لباسهای عاریتی هستند که ممکن است اتفاقاً بابدن شخص عاریه‌کننده متناسب باشند، ولی‌غالباً این‌تناسب پیش نمی‌آید.

□ یك عامل به‌تنهایی علت رشد اقتصادی نیست

اقتصاددانها درمقام و موقعیتی نیستندکه بتوانند دربارهٔ میزان تأثیر عوامل غیراقتصادی در توسعهٔ اقتصادی، و نتایج مختلف این تأثیر قضاوت نهایی بنمایند.

تفکیك عوامل مؤثر در توسعهٔ اقتصادی و عواملی که علت توسعهٔ اقتصادی واقع می‌شود نیز کار آسانی نیست؛ ولی در هر حال نمی‌توانیم قبول کنیم که علت و محرك اصلی توسعهٔ اقتصادی عوامل غیراقتصادی است. توسعهٔ اقتصادی شیوهٔ تفکر مردم را تغییر می‌دهد، ولی ضمناً تا حدودی هم خود معلول تغییر شیوهٔ تفکر مردم می‌باشد. تجارت افراد طبقهٔ متوسط را تقویت می‌کند و شیوهٔ تفکر آنها را عقلانی می‌سازد و میدان دید آنها را از تنگنای قبلی خارج می‌کند و به آن وسعت دنیایی می‌بخشد؛ به‌طور خلاصه آنان را به نحوی تغییر می‌دهد که بتوانند نقشهای اساسیتری در زندگی اقتصادی ایفاء نمایند و از موفقیتهای اقتصادی خود پایه‌هایی برای ایجاد موقعیتهای اجتماعی خود فراهم سازند. عوامل اقتصادی از یك طرف و عوامل فرهنگی و اجتماعی از طرف دیگر در یکدیگر تأثیر می‌کنند و برجریان رشد اقتصادی اثر می‌گذارند، به نحوی که به اشکال می‌توان گفت که کدامیك از این دو دسته عوامل علت تعیین کنندهٔ توسعهٔ اقتصادی است. اقتصاددانان و جامعه شناسان باید هر کدام به نوبهٔ خود عوامل مربوط را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند و حد و کیفیت تأثیر آنها را در جریان رشد اقتصادی معین دارند. و هیچ لزومی ندارد که مطالعهٔ خود را متوقف گذاشته، سرگرم بحث دربارهٔ تقدم یکی از این عوامل بر دیگری بشوند.

در تعیین سیاست اقتصادی ما عملاً با این سئوالات روبرو خواهیم شد که آیا ممنوعات مذهبی، تأسیسات فرهنگی و نحوهٔ تفکر مردم می‌توانند از بروز جریان توسعهٔ اقتصادی جلوگیری نمایند؟ یا این عوامل می‌توانند به نحوی به بروز و قوت گرفتن توسعهٔ اقتصادی[۴۵] مدد رسانند؟ یا به جهت آغاز شدن و ادامه یافتن جریان توسعهٔ اقتصادی، عوامل غیراقتصادی نیز باید به نوبه خود و همپای عوامل اقتصادی مورد توجه قرار گیرند؟ ما پاسخ به این سؤالات را به فصل آخر موکول می‌کنیم، یعنی هنگامی که تجزیه و تحلیل اقتصادی را تمام کرده و مسایل مربوط به سیاست اقتصادی را بررسی

نموده‌ایم، به این سؤال پاسخ خواهیم داد.

□ خلاصه

توسعهٔ اقتصادی باتحولات اجتماعی، ملازم‌ومربوط است وتحولات اجتماعی، هم‌روابط انسانها رابا یکدیگر، هم‌روابط انسانهارا با محیط زندگیشان،فرامی‌گیرد. براثرتحولات‌اجتماعی، تعبیر فرد از دنیای اطرافش، ارتباط او باخانواده‌اش وسایر خانواده‌ها، با طبقات‌مختلف، بانژادها، واندازهٔ واحدهای اجتماعی‌او وغیره، همه و همه تغییرمی‌کند. توسعهٔ اقتصادی با مذاهب خاص، با زندگی‌شهری بیش از زندگی روستایی، وبا روحیات فرهنگی تأییدکنندهٔ رقابت، ملازم و مربوط است.

به طورقطع برای همیشه نمی‌توان‌تعیین کردکه روحیات وطرز تفکراجتماعی رهبری‌کنندهٔ تغییرات اقتصادی است، یا تغییرات اقتصادی منقلب‌کنندهٔ روحیات و طرز تفکر اجتماعی است. مواردی از هرکدام را به اغلب احتمال می‌توان سراغ کرد، و درقوالب عادی و معمولی‌تأثیرمتقابل این دومتغیر دریکدیگر بیشترمحتمل است. ولی برخی‌از عادات فرهنگی و اجتماعی‌که زیرفشار اقتصادی از میان نرود، احتمالاً بعدها درکار پیشرفت اقتصادی موانعی ایجاد خواهدکرد.

توضیحات و ماخذ مربوط به فصل دوم

۱ــ به مقالهٔ *D. S. Lands* تحت عنوان

French Entrepreneurship and Industrial Growth in the Nineteenth Century.

درمجلهٔ *Journal of Economic History* شمارهٔ سه،سال ۱۹۴۹،صفحات ۶۱ــ۴۵، مراجعه کنید.

۲ــ به مقالهٔ *A. Gerschenhron* تحت عنوان

Social Attitudes Entrepreneurship and Economic Develop-ment,

درمجلهٔ *Explorations in Entrepreneurial History* ، شمارهٔ اکتبر سال ۱۹۵۳ ، صفحهٔ ۱۱ ، مراجعه کنید.

۳ــ در یك گفتگوی جمعی که در ۱۹۶۳ در دانشگاه کلمبیا، نیویورك، صورت گرفت این نظر را آقایان *Silvert* و *Felipe Pazos* ابراز داشتند. می‌توان به نوشتهٔ *Silver* به نام

Reaction and Revolution in Latin America,

چاپ مؤسسهٔ *Hauser* در نیواورلئان ، به سال ۱۹۶۱ ، مراجعه کرد.

۴ــ به کتاب

«On the Theory of Social Change: How Economic Growth Begins»

نوشتهٔ *E. E. Hagenn* ،
نشریهٔ *Homewood, Dorsay Press* ، به سال ۱۹۶۲ ، مراجعه کنید.

۵ـ به‌کتاب W. W. Rostow به نام
The Process of Economic Growth
چاپ New York و Norton به سال ۱۹۵۲ ، فصل دوم ، مراجعه‌کنید.
۶ـ به‌کتاب
Theories of Economic Growth and Development،
نشریهٔ دانشگاه استانفورد ، سال ۱۹۶۱ ، صفحهٔ ۱۳ ، مراجعه کنید.
۷ـ به‌کتاب T. Parsons, E. A. Shils به نام
Toward a General Theory of Action،
نشریهٔ دانشگاه هاروارد ، سال ۱۹۵۱ ، صفحات ۹۱ ـ ۸۰ ، مراجعه‌کنید.
۸ـ به‌کتاب M. J. Levy به‌نام The Structure of Society. ،
چاپ دانشگاه پرینتون، سال ۱۹۵۲ ، مراجعه‌کنید.
۹ـ به‌کتاب I. N. quershi ، به نام Pakistan Way of Life،
نشریهٔ مؤسسهٔ Heinemann لندن، سال ۱۹۵۶، فصل دوم، مراجعه‌کنید.
۱۰ـ به‌کتاب Louis J. Walinsky ، به نام
Economic Development in Burma ،
نشریهٔ مؤسسهٔ Twentieth Century Fund ، نیویورك، سال ۱۹۶۲، صفحهٔ ۳۹۵ ، مراجعه کنید.
۱۱ـ به‌کتاب G. D. H. cole ، به نام
Studies in Class Structure ،
نشریهٔ مؤسسهٔ Routledge ، لندن ، سال ۱۹۵۵ ، فصل دوم ، مراجعه کنید.
۱۲ـ به‌کتاب H. Gragson ، به نام
The Crisis of the Middle Class ،
نشریهٔ مؤسسهٔ Holt نیویورك، سال ۱۹۴۴، صفحات۹۹ـ۹۷، مراجعه‌کنید.
۱۳ـ به‌کتاب J. Biesany و M. Biesany ، به نام
Costarican Life ،
نشریهٔ دانشگاه کلمبیا، نیویورك ، سال ۱۹۴۴ ، صفحهٔ ۲۱ ، مراجعه کنید.
۱۴ـ به‌کتاب همان نویسندگان در جلد سیزدهم به نام

The People of Panama ،
نشریهٔ دانشگاه کلمبیا ــ نیویورک ، سال ۱۹۵۵ ، صفحهٔ ۲۱ ، مراجعه کنید.

۱۵ــ این مسئله در هندوستان و خاورمیانه بیش از هر نقطهٔ دیگر ایجاد زحمت می‌کند. در هندوستان از ۵ میلیون فارغ‌التحصیل مدارس متوسطه ، در حدود ۵۰۰،۰۰۰ نفر بیکارند.

مقالهٔ *India Perplexed by Jobless Youth*، نیویورک تایمز، ۲۵ مارچ ۱۹۵۶ ، صفحهٔ ۲۸ را ملاحظه کنید.

۱۶ــ دلیلی که می‌توان این ادعا را برمبنای آن اقامه کرد این است که سیاه‌پوستان از نظر خصوصیات جسمی چنانند که می‌توانند در برابر گرمای زیادی که برای کشت نیشکر، پنبه و قهوه لازم است، مقاومت کنند ؛ ولی این نظر را ما در فصل چهارم کتاب که بعداً خواهد آمد پذیرفته‌ایم و بیان کرده‌ایم که ناراحتی سفیدپوستان از کارهای جسمی درمناطق حاره ناشی ازخصوصیات فیزیکی ایشان نیست ، بلکه ناشی از خصوصیات فرهنگی آنان است.

۱۷ــ کتاب *Masters & Slaves* ، تألیف *G. de Freyre* ، چاپ نیویورک ، سال ۱۹۴۶، صفحهٔ ۸۳ .

۱۸ــ مقالهٔ
The Present Indian Population of Latin America,
به قلم *D. B. Brand* در مجموعهٔ
Some Educational and Anthropological Aspects of Latin America.

۱۹ــ *Welfare and Planning in the West Indies* ، تألیف *T. S. Simey* ، چاپ اکسفورد ، سال ۱۹۴۶ ، صفحهٔ ۱۹ ؛ و نیز کتاب *The people of Panama* ، صفحهٔ ۲۲ را هم ملاحظه کنید .

۲۰ــ این نکته قابل توجه است که در سال ۱۹۳۰ در اروپا و ایالات متحده از استخدام یهودیانی که از آلمان فرار کرده بودند ، کراهت داشتند و این سنت که امروز به کلی شکسته شده است، درآن ایام در ایالات متحده خیلی کمتر از جاهای دیگر جریان داشت و به همین سبب یهودیان ایالات متحده را

بهترین‌پناهگاه خود می‌دانستند و آنجا را کشوری آزاد می‌پنداشتند و می‌توانستند به مشاغل دولتی برسند، و به‌مهندسان ایشان هم تعلیمات لازم داده شد تا آنکه خود را آماده کردند و در خدمت صنایع ایالات متحده در آمدند.

۲۱ـ کتاب ماکس وبر *Max Weber* به نام

The Protestant Ethics and the Spirit of Capitalism ، ترجمهٔ انگلیسی ، چاپ نیویورك ، سال ۱۹۵۶ .

۲۲ـ کتاب *R. H. Tawney* به نام

Religion, the Rise of Capitalism ، چاپ نیویورك ، سال ۱۹۵۲ .

۲۳ـ کتاب‌گریز از آزادی (به فارسی ترجمه شده است) تألیف اریك فروم، فصل سوم . مضمون آنچه که نقل شده است ، از همین کتاب است.

۲۴ـ کتاب *Religion and Economic Action* ، تألیف *Kurt Samuelson* . اصل نوشته به زبان سوئدی است. نقل از ترجمهٔ انگلیسی ، چاپ لندن ، سال ۱۹۶۱ .

۲۵ـ کتاب *Robert Redfield* به اسم

The Primitive World and Its Transformation ، چاپ نیویورك ، سال ۱۹۵۳ .

۲۶ـ لازم به‌تذکر است که گونه‌های مختلف‌گیاهان، اجتماعات مختلفی می‌آفرینند.

۲۷ـ زمینداران و اشراف با یکدیگر تفاوتهایی دارند . دستهٔ اول در زمین متعلق به خود ساکن‌بودند ودرآنجا کار و سرپرستی می‌کردند و اراضی خود را آباد می‌داشتند ؛ ولی اشراف زمین خود را رها می‌کردند و در دربارها مقیم می‌شدند ومشاغل اداری ونظامی بالایی بدست می‌آوردند . مالکان روسی بیشتر از این نوع بودند و به قول معروف ایشان به جای اینکه از زمین بهره بگیرند، از دهقان بهره می‌گرفتند.

۲۸ـ یاد داشتهایی به عنوان

Local Government in Rural Central Java ،

که بـه وسیلهٔ *R. R. Jay* فراهم شده و توسط مرکز تحقیقات بین‌المللی *M. I. T*، در سال ۱۹۵۵، چاپ شده است.

۲۹ـ کتاب *Village & Town in Indonesia*، تألیف *H. Bass*

۳۰ـ به‌کتاب فوق مراجعه شود.

۳۱ـ کتاب *Caltural Patterns & Technical Changes*، تألیف *M. Mead*، چاپ پاریس، سال ۱۹۵۳، صفحهٔ ۸۸ ـ ۸۷.

ازاین‌کتاب نقل می‌کنیم: «پدران ومادران یونانی‌معتقدندکه‌آن‌چیزهای اصلی که باید به فرزندان خود یاد دهند امانت و راستگویی نیست، ولی البته فرزندان باید نسبت به پدر ومادر وبستگان خود و دوستان آنان امین و راستگو باشند و با دیگرکسان همان‌گونه رفتارکنندکه آنان با ایشان رفتار می‌نمایند.»

۳۲ـ کتاب *Empire Communication*، نشریهٔ مؤسسهٔ *Clarendon press*، سال ۱۹۵۰.

۳۳ـ کتاب *France Against Herself*، تألیف، *H. Luethy*، چاپ نیویورك، سال ۱۹۵۵، صفحهٔ ۴۳۱.

۳۴ـ کتاب *The Psycological Frontiers of Society*، تألیف *Abram Kardiner*، نشریهٔ دانشگاه کلمبیا، سال ۱۹۴۵.

۳۵ـ کتاب *The Decline of the West*، نوشتهٔ *O. Spengler*، نشریهٔ *Knopf*، نیویورك، سال ۱۹۳۹.

۳۶ـ *Houghton Mifflin*، در سری *New American Library*، چاپ نیویورك، سال ۱۹۳۹.

۳۷ـ کتاب سابق‌الذکر *Mead* دربارهٔ فرهنگها، خاصه فرهنگهای برمه، یونان، قبایل تیو در نیجریه، پالائو در گینه جدید، و اسپانیا در مکزیك جدید، ملاحظه شود.

۳۸ـ مقالهٔ نویسندهٔ این‌کتاب در مجلهٔ *Journal of Political Economy*، تحت عنوان «رفتار جمعی وتجارت بین‌المللی» در شمارهٔ فوریهٔ سال ۱۹۵۱ و مطالبی‌که دراین‌مقاله راجع به‌سجایای دانمارکیها نوشته‌شده‌است ملاحظه‌شود.

۳۹– کتاب *Mainsprings of the German Revival* ، تألیف *H. C. Wallich* ، به‌خصوص فصل دوازدهم دربارهٔ «عواقب اقتصادی تسلیح آلمان» ملاحظه شود.

۴۰– یکی از مطالعات جالبی که در این مورد شده‌است کتاب *Life in a Mexican Village* ، تألیف *Oscar Lewis* است . نامبرده می‌نویسد که در قرای مکزیك ، کار ، پس‌انداز و صنعت به منظور افزودن‌بر دارایی (که بیشتر به‌صورت زمین است) والاترین ارزشهای این جماعات‌است. در قرای‌کاتولیك‌نشین روابط مردم منتظم و غیرشخصی است ، با وصف آنکه نحوهٔ زندگی ایشان روستایی است و نه شهری ولی درسایر قراء روابط مردم غالباً مبتنی‌بر بغض و کینه نسبت به‌یکدیگر است و حال آنکه هیچکدام دارای زندگی عالی یا سطح مصرف بالا و علائم تشخص نیستند.

۴۱– کتاب *The Giant of the Western World* ، تألیف *Francis Miller & Hellen Hill* ، چاپ نیویورك ، سال ۱۹۳۰، صفحهٔ ۱۸۸؛ ونیزدرکتاب *The Great Transformation*، تألیف *K. Polanyi* .

۴۲– نشریهٔ دانشگاه ییل در سال ۱۹۵۰ ، تحت عنوان *The Lonely growed*

۴۳– کتاب *The Achieving Society*، تألیف *David McClelland* چاپ پرینتون به سال ۱۹۶۱ .

۴۴– مقاله‌های *Bert F. Hoselity*، درمجلهٔ *American Economic Reviw* ، تحت عنوان *Non – economic Factors in Economic Development*, ، شمارهٔ ماه مه سال ۱۹۵۷، صفحهٔ ۳۵ .

۴۵– مقالهٔ *P. T. Bauer* در مجلهٔ *American Enterpeise Association* ، تحت عنـوان *United States Aid and Indian Economic Development*, ، شمارهٔ نوامبر سال ۱۹۵۹ ، فصل اول .

فصل سوم

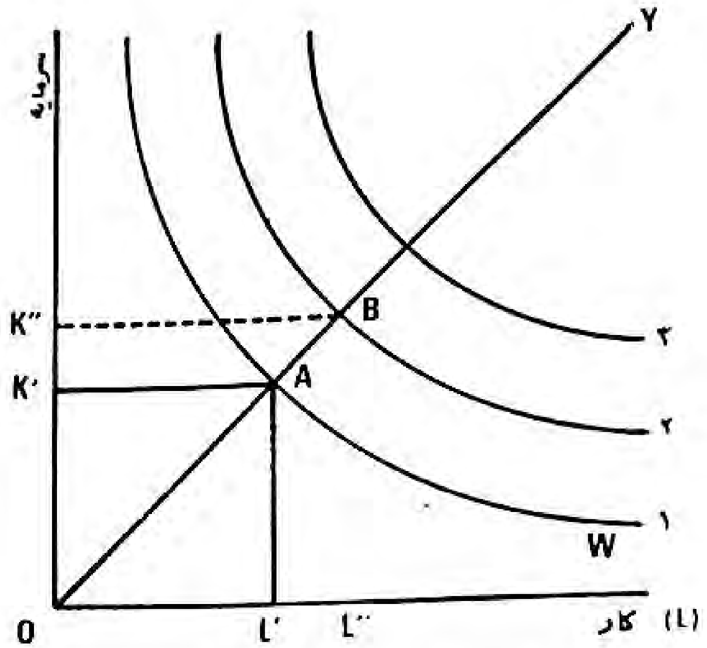
تئوریهای رشد اقتصادی

□ الگوهای اقتصادی

الگوهای اقتصادی عبارت است از بیان ارتباطهایی که عوامل تعیین کنندهٔ اقتصادی با یکدیگر دارند، و هدف از آن روشن ساختن ربط علّی این عوامل با یکدیگر است، و به‌این منظور باید حتی‌المقدور عوامل موردبحث را از عوارضی که بر آنها بار شده است انتزاع نمود تا ادراک آنها ساده‌تر و تصوری که از نحوهٔ عمل آنها در ذهن پدیدارمی‌شود، روشنتر باشد. بعدازاین‌ملاحظات خواهیم توانست از این عوامل با وقوف وآسانی بیشتری استفاده کنیم. بیان ارتباطات‌این عوامل با یکدیگر ممکن است که از طریق شرح وتوضیح فرمولهای ریاضی یا نمودارهای هندسی صورت گیرد. عوامل مذکور به هرترتیب که بیان شوند باید قبلاً به دقت تعریف شوند و به‌عوامل مستقل وغیرمستقل تقسیم‌گردند و رابطهٔ آنها بایکدیگر معین شود. علاوه‌بر اینها این الگوها باید جنبهٔ علمی داشته باشند، یعنی‌این‌عوامل باید چنان انتخاب شوند که بتوان آنها را مورد اندازه‌گیری آماری قرار داد وبه این‌نحو این مدلها دردنیای تجربه وعمل هم قابل کنترل و وارسی‌باشند.

مشکل علوم اجتماعی در آن است که عوامل مورد حکم آنها در دنیای واقع

بسیار پیچیده‌اند و اگر عوامل مورد نظر را چنان ساده بگیریم که به آسانی قابل تشخیص و ادراك باشند، خود را در مظان این خطر قرار داده‌ایم که عوامل مورد مطالعه و حکم ما جنبهٔ واقعی بودن خود را از دست بدهند، و اگر بخواهیم که الگوهای ما در دنیای واقع نیز مصداق داشته باشند و به همین لحاظ آنها را با تمام پیچیدگیهایشان مورد بررسی قرار دهیم، ادراك آنها جز از طریق فرمولهای پیچیدهٔ ریاضیات عالی میسر نخواهد بود؛ ولی گفتگوی فعلی ما فقط ازطریق شرح وتوضیح و احیاناً نمودارهای سادهٔ هندسی صورت می‌گیرد و به‌همین لحاظ ناچار الگوهای ساده‌تری را مورد بررسی قرار می‌دهیم که در آنها به‌طور کلی دو عامل، یکی درآمد ملی و دیگری مایه‌های آن (مثلاً سرمایه و کار)، مورد بررسی قرار می‌گیرد و این عوامل در نمودار ۱ ـ ۳ که نشان دهندهٔ عمل تولیدی است، تصویر شده‌اند. منظور از عمل تولیدی بیان ارتباط بین مایه‌ها و محصولات می‌باشد واین ارتباط در حقیقت کلید رشد اقتصادی است. در شکل ۱ـ۳، Y نمودار محصول است و منحنیهای ۱ و ۲ و ۳ معرف میزان محصول می‌باشند. درمنحنی ۲ میزان محصول بیشتر از۱ و درمنحنی ۳میزان محصول‌بیشتر ازمنحنی۲است.هر نقطه درروی‌منحنی ۱ معرف مقدار ثابت محصولی است که از ترکیب مقادیر متفاوت کار و سرمایه ممکن است حاصل شود. دراین عمل تولیدی خاص زمین وسرمایه قابلیت جانشینی یکدیگر را دارند تا آن حد که یکی از محورها با منحنی مربوط منطبق شود. چنانکه ملاحظه می‌شود، برای نشان دادن ارتباط مایه‌های عامل تولید می‌توان از نمودارهای هندسی هم استفاده‌کرد، به شرط آنکه یکی ازاین سه عامل عنصر غالب برعوامل دیگر باشد؛ ولی بهتر است که در هرنمودار نحوهٔ ارتباط دو عامل را نشان داد:



نمودار ۱-۳ نمودار یك عمل تولیدی ساده ـ یك محصول (Y) و دو مایه (کار وسرمایه)

در نمودار ۱ ـ ۳ رشد اقتصادی در خط OY نشان داده شده است. اگـر این خط مستقیم باشد، به‌این معنی است‌که تناسب عوامل تولید بایکدیگر ثابت است، و اگر فواصل منحنیهای ۱ و ۲ و ۳ از یکدیگـر تفاوت مشابهی در میزان محصول نشان دهند، در این حال عمل تولیدی را همگن ویکنواخت می‌نامند.

در این گونه عمل تولیدی ارتباط بین سرمایه ومحصول، یا نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{کار}}$ را می‌توان‌با نسبت متوسط ($\frac{OK'}{OA}$- در حالی که نقطهٔ A معرف میزان محصول باشد) بیان کرد، و اگر میزان محصول از A به B افزایش یابد، نسبت این افزایش را هم می‌توان به این صورت بیان کرد : $\frac{K'K''}{AB}$ به همین ترتیب می‌توان تناسب عامل‌کار را با میزان محصول بیان کرد. البته منظور از عامل کار در اینجا کار مولد است ، و کار مولد هم عبارت است از تقسیم نیروی کار مصرف شده برمحصول، همچنانکه ازتقسیم سرمایهٔ مصرف‌شده برمیزان محصول، نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ به‌دست می‌آید، که‌بعضاً

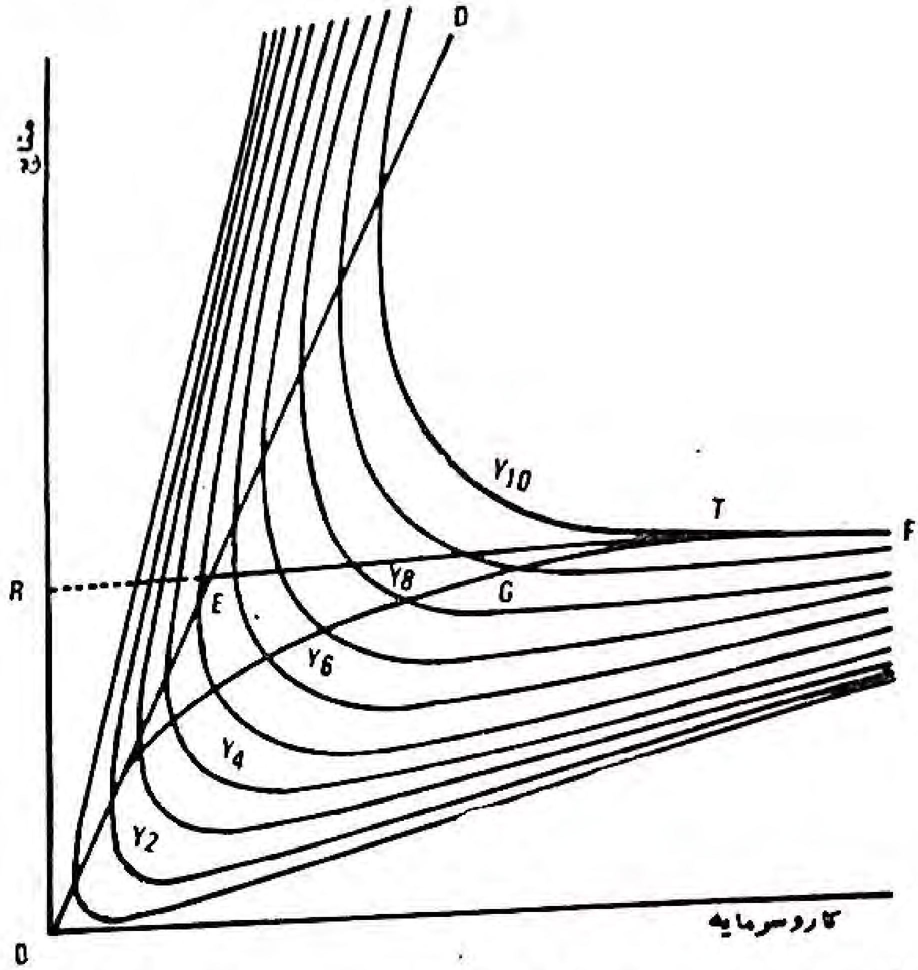
آن را ضریب تولیدی سرمایه می‌خوانند.

□ الگوی رشد ریکاردینها

ریکاردینها حد رشد را محدودیتهای ناشی از میزان زمین می‌دانند. **اسمیت** به «ثروت‌ملل»، که اقتصاددانهای جدید آن را «درآمد ملل» می‌خوانند، توجه داشت، لیکن **ریکاردو** به رشد کمتر توجه داشت و بیشتر ذهـن او متوجه توزیع درآمد و تجارت‌خارجی بود. ریکاردو سعی بسیاربه‌کار برد تا ثابت کند که تا زمینهای تازه‌ای کشف نشده است ، یا دست کم امکان وارد کردن مواد غذایی ارزان از خارج فراهم نیامده‌است، رشد اقتصادی به‌سرعت به حد توقف خواهد رسید.

ریکاردو هم مانند آدام اسمیت معتقد بود که رشد نتیجهٔ «تراکم» یا تشکیل سرمایه [1] است، ولی تراکم سرمایه هم به نوبهٔ خود ناشی از میزان منفعت، و میزان منفعت هم‌ناشی‌از سطح دستمزدها، وسطح دستمزدها هم تابع قیمت موادغذائی‌است، وقیمت موادغذایی‌هم به نوبهٔ خود تابع میزان زمین دراختیار یا امکان واردکردن مواد غذائی ازخارج است. **بارنت** و **مورس** [2] سه نظری را که دراین زمینه‌ابرازشده است از یـکدیـگر ممتاز و مشخص نموده‌اند.

نظراول، نظرپیروان مکتب تخیلی است‌که زمین را به‌هیچوجه عامل محدود کنندهٔ تولید نمی‌دانند؛ نظردوم نظر**مالتوس** است‌که زمین را عامل اصلی درجریان تولید می‌شمارد ؛ و نظر سوم نظر پیروان ریکاردو است که معتقدند که بازده زمین مرتباً کم می‌شود تا حدی که دیگر واردکردن سرمایه در زمین سودآور نخواهـد بود. این سه نظر درنمودار ۲ـ۳ ترسیم شده است. در این نمودار محورعمودی (R) معرف زمین ومحور افقی معرف جمع سرمایه وکار (K+L) است (منحنیهای‌نخستین از محورها دور شده‌اند، به این معنی که زمین و جمع کار و سرمایه در این مرحله

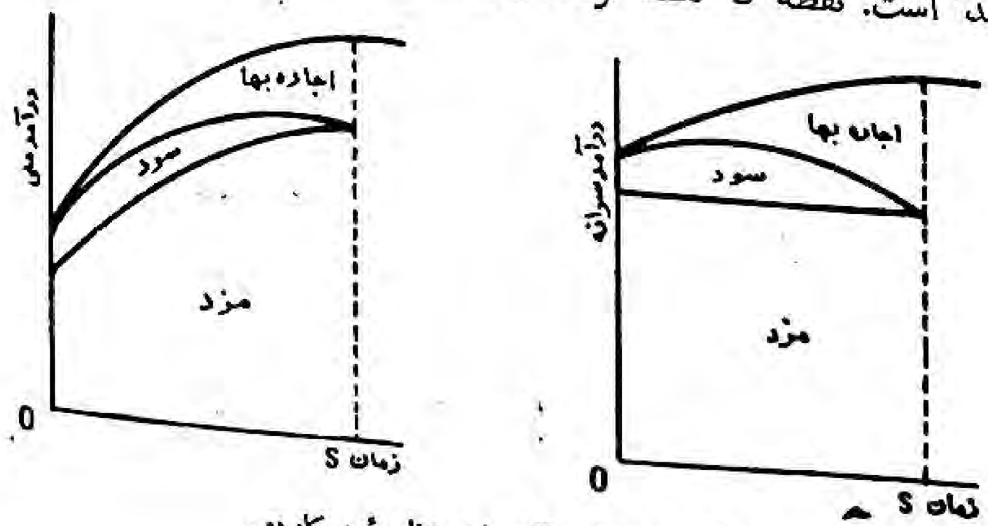


نمودار ۲-۳: نمودار نظر ریکاردو که درآن جریان رشد به لحاظ منابع قابل استفاده محدود می‌شود.

عوامل محدودکننده نیستند). O ـ D نشان دهندهٔ نظر مکتب تخیلی است‌که بنابر اعتقاد پیروان آن منابع به هیچوجه عامل محدودکننده به شمار نمی‌رود، ومنحنی O ـ E ـ F معرف نظر **مالتوس** است. این منحنی در مراحل نخستین با منحنی O ـ D منطبق است، به این معنی که تا قدرت محدودکنندهٔ منابع بر جریان رشد تأثیرنکرده است، رشد ادامه پیدا می‌کند، ولی به مراحلی می‌رسیم که بهره‌برداری از منابع به حد نهائی خود می‌رسد (نقطهٔ R). در این مرحله برای افزایش تولید ناچار باید برعوامل‌کار وسرمایه افزود، ولی مرحلهٔ بعدی ازلحاظ مالتوس مرحله‌ای است‌که درآن بازده نهائی زمین وکار هر دو به حد صفرمی‌رسد (درنقطهٔ T). منحنی

O ـ G معرف نظر ریکاردو است. دراین منحنی مرحلهٔ بازده نزولی زمین (درنقطهٔ T) با آهنگ و ملایمت بیشتری به هنگام افزایش تولید پدیدار می‌شود.

باید توجه داشت که نسبت $\frac{\text{زمین}}{\text{جمع سرمایه و کار}}$ برطبق نظر ریکاردو بعد از نقطهٔ T مرتباً تقلیل می‌یابدتا آنکه به‌حدصفر می‌رسد. عاملی‌که رشد را درحد T متوقف می‌کند، این حقیقت است که اجاره یا قیمت زمین به سطح بسیار بالایی بالا می‌رود و منفعت به حد صفر پایین می‌آید. برطبق نظر مالتوس و ریکاردو سطح دستمزدها ترقی‌نمی‌کند، زیرا چنانچه مزد ازحداقل قیمت فراتر رود، افزایش‌جمعیت سرعت بیشتری می‌یابد ومیزان‌بیشتری نیروی کارعرضه می‌شود، و درنتیجه سطح دستمزد به حال اول برمی‌گردد و نیز سطح دستمزدها از حداقل قیمت هم نمی‌تواند پایینتر رود، زیرا در هرحال‌کارگران باید حداقل مزدی که‌کفاف ادامهٔ حیات‌آنها را بدهد، دریافت‌نمایند تا ازگرسنگی‌نمیرند، پس تحول‌اساسی‌درمیزان سودصورت می‌گیرد، یعنی مرتباً از میزان سود کاسته و برمیزان اجاره بهای زمین افزوده می‌شود. این تحول در توزیع درآمدها در نمودارهای ۳ـ۳ ترسیم شده‌است. این نمودارها معرف افزایش درآمد ملی و درآمد سرانه و سهم هرکدام از عوامل صاحب حصه از این درآمد[۳] است. نقطهٔ S نقطهٔ توقف رشد است.



نمودار ۳-۳ : درآمد و توزیع‌آن طبق نظریهٔ ریکاردو.

این نقطه با نقطهٔ T در نمودار ۲ـ۳ مربوط است. در ورای این نقطه ادامهٔ رشد ممکن نیست.

این بود الگوی رشد ازلحاظ **مالتوس و ریکاردو** . برطبق این نظرها علم اقتصاد پیام‌آور ملال و بدبختی است. رشد اقتصادی فقط تا حد معینی امکانپذیر است و از آن پس حد بازده سرمایه و کار سیر نزولی پیدا می‌کند و بعد از این مرحله زمین دیگر آن استطاعت را ندارد که با صرف کار بیشتر محصول بیشتری برویاند وکارگر با صرف نیروی‌کار بیشتر در زمین، حتی اگرمنفعت به صفرهم برسد، نخواهدتوانست به اندازهٔ امرار معاش خود از زمین محصول برداشت‌کند، و طبیعی است‌که در این حال رشد اقتصادی متوقف می‌شود. در این سیستمها به ترقی دانش فنی یا به امکان گذاشتن سرمایه و کار به جانشینی زمین توجه نشده است. نظریهٔ ریکاردو دربارهٔ بهره‌برداری از زمین، علی‌رغم تئوری ارزش‌ـکار، زمین را عامل محدودکنندهٔ رشد اقتصادی می‌دانست[۴].

□ انحراف عرضه وتقاضا

درتئوریهای رشد اقتصادی، درنخستین مراحل‌پیدایش، مانند امروزاصلیترین توجه معطوف به‌حل‌این‌مشکل‌بودکه عامل محدودکنندهٔ رشداقتصادی عرضهٔ کم‌است یا تقاضای‌کم. اسمیت و ریکاردو معتقد بودندکه کمی عرضه موجب توقف رشد است وعامل تقاضا را مؤثر نمی‌دانستند (صرف‌نظر از اشارهٔ معروف‌اسمیت به‌هنگام بحث ازتقسیم‌کار، که می‌گوید: وسعت بازار عامل محدودکنندهٔ تقسیم‌کار است) و به همین لحاظ توجه اصلی ایشـان به تمرکز یا تشکیل سرمایه بود. برای افزایش عـرضه، پس‌انداز بیشتری لازم است ، هرچند که پس‌انداز زیاد در میـزان تقاضا اثر منفی می‌گذارد.

نظرهای مذکور پرورده و رایج شد تا با نظرهایی که در آغاز قرن هفدهم رواج داشت مقابله کند. در نوشتهٔ **مندویل*** به نام «قصهٔ زنبورها»، مشقاتی‌که برافراد می‌رود درشمار منافع عمومی و اجتماعی، ومصرف اشیای لوکس عامل رشد اقتصادی دانسته شده‌است، زیرامصرف‌اشیای لوکس موجب بیدارشدن تمایلات جدید درمردم می‌شود وبرای ارضای‌این‌تمایلات طبعاًمشاغل تازه‌ای‌ایجادمی‌شود ومردم فقیر به‌کار مشغول می‌شوند؛ و اگر مجبور باشیم که بین دو امر نامطلوب، یعنی تجمل و تنبلی، یکی را برگزینیم، **دیوید هیوم** تجمل را برمی‌گزینند، زیرا ممنوع‌کردن تجملات بدون پیداکردن راه جلوگیری از شیوع تنبلی، راه توسعهٔ صنعت را سد می‌کند[۵].

توجه مالتوس به‌تقاضا توسط‌کینز درکتاب‌نظریهٔ عمومی دربارهٔ «اشتغال بهره و پول» مورد تأیید قرارگرفته است و **مارکس** هم در نوشته‌های بعدی خود، آنجا که دربارهٔ کم مصرفی گفتگو می‌کند، به این نکته نیزاشاره نموده است؛ ولی اولین‌کسی که‌به‌اهمیت تقاضا توجه کافی‌کرد **ارل اف لودرال**** است . وی اهمیت تقاضا را که منبعث از توزیع درآمد است، با این عبارات تأکید می‌کند: «توزیع صحیح ثروت افزایش آن را تأمین می‌کند و این مقصود از طریق فراهم‌آوردن تقاضای رشد یابنده در بازار داخلی حاصل می‌شود[۶]». این افراد با نظر **سی**، مبنی براینکه عرضه تقاضای لازم برای خود را می‌آفرینند، مخالفند و حتی به نظری کاملاً مغایر آن رسیده‌اند ومعتقدندکه تقاضا، عرضهٔ لازم را برای خود می‌آفرینند. البته هرکدام از این نظرها درشرایط و اوضاع واحوال خاصی معتبر است؛ مثلاً رواج ذخیره ممکن است‌که سطح تقاضا را از میزان عرضه پایینتر نگاهدارد، یا ممکن است که به علل خاصی عمل تولید کند و آهسته شود و نتواند به تقاضا پاسخ دهد. وقتی‌که در مسیر «رشد متعادل» قرار داشته باشیم، و عرضه وتقاضا برابر باشند، ضعف هرکدام از این

---

* Mandeville ** Earl of Lauderle

دو عامل می‌توانند به جریان رشد لطمه بزنند، و از اینجاست‌که بسیاری از نظرهایی که برای تأمین رشداقتصادی اعلام شده است، یا بسیاری از الگوهای رشد، به مسیر «رشد متعادل» علاقه و توجه نشان داده‌اند و طی آن را توصیه کرده‌اند.

□ الگوی هارود ـ دومار*

از ریکاردو، مالتوس، و مارکس تا **هارود ـ دومار** راه درازی است. تا مدتها علم اقتصاد متوجه مسایلی بود از قبیل تجارت خارجی، منابع طبیعی، مسئلهٔ انتقال از یك مرحلهٔ اقتصادی به‌مرحله دیگر، و اشتغال کامل، و بـه مسئلهٔ رشد اقتصادی عنایتی مبذول نمی‌شد؛ و یکی از دلایل عدم توجه به رشد اقتصادی این بود که در اروپای غربی و ایالات متحدهٔ امریکا رشد اقتصادی، علی‌رغم قانـون ریکاردو در مورد بازده نزولی زمین، با شکفتگی و سرعت فراوان جریان داشت و این جریان معلول به‌کار بردن تکنولوژی جدید بود. همین استفاده از تکنولوژی جدید است که اصلیترین قسمت نظرهای **شومپیتر** در بارهٔ توسعهٔ اقتصادی را ایجاد کرد، و ما در فصل هفتم از آن گفتگو می‌کنیم، و باز همین استفاده از تکنولوژی است که موجب افزایش میزان محصول و نتیجتاً ارزانی قیمت‌آن می‌شود،که جریان آن را اولین‌بار **آلفردمارشال** به‌طور مشروح ومفصل توضیح داد ومابعداً درفصل نهم دربارهٔ آن صحبت خواهیم‌کرد.

به‌هرحال، چون جریان رشد درآغازسریع وتا حدی منظم بود، برای مطالعهٔ دقیق آن لزومی احساس نمی‌شد و فقط بعداز جنگ دوم جهانی بودکه مسئلهٔ رشد اقتصادی مجدداً مطرح شد، و طرح مسئله هم درآغاز به‌علت انقلابی بودکه‌کینز با «تئوری درآمد» خود در علم اقتصاد ایجادکرد، و بعد هم‌که اقتصاددانان توجه خود

* Harrod_Domar

را از اروپا و امریکا به‌سوی کشورهای کمتر توسعه یافته معطوف نمودند، به ناچار به‌این مسئله توجه بیشتری مبذول داشتند.

کینز خاطرنشان ساخته بود که چنانچه میزان سرمایه‌گذاری با مبلغی که به شکل پس‌انداز از جریان اقتصادی خارج می‌شود، برابر باشد، میزان درآمد ثابت خواهد ماند، و معمولاً درچنین حالی که میزان درآمد ثابت می‌ماند، اشتغال کامل برقرار نیست. این الگو در مدت کوتاه صادق است، نه درمدت بلند؛ و این نکته را هارود متوجه شد. هارود تذکر داد[۷] که اشتغال کامل در مدت زمان t دیگر نمی‌تواند درمدت زمان ۱+t هم صادق باشد، زیرا درمدت اضافی، به‌لحاظ سرمایه گذاری در زمان t ، برظرفیت تولیدی افزوده می‌شود و محصول بیشتری به‌بازار عرضه می‌گردد و برای خریداری آنها قدرت خرید یا هزینهٔ بیشتری لازم است و برای تعیین هزینهٔ اضافی مورد لزوم در دورهٔ ۱+t باید ارتباط سرمایه و محصول، یا نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ ، را معین کنیم، زیرا سرمایه‌گذاری در دورهٔ t ، به‌شرط آن‌که درآمد ملی در حال تعادل باشد، به‌وسیلهٔ تمایل نهایی به‌پس‌انداز صورت می‌گیرد، و نتیجتاً رشد اقتصادی محصول‌کار تمایل نهایی به‌پس‌انداز و نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ است، و اگر بخواهیم با روابط جبری این فکر را نمایش دهیم، و y را درآمدملی، K را سرمایه، I را سرمایه‌گذاری، و S را پس‌انداز بگیریم و تغییرات را با حرف d و نرخ رشد را با G نمایش دهیم، چنین خواهیم داشت:

$$G=\frac{dy}{y_t}$$

ونسبت پس‌انداز $S=\frac{S_t}{y_t}$

و ازآنجاکه $It=St$ ، فرمول مزبور را می‌توانیم این‌گونه بنویسیم:

$$S=\frac{I_t}{y_t}$$

و چون $dK_t+I=I_t$، افزایش $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ عبارت خواهد بود از :

$$R=\frac{dK_t+I}{dy}=\frac{I_t}{dy}$$

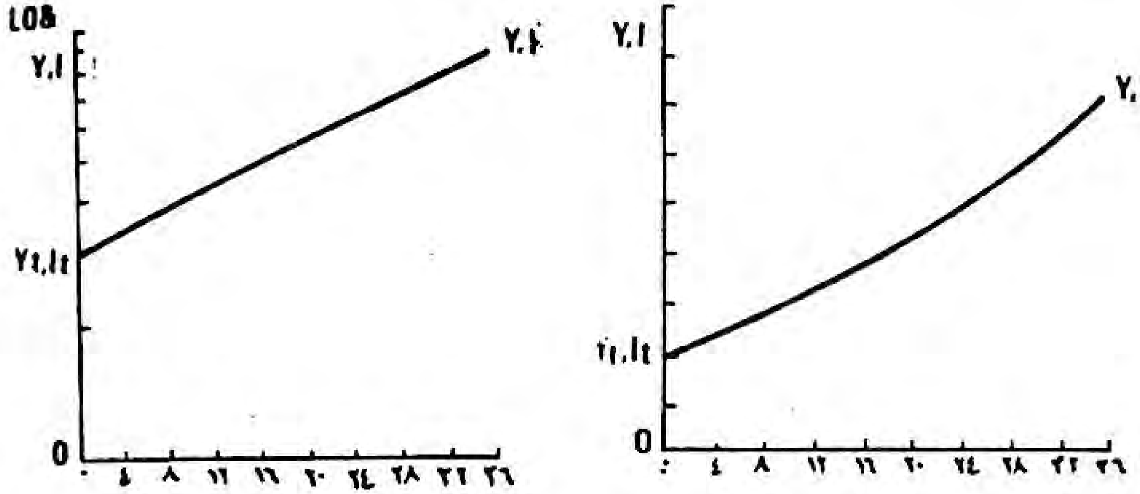
$$\frac{dy}{y_t}=\frac{I_t/y_t}{I_t/dy}=G=\frac{S}{K}$$

یا به‌عبارت دیگر میزان رشد برابر است با نسبت پس‌انداز تقسیم بر نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$. اگر این اصل صحیح باشد، رشد اقتصادی را از طریق افزایش نسبت پس‌انداز یاکاستن ازارتباط $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ می‌توان تسریع کرد. و برای تعیین میزان تقریبی رشد درآمد سرانه، می‌توان میزان افزایش جمعیت را از میزان افزایش درآمدکم‌کرد، به‌این‌ترتیب[۸]:

$$\frac{G}{p}=\frac{S}{K}=dp$$

بنابرآنچه که گذشت، اگر میزان پس‌انداز ۱۲ درصد باشد و نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ برابر ۳ باشد و میزان رشد جمعیت ۲ درصد در سال باشد، رشد درآمد سرانه در سال برابر ۲ درصد خواهد بود. توضیح مقال آنکه پس‌انداز ما را به‌سرمایه‌گذاری بیشتر می‌رساند، و سرمایه‌گذاری بیشتر ما را به‌درآمد بیشتر (از طریق بهترشدن نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$)، وباز، افزایش درآمد به‌نوبهٔ خود پس‌انداز بیشتر، و پس‌انداز بیشتر درآمد بیشتر را موجب می‌شود. این است جریان رشد که رستو آن را با بهره‌مرکب مربوط می‌دارد[۹]، واین فرمول را می‌توان با نمودارهای هندسی هم نشان داد، ونمودارهای ۴ـ۳ نشان دهندهٔ این الگواست. دراین نمودار درآمد با عامل زمان سنجیده شده است. در یکی ازنمودارهاکه نمودار ریاضی است، نرخ رشد به‌صورت منحنی و در نمودار دیگر، که نیمه لگاریتمی است، نرخ رشد به‌صورت خط مستقیم است، و مورد استفادهٔ هرکدام از این نمودارها، برحسب آنکه

بخواهیم درآمد یا سرمایه‌گذاری را توضیح دهیم ، تفاوت می‌کند. البته ارتباط بین این دو عبارت است از متوسط نسبت سرمایه/محصول .



نمودار درآمد (یا سرمایه‌گذاری) برحسب مقیاس ریاضی

نمودار درآمد (یا سرمایه‌گذاری) برحسب مقیاس لگاریتمی

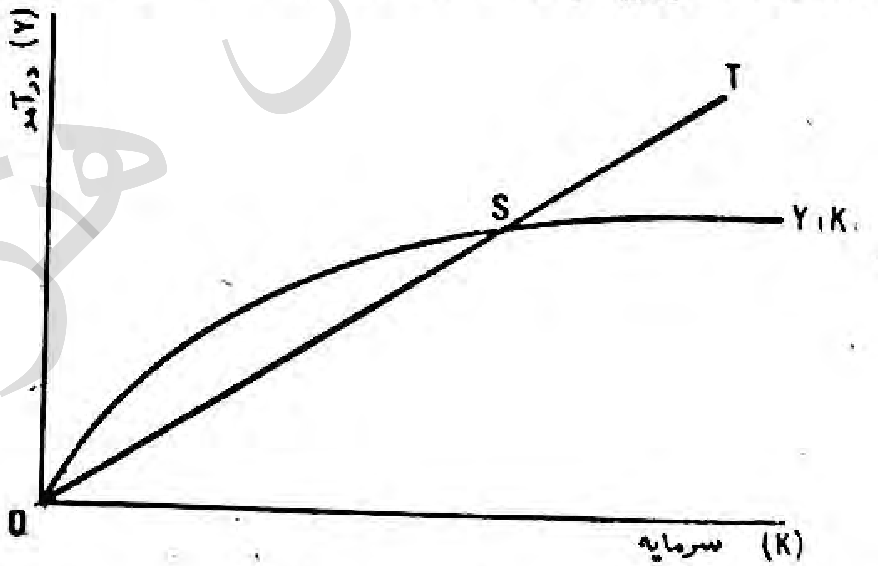
نمودار ۴-۳ رشد درآمد (یا سرمایه‌گذاری) طبق الگوی هارود-دومار

برطبق نمودارهای ما متوسط نسبت سرمایه/محصول با نسبت نهائی سرمایه/محصول برابر است، ولی روشن است که همواره این دو نسبت باهم برابر نیستند، ودر واقع اگر میزان بازده سرمایه روبه نزول باشد، که معمولاً نیز چنین است، نسبت نهایی و نسبت متوسط سرمایه/محصول با هم تفاوت خواهند داشت.

در نمودار ۵ ـ ۳ منحنی Y (K)، که معرف ارتباط سرمایه و درآمد است، نشان می‌دهد که نرخ افزایش درآمد با سرمایه‌گذاری بیشتر کاهش می‌یابد. چنانچه خط O-T نمایندهٔ ارتباط درآمد وسرمایه‌گذاری باشد، نسبت سرمایه/محصول در هرسطحی از درآمد یا سرمایه ثابت است ، و در نقطهٔ S که دو منحنی با یکدیگر تلاقی می‌کنند، متوسط نسبت سرمایه/محصول در منحنی Y (K) برابر با همین نسبت در خط O-T می‌باشد؛ اما نسبت نهائی سرمایه/محصول به نسبت متوسط کاملا متفاوت می‌باشد و تمایل

منحنی Y (K) به پائین بعد از نقطهٔ S نشان دهندهٔ این تفاوت است. هرگاه نسبت متوسط $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ با نسبت نهائی آن متفاوت باشد، برای درآمد (Y) و سرمایه‌گذاری (I) باید منحنیهای متفاوتی رسم کرد.

توجه اولیهٔ هارود به تعادل سطح درآمد درمسیر زمان بود. به‌نظر وی پس‌انداز متکی به درآمد است، ولی سرمایه‌گذاری تنها متکی به پس‌انداز نیست، بلکه عوامل دیگری که تسریع کننده یا کند کننده هستند برآن اثر می‌گذارند. این عوامل در هنگام رونق اقتصادی باعث می‌شوند که سطح درآمد از مسیر متعادل خود فراتر رود و میزان تولید از حد متعادل افزایش یابد؛ وبه‌هنگام کساد عوامل مورد نظر تأثیرمعکوس دارند ورشد را ازحد ظرفیت اقتصادی هم پایینتر می‌آورند و حتی آن را به حد توقف می‌رسانند. دومار مستقلاً این موضوع را مورد بررسی قرار داد و تقریباً به‌همان فرمول هارود رسید، و تأکید کرد که برای تأمین رشد ثابت بایدبه‌نگاهداری‌تعادل دراقتصادتوجه خاصی معطوف داشت، ولی امکان‌افزایش ظرفیت اقتصادی از طریق سرمایه‌گذاری در دورهٔ t [10] را نیز تأکید کرد.



نمودار ۵-۳ : ارتباط بین سرمایه و محصول

ما دربارهٔ نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ در فصل پنجم با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت،

ولی در اینجا می‌خواهیم دربارهٔ نقاط ضعف تئوری رشد هارود ـ دومار گفتگویی بکنیم. این تئوری تا حد زیادی متکی به نظر **ارزش ـ سرمایه** است؛ و با تئوری مارکس ـ ریکاردو که متکی بر اصل **ارزش ـ کار** است، کاملاً مباینت دارد. در تئوری هارود ـ دومار البته عامل کار هم وجود دارد، ولی در تئوری ایشان نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ ثابت فرض شده است، حال آنکه در دنیای واقع فقط وقتی ممکن است این نسبت ثابت بماند که نیروی کار هم درست و به موازات سرمایه افزایش یابد، به نحوی که بتوان هر اندازه نیروی کار را در هر زمان که مورد احتیاج باشد، با کمترین مزد تأمین کرد. ولی اگر کار و سرمایه با دو سرعت متفاوت افزایش یابند، به‌ناچار یکی از این دو عامل نمی‌تواند کاملاً مورد استفاده قرار گیرد. ثانیاً تئوری هارود ـ دومار به‌کلی از امکان بروز تحول در تکنولوژی چشم پوشی کرده است. ثالثاً الگوی هارود ـ دومار در عمل به‌نتیجهٔ مثبتی نمی‌رسد، زیرا رشد اقتصادی در مواقع رونق با چنان سرعتی حاصل می‌شود که نمی‌توان آن را معلول سرمایه‌گذاری با نسبت ثابت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ دانست، و تنها راه نجات این تئوری آن است که نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ را متغیر بدانیم و این تغییر را هم در فرمول آنها وارد کنیم؛ و اگر چنین کنیم دیگر برآنچه که ایشان اظهار داشته‌اند نمی‌توان نام تئوری گذاشت و مجموعهٔ کارهای آنان چیزی جز تکرار مکررات گذشتگان نخواهد بود (این نقطهٔ ضعف الگوی هارود ـ دومار در سایر الگوهای اقتصادی هم به چشم می‌خورد، وما بعد از آنکه الگوی رشد نئوکلاسیکها را توضیح دادیم، در این مورد گفتگو خواهیم کرد).

□ الگوی رشد نئوکلاسیکها

نقاط ضعف الگوی هارود ـ دومار اقتصاددانها را واداشت که تئوریهای پیچیده‌تری را در این زمینه جستجو کنند و تحولات عامل کار را هم در محاسبات

خود بیاورند و نیز امکان بروز تحول در سرمایه وامکان جانشینی کار و سرمایه را به جای یکدیگر منظور دارند. اولین کسی که در این زمینه به تحقیق پرداخت **رابرت سلو**[۱۱] Robert Slow بود. وی تناسب عوامل مورد بحث راثابت‌فرض نکرد و عامل قیمتهارا نیزمتغیرگرفت وبرهمین اساس‌نشان دادکه بازهم مسیر رشد از ثبات دور نیست. اگر نیروی‌کار ازمیزان سرمایهٔ متناسب باآن تجاوزکند، مزدکارگر نسبت به بهرهٔ پول کاهش می‌یابد، واگر میزان سرمایه از عرضهٔ نیروی کار متناسب با آن تجاوز کند، مزد کارگر افزایش می‌یابد و تحولی که در قیمت عوامل تولید پدیدار می‌شود، موجب خواهد شد که یکی از این دو عامل به‌جانشینی آن دیگری مورد استفاده واقع شود وبه‌این ترتیب هراسی که براثر درست درنیامدن فرمول هارود ـ دومار و امکان انحرف رشد از مسیر متعادل پیدا شده بود، ازمیان می‌رود.

عمل تولیدی راکه سلو بررسی کرد، وطی‌آن دوعامل سرمایه وکار باسرعتهای متفاوتی تحول می‌پذیرند، می‌توان دراین معادله‌بیان‌کرد. چنانکه دوگلاس[۱۲]هم به همین معادله رسیده است:

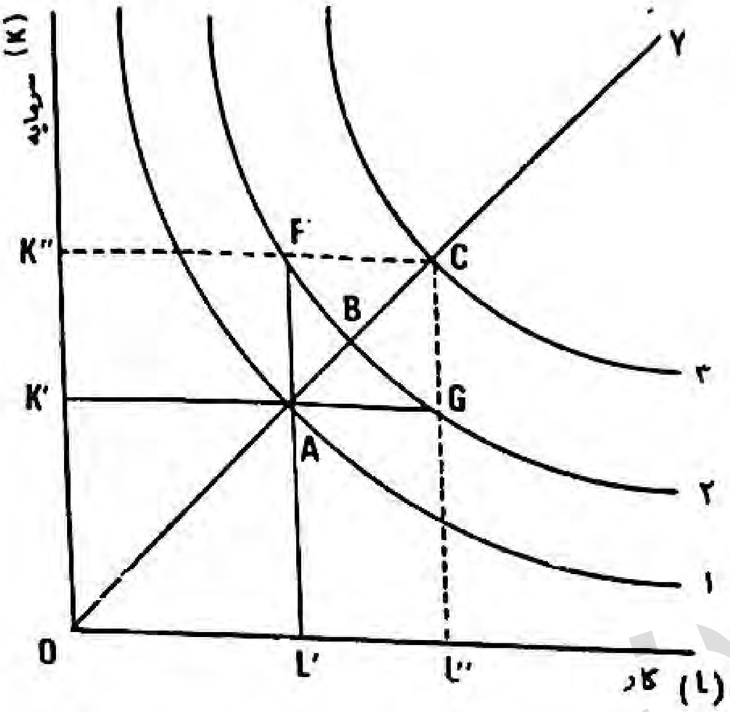
$$Y=\gamma K^{a}L^{B}$$

که دراین‌معادله Y_محصول و K سرمایه و L کار و γ ضریب تفاوت و a و B به‌ترتیب نمایندهٔ بازدهی نهایی سرمایه و کار است. نظر نئوکلاسیکها را **مید**[۱۳] بسط وتوسعه داده و اضافه کرده است‌که همیشه یك نوع محصول وجود داردکه ممکن است جزء سرمایه یا جزء مصرف به حساب‌آید. به نظر مید بارزترین نمونهٔ این محصول گاو است. در معادلهٔ مید

$$Y=F(K, L, R, t)$$

K سرمایه، L کار، R زمین، و t مدت زمان و معرف پیشرفت دائمی دانش فنی‌است؛ و اگر عامل زمین را غیرمتحول فرض‌کنیم، معادلهٔ زیر را خواهیم داشت:

$$dy=v.dk+W.dL+dy'$$



نمودار ۶ـ۳ : کارآیی سرمایه و کار با نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ و قدرت تولیدی نیروی کار سنجیده شده است.

در این معادله v نشان دهندهٔ بازدهی نهائی سرمایه، W نشان دهندهٔ بازدهی نهائی کار، و 'v ضریب افزایش درآمد حاصل از پیشرفت تکنولوژی است. بازدهی نهائی سرمایه (ونیروی‌کار) بانسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ متفاوت است (قدرت تولیدی نیروی‌کار)، زیرا این معادله میزان افزایش محصول را برحسب واحد سرمایهٔ افزوده شده‌نشان می‌دهد، و از نشان دادن تأثیر سایرعوامل برکنار است. درنمودار ۶ـ۳، که مشابه نمودار ۱ـ۳ است، بازدهی نهائی سرمایه در این نمودار به وسیلهٔ محصول اضافی نشان داده شده است، یعنی با اضافه‌کردن میزان سرمایه از 'OK به 'O'K، بدون آنکه درعامل‌کار تغییری وارد شده‌باشد، محصول اضافی حاصل می‌شود واین میزان محصول‌که معرف بازدهی نهائی سرمایه است و آشکارا ازمحصولی‌که باید برحسب معادلهٔ $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ عاید شود، کمتر است. بازدهی نهائی سرمایه در نمودار فوق عبارت

است از $\frac{AB}{K'K''}$ و نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ درنمودار فوق عبارت است از $\frac{AC}{K'K''}$.

فرمول مید را می‌توانیم برای بیان سرعت رشد نیز به‌کاربریم و دراین‌صورت فرمول از این قرار خواهد بود: $\frac{dy}{y}=\frac{vk}{y}\cdot\frac{dk}{k}+\frac{wl}{y}\cdot\frac{dL}{L}+\frac{dy}{y}$

در این معادله $\frac{dy}{y}$ و $\frac{dk}{k}$ و $\frac{dL}{L}$ و $\frac{dy'}{y}$ به ترتیب عبارتند از سرعت رشد سالانهٔ درآمد، سرمایه، کار، و پیشرفتهای فنی، و به این ترتیب رشد اقتصادی عبارت خواهد بود از بازده نهائی سرمایهٔ اضافی که در طول زمان برسرمایهٔ قبلی افزوده شده است، به اضافهٔ بازده نهائی نیروی‌کاری‌که در طول زمان بر نیروی‌کار قبلی افزوده شده است، به اضافهٔ محصول اضافی‌که از به کار بردن پیشرفتهای فنی درتولید حاصل می‌شود. اگر پیشرفت فنی تازه‌ای حاصل‌نشده باشد و بازده نهائی زمین وکار در افزایش درآمد درج شده باشد (چنانکه درنمودار ۶ـ۳ تصویرشده است)، به همان فرمول **دوگلاس ـ کاب** می‌رسیم؛ ولی اگرتأثیرضریب افزایش سرمایه‌گذاری را در نظر بگیریم، به نتیجهٔ دیگری می‌رسیم. مثلاً چنانچه اندازهٔ واحد اقتصادی افزایش فراوان بیابد، ضریب افزایش سرمایه‌گذاری ازمیزان سرمایه‌گذاری فزونترخواهدبود؛ ولی اگرقانون بازده نزولی تأثیرکند، طبعاً ضریب افزایش سرمایه‌گذاری ازمیزان سرمایه‌گذاری به نحوی محسوس‌کمتر خواهدبود. در صورت عمل‌کرد قانون بازده نزولی، فواصل موجود، یعنی منحنیها بیشترخواهد شد؛ ولی با افزایش میزان محصول، براثر بزرگ شدن واحد تولیدی، منحنیها به یکدیگر نزدیکتر خواهند شد، و تحولات دانش فنی را در نموداری مانند نمودار ۶ـ۳ نمی‌توان نشان داد و در این باره بعداً صحبت می‌کنیم.

□ الگوی کالدور

نیکلاس‌کالدور به‌فرمول هارود ـ دومار و به الگوی دیگری‌که درآن قابلیت

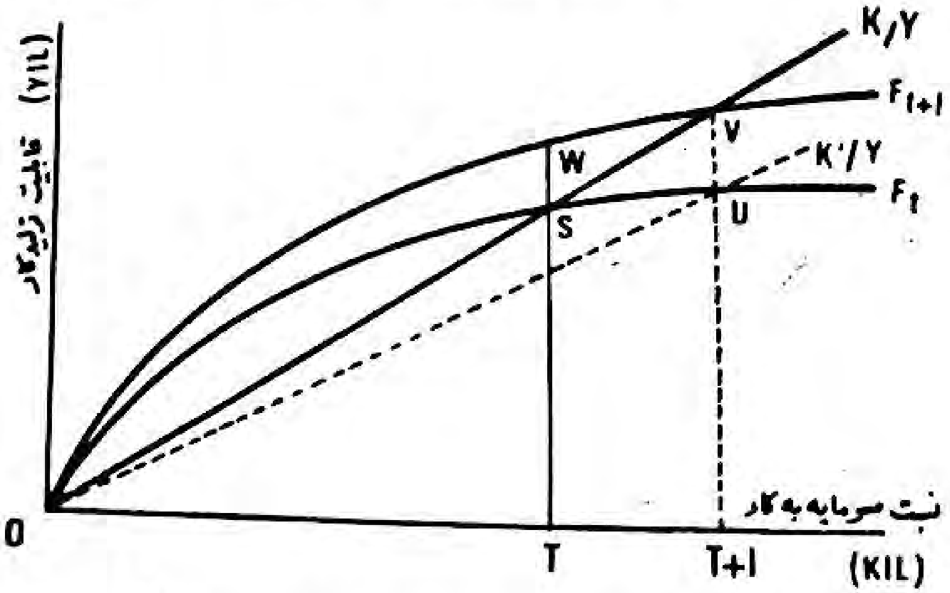
جانشینی عوامل تولید با یکدیگر در نظر گرفته شده بود، متعرض است. به نظر وی امکان آنکه سرعت سرمایه‌ها و نیروی‌کار جانشین یکدیگر شوند وجود ندارد، زیرا این کار مستلزم پدیدآوردن دانش فنی خاص و عوض‌کردن ماشینها است، که هیچکدام به آسانی صورت‌پذیر نیست. ایجاد تحول در نحوهٔ به‌کاربردن دانش فنی مستلزم سرمایه‌گذاریهای تازه است وتنها با گذشت زمان نمی‌توان امیدوار به‌پدیدار شدن تحول در جنبهٔ تکنولوژیك تولید بود؛ و به نظر کالدور راه فرار از عدم ثبات در ارتباط بین پیشرفت فنی و نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{تولید}}$ نهفته است.

اگر دانش فنی پیشرفت‌کند، طبعاً قابلیت تولید نهائی سرمایه افزوده می‌شود و این افزایش موجبات سرمایه‌گذاریهای بعدی را فراهم می‌آورد؛ برعکس اگر سرمایه‌گذاری بخواهد به تدریج و آرام‌آرام از پیشرفتهای فنی جدید استفاده‌کند و بیشتر از همان دانش فنی معمول استفاده نماید، شك نیست‌که بازده نهائی سرمایه تنزل خواهد نمود. ارتباط این دو عامل در نمودار ۷ــ۳ ترسیم شده است. در این نمودار قدرت تولیدکار $\frac{Y}{L}$ با نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{کار}}$، $\frac{K}{L}$ سنجیده شده‌است. منحنی Ft معرف یك عمل تولیدی با دانش فنی معینی در زمان t است. این منحنی معرف افزایش نسبت سرمایه به کار است و عامل‌کار در آن ثابت فرض شده است و تنها عامل متغیر سرمایه است و افزایش سرمایه در این حالت به افزایش تولیدکمتر کمك می‌کند تا آنجا که این منحنی به صورت خط مستقیم در می‌آید، یعنی تولید نهائی سرمایه به صفر می‌رسد؛ ولی اگر پیشرفتهای فنی باعث شودکه تولید از Ft به Ft+I برسد، تردیدنیست‌که‌تولیدنهائی سرمایه هم‌فزونی می‌پذیرد. درچنین‌حالی منحنی مفروض، که با منحنی Ft+I در نقطهٔ W تلاقی می‌کند، درجهٔ نزولش از منحنی‌ای‌که با Ft در نقطهٔ S تلاقی می‌کند، بیشترخواهد بود. در چنین حالی سرمایه‌گذاری بیشتری لازم است تا قابلیت تولیــد نهائی سرمایه و همچنین نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ بهبود یابد، ولی

اگر سرمایه‌گذاری به‌تدریج و آرام‌آرام از پیشرفت دانش فنی برخوردار گردد و نسبت $\frac{K}{L}$ به موازات محور افقی از t به t+1 برسد و منحنی تولیدی F_t هم به جای خود باقی باشـد، سقوط قابلیت تولید نهائی سرمایه به نحوی خواهد بودکه جایی برای سرمایه‌گذاری بیشتر باقی نمی‌ماند تا اینکه پیشرفتهای فنی از نقطهٔ O به V برسد و نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ بهبود یابد. نتیجهٔ این بررسیهای کالدور آن است که رشد اقتصادی باید در مسیری قرارگیرد که در آن سرمایه ومحصول و قابلیت تولید نیروی‌کار با سرعتی متناسب افزایش می‌یابند.

نظر کالدور، که در مورد ارتباط پیشرفتهای فنی وسرمایه‌گذاری تأکید دارد، ولی به نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ هم تکیه می‌کند، با نظر نئوکلاسیکها متفاوت است.

نئوکلاسیکها به قابلیت جانشینی‌عوامل تولید با یکدیگر، که هنوز محرز نشده است، تکیه می‌کنند. سلو تا حدودی به‌نظر کالدور نزدیك شده است وطی یك مقالهٔ تحقیقی چنین نظرمی‌دهدکه پیشرفت فنی در ابزارها وآلات سرمایه‌ای تجلی می‌کند، و طبعاً بدون سرمایه‌گذاریهای تازه نمی‌توان این ابزارهـا و آلات، یعنی



نمودار ۷-۳ : ارتباط قابلیت تولید نیروی کار با نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{کار}}$ و پیشرفتهای فنی و نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ در الگوی کالدور

دانش فنی، را مورد استفاده قرار داد، و اصل مسئله به این ترتیب به جای خود باقی می‌ماند.

□ الگوهای پیچیده‌تر

خوانندگان باید توجه داشته باشند که بسیاری از اقتصاددانها برای ترسیم یک الگوی ساده از رشد اقتصادی تلاش کرده‌اند و رفته رفته به نمونه‌های پیچیده‌تری رسیده‌اند. الگوهای دیگری، سوای آنچه که توضیح دادیم، از جانب اقتصاددانها عنوان شده است که مبتنی بر استفاده از ریاضیات عالی است و شرح و بیان آنها در حد توانایی علمی نویسنده نیست؛ الگوهای مزبور به عواملی توجه کرده و آنها را درمحاسبات خود وارد نموده‌اند که درالگوهای قبلی موردملاحظه‌قرار نگرفته‌اند. عواملی را که مورد توجه الگوهای پیچیده‌ترقرارگرفته است، به طورکلی می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱ـ توجه به کیفیت فعالیت اقتصادی در شعب مختلط مانند صنعت، کشاورزی، خدمات، و تفاوتهایی که بین آنها از لحاظ درآمد، تقاضا، استفاده از دانش فنی، و شعاع عملکرد تمایلات، مثلاً تمایل نهائی به پس‌انداز، وجود دارد.

۲ـ توجه به چگونگی تخصیص منابع به شعب مختلف فعالیتهای اقتصادی.

۳ـ توجه به شرایط نخستین که رشد درآن آغاز می‌شود و تمایل به استفاده از ابزارها و آلات جدید، توجه به نظر جامعه‌ای که رشد در آن شروع می‌شود، مشعر براینکه چه اندازه سرمایه برای نسلهای آینده ذخیره می‌کند و چه اندازه به رفاه خود عنایت دارد.

۴ـ توجه به کالاهای واسطه، کالاهایی که خود (برای تولید یا مصرف) کالای نهائی به شمار نمی‌رود، بلکه برای تولید کالاهای دیگر مصرف می‌شود.

۵ـ توجه به ارتباط مایه‌های تولیـد با یکدیگر در جریان تولید؛ چنانکه کالدور ارتباط بین سرمایه‌گذاری و پیشرفت فنی را مورد توجه قرار داده بود.

کاملاً روشن است که الگوهای رشد، برسیاق آنچه که گذشت، با یکدیگر تفاوت فراوان دارد و همچنین نسبت درجهٔ بغرنجی آنها با یکدیگر کاملاً متفاوت است، و ما دراین کتاب فقط به چند الگو با درجات پیچیدگی متفاوتی توجه کردیم و بقیهٔ الگوهـا ناگفته مانده است، و محصلانی که قصد ادامهٔ مطالعات خود را در زمینهٔ عالیتری دارند، باید بعدها در جای دیگری این الگوها را مطالعه کنند.

☐ تحقیق تجربی

الگوی ریکاردینها، که به موجب آن رشد اقتصادی به‌لحاظ فقر منابع طبیعی به حد توقف می‌رسـد، برطبق آنچه که در قرن نوزدهم در اروپای غربی و ایالات متحدهٔ امریکا و قلمروهای* انگلستان گذشت، غیرقابل تأیید است (گرچه ممکن است که در شرایط و اوضاع و احوال خاصی حتی امروز هم این الگو مصداق پیدا کند)، الگوی هارود ـ دومار، که در آن سرمایه موتورمحرک رشد اقتصادی است، نیز موردبررسیهای فراوانی قرارگرفته است. بعضی مانند **مادیسن****ملاحظه‌کرده‌اندکه متکی کردن رشداقتصادی به‌سرمایه درسیر تاریخی قابل‌تأییداست[۱۶]. بعضی‌دیگرمانند **آبراموویز** Moses Abramovitz[۱۷] و سلو[۱۸] مصرانه معتقدندکه بنابرگواهی تاریخ رشداقتصادی ایالات متحدهٔ امریکا چنان بوده‌است‌که نمی‌توان‌آن را معلول سرمایه یا نیروی‌کار به‌شمارآورد. نظر ایشان به وسیلهٔ عدهٔ دیگری‌که دراین زمینه تحقیق کرده‌اند، تأییدگردیده[۱۹] است، وبراین سیاق مسئله‌ای‌که مطرح می‌شودآن است‌که غیراز سرمایه و زمین وکارکدام عامل می‌تواند رشد سریع اقتصادی را تأمین‌کند.

* Dominions ** Maddison

اولین عاملی که سلو به عنوان عامل مؤثر در رشد سریع اقتصادی برگزید، پیشرفت فنی بود. از آن تاریخ تا به امروز عوامل دیگری مانند تعلیم و تربیت یا سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی[۲۰]، که هیچکدام از الگوها درموقع بررسی جریان سرمایه‌گذاری به‌آن توجه نکرده‌اند وسرمایه‌گذاری را صرفاً متوجه سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات و ابزار دانسته‌اند (حتی در محاسبات درآمد ملی سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی را در ردیف اقلام مصرف به‌حساب‌آورده‌اند، نه‌سرمایه‌گذاری) وقدرت مدیریت[۲۱]، اندازهٔ واحدهای[۲۲] تولیدی را در تأمین رشد اقتصادی مؤثر دانسته‌اند، و به همین لحاظ است که ما در فصولی که بعد از فصول مربوط به سرمایه و زمین می‌آید، به بررسی این عوامل خواهیم پرداخت. یکی از محققان این موضوع تا کنون هشت عامل را به‌عنوان عوامل ایجادکنندهٔ رشداقتصادی برگزیده است وتأثیر آنها را درکشورهای مختلف موردمطالعه قرار داده است و به این نتیجه رسیده‌است که فقط ۴۵ درصد از رشد اقتصادی کشورها را می‌توان به این‌عوامل منسوب داشت. یکی دیگر ازمحققان که‌نامش معین نیست[۲۳]، رشداقتصادی رامعلول«سیاست حکومت» دانسته است، که اگرچنین باشد دیگر نمی‌توان عملکرد عامل رشد را با معادلات یا محاسبات ریاضی بیان‌کرد.

□ تئوریهای مرحله‌ای

تمام الگوهایی‌که تا به حال‌مورد بررسی‌قرار دادیم رشد را به‌منزلهٔ جریانی مستمر تلقی کرده‌اند، ولی تئوریهای دیگری وجود داردکه از این‌حد فراتر رفته‌اند وخود را به‌بررسی‌سرعت رشداقتصادی وتغییرات‌آن محدودنکرده‌اند. برجسته‌ترین آنها تئوریهای معروف به مرحله‌ای می‌باشند.

این تئوریها به تاریخ اقتصاد متکی هستند و به طورکلی چنین نظرمی‌دهند

که رشداقتصادی ازمسیری تقریباً یکنواخت و با طی‌مراحلی معین صورت می‌گیرد.

مکتب تاریخی آلمان به خصوص به تحول مرحله‌ای اقتصاد نظر داشته است و هر کدام از مصنفان آن مراحل خاصی را به جهت توضیح مراحل مختلف رشد اقتصادی برگزیده‌اند. شاید مشهورترین نمونهٔ عده‌ای‌که به‌تحول تاریخی معتقدند، مارکس باشد. به‌نظر او اقتصاد سه مرحلهٔ متفاوت فئودالیزم،کاپیتالیزم وسوسیالیزم را به‌ناچار می‌پیماید. سایر نویسندگان ومراحل موردنظر آنها را می‌توان مختصراً به شرح زیر برشمرد:

لیست :* توحش ، زندگی شبانی ، کشاورزی، کشاورزی و صنعت، کشاورزی، صنعت، تجارت .

هیلدبراند :** مبادله، پول، اعتبار.

باکر:*** اقتصاد خانواده (تولید ومصرف بالاستقلال)، اقتصاد شهری (تولید برطبق‌رسوم)، اقتصاد ملی (تولید به قصد توزیع در سطح مملکتی).

اشلی :****نظام خانوادگی، نظام صنعتی، نظام ملی،کارخانه.

گراس:*****روستا، شهر،کشور، جهان.

اخیراً رستوتئوری‌کامل وجامعی در زمینهٔ طی‌مراحل مختلف اقتصادی انشاء کرد که مورد توجه وگفتگوهای فراوان قرارگرفت[۲۴]. به نظر رستـو پنج مرحلهٔ متفاوت درتکامل اقتصادی وجود دارد: جوامع سنتی، آمادگی، جهش، پیشرفت به‌ـ حد بلوغ، تولید زیاد. جوامع سنتی درآرامش عاری از حرکتی به سر می‌برند تا آن‌که مکانیزم خاصی، نظیر آنچه‌که هگن[۲۵] اعلام داشت، آنها را مشوش سازد. در این مرحله تکنیك ثابت و عاری از تحول است. قانون بازده نزولی حکومت دارد، و جمعیت در حدی‌که مالتوس تعیین‌کرده است، ثابت می‌ماند.

* List ** Hildebrand *** Bücker **** Ashley ***** Gras

مرحلهٔ آمادگی حاوی تحولاتی آهسته است خصوصاً درشیوهٔ تفکر مردم ودر سازمانها. اندیشهٔ پیشرفتهای اقتصادی درمردم بیدارشده است، و بر اثر این اندیشه جمود سنتی جامعه درهم می‌شکند، به نحوی که تحرك اجتماعی و جغرافیایی و حرفه‌ای امکان‌پذیر می‌شود. وسایل حمل و نقل ارزانتر می‌شود و تجارت گسترش می‌یابد و تولید کشاورزی و صنعتی تحول می‌پذیرد، ولی سرعت حرکت کم است.

مرحلهٔ جهش واجد اهمیت خاصی است. مقاومتها و موانعی که در برابر رشد وجود داشت، درهم شکسته شده است، خصوصاً در زمینه‌های اصلی فعالیت اقتصادی، که ضرورت واردکردن تکنولوژی پیشرفته بیشتر از هر زمینهٔ دیگری در آنها احساس می‌شده است، مانعی یا مقاومتی باقی نمی‌ماند. نرخ سرمایه‌گذاری از پنج درصد به ده درصد افزایش می‌یابد و سرعت رشد اقتصادی را بالا می‌برد. درمرحلهٔ جهش چنان سرعتی در پیشرفت پدیدار می‌شود که استمرار گذشته قطع می‌شود و تغییرات به سرعت وقوع می‌یابد.

به دنبال مرحلهٔ جهش **مرحلهٔ پیشرفت به حد بلوغ** فرا می‌رسد. گسترش تحول فنی، افزایش کارآیی در تمام شعبه‌های فعالیت اقتصادی، و جایگزین شدن عادت به پیشرفت در تمامی اقتصاد کشور از مشخصات این دوره است. نرخ رشد اقتصادی از میـزان افزایش جمعیت به سرعت و وضوح در می‌گذرد و درآمـد سرانه به نحو چشمگیری افزایش می‌یابد . هنگامی که تمام شعب فعالیتهای اقتصادی عادت به پیشرفت را کاملاً در خود پرورانیده و برخود مسلط گردانیده‌اند، حـد بلوغ فرا رسیده است.

بعداز مرحلهٔ بلوغ، اقتصاد با حفظ سرعت رشد به سمت **مصرف به مقدار زیاد** پیش می‌رود. در این مرحله اجناس مصرفی بادوام زیاد می‌شود . زندگی در حومهٔ شهرها معمول می‌گردد. در حدود نصف یا ثلث جمعیت از تعلیمات عالیه بهره‌مند

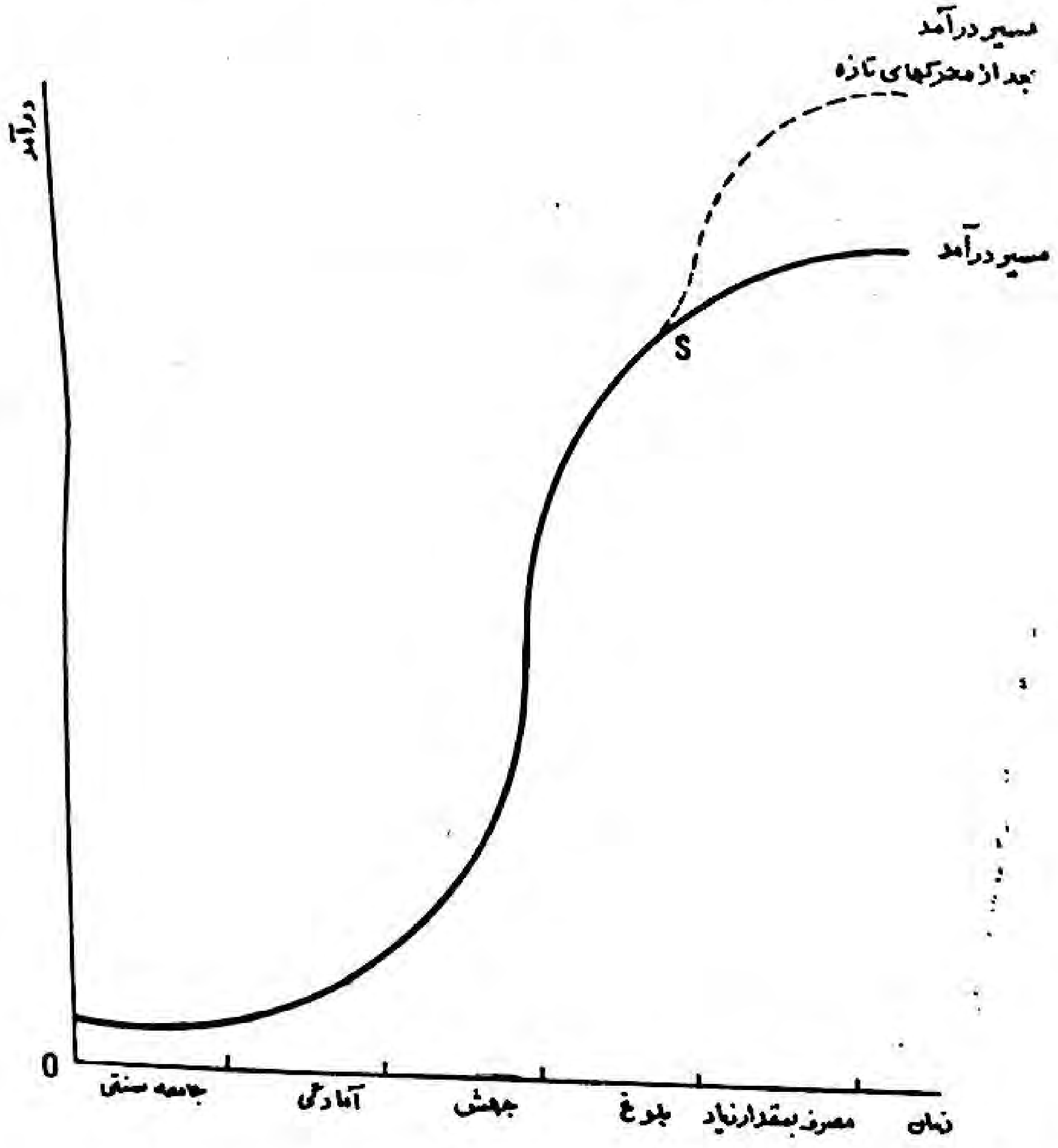
می‌شوند. رسیدن به حد اعلای مصرف به مقدار زیاد ممکن است که به دلایلی به تعویق افتد. مثلاً ممکن است که پیشرفت اقتصادی موکول به‌وضع قوانین اجتماعی خاصی شود، یا در انتظار اختراع اتومبیل و یخچال برقی معوق بماند. به طورکلی رشد اقتصادی مسیری را طی می‌کند که منحنی S در نمودار ۸ـ۳ نشان می‌دهد. رشد درآغاز به‌کندی شروع می‌شود و به‌تدریج بالامی‌رود وسپس به سرعت توسعه می‌یابد ، آنگاه در مراحل معینی‌که حد عالی رشد حاصل شد ، منحنی S تقریباً با محور افقی موازی می‌شود.

اشکالی‌که دراین مراحل وجود دارد این است‌که نمی‌توان معین داشت‌که هر مرحله چه اندازه طول می‌کشد و بعد از آنکه رشد به حد S رسید وجریان رشد متوقف ماند، یاحتی راه‌نزول‌پیش‌گرفت،آیا می‌توان با محرکات‌تازه‌ای رشداقتصادی را از بن‌بست خارج نمود وآن را درمسیرمنحنی‌که با نقطه چین نموده شده است، قرار داد تا بازهم رشدبیشتری حاصل شود. رشد بدن انسان هم تقریباًمنحنی شبیه منحنی S طی می‌کند:

اول مرحلهٔ طفولیت است؛ بعداً دوران‌کودکی؛ بعد ازآن دوران بلوغ پیش‌می‌آید؛ ولی از آنجا که ما جریان شکل‌گرفتن بدن آدمی را می‌دانیم، لزومی به ترسیم منحنی برای نشان دادن آن نمی‌بینیم.

رستوکتاب خود را « بیانیهٔ غیرکمونیستی » می‌خواند، و منظـور او از این اصطلاح‌آن است‌که با جبراقتصادی مارکس به مقابله برخیزد. اوکاملاً آگاه است که دیدش نسبت به‌توسعهٔ اقتصادی دیدی است تنگ ومحدود و اختیاری، وهرچند که وی شواهدفراوان تاریخی برای دفاع ازنظام‌فکری‌پیشنهادی خود اقامه‌می‌کند، باز با قطع و یقین نمی‌توان‌آن را به اثبات رساند. کتاب رستوحاوی نشانه‌هایی‌از فکرجبر اقتصادی است، وبراثر این جبر این نظر در ذهن می‌آیدکه اتحادشوروی

هم مانند ایالات متحده روزی به مراحل مصرف به مقـدار زیاد می‌رسد. و انواع اتومبیلها و استخر شنا در آنجا معمول و مقبول می‌شود (و طبعا این کشور نظری مسالمت‌آمیز وصلح‌جو نسبت به‌دنیای اطراف خود پیدامی‌کند). شواهدی‌که رستو ارائه‌کرده است توسط برخی ازمورخان مورد تردید قرارگرفته است، وقهری‌بودن عبور از یك مرحله به مرحلهٔ بعـدی، هم توسط مورخان و هم توسط اقتصاددانها، مورد شك واقع‌شده‌است. ولی‌تأکید او برعدم ادامهٔ تعادل جامد و راکد جامعهٔ سنتی



نمودار ۸-۳ : منحنی معرف مراحل مختلف رشد از نظر رستو

و شکسته شدن این تعادل در مرحلهٔ جهش توجه و امیدهای فراوانی را جلب کرده است.

الکساندر **گرچنکورن**[۲۶] نیز یك تئوری مرحله‌ای تدوین کرد که با تئوری رستو دوتفاوت اساسی دارد. بین این دوتئوری شباهتهایی هم موجود است. ازجمله آنکه هر دو تئوری به عدم امکان ادامهٔ مرحلهٔ سکون و جمود و همچنین مراحل بعدی باور دارند. درسیستم گرچنکورن واردآمدن یك ضربهٔ محرك اساسی مطرح است‌که می‌توان آن را با دوران آمادگی رستو معادل دانست، ولی دوران آمادگی رستو ازنظر وی نه لازم است، نه‌کافی. طی این دوران در بعضی‌کشورها ممکن است لازم باشد که مثلاً دوران امحای **سرواژ** در روسیهٔ تزاری، که تقریباً برابر همین دورهٔ آمادگی رستو است، لازم آمد. ولی در بسیاری موارد برخی از این مراحل می‌توانند جانشین یکدیگر شوند. همچنانکه درتئوری رشد نئوکلاسیکها عوامل تولید می‌توانستند جانشین‌یکدیگرشوند، به‌همین طریق هم درصورت فقدان‌یکی ازشرایط تسهیل‌کنندهٔ رشد، شرایط دیگری می‌توانند جای آن را پرکنند. مثلاً درصورت فقدان مهارت و روحیهٔ کارفرمایی، حکومت می‌تواند ازطریق سازمانهایی که می‌آفرینند جای خالی‌کارفرمایان را پرکنند.

تفاوت دیگر این دو تئوری تفاوتی است عظیم. به نظر گرچنکورن لزومی ندارد که رشد در همهٔ کشورها از مسیر ثابتی عبور کند. ضربهٔ اساسی محرك رشد اقتصادی ممکن است که در مراحل مختلف توسعه و از راههای متفاوت واردشود. هرقدر کشوری که به راه رشد قدم گذاشته است، عقب مانده‌تر باشد، تکیهٔ اقتصاد به تصمیمات حکومت بیشتر خواهد بود و آمادگی اقتصادی برای قبول دخالت دولت و تن ندادن به‌پیشرفت کند و آهسته‌ای که کارفرمایان خصوصی فراهم می‌کنند، زیادتر است. هارود ـ دومار برای ثروت اولیهٔ کشوری که به راه رشد

قدم می‌گذارد، اهمیت فراوان قائلند، زیرا هرقدر درآمدکشوری زیادتر باشد پس‌انداز آن کشور و نتیجهٔ سرمایه‌گذاری آن کشور به‌نظر زیادتر و سرعت رشد آن کشور بیشتر خواهد بود (در صورتی که سایر عوامل تأثیر منفی نکنند)، ولی گرچنکورن در داشتن ثروت بیشتر به هنگام شروع به‌رشد نه‌تنها مزیتی نمی‌بیند، بلکه برای حالت عقب ماندگی امتیازاتی قائل است که به کشور عقب مانده امکان می‌دهد تا به‌سطح کشورهای پیشرفته برسد، یا لااقل فاصلهٔ خود را با آنها کم‌کند.

□ تحقیق آماری

همهٔ نظراتی را که مبین کیفیت وعلل رشد اقتصادی است، اعم ازنظراتی که‌در قالب الگو بیان‌گردیده، یا نظراتی که‌براساس طی مراحل مختلف استوارشده‌است، می‌توان موردتحقیق آماری قرارداد؛ ولی به‌ندرت می‌توان آمارهای کافی برای تحقیق درصحت یك الگو یا یك تئوری بدست آورد. اما تئوری رشد و توسعهٔ اقتصادی برای بسیاری ازمحققان، ازجمله آمارشناسان، جاذبه‌ای شورانگیز دارد. آمارشناسان نوعاً به‌این گونه تئوریها با نظرخوشبینی نگاه نمی‌کنند و معتقدندکه بیان این‌گونه تئوریهای تعقلی کاری‌است بسیارآسان، ومادام‌که واقعیات عینی آنها را تأیید نکنند، فقط یك سلسله‌اندیشه‌های غیرمستند وغیرمنضبط است. آمارشناسان اگر درآمارهای وقایع هماهنگی وتشابه خاصی ببینند، آن موارد تشابه راموازین وقوانین توسعهٔ اقتصادی می‌پندارند؛ چنانکه تئوری مرحله‌ای **والترهوفمن***، که براساس ارتباط تولید صنعتی اشیای مصرفی باکالاهای سرمایه‌ای بناشده‌است[۲۷] از این نوع است؛ یا تئوری **کلین‌کلارك** که برارتباط بین مراحل اولیه (کشاورزی)، مراحل ثانویه (کارگاههای صنعتی، استخراج معادن، ساختمان) و مرحلهٔ سوم[۲۸] مبتنی است (بسیاری اوقات

* Walter Hoffman

این مشابهتها، این نتیجهٔ غیرواقع را درذهن پدیدار می‌سازدکه راه رسیدن به‌توسعهٔ اقتصادی افزودن برمیزان صنایع تولیدکنندهٔ کالاهای سرمایه‌ای است). به‌طورکلی آمارشناس جریان پیشرفت را به‌تقسیم کار منسوب می‌دارد و موادی برای به محك زدن تئوریها جمع‌آوری می‌کند واجرای‌عمل‌کنترل را به‌دیگران واگذارمی‌نماید.

شایسته‌ترین این‌نوع محققان، ارقام و اعداد را درپرتو تجزیه وتحلیل نظری یك تئوری که با آن آشنائی بیشتری دارند، جمع‌آوری می‌کنند و می‌کوشند که شیوه‌های قیاسی و استقرایی را به استعانت همین آمارها در یکدیگر ادغام کنند. یکی ازبهترین نمونه‌های این‌گروه **سیمون‌کوزنتز*** است. وی به یك رشته تحقیقات بین‌المللی دامنه‌دار دست زد[۲۹]؛ وعلاوه‌برآن تحقیقات‌آماری تاریخی عمیقی معمول داشت تا به استعانت این تحقیقات صحت نظرهای خود را بیازماید.[۳۰] ما از بعضی از موادی‌که او وسایر محققان جمع آورده‌اند، درصفحات بعد، به جهت نشان دادن جنبه‌های مختلف مسئله درنمودارهای خود استفاده خواهیم‌کرد. تئوری بدون‌اتکای به اعداد و حقایق، و اعداد وحقایق مستقل ازتئوری بیفایده خواهند بود. تئوری و نیز ارقام و اعدادی که جمع‌آوری و تجزیه وتحلیل شده‌اند به‌آسانی مورد استفادهٔ عملی یك اقتصاددان قرار نمی‌گیرند، وبرای آنکه اقتصاددان به‌استناد آنها بتواند به‌وضع یك‌تئوری واحد وجامع برای راهنمایی توسعهٔ اقتصادی موفق گردد، زحمات فراوان و زمان بسیار لازم است .

□ خلاصه

الگوهای رشد اقتصادی برای مجزا کردن عوامل متفاوت رشد از یکدیگر و نشان دادن حدود کلی تأثیر آنها مفیدند. در الگوی اقتصادی پیروان ریکاردو

* Simon Kuznets

اصلیترین عامل محدودکنندهٔ رشد، زمین است که قیمت مـواد غذائی، و از این طریق اجرت عـامل کار را، معین می‌نماید. در الگـوی هارود ـ دومار رشد نتیجهٔ ارتباط و تأثیر متقابل پس‌انداز، و نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ است، و در این الگو سرمایه عامل محرك رشد است؛ و این دو عامل، یعنی پس‌انداز و نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$، باید چنان ترتیب داده شوند که مسیری برای رشد متعادل فراهم نمایند، و فراهم آوردن و مستمر نگاه‌داشتن چنین‌مسیری‌کاری است بسیارظریف، زیرا عامل تقاضاکه در ایجاد این مسیر و درعملکرد دوعامل فوق بسیار مؤثراست، به‌آسانی تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد و بانوسانهای تند وناگهانی تعادل مسیر رشد را برهم می‌زند.

الگوی هارود ـ دومار بوسیلهٔ نئوکلاسیکهائی مانند **مید** و **سلو** اصلاح شده است. ایشان چگونگی ترکیب عوامل تولید را، برخلاف هارود ـ دومار، ثابت‌فرض نکردند. وقابلیت آنها را درجانشینی یکدیگر درنظر داشتند. و پیشرفت فنی را اصلیترین‌عامل نیل به رشداقتصادی دانستند. و کالدور عامل‌سرمایه را برای‌استفاده از پیشرفتهای فنی برنظرهای آنان افزود.

کوشش برای تعیین ارزش الگوی هارود ـ دومار و الگوی نئوکلاسیکها از طریق بررسیهای‌آماری مارا به‌این نکته می‌رساندکه قسمت عمده‌ای ازرشد تاریخی اقتصاد بااین‌الگوها قابل توجیه نیست. پس برای توجیه رشدتاریخی اقتصاد عوامل مختلفی ارائه شدکه پیشرفت فنی، سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی، افزایش‌کارآیی سازمانی، افزایش اندازه واحدهـای اقتصادی، و حتی سیاست حکومتها، در ایـن زمره‌اند.

تاریخ اقتصاد تئوریهای دیگری آفریده است‌که آنها را تئوریهای مرحله‌ای خواندیم. مهمترین این نوع تئوریها، که امروز مورد بحث وبررسی است، تئوری مرحله‌ای **رستو** است. وی به‌طی پنج مرحله در تکامل اقتصادی اعتقاد داردکه عبارتند

از جامعهٔ سنتی، مرحلهٔ آمادگی، جهش، بلوغ، و مصرف به‌مقدار زیاد.

علاوه بر تاریخ دانان و اقتصاد دانان، آمار شناسان هم وارد این میدان‌شده‌اند و باجمع‌آوری آمار و اطلاعاتی دربارهٔ رشد اقتصادی کشورهای خاص، و وارسی و تطبیق این آمار و اطلاعات، در شناخت مسیر رشد وعوامل موثر درآن اظهارنظر کرده‌اند.

همهٔ این بررسیها و ملاحظات ضرورت داشته است، ولی تا کنون هیچکدام نتوانسته‌اند یك تئوری واحد وجامع درشناخت و توجیه رشداقتصادی ارائه نمایند.

حواشی و منابع مربوط به فصل سوم

۱ــ نظر آدام اسمیت دربارهٔ رشد ازبسیاری جهات سوای تراکم سرمایه قابل توجه است. از جمله وی اهمیت « صرفه جوییهای ناشی از بزرگ شدن واحد تولیدی » را در مثال معروف خود از کارخانهٔ سنجاق سازی ضمن شرح تقسیم کار یاد آور گردیده است. وی‌همچنین به وسعت‌بازار، که عامل‌محدود کنندهٔ تقسیم کار است، نیز توجه نموده است و وجود یك دست نامرئی را که درسیستم لسه‌فر* راهنمای منابع اقتصادی به‌کارآمدترین شعبه‌های‌فعالیت است، در مدنظرداشته است. مادرفصول آینده‌راجع به‌این مطالب صحبت‌خواهیم کرد.

۲ــ به‌کتاب *Harold J. Barnett* و *Chandler Morse*، به نام

Scarcity and Growth: The Economics of Natural Resource Availability

نشریهٔ دانشگاه جان هاپکینز، بالیتمور، ۱۹۶۳، فصل سوم وفصل‌پنجم، مراجعه کنید.

۳ــ این نمودار را *M. Bronfenbrenner* به‌طور خصوصی دراختیار من گذاشته است.

۴ــ تئوری کارل مارکس دایر به‌سقوط حتمی کاپیتالیزم براساس تئوری ارزش‌کار وکاهش منفعت است، و دراین‌تئوری به‌نظریهٔ **رانت** توجهی نشده‌است.

۵ــ به مقالهٔ *H. W. Spiegel*، تحت عنوان

Theories of Economic Development,

در مجلهٔ *Journal of the History of Ideas*، شمارهٔ اکتبر سال

---

* Laissez-faire

۱۹۵۵ ، صفحات ۵۲۷–۵۲۴ ، مراجعه کنید .

۶– به مقالهٔ فوق ، صفحهٔ ۵۳۰ ، مراجعه کنید .

۷– به‌کتاب *R. F. Harrod* به نام

Towards a Dynamic Economics،
نشریهٔ مؤسسهٔ *St. Martin* ، نیویورك ، ۱۹۴۸، مراجعه کنید.

۸– این برآورد در هرحال تقریبی‌است، زیرا برای تحصیل این‌رقم باید افزایش تولید واقعی را برافزایش جمعیت قسمت کرد.

۹– به‌کتاب *W. W. Rostow* ، به نام

The Stages ef Economic Growth،
چاپ نیویورك ، سال ۱۹۶۰ مراجعه کنید .

۱۰– به‌مقالهٔ *E. D. Domar* ، تحت عنوان

«Capital Expansion, Rate of Growth and Employment»,
درمجلهٔ *Econometrica* ، شمارهٔ آوریل سال ۱۹۴۶، صفحات ۱۴۷–۱۳۷، مراجعه کنید.

۱۱– به مقالهٔ *Robert Solow* ، تحت عنوان

« A Contribution to the Theory of Economic Growth»,
در مجلهٔ *Journal of Economics*، شمارهٔ فوریهٔ سال ۱۹۵۶ ، صفحات ۹۵–۶۵ ، مراجعه‌کنید .

۱۲– به‌کتاب *Paul Douglas* ، به نام *The Theory of Wages*،
چاپ نیویورك ،سال ۱۹۳۴، صفحهٔ ۱۳۱، مراجعه کنید .

۱۳– به‌کتاب *J. E. Meade* ، به نام

A Neo-Classical Theory of Economic Growth,
چاپ دوم ، سال ۱۹۶۳، مراجعه کنید.

۱۴– مقالهٔ *Nicholas Kaldor* ، تحت عنوان

A Model of Economic Crowth,
درمجلهٔ *Economic Journal*، شمارهٔ دسامبر سال ۱۹۵۷، صفحات ۶۲۴–۵۹۱، ملاحظه شود .

۱۵– مقالهٔ *Robert Solow*، تحت عنوان
Technical Progress, Capital Formation and Economic Growth,
درمجلهٔ *American Economic Review*، شمارهٔ مه سال ۱۹۶۲، صفحات ۸۶–۷۶، دیده شود.

۱۶– مقاله *A. Maddison*، تحت عنوان
Economic Growth in Western Europe 1870,
درمجلهٔ *Banca Nazionale de Quarterly Review*، شمارهٔ مارچ سال ۱۹۵۹، صفحات ۱۰۲–۵۸، ملاحظه شود.

۱۷– مقالهٔ *M. Abramonitg*، در مجلهٔ
American Economic Review,
تحت عنوان
Resources and Output Trends in the United States since 1870,
شمارهٔ مه‌سال ۱۹۵۶، صفحات ۲۳–۵، ملاحظه شود.

۱۸– مقالهٔ *Robert Solow*، تحت عنوان
Technical Change and the Aggregate Production Function,
در مجلهٔ *Review of Economies Statestics*، شمارهٔ اوت‌سال ۱۹۵۷، صفحات ۳۲۰–۳۱۲.

۱۹– مقالهٔ *E. O. Domar*، تحت عنوان
On the Measurement of Technological Change
در مجلهٔ *Economic Journal*، شمارهٔ دسامبر سال ۱۹۶۱، صفحات ۷۲۰–۷۰۹، ملاحظه شود.

۲۰– فصل ششم کتاب حاضر ملاحظه شود.

۲۱– به فصل هفتم کتاب حاضر مراجعه کنید.

۲۲– به فصل نهم کتاب حاضر مراجعه کنید.

۲۳– این مطالب را از *Egbert de Vries* نقل می‌کنم.

۲۴– همان کتاب رستو ملاحظه شود.

۲۵ــ فصل دوم کتاب حاضر ملاحظه شود .

۲۶ــ در کتاب *Alexander Gerschenkron* ، به نام
Economic Backwardness in Historical Perspective
نشریهٔ هاروارد، سال ۱۹۶۲ .

۲۷ــ کتاب *Walther G. Hoffman* ، تحت عنوان
The Growth of Industrial Economics
این کتاب در اصل به زبان آلمانی نوشته شده است و ترجمهٔ انگلیسی آن توسط دانشگاه منچستر درسال ۱۹۵۸ انتشار یافته است.

۲۸ــ کتاب *Colin Clark* ، به نام
The Conditions of Economic Progress
چاپ سوم ، نشریهٔ *St. Martin* ، چاپ نیویورك ،سال ۱۹۵۷ .

۲۹ــ به نوشتهٔ *S. Kuznets* ، تحت عنوان
Quantitative Aspects of the Economic Growth of Nations
که به‌عنوان ضمیمهٔ نشریهٔ مرتب
Economic Development and Cultural Change
منتشر شده است، مراجعه کنید.

۳۰ــ به نوشتهٔ *Phyllis Deane* و *W. A. Cole* ، تحت عنوان
British Economic Growth, 1688–1959: Trends & Structure
نشریهٔ مؤسسهٔ کمبریج ، نیویورك ، سال ۱۹۶۲ ، مراجعه کنید .

فصل چهارم

زمین

□ مقدمات

درمیان عوامل سه‌گانهٔ تولید، یعنی کار و زمین و سرمایه، زمین چه مقامی را داراست، یا منابع طبیعی چه انـدازه در توسعهٔ اقتصادی اهمیت دارند؟ هرگـز پاسخی‌که مورد قبول همه باشد برای این سئوال یافت نشده است و عقاید دربارهٔآن همواره‌متعارض ومختلف بوده است. بسیاری‌کسان منابع طبیعی رادرتوسعهٔ اقتصادی، عنصری عاری ازاهمیت می‌شناسند،[1] زیرا به‌نظر ایشان هراندازه زمین برای‌شروع به‌توسعهٔ اقتصادی کفایت می‌کند. یا بااین فرض هم که زمین در تعیین سطح درآمد عنصر مؤثری باشد، به‌لحاظ ثابت بودن میزان عرضهٔ آن، نمی‌تواند عامل مؤثـری در رشد اقتصادی بـاشد.[2] جمعی دیگر با تکیه برتوسعهٔ بیشتر کشورهـای مناطق معتدله نسبت به‌کشورهای گرمسیر، معتقدندکه منابع ـ لااقل از جنبهٔ آب وهواـ درتوسعهٔ اقتصادی‌اهمیت وافر دارند.[3] راجع به رشد اقتصادی اروپا که به‌تدریج وبه مرور زمان صورت‌گرفته‌است، مباحثات وگفتگوهای‌تندی رخ داده‌است. یك مکتب براین اعتقاداست‌که عقب ماندن فرانسه ازآلمان وبریتانیا در رشد اقتصادی، معلول ساختمان اجتماعی و مخصوصاً شکل خانوادهٔ فرانسوی است.[4] جمعی دیگر در این نظرپافشاری می‌کنندکه اگرفرانسه برمنابع ناحیهٔ رور Ruhr تسلط کامل‌می‌داشت،[4]

شاید جریان تـاریخ اقتصادی به‌کلی دگرگون می‌گشت و نتیجه‌ای غیراز آنچه که فعلاً هست، به‌دست می‌آمد. یکی از مدافعان این نظر و. ن. پارکر است. وی معتقد است که تاریخ اقتصاد را نباید برحسب کشورها تدوین کرد، بلکه مبنای تـدوین آن باید مناطق واجد منابع باشد. به‌نظر وی شمال فرانسه و بلژیك و رور، که به وسیلهٔ یك بستر از معادن زغال سنگ به یکدیگـر مربوطند، باید به صورت یك وجود واحد مستقل از آلمان و فرانسه[5] در نظرگرفته شوند. ما درفصل گذشته نظر پیروان ریکاردو را، مشعر بـراینکه کمبود زمین بـاعث محدود شدن سطح توسعهٔ اقتصادی می‌گردد،[6] یادآور شدیم. ولی این نظر در طول تاریخ، بـراثر پیشرفتهای فنی و پدید آمدن بازده صعودی، کاملاً دگرگون گردیده است. اکنون هنگام آن فرا رسیده است که اهمیت منابع را در توسعهٔ اقتصادی به‌تفصیل بررسی کنیم.

مقدمتاً می‌توان قبول کـرد که در مراحل نخستین رشد، منابع تأثیر قابـل توجهی دارند. بـرطبق نظر نئوکلاسیکها الگوی رشد را می‌توان در این فـرمول بیان کرد:

$$Y=F(K, L, R, T)$$

(در این فرمول T معرف رشد دانش فنی است) وبـرحسب این فرمول سطح درآمد و رشد یك کشور توسعه نیافته به R، یعنی به‌منابـع آن کشور متکی است، زیرا عامل سرمایه (K) الزاماً محدود و عامل تکنولوژی هم ابتدایی است. پس اصلیترین تأثیردراین مرحله منبعث ازعامل R یامنابع خواهد بود، ولی درمراحل بعدی میزان تأثیر منابع کمتر می‌شود.

در دنیای واقـع بسیار مشکل است که بتوان منابع، یا زمین، این موهبت تخریب ناپذیر طبیعت را از سرمایه، از فرهنگ و از روش فنی بهره‌برداری جدا داشت. اراضی تسطیح و پاك شده از نظر قابلیت تولید کالای کشاورزی با زمینهایی

که روزگاری دشتهای بکر وحاصلخیز را تشکیل می‌داده است، شاید مشابه ویکسان باشد، ولی اراضی نـوع اول، هم مفهوم سرمایه را در بردارد و هم مفهوم منابع را، زیرا عمل تسطیح و آماده سازی این اراضی نوعی عمل تولیدی است. یا دو معدن را به‌نظر آورید که هردو سرشار از ذخیرهٔ معدنی باشند، ولی یکی از آنها درکنار شهر قرار داشته باشد، که دسترسی به‌آن آسان است، و دیگری درفاصلهٔ بعیدی از شهر و دارای راهی صعب‌العبور باشد. حال اگر با احداث یك راه مناسب معدن دوم را هم مانند اولی در دسترس قرار دهیم، باز این دو معدن به‌عنوان منبع اقتصادی نسبت به‌یکدیگر متفاوت خواهند بود، زیرا قسمتی از درآمد حاصل از معدن دوم باید به‌حساب هزینه‌ای که برای احداث راه رسیدن به‌آن مصرف شده است، یعنی سرمایه‌گذاری معموله، منظور شود.

زمین به‌عنوان یکی‌ازمنابع اقتصادی، بافرهنگ جامعه ارتباط‌پیدا می‌کند. مثلاً قدرت بازدهی زمین از لحاظ کشاورزی با قوانین توث رابطهٔ بسیار نزدیك دارد. در مناطقی‌که تمام مزرعهٔ پدر به فرزند ارشد او تعلق پیدا می‌کند و به این ترتیب اراضی وسیع یکپارچه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، امکان‌کشت نبات معینی مثل‌گندم فراهم است، ولی چنانچه مقررات توث چنان باشد که مزرعهٔ پدر به طور متساوی بین همه (یا بعضی) از فرزندانش تقسیم شود، اراضی وسیع به صورت قطعات‌کوچکی که هرکدام دراختیار شخصی است، درمی‌آید. و ناگزیر ایشان هم به‌کشت نبات معینی‌که مناسب عرصهٔ محدود و مختصرشان است، می‌پردازند[۷].

بهره‌برداری از زمین، علاوه‌برسرمایه‌گذاری وتحولات فرهنگی، ازپیشرفت تکنولوژی هم تأثیرمی‌پذیرد. اختراع شیوه‌های حفاری بسیار عمیق امکان می‌دهد که در برخی از اراضی لم‌یزرع و متروك معادن سرشار نفت کشف شود، چنانکه درتگزاس چنین اتفاقی رخ داد. ممکن است‌که پیشرفت تکنولوژی به عنوان نوعی

سرمایه‌گذاری تلقی شود، و بر این اساس بتوان تمام افزایش امکانات بهره‌برداری از زمین را به عامل سرمایه منسوب کرد. تقسیم محصول زمین بین عوامل تولید و معین داشتن اینکه سهم هرکدام از عوامل تولید درمحصول به‌دست‌آمده چه اندازه است، کاری است بسیار دشوار. گاهی عامل تکنولوژی عامل اصلی است. گاهی سرمایه عامل مهم بهره‌برداری از زمین بوده است.

بهترین مثال برای نشان دادن میزان تأثیر تکنولوژی در تغییر دادن ارزش زمین به عنوان یك منبع اقتصادی، تحولی است که در ارزش اراضی واجد معادن اورانیوم بعداز جنگ جهانی دوم پدیدار شد[۸].

ارتباط زمین با توسعهٔ اقتصادی مسئله‌ای است چند جانبه، زیرا خود زمین نیز دارای وجوه متعدد طبیعی و اقتصادی است. می‌خواهیم دراین فصل منابع را از نظر تأثیری که درکشاورزی و صنعت دارد، از نظر مشکلاتی که در کار حمل و نقل ایجاد می‌کنند، از نظر ارتباطش با عامل کار، وهمچنین ازلحاظ ارتباطش با ساختمان اجتماعی و سرمایه و روشهای فنی تولید، بررسی کنیم.

□ منابع، مایهٔ کار کشاورزی است

قابلیت تولید زمینها از نظر کشاورزی بسیار مختلف و متنوع است. خواه معیار ما بازده کل یك جریب زمین باشد، که آن را می‌توان نسبت $\frac{\text{زمین}}{\text{محصول}}$ نامید، خواه معیار ما تولید خالص یك جریب زمین باشد. منظور از تولید خالص این است که از تولید کل آنچه را که برای تهیهٔ محصول مصرف کرده‌ایم کسر کنیم؛ یا اگر دو قطعه زمین را از نظر قدرت تولیدی با هم مقایسه می‌کنیم، باید علاوه بر محصول تولید شده، مایه‌هایی را هم که برای تولید آن محصول به‌کار برده‌ایم، با هم مقایسه کنیم. قابلیت تولید اراضی، به‌علت خواص شیمیایی وفیزیکی، درجهٔ حرارت، میزان

بارندگی، تعداد ساعات آفتاب، نزدیکی یا دوری به بازار فروش محصول و مراکز تأمین نیروی‌کار لازم، فوق‌العاده متفاوت‌است.

باید یادآور شدکه فقط حد متوسط تأثیر این عوامل درقابلیت تولید زمین شایان اهمیت نیست، بلکه تغییرات آنها در طول زمان هم واجد اهمیت است[۹] و باید به‌آن هم توجه داشت.

اراضی بیابانی جهان، که بسیاری از آنهـا عاری از سکنه است، با دشتهای حاصلخیز آیوا وهلند تفاوت دارد. درصورتی‌که ساکنان‌اراضی بیابانی مردمی فقیر و فاقد سرمایه و تکنیك پیشرفته باشند، نسبت $\frac{\text{زمین}}{\text{جمعیت}}$ به اغلب احتمال نزدیك به پیشبینیهای‌مالتوس خواهدبود، چنانکه وضع دربسیاری‌ازنقاط افریقابرهمین‌منوال است.مثلاً درمناطقی‌ازجنوب صحرای‌افریقا، یانواحی‌شمالی‌اتحادیهٔافریقای‌جنوبی، قابلیت حاصلخیزی زمین درحدی است‌که ۸ تا ۹ میل مربع از این اراضی‌برابر با قدرت حاصلخیزی یك میل مربع در آیواست (یکی از ایالات امریکای شمالی). علاوه‌براین بسیاری ازنواحی‌افریقایی یا درمعرض هجوم ملخ است،که طبعاً قحطی به‌دنبال‌می‌آورد، یا دارای‌پشه‌های موذی است‌که مانع‌رونق‌کار دامپروری می‌باشند.

البته نه‌چنان است‌که قابلیت حاصلخیزی زمین‌درکشورهای ثروتمند همواره بیشتر ازکشورهای کم درآمد باشد، بلکه برخی‌از اراضی‌کشورهای‌کم درآمد بیش از برخی‌از اراضی‌کشورهای پردرآمد بهره می‌دهند، مانند مزارع برنج‌کاری برمه، و حتی اراضی بیابانی را هم می‌توان با آبیـاری وکود دادن مورد بهره‌برداری‌کافی قرار داد، چنانکه اسرائیل همین‌کار را کرده است؛ و برعکس این هم صادق است، یعنی‌کشورهای پردرآمدی‌که اراضی وسیع دراختیار دارند، از اراضی‌خودکم بهره‌برداری می‌کنند. مثلاً در دانمارك با استفادهٔ بیشتر ازنیروی‌کارگر در زمین محدود موفق شده‌اند که از یك جریب زمین به طور متوسط سه برابرمحصول یك جریب

زمین درایالات متحده غله تحصیل کنند[۱۰]. دربرخی مواردتفاوت حتی از این میزان هم بیشتر است. مثلاً درمونتانا که اراضی را به شیوهٔ «زراعت خشك» با نیروی کار بسیار محدود و انبوهی از وسایل و ابزارهای مکانیکی به کشت می‌گیرند، میزان محصول نسبت به اراضی دانمارك از آنچه‌که‌گفته شد، بازهم کمتر است. درصورتی که زمین کافی دراختیار داشته باشیم، خصوصاً اگر نسبت $\frac{\text{زمین}}{\text{محصول}}$ هم پایین‌باشد، قدرت تولید نهایی کار و سرمایه می‌تواند تا میزان قابل توجهی افزایش یابد.

قابلیت حاصلخیزی زمین تنها وابسته به‌نوع خاك نیست، بلکه به‌آب وهوا و امکان بهره‌مندی از سایرعوامل، از جمله تکنولوژی، نیز وابسته است. توانایی مساحت محدودی از زمین برای تغذیهٔ جمعیت بیشتر یا بالاتر بردن سطح زندگی تعداد ثابتی از جمعیت درطول تاریخ، هموارهٔ درحال افزایش بوده است. اکتشافات جغرافیایی مساحت زمینهای قابل استفاده را فزونی بخشیده است و رشدتکنولوژی به‌طورقطع و یقین قدرت حاصلخیزی‌آن را افزایش داده است. برخی‌ازنویسندگان تاریخ اقتصاد یکی‌ازعلل اساسی پیدایش رنسانس را کشف یونجه می‌دانند، زیرا با کشف وکشت این‌گیاه دامداران موفق شدندکه دامهای خود را در طول زمستان به خوبی‌خوراك بدهند وتا شروع‌بهارآنها را در وضع‌جسمی مساعدنگاهداری‌کنند[۱۱]. عده‌ای دیگر رنسانس‌را معلول اختراع‌قلاده‌ای می‌دانندکه مخصوص اسبان اختراع شد و امکان داد تا با استفاده از این قلاده اسب را هم بدون بیم خفگی به‌کار شخم زدن بگیرند[۱۲]. انقلاب صنعتی در انگلستان متعاقب تحولی درسیستم آیش زراعتی به وجود آمد، و شاید هم منبعث از این سیستم جدید آیش بود، شخم عمیقتر، یا زهکشی بهتر، پیشرفتهایی بودکه یکصد سال بعد نصیب‌کشاورزی انگلستان شد[۱۳]. پیدایش سیب زمینی در ایرلند در قرن هیجدهم امکان افزایش جمعیت را فراهم آورد، زیرا غذاهای لازم برای جمعیت معینی را بـا نصف مساحت قبلی زمین

می‌شد فراهم کرد[۱۴]. بهبود اساسی درکشاورزی فرانسه درقرن نوزدهم نتیجهٔ استفاده ازگیاهانی بود که به کشاورز فرصت وامکان می‌داد تا درآیش زراعتی خود تجدید نظر کند و به‌جای سه سال چهارسال متوالی زمین را زیر کشت بگیرد[۱۵]. این گیاهان عبارت بودند از چغندر قند در شمال و ذرت در جنوب.

به‌لحاظ این‌گونه تحولات درکیفیت بهره‌برداری از زمین، و به‌لحاظ ارتباط کامل بهره‌برداری از زمین با سایرعوامل تولید، بسیار دشوار است که بین اراضی کشاورزی و توسعهٔ اقتصادی ارتباط ثابتی برقرار داشت. مثلاً کشورهایی که دارای سرمایهٔ کافی و نیروی‌کار آزموده‌ای هستند، می‌توانند ازتولید موادکشاورزی صرف نظر کنند و نیروی‌کار وسرمایهٔ خود را در زمینهٔ دیگری به‌کار برند و ازمحصول آن‌کار مقداری صادرکنند و به عوض آن موادکشاورزی مورد احتیاج خود را وارد نمایند، چنانکه ایالت نیویورك در امریکا همین کار را می‌کند. شکل شمارهٔ ۱ـ۴ همبستگی مختصری راکه بین زمین برحسب نفر(به‌هکتار) و درآمد سرانه وجود دارد، نشان می‌دهد. ایالات متحده، استرالیا، کانادا، وآرژانتین کشورهایی هستندکه هم درآمد سرانهٔ آنها زیاد است و هم نسبت زمین به نیروی‌کار بالاست اما بخشی عظیم از زمینهای آنهافقط مناسب مرتع است. سایرکشورها، با وجود داشتن درآمد سرانهٔ متساوی و رشد اقتصادی برابر، درمقدار زمین زراعتی اختلاف فاحشی دارند، و حتی این اختلاف تا حدود ده به یك هم رسیده است، یعنی یك کشور یك هکتار زمین سرانه دربرابر ده هکتار زمین‌سرانهٔ کشور دیگردارد، مثل‌استرالیا وسویس، سوریه و بارbادوس، تونس و فرمز.

متأسفانه آمار زمینهای‌قابل‌کشت‌کشورهای فقیری چون اردن ولیبی‌درشکل منعکس نشده است، و نیز اراضی غیرمسکون بیابانها وصحاری وجلگه‌های یخ‌زده در شکل منعکس نیست، زیرا آمار توسعهٔ اقتصادی بالضروره متوجه مناطقی است

که مسکونی و معمور است.

آنچه‌که گفتیم به طور خلاصه حاوی دو فکر زیر است‌که بین آنها تفاوت فاحشی وجود دارد و باید به‌فرق فاحشی‌که بین این دو برداشت وجود دارد، توجه نمود:

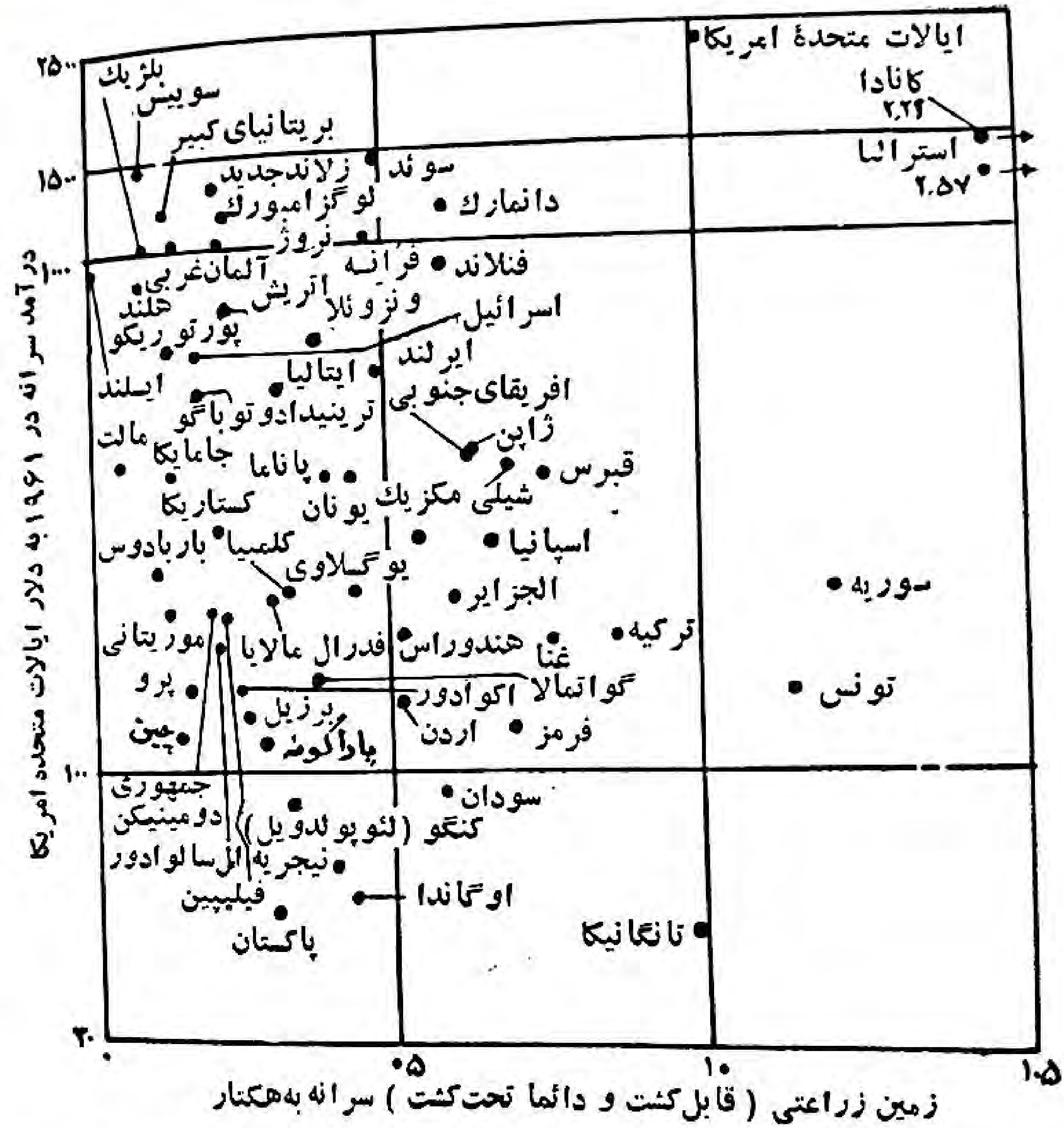
۱ـ هر کشور موجود محتملاً دارای آنقدر امکانات هست‌که قادر باشد غذای خود رادرجریان توسعهٔ‌اقتصادی، خواه ازطریق کشاورزی یاآب‌کشت*، یا بازرگانی، تأمین کند.

۲ـ در دنیا مناطقی وجود دارد که ممکن نیست گروه بزرگی ازمردم بتوانند درآن سکونت گزینند وکشوری تشکیل دهند و ترتیبی‌که مآلاً یك اقتصاد قائم به خود و زنده را در برداشته باشد، فراهم کنـد. برای رسیدن به چنین هدفی داشتن حداقلی ازمنابع‌مورد احتیاج است. ولی آیا کشورهایی همچون اردن ولیبی دارای این حداقل هستند؟

گفته‌اندکه هرقدر منابع کشاورزی بیشتر و پرمحصولتر باشد، بهتراست. این نظر، که چندان هم عمیق نیست، به کار آن می‌خورد که منکران اهمیت زمین را پاسخی بدهد. یك‌کشورغنی وثروتمند چون هلند می‌تواند با مقدارمحدودی زمین هم روزگاربگذراند. این کشوردرحقیقت زمین‌راکه‌همه‌کس آن را یك منبع طبیعی تلقی می‌کند، خود به وجود آورده است (باخشك‌کردن دریا) وهنوز امکان آن را هم داردکه برمیزان اراضی‌زیر کشت‌خود بیفزاید. نسبت زمین به‌کار درهلند درطی زمان به تدریج‌کم شده است، زیرا پس‌ازآنکه رشد اقتصادی قابل‌ملاحظه‌ای یافت، به سرعت برتعداد جمعیتش اضافه‌گشت.کشور فقیری‌که جمعیتش نسبت به زمینش

---

* Hydroponics روش کشاورزی که درآن ریشهٔ نباتات به‌جای خاك درآب‌کودداد قرار داده می‌شود.



شکل ۱-۴ : اراضی زراعتی بر حسب نفر به هکتار با درآمد سرانه در سال ۱۹۶۱ مورد مقایسه قرار گرفته است. منابع : برای زمینهای زراعتی سرانه (مشتمل بر زمینهای تحت آیش وباغها)، نقل ازآمار سالانهٔ تولید کشاورزی منتشره به سال ۱۹۶۲ از طرف سازمان کشاورزی و خواربار در رم. برای در آمد سرانه از جدول شمارهٔ یك همین کتاب برای جمعیت، نشریهٔ ماهانهٔ آماری سازمان ملل، شمارهٔ مه ۱۹۶۳.

زیاد است، همواره با مشکل بزرگ و سختی روبرو است، زیرا این‌گونه کشورها

معمولاً آن سرمایه و ساختمان اجتماعی را که بتواندکمبود زمین را جبران‌کند، ندارند وعلاوه‌براین باگذشت زمان وتوسعهٔ بیشتربرجمعیت آنها نیز افزوده می‌شود و نسبت زمین به جمعیت باز هم تقلیل پیدا می‌کند و شکل آنها سخت‌تر می‌شود؛ مثلاً به طور قطع و یقین می‌توان گفت‌که هندوستان دارای اراضی زیادی است‌که هنوز درآنها کشت وکار نشده است و می‌توانند با سرمایه‌گذاریهای لازم این اراضی را زیر کشت درآورد؛ یا با طرح و اجرای برنامه‌ها و صرف سرمایهٔ لازم می‌تواند قابلیت تولید زمینهـای موجود را بالا ببرد. ولی شرایط لازم برای اجرای چنین طرحهایی در هندوستان فعلاً وجود ندارد. یك راه حل دیگر مسئله تقلیل جمعیتی است‌که باید از این اراضی تغذیه‌کنند، یعنی با تساوی کلیهٔ شـرایط، اگر جمعیت هندوستان نصف میزان جمعیت فعلی آن می‌بود به طور قطع اهالی آن مجال توسعهٔ اقتصادی بیشتری را می‌داشتند.

وجود منابع طبیعی نامحدود و سرشار در یك کشور خوشبخت (مانند ایالات متحده،کانادا، استرالیا، زیلندجدید،که بعضی اوقات آنها را اراضی خالی، یا نواحی جدید اصطلاح می‌کنند) به‌آن‌کشور امکان‌آزادی عمل بیشتری می‌دهد. کشورهای پرجمعیت‌که درآنها انبوه مردم درمحدوده‌ای از خاك ازدحام‌کرده‌اند و باید غذای خود را از قشر نازکی ازآن زمین محدود تأمین‌کنند، طبعاً آزادی عملشان محدود است. این کشورها برای آنکه از نیروی کار خود حـداکثر استفاده را بنمایند، با دشواریهای فراوان روبرو هستند، زیرا یکی‌ازعوامل‌لازم برای اشتغال را، که زمین کافی است، دراختیارندارند. ولی درسرزمینهای جدیدشرایط چنان است‌که استفادهٔ کامل ازنیروی‌کار تا حدودی اجباری است، زیرا اگر درکارخانه ازنیروی کار کارگر استفادهٔ کامل به‌عمل نیاورند تا دربرابرآن مزد کافی به وی بپردازند،کارگراستفادهٔ محدود ازنیروی‌کار خود وطبعاًمزد مختصررا تحمل نمی‌کند و به‌سوی سرزمینهای

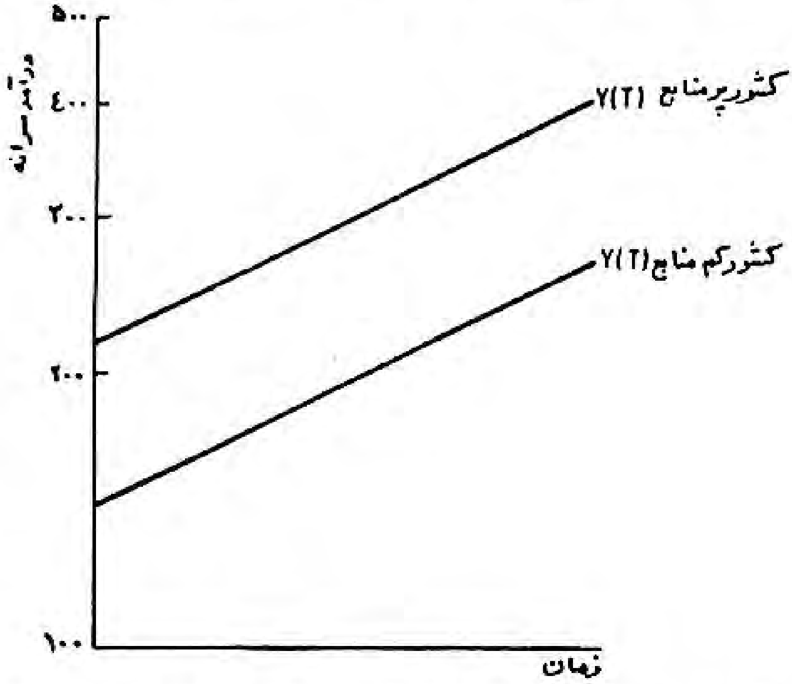
خالی به‌راه می‌افتد و درآنها به‌کشت وکار می‌پردازد ومعاش‌خود را درسطح‌بالاتری فراهم می‌آورد. درفصول بعد ما به‌مبحث «توسعهٔ‌اقتصادی با تکیه‌براستفاده ازنیروی کارفراوان[16]» می‌پردازیم، ولی دراینجا یادآوری می‌کنیم‌که درمراحل اولیهٔ توسعهٔ اقتصادی‌کشورهایی‌که«صاحب اراضی‌وسیع‌وحاصلخیز» می‌باشند، همچنانکه ریکاردو گفته است، بسیار خوشبخت‌ترند.

وجود منابع سرشار برای شروع به توسعهٔ اقتصادی و مستمر نگاهداشتن جریان آن شرط کافی نیست، چنانکه در موردآرژانتین و برمه این امرثابت شده است؛ ولی‌وجودچنین‌منابعی‌برای شروع به‌جریان‌توسعهٔ‌اقتصادی وپایدارنگاهداشتن آن‌کمك‌بزرگی است. برای شروع به‌تشکیل‌سرمایه چاره‌ای‌نیست جزاینکه میزان تولید ازحد متعارف تأمین زندگی اهالی بیشترباشد و درابتدایی‌ترین مراحل رشد، سرمایه چیزی جز خوراك نمی‌تواند باشد و از این‌رو اضافه تولید کشاورزی را شاید بتوان یکی از شرایط جهش اقتصادی دانست (در فصل دوازدهم در این باره عمیقتر به بررسی خواهیم پرداخت). ولی وقتی‌که جریان توسعهٔ اقتصادی‌آغاز شد، شاید بتوان تأثیرمنابع‌برسرعت رشد را تا حد صفرتقلیل داد. در نمودار ۲ـ۴ وضع توسعهٔ اقتصادی دو کشورکه از لحاظ منابع با یکدیگر اختلاف فاحش دارند، ولی با سرعت یکسانی اقتصادشان توسعه می‌یابد، نمایش داده شده‌است. این‌نمودارشاید بتواند نمایش دهندهٔ وضع دوکشوراسترالیا و ژاپن قبل ازجنگ باشد، زیرا ژاپن بعدازجنگ پیشرفت فوق‌العاده داشته است:

□ منابع طبیعی از لحاظ تأثیر در صنعت

توانایی زمین در فراهم‌کردن مواد صنعتی همچون ظرفیت آن برای تولید مواد غذایی، متفاوت ومختلف‌است. بعضی مواد صنعتی، ازقبیل سنگ‌آهك، همه‌جا

فراوان و زیاد است، و بعضی مواد معدنی از قبیل الماس، فوق‌العاده نادر و کمیاب است. موادگرانبها که حمل و نقلشان آسان باشد، یا فرآورده‌های کم بهایی که به سهولت در اختیار و دسترس انسان قرار می‌گیرد، دارای اهمیت زیادتری است. واضح است که ارزش اقتصادی یك منبع صنعتی به صورت طبیعی آن منوط به درجهٔ خلوص آن



شکل ۲-۴ : کشورهایی که از لحاظ منابع طبیعی و سطح درآمد با یکدیگر تفاوت بسیار دارند ، ولی سرعت رشد اقتصاد آنها برابر است .

(یعنی میزان زحمتی که باید برای تصفیه یا آماده‌کردن آن به صورت قابل ارائه در بازار تحمل کرد)، قابلیت حمل و نقل آن، و نزدیکی آن به وسایل حمل، به‌سایر منابع صنعتی، و به بازار است. اگر معدن آهن سرشاری یافت شود که دارای درجهٔ خلوص زیادی هم باشد، امکان دارد که برای استفاده از آن خط آهنی بسیار طولانی مثلاً از میان صحرا تا کناره رودخانهٔ سن لوران هم کشیده شود، ولی معدن زغالی که در قطب جنوب واقع شده است، به لحاظ اشکال استفاده از آن، نمی‌تواند یك

منبع اقتصادی تلقی گردد، و نیز موقعیتهای مناسب برای ایجادکارخانه‌های هیدرو-الکتریك در جبـال آند باز نمی‌تواند یك منبع اقتصادی دانسته شود، زیرا هزینهٔ بهره‌برداری از آن و رسانیدن فرآوردهٔ آن به بازار بیش از آن است که بتوان آن را در بازار فروخت.

اگر سنگ‌آهن فراوان و درجهٔ غلظت آن بالا باشد، امکان آن هست که با احداث یك رشته خط‌آهن ذخایر آن معدن را به کنار رودخانهٔ سن‌لوران بیاورند، ولی یك معدن زغال در قطب جنوب را نمی‌توان یك منبع اقتصادی تلقی کرد، زیرا هزینهٔ بهره‌برداری وحمل آن به مراکز مصرف ازقیمت متعارف زغال درهر بازاری بیشتر است. از این‌رو یك‌کشور نه فقط به منابع معدنی سرشار محتاج است، بلکه باید این منابع درچنان موقعیتی قرار داشته باشندکه بتوان‌آنها را به‌آسانی به-مراکز تولید صنعتی، یا مراکز مصرف، یا بنادر محل صـدور حمل‌کرد؛ و حتی در بسیاری از موارد، چنانکه بعدها خاطر نشان خواهیم‌کرد، ارزانی حمل ونقل مواد معدنی از درجهٔ خلوص آن مواد مهمتر است.

اهمیت منـابع طبیعی در توسعهٔ صنعتی از دو نظر است. از یك جهت کشور صاحب منبع می‌تواند مادهٔ خام صنعتی‌تهیه‌کند و به‌کشورهای خارج بفروشد، چنان که ایران، عراق، عربستان‌سعودی وکویت‌نفت را تولیدمی‌کنند و به‌سایر کشورهای جهان می‌فروشند، یا لیبریا، اسپانیا، برزیل و لابرادور سنگ‌آهن صادر می‌کنند، یا شیلی،کنگو و رودزیا مس به‌بازارهای جهان عرضه می‌کنند. این‌مثالهای روشن دلالت براین دارندکه داشتن منابع صنعتی شرط‌کافی توسعهٔ اقتصادی نیست.

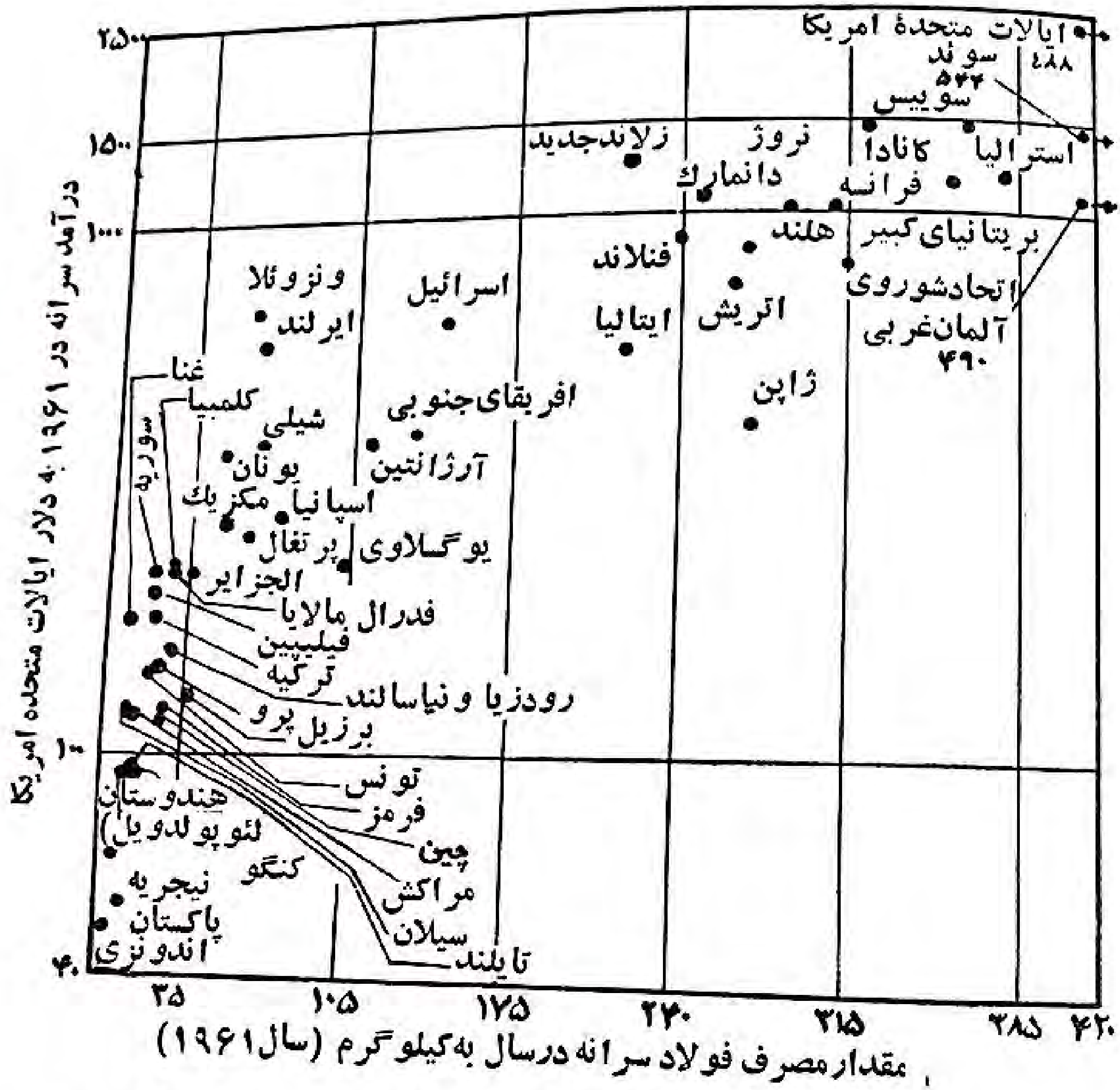
از طرف دیگر ممکن است که کشور دارای منابع طبیعی، خود به مصرف کردن‌آنها بپردازد و از عرضه‌کردن و فروختن‌آنها در بازارهای جهانی خودداری کند، ولی ما مثالهای بسیاری در دست داریم‌که نشان می‌دهد که تملك منابع مواد

خام شرط لازم توسعهٔ اقتصادی نیست، چنانکه نیوانگلند در داخل خود نه منبع نیرو دارد، نه صنعت فولادسازی، بریتانیا نفت ندارد و از فلزات هم غیـراز آهن چیزی در آن سرزمین موجود نیست؛ سویس از منابع مواد خام لازم برای صنعت جدید فقط نیروی هیدروالکتریك دراختیار دارد؛ ژاپن زغال به‌اندازهٔ کافی ندارد و اصولاً ازمیان تمام مواد خام فقط معدودی را داراست؛ زلاند جدید هیچ مادهٔ خام صنعتی که بتواند مورد توجه قرارگیرد، ندارد.

دراین واقعیت تردیدنمی‌توان کردکه توسعهٔاقتصادی با ازدیادمصرف بسیاری‌از موادصنعتی همراه وملازم است، وفولاد ونیرو درشمارمهمترین آنهاست. نمودارهای ۲ـ۴ و ۳ـ۴ به وضوح نشان می‌دهدکه با توسعهٔ اقتصادی، مصرف سرانهٔ این مـواد هم فزونی می‌یابد، و چنانکه از آمار و ارقام مستفاد می‌شود، بعداز آنکه توسعهٔ اقتصادی از مرحلهٔ معینی، که غالباً برابر ۳۷۵ دلار درآمد سرانه است، گذشت ، مصرف مواد صنعتی به سرعت زیاد می‌شود . از آنجا که سنگ آهن، زغال و نفت کالاهایی است پرحجم وحمل ونقل‌آنها نسبت به ارزششان هزینهٔ سنگین وگزافی دربردارد، این سؤال مطرح می‌شود که آیا کشوری بدون داشتن این مواد و بدون داشتن منابع سرشار نیرو می‌تواند قدم در راه توسعهٔ اقتصادی بگذارد؟ این مطلب در مورد بسیاری ازکشورها، ازقبیل آرژانتین، فوق‌العاده مهم و شایان توجه است، ولی‌امکان داردکه درآینده‌ای‌نزدیك، با ابداع طریقه‌هایی‌کم‌خرج برای‌بهره‌برداری از نیروی اتم، این مسئله اهمیت خود را از دست بدهد. با توجه به اینکه ازسال ۱۸۷۰ به‌بعد همواره هزینهٔ حمل ونقل رو به‌کاهش‌بوده است، و با توجه به‌پیشرفت وتکامل دائمی در وسائل و روشهای حمل ونقل، ازجمله ساختن نفت‌کشهای صدهزار تنی، چنین به‌نظرمی‌آیدکه تملك منابع خاص روز به روز اهمیت خود را از دست می‌دهد، البته به شرط آن‌که کشورها حاضر باشندکه‌کالاهایی را که در ساختن آنها

برتری نسبی دارند صادرکنند، و نیز از واردکردن کالاهای مخصوصی‌که خود فاقد منابع لازم برای تدارک آن هستند، امتناع نکنند. ولی **لوئیس** مکرر درمکرر بداین نکته اشاره می‌کند که داشتن منابع کافی سنگ‌آهن و زغال برای توسعهٔ صنعت ضروری است. حال باید دیدکه آیا می‌توان با پیداکردن تخصص در تولید کالاهای کشاورزی و خدمات و محصولات صنایع سبک و ارسال آنها به خارج، و واردکردن فلزات ومنابع نیرو، از سطح زندگی بالایی برخوردارشد؟ وآیا اگرکشوری تقریباً فاقد تمام اشکال نیرو و فلزات باشد، راه توسعهٔ اقتصادی بر او بسته است؟ بدیهی است‌که پاسخ این‌سؤالات منفی است. سویس، دانمارک، ایسلند، وهلندچهارکشوری که درآمد سرانهٔ آنها درسال ۱۹۵۳ از ۶۰۰ دلار بیشتر بوده است، گواه صادقی در اثبات ادعای ما هستند. واضح است‌که اقتصاد این‌کشورها بیشتراز اقتصادکشورهایی که خود دارای منابع طبیعی‌فراوان وگوناگون هستند، به‌تجارت خارجی وابستگی پیدا می‌کند، این وابستگی را در فصل بعد مورد بحث وگفتگو قرار خواهیم داد، ولی فعلاً اضافه می‌کنیم‌که محدودیت منبع نیرو، یا سایر منابع، الزاماً نمی‌تواند کشورها را از توسعهٔ اقتصادی بازدارد.

متذکرمی‌شویم‌که ضرورت نداردکه این مسئله را به طور قطع حل‌کنیم و به سؤالات طرح شده پاسخ نهایی بدهیم، زیرا نکات متعدد دیگری هم وجود دارد که باید مورد بررسی‌قرارگیرد. اول اینکه‌بیشتر کشورهای‌کم توسعه‌یافته، وحتی بعضی ازکشورهای توسعه‌یافته، آگاهی دقیق وقطعی ازمنابع طبیعی‌خود ندارند و به‌درستی نمی‌دانندکه در زیرخاکهای‌کشورشان چه چیزها نهفته است، و اکتشافات علمی هر روز مطلبی جدید را دراین زمینه معلوم می‌دارد، چنانکه به‌کمک ابداعات اخیر در روشهای فنی زمینشناسی و عملیات اکتشافی دامنه‌دار، در ایتالیا و فرانسه و هلند



نمودار ۳-۴ : مقایسهٔ مصرف فولاد سرانه با درآمد ملی سرانه‌در سال ۱۹۶۱،
منابع: برای تعیین میزان مصرف فولاد، کتاب‌آمار سالانهٔ سازمان ملل متحد در ۱۹۶۳ ،صفحات ۲۹۰–۲۹۲؛ برای درآمد سرانه به‌جدول‌شمارهٔ‌یك‌مراجعه‌شود.

منابع جدید نفت کشف شد، و این سوای میدانهای نفتی البرتا* در کانادا و حوزهٔ ویلیستون**، واقع‌درایالات متحده است[۱۷]. به‌این‌ترتیب روشن است‌که حتماً منابع ناشناختهٔ بسیاری درکشورهای‌کم توسعه وجود داردکه بعدها بایدکشف شود و مورد

* Alberta ** Williston Basin

بهره‌برداری قرار گیرد. صحیح است که دامنهٔ فعالیت و تکاپوی انسان متمدن می‌تواند به سرزمینها و نقاطی کشیده شود که پای هیچ انسانی تاکنون برخاک آن فرود نیامده است، ولی باوجود این بسیاری از کشورها، به ویژه در آسیا، افریقا، امریکای لاتین وخاورمیانه، از اندازه وچگونگی منابعی که در سینهٔ خاک آنها نهفته است، اطلاعی ندارند.

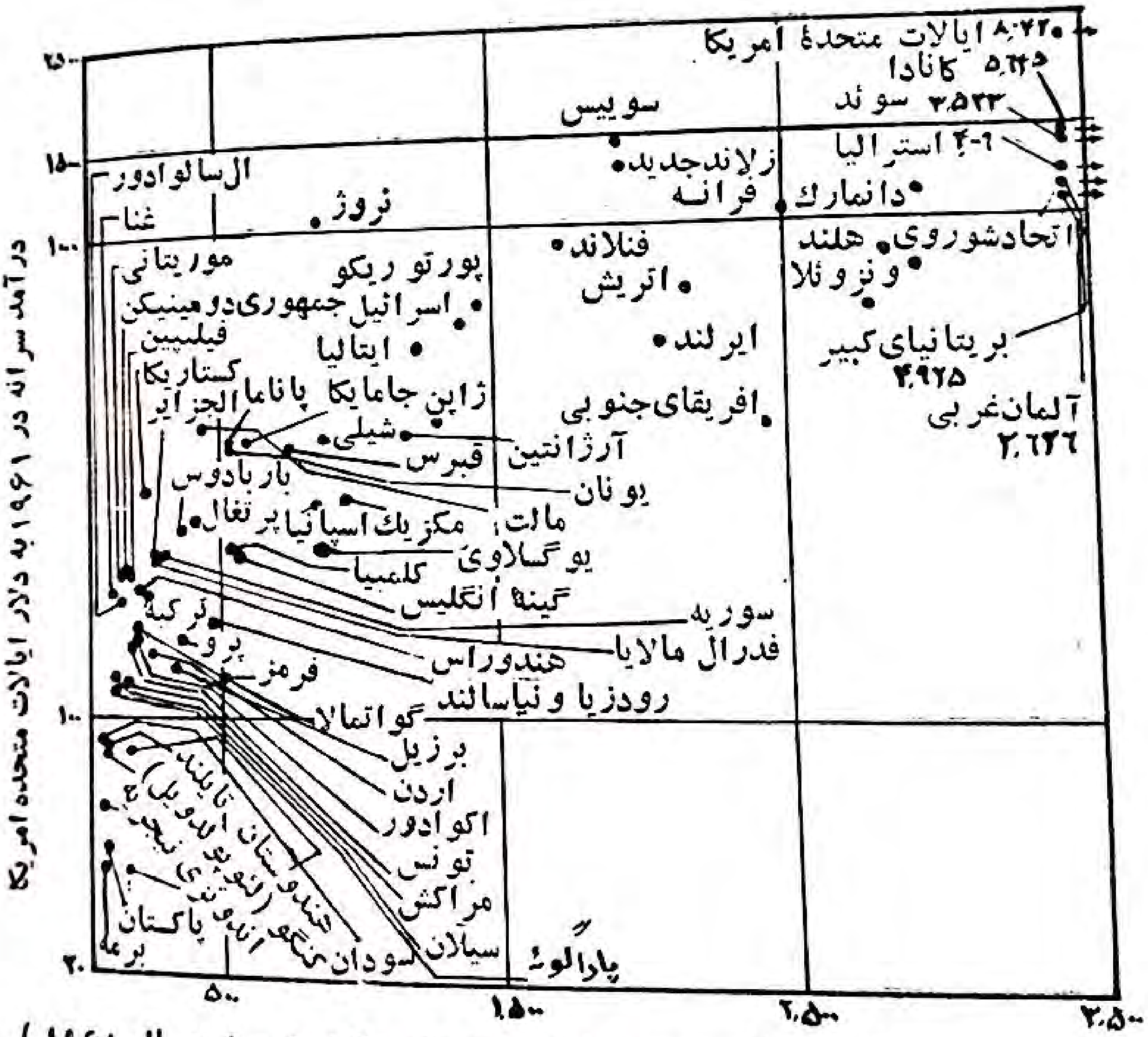
دوم آنکه وقوف برمنابع و آشنایی به روشهای جدید فنی امکانات عظیمی برای توسعهٔ اقتصادی به‌وجود می‌آورد، و درحقیقت منابع سرشار کشورهای کم‌توسعه یافته در انتظارند که کار و سرمایه و مدیریت همراه یکدیگر آنها را بشکافند و به مصرف رسانند. هم امروز گازهای نفتی را به‌علت فقدان منابع تکمیلی درخاورمیانه و ونزوئلا و اندونزی در بیابانها می‌سوزانند. سنگ‌آهن در معادن برزیل وشیلی و ونزوئلا روی هم انبار شده‌است و در انتظار دستی است که از آنها بهره برگیرد. رگهٔ مس رودزیای شمالی وکنگومیدان شایسته‌ای برای صرف نیرو وفعالیتهای اقتصادی به وجود آورده است. ونزوئلا هنوز بسیاری از منابع نفتی خود را مورد استفاده قرار نداده و برای آینده ذخیره‌کرده است.

وآخر آنکه چون منابع مکشوفه تا حد امکان مورد بهره‌برداری قرارگرفت و سایر منابع موجود هم‌کشف شد و به معرض استفاده درآمد، چنین به نظرمی‌آید که تحولات روشهای فنی موجبات توسعهٔ پایهٔ صنعت را فراهم خواهدداشت. هر روز توانایی بشر در جانشین ساختن منابعی با منابع دیگر فزونی می‌گیرد و هرکشور به جای منبع‌خاصی که دراختیار ندارد، منبع دیگری رامی‌گزیند و درخدمت همان هدف به کار می‌برد. سرمایه و کار در تولید کالای معینی می‌توانند جانشین زمین شوند. فرآورده‌های میانه، که موردتجارت داخلی یا بین‌المللی قرارمی‌گیرد، به‌خوبی نقص بعضی عوامل تولید را جبران می‌کند؛ یا حتی ممکن است که کالاها به‌هنگام

مصرف جانشین یکدیگر شوند. محاصرات زمان جنگ به‌خوبی نشان داد که چگونه می‌توان کمبود و فقدان یك منبع خاص را به وسیلهٔ سایر منابع رفع کرد و بار زحمت را به دوش سایر عوامل تولید، به ویژه نیروی انسانی و سرمایه قرار داد. یادآوری این نکته بجاست که آلمانیها چگونه در اقتصاد و صنعت خود کمبود مس را جبران کردند و بر این مشکل فایق آمدند. آنها شاه سیمهای مس شبکهٔ برق را پیاده کردند و به جای آن سیمهای آلومینیومی که بسیار در دسترسشان بود، قرار دادند. بهای آلومینیم مصرف شده زیاد و مزد کارگران ورزیده که به این کار مشغول شدند گزافتر بود و اقدام به این کار برای آلمان خرج سنگینی ایجاد کرد، ولی به‌هرحال نتیجه‌اش این بود که بر کمبود مس غلبه کردند.

هیچیك از این سخنان به آن معنی نیست که مسألهٔ منابع را باید به‌عنوان امری بی‌اهمیت و بی‌اثر تلقی کرد. همواره چنین بوده وهست که داشتن منبع زیاد بهتر از نداشتن یا کم داشتن آن است. کشورهایی از قبیل ونزوئلا و ایران که معادن نفت سرشاری در آنها وجود دارد، از نظر توسعهٔ اقتصادی دارای آیندهٔ امیدبخشتری می‌باشند که محققاً در صورت نداشتن نفت چنان آینده‌ای در انتظار آنها نمی‌بود؛ گرچه ممکن است که این توسعه به‌خودی خود و الزاماً عالیتر از کشورهایی که فاقد منابع نفتی هستند، نباشد.[۱۸] به‌عنوان توضیح اضافه می‌کنیم که سیاست اقتصادی ونزوئلا چنین است که درآمد حاصل از نفت را به‌کار سرمایه‌گذاری تخصیص داده‌اند و آن را «کشت نفت» نامیده‌اند. عراق نیز ۷۵٪ پول عاید شده از حق امتیاز و مالیات بر نفت را به «سازمان عمران»، که کار توسعهٔ اقتصادی را تعقیب می‌کند، اختصاص داده است و به‌این ترتیب این کشورها منابع پس‌اندازی به‌وجود آورده‌اند. ولی باید دانست که داشتن نفت به‌تنهایی برای توسعهٔ اقتصادی کفایت نمی‌کند، چنانکه عربستان سعودی، با آنکه درآمد سرشاری از نفت دارد، دارای سطح درآمد بسیار

پائین و سرعت رشد اقتصادی انـدکی است. قسمت بیشتر درآمد حاصل از نفت را درکارهای غیر تولیدی مصرف می‌کنند، مانند بناهائی چون خط‌آهن دمان ـ ریاض یاسومین قصر ملك سعود باصرف تقریباً ۱۷۶ میلیون[۱۹] دلار ودراین میان بقدرت تولیدی‌کشور درآینده عنایتی کم مبذول می‌دارند.



نیروی مصرفی سرانه در سال برحسب معادل زغالی آن به‌کیلوگرم (درسال ۱۹۶۱)

نمودار ۴-۴: مقایسهٔ مصرف سرانهٔ نیرو بادرآمد سرانه درسال ۱۹۶۱.

منابع: برای مصرف نیرو statistical year book از انتشارات سازمان ملل متحد، چاپ نیویورك، سال ۱۹۶۳، صفحات ۲۹۰-۲۹۲ . برای درآمد سرانه، به‌جدول شمارهٔ یك همین کتاب مراجعه شود.

شرایط ایجاد صنایع فولاد و آهن و منابع لازم برای ایجاد این صنایع مورد دقت خاص قرارگرفته است[۲۰]. فولاد فلزی است سنگین و وارد کردن آن ازخارج هم مشکل، و هم مستلزم هزینهٔ گزاف است. هرجا زغال مرغوبی برای تهیهٔ کاك و سنگ آهنهایی که درجهٔ خلوصشان بالاست باهم یا نزدیك هم یافت شود، می‌توان صنعت تولید فولاد برپا داشت‌که فولاد محصول آن ازجنس مشابه خارجی ارزانتر خواهد بود، ولی اگر کار و سرمایه‌ای را که می‌توانست در راه تولید فولاد مصرف شود، به‌تهیهٔ کالای صادراتی دیگری‌اختصاص دهند، وخود فولاد را ازخارج بخرند، قطعاً سود کمتری عاید کشور خواهدکرد، یعنی باهمان مقدار مایه (کار وسرمایه) که به مصرف تهیهٔ کالای صادراتی برای تأمین ارز لازم به‌جهت وارد کردن فولادبه کار رفته است، می‌توان آهن و فـولاد بیشتری در داخل کشور تولید کرد، که این خود هم سطح مصرف داخلی را بالا می‌برد، هم موجبات تشکیل سرمایه‌های جدید در داخل کشور را فراهم می‌آورد.

داشتن منابع زغال و آهن شرط لازم توسعهٔ اقتصادی نیست. فقدان این منابع را می‌توان به‌وسیلهٔ سایر مواد جبران کـرد و باصرف مبلغ بیشتری به‌همان سطح تولید اقتصادی رسید؛ یا می‌توان فولاد گرانقیمت را از خارج وارد کرد وبهای آن را از طریق فروش محصولات کم بهاتری در خارج کشور پرداخت. ولی، در صورت تساوی سایر شرایط، داشتن زغال و آهن درامر توسعهٔ اقتصادی یار و مددکار تواند بود. در صورت نداشتن زغال وداشتن آهن می‌توان باز هم صنعت فولاد ریزی برپا داشت، مانند صنایع فولاد برزیل در ولتاردونا*؛ درصورت نبودن‌آهن و بودن‌زغال باز هم می‌توان مانند نواحی رور** و پیتزبورگ*** در امر توسعهٔ صنعت توفیق حاصل کرد. در چند مورد نادر هم که ناحیه‌ای فاقد زغال وآهن هردو باشد، ولی

* Volta Redona

** Ruhr

*** Pittsburg

در نزدیکی بازار فروش آنها قرار گرفته باشد، می‌توان با واردکردن این دومادهٔ خام به‌امر توسعهٔ اقتصادی وصنعتی خود پرداخت، دراین صورت بازهم فولاد حاصل از واردکردن‌آن ارزانتر تمام خواهد شد، چنانکه در بالتیمور* یا موریس‌ویل** یا پنسیلوانیا به‌این امر اقدام کرده‌اند. پیشرفتهای شایان توجه صنعت فولادسازی ژاپن در سالهای اخیر نیز مثال دیگری از این نوع است.

همین ملاحظات در مورد منابع نیروهم صادق است. داشتن منابع نیرو بهتر از نداشتن آن است، ولی به‌هیچوجه عامل تعیین کننده‌ای در کار توسعهٔ اقتصادی نیست. می‌توان به‌آسانی نقص منابع موجود را با واردات برطرف کرد.

فقدان منابع نیرو یا آهن و زغال به‌این معنی است که کشوری که در راه توسعهٔ اقتصادی است، باید دامنهٔ صادرات خود را تا هرجا که می‌تواند توسعه دهد، وتوسعهٔ بسیارصادرات هم، چنانکه درفصل چهاردهم‌خواهیم دید، متضمن مخاطرات چندی است. ولی بهره‌برداری بسیار از منابع داخلی هم خالی از خطر نیست، چنانکه شهرهای متروك کلرادو و نواحی بد منظر زغال خیز پنسیلوانیا این امر را نشان می‌دهند. وجود منابع سرشار شرط‌کافی یا حتی لازم برای توسعهٔاقتصادی نیست، بلکه فقط در این راه می‌تواند یار و مددکار باشد.

□ زمین به منزلهٔ شبکهٔ ارتباطات

یك جنبهٔ پراهمیت زمین از نظر توسعهٔ اقتصادی آن است که در کار حمل ونقل وارتباطات‌ازآن بهره می‌برند. کوهها درکارحمل و نقل موانعی ایجادکرده‌اند. وجود زبانهای مختلف و مرزهای سیاسی نیز ازموانع حمل ونقل است. رودخانه‌ها معمولاً چون شاهراههایی کار تجارت و ارتباط را تسریع می‌کنند. دشتها در کار

* Baltimore

** Morrisville

حمل ونقل از طریق جاده، راه‌آهن، یا کانالهایی که رودخانه‌ها را پیوند می‌دهند، زمینهٔ مساعدی عرضه می‌دارند و موانع موجـود در آنها نوعاً چندان زیاد نیست. ساحلهای مضرس یا بندرگاههـای طبیعی، وسیلهٔ ارتباطـی مهیا و ارزانـی بشمار می‌روند.

درستی و کلیت این ادعاها و نتایج آنها نیازمند اقامهٔ دلیل و امارهٔ چندانی نیست. کشورهایی‌که شکل وتقسیمات طبیعی نا مطلوبی دارند، درکار توسعهٔ‌اقتصادی می‌باید رنج و کوشش بیشتری تحمل کنند. چنانکه در کلمبیا،[۲۱] اکوادور و پـرو این ادعا به‌وجهی بارز تجلی کرده است؛ مثلاً پرو در سواحل غربی امریکای لاتین قرار دارد و جبال آند* آن را به سه قسمت جدا از هم تقسیم کـرده است که یکپارچه ساختن آنها مستلزم هزینه‌ای هنگفت است. اما این واقعیت که سوئیس توانسته است براین نقیصه غلبه کند و توسعهٔ اقتصادی شایانی تحصیل نماید، برای تمام کشورهایی‌که شکل طبیعی نا مناسبی دارند، امیدوار کننده ومشوق است. شك نیست که مشکلات ناشی از موقعیت طبیعی کشورها یکسان و یك انـدازه نیست. مثلاً نپال، کلمبیا و یوگسلاوی در توسعهٔ اقتصادی خود با مسائلی روبرو هستند که اهمیت و اندازهٔ آنها با مسائل مـورد ابتلای سیلان و آرژانتین و لهستان کامـلاً متفاوت است.

رودخانه‌های پهناور، نظیر رودهایـی که جلگهٔ اروپا را طی می‌کنند، در کار حمل ونقل و به اقتضای آن درکار توسعهٔ اقتصادی، تسهیلات بسیار پدید می‌آورند. بعضی رودها از برخی دیگر مطلوبترند. رود هودسن ازمناطق کشاورزی به‌نواحی صنعتی و بازرگانی جریان دارد. رود دانوب از مراکز صنعت و نقاط تراکم جمعیت به‌سرزمینهای زراعتی جریان دارد، و ناگفته پیداست که در ایـن رودخانه قسمت

* Andes

عمدهٔ مال‌التجاره می‌باید درجهت عکس جریان آب حمل شود. درگویان انگلیس و سورینام* (گویان هلند) رودخانه‌هایی که به ساحل می‌رسند، همچون مانعی در کار حمل و نقل به شمار می‌روند، زیرا به‌علت وجود جنگل در داخله، انبوه جمعیت در حاشیهٔ باریکی در طول ساحل مستقر و متمرکز شده است، و دهانهٔ وسیع رودخانه‌ها حرکت درعرض آنها را کند می‌کند. درحال حاضر ازکشتی گذاره استفاده می‌شود، و اگر کار توسعهٔ اقتصادی آنها ادامه یابد و پیشرفت کند، برای غلبه براین مانع چاره‌ای جز حفر تونل یا احداث پل ندارند.

دسترسی به‌دریا به‌لحاظ فراهم‌بودن وسیلهٔ حمل ونقل ارزان در تجارت بین‌المللی واجد اهمیت شایانی است. انگلستان ازاین نظر دارای مزیت گرانبهایی است، زیرا هیچ نقطه‌ای در مجمع‌الجزایر بریتانیا بیش از ۱۱۰ میل از دریا فاصله ندارد.[۲۲] ولی شرط اصلی استفاده از این موقعیت عالی طبیعی آن است که تمام نواحی داخل جزیره نیز با وسایل ارتباطی شایسته‌ای بایکدیگر مربوط و متصل باشند، چنانکه در انگلستان به‌همین گونه است. اگر تولید کنندگان داخلی کشورهای شیلی، لیبی و اندونزی به‌اندازهٔ تولید کنندگان خارجی از تسهیلات و وسائل حمل و نقل برخوردار نباشند، احتمال دارد که سواحل طولانی و ممتد کار توسعهٔ اقتصادی را در این کشورها با اشکال مواجه سازد.[۲۳]

رابطهٔ زمین با ارتباطات تحت تأثیر کار و سرمایه و ابداع تحول می‌یابد، به همان ترتیب که نقش زمین در صنعت و کشاورزی تحت تأثیر این عوامل تحول می‌یافت. ابداعی که در کار حمل و نقل مؤثر می‌افتد ممکن است ناشی از عامل تکنولوژیك باشد، مثل اختراع ماشین بخار و قرار دادن موتور به‌جای بادبان در قایقها، استفاده از آهن در ساختن کشتی، اختراع راه آهن، اختراع اتومبیل، و

* Surinam

اختراع هواپیما؛ یاممکن است عبارت باشد از تغییری عظیم در راههای حمل ونقل، مثل حفر کانالهای سوئز و پاناما و تونل سمپلون (Simplon). مثلاً حفر مجرای پاناما موجب رشد اقتصادی بیشتر کلمبیای انگلستان و کالیفرنیا گردید. این دو ناحیه قبلاً براثر ساختمان خط آهن سرتاسری امریکا در مسیر پیشرفت گام نهاده بودند، ولی اتمام‌کار مجرای پاناما توسعهٔ آنها را تسریع وتشدید کرد. صنعت فولاد سازی فرانسه نیز انتظار داردکه براثر ایجاد مجرای جدیدی برای رودخانهٔ موزل (Moselle)، زغال ناحیهٔ **رور** را ارزانتر به‌کارخانه‌های **لورن** برساند.

□ زمین، کار، فرهنگ

زمین و کار تا حدودی می‌توانند در جریان تولید جانشین یکدیگر شوند، و نیز مهارت درکار می‌تواند جانشین تعداد کارگر شود. نسبت زمین برکارنمی‌تواند دلالتی برسطح درآمد سرانه داشته باشد و این مطلب مثلاً از مقایسهٔ بومیهای امریکای لاتین با دامپروران دانمارکی هویدا و مسلم است.

گفته‌اند[۲۴] که شیوهٔ ابتدایی کشاورزی چینیها عالیترین بهرهٔ ممکن را از زمین برمی‌گرفت واجازه نمی‌داد که از نیروی زمین چیزی به‌هدر رود. اسرائیل و ژاپن و هلند هم، به‌همین ترتیب ولی برمبنایی علمی، به‌حفظ منابع طبیعی خود می‌پردازند. نقطهٔ مقابل ایشان درکار حفظ منابع طبیعی بومیان امریکای لاتین هستند که برای تهیهٔ زمینهای کشاورزی، جنگل یا بوته زار را آتش می‌زنند[۲۵] و به‌این ترتیب بسیاری ازقدرت حاصلخیزی‌آن را به‌هدر می‌دهند، وبعد هم پس از یکی دو سال‌آن را رها می‌کنندتا دوباره تبدیل به جنگل یا بوته‌زار گردد، زیرا دیگر قادر نیست محصول کافی بدهد.

چیزی‌که بیشترشایستهٔ توجه واهمیت‌است، تأثیرمتقابل‌بین‌فرهنگ ومقدار

و مشخصات زمین است. از یك طرف عوامل صرفاً فرهنگی، از قبیل شکل توارث زمین، همراه باسرعت افزایش جمعیت، اندازهٔ واحدهای‌کشاورزی رامعین می‌کند؛ ازطرف دیگرنوع گیاهان موردکشت به‌نوبهٔ خود درساختمان اجتماع اثرمی‌گذارد. در گذشته، در بیشتر بخشهای جهان، خانواده‌ها اگر می‌خواستند واحدهای کوچك کشاورزی داشته باشند، زمینهای قابل کشت را بین فرزندان، یا لااقل فرزندان ذکور، به‌تساوی قسمت‌می‌کردند، واگر می‌خواستند واحدهای بزرگ زراعتی داشته باشند، ازتقسیم اراضی خودداری می‌کردند وهمهٔ‌آن را یکجا به‌تملك فرزند ذکور ارشد وا می‌نهادند. شك نیست که چگونگی توارث تنها عامل معین کنندهٔ اندازهٔ واحدهای کشاورزی نیست. عوامل دیگری از قبیل دسترسی به اراضی درختزار صاف نشده، به ماشین، واعتبارات کشاورزی، وجنس خاك،و نوع گیاهانی‌که در آن می‌توان پرورش داد وسایر عوامل، درکار تعیین اندازهٔ واحدهای‌کشاورزی مؤثرند. در اروپا که زمین پاك نشده‌ای وجود ندارد، و در آسیا که مقدار کمی زمین پاك نشده وجود دارد، اندازهٔ واحدهای‌کشاورزی، مگر درچند مورد استثنایی هیچوقت به‌حال تعادل در نیامد و همواره بزرگ یا کوچك می‌شد. در فرانسه واحدهای کشاورزی تا قبل از انقلاب کبیر دائماً در حال توسعه بودند، ولی بعد از انقلاب، با الغای سیستم توارث پسر ارشد، واحدهاکوچك وکوچکتر شدند. فقط دردانمارك براثر سلسله حوادثی ظاهراً غیرمرتبط و غیرارادی، وضع کشاورزی به صورتی درآمد که تعداد واحدهای متوسط و متعادل کشاورزی زیاد شد و بیشتر زمینها را فرا گرفت[۲۶].

اهمیت این شکل زمینداری از نظر توسعهٔ اقتصادی روشن و آشکار است. واحدهای کشاورزی بزرگ به‌قصد فروش و صدور کشت می‌کنند. هرواحد بزرگ درکشت گیاه معینی تخصص پیدا می‌کند، ومقدار مصرف کشاورزان نیزطبعاً محدود

و مختصر است. با این نحو زمینداری حتی تشکیل سرمایه هم ممکن می‌شود، گر چه معمولاً صاحبان اراضی سود به‌دست آمده را به‌مصارف شخصی خود می‌رسانند و به‌تشکیل سرمایه رغبتی نشان نمی‌دهند، و در کلنیها هم سود به‌دست آمده به کشور دیگری منتقل می‌شود. ولی در واحدهای کوچك کشاورزی، هدف اصلی کشاورز تأمین حداقل معیشت خویش است ودر زمین محدود ومختصر خود به‌کشت چند نوع گیاه اقدام می‌کند و به دامداری هم می‌پردازد. اگر زمین بسیار مستعد و حاصلخیز باشد، مثل زمینهای آیوا* (از ایالات آمریکا)، یا تولید فوق‌العاده مبتنی براستفاده از کار و سرمایه زیاد باشد، مانند آیوا و دانمارك، امکان صدور فرآورده‌های حیوانی به وجود می‌آید. از این گذشته نباتات مختلف آثار مختلف برجمعیت برجا می‌نهند. خاطر نشان کرده‌اند که در یك کشور معین، مثل کوبا، کشت دو گیاه مختلف نیشکر و تنباکو دو آهنگ زندگی ودوقالب اجتماعی مختلف به‌بار آورده است. شکر در فصول معینی با کارگر سادهٔ بدون مهارت به مقدار زیاد و با سرمایهٔ زیاد تولید می‌شود و به‌دنبال آن «فصل سکون» است، که تقریباً چهار یا پنج ماه طول می‌کشد. تنباکو توسط کارگران ورزیده و ماهری، که تمام سال به همین کار اشتغال دارند، کشت می‌شود. زارع تنباکو فرصت دارد که استعدادهای خلاقهٔ خود را پرورش دهد؛ اما مزارع نیشکر در اختیار شرکتهای بزرگ صاحب سرمایه است و یك زارع نیشکر هرگز امیدوار نیست که روزی قطعه زمینی به کف آورد و از عایدی آن زندگی خود را رونق بخشد[۲۷].

نوع نباتاتی که کشت می‌شود می‌تواند برسرعت رشد دانش‌فنی اثر بگذارد. مثلاً نباتاتی ازقبیل کائوچو، کاکائو و قهوه مدتی طول می‌کشد تا به ثمر برسد، ولی وقتی که به ثمر رسید تا سالها می‌توان از آن بهره‌برداری کرد. کشت این‌گونه نباتات

---

* Iowa

نمی‌تواند زارعان را بـه انجام دادن آزمایشهایی برای کشف بهترین نحوهٔ کشت و بهره‌برداری از این نباتات تشویق کند، در حالی که کشت نباتاتی که هرساله کاشته و درو می‌شوند امکان بیشتری به زارعان می‌دهد تا برای کشف بهترین شیوهٔ کشت و بهره‌برداری از آنها به آزمایشهایی مبادرت ورزند. علاوه‌براین زارعان برای رونق کشت و کار خود باید از دانش فنی استفاده کنند و استفادهٔ زارعان از دانش فنی تا حدودی منوط به‌آن است که آنان بتوانند به‌سهولت با یکدیگر و با مراکز دانش فنی در تماس و ارتباط باشند، چنـانکه کشت نوع تازه‌ای از برنج در اندونزی که محصول بیشتری می‌دهد، بنابه‌گفتهٔ **اگبرت دووریس***، به دنبال توسعهٔ شبکهٔ راههای آن کشور پدید آمد.

کشاورزی نوعاً حرفه‌ای است که با انزوا همراه است. کارگر کشاورز با علاقهٔ بسیار به زمین خود می‌چسبد و جدا شدن از آن برایش ناگوار است و تحرك هم ندارد و ارتباط او هم با دیگران فوق‌العاده محدود[۲۸] است، به‌ویژه در افـریقا قشر نازکی از زمین حاصلخیز که هر صد جریب آن فقط می‌تواند چند خانواده را غذا بدهد . در این مورد طبعاً جمعیت بسیار پراکنده است و ایجاد یك قریه با جمعیت کافی و روح حیات و تلاش، کاری است بسیار دشوار. درمورد دامداری نیز وضع به‌همین قرار است، چنانکه دامپروران مراتع جنوب رودآمازون در امریکای جنوبی وغرب ایالات متحده و پرورش دهندگان گوسفند درمراتع اوت بك** در استرالیا در حالت پراکندگی بسیـار و دور از یکدیگر زندگی می‌کنند، ولی در یك کشور کوچك مثل دانمارك که سیستم کشاورزی آن مبتنی‌بر استفاده از کارگر زیاد است، می‌توان با تلاش وکوششی محدود جامعه‌ای مرتبط و یکپارچه به وجودآورد، نظیر

---

* Fgbert De Vries ** Out back

آنچه که اسقف گرنتویگ Grundtvig[۲۹] با تأسیس مدارس عمومی عالی* در قرن نوزدهم انجام‌داد یامی‌توان بابالا بردن سطح زندگی زارعان‌که به‌آنها امکان استفاده از رادیو، تلویزیون واتومبیل برای رفتن به‌شهر را می‌دهد این‌مقصود را حاصل‌کرد.

تأثیرانسان برزمین را باید طی مدتی طولانی بررسی‌کرد. زمین اگر بیش‌از حد مورد استفاده قرارگیرد، فرسوده می‌شود. در روش ابتدایی و غیرعلمی‌کشاورزی چین، زارع آنچه ماده غذایی از زمین می‌گرفت، به صورت کود و رشوه به زمین بازمی‌گرداند. مردم چین آسان وساده به این شیوهٔ کشاورزی پی‌نبردند؛ ضرورتهایی تلخ وناگواراین درس را به‌آنها داد. قطع وانهدام جنگلها، فرسایش خاک، واستفاده از زمین درحدی بیشتراز توانایی‌آن موجب شده‌بودکه قشرخاک حاصلخیز در رویهٔ زمین‌تباه شود وقدرت تولیدی زمین‌ازمیان برود. راست‌است‌که‌انسان صاحب چنان قدرتی‌است‌که می‌تواندتمام بیابانها را زیرشکوفه‌های‌ارغوانی رنگ‌بگیرد، اما‌آن ضرورتهاکه انسان را به‌این‌گونه اقدامات ترغیب می‌کند دربسیاری‌ازموارد نتیجهٔ اهمال وغفلتی است‌که درگذشته صورت‌گرفته‌است.

تأثیرمتقابل انسان و زمین بیشتر درکشاورزی صورت تحقق به‌خودمی‌گیرد؛ ولی باید درنظر داشت‌که مسئله‌بسیارکلی‌تراز این است. بحث پراهمیتی‌که‌می‌باید در اینجا صورت‌گیرد دربارهٔ نظر **هانتینگتن** است‌که برمبنای آن آب و هوا عامل تعیین‌کنندهٔ سطح‌تمدن است. هانتینگتن اختلاف سطح تمدنها را درنواحی معتدل و نواحی گرمسیر معلول درجهٔ حرارت متوسط و تغییرات روزانهٔ درجه حرارت و چگونگی وزش باد می‌داند. وی نه تنها اختلاف تمدنهای فعلی را مولود درجهٔ

---

* folk high schools
مدارسی بود که مجاناً یا با خرج‌کم اصول کشاورزی را به زارعان و فرزندان آنها می‌آموختند و به پیشرفت کمك می‌کردند.

حرارت و وزش بادها می‌شناسد، بلکه شرح می‌دهد که مسیر تمدنهای باستانی هم که ابتدا درخاورمیانه وخاور دور به وجودآمدند وسپس ازطریق منطقهٔ مدیترانه به‌طرف غرب رفتند، بامسیر بادها مطابقت دارد. درنظر توین‌بی* قدرت‌خلق وابتکار معلول برخورد ونبرد باموانع ومشکلات‌است؛ وموانع ومشکلات زندگی درمناطق حاره ناچیز و در مناطق منجمده عظیم است.

این نظرها ازتعرض مصون نمانده وعلیه‌آنها احتجاجاتی صورت‌گرفته است. ازجمله استدلال‌کرده‌اندکه آن رخوت وسستی‌که ساکنان مناطق معتدل به هنگام سفر به نواحی گرمسیری در خود احساس می‌کنند مربوط به درجهٔ حرارت هـوا نیست، بلکه ناشی‌از عجز ایشان درتطابق با فرهنگ محیط است. پوشاك زیاد در برمی‌کنند و غذای نامناسب می‌خورند و به همین لحاظ در خود احساس رخوت و سستی می‌کنند، عاملی‌که مردان سفیدپوست را درسرزمینهای‌گرم به‌رخوت وسستی می‌کشاند، هوای آن سرزمینها نیست، بلکه بار فرهنگی خودشان است‌که همراه خویشتن به سـرزمینی بیگانه و نامأنوس می‌برند و به اتکای آن از نحوهٔ زندگی متعارف خود دست نمی‌کشند. منابع نواحی‌گرمسیر ناقص یا غیرکافی نیست؛ اشکال فقط در حدود فرهنـگ آنهاست[۳۰]، و این تنها عامل توجیه‌کنندهٔ «تنبلی» بومیان وتمایل خارجیان به«بومی‌شدن» است. **براون**** سبب عمده «تنبلی‌وقناعت» ساکنین نواحی گرم را بیماری و بدی تغذیهٔ ایشان می‌داند و یك سبب دیگر آن را هم «سیمای‌تاریخی» آنان تشخیص می‌دهد،که آن هم به‌نوبهٔ خود معلول نظم اجتماعی آنهاست[۳۱].

حل این مسائل‌برای یك اقتصاددان میسر نیست. علیه نظر هانتینگتن بسیار چیزها گفته‌اند و بازهم می‌گویند، ولی‌آنچه‌که قابل‌تردید نیست این است‌که حتی

* Toynbee ** A. J. Brown

امروز هیچکدام ازکشورهای نواحی گرمسیر نتوانسته‌اند به مرحله بالایی ازتوسعهٔ اقتصادی نائل شوند؛ و این واقعیت اگـر نتواند یك اصل در زمینهٔ توسعهٔ اقتصادی به شمار رود، نتیجه‌ای است که اکنون با آن روبرو هستیم.

□ زمین و سرمایه

زمینهائی را که به طور طبیعی آماده کشاورزی است نباید مانند زمینهائی که باصرف سرمایه برای کشاورزی آماده می‌شود (مثل اراضی جنگلی پاك شده) یکسان تلقی کرد، زیرا در اینصورت از تأثیر سرمایه درآماده‌کردن زمین غافل مانده‌ایم. زمینهایی که دراثر کشت بسیار توانایی وقدرت خودرا ازدست داده‌اند، باصرف سرمایه تقریباً به‌همان حاصلخیزی نخستین برمی گردند. موادشیمیایی، حاصلخیزی تقلیل یافتهٔ زمین راجبران می کند، احیای جنگلهای قدیم، توانایی زمین درنگاهداری آب را به آن بازمی گرداند، وآبیاری مناسب زمینهای خشك وبیابانها رابه‌مزارع بدل می‌کند، در همهٔ این احوال، سرمایه جانشین زمین شده‌است. درمواردنادری هم‌می‌توان موادغذایی را درکارخانه ازطریق آبکشت به‌عمل آورد، عیناً به‌همان نحو که امروزتعداد زیادی ماکیان را در حداقل وسعت زمین پرورش می‌دهند. همچنین با صرف سرمایه و کار زیادمی‌توان کمبود زمین را جبران کرد. ازسنگهای آهن وآلومینیوم که درجهٔ خلوصشان خیلی کم باشد، می‌توان با صرف سرمایهٔ بیشتر شمش آهن و آلومینیم به دست آورد. الیاف مصنوعی می‌تواند جانشین پشم حیوانی، که تهیه‌اش معمولاً محتاج چراگاههای وسیع است، بشود. وجودمحلهای مناسب برای پروژه‌های هیدروالکتریك، مثل پروژهٔ آلپ، موجب می‌شودکه طرحهای دیگری با سرمایهٔ زیاد درهمان منطقه به اجرا گذارده شوند، مثل طرح انتقال آبهای رودخانه از یك سر دریاچهٔ پشت سد به انتهای دیگر آن ازطریق حفر تونل انحرافی درکوه. حتی با صرف سرمایه و نیرو

می‌توان از دریاآب مشروب‌گوارا، که از نیازهای اساسی زندگی‌انسان است، فراهم ساخت. زمین و سرمایه می‌توانند جانشین یکدیگر شوند. معذلك قبول این‌حقیقت که سرمایه می‌تواند جانشین زمین شود، از اهمیت زمین نمی‌کاهد. این قابلیت جانشینی سرمایه را دو امر محدود می‌کند: یکی محدود بودن میزان سرمایهٔ در اختیار، و دیگری محدودبودن‌ظرفیت‌به‌کاربردن‌تکنولوژی مناسب. هرقدرکشوری کمترتوسعه یافته باشد، سرمایهٔ موجود در آن‌کشور مختصرتر و طبعاً اهمیت زمین فزونتر است و بالعکس. برخلاف نظری‌که در ایالات متحده رایج است، در منابع این‌کشور، لااقل درآیندهٔ نزدیك وقابل پیش‌بینی، عدم‌کفایتی مشهودنیست. حوادث کوتاه مدتی که برعرضه و تقاضا اثر می‌گذارد، از قبیل جنگ وخشکسالی، ممکن است برای مدت کوتاهی تعادل اقتصادی را مختل دارد یا مسائل سیاسی و اجتماعی ناشی از تقلیل یافتن یا لطمه خوردن به منابع طبیعی ، یا اختلاف نظر در اداره و بهره‌برداری ازمنابع‌طبیعی به‌دست دولت یا مؤسسات خصوصی، ممکن است توانایی ما (امریکاییها) را در یافتن راه حل عادلانه و مؤثر به محك آزمایش بگذارد؛ ولی از نظر داشتن منابع‌کافی در مدتی طولانی به هیچوجه اشکالی درمیان نیست.

تنها وسیلهٔ تعیین این‌که‌آیا کشورتوسعه یافته فاقد منابع طبیعی هست یانه، برآوردهزینهٔ تأمین‌این‌منابع برای‌آن‌کشور است. **بارنت*** و **مورس**** نشان داده‌اند که هزینهٔ واقعی تأمین منابع‌طبیعی‌لازم ازسال ۱۸۹۰ به‌این طرف درایالات متحده مستمراً رو به‌کاهش بوده‌است[۳۲]. این معیار نه فقط درمورد منابع طبیعی به‌طورکلی قابل اعمال است، بلکه در مورد هرمحصول جداگانه نیز می‌توان آن را به کار برد. اصل کاهش هزینهٔ تأمین منابع طبیعی در طی مدت مذکور مشمول یك استثناست و آن هم درمورد محصولات جنگلی[۳۳] است، چه‌هزینهٔ واقعی‌تولید محصولات جنگلی

* Barnet. ** Morse.

در مدت مزبور رو به افزایش داشته است، و علت آن هم محدودبودن منابع جنگلی به‌طورکلی است؛ و اگرمنابع جنگلی به‌طورکلی محدود نبود، با وسائل حمل ونقل ارزان وآسانی که در اختیار است، به سهولت ممکن بودکه محصولات جنگلی مورد نیاز را ازسایر نقاطدنیا باقیمت‌کمتری واردکنند، وچون امکان واردکردن‌محصولات جنگلی ارزان وجود ندارد، لذا باید با استفاده از سرمایهٔ بسیار و دانش فنی وسیع و پیشرفته در داخل‌کشور به‌ایجاد جنگل برای‌بهره‌مندی ازآن پرداخت، که البته در این‌صورت هزینهٔ تولید محصولات جنگلی افزایش می‌یابد.

یکی از مشکلات اساسی ناشی‌از منابع طبیعی‌کمبودآب در نواحی واقع در جنوب غربی ایالات متحده است، و تأمین آب در این ناحیه و سایر نواحی کم آب این‌کشور، یا سایرکشورهای توسعه‌یافته، مستلزم صرف هزینهٔ نسبتاً سنگینی است. اشکال قضیه در اینجاست‌که برای آب نمی‌توان جانشینی پیدا کرد، ولی تأمین آب از دریا، یا از سایرمنابع، با استفاده از دانش فنی پیشرفته، با قیمتی اندک‌گرانتراز قیمت متداول آن، کاملاً ممکن است.

درکشورهای توسعه نیافته، به‌لحاظ‌کمبود سرمایه وبالا بودن نرخ‌بهره، منابع اهمیت بیشتری را واجـد است. اسرائیل برجسته‌ترین نمونهٔ کشوری است‌که دچار کمبود زمین است، وبه‌ناچارکار و سرمایه را با سختی به جانشینی‌آن‌گماشته است. وسیلهٔ فوری غلبه برکمبود زمین، آبیاری است. و آبیاری خـود محتاج به مقادیر کلانی سرمایه است، که اغلب می‌باید آن را ازسایر رشته‌های تولید منحرف‌کرد و به‌این سمت متوجه داشت. زراعت درکشورهای‌کم‌توسعه محتاج به سرمایهٔ کم است، و از اینرو امکان پس‌انداز سرمایه را فراهم می‌آورد و در کشورهای توسعه یافته محتاج به‌سرمایهٔ زیاد است. اما اگراحتیاج‌کشورهای‌کم توسعه به زمین زیاد باشد، مقدارسرمایهٔ لازم برای جبران‌کمبود زمین محتملاً قابل ملاحظه خواهد بود.

□ زمین و دانش فنی*

آمارمنابع تمام جهان، یا یک‌کشور تنها، فقط تا آن حد باید معتبر تلقی شود که کشف جدید یا تحول فنی تازه‌ای صورت نگرفته باشد، یعنی وضع معین وثابتی ازفنون ودانش برقرارباشد. منابع زمینی را اکتشاف به‌طریقی واضح متحول‌می‌دارد. تحول روشهای فنی هم‌آن را بی‌گفتگو تغییر می‌دهد. وقوع رنسانس فقط به لحاظ پیدایش تحولی در قابلیت تولیـد اراضی ممکن‌گشت، که می‌باید آن را همسنگ پیدایش زمینهای جدید تلقی‌کرد؛ و این تحول در قابلیت تولید اراضی یا چنانکه **سیمخویچ** نظرداده است، براثر پیشرفت فن‌خشک‌کردن علوفه‌بودکه به زارعان اجازه می‌داد دامهای خود را در زمستان هم در وضع مطلوب و پسندیده‌ای نگاهدارند، یا آنطورکه **دلزی**[۳۱] فکر می‌کند، براثر یوغی بودکه درقرن دهم برای اسبها اختراع شد و بوسیلهٔ آن اسبها بدون‌آنکه نفسشان تنگ شود، می‌توانستند خیش ودستگاه شخم را بکشند. اقتصاد ناحیهٔ جنوب شرقی‌آسیا که وابسته به لاستیک است، ازسال ۱۹۰۰ به‌بعد طبعاً به‌مصرف تایر بادی متکی شده است، وتحولات تکنولژیک امکان می‌دهدکه‌توده‌های‌بازمانده‌ازمعادن‌قلع‌مالایا مجدداً به‌واسطهٔ‌استخراج ولفرامیت** (سنگ معدنی فلز تنگستن) مورد بهره‌برداری قرارگیرد.

ادامهٔ گفتگو و توضیح بیشتر در این مورد جایز نیست، زیرا فصلی خاص به این‌موضوع تخصیص داده شده‌است‌که صرفاًدربارهٔ تحولات تکنولژیک‌بحث می‌کند. دراینجا کافی است یادآور شویم‌که منابع نسبی هستند و این نسبت از یک طرف با اکتشافات و از طرف دیگر با تکنولژی ارتباط دارد. به جرأت می‌توان حدس زد که درقرن‌چهاردهم‌تا هیجدهم اکتشاف وتکنولژی پا به‌پای یکدیگرپیش‌می‌رفتند.

---
* Technology ** Wolframite

ولی با اکتشافاتی که درنیمکرهٔ غربی و اقیانوسیه و افریقا به عمل آمد، وطبعاً دامنهٔ اکتشاف را پس از آن محدودکرد، و با سرعت بیشتری که پیشرفت تکنولژی یافت، شاید ازقرن هیجدهم تأثیر تکنولژی خیلی از اکتشاف پیش افتاده باشد، ولی هنوز هم امکان اکتشافات جدید درمورد همهٔ موادبسیار زیاد است واین امکان تنها محدود به نفت نیست.

ما دربارهٔ این مطلب، که چگونه تحولات تکنولوژیك می‌تواند برزمین چه ازلحاظ جنبهٔ صنعتی، وچه ازلحاظ جنبهٔ کشاورزی آن، اثر بگذارد، گفتگوکردیم، و دربارهٔ تکنولوژی در فصل دیگری به تفصیل گفتگو خواهیم کرد؛ ولی در اینجا یادآور می‌شویم که منابع هم به نوبهٔ خود در تحولات تکنولوژیك مؤثرند. مثلاً به قول **هاباکك** * وفور منابع و کمبود نیروی کار در ایالات متحده بود، که این کشور را به‌سمت‌اختراع وسائل مکانیکی به‌جانشینی نیروی‌کارسوق داد، یا به‌همین ترتیب وفور نسبی نیروی کار و محدودیت نسبی منابع در انگلستان قرن نوزدهم باعث شدکه این کشور به سمت اختراع وسائل بهره‌گیری بیشترازمنابع روی‌آورد، مثل اختراع ماشین بخار (جالب توجه اینجاست که فرانسویها تصور می‌کردند که انگلستان در مقایسه با فرانسه دارای منابع زغال فراوان سهل‌الاستخراج ونیروی کارکم است[۲۷]).

□ خلاصه

نتیجه می‌گیریم که تعریف دقیق وخالی از ابهام زمین به نحوی که ازسرمایه وتکنولژی کاملاً مشخص باشد، مشکل است؛ و نیز برای یك‌کشور توسعه یافته، که سرمایهٔ فراوان دارد، بسیارآسان است که قدرت وکیفیت اراضی را با قدرت محرکه

* Habakkuk

و خلاقهٔ انسانی خود تغییر دهد تا جبران خست و لئامت طبیعت را بکند. درصورت تساوی تمام شرایط، اراضی متنوع و زیاد بهتر از اراضی یکسان و کم است. به‌لحاظ قلت سرمایه و مهارت در کشورهای کم توسعه، زمین واجد اهمیت بیشتری است، و مطرح کردن این سؤال که از تفاوتهای مختص اراضی و تفاوتهای مختص ساختمان اجتماعی کدامیك، در تسریع و پیشرفت یا منع و توقف توسعهٔ اقتصادی مؤثرترند، از حیطهٔ پاسخ به دور است و بلاجواب می‌ماند. بسیـاری از ما عقایدی دربارهٔ آن داریم، ولی هیچیك حقیقت قطعی را نمی‌دانیم. و در مورد این سؤال معین که اگر ناحیهٔ رور به‌فرانسه تعلق می‌داشت، آیا سرعت پیشرفت فرانسه همان سرعت و پیشرفت آلمان می‌بود یا خیر، تنها پاسخی که می‌توان داد این است که تجزیه و تحلیل تعادل جزیی اقتصادی نمی‌تواند دردرك مراحل طولانی توسعهٔ اقتصادی یار ومددکارماباشد. اگر فرانسه مالك معادن رور بود، قیمت زغال تغییر می‌کرد و به‌موازات تغییر قیمت زغال خیلی چیزها تغییر می‌کرد.

□ کتاب‌شناسی

برای تعیین ارزش و تأثیر منابع در توسعهٔ اقتصادی، در واشنگتن مرکزی تأسیس شده است به نام «منابع برای آینده». این مرکز به مورس و بارنت کمك کرد تا اثر معروف خود را به‌نام «کمیابی و رشد اقتصاد: منابع طبیعی در دسترس» فراهم کنند. مرکز غیر از کمك مذکور رأساً نشریات متعددی منتشر کرده است از میان آنها اثر J. J. Spengler به نام «منابع طبیعی و رشداقتصادی» بیش از دیگر آثار مورد توجه بوده‌است. برای اطلاع از ارقام و نقشه‌ها و آمارهای مربوط به مسائل مطروحه در این زمینه می‌توان به‌نشریهٔ دانشگاه شیکاگو به نام An Atlas of Economic Development

که به سال ۱۹۶۱ منتشر شده است مراجعه کرد، و برای وقوف بر کفایت مواد اولیه درکشورهای آزاد به مقالهٔ Edward S. Mason تحت عنوان «مواد خـام و توسعهٔ اقتصادی» در مجلهٔ Quarterly Journal of Economics ، شمارهٔ اوت سال ۱۹۵۲، صفحات ۳۴۱ـ۳۲۷، می‌توان مراجعه کرد.

حواشی و منابع مربوط به فصل چهارم

۱ـ به‌نوشتهٔ *S. Kuznets* تحت عنوان:

Towerd a Theory of Economic Growth

در مجموعه‌ای که *R. lekachman* به نام:

National Policy for Economic Welfare at Home and Abroad

جمع‌آوری نموده است و نیز به نشریهٔ *Garden City*، چاپ نیویورك به سال ۱۹۵۵، مراجعه کنید. درصفحهٔ ۳۶ نشریهٔ مزبور **کوزنتس** چنین می‌نویسد «هر کشوری کم و بیش دارای منابع‌طبیعی‌است... و نمی‌توان تصور کرد که عوامل ایجادکنندهٔ سرمایه به عنوان مبنای رشد اقتصادی فقط به لحاظ فقدان قطعی و کامل منابع طبیعی از کار باز بمانند». این نظر کوزنتس در توضیح مندرج در پاورقی نوشتهٔ مذکور تاحدودی تکمیل شده است.

۲ـ به نوشتهٔ *J. E. Meade* تحت عنوان:

A Neo-classical Theory of Economic Growth

چاپ مؤسسهٔ *Fair Lawn* نیوجرسی در سال ۱۹۶۱، مراجعه کنید. مید در این کتاب درصفحهٔ ۱۰ چنین می‌نویسد «ما تصور می‌کنیم که زمین ومنابع طبیعی در دسترس ثابت است و بنابراین منابع طبیعی، به نحوی که بتواند بر میزان درآمد اثر بگذارد، تحول و تغییر نخواهد یافت»؛ و *J. Tinbergen* و *H.C.Bos* درکتاب: *Mathematical Models of Economic Growth* چاپ *McGraw-Hill* نیویورك، سال ۱۹۶۲، صفحهٔ ۱۱، چنین می‌نویسند «در بررسیهای مربوط به رشد اقتصادی احتیاج چندانی نیست‌که به زمین توجه فراوانی نشان داده شود، زیرا رشد اقتصادی جریانی است که در طول زمان

وقوع می‌یابد و هم در طول زمان تحول می‌پذیرد ، ولی زمین در طول زمان به ندرت تحول می‌یابد یا تغییر می‌کند...»

۳ــ به کتاب *E. Huntington* به‌نام: *Civilization and Climate* چاپ مؤسسهٔ *New Haven*، یال ، سال ۱۹۱۵ ، مراجعه کنید .

۴ــ به فصل دوم کتاب حاضر مراجعه کنید .

۵ــ به اظهار *W. N. Parker* درمجموعه‌ای که *J. J. Spengler* تحت عنوان : *Natural Resources and Economic Growth* فراهم کرده است و به سال ۱۹۶۱ در واشنگتن به چاپ رسیده است ، مراجعه کنید. در این‌مجموعه پروفسور پارکر درصفحهٔ ۱۹۰ ، با اشاره به مسئلهٔ زمین در قرن نوزدهم، که درآن موقع دانش فنی چندان پیشرفتی ننموده بود که بتواند منابع طبیعی را تحت تأثیر خود قرار دهد ، چنین می‌نویسد «منابع طبیعی ، معادن ، کشاورزی و حمل ونقل... مؤثرترین عوامل درسرعت رشد اقتصادی کشورهای غربی در قرن نوزدهم بوده‌اند.»

۶ــ کتاب یاد شده در شمارهٔ ۵ ، صفحهٔ ۴۱ مراجعه کنید.

۷ــ به مقالهٔ *H. J. Habakkuk* تحت عنوان :

The Historical Experience on the Basic Conditions of Economic Progress

در مجموعه‌ای که *L. H. Dupriez* تحت عنوان *Economic Progress* فراهم نموده ومؤسسهٔ «تحقیقات‌اقتصادی و اجتماعی» درسال ۱۹۵۵ چاپ‌کرده است، صفحات ۱۵۸ ــ ۱۵۷ ، مراجعه‌کنید .

۸ــ عبارات زیراز کتاب *Die Metalle* ، چاپ *Halle* به‌سال ۱۹۰۴، تألیف *B. Neuman*، صفحهٔ ۴۰۸ ، نقل‌می‌شود: «فلز اورانیوم مورد استفادهٔ عملی ندارد و به‌همین دلیل آماری از تولیدآن در دست نیست.» (ترجمهٔ عبارت از متن‌آلمانی به‌انگلیسی توسط نویسندهٔ کتاب صورت گرفته است.)

۹ــ برای نمونه به نوشتهٔ *Albert O. Hirschman*، به نام :

Journeys Toward Progress: Studies of Economic Policy–Making in Latin America

چاپ مؤسسهٔ *Twentieth Century Fund* ، نیویورك ، سال ۱۹۶۳ ، صفحات ۱۴ـ۱۳ مراجعه کنید.

۱۰ـ به نوشتهٔ *L. D. Stamp* ، به نام *Land for Tomorrow*، چاپ دانشگاه ایندیانا، سال ۱۹۵۳ ، صفحهٔ ۹۴، مراجعه کنید.

۱۱ـ بەمقالهٔ *V. G. Simkhovitch*، تحت عنوان *Hay & History* در مجلهٔ *Political Science Quarterly*، شمارهٔ سپتامبر ۱۹۱۳ ، صفحات ۴۰۳ـ۳۸۵ ، مراجعه کنید.

۱۲ـ به نوشتهٔ *F. Delaisi* ، به نام *Les Deux Europes* ، چاپ مؤسسهٔ پایو، پاریس، سال ۱۹۲۹ ، صفحهٔ ۲۹ ، مراجعه کنبد.

۱۳ـ به نوشتهٔ *Lord Ernle* به نام :

English Farming, Past and Present

چاپ چهارم ، نشریهٔ مؤسسهٔ *Longmand* لندن ، سال ۱۹۳۷ ، مراجعه کنید .

۱۴ـ بەنوشتهٔ *K. H. Connell* به نام :

The Population of Ireland, 1750–1854

چاپ *Clarendon*، آکسفورد ، سال ۱۹۴۵ ، فصل پنجم ، مراجعه کنید.

۱۵ـ به نوشتهٔ *Jean Fauchon* به نام :

Economic de l'Agriculture Fracaise

چاپ مؤسسهٔ *Génin* پاریس، سال ۱۹۵۴ ، مراجعه کنید.

۱۶ـ به فصل دهم کتاب حاضر مراجعه کنید .

۱۷ـ بعدازجنگ جهانی‌اول، در ایالات متحدهٔ امریکا، بر اثر تفحصات و تجسسات علمی دقیق ، هر سال ذخیرهٔ جدیدی از نفت کشف شده است که تقریباً از مقدار نفتی که در همان سال‌در آن کشور مصرف شده‌است ، بیشتریا لااقل برابر آن بوده است . حدس زده می‌شودکه باوجود تولید و بهره‌برداری روزافزون ، ذخیرهٔ منابع نفتی تقریباً مساوی همین مدت در آینده دوام خواهد داشت ؛ در مورد سایر کانها شاید اندکی کمتر .

۱۸ـ درآمد سرانهٔ ونزوئلا برحسب دلار ایالات متحدهٔ آمریکا از مثلاً کلمبیا ، که فاقدمنابع‌نیرو است ، بسیار بیشتر است . اما کلمبیا در طریق توسعهٔ

اقتصادی جهدفراوان مبذول می‌دارد . از طرف‌دیگر لبنان، که معدن نفت ندارد، سرعت توسعهٔ اقتصادیش از عراق بیشتر است .

۱۹ــ نقل ازمجلهٔ نیویورک تایمز، ۱۰ ژوئن ۱۹۵۶.

۲۰ــ به نشریهٔ کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای‌آسیا و خاور دور ، تحت عنوان :

Coal and Iron Ore Resources of Asia and the Far East.
چاپ بانکوک ، سال ۱۹۵۲ ، مراجعه کنید .

۲۱ــ گزارش بانك بین‌المللی ترمیم و توسعه، تحت عنوان :

The Basis of a Development Program for Colombia
نشریهٔ دانشگاه جان هاپکینز، سال ۱۹۵۰ . درآغاز این‌کتاب‌نقشهٔ برجسته‌ای‌است که تاحدی اشکالات حمل و نقل را درکلمبیا می‌رساند .

۲۲ــ فرانسه معکوس این وضع را دارد. به‌کتاب *A. L. Dunham* ، به نام : *The Industrial Revolution in France, 1818–1848*
چاپ مؤسسهٔ *Exposition* ، نیویورك، سال ۱۹۵۵ ، مراجعه‌کنید.

۲۳ــ نشریهٔ سازمان ملل تحت عنوان:

Processes and Problems of Industrialization in Under-developed Countries

چاپ نیویورك، سال ۱۹۵۵ ، صفحهٔ ۱۴ .

۲۴ــ به کتاب *G. M. Winfield* ، به نام :

China: The Land and the People,
چاپ مؤسسهٔ *Sloane*، نیویورك ، سال ۱۹۴۸ ، صفحهٔ (۶۰) مراجعه‌کنید .

۲۵ــ در چین ، در دوران ماقبل علم ، فقط کاه را به منظور پخت و پز می‌سوزانیدند و آنهم به‌مقادیر محدود (مشت ، مشت) .

۲۶ــ به مقالهٔ نویسندهٔ این‌کتاب (*C. P. Kindleberger*) در مجلهٔ :
Journal of Political Economy
شمارهٔ فوریهٔ سال ۱۹۵۱ ، صفحات ۴۶ــ۳۰ ، تحت عنوان :
Group Behavior and International Trade

مراجعه کنید .

۲۷ــ به نوشتهٔ *F. Ortiz* ، به نام *Cuban Counterpoint* ، نشریهٔ مؤسسهٔ *Knopy* ، نیویورك ؛ سال ۱۹۴۷ ، قسمت اول، و همچنین به مقالهٔ *J. A. Steward* و *R. A. Manners* تحت عنوان :

The Cultural Study of Contemporary Societies: Puerto Rico درمجلهٔ *American Journal of Sociology* ، درشمارهٔ سپتامبر سال۱۹۵۳، صفحات ۱۳۰ــ۱۲۳، مراجعه کنید . در این مقاله از تفاوتهای فرهنگی مولود کشت قهوه و نیشکر و توتون بحث شده است . در پورتوریکو و برزیل قهوه محصولی پرقیمت است که مثل توتون می‌توان‌آن را بهوسیلهٔ چهارپایان به‌بازار فروش حمل کرد و فروخت، به همین جهت زارع قهوه‌می‌تواند در انزوا وبسیار دوراز راهها بسر برد، درحالی‌که موز، یام (سیب زمینی هندی) وموز سبزمانند شکر باید با وسیلهٔ نقلیهٔ موتوری و از راههای اتومبیل‌رو به مراکز فروش حمل شود .

۲۸ــ درمورد این‌حکم مستثنیاتی هم وجود دارد که مربوط به‌نوع تملك اراضی مزروعی است. به‌طورکلی دراروپا دونوع زراعت معمول ورایج است، یکی زراعت در دهکده‌های معظم وسازمان یافته و دیگر زراعت در زمین متعلق به زارع که نوعاً درکنار جاده‌ها قرارگرفته‌است. اگر اراضی مزروعی دهکده‌ها تحت مالکیت عمده باشد ، ممکن است که «دهکده»ها چنان وسعت پذیرندکه بیش از ۵۰۰۰۰ نفر جمعیت درآنها زندگی کند، ولی باوجود این‌توسعه، بازهم آنها را همچنان دهکده و روستا می‌نامند ، زیرا درآنجا هیچ فعالیت اقتصادی دیگری ازقبیل حمل ونقل و بازرگانی وغیره وجود ندارد.

۲۹ــ به‌یادداشت مندرج درزیرنویس‌این‌فصل به‌شمارهٔ ۲۶ مراجعه‌کنید.

۳۰ــ به‌نوشتهٔ *M. Bates* تحت عنوان :

Where Winter Never Comes

نشریهٔ مؤسسهٔ *Scribner* نیویورك ، سال ۱۹۵۲، صفحهٔ ۱۶۲، مراجعه‌کنید.

۳۱ــ به‌کتاب *Industrialization and Trade* ، نشریهٔ دانشگاه آکسفورد، سال ۱۹۴۲، صفحهٔ ۲۷، مراجعه‌کنید.

۳۲ــ به نوشتهٔ H. J. Barnett و C. Morse به نام:

Scarcity and Growth: the Economic of Natural Resource Availability

نشریهٔ دانشگاه جان هاپکینز، سال ۱۹۶۳، صفحهٔ ۱۵۷.

۳۳ــ به کتاب فوق‌الذکر، صفحهٔ ۱۸۴، مراجعه کنید.

فصل پنجم

سرمایه

□ نقش سرمایه

در نظر بسیاری از اقتصاددانها در کار توسعهٔ اقتصادی، سرمایه دارای نقش اصلی است؛[1] و چنانکه در همین فصل به‌تفصیل بیان خواهیم کرد، توسعهٔ اقتصادی، ازدیاد جمعیت و ازدیاد نیروی کار را با خود همراه دارد. و از آنجا که زمین عامل ثابتی است که اکتشافات یا گسترش مرزها را محدود می‌کند، با ازدیاد جمعیت و نیروی‌کار، نسبت زمین به‌کار $\frac{\text{زمین}}{\text{کار}}$ کم خواهد شد. بنابراین چنین به‌نظر می‌رسد که برای بالا بردن بازده سرانه، زیاد شدن نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{کار}}$ لازم است. برمبنای این نظر، جریان توسعهٔ اقتصادی عبارت خواهد بود از تبدیل بیل به‌بولدوزر، داس به‌ماشینهای دروکن، وماشینهای بخار به‌ماشینهایی باتوان ده اسب. چنانکه درذیل تذکرخواهیم داد، این نظر به‌تحول تکنولژی قائل نیست و فن و دانش انسانی را در وضع ثابتی مورد مطالعه قرار داده است.

سرمایه نه تنها به‌عنوان تکیه گاه و هستهٔ مرکزی توسعهٔ اقتصادی تلقی شده است، بلکه آن را عامل تعیین کنندهٔ مسیر و جهت (استراتژیك) هم شمرده‌اند. تشکیل سرمایه جریانی است مستمر و دارای تأثیر متقابل، یعنی تشکیل سرمایه

درآمد را فزونی می‌دهد، و درآمد افزون شده به‌نوبهٔ خود تشکیل سرمایه را بیشتر تسهیل می‌کند. درمراحل اولیهٔ توسعهٔ اقتصادی، فقر شدید مانع پس‌انداز لازم برای تشکیل سرمایه است، ولی وقتی‌که جریان توسعه آغاز شد، خود سرمایهٔ لازم برای کار خود را فراهم می‌دارد، و به‌قول معروف ازخود تغذیه می‌کند. «غنی ثروت‌بیشتر به‌دست می‌آورد و مسکین فرزند بیشتر».

همهٔ اقتصاد دانـان سرمایـه را دارای اهمیت درجهٔ اول نمی‌دانند. مطالعات **اکونومتریك** نشان می‌دهد که در بـرخی موارد پیشرفتهائی صورت گـرفته است، که نمی‌توان برای سرمایه در آنها نقش اساسی قائل شد[۲]. از اقتصاد دانان برجسته در تضعیف نقش سرمایه گفتارهای فراوانـی می‌تـوان نقل کرد: «سرمایه هم مانند وطن پرستی، به‌تنهائی کفایت نمی‌کند».[۳] «اگـر نقش سرمایـه را در رشد اقتصادی کمتر از آنچه هست قلمداد کنیم، خطرناك است، ولی نه چندان خطرناك که‌نقش سرمایه را در رشد اقتصادی بیشتر از آنچه هست به حساب آوریم».[۴] «برطبق گفتهٔ **پائو** *آنچه که اندونزی دردورهٔ کوتاه به‌آن احتیاج دارد سرمایه نیست».[۵] برطبق گفتهٔ **لتوین**** در راه توسعهٔ اقتصادی مخاطراتـی وجود دارد که یـکی از آنها این تصور است که «سرمایهٔ زیاد از سرمایهٔ کم بهتر است».[۶] ولـی با ردیف کردن نقل قولهای مختلف ومعین داشتن اینکه چند نفر طرفدار نقش اصلی سرمایه وچندنفر مخالف‌آن هستند، مسئله حل نخواهد شد؛ بلکه باید انواع سرمایه رامورد بررسی وتدقیق قرار دهیم و اهمیت نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ را تجزیه و تحلیل کنیم، ونیز معین داریم که اگر نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ برای تعیین جهت وطریق توسعهٔ اقتصادی‌کافی نباشد، چه معیار دیگری می‌توانیم به جای آن برگزینیم؛ و پس از این بررسی باید جریان تشکیل سرمایه را نیز بررسی نمائیم.

* Paauw ** Letwin

در هرحال تعریف سرمایه هرچه باشد، نظری است و درکشورهای کم توسعه یافته جنبهٔ نظری قضیه نسبت به کشورهای توسعه یافته زیادتر است؛ مثل تعلیم و تربیت جزء اقلام مصرف به حساب می‌آید، ولی چنانکه در فصل بعد خواهیم دید، هرروز در جهت این که تعلیم و تربیت را «سرمایه گذاری در مورد انسانها» تلقی نمایند، تمایل بیشتری دیده می‌شود. به‌همین ترتیب تحقیق و بررسی برای یافتن شیوه‌های بهتر در تولید را در شمار کالاهای میانه‌ای به حساب می‌آورند که هزینهٔ آنها باید سرانجام برتولید کالاهای نهائی سرشکن شود، ولی این نوع هزینه‌ها را هم می‌توان جزء اقلام سرمایه‌گذاری به حساب آورد. اقتصادکشورهایی‌که درمراحل اولیهٔ توسعه قرار دارند، ووضع نیروی کار درآنها چنان است‌که تأمین غذا ومسکن و پوشاك بهتر برای کارگران، به‌قدرت تولید ایشان می‌افزاید، بسیار دشوار است‌که خط فاصلی بین سرمایه و مصرف رسم‌کرد. درتعریف سرمایه گذاری، هرنوع‌خرید، حتی خرید اشیای بادوام برای مصرف را به‌استثنای خانه، جزءاقلام مصرف به‌حساب می‌آورند، ولو اینکه اشیای بادوامی که جزء اقلام مصرف به حساب می‌آید، مدت بیست سال دوام کند.

اگر قبول کنیم‌که تعریف سرمایه امری است نظری، پس سرمایه را ازجهات مختلف می‌توان مورد تقسیمبندی قرارداد: ازنظر تملك، ازنظرخصوصیات فیزیکی، و از نظر نقش اقتصادی. در بسیاری از سیستمهای طبقه‌بندی سرمایه، ترکیبی از این کیفیات به کار می‌رود. آنچه که در حال حاضر مقصود مارا کفایت می‌کند تشخیص سرمایه‌های ثابت اجتماعی، مشتمل بر ابزارها وکارخانه‌ها، وذخایرکالاهای موجود در انبارها است، ونیز بعضاً تمیز آن قسمت از سرمایه‌های کشاورزی است که نوعاً برای اصلاح وبهبود زمین به‌کار می‌رود. سرمایه‌های ثابت اجتماعی راگاهی به دو قسم، یکی سرمایه‌های ثابت اقتصادی، و دیگری سرمایه‌های ثابت صرفاً

اجتماعی، تقسیم می‌کنند.

سرمایه‌های ثابت اقتصادی عبارت است ازوسائل عام‌المنفعه، مثل حمل ونقل، مشتمل بربنادر وراهها وراههای‌آهن، ظرفیت تولیدبرق وگاز، خطوط‌لوله، خطوط انتقال برق، شبکه‌های مخابراتی و غیره، و نیز می‌توان ساختمانهای مورد احتیاج دستگاههای دولتی، دستگاههای‌آتشنشانی و وسایل ولوازم‌کارپلیس،ادوات‌لازم‌برای راهداری وغیره را هم جزءآن دانست. سرمایه‌های ثابت صرفاً اجتماعی شامل لوازم وتجهیزاتی‌است‌که برای‌تأمین مسکن،تعلیم وتربیت وبهداشت همگانی‌ضروری‌است. دربارهٔ‌کارخانه‌ها ولوازم صنعتی وکشاورزی توضیح مختصری‌لازم به‌نظرمی‌رسد؛ این دسته ضمناً اقلامی از سرمایهٔ ثابت را هم شامل می‌شوند، از قبیل لوازم موجود در دفاتر وادارات بازرگانی، بیمه، بانکها، مؤسسات تبلیغاتی، مؤسسات فروش کالا، و مؤسسات عمده فروشی وخرده فروشی. ذخایر موجود کالائی جزء مهمی از سرمایه است که غالباً مورد مسامحه و غفلت قرار می‌گیرد. صرف نظر از ذخایر موجود کالاهای مصرفی، باید کالاهای میانه‌ای موجود در انبارها، و کالاهایی که درجریان تولید است، و همچنین کالاهایی که مراحل گوناگون توزیع از دست تولید کننده به‌دست مصرف کننده را طی می‌کند، همهٔ اینها را باید جزء ذخایر کالایی که نوعی از سرمایه است، محسوب داشت و از اهمیت‌آن غافل نماند.

جدول شمارهٔ ۱ ـ ۵ نشان دهندهٔ عوامل مؤثر در جریان تشکیل سرمایه در ایالات متحده در سال ۱۹۶۱ برحسب انواع کالاهای سرمایه‌ای، مصارف صنعتی و نوع تملك است. جمع اقلام مذکور درستون مصارف صنعتی از دوستون دیگر کمتر است، زیرا برخی اقلام که صرفاً جنبهٔ مصرف دارد، در این ستون منعکس نشده است. از این جدول به خوبی می‌توان دریافت که چه نسبت قابل توجهی از میزان تشکیل سرمایه درایالات متحده به مسکن اختصاص داده می‌شود. این نسبت تقریباً

حدود یك چهارم از کل جریان تشکیل سرمایــه است. اهمیت تشکیل سرمایه در رشتهٔ خدمات (بند I) و اقلام d و e مذکـور در قسمت دوم جدول و همچنین قلـم مربوط به بند f قسمت مزبور (چنانچه این عدد در دسترس می‌بود) و نیز تشکیل سرمایهٔ دولتی در یك اقتصاد آزاد، در این جدول قابل ملاحظه است یك سال معین به هیچوجه نمی‌تواند نشان دهندهٔ جـریان عمومی تشکیل سرمایه به طور مستمر باشد، به ویژه آنکه در سال ۱۹۶۱ ذخایر موجود سرمایه‌ای کاهش یافت.

محاسبهٔ بازده برخی ذخائر سرمایه‌ای، مانند ساختمانهای ادرات و انبارها و ذخائر کالایی موجود، شاید به‌دقت میسر نباشد، زیرا تأثیر این‌گونه سرمایه‌ها درامر تولید کاملاً و قطعاً آشکار نیست. درسال ۱۹۴۹ در ایالات متحده مقدار این‌گونه ذخایر به ۱۱ درصد جمع کل سرمایه (مشتمل برکالاهای مصرفی بادوام) بالغ می‌شد؛ یعنی از ۷۲۰ بیلیون دلار که جمع کل سرمایه است[7]، ۸۱ بیلیون آن را این‌گونه ذخایر تشکیل می‌داد. تقریباً یك چهارم ازاین قلم ذخایر کشاورزی است‌که نسبتاً زیاد است و علت آن هم روشن است، زیـرا کشاورزان محصول را یك بار در سال درو می‌کنند و در طی دوازده ماه سال تقریباً به طور متساوی مصرف می‌کنند، وبه این ترتیب باید محصولات‌کشاورزی را به طور متوسط برای نصف سال جزء ذخایر به حساب آورد.

جدول ۱-۵ : عوامل تشکیل سرمایهٔ ناخالص ملی در ایالات متحده در سال ۱۹۶۱

(به‌میلیون دلار به قیمتهای روز در بازار)

برحسب انواع کالاهای سرمایه‌ای		
۱- تشکیل سرمایهٔ ثابت		۸۲۳۹۶
a ـ ساختمانهای مسکونی	۲۲۸۶۱	
b ـ ساختمانهای غیرمسکونی	۱۶۴۲۴	

c ــ سایرساختمانها	۱۷۵۶۸	
d ــ لوازم حمل ونقل	۲۵۵۴۳	
e ــ ماشینها وسایر وسایل		
۲ــ افزایش موجودی انبارها		۱۸۲۷
تشکیل سرمایهٔ ناخالص ملی		۸۴۲۲۳

برحسب مصرف صنعتی

۱ــ تشکیل سرمایهٔ ثابت		۷۵۱۱۶
a ــ کشاورزی، جنگلداری، ماهیگیری	۳۴۴۵	
b ــ معدنکاری	۹۸۰	
c ــ کارخانه	۱۳۶۸۰	
d ــ برق، گاز، آب	۵۵۲۰	
e ــ حمل ونقل، انبارداری، ارتباطات	۵۷۴۰	
f ــ بانکداری، بیمه، مستغلات		
g ــ ساختمانهای مسکونی	۲۲۸۶۱	
h ــ ادارهٔ امور دولتی	۱۴۴۳۰	
i ــ خدمات	۸۴۶۰	
۲ــ افزایش موجودی انبارها		۱۸۲۷
a ــ کشاورزی، جنگلداری، ماهیگیری	۲۸۶	
b ــ معدنکاری، صنعت، ساختمان	۱۴۳۴	
c ــ عمده فروشی	۴۰۶	
d ــ خرده فروشی	۷۸	
e ــ ادارهٔ امور دولتی و دفاع ملی	۳۰۴	
f ــ سایر	۸۳	
تشکیل سرمایهٔ ناخالص ملی		۷۶۹۴۳

برحسب انواع خریدار

۱ــ تشکیل سرمایهٔ ثابت		۸۲۳۰۶
a ــ بخش خصوصی	۶۷۱۲۶	

b ـ مؤسسات اقتصادی عمومی	۲۱۶۶
c ـ مؤسسات انتفاعی دولتی	۱۳۱۰۴
d ـ سایرسازمانهای دولتی به‌طورکلی	۱۸۲۷
۲ـ افزایش در موجودی انبارها	۲۱۳۱
a ـ بخش خصوصی	
b ـ مؤسسات اقتصادی عمومی	
c ـ مؤسسات انتفاعی دولتی	−۳۰۴
d ـ سازمانهای دولتی	
تشکیل سرمایهٔ ناخالص ملی	۸۴۲۲۳

یادداشت ـ برآورد تشکیل سرمایهٔ ثابت ناخالص ملی برحسب انواع کالاهای سرمایه‌ای و برحسب خریدار قابل مقایسه با برآورد برحسب مصرف صنعتی نیست، و علت آن هم این است که در برآورد اخیر این اقلام به حساب نیامده است:

۱ـ هزینه‌های سرمایه‌ای که به‌حساب هزینه‌های جاری منظورمی‌شود.

۲ـ برخی هزینه‌های سرمایه‌ای بانکها، مؤسسات بیمه و مؤسسات مربوط به مستغلات، و هزینه‌هایی که برخی افراد متخصص برای محل‌کار خود متحمل می‌شوند.

منابع ـ کتاب‌آماری سالانهٔ محاسبات ملی، نشریهٔ سازمان ملل‌متحد، مربوط به سال ۱۹۶۲، منتشره به سال ۱۹۶۳، صفحات ۲۸۳ـ۲۸۲.

ولی به سهولت ما می‌توانیم در محاسبات خود از احتساب این گونه جریان کالاها در مراحل مختلف وهمچنین ازقدرت تولیدی‌کالاهای ذخیره شده صرف‌نظر کنیم[۸]، چنانکه‌کشورهای بلوك شوروی درمحاسبهٔ درآمد ملی، حتی قدرت تولیدی حمل‌ونقل و توزیع را هم احتساب نمی‌کنند.

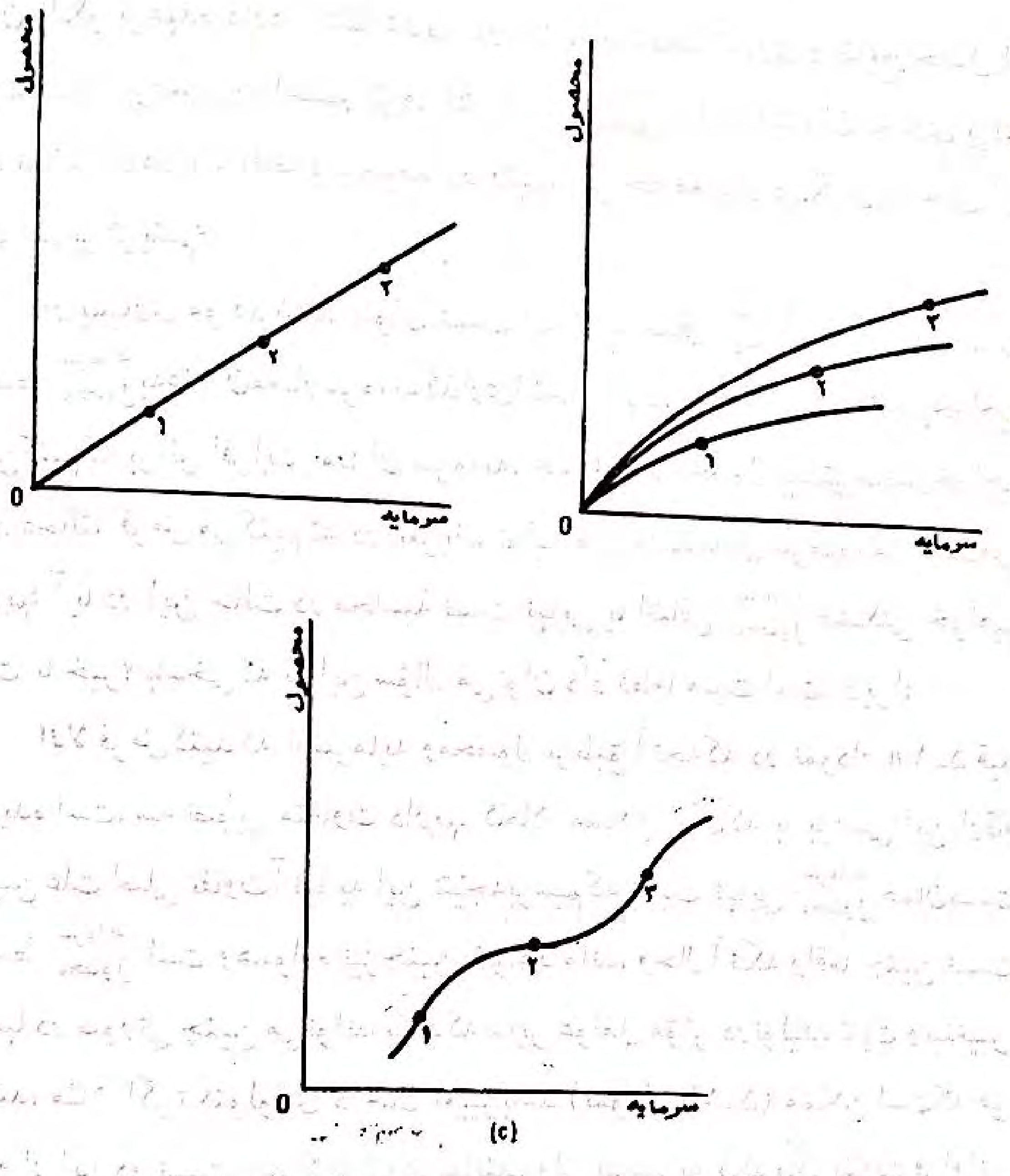
□ نسبت سرمایه به محصول، $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$

در فصل سوم با الگوی رشد **هارودـدومار** و با نقش مهمی که نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$

درآن الگو برعهده دارد، آشنا شدیم. در اینجا مشتقات آماری و نتایج حاصل از این نسبت را بررسی خواهیم کرد. اگر نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ را به عنوان معیاری برای سرمایه‌گذاری در یك اقتصاد پیچیده رد کنیم، پس چه معیار دیگری به جای آن می‌توانیم برگزینیم؟

در بسیاری موارد شاید بتوان نسبت نهایی یا اضافی $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ را به جای نسبت متوسط $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ به‌عنوان معیارسرمایه‌گذاری انتخاب کرد. غرض این است که می‌خواهیم تعیین کنیم که براثر افزایش میزان سرمایه، چه اندازه محصول بیشتر حاصل خواهیم کرد. عجالتاً فرض می‌کنیم که در تعریف تولید ملی یا تشکیل سرمایهٔ ملی مشکلی نداریم؛ آیا در این حالت در محاسبهٔ نسبت نهایی یا اضافی $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ مشکلی خواهیم داشت یا خیر؟ پاسخی که به این سؤال می‌توان داد قطعاً مثبت است، زیرا:

اولاً فرض کنید که ازسرمایه ومحصول برطبق آنچه که در نمودار ۵-۱a قید گردیده است، سه تصویر متفاوت داریم. کاملاً ممکن است که با بررسی این ارقام وتعیین علت اصلی تفاوت آنها به این نتیجه برسیم که نسبت نهایی $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ همان نسبت متوسط $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ است وهمواره نیزچنین خواهد ماند، وحال آنکه واقعاً چنین نیست و تنها در صورتی چنین می‌تواند باشد که سایر عوامل مؤثر درتولید، ثابت وبیتغییر بمانند، مثلاً اگر تکنولوژی درحال تغییر باشد (نمودار ۵-۱b) ممکن است که هر کدام از این دو نسبت جداگانه ثابت بمانند، ولی نسبت به یکدیگر تفاوت فراوانی پیدا خواهند کرد. اگر تکنولوژی تغییر نکند، باز نسبت نهایی $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ و همچنین نسبت متوسط آن در هر دوره تغییر می‌کند، زیرا ثابت ماندن این نسبتها درصورت عدم تغییر تکنولوژی مستلزم ثابت ماندن سایر عوامل تولید در دنیای واقع است، ولی در دنیای واقع سایر عوامل تولید تغییر می‌کنند.



نمودار ۱-۵: برآورد نسبت سرمایه برمحصول از روی ارقام واطلاعات تاریخی.

ثانیاً درمحاسبهٔ نسبت‌نهایی $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$، این‌نسبت را بایدباملحوظ داشتن‌استهلاك حساب کنیم، یا بدون آن. زیرا نتیجهٔ این دوطریق محاسبه بسیار متفاوت خواهد بود، مگرآنکه میزان استهلاك فوق‌العاده ناچیز باشد. اگر D علامت استهلاك باشد رابطهٔ زیر را خواهیم داشت:

$$\frac{1}{dy} < \frac{1+D}{dy+D}$$

فرض‌کنیدکه در دوطرح و درهرکدام برابر ۱۰۰ دلارسرمایه‌گذاری می‌کنیم ولی طول مدت این دو طرح با هم متفاوت است؛ یکی‌از آنها بیست سال و دیگری چهار سال عمرخواهدکرد؛ و نیز فرض کنیم که در محاسبهٔ استهلاك هم هیچ نوع ابهامی وجود ندارد و می‌توانیم میزان استهلاك هرکدام از این دو طرح را به دقت حساب‌کنیم؛ فرض‌کنیم‌که هزینه‌های مربوط به‌این دوطرح ازهرجهت باهم متناسب باشند؛ براین اساس جدول زیر را خواهیم داشت :

جدول ۲-۵ : نسبت نهایی سرمایه برمحصول به‌طور خالص وناخالص برای دوطرح ۱۰۰ دلاری

طرح	مدت برحسب سال	بازده ناخالص برحسب دلار	نسبت نهایی ناخالص	استهلاك سالانه برحسب دلار	بازده خالص برحسب دلار	نسبت نهائی خالص
A	۲۰	۳۵	۲/۸۶	۵	۳۰	۳/۳
B	۴	۵۰	۲/−	۲۵	۲۵	۴/−

چنانکه از این جدول برمی‌آید، اگرمعیار سرمایه‌گذاری ما نسبت نهایی به طورناخالص باشد، باید طرح B را انتخاب‌کنیم، واگرنسبت نهایی‌خالص باشد، باید طرح A را انتخاب‌کنیم.

تنهاپاسخی‌که به‌سؤال‌المطروحه در زمینهٔ انتخاب معیارسرمایه‌گذاری می‌توان داد، نظیر پاسخ‌بسیاری ازسؤالهای‌اقتصادی، عبارات «بستگی‌دارد» یا «مربوط است به» می‌باشد. دراین مورد بایدگفت‌که موضوع بستگی دارد به اینکه‌آیا ترکیب سرمایه‌

گذاری نسبتاً ثابت است، یا اینکه مشمول جریان تغییر شکل مکرر ترکیب ساختمان اقتصاد است، که در فصول بعد شرح داده خواهد شد. اگر ترکیب سرمایه‌گذاری ثابت است، کافی است که فقط بازده خالص را در نظر بگیریم؛ ولی اگر احتمال بسیار می‌رود که سرمایه در جریان تغییر شکل عمومی اقتصاد کشور به سایر صنایع منتقل شود، در این صورت تولید کل می‌باید در مد نظر باشد. و نیز یك جنبهٔ دیگر این تمیز و تشخیص (تمیز و تشخیص عوامل مؤثر در انتخاب معیار سرمایه‌گذاری. م) ناشی از این مسئله است که آیا شخص به‌هنگام انتخاب رشته‌ای که می‌خواهد در آن سرمایه‌گذاری کند، می‌باید هزینهٔ سرمایه را در نظر بگیرد، یا هزینهٔ جاری عوامل تولید را (منظور آن است که نرخ بهره را معیار بگیریم یا کل هزینهٔ سرمایه‌گذاری را. م) مثلاً اگر دو طرح داشته باشیم که بتوانیم برای هردو با نرخ بهرهٔ واحد وام بگیریم و اگر هزینه‌های اولیه و هزینهٔ جاری آن دو را بتوانیم بدون منظور داشتن استهلاك حساب کنیم، و نیز نسبت بین هزینهٔ اولیه و هزینهٔ جاری هر یك مساوی دیگری باشد، و بدین ترتیب اگر در این دو طرح، سرمایه‌گذاری برای هر کدام به‌مبلغ ۵۰۰۰۰ دلار با ربح ۶ درصد صورت بگیرد، هزینهٔ هر دو سرمایه‌گذاری یکی است، خواه هزینهٔ سرمایه‌ای ۵۰۰۰۰ دلار را مبنای محاسبه قرار دهیم وخواه هزینهٔ جاری خالص ۳۰۰۰ دلار را (بهرهٔ سرمایه را. م)* ولی اگر هزینهٔ جاری را به‌طور ناخالص (یعنی بدون منظور داشتن استهلاك. م) حساب کرده باشیم، دیگر همین حکم را نمی‌توان معتبر دانست، زیرا هر قدر عمر سرمایه‌ای درازتر باشد، مبلغی که هر سال بابت استهلاك باید منظور شود، کمتر خواهد بود و هزینه‌های سرمایه‌ای که به طور کلی حساب

---

* اگر این شرایط جاری باشد، مطلوبیت سرمایه‌گذاری در هردو طرح برابر است (مترجم).

شده است، کمتر خواهد بود*. ولی این نوع استدلال از آنجا که ما را به سرمایه‌گذاریهای طویل‌المدت هدایت می‌کند، خالی‌از خطر نیست.

استهلاك منشأ مسائل چند دیگری‌است. یکی اینکه هیچ مبنای ثابت علمی برای محاسبهٔ استهلاك موجودی سرمایه وجود ندارد. در اکثر موارد مبلغی را که باید بابت استهلاك کسر شود به طور متساوی درهرسال کسر می‌گذارند. ولی بعضی سرمایه‌ها (منظور تأسیسات و تجهیزاتی است‌که درآنها سرمایه به‌کار رفته است.م) درآخرین مراحل عمر خود نسبت به مراحل نخستین با سرعت بیشتری روبه‌زوال و انهدام می‌روند. بنابراین در یك اقتصاد رشد یابنده می‌توان مبالغ کسرشده بابت استهلاك سرمایه‌گذاریهای تازه را درتشکیل سرمایه‌های جدید وارد کرد و ازقدرت تولیدی بیشتر دستگاه اقتصادی درآینده، یعنی وقتی‌که اقتصاد تا اندازه‌ای توسعه پیدا کرده است، برای جبران فرسایش سرمایه‌های قبلی استفاده نمود. اگراقتصادی دائماً درحال رشد باشد، استهلاك مستقیم و متساوی مبالغی زیادتر ازآنچه‌که برای جبران فرسایش دستگاهها لازم است، فراهم می‌کند. این یك خاصیت سادهٔ رشد هندسی** است.

ثالثاً اگر سرمایه‌گذاری را در یك سال و بازده آن راهم درهمان سال حساب کنیم، قضیه را بیش از اندازه ساده کرده‌ایم. این نحوهٔ محاسبه بسیار ساده وآسان ولی غیرکافی است، و بهتر آن است که بـا منظور داشتن اختلاف زمان واقع میان سرمایه‌گذاری وتولید فرض خود را بیشتر با واقعیت‌تطبیق دهیم. فرض‌کنیم‌مایه‌ای که در دورهٔ t مصرف شده است، محصولش در دورهٔ t+1 به دست‌آید، یا مایه‌ای

---

* یعنی میزانی که باید هر سال برای استهلاك منظور شود کمتر خواهد بود، و از این‌رو این‌گونه طرحها برای سرمایه‌گذاری مطلوبتر به‌نظر می‌رسد (مترجم).

** Geometric Growth

که در دورهٔ t+۱ مصرف شده است ، محصولش در دورهٔ t+۲ به دست آید ، که در چنین فرضی هم هنوز کار را بیش از اندازه ساده گرفته‌ایم . برای نمونه می‌توانیم ساختمان سد اسوان را مثال بزنیم . سرمایه‌گذاری در ساختمان سد اسوان ده سال طول می‌کشد ، یعنی در طی این مدت هیچ نوع محصولی از سرمایه‌گذاری مذکور عاید نمی‌شود .

در دنیای واقع ارتباط بین به‌کاربردن مایه و به‌دست‌آمدن محصول فوق‌العاده متنوع است. دربعضی موارد، مثل کاشتن اشجار یا تهیهٔ شراب‌کهنه ، به‌کاربردن مایه در یك موقع صورت می‌گیرد، و به دست‌آمدن محصول در زمانی کاملاً دور اززمان سرمایه‌گذاری واقع می‌شود. دربرخی موارد ، مثل به‌کارگرفتن ذخایرموجود، به‌کار بردن مایه و به دست‌آوردن محصول، تقریباً به دنبال یکدیگر می‌آیند. در برخی دیگر از موارد ، مثلاً درمورد تهیهٔ کالاهای بادوام تولیدی، به‌کاربردن مایه در یك زمان معین صورت می‌گیرد ، ولی محصول آن به‌طور مستمر مورد استفاده خواهد بود. میزان محصول هم ممکن‌است ثابت یا متغیر باشد، و ممکن است بلافاصله بعد از گذشت مدتی به دست آید . در این موارد نسبت دادن یك محصول معین به مایهٔ معین ممتنع می‌شود. وقتی‌که دریك نظام اقتصادی هرسه نوع سرمایه‌گذاری، یعنی به‌کاربردن مایه و به‌دست‌آوردن محصول دریك زمان، به‌کاربردن مایه به‌طورمستمر وبه‌دست‌آوردن محصول به‌طورمستمر، وبه‌کاربردن مایه دریك زمان وبه‌دست‌آوردن محصول به طور مستمر انجام می‌گیرد، واضح است‌که معیار $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ که نشان دهندهٔ ارتباط سرمایه‌گذاری و محصول در یك سال معین می‌باشد ، دیگر بیمعنی و عاری از فایده خواهد بود .

درسیستم تولیدآنی، یا درسیستمی‌که دارای پس‌افتادگی زمانی ثابت می‌باشد، مناسب‌است‌که نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ را موردتوجه قراردهیم. ولی وقتی‌که محصول در زمانی

دورتر ازموقع خرج کردن سرمایه عایدمی‌شود، مسئلهٔ سرمایه‌گذاری عبارت خواهد بود ازمقایسهٔ مقدارمعینی مایه با بازده‌آیندهٔ‌آن به‌قیمتهای فعلی. محاسبه درچنین حالی مستلزم آن است‌که مزایای احتمالی آتی را به حداکثر در حساب خود وارد نکنیم، بلکه ازآن مزایا مبلغی‌کسر کنیم و سپس محسوب داریم. اگر محصول ثابت است وبلافاصله به دست می‌آید، مزیت فعلی سرمایه‌گذاری را با این‌فرمول می‌توان حساب کرد:

$$V=\frac{Y}{R}$$

که درآن Y درآمد و V ارزش سرمایه‌ای درآمد * و R نرخ بهره است. ولی وقتی که درمحصول تغییر وفاصله وجود داشته باشد، ناچار باید درفرمول خود عامل زمان را هم وارد کنیم، که چنین می‌شود:

$$V=\frac{Y_1}{1+R}+\frac{Y_2}{(1+R)^2}+\frac{Y_3}{(1+R)^3}+\cdots\cdots+\frac{Y_n}{(1+R)^n}$$

هرقدر مدت لازم برای تحصیل اولین محصول زیادتر باشد، و هرقدر اولین محصول نسبت به سطح محصول نهایی کمتر باشد، مزیت فعلی سرمایـه‌گذاری (V) که باید با هزینهٔ آن (C) مقایسه شود، کمتر خـواهد بود؛ و علت هم روشن است، چون هرقدر که به دست آمدن محصولی به زمان حال نزدیکتر بـاشد، ارزش آن (برطبق فرمول فوق) بیشتر است، و هرقدر که دورتر باشد، ارزش آن کمتر است، زیرا تا به دست آمدن آن محصول می‌باید بهره‌ای زیادتر پرداخت. پس بازده سرمایه‌گذاریهای دارای «دوران‌آبستنی» طولانی رابابد بااحتساب تغذیهٔ «ایام بارداری» احتساب کرد.

* یعنی اگر بخواهیم در آمد مورد نظر Y را از نزول دادن پول به دست آوریم، چه مقدار پول باید به نزول بدهیم؟ V برابر آن مقدار است.

اینك این مسئله در پیش روی ما قـرار می‌گیرد که هنگام مقایسهٔ ارزش فعلی (Present Value) دو سرمایه‌گذاری، که مدت لازم بـرای تحصیل درآمد از آنها متفاوت است، باید فرمول مرابحهٔ ساده یا مرابحهٔ مرکب را مبنای محاسبه قرار دهیم. فرمول مرابحهٔ ساده براین فرض قرار گرفته است که محاسبهٔ بهره‌ای که برخود بهره تعلق می‌گیرد لزومی ندارد، در حـالی که مرابحهٔ مرکب بهره‌ای راکه ازبهره عاید می‌شود، نیز منظورمی‌دارد. **پروفسور روزن اشتاین رودن***راه حل میانه‌ای پیشنهاد کرده است.[۹] نظر وی این است که اگر نرخ نهائی پس‌انـداز در اقتصاد ۲۰ درصد باشد، باید برای این‌قسمت از درآمد سرمایه‌گذاری شده فرمول بهرهٔ مرکب به‌کار برده شود و بـرای بقیهٔ آن فرمول بهرهٔ ساده. این نظر مبتنی براین فرض است‌که سرمایه‌گذاریهایی‌که عایدی آنها بعد ازمدتی به دست می‌آید یا در سالهای نخستین عایدی ناچیزی دارد، بایـد بعداً چندان درآمد کافی داشته باشد که هم درآمد عایـد نشده در دوران نخستین را جبران کند، هم درآمدی را که از قسمتی از درآمد عاید نشده می‌توانست پس‌انداز شود وعاید اقتصاد گردد.

رابعاً اگر دستگاه تولیدی پراکنده وغیرمتمرکز باشد، اشکال مترتب داشتن محصول معین برمایهٔ معین فزونتر می‌شود، و آن قانون تجربی که مدافع سرمایه‌گذاری درصنایعی باپایینترین نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ است، تتمهٔ معنی‌خودرا از دست‌می‌دهد. قسمت عمدهٔ این جریان‌ناشی‌از وجود عوامل‌تکمیلی درکار تولیداست. شاید درست باشد که حداقل نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ در ساختن و تـوزیع کالا ۲:۱ است ، در حالیکه در راه آهن و برق ۱۶:۱ است . اما صرف نظر از فواید و نتایج فراوان صنایع برق و حمل و نقل در فراهم آوردن زمینهٔ توسعهٔ اقتصادی و بالا بردن سطح اشتغال ،

Rosenstein - Rodan *

صنایع اصلی می‌باید چندان بسط پیدا کنندکه فرصتهای لازم برای سرمایه‌گذاری در رشته‌هایی را که فایدهٔ زیادی دارد و نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ در آنها پایین است، فراهم آورند. شعب سازندهٔ کالا وقتی می‌توانند نسبت پائینی از $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ داشته باشند که وسایل حمل و نقل کارخانه را به بازار متصل کرده باشد، مواد اولیه را بتوان به ارزانی گرد آورد، و نیز نیروی لازم برای به کار انداختن کارخانه را بتوان به آسانی فراهم داشت. در مورد صنایعی‌که ناگزیرند از خدمات و کالاهای میانی سایر شعب صنعتی مایه بگیرند، نمی‌توان برای نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ معنی دقیق و کاملی قائل شد.

علیرغم همهٔ این اعتراضات، وباوصف‌اینکه همهٔ عوامل‌نابرابر دیگررا‌برابر فرض می‌کنند، وبا وجود همهٔ اشکالاتی که در محاسبهٔ محصول خالص وجود دارد، نسبت نهایی $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ مورد محاسبه قرار می‌گیرد و به عنوان معیاری اصلی در طرح نقشهٔ اقتصادی وسرمایه‌گذاری به‌کار می‌رود. این نسبت را نمی‌توان به درستی ودقت پیشبینی کرد. این نسبت در مدت کوتاه تغییرات فراوانی دارد . ولی اگراین معیار را برای مدت بلند به کار ببریم ، یعنی معدل نسبت اضافی را طی چند سال محاسبه کنیم، آنوقت شاید این‌نسبت بتواندآثار و نتایجی به بارآورد و شك نیست که این خاصیت تا حد زیادی معلول قانون تعداد کثیر است که به موجب آن نوسانهای مختلف‌آثار یکدیگررا زایل می‌سازند و در واقع نسبت نهائی $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ دربسیاری از کشورها به‌میزان قابل ملاحظه‌ای مشابهت داشته است و این نسبت به طور متوسط نزدیك به $\frac{۳/۳}{۱}$ بوده است .

□ معیار سرمایه‌گذاری

در نخستین روزهایی‌که الگوی هارود ـ دومار معرفی شده بود، تصور می‌شد

همچون معیاری برای انتجاب طرحهای سرمایه‌گذاری
که نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ را می‌توان همچون معیاری برای انتجاب طرحهای سرمایه‌گذاری باشد، G بزرگتر خواهد
به‌کار برد. اگر G برابر با $\frac{S}{K}$ باشد، طبعاً هر قدر K کوچکتر باشد، G بزرگتر خواهد
بود. اولین معیار برای سرمایه‌گذاری همین نسبت بود.

ولی این معیار برای مدتی طولانی معتبر باقی نماند، و دلایل عدم رضایت از انتخاب این معیار را هنگام گفتگو دربارهٔ الگوی هارود ـ دومار، در فصل سوم، بازگو کردیم. در این الگو تولید ارزش صرفاً به سرمایه مربوط شده است و سایر عوامل تولید به حساب نیامده است یا چنین فرض شدهٔ است که تأمین سایر عوامل مستلزم هزینهٔ خاصی نیست، چنانچه وضع بر این منوال نباشد، ناچار باید از معیار $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ صرف نظر کرد و به قابلیت تولید نهایی سرمایه روی آورد، چه در محاسبهٔ قابلیت تولید نهایی سرمایه، میزان تأثیر سایر عوامل تولید هم به‌حساب می‌آید. در محاسبهٔ این معیار می‌توان این فرمول را تنظیم کرد:

$$\frac{V_p - C_p}{K}$$

که در اینجا V_p منافع احتمالی آتی و C_p هزینه‌های احتمالی سایر عوامل تولید است. این معیار فقط در تحت شرایط معینی می‌تواند راهنمای سرمایه‌گذاری قرار گیرد؛ یعنی در شرایطی می‌توانیم این معیار را به‌عنوان راهنمای سرمایه‌گذاری به‌کار ببریم که قابلیت اجرایی تمام طرحها برحسب این فرمول:

$$\frac{V_p - C_p}{K} S$$

سنجیده شود. و بر طبق این شرایط تا زمانی که $\frac{V_p - C_p}{K}$ زیادتر از نرخ بهره باشد، طرح دارای قابلیت اجرایی خواهد بود. این معیار را قابلیت تولید نهایی خصوصی سرمایه می‌نامند، و فقط وقتی می‌تواند عملی باشد که در بازار رقابت کامل و آزاد

حکومت داشته باشد؛ ولی دو عامل دیگر هم همواره در دنیای واقع وجود داردکه در محاسبهٔ این عامل بـه عنوان معیار سرمایه‌گذاری بـاید به‌آنها تـوجه داشت. عامل اول وجود رقابت و عامل دوم وجود یـا عدم مزایای ضمنی است. عامل اول تضمین‌کنندهٔ این اصل است‌که بازده هـرعامل برابر قابلیت تولید نهایی آن عامل است؛ وعامل دوم (که درفصل نهم به‌تفصیل از آن‌گفتگوخواهیم‌کرد) تضمین‌کنندهٔ این اصل است که قابلیت تولید نهایی خصوصی با قابلیت تولید نهایی اجتماعی آن برابر است. دراین بررسیها آثار مالیات، تعرفه‌های‌گمرك وکمکهای بلاعوض دولت به صنـایع در نظرگرفته نشده است. اگر برقیمتهای واقع و قیمتهای بازار عوامل منحرف‌کنندهٔ خارجی (درجریان تعیین‌قیمت) تأثیربگذارد، پس باید قابلیت تولید نهایی خصوصی با واردکردن عامل سومی، یعنی‌قابلیت تولیدنهایی اجتماعی، اصلاح شود، یا برطبق این فرمول:

$$\frac{V_p - C_p + E_p}{K}$$

که در آن E_p نمایندهٔ عوامل خارجی منحرف‌کنندهٔ جریان طبیعی تولیـد است، به اضافه یا منهای تفاوت قابلیت تولید خصوصی و اجتماعی[۱۶]. البته می‌توان مالیات و کمکهای دولت و عوامل منحرف‌کنندهٔ قیمتها را در V_p و C_p قرار داد و محاسبه کرد و در این صورت عامل E_p فقط نمایندهٔ مزایای ضمنی یا عدم مزایای ضمنی خواهـد بود. در صورتی‌که به این نحو عمل کنیم، منافع و هزینه‌هـا را با قیمتهای فرضی سنجیده‌ایم، نه با قیمتهـای بازار، و مراد از قیمتهـای فرضی، آن قیمتهای بازار است که منافع و هزینهٔ اجتماعی هم در آن منعکس شده است؛ در قسمتهای بعدی در این باره به تفصیل‌گفتگو می‌کنیم. قیمتهای فرضی ممکن است که تحت تأثیرعوامل‌منحرف‌کننده ازقیمتهای بازارکمتر یا بیشتر باشد، و به‌همین

ترتیب ممکن است که این عوامل درمیزان هزینهٔ اجرایی طرح هم تأثیر کنند. اگر نرخ ارز زیادتر از میزان واقعی باشد، ممکن است که بهای وسایل و مواد وارداتی بیشتر از قیمت واقعی آن بر آورد شود، و درصورت وفور بیکاری ممکن است که سیر تحول مزدها درجهت افزایش ارزش اجتماعی نیروی کار باشد. اگر نرخ تحول فرضی نیروی کار صفر باشد و هیچ عامل منحرف‌کنندهٔ خارجی هم درکار نباشد و به جای قابلیت تولید نهایی خصوصی سرمایه، قابلیت تولید نهایی اجتماعی آن را در نظر بگیریم، ممکن است که مجدداً به نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ برسیم.

تغییر معیار $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ به قابلیت تولید نهایی‌فیزیکی، و از آن به قابلیت تولید نهایی اجتماعی سرمایه، هرگز به معنای آن نیست که معیارهای دیگری نمی‌توان سراغ‌کرد، بلکه علاوه‌بر این معیارها برای سرمایه‌گذاری معیارهای دیگری هم پیشنهاد شده است. از جمله **گالنسن*** و **لیبن اشتاین****[11] پیشنهاد می‌کنند که درکار سرمایه‌گذاری باید طرحهایی انتخاب شوند که حد اعلای تأثیر را در رشد اقتصادی در مدت بلند به جا می‌گذارند. در یك اقتصاد غیرمتمرکز در حال رشد طرحهای متفاوت نه فقط محصولات متفاوتی تولید وعرضه می‌کنند، بلکه درجریان سرمایه‌گذاری هم تأثیر می‌نمایند، زیرا قدرت تولید هرطرح همراه با خود تمایل نهایی خاصی به‌پس‌انداز ایجادمی‌نماید. اگر یك طرح سرمایه‌گذاری چنان‌باشدکه تعداد زیادی کارگر را به کار بگیرد و مبالغ قابل توجهی به عنوان مزد بپردازد، امکان کمتری هست که از اجرای این طرح مبالغ زیادی برای سرمایه‌گذاری بعدی پس‌اندازشود، واگرطرح دیگرچنان‌باشدکه با استفاده از ابزارها وماشینهای خاص تعدادکمتری‌کارگر را به‌کار بگیرد و مبالغ بیشتری بابت اجاره و بهره و امثال آن بپردازد، امکان بیشتری داردکه برای سرمایه‌گذاریهای آینده مبالغی از این محل

---

* Galenson   ** Leibenstein

پس‌انداز شود. اگر تمایل نهایی به پس‌انداز هم مثبت باشد، باز تا وقتی‌که سطح درآمد به میزان معینی نرسد، عملاً پس‌اندازی درکار نخواهد بود، و درچنین حالتی معیار سرمایه‌گذاری این فرمول خواهد بود:

$$\frac{Y_p - C_w}{K}$$

که در این‌فرمول W مبالغ پرداخت شده به عنوان مزد است (البته این فرمول را هم می‌توان بـا واردکردن عوامل منحرف کنندهٔ خارجی و مزایای ضمنی تکمیل کرد، ولی اساس محاسبه همین خواهد بود)، و برای افزایش میزان رشد نه فقط باید قابلیت تولید نهایی سرمایه را مناط قرار داد، بلکه به «سرمایه‌گذاری نهایی سرانه» هم باید توجه داشت؛ به‌ویژه باید به‌طرحهایی‌که سرمایه را بیشتر از نیروی انسانی به کار می‌گیرد، توجه بیشترکرد، زیرا این‌گونه طرحهـا پس‌انداز بیشتری برای سرمایه‌گذاری بعدی ایجاد می‌کند.

گالنسن ولیبن اشتاین بیشتر به طرحهایی تمایل دارندکه براثر اجرای‌آنها درآمدهای زیادتری نصیب عده‌ای‌گردد، و یکی از دلایل این تمایل آنها این است که فراهم‌کردن موجبات اشتغال زیاد با مزدکم در حقیقت هموارکردن راه افزایش سریعتر جمعیت است، و ما در فصل پانزدهم راجع به این مطلب به تفصیل گفتگو می‌کنیم. باید توجه داشت که ایجاد تفاوت سطح در میزان درآمدهـا ممکن است، همچنانـکه ریکاردو می‌پنداشت، به خودی خود تمایل نهایی به پس‌انداز را افزایش ندهد. ریکاردو معتقد بودکه سرمایه‌گذاری از سود زاییده می‌شود، ولی به نظر وی مبالغی که‌بابت «رانت» عاید عده‌ای می‌شود،عمدتاً بابت‌مصرف واشیای‌مصرفی‌پرداخت خواهدشد، وصرف سرمایه‌گذاری‌نخواهدگردید، وما دراین باره بازگفتگومی‌کنیم. ولی در الگوهای رشدکه به عوامل یگانهٔ تولید عنایت دارد، توجه خاص باید به-

افزایش منفعت باشد نه به‌تقلیل مزد، زیرا چنانکه تاریخ اقتصاد نشان می‌دهد، مزد کم و «رانت» زیاد، هیچ‌کشوری را به‌اندازهٔ منافع زیاد ومزد زیاد و رانت‌کم به‌رشد اقتصادی رهنمون نبوده‌است. البته در این حالت میزان عرضهٔ زمین نامحدود فرض شده است[۱۲].

پیشنهادگالنسن ولبین اشتاین به‌نوبه خودمورد انتقادقرارگرفته است، چون بنابر پیشنهاد آنها رشد اقتصادی به قیمت در فشار گذاشتن اکثریت عظیم مردم یك نسل‌فراهم می‌شود. دراینجا باید یادآور شدکه قابلیت تولیدنهایی اجتماعی، قابلیت تولید نهایی سرانه، تا حدی‌که ازنرخ بهره تأثیر می‌پذیرند، با یکدیگرمربوط و مرتبطند. اگرنرخ بهره کم باشد و افزایشی هم در جریان زمان برای آن پیشبینی نشود، سرعت رشد درمدت بلند دچار خدشه نخواهد شد، میزان تولید همچنان به طور مداوم رو به افزایش خواهد بود. در این حالت با انتخاب و اجرای طرحهایی که مستلزم سرمایهٔ بیشتر ونیروی‌کارکمتراست، بازده‌نهایی اجتماعی‌فزونی می‌یابد، و این افزایش بازده به‌نوبهٔ خود موجب سریعترشدن جریان رشد اقتصادی است؛ و در این حالت بازده نهایی اجتماعی به بازده نهایی سرانه بسیار نزدیك خواهد بود. ولی اگرنرخ‌بهره سنگین باشد، احتمال‌آن هست‌که جریان رشد درمدت بلندبراثر فشارنرخ‌بهره خدشه پذیرد، و دراین‌حالت مباحثات وگفتگوهای مطروحه اهمیت و اعتبار خود را تا حد زیادی از دست می‌دهد و گفتگو دربارهٔ معیارهای سرمایه‌گذاری به تئوری‌کلاسیك نرخ بهره باز می‌گردد.

مباحث توسعهٔ اقتصادی ذهن را به‌آثار متفاوتی‌که ناشی ازکیفیت‌کار وکمیت سرمایه است، سوق می‌دهد. اما کمیت‌کار یا کیفیت سرمایه هم هرگز نباید از نظر دور بماند و مورد تعلل قرارگیرد. کیفیت کار درکتاب حاضر در فصول بعدی مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد، و نیز در فصول‌آینده علاوه‌برکیفیت کار، به‌کیفیت

سرمایه هم التفاوت می‌شود و مزایا و معایب ناشی از بزرگ بودن واحد اقتصادی هم در فصول بعدی بررسی می‌شود.

□ طرق سرمایه‌گذاری:

به رسم گفتگویی مقدماتی دربارهٔ منابع پس‌انداز برای تشکیل سرمایه، مناسب است که ارگانهای سرمایه‌گذاری را هم مورد مطالعه قرار دهیم. همه کس چنین می‌پندارد که تنها حجم پس‌انداز عامل محدود کنندهٔ تشکیل سرمایه است، و هرآنچه را که پس‌انداز شده است می‌توان به سهولت سرمایه‌گذاری کرد. ولی اخیراً با این نظریه مخالفت شده‌است. بانك بین‌المللی توسعه وعمران براین اعتقاد است که پولهای موجود وسیلهٔ تند یا کند کردن سرمایه‌گذاری نیست، بلکه ترقی و پیشرفت در کار برنامه ریزی و وجود طرحهای پیشرفته است که برای سرمایه‌گذاری میدان عمل بازمی‌کند. دربسیاری کشورها مانند ترکیه، مکزیك وپاکستان، مسلم شده است‌که نقص اساسی درکار سرمایه‌گذاری کمبود پول نیست، بلکه نبودن بازرگانانی است‌که حاضر باشندکه سرمایهٔ خودرا به‌مصرف سرمایه‌گذاری برسانند و امر خطیر کارفرمایی بنگاه اقتصادی را به عهده بگیرند.

در جوامع در حال توسعه امر سرمایه‌گذاری به عهدهٔ زارعان، کارفرمایان داخلی وخارجی، و حکومت محول شده است. همچنین در کشورهایی که ساکنان منازل‌مالك‌خانهٔ خود هستند ورسم اجاره واستجارهٔ خصوصی یا دولتی‌کمتر به‌چشم می‌خورد، مانند ایالات متحدهٔ آمریکا، مصرف کنندگان هم به نوبهٔ خود در کار سرمایه‌گذاری مشارکت دارند، یعنی آنها پول خود رااز طریق تهیه و خرید اشیای بادوام به‌مصرف سرمایه‌گذاری می‌رسانند. البته این نوع فعالیت درصورتی سرمایه‌گذاری تلقی می‌شود که حاضر باشیم که اشیای بادوام مصرفی را هم جزء سرمایه

محسوب داریم.

تقریباً تمام کار سرمایه‌گذاری در کشاورزی را زارعان انجام می‌دهند، و فقط طرحهای بزرگی که اجرای آنهامستلزم داشتن سرمایهٔ کلان‌است، از این قاعده مستثناست. بدیهی است که حکومت، جزدرموارد نادر، موظف به‌تدارك سرمایه‌های ثابت‌اجتماعی واقتصادی می‌باشد. یکی از این موارد نادرهنگامی‌است‌که یك‌شرکت بزرگ وثروتمند خارجی سرمایه‌های عظیمی در یك‌کشور فقیر به‌کار می‌اندازد و می‌خواهد راندمان‌کارگران خودرا ازطریق تعلیم وتربیت وحفظ بهداشت آنان بالا ببرد، مانند اقدامات شرکت نفت آمریکایی عربی* در عربستان سعودی، یاشرکت متحدهٔ میوه**دربسیاری ازکشورهای‌امریکای مرکزی؛ یامثلاً وقتی‌که وسائل حمل ونقل ومسکن به‌طورکلی وجود ندارد یا اگروجود داردکافی ومناسب نیست، به‌ویژه درمورد بهره‌برداری ازمعادن، شرکت یاموسسهٔ ذینفع ممکن‌است‌که به‌هزینهٔ خود راه‌آهن بناکند یاتعداد زیادی منازل مسکونی و حتی شهری کوچك برپا دارد.

اشکالات عمده درکار سرمایه‌گذاری تولیدی وقتی بروز می‌کند که کارفرمایی ضعیف است و حکومت هم از نظر کار آموختگی و تجربه توانایی لازم را برای جبران ضعف کارفرمایی ندارد. در این حال مسائلی به وجود می‌آید که بررسی و حل آنها را به فصول بعد موکول می‌کنیم.

وقتی که کارفرمایان اقدام به سرمایه‌گذاری خصوصی می‌کنند، نباید ایشان را تنها مقام تصمیمگیرنده در جریان سرمایه‌گذاری دانست. البته اگر کارفرما خود به تنهایی سرمایه را جمع‌آوری و تهیه کرده است، و از قانون هم تبعیت می‌کند، حق دارد ومی‌تواند که به میل خود وبه تنهایی تصمیم بگیرد. ولی در بیشتر موارد کار فرما سرمایهٔ لازم را از داخل یا خارج قرض می‌کند، و تصمیم در مورد قرض

* Arabian American Oil Company

** United Fruit Co.

دادن به او شاید مهمتر و مؤثرتر از آمادگی او برای قبول خطرات احتمالی است.
امروز مسئلهٔ مورد ابتلای کشورهای کم توسعه پیدا کردن تعدادکافی کارفرمای قابل وآزموده است، حال آنکه در تاریخ تکامل اقتصادی اروپا و ایالات متحده به این اشکال بزرگتر برمی‌خوریم که آنها درمیان گروههای نامحدود کارفرمایان آزموده مردد مانده بودندکه به‌کدام اعتمادکنند وسرمایهٔ خود را در اختیارکدام بگذارند؛ و در اخذ تصمیم در این زمینه‌ها بانکها نقشی اساسی و تاریخی داشته‌اند.

امروز دیگر بانکها راکمتر به‌عنوان اداره کننده ورهنمای جریان سرمایه می‌شناسند. مؤسسات اقتصادی* ایالات متحدهٔ امریکا به مقیاس وسیعی توانسته‌اند خود را از قید وابستگی به بانکها، که خصوصیت اقتصاد سه یا چهار قرن قبل از جنگ جهانی اول بود، برهانند.

مؤسسات بزرگ اقتصادی برای رها کردن خود از زیر سلطهٔ بانکها وسایل و شیوه‌هایی به کار بردند، مثلاً سرمایه‌گذاری مجدد را از منافع حاصل از کارکرد مؤسسه تأمین کردند، اوراق قرضه و سهام چاپ کردند و آنها را از طریق بانکهای سرمایه‌گذاری به مردم فروختند، یا اینکه مستقیماً آنها را به شرکتهای بیمه فروختند. ولی در اروپای غربی مؤسسات اقتصادی درسرتاسر قرون جدید و معاصر و مخصوصاً در قرن نوزدهم، به بانکها وابستگی داشته‌اند: کارفرمایان پیشنهاد می‌دادند و بانکها رد می‌کردند.

به نظر نمی‌رسد که در کشورهایی که فعلاً کم توسعه‌اند، بانکهای تجارتی بتوانند نقش تعیین کننده را درتنظیم وهدایت سرمایه‌گذاری برای توسعهٔ اقتصادی ایفاءکنند. به‌احتمال زیاد ایفای‌این‌نقش به‌عهدهٔ حکومت است، حتی درمواردی‌که سرمایه‌گذاری از سرمایه‌های خصوصی ودر شعب فعالیتهای اقتصادی خصوصی است.

* Corporations

کارفرمای خارجی صاحب سرمایه هم می باید اجازهٔ قانونی برای سرمایه‌گذاری تحصیل کند، و برای تحصیل اجازه ناچار می باید نقشه‌ها و طرحهای خود را به تصویب حکومت ذیربط برساند. کمك مالی به کارفرمای داخلی ممکن است که توسط بانك توسعه‌ای که از وجوه دولت استفاده می‌کند، تأمین شود (و شاید قدری از سرمایهٔ چنین بانکی متعلق به یك بانك بین‌المللی باشد). مؤسسات داخلی بزرگ که احتیاج به قرضهٔ خارجی پیدا می‌کنند، ناچار باید اجازهٔ دولت را برای تحصیل قرضه به دست آورند، و در بعضی موارد حتی دولت باید از ایشان ضمانت کند. دولت سرمایه‌گذاری در شعب فعالیتهای اقتصادی عمومی یا خصوصی را یکسان هدایت می‌کند و خصوصی یا عمومی بودن سرمایهٔ مربوط در این امر تفاوتی پیش نمی‌آورد.

□ منابع سرمایه

تشکیل سرمایه در معنای اصلی فقط وقتی مقدور و میسر است که جامعه‌ای بتواند بیش از آنچه که مورد نیاز کارگران مشغول به امر تولید سرمایه است کالای مصرفی تهیه کند، یعنی کالاهایی تهیه کند که طی دوران تهیه یا بلافاصله بعد از آن به مصرف نرسد. این محصول اضافی در جوامع ابتدایی بیشتر شامل غذا و تا حدی هم پوشاك بود. مسئلهٔ تشکیل سرمایه در این جوامع به صورت غذا دادن (و لباس پوشاندن) به کارگری است که از کار تولید غذا و لباس دور و به کار تولید سرمایه گمارده شده است. درجوامع پیشرفته‌تر، که سطح اقتصاد آنها از تأمین معاش روزانه‌شان بالاتر است، باز همین مسئله مطرح است، ولی نحوهٔ تجلی آن متفاوت است: مسئله این است که از تولید جاری خود چگونه پس‌انداز کنیم تا سرمایه تشکیل شود. این پس‌انداز ممکن است کالاهای مصرفی باشد که تولید شده‌اند اما تولیدکنندگانشان آنها را مصرف نکرده‌اند، یا کالاهای سرمایه‌ای باشد که ازمحل

پس‌اندازهای تولیدکنندگان تهیه شده است، یعنی تولید کنندگان به هنگام تولید این کالاها از پس‌اندازهای قبلی اعاشه کرده‌اند.

پس‌انداز ممکن است توسط مؤسسات اقتصادی، خانواده‌ها، یا حکومت به عمل آید، یا احتمال دارد که از خارج کشور وارد شود. پس‌انداز ممکن است داوطلبانه باشد، یا بر اثر تورم به صورت اجباری محقق گردد. مسئلهٔ استقراض از خارج، ونیز بعضی از جنبه‌های تشکیل سرمایه توسط دولت را بعداً موردبحث قرار می‌دهیم. دراینجا فقط از عواملی‌که درپس‌اندازهای شخصی وپس‌اندازهای مؤسسات اقتصادی اثر می‌گذارد، سخن می‌رانیم.

در کشاورزی پس‌انداز اغلب به شکل جنسی و عینی صورت می‌گیرد. زارع زمینش را (از درخت) پاك می‌کند، منزلش را تعمیر می‌کند، در اطراف مزارع و کشتگاه و حیاط منزل خود پرچین برپا می‌دارد. اینها در عین حال هم پس‌انداز و هم سرمایه‌گذاری است. درشعب غیرکشاورزی هم پس‌اندازجنسی وعینی تااندازه‌ای معمول است؛ مثلاً در انباشتن ذخایر کالایی، یا درساختمان منازل توسط صاحبانش. ولی در هرحال قسمت عمدهٔ پس‌انداز از طریق سرمایه گذاری درآمدهایی که به شکل پول عاید اشخاص شده است، وقوع می‌یابد.

عوامل مؤثر در پس‌اندازهای شخصی گوناگون است. میزان پس‌انداز تابعی است از سطح درآمد و توزیع آن، و نیز منوط به درجهٔ رواج عادات و رسومی است که جنبهٔ پس‌اندازی دارند، از قبیل عادت بیمهٔ عمر، تصاحب خانه‌های رهنی بـا پرداخت قسط، سیستم خانوادگی که بـه سیستم «خانوادهٔ افقی» شناخته شده است و در آن هر نسل می‌باید خود مستقلاً وسایل زندگی خود را فراهم سازد،* و

---

* Horizontal Family برخلاف «خانوادهٔ عمودی» (Vertical Family) که در آن تمام خواستهای اعضای خانواده ازهر نسل متوجه «رئیس» خانواده است ودر نتیجه امکان پس‌انداز قلیل.

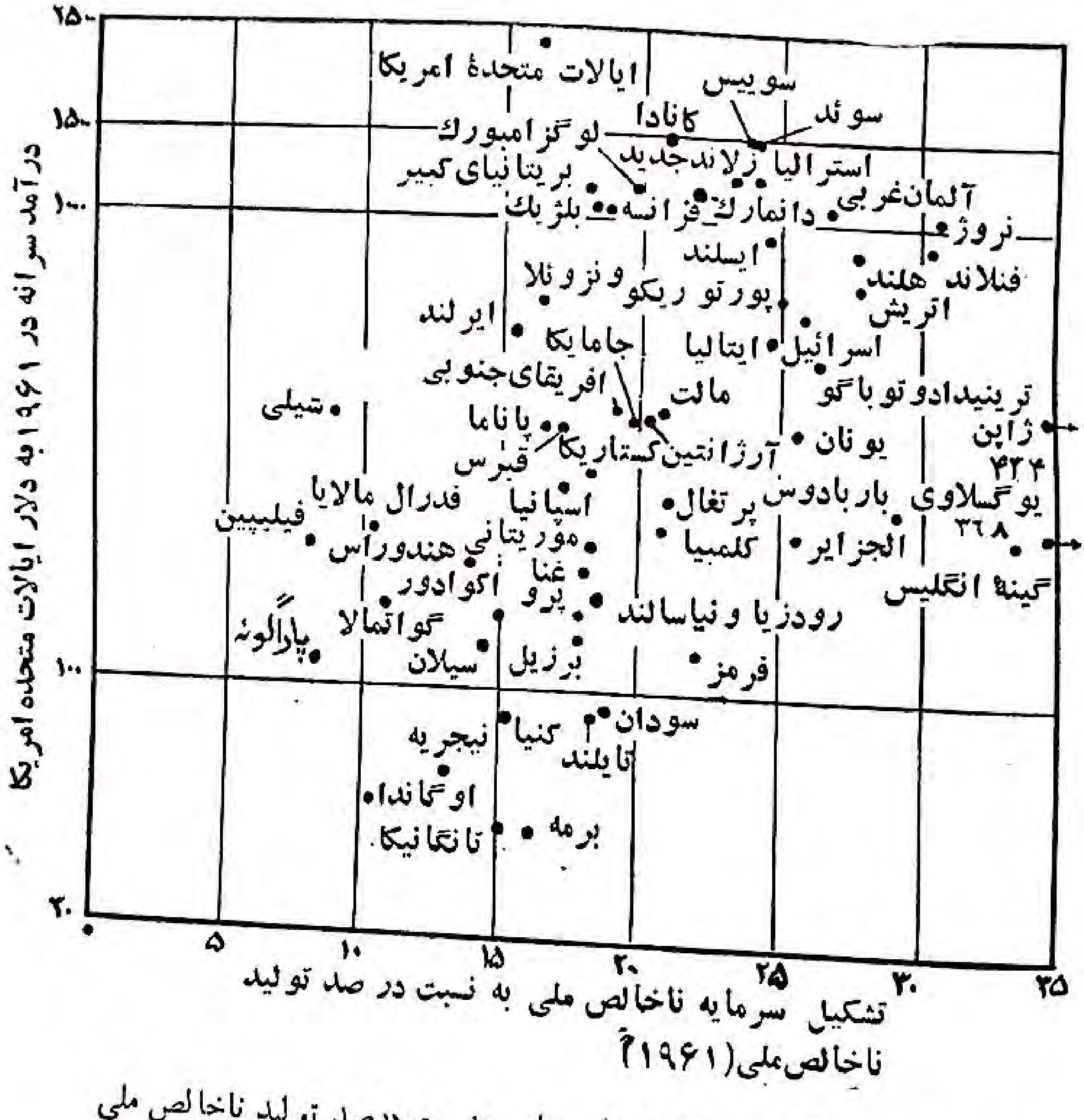
منوط است به‌وجود فرصت وانگیزهٔ پیشرفت اجتماعی ازطریق بهبودوضع اقتصادی. شاید عامل دیگر مؤثر در میزان پس‌انداز را باید نحوهٔ تلقی اجتماع، از ارزش و اهمیت خاص تجمع ثروت برمبنای انگیزه‌های دینی و دنیوی‌دانست، بسیارمشکل است که برای یکی‌ازاین عوامل‌نسبت به‌آنهای دیگر ارجحیتی قائل شویم، تاحدی به‌این‌دلیل‌که ممکن‌است یك‌عامل درشرایط مختلف دارای‌اهمیت متفاوتی باشد. در اجتماع بسته‌ای که درآن تحول وتحرك اجتماعی ممتنع است، توزیع غیرمتساوی درآمد شاید نتواند موجبات پس‌انداز بسیاری را فراهم سازد، و اگر هم در چنین جامعه‌ای احیاناً پس‌اندازی بشود، بسیار بعید است که آن پس‌انداز در راههای تولیدی به‌کار افتد، و بیشتر به نظر می‌رسد که به صورتهای غیرتولیدی، از قبیل خرید جواهر و فلزات قیمتی و مسکن پرتجمل، مصرف شود. ولی در جوامع باز، که پیشرفت اجتماعی از طریق توفیق اقتصادی میسور است، هرقدر توزیع درآمد غیر متساوی‌ترباشد، تشکیل سرمایه بیشترخواهد بود. **لوئیس***خاطر نشان ساخته است که در جامعه‌ای کـه ده درصد جمعیت در حدود ۴۰ درصد درآمـد را جذب می‌کنند، و این وضع دربسیاری ازکشورهای کم‌توسعه مشاهده می‌شود، بسیار ساده است‌که سطح پس‌انداز را تا۲۰درصد درآمد ملی ببرند.[۱۳] ازاین عبارت شاید چنین مستفاد شود که نحوهٔ توزیع درآمد در کار پس‌انداز، از سطح درآمد مهمتر است.

در حقیقت، همچنانکه درنمودار ۲ ــ ۵ نموده شده است، ارتباط بین تشکیل سرمایه وسطح درآمد فوق‌العاده سست است. ولی ارتباط بین تشکیل سرمایه ونرخ رشد اقتصادی بدون تردید استوارتر است، هرچند که آنهم کامل و مطلق نیست، چنانکه ژاپن با داشتن نرخ بیش از ۴۰ درصد تشکیل سرمایهٔ ناخالص در ۱۹۶۱ دارای‌نرخ رشداقتصادی عالی‌است، ولی‌نروژوگینهٔ انگلستان‌که نرخ تشکیل‌سرمایه

---

* Lewis

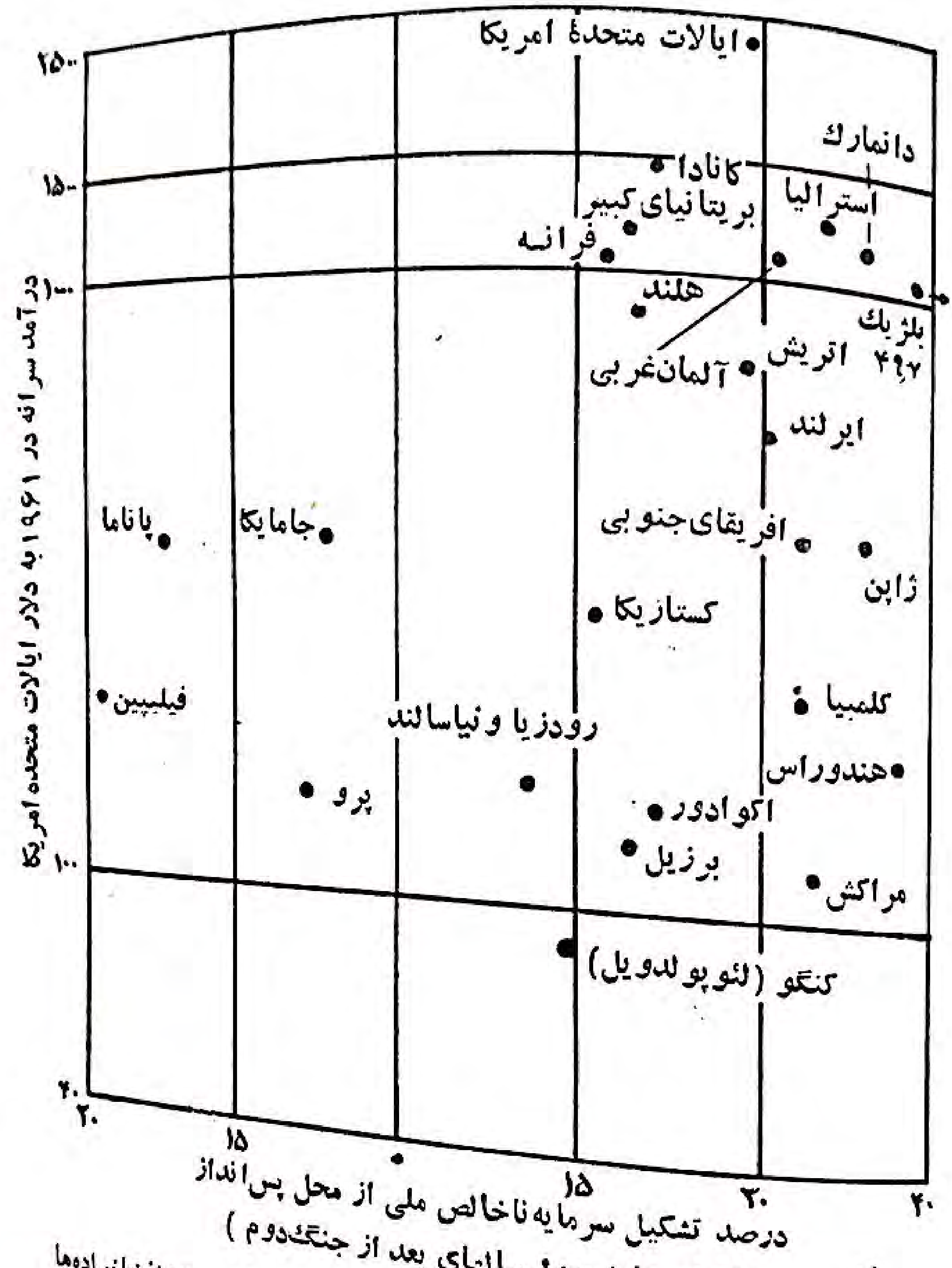
آنها به ژاپن نزدیکتر از سایر کشورهاست، از داشتن چنان سرعت رشد اقتصادی محروم مانده‌اند. در انگستان و فرانسه نرخ تشکیل سرمایهٔ نا خالص برابر است، ولی نرخ رشد اقتصادی فرانسه بالاتر است.



نمودار ۲-۵: تشکیل سرمایهٔ ناخالص ملی به‌نسبت درصد تولید ناخالص ملی درمقایسه با درآمد سرانه درسال ۱۹۶۱.

منابع: برای تشکیل سرمایه بـه نشریهٔ سالانهٔ سازمان ملل، بـه نام آمارهای محاسبات ملی، مربوط به سال ۱۹۶۲، منتشره به سال ۱۹۶۳ در نیویورك.
برای درآمد سرانه جدول شمارهٔ یك این کتاب.

اگر ارتباط بین سطوح درآمد و کل سرمایه‌گذاری سست است، ارتباط بین درآمد وپس‌انداز روشنتر واستوارتر است. نمودار ۳ـ۵ نشان دهندهٔ میزان پس‌انداز خانواده‌ها به عنوان قسمتی از جریان تشکیل سرمایهٔ ناخالص ملی در مقایسه با درآمدسرانه است. این نمودار براساس ارقام واطلاعاتی که **سیمون کوزنتس** گردآورده، فراهم شده است. شك نیست که اطلاعات فراهم شده عاری از اشتباه ولغزش نیست، زیرا در بسیاری از کشورها پس‌انداز خانواده‌ها را همان پس‌انداز همهٔ مردم ساکن آن کشورحساب می‌کنند و پس‌اندازهای مؤسسات اقتصادی ثبت‌نشده هم درجزءآن احتساب می‌شود، ولی تا اندازه‌ای که از این اعداد و اطلاعات برمی‌آید، غیرازچند مورد استثنایی، میزان پس‌اندازخانواده‌ها با افزایش درآمد سرانه فزونی می‌یابد. درکشورهای فقیرتر قسمت عمدهٔ پس‌انداز احتمالاً به‌وسیلهٔ حکومت، ودرکشورهایی که به‌سرعت درحال‌رشدند، قسمت عمدهٔ پس‌انداز به‌وسیلهٔ مؤسسات اقتصادی صورت می‌گیرد. کوزنتس با یك نگاه اجمالی به‌تاریخ اقتصاد ایالات متحده با استفاده از اطلاعاتی که **گلداسمیت** جمع‌آوری‌کرد، چنین درمی‌یابدکه افرادغیرکشاورز(منظور از افرادغیرکشاورز نه‌فقط افرادی غیراززارعان می‌باشد، بلکه مؤسسات اقتصادی وحکومت هم درشمارآنها فرض شده‌اند) از ۵۰ تا ۷۰ درصدپس‌انداز ایالات متحده را صورت داده‌اند؛ واگر این رقم را با رقم مربوط به‌سال ۱۹۶۱، منعکس درنمودار شمارهٔ ۳ـ۵، مقایسه‌کنیم، می‌بینیم که میزان پس‌اندازخانواده‌ها به ۲۹ درصدتقلیل یافته است و برمیزان پس‌اندازمؤسسات اقتصادی مرتباً افزوده شده است، چنانکه این نسبت در خلال سالهای ۱۹۴۹ـ۱۸۹۷ به ۲۵ درصدکل پس‌انداز ملی بالغ شده است (البته بحران وکسادی دههٔ ۱۹۳۹ـ۱۹۳۰ درایجاد این رقم نسبتاً درشت سهم مختصری دارد)، و در جمع کل پس‌اندازها میـزان پس‌انداز کشاورزان و پس‌انداز مؤسسات‌اقتصادی‌کوچك وثبت‌نشده تقلیل‌یافته وپس‌اندازحکومت‌فزونی گرفته‌است.



نمودار ۳-۵: نسبت درصد تشکیل سرمایهٔ ناخالص ملی ازمحل پس اندازخانواده‌ها (معدل سالهای بعد از جنگ دوم) در مقایسه با در آمد سرانه درسال ۱۹۶۱.

منابع: برای تشکیل سرمایه: نوشته سیمون کوزنتس تحت عنوان «جنبه‌های کمی رشد ملتها» در نشریهٔ Economic Development & Cultural Change، شمارهٔ ژوییهٔ ۱۹۶۰، صفحات ۹۴-۹۲؛ برای درآمد سرانه: جدول شمارهٔ یك این کتاب.

دلیلی ندارد که این نسبتها را نمونه تلقی کنیم و تعمیم بدهیم، به ویژه آنکه می‌دانیم همیشه و در هر کشوری حدفاصل بین مؤسسات اقتصادی و افراد دقیقاً معین نیست.

پس‌انداز مؤسسات اقتصادی از سود آنها حاصل می‌شود. البته مقدار معتنابهی از سرمایه‌گذاری کل از محل وجوه استهلاك یا تقلیل ذخیره‌ها است. مبلغ استهلاك برحسب نسبت درصد درآمد، در کشور توسعه یافته‌ای که صاحب ذخایر سرمایه‌ای بسیار است، طبعاً از کشوری که تازه در مسیر رشد اقتصادی قدم گذاشته، زیادتر است. باید افزود که استهلاك خود منبعی برای تشکیل سرمایه است، و این درصورتی است که محصول سرمایهٔ جایگزین شده ازمحصول سرمایهٔ فرسوده وخارج شده زیادتر باشد. ولی پس‌انداز خالص از محل منافع تأمین می‌شود.

لوئیس معتقد است که راز ازدیاد میزان پس‌انداز از ۴تا۵ درصد درآمد، در یك اقتصاد راکد به ۱۰ تا ۱۵ درصد در یك اقتصاد رشدیابنده، می‌باید فقط درمیزان زیاد سود جستجو شود[۱۴]. درآمد سرشار واجد چندان اهمیتی نیست. زمین‌داران ثروتمند استعداد زیادی برای توسعهٔ اقتصادی ندارند، ازوضع وموقعیت اجتماعی خود به‌احتمال قوی رضایت خاطر فراوان دارند، و نوعاً مصرف‌کنندگان خوبی هستند. اما سود زیاد، خواه عاید مؤسسات شده باشد وخواه از طریق اوراق سهام به‌افراد منتقل شده‌باشد، اقتصاد کشور را به سرمایه‌گذاری مجدد، توسعه، و رشد دلالت خواهد کرد، یا لااقل مادام که رشد اقتصادی درتحت رسوم کاپیتالیستی صورت می‌پذیرد، این چنین خواهد بود.

وقتی که حکومت به سرمایه‌گذاری مبادرت می‌کند، می‌تواند پول لازم برای سرمایه‌گذاری خود را از پس‌اندازهای داخلی، یا از پس‌اندازهای خارجی، که از خانواده‌ها یا مؤسسات اقتصادی به دست می‌آیند، فراهم کند. پس‌انداز داخلی نشان

دهندهٔ تفاوتی است که بین مالیات دریافتی وهزینهٔ دولت وجود دارد. منظور ازهزینهٔ دولت در اینجا کلیهٔ مبالغی است که دولت برای ادای تکالیف خود خرج می کند، منهای مبالغی که برای تشکیل سرمایه منظور می‌دارد. البته پس‌اندازها می توانند ازمیزان سرمایه‌گذاری دولت بیشتر باشند. در این‌صورت مازاد پس‌انداز بایدبرای سرمایه‌گذاری دراختیار مؤسسات قرارگیرد. ممکن است که دولت به منظورتدارك مبالغ‌لازم برای سرمایه‌گذاری خود دست به‌وضع و دریافت مالیات‌بزند. اگر پولی را که به این ترتیب فراهم می‌آید پس‌انداز بنامیم، اندکی مسخره است ، ولی این کار را معمولاً می‌کنند. اگر دولت پول لازم برای سرمایه‌گذاری خود را ازطریق کسر بودجه تدارك کند، سایرشعب پس‌انداز بیشتری خواهندکرد. پس‌انداز سایر شعب ممکن‌است که‌داوطلبانه از راه خریداوراق‌قرضهٔ دولتی‌توسط‌مؤسسات اقتصادی و خانواده‌ها به عمل آید، یا صورت قرض اسکناس از بانکها توسط دولت را پیدا کند. یا اگردولت پول لازم را از راه انتشار اسکناس‌جدید وایجادتورم چاره‌جویی کند، پس‌انداز صورت اجباری به خود خواهد گرفت، یعنی مصرف‌کننده ناگزیر و به لحاظ بالارفتن قیمتها که ناشی از تورم است، از خرید ومصرف خود می‌کاهد، و دولت در این میان فرصت می‌یابد که منابع اقتصادی را از یك شعبه به‌شعبهٔ دیگر منتقل‌کند. زیانها و مزایای (اگر مزیتی داشته باشد) تهیهٔ پول از راه کسر بودجه را بعداً توضیح می‌دهیم. دراینجا ذکر این‌نکته‌کفایت می‌کندکه اتحاد شوری توسعهٔ اقتصادی خود را براین مبنی به عمل‌آورد.

□ سرمایه به عنوان یك مفتاح

آیا تشکیل سرمایه مفتاح توسعهٔ اقتصادی است؟ عدهٔ زیادی به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهند. سرمایه می‌توانندجانشین‌منابع شود، سرمایه می‌تواندجانشین

کار هم بشود. تشکیل سرمایه، با ملحوظ بودن مقدارمعینی از نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$، موجب افزایش تولید می‌شود و افزایش تولید به نوبهٔ خود موجبات سرمایه‌گذاری بعدی و افزایش بازهم بیشترتولید را فراهم می‌دارد. گرچه ضرورت تشکیل سرمایه‌برای توسعهٔ اقتصادی مسلم است، ولی دلایل چندی ما را برآن می‌داردکه از قبول آن به عنوان مبین توسعهٔ اقتصادی خودداری کنیم. دلیل نخست این‌که «برخاستن» یا «جهش» (به‌اصطلاح راستو: Take_Off) از ۴ تا ۵ درصد به ۱۲ تا ۱۵ درصد، اگر نه همیشه، ولی لااقل‌در بیشترموارد، ناگهانی و یکباره‌است. برای توجیه این‌تحول شخص بایدبه‌چیزی بالاترازمدل رشدهندسی‌اقتصاد متوسل شود: بیان اینکه‌سرمایه موجب‌ازدیاد درآمد، وازدیاددرآمد موجب‌ازدیاد بیشترسرمایه است، قادربه‌توجیه این‌حرکت‌ناگهانی‌نیست. دوم اینکه، رشد اقتصادی با چنان سرعتی صورت می‌گیرد که‌نمی‌توان‌آن را فقط باتشکیل سرمایه توجیه نمود (به‌فصول بعدی مراجعه شود). سوم اینکه، وقتی‌که رشد اقتصادی اوج می‌گیرد، سرعت تشکیل سرمایه به تدریج تبدیل به‌سرعت ثابتی می‌شود، و دراینجاست‌که طرفداران تئوری‌نقش اصلی‌سرمایه می‌باید توضیحاتی بیش‌از آنچه‌که تاکنون اداکرده‌اند، ارائه دهند.

راست است‌که سرمایه درجریان تشکیل همچون‌گیاهی حساس است،که رشد آن ممکن است براثر فقـر یا عجز از تحصیل وام معوق بماند، یا ممکن است که صاحبان ثروت، با توجه بیشتر به سرمایه‌گذاری درساختن خانه یا بالا نگاهداشتن کاذب قیمت اراضی‌کشاورزی وکالاهای موجود، آن را ازنمو باز دارند؛ و نیز وقتی هم که رشد آغاز شد، ممکن است براثر راکد ماندن اندوخته‌ها، یا صدور سرمایه به مراکز مالی دیگر، یا خسارات حاصل از تورم یا مصرف فوق‌العـاده زیاد، رشد بیشترآن متوقف شود. یا ممکن است‌که براثر وضع‌خاص‌بازارهای سرمایه وسیستم بانکداری، پول را در خارجه در اختیار خارجیان بگذارند وآن را از اتباع‌کشور

در داخل دریغ دارند، که این خود علتی برای بازداشتن اقتصادکشور از رشد تواند بود. و بالاخره می‌توان گفت که اگر سرمایه‌گذاری هم علی‌رغم تمام مشکلات صورت پذیرد، باز نمی‌توان قطعاً به حصول نتیجهٔ موردنظر اطمینان داشت، بلکه باید در مورد مسائل مهم و مؤثر دیگری هم اطمینان حاصل کرد، از قبیل اینکه سرمایهٔ به‌کار رفته در راههایی که بالاترین قدرت تولیدی را دارند به کار افتد تا مآلاً به ازدیاد رشد وافزایش محصول بینجامد. با توجه به‌این نکات است که مسائل مربوط به تشکیل سرمایه شایسته تأمل و صرف وقت بیشتری است. اما به هرحال تشکیل سرمایه تنها عنصرجریان رشد اقتصادی نیست.

□ خلاصه

رشداقتصادی محتاج ومنوط به‌سرمایه‌است. سرعت رشدی، که سرعت تشکیل سرمایه مبین آن است، تابع نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ و سرعت ازدیاد جمعیت است. نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ و بازده اضافی‌سرمایه، وقتی‌که سایرعوامل فراوان وبی‌درآمدباشند، متساوی هستند، ولی‌نوعاً با یکدیگرمتفاوتند. نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ معرف ارتباط موجودمیان تمام سرمایهٔ به‌کار رفته و همهٔ محصول به دست‌آمده است، و به سایر عوامل تولید، اعم از اینکه ثابت‌باشند یا متغیر، اعتنایی‌ندارد؛ ولی‌بازده اضافی سرمایه معرف ارتباط مقدارمعینی محصول اضافی است‌که از افزودن برمقدار سرمایه به دست‌آمده است، درحالی‌که سایرعوامل ثابت وبدون تغییر مانده‌اند. نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ درمباحثات توسعهٔ اقتصادی به وفور استعمال می‌شود، ولی عملاً این معیار را درکارهای دقیق وظریف نمی‌توان به‌کار گرفت، زیرا معیاری است‌کاملاً غیردقیق وتقریبی؛ ازجملهٔ مواردی که استفاده‌ازاین‌نسبت راغیرصحیح جلوه می‌دهد، یکی‌این‌است‌که‌آیامی‌بایدمحصول را خالص‌درنظرگرفت یا کل(ناخالص). یك مشکل هم درمربوط‌داشتن یك محصول

معین به یك سرمایه‌گذاری معین است، واین مشکل هم از نظر شعب و هم از نظر زمان پیش می‌آید. اشکال دیگر هم در مجزا ساختن و تشخیص رشدی است که فقط براثر سرمایه‌گذاری روی می‌دهد، بی‌تأثیر از تغییراتی که براثر تحولات تکنولوژی و تهیهٔ زمین جدید و غیره در تولید ایجاد می‌شود.

جریان یافتن رشد اقتصادی، یعنی ایجاد مازادی‌که در سرمایه‌گذاری به‌کار رود، محتاج‌پس‌اندازاست.پس‌انداز اختیاری و داوطلبانه، به‌طرزی‌بغرنج وپیچیده، تحت تأثیر روحیات مردم و نحوه برخورد اجتماع با تحرك اقتصادی و چگونگی توزیع درآمد بین شعب و عوامل سهیم در درآمد، و سطح درآمد است. پس‌انداز ممکن‌است مبتکراً ازجانب دولت صورت‌گیرد، یا ممکن است ازطریق تورم، جبراً به شعبهٔ خانواده وشعبهٔ مؤسسات اقتصادی تحمیل‌گردد. یکی‌از رموز واسرارتوسعهٔ اقتصادی شناخت عواملی‌است‌که میزان پس‌اندازرا درمراحل‌اولیهٔ توسعه‌بالامی‌برند و درمراحل بعدی توسعهٔ آن را کاهش می‌دهند.

□ کتاب شناسی

بهترین خلاصه دربارهٔ معیارهای متفاوت سرمایه‌گذاری مقالهٔ Hollis B. Chenery درنشریهٔ American Economic Review،شمارهٔ مارس‌سال ۱۹۶۱، صفحات ۵۱-۱۸، تحت عنوان

Comparative Advantage of Development Policy

است‌که در مجموعه‌ای که Morgan Betz و Choudhry چاپ کرده‌اند، نقل شده است. همچنین به‌مقالهٔ A. K. Sen درمجلهٔ Quarterly Journal of Economics، شمارهٔ نوامبرسال ۱۹۵۷، صفحات ۵۷۴-۵۶۱ تحت عنوان:

Some Notes on the Choice of Capital Intensity in Development Planning

می‌توان مراجعه کرد، و همچنین کتاب Ragnar Nurkse، به‌نام:

Problems of Capital Formation in Underdevoloped Countries

چاپ Blackwell آکسفورد، در سال ۱۹۵۳، مراجعه کنید. بر این کتاب Furtado Celso شرحی به‌زبان پرتقالی نوشته است که ترجمهٔ آن در مجموعه‌ای که Agarwala و Singh چاپ کرده‌اند آمده است. برای کسب اطلاع بیشتر دربارهٔ تراکم سرمایه از طریق مؤسسات مالی به‌کتاب Edward Nevim به نام:

Capital Funds in Underdeveloped Countries

نشریهٔ مؤسسهٔ St. Martin ، نیویورك ، به سال ۱۹۶۱، مراجعه کنید. همچنین به کتاب William Diamond به نام Development Banks نشریهٔ دانشگاه جان هاپکینز بالیتمور، سال ۱۹۵۷، مراجعه کنید.

حواشی و منابع مربوط به فصل پنجم

۱ــ برای نمونه مثلاً می‌توان به‌نوشتهٔ *Walter Heller*، تحت عنوان:

Fiscal Policies for Underdeveloped Countries

در مجموعه‌ای که *H. Warld* تحت عنوان :

Agricultural Taxation and Economic Development

فراهم نموده و توسط دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۵۴ منتشر شده است، صفحه ۶۲ ، مراجعه کرد .

۲ــ به فصل سوم کتاب حاضر مراجعه کنید .

۳ــ به‌نوشتهٔ *E. Nevin* تحت عنوان:

Capital Funds in Underdeveloped Countries

از انتشارات مؤسسهٔ *St. Martin* نیویورک ، سال ۱۹۶۱ ، مراجعه‌کنید.

۴ــ به نوشتهٔ *A. K. Cairncross* تحت عنوان :

The Place of Capital in Economic Progress

مندرج‌درمجموعه‌ای که *L. H. Dupriez* تحت‌عنوان *Economic Progress* فراهم نموده و توسط مؤسسهٔ تحقیقات اقتصادی و اجتماعی درسال ۱۹۵۵ منتشر شده است مراجعه‌کنید .

۵ــ به نوشتهٔ *Douglas S. Paauw* تحت عنوان :

Financing Economic Development: the Indonesian Case

نشریــهٔ مؤسسه *Free Press* نیویورک ، سال ۱۹۶۰ ، صفحات ۷۸–۷۷ مراجعه‌کنید .

۶ــ به نوشتهٔ *William Letwin* تحت عنوان :

Four Fallacies About Economic Development
نشریهٔ مؤسسهٔ *Deadalus, Summer* ، سال ۱۹۶۳، صفحهٔ ۴۰۳ ، مراجعه کنید .

۷ـ به نوشتهٔ *R. W. Goldsmith* تحت عنوان :

A Study of Savings in the United States
نشریهٔ دانشگاه پرینستون ، سال ۱۹۵۵ ، صفحات۱۵ـ۱۴ ، مراجعه‌کنید .

۸ـ یکی از اصلیترین دلایلی که علیه صنایع خانگی در هند اقامه شده ، عبارت است از وجود ذخایر فراوانی که‌در سرتاسر این کشور پهناور پراکنده است . در صورتی که اگر این واحدها متمرکز بود ، یقیناً امکان می‌داشت که میزان ذخایر نسبت به محصول تقلیل داده شود (یك دلیل مهم دیگر عدم امکان کنترل کیفیت کالاهای تولیدی است) .

۹ـ وی‌در یك‌گفتگوی خصوصی‌با نویسنده، این‌مطالب‌را اظهار داشت .

۱۰ـ به‌نوشتهٔ *H. B. Chenery* تحت عنوان :

The Application of the Investment Criterion
منتشره در مجلهٔ *Quarterly Journal of Economics* شمارهٔ فوریهٔ سال ۱۹۵۴ ، صفحات ۹۶ـ۷۶ ، مراجعه‌کنید .

۱۱ـ به نوشتهٔ *W. Galenson* و *H. Leibenstein* تحت عنوان :

Investment Criteria, Productivity and Economic Development
منتشره در مجلهٔ *Quarterly Journal of Economics* شمارهٔ اوت سال ۱۹۵۵ ، صفحات ۳۷۰ـ۳۴۳ . مراجعه‌کنید .

۱۲ـ به نوشتهٔ *D. C. North* تحت عنوان :

Location Theory and Regional Economic Growth
منتشره در مجلهٔ *Journal of Political Economy* ، شمارهٔ ژوئن سال ۱۹۵۵ ، صفحات ۲۵۸ـ۲۴۳ ، مراجعه کنید .

۱۳ـ به صفحهٔ ۲۳۶ در مجلهٔ مذکور در زیرنویس شمارهٔ ۱۲ (بالا) مراجعه کنید .

۱۴ـ به‌صفحهٔ ۲۳۴ مجلهٔ مذکور درزیرنویس شمارهٔ ۱۲ مراجعه کنید.

فصل ششم

کار

□ کمیت و کیفیت نیروی کار

در نخستین گفتگوهایی که دربارهٔ رشد اقتصادی درگرفت توجه بیشتر به کمیت نیروی کار معطوف بود. از اهمیت کیفیت این نیرو سخنی به میان نمی‌آمد، حال آنکه در گفتگوی از سرمایه، در آن واحد وخود به خود هم به کیفیت توجه می‌شد وهم به کمیت، زیرا هردوجنبهٔ سرمایه درهرحال با یك عامل، یعنی بادلار، سنجیده می‌شود. اما نیروی کار را با تعداد افراد می‌سنجیدند، و گه‌گاه هم آن را به مرد و زن، وکارگر ماهر و غیرماهر، تقسیمبندی می‌کردند. به‌طور کلی در امر تولید فقط جنبهٔ کمی عامل کار را مورد توجه قرار می‌دادند.

این بیتوجهی به کیفیت نیروی کار اخیراً خاتمه یافت. تعدادی از اقتصاددانان به این امر معتقد شدندکه پیدایش تحول درکیفیت نیروی کار یکی از اصلیترین عواملی است که اقتصاد کشورها را در طریق رشد می‌برد و تأثیر این عامل از تأثیر سرمایه یا کمیت نیروی‌کارنیز بیشتراست، ومهمتر آنکه حتی تفاوت بین سطح رشد اقتصادی‌کشورها را می‌توان با تفاوت‌کیفیت نیروی‌کار این کشورها توجیه کرد. **کوزنتس** معتقد است‌که جمع تکنولوژی و ظرفیت نیروی‌کار دارای اهمیتی بیشتراز ادوات

و ابزارهای تولید است. وی چنین می‌نویسد:

«سرمایهٔ اصلی یك کشور صنعتی پیشرفته ابزارها و ادوات صنعتی آن کشور نیست، بلکه عبارت است از اندوختهٔ دانشهایی که از آزمایشها به دست آمده، و اکتشافاتی که ازعلوم تجربی زاییده شده و نیزظرفیت وکارآموختگی افرادآن‌کشور برای به‌کاربردن این دانشها[1].»

مطلب را می‌توان بابیان دومورد کاملاً متفاوت روشنتر کرد: مورد اول کشوری که تمام وسایل و ابزارهای صنعتی آن زوال یافته و از میان رفته است، ولی دارای نیروی‌کار پرطاقت و کارآموخته‌ای است؛ و مورد دوم کشوری‌که دارای جدیدترین وسایل و ابزارهای صنعتی است، ولی‌کارگرانی غیــرماهر، مثلاً دارای اطلاعاتی در حدودکلاس دوم متوسطه دارد. کشور مورد اول درمدتی‌کاملاً کوتاه خواهد توانست وسایل و ابزارهای صنعتی مورد نیاز خود را از نو تهیه کند، چنانکه تجربهٔ ژاپن وآلمان غربی درسالهای بعداز جنگ بین‌المللی دوم مؤید این نظراست[2]. به‌وجود-آوردن یك گروه‌کارگر ماهــر از هیچ، محتاج وقت و حوصلهٔ فراوان است، وقت و حوصله‌ای‌که مسلماً ازحد لازم برای احداث یك‌کارخانه ذوب‌آهن، فراترمی‌رود.

کیفیت‌نیروی‌کارمعنایی بیش‌ازمهارت فنی‌دربر دارد. کیفیت نیروی‌کارعلاوه‌بر مفهوم مهارت فنی، مفاهیمی ازقبیل‌تمایل به صرفه‌جویی، علاقه به محصول به‌خاطر خود محصول، داشتن روحیهٔ کار دسته جمعی، و یك رشته‌کیفیات غیراقتصادی دیگر را شامل می‌شود. گفته‌اندکه یك قایق ماهیگیری مجهز به‌آخرین وسایل و ادوات لازم درنروژ هفت‌کارگر دارد و در ژاپن دوازده تا چهارده نفر و درهندوستان بیست تا بیست و پنج نفر، وگروه کوچك‌کارگران نروژی همان‌کاری را انجام می‌دهند که گروههای بزرگتر کارگران دیگر کشورها؛ ولی‌سازمان، که درفصل‌هفتم ازآن صحبت خواهیم‌کرد، تحرك، نیرو وشوق به داشتن درآمد بیشتر، کارگرنروژی را پر ثمرتر

و مؤثرتر می‌سازد.

□ انتقال از جوامع سنتی به صنعتی

در فصل دوم از لزوم تغییر جوامع سنتی سخن راندیم. انتقال از این جوامع به‌جوامعی‌که معمولاً با عبارت «سیستم صنعتی» مشخص‌می‌شوند، طی مراحلی‌صورت می‌گیرد. **هاربیسن، کر، دانلپ و مایرز***[۲]، مراحلی را که یك جامعه برای انتقال از وضع سنتی به‌وضع صنعتی باید بپیماید به این‌ترتیب احصاءکرده‌اند: تأمین نیروی کار، ایجاد حس مسؤلیت در نیروی‌کار، فراهم‌آوردن وسایل پیشرفت نیروی‌کار، و مراقبت‌از نیروی‌کار. تأمین‌نیروی‌کارعبارت است از انتخاب، استخدام افراد وانتصاب آنان به‌مشاغل؛ ایجادحس‌مسؤلیت درنیروی‌کارعبارت است ازفراهم‌آوردن شرایطی که‌کارگر خدمت درکارخانه را یك‌کار موقت تلقی نکند، بلکه آن را به عنوان یك طریق زندگی برای همیشه بپذیرد. فراهم‌آوردن وسایل پیشرفت نیروی‌کار عبارت است از ایجاد مهارت، عادت به‌کار، و شوق به تولید بیشتر و تحصیل درآمد بالاتر. مراقبت از نیروی‌کار شامل سلسله اقداماتی است، چه به هنگام اشتغال وچه غیراز موقع اشتغال، از قبیل بیمه‌هـای اجتماعی شامل‌کمکهای بهداشتی و درمانی، بیمهٔ بیکاری، بازنشستگی ومانندآنها.

جریان انتخاب با جریان ایجاد حس مسؤلیت ارتباط بسیارنزدیك دارد. اگر کارفرمایان بتوانند کار خودشان را چنان سازمان بدهندکه همواره میزان مشخصی «کار» داشته باشند، چنانکه برای اجرای این‌کارها به تعدادی‌کارگر به طور مستمر نیازمند باشند، می‌توانند ازطریق تنظیم قرارداد، یا هرترتیب دیگری، با مؤسسات کاریابی یا با ریش‌سپیدان و امنای قوم همواره تعـداد کافی بازوی کار در اختیار

---

* Harbison - Kerr - Dunlop - Myers

بگیرند. یا اینکه این کارفرمایان می‌توانند خود مستقیماً و رأساً به‌استخدام مبادرت نمایند. ولی استخدام ازهرطریق که به‌عمل آید، خواه مستقیماً توسط کارفرما وخواه غیرمستقیم توسط مؤسسات کاریابی، باید به نحوی باشدکه کارگر را متعهد به ادامهٔ کار درکارخانه بسازد، والاماجرای استخدام به‌صورت یك مشکل همیشگی جلوه‌گر خواهد شد. غیبت ازکار در چنین جوامعی به احتمال قوی، زیاد خواهد بود، زیرا کارگر در فصل مقتضی، برای دروکردن محصول خود، کارخانه را ترك می‌کند و به روستایش می‌رود (چنانکه درهند این جریان دشواری بزرگی ایجادکرده است)، یا آنکه با پس‌اندازکردن مبلغی پول هوای آن به سرش می‌زندکه به دهکدهٔ خود برگردد وقطعه زمینی بخرد و درآن برای خودش کشت کند، یا آنکه پس‌اندازهوای ازدواج را درکارگر بیدارمی‌کند، وبرای یافتن عروس دلخواه، کارخود راترك می‌کند و به روستایش می‌رود[۴] (چنانکه در افریقا این مشکل فراوان به چشم می‌خورد. شکل افراطی این جریان به‌صورت پدیدهٔ خاصی‌است که درآن پرداخت مزدبیشتر، به جای آنکه نیروی‌کار بیشتری را تدارك کند، نیروی‌کارکمتری و بالعکس مزد کمتر، نیروی کار بیشتری در دسترس‌کارفرما قرار می‌دهد) این را منحنی عرضهٔ معکوس می‌نامند. بروز این ماجرا ناشی از وجود این روحیه است‌که کارگران به داشتن حداقلی‌از درآمد قانعند و بیشترازآن نمی‌خواهند، ولی وقتی‌که شوق‌کارگر به داشتن کالاهای زیادتر بیدار شد، این جریان‌آرام‌آرام متعادل می‌شود.

ترك خدمت‌کارگران و همچنین بالابودن میزان غیبت آنان، به نظام‌کار در کارخانه خدشه وارد می‌کند و هزینهٔ عامل‌کار را در جریان تولید افزایش می‌دهد. گاهگاه سیستم‌هایی‌ابداع شده و به‌اجرا درآمده‌است که به‌یاری آنها‌توانسته‌اندنیروی کار را انتظام بخشند و وضع کارخانه را ازلحاظ نیروی‌کار تثبیت‌کنند؛ مثلاً کارخانه‌های بافندگی ژاپن دوشیزگانی را که در سنین چند سال قبل از ازدواج بودند و در

این کارخانه‌ها کار می‌کردند، دریك شبانه‌روزی، که تحت‌نظر کارخانه اداره می‌شد، مسکن می‌دادند و در این شبانه روزی به آنها اولاً مهارت در کار و ثانیاً قواعد انتظام در زندگی وامور خانه‌داری را تعلیم می‌دادند. هدف نهایی ازهمهٔ این‌تدابیر آن است‌که‌کارگر را به زندگی صنعتی وکار درکارخانه خو بدهند وعادت به انجام کار منظم و سازمانی را در وی بیدارکنند، ولی رسیدن به این هدف آسان نیست، مخصوصاً وقتی‌که افراد نو استخدام براثرنظم سازمانی‌چنین احساس‌کنندکه‌آزادی عزیز زندگی خود را گم‌کرده‌اند، یا کسان و دوستان خود را به حمایت از خویش برانگیزند.

برخی‌می‌پندارندکه درکشورهای‌کم‌توسعه، اتحادیه‌های‌کارگری می‌توانند در جریان استخدام، به ویژه درایجاد حس مسؤلیت درکارگران، به مؤسسات اقتصادی کمك‌کنند. اتحادیه‌های‌کارگری،که مدتهابعدازآغاز رشداقتصادی درجوامع صنعتی غربی به‌وجودآمد، درحقیقت عکس‌العمل و اعتراضی‌بود علیه سرمایه‌داری صنعتی، و وسیله‌ای بود برای دخالت در بازار کار، تا در عقد قرارداد استخدام بین‌کارگر و کارفرما، ازکارگر جانبداری نماید[۵]. ولی این اتحادیه‌ها درکشورهای‌کم توسعه، در مراحل اولیهٔ رشد اقتصادی به وجود آمد و از قدرت سیـاسی هم بهره‌مند شد، و علاوه‌بر دخالت دربازارکار وشرایط‌کار ومزد، درمسائل مختلف مملکتی هم دخالت کرد. این اتحادیه‌ها خصوصاً علیه ناراحتیهای ناشی‌از صنعتی شدن اعتراض‌کردند و درجریان رشداقتصادی‌کشور، همپای سایرگروههای زمامدار، مانندحکومت، ارتش، پارلمان، و رهبران مذهبی،نقش‌سیاسی برعهده‌گرفتند و دراخذتصمیم دربارهٔبیمه‌های اجتماعی، سرمایه‌گذاری، تعیین تقـدم و تأخر برنامه‌های عمرانی و نوع مالکیت کارخانه‌ها مداخله‌کردند. حتی‌در برخی‌موارد، مانند هیستادروت دراسرائیل، اتحادیهٔ کارگری علاوه‌برداشتن نقش سیاسی‌مملکتی، مالك و اداره‌کنندهٔ واحدهای مختلف

اقتصادی، مانند ساختمان مسکن و خدمات عمومی است و در رشته‌های مختلف فعالیتهای اقتصادی سرمایه‌گذاری می‌کند.

درکشورهای در حال توسعه، اگر به جای مؤسسات کاریابی، به شیوهٔ غربیها، سازمانهایی به‌وجودآیندکه آینده‌نگری بیشتری داشته باشند و بتوانند بر روحیهٔ انزواجویی افراد قبایل و روستاها غلبه کنند و شوق کارکردن در واحدهای صنعتی را درآنان بیدار سازند، آنگاه می‌توانند به حل مسئله استخدام دراین‌کشورها نیز کمک‌کنند. از اتحادیه‌های کارگری این انتظار می‌رودکه در متعهدکردن کارگر به زندگی صنعتی کمک‌کنند. به جای تشویق کارگران به خواستن مزد بیشتر، اتحادیهٔ کارگری بایدبه‌کارگران‌تفهیم‌کندکه تأمین مزد بیشتر برای ایشان ازطریق بالارفتن میزان تولیدمیسر است، ولی اجبار اتحادیهٔ کارگری به اجرای این نقش درحقیقت تبدیل‌کردن اتحادیه به‌یك ناظر ازجانب‌کارفرما درامر تولید است، ودرچنین صورتی اتحادیه‌نفوذ ومحبوبیت خودرا درمیان‌کارگران ازدست‌خواهدداد. نفوذکلام اتحادیه در میان‌کارگران از اینجا ناشی می‌شودکه اتحادیه برای‌کارگران ساعت‌کارکمتر و مزایای بیشتری می‌خواهد، اگر کارگران در رفع احتیاجات خود ناتوان باشند یا تأمین‌کافی نداشته باشند، به اعتراض برمی‌خیزد و آزادی ازکف رفتهٔ کارگران را آرزو می‌کند. ولی اگر سازمانهای ذیربط یا اتحادیه‌های کارگری نتوانند روحیهٔ مسؤلیت وتعهد را درکارگران بیدارکنند، زمان این‌کار را انجام خواهد داد. زمان ارتباط‌کارگران راباجوامع سنتی‌سست می‌کند. وروحیهٔ تسلیم به‌نظم زندگی‌صنعتی وشهری را درآنان بیدارمی‌سازد. درکشورهایی‌که نیروی‌کار زیاد یا سرعت رشدکم است، رسیدن به این نتایج دشوارتر است. در این‌گونهٔ شرایط، کارگران‌کشاورزی روستا را ترك می‌کنند و به شهر می‌آیند و در شهر در محلات معین و دود زده‌ای سکونت می‌گزینند، وچون قادر به‌پیداکردن‌کاری مناسب احوال‌خویش نمی‌شوند،

در تأمین معاش خود درمی‌مانند، و هرچه هم آمادگی برای قبـول هرنوع تعهد و مسؤلیت داشته‌باشند، ناچارمی‌شوندکه به‌مشاغلی ازقبیل واکسی دوره‌گرد، یا خرید وفروش البسهٔ کهنه، تلمبه‌زنی، آب حوض‌کشی، لاستیك بادکنی وغیره روی‌آورند. ولی اگرجریان رشد اقتصادی ادامه پیدا کند، به احتمال بسیارشوق به داشتن سطح زندگی بالاتردرکارگران پدیدارمی‌شود وکارگران را به‌قبول‌مقتضیات زندگی‌صنعتی وادار می‌کند.

□ سرمایه‌گذاری در وجود انسان

استخدام عده‌ای کارگر و اجبار آنها به قبول ارزشهای جوامع صنعتی‌کافی نیست. یك اقتصاد درحال‌رشد به‌سرکارگرماهر، تکنیسین، مسؤلان قسمتهای‌کوچك صنعتی، مکانیسینهای ورزیده، تعمیرکننده ونگاهدارندهٔماشینهای‌تولیدی وهمچنین به مهندس احتیاج فراوان دارد[6]. توانایی ایالات متحدهٔ امریکا در به کار انداختن تکنولوژی جدید، فقط مبنی‌بروجودگروه‌کوچکی‌ازکارفرمایان یا فارغ‌التحصیلان مدارس عالی فنی نیست؛ این توانایی در سرتاسر نسوج فرهنگی این کشور بافته شده است. اکثریت بزرگ مستخدمان به جریان تولید علاقهٔ خاص دارند، وتربیت اولیهٔ رسمی یا غیررسمی‌آنان برمحورماشین، تولید وکار دسته‌جمعی صورت‌گرفته است. و درکشورهای‌کم توسعه، تربیت تعدادی‌کارفرما و مدیر مسلماً کافی نیست، بلکه باید انبوه‌کارگران را تحت تعلیم قرار داد، تا از میان آنها مسؤلان‌کوچکتر و سرپرستان جزء واحدهای تولیدی برخیزند و در فاصلهٔ خالی میان‌کارفرمایان و انبوه‌کارگران بی‌تخصص قرارگیرند.

این قسمت از پیشرفت ، که کر آن را آفرینش مهارتهای خلاق می‌نامد، به هیچوجه‌نباید به «کار» محدود شود. راست است که‌تعلیم ضمن خدمت یکی‌از وجوه

مهم «سرمایه‌گذاری درسرمایهٔ انسانی» است[۷]، که متأسفانه دربوتهٔ فراموشی‌هم مانده است، ولی‌سایر وجوه این سرمایه‌گذاری را هم نباید از یاد برد، واین وجوه عبارتند از تحصیلات رسمی در مدارس، تعلیم و تربیت بزرگسالان در مدارس، بهداشت، مهاجرت و پدیدآوردن مراکز اطلاعاتی در بازارکار.

بدنیست‌که گفتگوی خود را دربارهٔ مسایل‌فوق از تحصیلات رسمی درمدارس آغازکنیم. پروفسور **شولتز*** معتقد است‌که مبالغی‌که صرف تعلیم وتربیت می‌شود، تماماً نباید جزء سرمایه‌گذاری به حساب آید، بلکه قسمتی‌از این مبالغ باید در شمار اقلام مصرفی، و قسمت دیگر آن به عنوان سرمایه‌گذاری در سرمایهٔ انسانی حساب شود[۸]. برای حل این‌مشکل، یعنی جداکردن مبالغی‌که‌عنوان‌سرمایه‌گذاری دارد از مبالغی‌که جنبهٔ مصرفی دارد، وی پیشنهاد می‌کندکه به‌بازده تعلیم وتربیت توجه‌کنیم، یعنی تفاوت درآمد مردمی راکه دارای سطح تحصیلات متفاوت هستند، محاسبه کنیم و این محاسبه را مبنای تعیین اقلام سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی قرار دهیم. این نظرخالی از اشکال نیست، زیرا استعدادهای فطری اشخاص را که درموفقیتهای تحصیلی‌ایشان‌اثر بسیار دارد، ملحوظ نمی‌دارد، ونیز به‌تأثیری‌که‌بازار کار، در دوره‌های‌کوتاه مدت، در ارزش‌رشته‌های‌مختلف‌تحصیلی‌دارد، نیز توجه‌نکرده است. مثلاً کسانی که دارای درجهٔ دکتری در ادبیات یا تاریخ هستند، درآمدشان کمتراز کسانی است که دارای درجهٔ دکتری در رشتهٔ الکترونیك می‌باشند، و حال آنکه ممکن است هزینه‌ای‌که صرف تربیت این دونفرشده است‌کم وبیش متساوی باشد. از طرف دیگر بعضی‌گروهها، مثل سیاهان و زنان، درآمدشان‌کمتراز مردان و سفیدپوستان است. ممکن است استدلال شودکه این‌گروهها، به لحاظ آنکه درجهٔ تحصیلی پایینتری دارند، درآمدشان‌کمتر است، ولی این استدلال واردنیست، زیرا

* Schultz

درمواردی‌که این گروهها تحصیلاتشان برابر باشد، بازسیاهان و زنان نوعاً مزدکمتری دریافت می‌دارند.

محاسبات شولتز بیشتر متوجه هزینه‌های ناشی از تحصیلات رسمی است، و به ثمرات حاصل از این تحصیلات توجه ندارد. باید یادآور شدکه این هزینه‌ها نه فقط ناشی ازهزینهٔ ادارهٔ مدارس است، بلکه هزینه‌های مربوط به محصلان هم‌باید جزء هزینه‌های سرمایه‌گذاری درنیروی‌انسانی‌احتساب شود. درایالات متحدهٔامریکا هزینهٔ محصلان تقریباً نیمی ازکل هزینه‌ای است‌که در این کشور در زمینهٔ مورد بحث سرمایه‌گذاری می‌شود. شولتز به‌این‌مطلب رسیده‌است‌که سرمایه‌گذاری مورد بحث به صورت ذخیره درافراد تحصیلکرده، در سال ۱۹۵۲ هشت برابر ونیم همین سرمایه‌گذاری در ۱۹۰۰ است، حال آنکه میزان بازده این سرمایه‌گذاری در همین مدت چهار برابر ونیم است[۹]. به‌نظر شولتز علت تفاوت این دو رقم آن است که عدهٔ زیادی ازمحصلان خارجی هستند و بعد از اتمام تحصیلاتشان به کشورهای خود مراجعت می‌کنند؛ ولی همچنانکه خاطرنشان کردیم تعداد زیادی از این تحصیلکردگان در رشته‌هایی مانند ادبیات، زبانهای خارجی، هنر ومانندآنها درس خوانده‌اند،که‌باید همهٔ آنها را جزء اقلام‌مصرفی به‌حساب آورد، مگر آنکه بخواهند در همان رشته‌ای‌که درس خوانده‌اند، تدریس کنند.

بعد از تحصیلات رسمی در مدارس، نوبت به بررسی آموزش ضمن خدمت می‌رسد. این نوع آموزش تا حدودی جانشین تحصیلات رسمی، و در حد بیشتری تکمیل‌کنندهٔ آن است. از هزینه یا نتایج این نوع آموزش هیچ تخمینی در دست نیست، اما صرف نظر از هزینه‌های مستقیمی‌که در کار آموزش ضمن خدمت به عمل می‌آید، مبالغی نیز به طور غیرمستقیم در این زمینه خرج می‌شود، که از آن جمله است دستمزد و حقوق افرادی که استخدام شده‌اند ولی مشغول طی دورهٔ

آموزش می‌باشند. این افراد در دورهٔ آموزش حقوق خود را به طورکامل دریافت می‌دارند، و این پرداخت خود نوعی هزینهٔ غیرمستقیم آموزش ضمن خدمت باید به حساب آید. بکر یادآوری می‌کندکه این‌قسمت ازهزینهٔ آموزش بایدبرعهدهٔ کارگر گذاشته شود، و به‌کارگر در دورهٔ آموزش حقوق‌کم یا متناسب با میزان بازده کارش پرداخت‌گردد، زیرا این خود کارگر است‌که طی دورهٔ آموزش را قبول کرده است به امید آنکه درآینده مشاغل بهتری احراز کند، و طبعاً زیان ناشی از این قبول را، که‌کمی‌حقوق دورهٔ آموزش است، خود او باید تحمل‌کند[11]. این نظر، با نظری که آموزش ضمن خدمت را نوعی از مزایای ضمنی تلقی می‌کنند، مغایرت دارد. کسانی‌که معتقدند که آموزش ضمن خدمت نوعی مزیت ضمنی است، براین اساس استدلال می‌کنند که این‌آموزش در فرد آموزش دیده توانایی بیشتری برای کار می‌آفریند،که برای شخص وی و برای اقتصادکشور به‌طورکلی سرمایه‌ای محسوب می‌شود، هرچندکه‌ایجاد این‌سرمایه به‌زیان یاهزینهٔ یك‌مؤسسه خاص‌صورت‌گرفته باشد. شایدحل‌این‌مسئله و یافتن‌یك‌پاسخ قطعی‌برای‌آن‌میسر نباشد، وچنان می‌نماید که صحت و قابلیت‌اعمال هر کدام از دونظر فوق، صنعت به صنعت وحرفه به‌حرفه و کشوربه‌کشورفرق‌می‌کند. یك‌حسابدار‌اسکاتلندی، برای‌آنکه حرفهٔ خود را به‌خوبی بیاموزد، دوسال بدون حقوق‌کار می‌کند، ولی یك فارغ‌التحصیل هاروارد، درشروع به‌کار، در هر زمینه‌ای حداقل هزار دلار حقوق ماهانه می‌خواهد.

کارآموزی هم به نوبهٔ خود، در اروپای غربی نیز به صورت یك وسیلهٔ تعلیم حرفهٔ مورد نظر وتربیت‌کادر کارگران ماهر مورد احتیاج درآمده است، و این‌کادر در حقیقت یکی‌از عوامل اصلی اقتصاد این منطقه است. شولتز معتقد است‌که کار-آموزی رو به‌زوال و سقوط است، علت‌آن هم این است‌که انعقاد و اجرای قرارداد کارآموزی با مقاومت‌کارآموزان روبرو می‌شود، زیرا ایشان در مدت کارآموزی

خدماتی هم انجام می‌دهند، وچون نوعاً حقوق کارآموزان کمتر از قیمت خدماتی است که ایشان انجام می‌دهند، آنان نسبت به انعقاد واجرای قراردادکارآموزی مقاومت می‌کنند[۱۲].

اهمیت آموزش ضمن خدمت وهمچنین کارآموزی موردتوجه و تأییدبلیتز* قرارگرفته‌است، وی با بررسی تأثیر تعلیم وتربیت شیلی در رشد اقتصادی آن کشور، به این نتیجه رسیده است که شیلی کشوری است که از لحاظ کادر فنی عالی تربیت شده، مانند مهندس و پزشک، در مضیقه است، وعلت آن هم محدود بودن تعلیمات عالیه به طبقات بالای جامعه است؛ ولی در مورد متخصصان فنی وضع این کشور از این هم بدتر است، زیرا مثلاً در رشته‌های فنی نسبت مهندس به تکنیسین برابر یك به ۶۵ است، در حالی که نسبت عادی این رقم باید یك به سه، یا یك به چهار باشد. علت این وضع به نظر بلیتز آن است که شیلی سیستم فئودالیزم را از اسپانیا قرض گرفت بی‌آنکه سیستم «صنفی» آن کشور را که حاوی نوعی سیستم کارآموزی بود دریافت دارد.

قسمت مهمی از آموزش ضمن خدمت در همهٔ کشورها، در هردرجهٔ رشد که باشند، توسط سازمانهای نظامی صورت می‌گیرد. نیروهای مسلح به نوبهٔ خود به مهارتهای فنی احتیاج دارند، ولی برای مدتی کوتاه. ازاین‌رو افرادی را ضمن خدمت نظام وظیفه، یا هرفرصت دیگری، آموزش فنی می‌دهند وخود مدت کوتاهی ازایشان استفاده می‌کنند، وسپس این گروه به جمع کادرکارگران ماهر کشور علاوه می‌شوند، واین جریانی است تقریباً مستمر، وهرقدر ارتش سلاحهای تازه‌تری در اختیارداشته باشد، میزان آموزش فنی که به‌افراد می‌دهند نیز بیشتر خواهد بود؛ واگر ارتش برای تربیت کادر فنی مورد نیاز خود، با مشکلاتی روبرو باشد، آسانتر از صنایع

* R. C. Blitz

می‌تواند بر مشکل غلبه کند، ومثلاً از طریق پرداخت پاداش بیشتر، افراد را برای آموزش فنی جلب می‌کند. در برخی کشورهای فقیر تربیت کادرفنی ورزیده، مانند مکانیك، کارگر فنی برق، تکنیسین الکترونیك، تکنیسینهای بهداشت و تعداد فراوانی از تکنیسینها در سایر رشته‌ها چندان پرخرج و دشوار است که توصیهٔ اجرای آن بی‌اثر به نظر می‌آید. استفادهٔ ارتش از نیروهایی که در زمان صلح در اختیار دارد، فوق‌العاده احتمالی و فرضی است، ولی چه بهتر که از این همه ساعات و اوقاتی که در اختیار ارتش است، استفاده‌ای به عمل آید و بهترین بهره‌ای که می‌توان برد آن است که ارتش ازامکانات و اوقات خود استفاده کند وبه تربیت کادر فنی بپردازد، و این اقدامی است که نه فقط ارتش در صورت ضرورت از آن بهره خواهد گرفت، بلکه به رشد اقتصاد کشور هم کمك مؤثری خواهد کرد.

آموزش ضمن خدمت را می‌توان کم و بیش سرمایه‌گذاری خالص تلقی کرد و همچنین است آموزش بزرگسالان در ساعات بعد ازختم کار، ونیز هزینهٔ تعلیم مهاجران، برای‌آنکه بتوانندکاری بامزد بیشتر بیابند، وهمچنین‌است هزینه ایجاد مراکز اطلاعاتی در بازار کار برای آنکه استخدام کنندگان واستخدام شوندگان با وقوف و دقت بیشتری قرارداد استخدام را امضاء کنند. آموزش بزرگسالان اساساً یك امرخصوصی است که ازطرق مختلف صورت می‌گیرد، مانند شرکت‌کارگران در کلاسهای شبانه، یا مدارس مکاتبه‌ای، یا دوره‌هایی که برای کشاورزان در غیرفصل پرکاری ایشان ایجاد می‌شود. مهاجرت خود یکی از راههای تأمین نیروی کار لازم برای اقتصادکشوراست، ونوعاً هزینهٔ آن را خود افراد مهاجر می‌پردازند، ولی بعضاً هم در مواردی که میزان عرضهٔ نیروی کار کمتر از تقاضای آن است، استخدام کنندگان وکارفرمایان هزینهٔ سفر ومستقرشدن مهاجران رابرعهده می‌گیرند. بهتر شدن بازار کار و دایرکردن مراکز اطلاعاتی برای تنظیم این بازار، از وظایف

حکومت است وطبعاً هزینهٔ آن را هم حکومت باید بپردازد. ولی گاه بخش خصوصی هم به این عمل دست می‌زند و در این حال طبعاً هزینهٔ آن را استخدام کنندگان یا استخدام شوندگان باید بپردازند.

اجرای خدمات بهداشتی تاحدی برعهدهٔ بخش عمومی و تاحدی برعهدهٔ بخش خصوصی است. هزینهٔ خدمات بهداشتی هم، مانند تعلیم و تربیت، ترکیبی از سرمایه‌گذاری ومصرف است. سرمایه‌گذاری درخدمات بهداشتی از طریق اجرای برنامه‌های بهداشت همگانی صورت می‌گیرد، وبهبودبخشیدن به وضع تغذیه، مسکن، تفریح وپوشاك نیز درشمار خدمات بهداشتی است، ولی این گونه خدمات بیشتر جنبهٔ مصرف دارد. اگر شیوهٔ تغذیه بد باشد، یا مساکن غیربهداشتی باشد، شك نیست که صرف هزینه در آنها بر قدرت تولیدی جامعه می‌افزاید؛ لذا این گونه هزینه‌ها را هم می‌توان سرمایه‌گذاری تلقی کرد. هزینه‌هایی که برای ازمیان بردن بیماری سل، مالاریا، کرم معده و بیماریهای ضعیف‌کنندهٔ دیگر صورت می‌گیرد نیز، برقدرت تولیدی جامعه می‌افزاید وبازده کاررا بالا می‌برد واز این‌رو این گونه هزینه‌هارا هم می‌توان درشمار سرمایه‌گذاری محسوب داشت.

اگر هزینه‌هایی را که صرف اجرای برنامه‌های بهداشتی می‌شود، سرمایه‌گذاری تلقی کنیم، با مشکلی روبرو خواهیم شد که ازاین قرار است: سرمایه‌گذاری باید بازده مثبت داشته باشد، حال آنکه غالباً بازده اجرای این گونه برنامه‌ها منفی است، یعنی جلوگیری از بروز زیان احتمالی است، ولی می‌توان این قضیه را به این نحو توجیه وحل کرد که اقتصاد کشور، به‌طورکلی به قصد فراهم آوردن مبنایی برای بالا بردن سطح مصرف و تولید، در اجرای برنامه‌های بهداشتی سرمایه‌گذاری می‌کند. اگر بخش خصوصی در ایجاد مدارس خصوصی، یاکلاسهای شبانه، یاتسهیل وسایل مهاجرت، یا اجرای آموزش ضمن خدمت، مبالغی خرج کند وازاین مخارج

به‌هرشکل منافعی تحصیل کند، کم و بیش می‌توان صرف این مبالغ را عنوان سرمایه‌گذاری بخشید. ولی اگر قسمتی از این مخارج به نحوی از انحاء برعهدهٔ استخدام شوندگان بار شود، بی‌هیچ تردید آن قسمت را نیز باید درشمار سرمایه‌گذاری به حساب آورد؛ اما اگر حکومت به‌دلخواه و تشخیص خود، ازمحل درآمدهای مالیاتی یا مانند آن، درنقاط مختلف کشور مبالغی در زمینه‌های فوق مصرف کرد، در این صورت به آسانی نمی‌توان این گونه مخارج را در شمار سرمایه‌گذاری به حساب آورد.

افزایش توانائیهای انسان معیاری برای سرمایه‌گذاری درتعلیم و تربیت است. سرمایه‌گذاری درموجود انسانی عبارتی است تکان دهنده و هیجان آور. این عبارت به چه معناست؟ آیا معنای آن سرمایه‌گذاری درتعلیم و تربیت است؟ آیا حکومت باید تا آن حد در امر تعلیم و تربیت سرمایه‌گذاری کند که بازده آن برابر بانرخ بهره یا معادل بازدهی باشد که از همان میزان سرمایه‌گذاری در تولید کالا حاصل می‌شود؟ آیا درسرمایه‌گذاری درموجود انسانی بایدنظرات بخش خصوصی‌هم رعایت شود؟ آیا بخش خصوصی را با دایرکردن مراکز اطلاعاتی در بازارکار باید یاری‌کرد تا از اشتباه درانتخاب واتلاف وقت آن جلوگیری شود؟ آیابابد شرایط بازارسرمایه را به نحوی بهبود بخشید که عناصر تحصیلکرده، ولی عاری از سرمایه هم بتوانند با قرض‌گرفتن پول به اجرای نیات اقتصادی خود موفق شوند؟

بسیاری از اقتصاددانانی که این مسائل را مورد مطالعه قرار داده‌اند به‌این نتیجه رسیده‌اند که فراهم آوردن مراکز اطلاعاتی در بازار کار و ایجاد تسهیلات درکار اخذ وام امری است کاملاً مفید. اما دربارهٔ این نکته‌که هرآموزش وپرورشی الزاماً به قدرت تولیدی جامعه می‌افزاید، یقیناً تردید هست. راه حل پیشنهاد شده آن است که معدل هزینه‌هایی راکه برای آموزش و پرورش صرف شده است‌حساب

کنیم، و با بازده حاصل از آموزش و پرورش بسنجیم. پیشنهاد دیگر هم آن است که هزینه‌های آموزش و پرورش را بصورت وام تلقی کنیم و اعطای وام را هم به تأمین سطح درآمد معینی که ناشی از آن آموزش و پرورش باشد، مشروط کنیم. اما مسئلهٔ مورد بحث آن است که آیا «سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی» به‌منظور تولید ثروت زیادتری از مهارت فنی انسانها، باید راهنمای سیاست آموزشی کشور باشد؟

اتخاذ اصل تولید ثروت بیشتر، درنتیجهٔ افزایش مهارت فنی انسانها به‌عنوان راهنمای سیاست آموزشی، تا حدی که مبنایی برای تخصیص اعتبار به امر آموزش باشد و تعلل و مسامحه در کار توسعهٔ آموزش را از میان بردارد و به توسعهٔ بیشتر آموزش کمك کند، قابل قبول است. در بیشتر کشورهای درحال رشد، توسعهٔ آموزش بهتر از محدود کردن آن است، اما برقرار کردن یك معیار دقیق برای تعیین چگونگی سیاست آموزشی شاید ممکن نباشد. همچنانکه قبلاً هم خاطر نشان کردیم، جنبه‌های مصرفی آموزش از جنبه‌های سرمایه‌گذاری آن غیرقابل تفکیك است، و برای تفکیك این دوجنبهٔ آموزش ازیکدیگر هم هیچ معیارقطعی نمی‌توان ارائه داد، و به‌علاوه جنبه‌های سیاسی که به‌طور قطع دراین مسئله وجود دارد باعث شده است که عده‌ای از اقتصاددانان به این نتیجه برسند که اصولاً این نحوهٔ طرح مسئلهٔ آموزش بیثمر است، زیرا هیچ وسیله یا معیار اساسی در دست نداریم که براساس آن حکم کنیم که سرمایه‌گذاری درافتتاح یك دانشگاه تازه مفیدتر خواهد بود، یا سرمایه‌گذاری در مبارزه با مالاریا، یا سرمایه‌گذاری در احداث یك سیستم آبیاری؛ لذا باید به جای طرح مسئله به صورت بسیار کلی آموزش کشور، آن را بصورت دقیقتری مطرح نمود، مثلاً می‌توان آن را به صورت تخمین نیروی انسانی ماهر مورد نیاز کشور مطرح کرد.[15]

□ برآورد احتیاجات آموزشی

احتیاج به نیروی انسانی، براساس پیشبینی احتیاج صنایع مختلف به نیروی انسانی ماهر و تعلیم یافته، محاسبه می‌شود. وزارت کار ایالات متحدهٔ امریکا فهرستی از «آموزش اختصاصی» و فهرستی از «آموزش رسمی» موردلزوم برای تصدی مشاغل مختلف ترتیب داده است که براساس این فهرستها می‌توان به‌آسانی دریافت که برای احراز مشاغل مختلفی که توسط صنایع مختلف ایجاد می‌شود، فرد شاغل باید چه‌شرائطی داشته باشد، یا به عبارت دیگر باید چه نوع مهارتهایی را تحصیل نموده باشد، و این مهارتها را به چه طریق می‌توان تعلیم داد (ازطریق تحصیل درمدارس، یا از طریق گذرانیدن دوره‌های آموزش ضمن خدمت، یا از طریق کسب تجربه در مشاغل مختلف[۱۶]). فهرست «آموزش اختصاصی» دارای ۹ طبقه است. طبقهٔ اول آن حاوی مشاغلی است که طی آموزش کوتاه مدتی می‌توان افراد را برای انجام دادن آنها آماده کرد، وطبقهٔ نهم آن حاوی مشاغلی است که احراز آنها و انجام دادن وظایف مربوط به‌آنها به ده سال آموزش نیازمند است. طبیعی است که بین این دوحداقل و حداکثر، مشاغلی وجود دارد که به طی دوره‌های آموزشی در مراتب میان این دو نیازمند است. مثلاً مشاغل مندرج در طبقهٔ ۵ مشاغلی است که به شش ماه تا یک سال آمـوزش نیازمند است. فهرست «آموزش رسمی» دارای هفت طبقه است که طبقهٔ اول آن شامل مشاغلی است که به‌تعلیمات رسمی مدرسی احتیاج ندارد، وطبقهٔ هفتم آن شامل مشاغلی است که حداقل به ۱۸ سال تحصیل رسمی نیازمند است. در میان این دو قطب طبقهٔ چهارم قرار دارد که شامل مشاغلی است که اجرای وظایف مربوط به آنها نیازمند به دهسال تحصیل رسمی است. اگر نیروهای انسانی ایالات متحدهٔ امریکا را، که در سال ۱۹۵۰ در مشاغل مختلف به‌کار مشغول بوده‌اند، در دو

فهرست مذکور بگنجانیم، جدول ۱ـ۶ حاصل خواهد شد. باتنظیم چنین جدولهایی که باتوجه به‌انواع مشاغل هرکشورتهیه می‌شود، می‌توان احتیاجات آموزشی‌کشور را درسطحهای مختلف تعیین‌کرد. بایدتوجه داشت‌که حد متوسط آموزش‌اختصاصی لازم برای احراز مشاغل چه اندازه محدود است (جز در مورد مشاغل معدنکاری، ساختمان، تعمیرات و خدمات تجارتـی، منظور مشاغلی است نظیر حسابداران و تعمیرکنندگان اتومبیل وسه‌چهارم تعدادکارکنان در این‌گونه مشاغل درطبقهٔ هفتم قرار دارند) و همچنین توجه داشت‌که ۹۹ درصد مشاغل رشتهٔ کشاورزی و۷۵درصد مشاغل کارخانه‌ای به بیش از دو سال آموزش اختصاصی احتیاج ندارد، و برایـن اساس دوسوم از جمعیت را فقط دو سال آموزش اختصاصی برای اجرای کارهایشان کفایت می‌کند.

جدول تنظیم شده به توضیح بیشتری نیاز ندارد. پیشرفت در کار آموزشی یکی از شرایط توسعهٔ اقتصادی است، که درآغاز به توجه فراوانی نیازمند است. مثلاً برطبق آنچه که هاربیسن گفته است،[17] نیجریه در برنامهٔ عمرانی پنجسالهٔ بعدی ۸۰٬۰۰۰ شغل خواهد آفـرید که احتیاج به‌نیروی انسانـی مطلع و ورزیده دارد، وهمچنین ۲۰,۰۰۰ شغل‌که محتاج به تحصیلات دانشگاهی است و ۶۰,۰۰۰ شغل که به اطلاعاتی در حدود تحصیلات متوسطه نیازمند است.

اگر معلمان مورد نیاز برای تربیت این عده را هم به حساب آوریم، آنوقت درشتی این ارقام، واحتیاج نیجریه به‌توسعهٔ تعلیم وتربیت، بیشتر به‌چشم می‌خورد؛ خصوصاً اگر آن را با وضع جاری تعلیم و تـربیت نیجریه مقایسه کنیم. اهمیت مطلب روشنتر خواهد شد. محصول فعلی تعلیم وتربیت نیجریه عبارت است از ۳۰۰ نفر فارغ‌التحصیل سالانه از دانشکده‌ها ومدارس عالی داخلی، ۷۰۰ نفر نیز فارغ‌ـ التحصیل از دانشکده‌ها و مدارس عالی خارج، و ۱۰۰۰ نفر فارغ‌التحصیل مدارس

جدول ۱-۶ : توزیع طبقات مختلف مشاغل در ایالات متحدهٔ امریکا در ۱۹۵۰ برحسب احتیاج آنها به‌آموزش رسمی و تعلیمات فنی و حرفه‌ای خاص

الف ــ آموزش رسمی

طبقات	سالهای تحصیل	کشاورزی دامداری جنگلبانی	معدنکاری	ساختمان	صنایع	حمل و نقل ارتباطات و سایر	بازرگانی	تعمیرات و خدمات تجارتی	ادارهٔ امور دولتی	جمع کل
۱			a	a	۰/۲	۰/۱	۰/۱	۰/۹	۰/۳	۰/۲
۲	۴	۳۴/۲	۰/۹	۰/۳	۰/۹	۳/۰	۰/۴	۲/۳	۰/۲	۵/۷
۳	۷	۲/۵	۸/۸	۲۵/۲	۱۲/۷	۲۸/۱	۱۸/۷	۴/۷	۱۴/۷	۱۶/۵
۴	۱۰	۶۲/۲	۱۷/۲	۱۶/۵	۵۹/۲	۳۶/۸	۴۸/۹	۲۱/۶	۴۸/۳	۴۴/۷
۵	۱۲	۰/۸	۶۹/۲	۵۴/۴	۲۲/۹	۲۹/۱	۲۸/۵	۶۱/۲	۲۵/۳	۲۵/۵
۶	۱۶	۰/۳	۱/۲	۱/۳	۱/۶	۱/۳	۳/۲	۷/۵	۸/–	۵/۱
۷	۱۸	۰/۱	۲/۴	۲/۴	۲/۵	۱/۵	۰/۳	۱/۷	۳/۴	۲/۴
متوسط سالهای تحصیل		۷/۹	۱۱/۳	۱۰/۶	۱۰/۳	۹/۸	۱۰/۲	۱۱/۴	۱۰/۸	۱۰/۱

ب ــ آموزش اختصاصی

طبقات	طول مدت‌آموزش	کشاورزی دامداری جنگلبانی	معدن‌کاری	ساختمان	صنایع	حمل و نقل وارتباطات وسایر	بازرگانی	تعمیرات و خدمات تجارتی	ادارهٔامور دولتی	جمع کل
۱			a	a	۰/۲	۰/۱	۰/۱	۰/۹	۰/۳	۰/۵
۲	تا یکماه آموزش	۱/۶	۴/۱	۲۰/۱	۱۳/۹	۲۱/۰	۴۳/۴	۸/۱	۸/۲	۲۱/۰
۳	یك تا سه ماه آموزش	۳۴/۲	۰/۸	۱/۳	۱/۲	۱۰/۷	۳/۹	۱/۳	۱۳/۷	۷/۷
۴	سه تا ۶ ماه آموزش	۱/۱	۸/۷	۹/۷	۴۹/۷	۲۸/۳	۱۲/۷	۱۳/۴	۴۴/۴	۲۳/۷
۵	۶ تا ۱۲ ماه آموزش	۰/۲	۵/۹	۲/۳	۵/۲	۱۰/۹	۳/۷	۷/۳	۵/۶	۰/۱
۶	یك تا دوسال	۶۲/۰	۵/۱	۳/۱	۵/۴	۳/۵	۳/۷	۱/۴	۲/۲	۱۴/۴
۷	دو تا چهارسال	۰/۹	۷۳/۶	۵۶/۰	۱۸/۹	۲۰/۹	۳۲/۱	۶۵/۷	۲۱/۶	۲۳/۵
۸	۴ تا ده سال	۰/۲	۲/‒	۷/۶	۵/۶	۴/۸	۰/۵	۲/۰	۴/۱	۴/۲
متوسط به سال		۱/‒	۲/۵	۲/۳	۱/۳	۱/۲	۱/۱	۲/۲	۱/۲	۱/۴

توضیحات : a = نشانهٔ آن است‌که از ۰/۰۵ کمتر است .

منابع : نوشتهٔ R. S. Eckaus ، تحت عنوان «معیارهای اقتصادی برای تعیین سیاست ناظر برآموزش رسمی وآموزش اختصاصی» ، منتشره درمجلهٔ Review of Economics and Statistics ، شمارهٔ ماه مه ۱۹۶۴، صفحات ۱۹۰–۱۸۱ . به زیرنویس شمارهٔ ۱۵ این فصل رجوع‌کنید .

متوسطه.

احتساب احتیاج به نیروی انسانی اجباراً دارای دقتی است، ولی در دنیای واقع عملاً چنین دقتی درکار نخواهد آمد. قابل تصور نیست که دقیقاً کلیهٔ فارغ‌التحصیلان در سطحی که درنظرگرفته شده است، به‌کار مشغول شوند، وبسیار دشوار است که تناسب دقیق در بین رشته‌های تحصیلی را فقط براساس احتیاجات توسعهٔ اقتصادی تعیین و اجراء نمایند و مثلاً فقط آن تعداد مهندس یا حقوقدان که مورد احتیاج است تربیت کنند و بی‌توجه به ارزشهای اجتماعی و فرهنگی جامعه، از تربیت عدهٔ زیادتری مثلاً حقوقدان جلوگیری نمایند. ممکن است که تعدادی از فارغ‌التحصیلان مدارس متوسطه به انتظار یافتن کار در ادارات دولتی بیکار بمانند و حاضر نشوند که دریك کارگاه تعمیر اتومبیل به کار مشغول شوند. در احتساب احتیاجات آموزشی باید احتمالاتی بسیار، و از جمله تمایلات خود مردم را هم به حساب آورد.

□آثار منفی تعلیم و تربیت

هیچ سیستم خاصی برای برآورد احتیاجات آموزشی وجود ندارد، و به‌همین ترتیب هیچ معیاری در دست نیست که بتوان براساس آن میزان اعتبار متناسب برنامه‌های آموزشی را معین داشت؛ و نیز برای تعیین حد متناسب در جنبهٔ مصرفی آموزش هم هیچ معیاری در دست نیست که بتوان بر پایهٔ آن میزان مصرف آموزشی را درجمع کل مصرف کشور معین کرد. دراین زمینه‌هامطالعات ادامه دارد، ولی درهر حال امرمسلم آن است که‌کشورهای درحال رشد به توسعهٔ آموزشی احتیاج فراوان دارند، هرچندکه نتوان به دقت‌کم وکیف آن‌را تعیین نمود.

بد نیست که سخنی هم دربارهٔ زیانهای احتمالی آموزش بگوییم. تحصیلات

سطح بالا برای مردم روستانشین این نتیجه را دربر داردکه‌گاه آنان را نسبت به‌ـ زندگی در روستا بیمیل می‌کند وبه‌ترك روستا و روی‌آوردنشان به‌شهر برمی‌انگیزد؛ پس به شهر می‌آیند و درآنجا به جمع بیکاران اضافه می‌شوند و روستاها را هم از افراد با استعداد و مطلع بیبهره می‌گذارند. ادامهٔ تحصیل درکشورهای خارج برای جوانان‌کشورهای درحال‌رشد هم خالی ازخطر نیست، زیرا محصلان درحین تحصیل درکشورهای خارج با سطح زندگی این‌کشورها آشنا می‌شوند، و براثر این آشنایی به ادامهٔ زندگی‌درکشورهای خارج رغبت‌بیشتری پیدا می‌کنند (وگاهی هم درکشور بیگانه ازدواج می‌کنند) و درکشورخارجی باقی می‌مانند، یا بعضاً نیز به‌لحاظ وجود شرایط‌نامطلوب درکشورخود، ازقبیل پارتی‌بازی وقوم وخویش‌بازی، ناامید ازیافتن کار مناسب درکشور خود، ترجیح می‌دهند که از بازگشت صرف‌نظر کنند و درکشور خارج بمانند.

برای نحوهٔ ادارهٔ امرآموزش هم راه حلی قطعی در دست نیست، ولی شاید بهترآن باشدکه‌کشورهای در حال رشد برای ادارهٔ امور آموزشی خود ازمتخصصان خارجی استفاده کنند، یعنی تعدادی از معلمان ورزیدهٔ خارجی را برای تدریس به کشورخود دعوت‌کنند و از اعزام محصل به‌کشورهای صنعتی احترازجویند؛ یا اگر هم بخواهندکه محصلانی به‌کشورهای خارجی بفرستند، بهتر است که محصلانی را از سالهای بالاتر و برای مدتی‌کوتاه به خارج اعزام دارند، و حتی بهترآن است‌که کسانی را به خارج بفرستندکه مراحل تحصیلی در داخل‌کشور را تمام‌کرده باشند و به‌کار نیزمشغول شده‌باشند. این راه حل را از آن‌رو مطرح‌کردم که‌گزارش داده‌اند که درحالی‌که دو هزار امریکایی درکشورهای درحال رشد مشغول تدریس می‌باشند، چهارهزارنفرازتحصیلکردگان کشورهای درحال‌رشد درامریکا مشغول تدریس هستند. البته برای تعدادی از این چهار هزار نفر امر تدریس عنوان قسمتی‌از کارآموزشی

وتحصیلی را دارد، ولی بقیهٔ آنها، به‌لحاظ مزدبیشتر وشرایط زندگی‌بهتر، مراجعت خود را به‌کشورخویش به‌تعویق افکنده‌اند وبرای مدتی، که شاید هم بسیارطولانی باشد، در امریکا مقیم شده‌اند.

☐ خلاصه

کیفیت کارمانندکمیت آن اهمیت دارد. تحول ازجامعهٔ سنتی به‌جامعهٔ صنعتی، تا آنجا که با نیروی‌کار ارتباط پیدا می‌کند، چهارمرحله دارد، یعنی درچهارمرحله صورت می‌گیردکه عبارتنداز انتخاب و استخدام، ایجاد تعهد ومسؤلیت، پیشرفت در کیفیت اجرای‌کار و نگاهداشتن نیروی‌کار در مشاغل مربوط. انتخاب و استخدام در یك اقتصاد ابتدایی ممکن است با منحنی عرضهٔ معکوس انطباق پیدا کند. ایجاد مسؤلیت وتعهدکاری است دشوار، ولی برای غلبه برغیبت زیاد و انصراف ازکارحتماً باید به موقع اجرا گذشته شود. بعضی اوقات اتحادیه‌های‌کارگری می‌توانند در این موردکمکهایی‌مبذول دارند. پیشرفت درکیفیت اجرای‌کار، مسئلهٔ آموزش را به‌میان می‌کشد، که شولتز آن را سرمایه‌گذاری در سرمایهٔ انسانی نام نهاده است.

سرمایه‌گذاری در سرمایهٔ انسانی می‌تواند به شکل احداث مدارس رسمی، یا آموزش‌ضمن‌خدمت، یاآموزش‌بزرگسالان، یا کوشش دربرقراری بهداشت همگانی، یاجلب مهاجر و دایرکردن مراکز اطلاعاتی دربازار کار صورت بگیرد. در بسیاری از این موارد تفکیك جنبهٔ مصرفی از جنبهٔ سرمایه‌گذاری، وتفکیك مصالح عمومی ازمنافع خاصهٔ سرمایه‌گذاری، بسیار دشوار است، و اتخاذ بازده‌آموزش به عنوان مبنایی‌برای احتساب‌سرمایه‌گذاری، وتفکیك‌آن ازمصرف نیزقضیه را حل نمی‌کند.

یك راه حل‌برای‌تعیین‌احتیاجات‌آموزشی، محاسبهٔ احتیاجات‌کشور به‌مشاغل مختلف و تعیین شرایط تحصیلی و آموزش این مشاغل می‌باشد. البته تعیین سیاست

آموزشی کشور براساس چنین محاسبه‌ای هم چندان دقیق وقطعی نمی‌تواندباشد، ولی به‌طورکلی قبول شده است که آموزش هرچه بیشتر باشد بهتر است. هزینهٔ لازم برای توسعهٔ آموزش از هزینهٔ لازم برای تأمین سایر مـوارد پیشرفت زیادتر است؛ و در توسعهٔ آموزش نیز مخاطراتی نهفته است، از جمله پیدا شدن توقعات درگروههایی ازمردم کشورهای درحال رشد، بدون اینکه همپای بیدارشدن این توقعات امکان تأمین وسایل ارضای آن فراهم باشد. و دربسیاری اوقات هم خروج ومهاجرت تحصیلکردگان ازکشور تمام سرمایه‌گذاریهایی را که درمورد ایشان صورت گرفته است، بربادمی‌دهد. گفتگو دربارهٔ نگاهداری کارگران درمشاغل مربوط رابه‌فصل بیستم وامی‌گذاریم.

□ کتاب شناسی

دراین زمینه سه‌کتاب عالی وجود داردکه هرسهٔ آنهارا در زیرنویسها معرفی کرده‌ایم. اول کتاب Dunlop, Harbison, Ke و Myers است به نام

Industrialism and Industrial Man

(موضوع زیرنویس شمارهٔ ۳)؛ و دوم کتاب Schultz به نام :

Investment in Human Capital

(زیرنویس شمارهٔ ۲)؛ وسوم سخنرانی آقای شولتز و مقالهٔ برجستهٔ بکر (زیرنویس شمارهٔ۶) درضمیمهٔ نشریهٔ Journal of Political Economy، شمارهٔ اکتبر سال ۱۹۶۲.

برای مسایل نیروی کار درکشورهای کم رشد به مقالهٔ Berg (زیرنویس شمارهٔ ۴)، و برای تخمین احتیاجات یك کشور به نیروی کار، به‌نوشتهٔ هارپیسن (زیرنویس شمارهٔ ۱۷) مراجعه‌کنید.

کتاب W. E. Moore به نام Industrialization and Labour ، نشریهٔ Cornell, Ithaca ، سال ۱۹۵۱، حاوی یك مطالعهٔ اساسی درنحوهٔ انتخاب واستخدام

است. در این کتاب موارد فراوانی از چگونگی ایجاد تعهد و مسؤلیت در کارگران کارخانه‌ها بازگو و بررسی شده است.

مقالهٔ Manning Nash تحت عنوان Machine Age Maya ، در ضمیمهٔ مجلهٔ American Anthropologist، شمارهٔ آوریل ۱۹۵۸، و نوشتهٔ J. C. Abegglen به نام Tha Japanese Factory ، نشریه Free Press ، ۱۹۵۸، نیویورك ، دوائر برجسته دربارهٔ نیروی کار به شمار می‌روند.

و علاوه بر اینها مجلهٔ The Journal of Human Organization حاوی موارد و نمونه‌های متعددی از مسایل مطروحه و راه حلهای آنهاست.

حواشی و منابع فصل ششم

۱ــ به مقالهٔ آقای کوزنتس ، تحت عنوان :
Toward a Theory of Economic Growth،
چاپ شده درمجموعهٔ *R. Lekachman* مراجعه شود که عنوان آن این است :
National Policy for Economic Welfare at Home and Abroad
نشریهٔ مؤسسهٔ *Doubleday, Garden City* ، نیویورک ، سال ۱۹۵۵ ،
صفحهٔ ۳۹ .

۲ــ به مقالهٔ آقای *W. Schultz* تحت عنوان:
Investment in Human Capital،
مندرج درمجلهٔ *American Economic Review* ، شمارهٔ مارس سال ۱۹۶۱،
صفحات ۶ و ۷ ، مراجعه کنید .

۳ــ بــه کتاب *Industrialism and Industrial Man* ، نوشتهٔ
Frederick Harbison و *John T. Dunlop* و *Clark Kerr* و
Charles A. Myers ، نشریهٔ دانشگاه هاروارد، سال ۱۹۶۰، مراجعه کنید.

۴ــ به مقالهٔ *E. J. Berg* تحت عنوان :
Backward–sloping Labour Supply Functions in Dual Economics: The Africa Case
درمجلهٔ *Quarterly Journal of Economics* ، ماه اوت ۱۹۶۱، صفحات
۴۶۸–۴۹۲ ، مراجعه کنید .

۵ــ به مقالهٔ *C. Kerr* و *F. H. Harbison* و *J. T. Dunlop* و
C. A. Myers تحت عنوان :

The Labour Problem in Economic Development
درمجلهٔ *International Labour Review* ، شمارهٔ مارس ۱۹۵۵ ، صفحهٔ ۶ مراجعه کنید .

۶– به نشریهٔ سازمان ملل ، تحت عنوان :
Processes and Problems of Industrialization in Under–developed Countries
چاپ نیویورك ، سال ۱۹۵۵ ، صفحهٔ ۴۱ ، مراجعه کنید .

۷– به مقالهٔ *Gary S. Becker* تحت عنوان :
Investment in Human Capital: A Theoretical Analysis
در مجلهٔ *Journal of Political Economy* ، شمارهٔ اکتبر ۱۹۶۲ ، صفحهٔ ۱۰، مراجعه شود .

۸– به نوشتهٔ یاد شده در زیرنویس شمارهٔ ۷، صفحهٔ ۸، مراجعه کنید.

۹– به نوشتهٔ یاد شده در زیرنویس شمارهٔ ۷ ، صفحهٔ ۱۱ ، مراجعه کنید .

۱۰– به فصل سوم کتاب حاضر مراجعه کنید .

۱۱– به مقالهٔ **بکر** ، یاد شده در زیرنویس شمارهٔ ۷ ، صفحهٔ ۱۶ ، مراجعه کنید .

۱۲– به نوشتهٔ شولتز ، یاد شده در زیرنویس شمارهٔ ۲ ، صفحات ۹ و ۱۰ ، مراجعه کنید .

۱۳– دانشگاه شیکاگو در آوریل سال ۱۹۶۳ گزارشی از کنفرانسی که برای گفتگو دربارهٔ «نقش آموزش وپرورش درمراحل اولیهٔ رشد اقتصادی» ترتیب داده بود ، منتشر کرد . اطلاعات مزبور از صفحات ۱۵ تا ۱۸ گزارش مزبور نقل شده است .

۱۴– به مقالهٔ *Selma J. Mushkin* تحت عنوان:
Health as an Investment
منتشره درمجلهٔ *Journal of Political Economy*، شمارهٔ اکتبرسال ۱۹۶۲، صفحهٔ ۱۳۰ ، مراجعه کنید .

۱۵ـ برای نمونه به مقالهٔ *R. S. Eckaus* تحت عنوان :
Economic Crieria for Education and Training
منتشره در *Review of Economics and Statistics* ، شمارهٔ مه سال ۱۹۶۴، صفحات ۱۹۰-۱۸۱ مراجعه کنید .

۱۶ـ به‌گزارش دفتر اشتغال وزارت کار امریکا ، تحت عنوان :
Estimates of Worker Trait Requirements for 4000 Jobs
مراجعه کنید، این‌گزارش تاریخ ندارد.

۱۷ـ به‌نشریهٔ دولت فدرال ایالات متحده دربارهٔ کمیسیون مأمور بررسی احتیاجات آموزشی نیجریه ، منتشره به‌سال ۱۹۶۰ ، مراجعه کنید .

۱۸ـ به نوشتهٔ *D. M. Blank* و *G. J. Stigler*، تحت عنوان:
The Demand and Supply of Scientific Personnel
نشریهٔ دفترملی تحقیقات اقتصادی ؛ نیویورك، سال ۱۹۵۷ ، مراجعه کنید.

فصل هفتم

سازمان

□ احتیاج به سازمان

یك شکل نیروی‌کار دارای چنان‌اهمیتی است‌که اختصاص فصلی خاص را به آن اقتضاء می‌کند، و آن عبارت ازکاری است‌که‌برای دیگران وظیفه تعیین می‌کند و برنحوهٔ اجرای آن وظیفه مراقبت می‌نماید. فـردی را که به این‌کار اشتغال دارد می‌توان‌کارفرما یا مدیر، صاحب سود و زیان، تصمیم‌گیرنده، اداره‌کننده، یا ارباب نامید. هرکدام از این‌عناوین رسانندهٔ قسمتی از مفهوم واقعی این شکل‌کار است، و گاه هم از مفهوم این شکل‌کار فراتر می‌رود و مفاهیم دیگری را هم دربرمی‌گیرد. با اقتدای به هاربیسن[1]، ما هم برای فردی که چنان‌کاری را برعهده‌گرفته است، نام سازمان دهنده وبرای وظیفهٔ‌اوعنوان سازمان‌دادن را پیشنهاد می‌کنیم. رشداقتصادی فقط با عوامل زمین،کار، سرمایه و دانش‌فنی قابل تأمین نیست. باید عامل دیگری هم وجود داشته باشدکه این عوامل را به نحوی متناسب با یکدیگرترکیب کند و آنها را به‌کار بیندازد و تا حصول نتیجهٔ نهایی‌کارکردن آنها را زیرنظر بگیرد.

به‌نظر **شومپیتر** ، وظیفهٔ‌کارفرما ابداع، معرفی‌شیوه‌ها ونسبتهای جدیدترکیب عوامل تولید، یا تهیه و معرفی محصولات تازه است. به این ترتیب یکی از وظایف

مهم سازمان دهنده، آماده‌کردن زمینه برای استفاده از پیشرفت دانش فنی است، و ما دربارهٔ این مطلب در فصل بعد به تفصیل سخن خواهیم گفت. شومپیتر بین مدیر و کارفرما تفاوت قائل است.

وظیفهٔ مدیر عبارت است از ادارهٔ امورجاری و روزانهٔ دستگاه وکنترل نحوهٔ اجرای وظیفهٔ مربوط به‌آن[۲]. به‌نظر وی کارفرما بعدازمعرفی شیوه‌های جدیدتولید و به‌کارگرفتن آنها، آرام‌آرام جای‌خود را به‌دستگاه مدیریت‌بوروکراتیك می‌سپارد که به نحوی طبیعی پدیدار می‌شود، و دستگاه مدیریت‌آن شیوهٔ تولید را تا مدتها ادامه می‌دهد، بی‌آنکه در نحوهٔ ترکیب عوامل تولید، یا نحوهٔ ادارهٔ آنها، تحولی ایجادکند، قبول خطر در جریان فعالیتهای اقتصادی، محققاً وظیفه‌ای است‌که باید اداره‌کنندهٔ دستگاه آن را عهده دار شود، ولی درمؤسسات بزرگ اقتصادی، به‌ویژه درمؤسسات اقتصادی دولتی، خطرات احتمالی، متوجه افرادی غیراز اداره‌کنندگان مؤسسهٔ اقتصادی خواهد شد. مفهوم سازمان دادن فقط محدود به‌شروع نحوهٔ خاصی درترکیب عوامل تولیدنیست؛ سازمان را می‌توان چنان تعریف‌کردکه ابتکار ایجاد، و مدیریت مؤسسهٔ اقتصادی، و قبول خطرات احتمالی و ابداع لازم تولید را هم متضمن‌باشد. براین‌اساس‌می‌توان‌نتیجه‌گرفت‌که مفهوم سازمان‌هم، دربردارندهٔ مفهوم اخذتصمیم‌است ـ اعم‌ازتصمیمات اساسی، عادی و روزانه ـ وهم دربردارندهٔ مفهوم نظارت در اجرای مستمر وصحیح تصمیمات متخذه.

سازمان را می‌توان یك عامل مشخص درجریان تولید دانست و نیز می‌توان آن را یك شکل از نیروی‌کارمحسوب داشت. و اگر سازمان را به معنای یك‌عامل مشخص در جریان تولید بگیریم، بین این عامل وسایر عوامل تولید تفاوت مهمی وجود دارد، به این معنی‌که تمام عوامل تولید قابلیت جانشینی یکدیگر را دارند؛ سرمایه می‌تواند جانشین‌کار شود؛ وکار یا تکنولوژی می‌تواند جانشین زمین قرار-

گیـرد، یا برعکس؛ ولی سازمان قابلیت جانشینی ندارد، و یك عامل تکمیل‌کننده است، و یك مؤسسه هرقدرسرمایه بیشتری داشته‌باشد، به‌سازمان مفصلتر ومدیران وتصمیمگیرندگان و اداره‌کنندگان‌بیشتری نیازمند است[۳]. این اصل درموردنیروی کار ومنابع‌طبیعی هم صادق‌است، یعنی با وسعت‌یافتن این‌عوامل درجریان‌فعالیتهای اقتصادی، سازمان مربوط‌نیز پیچیده‌تر و وسیعتر می‌شود. تا آنجا که‌نویسندهٔ‌کتاب اطلاع دارد، تا کنون هیچ تحقیق نظری یا آمار و اطلاعات تجربی خاصی درمورد رابطهٔ اندازهٔ سازمان با اندازهٔ عوامل تولید ابراز یا تدوین نشده است. در مراحل اولیهٔ تولید، که میزان‌کار وسرمایه ومنابع طبیعی ذیدخل درتولید به‌سرعت افزایش می‌یابد، آیا سازمان و دستگاه مدیریت هم باید با همان سرعت ومیزان یا درحدی بیشتر ازآن گسترش یابد؟ یا اینکه‌توسعهٔ شدید وسریع‌سازمان و دستگاه مدیریت، بعد از آنکه عوامل تولید با یکدیگرترکیب شدند، باید صورت پذیرد؟ ولی مسلم آن است که هرگاه برمیزان یکی‌از عوامل مؤثر در تولیـد افزوده شود، یا اینکه تناسب ترکیب عوامل تحول یابد، به سازمان وسیعتری احتیاج پیدا می‌شود.

هاربیسن به شکل دیگری نتیجه‌گیـری می‌کند. وی معتقد است که تفاوت قدرت تولیدی نیروی کار ناشی‌از تفاوتهای سازمانهاست[۴]. او خاطرنشان می‌کند که درکارخانه‌های جدیدمصر، که ازلحاظ تکنولوژی‌برابرباکارخانه‌های مشابه‌امریکایی است، قدرت تولیدی نیروی‌کار $\frac{1}{4}$ تا $\frac{1}{6}$ قدرت تولیدی نیروی‌کار در امریکاست. به اعتقاد وی این تفاوت قدرت تولیدی نیروی‌کار منبعث از تفاوت سازمان و مدیریت است. هاربیسن‌می‌نویسد: «درمصر تعدادمدیراندك وشیوه‌های مدیریت‌کاملاً ابتدایی است». آنچه‌که دربارهٔ نیروی‌کار و تأثیرپذیری‌آن از سازمانها گفتیم، دربارهٔ سایر عوامل تولید هم صادق است، و به احتمال قوی نسبت مهمی از تفاوتهای موجود در نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$، یا درنسبت $\frac{\text{زمین}}{\text{محصول}}$، یا تفاوت میزان بازدهی سرمایه، یا تفاوت میزان

بازدهی زمین درکشورهـای مختلف را می‌توان ناشی از تفاوتهای موجود در کیفیت سازمانها دانست.

این یك واقعیت است که سرعت رشداقتصادی ازسرعت افزایش مایه‌های تولید، یعنی منابع طبیعی وکار و سرمایه، بیشتر است. اگر بخواهیم علت این افزایش را جستجوکنیم، باید بگوییم که به طورحتم یکی از علل، یا یکی از علل اساسی رشد سریع اقتصادی همین عامل سازمان و مدیریت است، و ازاین‌رو با بهبودبخشیدن به سازمان و مدیریت می‌توان نرخ رشد اقتصادی را باز هم سریعتر ساخت، چنانکه بین سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۶ محصول کارخانه‌های مکزیك ۴۰ درصد افزایش یافت، بی آنکه سرمایهٔ آنها افزایش یافته باشد[۵]؛ ویکی ازعلل این افزایش تولید، بهره‌برداری بیشتر از ظرفیت صنعتی موجود بود، زیرا قبلاً کارخانه‌ها با تمام ظرفیت خودکار نمی‌کردند. بهبودبخشیدن به ماشینها و ابزارکار هم یکی از راههای افزایش تولید بود، با این توضیح که مبالغی را که هـرسال بابت استهلاك از درآمد کارخانه کنار می‌گذاشتند، برای بهترکردن ماشینها صرف می‌کردند (گرچه درطول مدت جنگ تهیهٔ ماشینهای‌نو نمی‌توانست به‌آسانی انجام‌گیرد). علاوه‌بر بهترکردن مدیریت و بهترکردن ماشینها و ابزارکار، میزان مهارت کارگران را هم افزایش دادند (گرچه برای آموزش کارگران فرصت کافی نبود وکارشناسان خارجی هم در کشورهای خود کاملاً مشغول بودند). پس این مدیریت صنعتی ناکارآمد و تلف‌کنندهٔ مکزیك بودکه بهبود یافت وکنترل بیشتری به‌کار برد. نه‌تنها درموردکشورهایی که مدیریت آنها ضعیف و ناکارآمد است، می‌توان با بهبود بخشیدن به مدیریت برمیزان تولید افزود، بلکه در مؤسساتی هم‌که از لحاظ حسن مدیریت شهره هستند، می‌توان باز هم مدیریت را بهترکرد و میزان تولید را باز هم بالابرد، ولی البته این کار مستلزم زحمت وتحمل است. بابهبودبخشیدن به‌مدیریت، می‌توان ازکارخانهٔ معین باماشینها

و ادوات معین و نیروی کار معین، حتی در کشورهای توسعه‌یافته، بازده بیشتر تحصیل کرد. از این‌رو بهبودبخشیدن به شرایط و نحوهٔ سازمان ومدیریت را باید یکی از اساسیترین شرایط توسعهٔ اقتصادی کشورهای درحال رشد تلقی کرد.

□ ماهیت سازمان

کسانی که با سنتهای «لسه‌فر»* پرورش یافته‌اند، قطعاً تصورمی‌کنندکه آنچه که دربارهٔ سازمان گفتیم، ناظر برمؤسسات خصوصی بود؛ حال‌آنکه درست نیست که این اصول را فقط ناظر برمؤسسات خصوصی بدانیم.

حکومتها و بانکها هم می‌توانند سازمانهای اقتصادی برپا کنند. سازمانهای عمومی‌مخلوق حکومتها را معمولاً دستگاه‌اداری می‌خوانند، واهمیت‌آن هم محرز ومسلم است. مفتاح توسعهٔ‌اقتصادی خلق‌کردن یك چنان دستگاه اداری است‌که‌قادر به تأمین و اجرای شرایط توسعهٔ اقتصادی باشد[۶]. قبلاً تصور می‌شد که سهم بانکها در توسعهٔ اقتصـادی کشور محـدود به تأمین سرمایهٔ لازم برای این کار است، ولی گرچنکورن** خاطر نشان‌کردکه‌بانکهای صنعتی، علاوه‌بر تأمین‌سرمایه، می‌توانند شرکتهای‌لازم را تشکیل دهند ومدیریت آنها را هم‌عهده‌دار[۷] شوند، و این‌کار ازسال ۱۸۵۲ با اقدامات **گردیت موبیلیه***** آغاز شد. گرچنکورن از این‌حد هم جلوتر می‌رود و نظر می‌دهدکه ایجاد تحرك سازمانی لازم در مراحل اولیهٔ رشد باید به‌وسیلهٔ بانکها، حکومت یا مؤسسات اقتصادی صورت‌گیرد.

البته اعمال این نظر در مورد هرکشور بسته به‌آن است‌که‌آن کشور در چه مرحله‌ای از توسعهٔ اقتصادی قرار دارد. اولین‌گام در راه رشد سازمانی را درنواحی نسبتاًپیشرفته، کارخانه‌ها برمی‌دارند. درکشورهای‌کمتر توسعه یافته برداشتن اولین

* Lessaiz Faire

** Gerschenkorn

*** Gredit Mobilier

گام در راه رشد سازمانی برعهدهٔ بانکها، و درکشورهای کاملاً عقب مانده برداشتن این گام برعهدهٔ حکومت است[۸]. این نظر را گرچنکورن از مشاهدات تجربی خود به دست آورده است و برای اثبات آن هیچ دلیلی نظری اقامه نکرده است. گفتیم که امکان دارد که حکومت، یا بانکها، یا مؤسسات اقتصادی به فراهم آوردن سازمان مورد نیاز بپردازند؛ از این رو بهتر است که نقش هر کدام از این عوامل را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم.

□ مؤسسات اقتصادی

با مرور زمان در نحوهٔ برداشت مؤسسات اقتصادی تحولاتی رخ داده است و این تحولات در یکی از مکاتب تاریخ اقتصاد، که به تأثیر عامل کارفرمایی تکیهٔ فراوان دارد، موردمطالعه واقع شده است. یکی از رهبران این مکتب مراحل کارفرمایی را در سه مرحلهٔ «اقدام برحسب احتمال»، «اقدام برحسب اطلاع» و «اقدام دقیق وسنجیده» خلاصه کرده است. به نظر وی کارفرمایان، همچنانکه تدریجاً اطلاعات بیشتری تحصیل می‌کنند و با شیوهٔ عقلانی تولید آشناتر می‌شوند، این مراحل را به‌ترتیب می‌پیمایند. اخیراً وی نظر دیگری برای طبقه‌بندی مراحل تکامل کارفرمایی بر-اساس وقوف و آگاهی کارفرمایان پیشنهاد کرده است. برحسب نظر جدید در مراحل اولیهٔ توسعهٔ اقتصادی، کارفرمایان با جامعهٔ محدود خود آشنا هستند، یعنی تأثیر تصمیمات خود را نسبت به کالاها و نیروی کار فقط در بازار محدود محلی می‌سنجند. درمرحلهٔ بعدی کارفرمایان به کل صنعت مورد ادارهٔ خود توجه می‌کنند و به پیشرفتهای فنی آن صنعت، وسهم آن صنعت در کل تولید، ومقام وموقع آن صنعت در اقتصاد کشور علاقمند می‌شوند. درمراحل بعدی کارفرمایان صاحب ادراک وبرداشتی ملی ومملکتی می‌گردند[۹].

تجزیه و تحلیل تکامل فکری سازمان‌دهندگان مؤسسات اقتصادی، و روشن کردن این نکته که چگونه افق فکر و ادراک ایشان وسعت می‌گیرد و چگونه به آثاری که تصمیمات آنان به‌بار می‌آورد توجه بیشتری پیدا می‌کنند، می‌تواند ازجهات متعدد برای ما منشأ فوایدی قرارگیرد؛ و در این تجزیه و تحلیل روا نیست که از اولین نوع طبقه بندی مراحل مختلف تکامل فکر کارفرمایی کلاً صرف نظر کنیم، زیرا آن نوع طبقه‌بندی ما را با چگونگی تصمیمگیری کارفرمایان آشنا می‌کند؛ و اگر این طبقه‌بندی را هم در بررسیهای خود مورد ملاحظه قرار دهیم، می‌توانیم ازمسئلهٔ سازمان مؤسسات اقتصادی درکشورهای کم توسعه دیدی بسیار مفید حاصل کنیم.

بد نیست که قدری از موضوع منحرف شویم و چند سؤال جالب توجه در زمینهٔ مورد بحث مطرح کنیم. کارفرمایان مؤسسات اقتصادی از کجا برمی‌خیزند؟ ورود آنها به صحنهٔ فعالیتهای اقتصادی فقط با همان انگیزهٔ قدیمی، یعنی تحصیل درآمد بیشتر است؟ یا حاصل احساس نیاز برخی گروههای اجتماعی به احراز موفقیت است، تا به‌این وسیله احتراماتی را که در اثر تحولات اجتماعی از دست داده‌اند، به نحوی دیگر دوباره تحصیل[10] کنند؟ کارفرمایی تا حد زیادی شکل ملی وفرهنگی به خود می‌گیرد. در بسیاری از موارد، مثلاً در بریتانیا وایالات متحده و ترکیه، کارفرمایان صنعتی ازگروه بازرگانان برخاسته‌اند. در انگلستان از میان کسانی که در رشته‌های مختلف بازرگانی کار می‌کردند، کارفرمایانی درهمان رشته‌ها ظهور یافتند. در نیو انگلند، بازرگانانی که محموله‌های شراب (رُم) آنها در سال ۱۸۰۶ در بنادر توقیف شده بود به صنعت نساجی روی آورند. کارفرمایان جدید صنعتی در ترکیه بازرگانانی هستند که درجنگ دوم ازتجارت کُرم وخشکبارسود سرشاری به‌کف آوردند. درژاپن ساموراییِ به صنعت‌گرایید وصنایع جدید راایجاد

کرد تا به این وسیله موقعیت اجتماعی خود را حفظ کند، و برای این کار جوانان فعال اهل کسب وکار را با وسائلی به خدمت خود گرفتند، یا حتی آنها را از طریق ازدواج در جرگهٔ خانوادگی خود وارد کردند.[۱۱] هندوستان روشی خاص در پیش گرفت. در این کشور مؤسساتی در مدیریت به‌وجود آمد تا سرمایه‌داران خارجی که مقیم هندنبودندازطریق آن مؤسسات براجرای طرحهایی که درآنها سرمایه‌گذاری کرده بودند، نظارت کنند. هرکدام از مؤسسات مدیریت بر تعدادی از مؤسسات اقتصادی، خواه در یك رشته یا در رشته‌های مختلف، نظارت می‌کردند[۱۲]. **لاندس*** ادعامی‌کندکه مؤسسات اقتصادی خانوادگی فرانسویان‌که فقط متوجه حفظ و ادامهٔ موقعیت خانواده بود از جهت استقلال مالی، داشتن نقدینه، اجتناب ازمخاطرات و پرهیز از رشد و توسعه در نوع خود منحصر به فرد بود؛ ولی نظر لاندس از انتقاد مصون نمانده است و انتقادکنندگان اظهار می‌دارندکه مؤسسات اقتصادی خانوادگی پدیده‌ای است که نمی‌توانـد به حال بسته و محدود باقی بماند و الزاماً از حدود مرزهای ملی فراترمی‌رود، ودرآخرین تحلیل پیدایش این‌مؤسسات خود مرحله‌ای از رشد است.[۱۳]

پارکر ، به هنگام گفتگو دربارهٔ کارفرمایان آلمانی، نظر می‌دهدکه موفقیت مؤسسات‌بزرگ‌اقتصادی‌آلمان معلول‌تقسیم‌کار دربین کارفرمایان‌این‌کشور، وآموزش تخصصی سطح بالا و وجود تحرك اجتماعی فراوان است، که علیرغم احترام فراوان مشاغل دولتی و مشاغل ارتشی و مشاغل فرهنگی، امکان می‌دهد که هرکس شغلی متناسب با استعداد خود اتخاذکند[۱۴]. پارکر همچنین نظر می‌دهدکه احترام فراوان کارفرمایان‌آلمانی فقط منحصر به‌کارفرمایانی‌است‌که در رشته‌هایی‌که شهرت‌جهانی دارند، مانند صنایع صادراتی و صنایع تسلیحاتی، فعالیت کرده‌اند، و کارفرمایانی‌که

---

* Landes

در رشته‌های صنایع مصرفی یا تولیدی برای بازار داخلی فعالیت داشته‌اند، جلال وشکوه چندانی به دست نیاورده‌اند[۱۵].

رانیس * از یك نوع کارفرمای دیگر ژاپنی یاد می‌کند که توجه او به جامعه بیش از توجه او به شخص خویش بوده است. این نـوع کارفرما ثروت و قدرت را فقط برای خویش نمی‌خواهد؛ قسمتی از تلاش وی به‌خاطر همسایه هم هست.[۱۶] با توجه به‌آنچه که گفتیم، باید اذعان کرد که نمی‌توان کارفرما را نمونه‌ای ثابت و مشخص دانست. کارفرما ممکن است که آن «مرد کسب و کار»ی باشد که **فیلیپس براون** **[۱۷] شناخته است، یا آن اداره‌کنندهٔ پرتحرك وباشخصیتی باشدکه **اریك‌فروم** ازآن یاد کرده‌است[۱۸]، یا آن مبدع و مبتکری باشد که شومپیتر از او سراغ داده است. به طورکلی همهٔ مشخصات ملی و فرهنگی و حتی صفات شخصی با یکدیگر جمع می‌شوند وسجایای شخصی راکه کارفرما می‌شود، شکل می‌دهند وازاین طریق یعنی از طریق شکل بخشیدن به شخصیت کارفرما، برراه ورسم فعالیتهای اقتصادی اثر می‌گذارند.

به تکامل یك کارفرمای معمولی برگردیم. در مراحل اولیهٔ توسعه، وظایف یك فرد معین در سازمان بخشیدن به‌تولید، شامل گردآوری مواد اولیه وکارگر و سرمایه، و ترکیب‌کردن آنها با یکدیگر و قبول مخاطرات ناشی از این ترکیب و ادارهٔ این مجموعه واحتمالاً ابداع و ابتکار است.[۱۹] مفهومی که ازکارفرما در نظر است نباید ثابت و کلیشه وار بـاشد. کارفرمای یك کشور در حال رشد نباید مانند کارفرمای یك کشور توسعه یافته فقط در حرفهٔ خود فرو برود، زیرا این کارفرما ازمساعدت بازار درترکیب عوامل کار وسرمایه ومواد اولیه محروم است، حال‌آنکه

---

* Ranis

** Phelps Brown

بازارهای کشورهای توسعه یافته با کالاهای استانده شده* و کارگران تعلیم یافته و آمادهٔکار، به‌کارفرما کمکهای فراوانی می‌کند. کارفرمای‌کشور درحال رشد همچنین از خدمات یك شبکه ارتباطات وسیع ومنظم بیبهره است، حال آنکه درکشورهای توسعه‌یافته روزنامه‌ها و مجلات صنعتی‌تخصصی‌کارفرما را راهنمایی ویاری می‌کنند و علاوه برآنها، مجموعه‌های آمـاری دقیق و جامعی که حکومت منتشر می‌کند، کارفرما را از اطلاع دقیق دربارهٔ امکانات فراهم‌آوردن موادلازم برای‌تولید، وقدرت بازار در جذب محصول، و همچنین پیشرفتهای فنی، بهره‌مند می‌دارد، و کارفرمای کشور درحال رشد ازهمهٔ اینها محروم است.

کارفرمای کشور در حال رشد باید با حدس وگمان همهٔ این موارد رامحاسبه کند، ولی به‌تدریج‌که آموزش ضمن خدمت پیشرفت می‌کند، وکارفرمایان دیگری به صحنهٔ فعالیتهای اقتصادی وارد می‌شوند، وآموزش بزرگسالان گسترش می‌یابد و آموزشهای رسمی مدارس بازرگانی وسعت می‌گیرد، وضع بازارکار نیز بهبود پیدا می‌کند ودر نتیجه از اجبار کارفرما برای توسل به حدس و تخمین کاسته می‌شود. اگر کارفرمای کشور درحال رشد از قبول خطر بترسد، طبعاً در چنان بازاری که با قطعیت نمی‌تواند روی هیچ عاملی حساب بکند قادر به انجام دادن‌کاری نخواهد بود؛ ولی اگر از حادثه وخطر نترسد، پردل و دوستدار ماجرا باشد، طبعاً از چنان شرایط و چنان بازار نامعینی استقبال می‌کند و به پیشواز خطرات می‌رود وبه‌کار و فعالیت دست می‌زند؛ ولی در چنین حالی باز از لحاظ جغرافیایی واز لحاظ نوع محصول، زمینهٔ فعالیت کارفرما طبعاً محدود است، وبر کارفرماست‌که دراین شرایط

---

* «استانده شده» در برابر standardized به کار برده شد. این کلمه در جلد اول دایرةالمعارف فارسی (دکترغلامحسین مصاحب) آمده است. واژهٔ فارسی standard «سنجه» است که به صورت «سنجق» به زبان عربی راه یافته است. م

افق دید خود را وسعت بخشد، حتی‌المقدور شیوه‌های عقلانی درکار اتخاذ کند، وبه افزایش سود عنایت خاص مبذول دارد. ولی غالباً کارفرمایان‌کشورهای درحال رشد چنین روحیه‌ای ندارند واکثر آنـان از توسل به حدس وگمان پرهیز می‌کنند، و می‌کوشند که زندگی آرام وعاری از دغدغه‌ای برای خود فراهم سازند، واز زیان که ممکن است حیات خانوادگی آنها را در معرض خطر قراردهد، شدیداً پرهیز می‌کنند. ووقتی‌که‌کارفرما به‌چنین حالتی برسد، یعنی ازطریق قبول‌خطر وتحصیل سود سرشارمنحرف شود، شاك نیست که وضع قبلی ادامه می‌یابد وسکون منبعث از جوامع سنتی همچنان پابرجا می‌مانـد؛ وچنین روحیهٔ ترسیده‌ای جز کند کردن جریان رشد اقتصادی نمی‌تواند اثر دیگری داشته باشد.

اگر مؤسسهٔ اقتصادی رشد کرد، دیگر حدس و گمان بـرای تأمین وسایل ادامهٔ حیات‌آن کافی نیست، وناچار باید از حدس وگمان درگذرد وبه محاسبهٔ دقیق و استفاده از شیوه‌های عقلانی تولید بپردازد، یعنی باید تخصص را وارد کارکند و سازمانهای مربوط را توسعه بخشد؛ و خود گروه مدیران هم باید به شیوهٔ صحیح اداره گردن بگذارند. گروه مدیران باید به مدیران واحدهای اجرائی (صفی) که از اقتدار کافی بهره‌مند باشند، و مدیران واحدهای ستادی‌که دارای دانش تخصصی کافی باشند، تقسیم گردد. مسئولیت باید از حالت تمرکز خارج شود و به مسئولان سطوح مختلف سازمان تفویض گردد. پارکـر می‌گوید که در آلمان جریان اخذ تصمیم درمؤسسات‌بزرگ درسطوح تخصصی عالی شکسته شده‌است، یعنی حل‌مسئله قیمت برعهدهٔ‌کارتلها وتأمین‌منابع مالی‌برعهدهٔ بانکها وبالابردن سطح تولیدبرعهدهٔ مدیران و انجام سرمایه‌گذاری و تعیین محل کارخانه‌ها برعهدهٔ مسئولان اجرایی نهاده شد است[۲۵].

کشورهای درحال رشد چگونه می‌توانند برگروه‌کارفرمایان سازمان دهندهٔ

خود بیفزایند؟ ایــن مسئله‌ای است که هنوز تحت مطالعه و بررسی است و جواب قطعی برای‌آن یافت نشده است. عده‌ای تحصیلات رسمی مدرسی راتوصیه می‌کنند، و افتتاح مدارس بازرگانی، یا اعزام جوانان به مدارس بازرگانی خارج را راه حل قضیه می‌دانند. بـرخی دیگر تأسیس بانکهای صنعتی را بهترین نحوهٔ شروع کار می‌شمارند. عده‌ای دیگرهم به‌راه حلهای دیگری، ازقبیل ایجادمؤسسات مدیریت، توسل می‌جویند.

آلبرت هیرشمن* پیشنهاد می‌کند که هر برنامهٔ توسعهٔ اقتصادی باید چنان تنظیم و اجراء شود که درکار اقتصاد کشور عدم تعادل آشکاری به‌وجودآید، چنانکه امکانات موجود برای کسب وکار را به وضوح به سرمایه‌گذاران نشان[21] دهد. به نظر وی کمیابترین استعداد در کشورهای در حال رشد استعداد تصمیمگیری است، زیـرا قدرت تصمیمگیری در جـریان عمل خصوصاً عمل آموزنده رشد می‌کند؛ و اگر مقامات مرکزی بتوانند عمل تصمیمگیری را تشویق کنند و مردم اهل کسب وکار را به تصمیم گرفتن برانگیزند، بریکی از مهمترین موانع رشد فایق گشته و راه رشد سریعتر را هموارکرده‌اند. مکانیزمی که هیرشمن پیشنهاد می‌کند عبارت است از فراهم آوردن زمینهٔ سرمایه‌گذاری ازطریق ایجاد کمبود در تولید کالاها ازیك طرف، و فراهم آوردن مایه‌های تولید آن کالاها به نحو ارزان و مناسب از طرف دیگر، و این موضوعی است که ما در فصل یازدهم این کتاب دربـارهٔ آن گفتگو خواهیم کرد، و نقل پیشنهاد وی در اینجا ازلحاظ ارتباطی است که بین پیشنهاداو وتواناییهای سازمان وجود دارد.

---

* Albert Hirschman

□ بانکهای صنعتی

درکشورهای توسعه یافته جریان‌کار براین‌منوال است‌که کارفرمایان پیشنهاد می‌کنند و بانکها با مکانیزم مخصوص اعطای اعتبار، یا خودداری از اعطای اعتبار، تصمیم می‌گیرند. در کشورهای انگلو ساکسون وکشورهایی که شیوه‌های آنها را به کار می‌بندند و حتی تا حدودی در فرانسه، این مکانیزم از طریق اعطای اعتبارات کوتاه مدت سه تا ۶ ماهه عمل می‌کند. در کشورهای انگلوساکسون وامهای بلندمدت‌تری هم با شرایط خاص پرداخت می‌شود.

توسعهٔ بانکداری صنعتی در فرانسه به وسیلهٔ **کردیت موبیلیه*** صورت گرفت و سپس به اروپای مرکزی، ایتالیا واسپانیا رخنه کرد. در مراحل اولیه کردیت ـ موبیلیه، که به وسیلهٔ برادران **پریر**** شروع به‌کار کرده بود، فعالیتی بیش ازیك عمل سازمان دهنده انجام می‌داد. این مؤسسه همراه با اعطای اعتبارات بلند مدت زمینه‌هایی فراهم می‌آورد که راه فعالیت تازه‌ای بر سرمایه‌گذاران می‌گشود. در فرانسه بانکهای صنعتی به تدریج از طریق سازمانبخشی منحرف گشتند و به مؤسساتی برای فروش اوراق قرضه، به ویژه اوراق قرضهٔ دولتی مبدل شدند؛ ولی در آلمان و ایتالیا ارتباط بین صنایع و بانکهای صنعتی نزدیکتر و استوارتر شد، ومدیران بانکهای صنعتی به‌وسیلهٔ مجمع‌عمومی مدیران صنایع منصوب می‌شوند و نه‌فقط به مسئلهٔ تأمین منابع مالی برای صنایع می‌پردازند، بلکه درهمهٔ تصمیمات مربوط به کسب وکار مؤسسات دخالت می‌کنند.

درسایر نواحی، غیراز اروپای مرکزی، اهمیت وتأثیر بانکهای صنعتی روبه افول رفت، و مردانی مانند **فرد** کوشیدند تاخود را از وابستگی به‌بانکها رهاکنند،

* Credit Mobilier

** Pereir

و توسعه یافتن بازار سهام در **وال‌استریت** و فراوانی سرمایه، به سایر شرکتها هم فرصت داد تا برای خود آزادی عمل تحصیل کنند. فقط در برخی ازصنایع خاص، مثل صنعت سینماکه تحصیل سود درآن غیرقطعی است، بانکهای صنعتی مجال پیدا کردند تا قدرت خود را اعمال کنند.

ولی درکشورهای درحال رشد، بانکداری صنعتی درحال تجدید حیات است، و ازدلایل آن هم یکی توانایی بیشتر این بانکها برتصمیمگیری در سرمایه‌گذاری ودیگرلزوم پیداکردن سرمایه‌گذار خصوصی قابل اعتماد و تشویق وی درکارسرمایه گذاری است. اولین بانک دولتی به‌این منظور درترکیه ایجاد شد، وبعد از جنگ دوم موج علاقه به تأسیس این گونه بانکها بالا گرفت،[22] و سازمان ملل[23] و بانک ترمیم و توسعه[24] هم ترجیح دادنـد که وامهای خود را در اختیار بانکهای توسعهٔ صنعتی قرار دهند.

□ نقش اقتصادی حکومت

نقش‌اقتصادی حکومت درجوامع سنتی را می‌توان به‌ترتیب زیر خلاصه‌کرد:

اول تأمین کردن «منافع عمومی»، مانند ادارهٔ پلیس و آتشنشانی ودفاع ملی و جلوگیری از سیل وانجام دادن اقدامات بهداشتی وساختن راه، پل، پارك ومانند آنها. در این‌گونه اقدامات تعداد استفاده کنندگان مـورد نظر نیست، و حتی اگر فقط یك نفر هم تـا حد زیادی از این خدمات استفاده کند، اشکالی ندارد به شرط آنکه استفادهٔ خاص او مانع دیگران نباشد. **دوم** احداث مؤسساتی ازقبیل مدرسه، بیمارستان، منازل مسکونی، در مواردی که استفاده از این مؤسسات اجباری باشد (مانند تعلیمات ابتدایی مجانی) یا در مواردی که حکومت بخواهد سطح این گونه مؤسسات را در مملکت ارتقاء بخشد و مردم را به استفاده از این‌گونه مؤسسات

در سطح بالاتر تشویق کند. سوم جلوگیری از زیـانهای احتمالی مانند جلوگیری از فرسایش خاك ، یـا تقلیل منابع طبیعی، یا جلوگیری از توالد و تناسل بسیار . چهارم جلوگیری از رقابتهای مضر، مانند ممانعت از احداث یك خط آهن اضافی بین دو شهر، یا ایجاد کارخانهٔ برق یا گاز یا شبکهٔ تلفن اضافی در یك شهر. دربارهٔ نحوهٔ اجرای مواردسوم وچهارم اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای معتقدندکه بهترین طریقهٔ اجرای این موارد وضع مقررات و نظارت براجرای آنها ازطرف حکومت است، و عده‌ای معتقدندکه بهترین طریقه آن است که حکومت خود این نوع کارخانه‌ها و تسهیلات را به تملك خود درآورد و رأساً آنها را به‌کار اندازد واداره کند .

دربارهٔ ایجـاد انحصار در مواردی، نظیر راه‌آهن، بـرق، گاز و مانند آنها، اختلاف نظرهای بسیار وجود دارد. سوسیالیستها برلزوم تملك عمومی ابزار تولید دلایل بسیار اقامه می‌کنند وچنین نظر می‌دهندکه برای جلوگیری ازایجاد منافع انحصاری وجلوگیری ازتوزیع غیرعادلانهٔ درآمد به‌نفع کارفرمایان، باید وسایل تولید به مالکیت عمومی در آید. نظر سوسیالیستها براین است که حکومت ادارهٔ کامل صنایع را به دست بگیرد، یااینکه برای رقابت با ایجاد انحصار دربرخی رشته‌های صنعتی به تأسیس وادارهٔ کارخانه‌های مشابهی بپردازد واستانداردهایی برای خدمات وضع کند ومنافع سرشار صاحبان صنایع را به این ترتیب به حداقل ممکن برساند.

در حالی‌که سوسیالیستها به نفع تملك همگانی صنایع استدلال می‌کنند، و استدلالهای آنها کشش و قدرت جاذبهٔ بسیاری هم دارد، کشورهای توسعه یافته در جریان سوسیالیزه‌کردن بسیاری ازرشته‌های صنعتی‌هستند؛ ولی‌دلیل این‌سوسیالیزه کردن براثراستدلالهای سوسیالیستی نیست‌بلکه‌براثرشکست ودرماندگی‌کارفرمایی خصوصی است. اگر از انحصارات طبیعی ـ راههای آهن، پست، تلفن و تلگراف و برق و مانند آنها ـ بگذریم، منابع زغال، هواپیمایی، صنایع اتومبیل سازی رنو

درفرانسه وصنایع زغال وفولاد وحمل و نقل در بریتانیا ملی شده‌اند، واین ملی کردن نه به لحاظ جلوگیری از منافع انحصاری و تأمین منافع عمومی بوده است، بلکه به لحاظ افزایش کارآیی این صنایع صورت گرفته است. ناتوانی بخش خصوصی در این زمینه‌ها (به‌اضافهٔ عوامل سیاسی مؤثر درقضیه، چنانکه درمورد ملی‌شدن کارخانهٔ رنو و ملی شدن صنایع فولاد انگلیس، این عامل هم مؤثر بوده است) باعث شد که سازمان حکومت جانشین‌سازمان خصوصی‌بشود. به‌همین‌ترتیب درکشورهای درحال رشد مبنای اصلی توصیهٔ دخالت حکومت در کار ادارهٔ مؤسسات اقتصادی، سوء ادارهٔ بالفعل یا احتمالی این مؤسسات توسط بخش خصوصی است.[۲۵] آیا ادارهٔ مؤسسات اقتصادی به دست دولت خوب است یا بد؟ این سؤال بیش از آنکه مربوط به اصول عقاید و استدلالهای نظری باشد موضوعی است تجربی؛ وباید به مزایا وعدم مزایای ادارهٔ مؤسسات توسط حکومت و بخش خصوصی به طورکلی، و همچنین درهرمورد خاص، توجه داشت. وسپس براساس همهٔ این ملاحظات به‌سؤال مطروحه پاسخ داده وما درگفتگویی که دنبال‌می‌کنیم، منافع عمومی وصرفه‌جوئیهای‌ناشی‌ازادارهٔ صنایع به دست دولت و عدم صرفه جوئیهای ناشی از ادارهٔ صنایع توسط بخش خصوصی‌را به‌کنارمی‌گذاریم، وفقط دووظیفهٔ‌اقتصادی حکومت را مناط بررسی‌خود قرارمی‌دهیم، که عبارتند از: **اول** فراهم آوردن موجبات پس‌انداز به وسیلهٔ حکومت (زیرا افراد خصوصی گرچه خواهان رشد اقتصادی هستند، ولی از فراهم آوردن پس‌انداز لازم برای این کارناتوانند)؛ **ودوم** فراهم‌آوردن موجبات تجدیدتوزیع مستمر درآمدها. پس‌اندازحکومت ملازمهٔ قطعی باسرمایه‌گذاری حکومت ندارد. حکومت می‌تواند پس‌اندازها رابرای سرمایه‌گذاری در اختیار کارفرمایان خصوصی بگذارد، چنانکه در نروژ این‌کار را کرده‌اند. و دربارهٔ تجدیدنظر مستمر درتوزیع درآمدها درفصل بیستم گفتگو می‌کنیم.

□ مزایای ادارهٔ مؤسسات اقتصادی به وسیلهٔ حکومت

اداره مؤسسات اقتصادی به وسیلهٔ حکومت ازجهات زیر برادارهٔ این‌مؤسسات توسط بخش خصوصی ترجیح دارد:

اول ازلحاظ قدرت تحمل زیان احتمالی، زیرا این زیان درصورت اول درتمام‌اقتصاد کشور پخش می‌شود، و در نتیجه امکان تحمل آن بیشتر است، و در غیراین صورت زیان احتمالی بریك یا چند نفرمعدود تحمیل می‌شود. **دوم** از لحاظ تصمیمگیری، زیرا دستگاه حکومت امکانات بیشتری برای کسب اطلاع و محاسبات دقیق دارد. **سوم** ازلحاظ امکان‌استفاده‌ازابداعات واختراعات‌است‌که برای دولت‌آگاهی واستفاده از آنها طبعاً سهلتر است، ولی اصلیترین مزیتی که تصدی حکومت در بردارد آن است که حکومت بهتر‌می‌تواند افراد مستعد وفعال را جذب‌کند وآنها را بپرورانَد، و از نیروی آنها در تأمین رشد اقتصادی‌کشور بهره بگیرد، ولی اینکه حکومت‌تا چه میزان در این کار می‌تواند موفق باشد، مسئله‌ای است که پاسخ قطعی ندارد و کشور به کشور تفاوت پیدا می‌کند.

مسئلهٔ تحمل زیان که مذکور افتاد، به نوبهٔ خود دو جنبه دارد. اول اینکه طبیعی است که وقتی که مسئولان امر، مانند بخش خصوصی، شخصاً متحمل زیان نباشند، احتمال زیان حاصل را به‌دقت بخش خصوصی نمی‌سنجند، و ازاین رهگذر ممکن است طرحهای زیانبخش به موقع اجراء گذاشته شود. دوم اینکه اگر طرحهای مورد نظر سنگین و محتاج مقدارکلانی سرمایه باشد و سرمایه‌گذاران خصوصی‌هم، چندان‌پردل‌نباشندکه از زیانهای‌احتمالی‌نترسند، و اگرکمبوداطلاعات هم اجازه ندهد که امکان موفقیت طرحهای مورد نظر دقیقاً پیشبینی شود، چاره‌ای نیست جزآنکه دخالت حکومت را بپذیریم و تحمل زیان احتمالی را هم برعهدهٔ

او بگذاریم.

در استفاده از ابداعات و اخذ تصمیم نسبت به مسایل مختلف، حکومت به اغلب احتمال قادر به کسب اطلاعات بیشتر و دقیقتری است، و نیز بهتر می‌تواند اطلاعات جمع‌آوری شده را ارزشیابی نماید و راههای مختلف عمل را تعیین کند؛ ولی البته در همهٔ موارد هم قطعاً چنین نیست؛ مواردی خلاف این هم قابل تصور است. از اینها گذشته هرقدر که اقتصادکشور ابتدایی ورشدنکرده‌باشد، این احتمال کمتر می‌رود که بخش خصوصی بتواند افراد متخصص را جذب ونگاهداری کندکه وجودشان برای ایجاد وادارهٔ صحیح سازمان شرط اصلی و حیاتی است، و احتمال اینکه حکومت بتواند چنین افرادی را جذب ونگاهداری کند بیشتر است.

ولی مزیت اصلی حکومت، امکان آن در استخدام افراد است. درجوامعی‌که سنتهای فئودالی مستقراست، حکومت دارای قدرت واحترامی است‌که موجب روی آوردن مردم به‌خدمت‌اومی‌شود، واین امتیازی‌است‌که بخش خصوصی فاقدآن‌است. حکومت می‌تواند‌استعدادها را جذب‌کند وآنها را بپروراند وبه‌فعالیت وادارد، ولی بخش‌خصوصی توانایی این‌کار راندارد. درکشورهای توسعه‌یافته قضیه غالباً برعکس است، یعنی‌تلاش‌وتحرك درفعالیتهای‌خصوصی‌بیشتروجوددارد وبه‌مشاغل‌دولتی‌افرادی روی می‌آورند که اگر نخواهیم آنها را فاسد بگوییم، کم تحرك هستند. در برخی از کشورهای کم توسعه هم ممکن است وضع چنین باشد، و ممکن است هردوی این احتمالات هم در یك‌کشور صدق کند، یعنی در یك قسمت از حکومت تحرك و عشق به کار و پیشرفت مملکت وجود داشته باشد ولی در قسمتهای دیگر وضع به این گونه نباشد، و در چنین حالتی طبیعی است‌که کندکاری دستگاه‌اداری و انبوه کارمندان غیرمتحرك آن مانع کار و فعالیت عناصر فعال و متحرك هم بشوند.

وضع دستگاههای حکومت نیز همیشه یکسان نیست و کشور به کشور فرق

می‌کند. در **هندوستان** گروه مستخدمان دولتی روحیهٔ عالی وافسانه‌ای دارند، ولی در **برمه** تعداد روزهای کار در سال از ۱۵۰ روز تجاوز نمی‌کند، در آن روزها هم ساعت کار فقط از نه و نیم صبح تا چهار بعد از ظهر است، واین مدت را هم به‌چای نوشیدن وروزنامه خواندن ودرددل کردن می‌گذرانند.[۲۶] «**مصر** دارای تعداد زیادی مستخدم بالنسبه تعلیم یافته است، در حالی که دستگاه حکومتی **عراق** دچار کمبود کارمند مطلع وتعلیم‌یافته‌است»[۲۷]. «حکومت **اندونزی** تاکنون نتوانسته ونیز نخواسته است که نظمی راکه لازمهٔ طی مراحل رشد اقتصادی از طریق سوسیالیسم است، برگروه کارمندان خود بار کند».[۲۸] بـا آنچـه که گفتیم روشن شد که وضع دستگاههای حکومتی متفاوت است، ولـی اینکه حکومت در جذب افراد فعال و با استعداد از بخش خصوصی قادرتر است، واقعیتی است تقریباً ثابت.

□ عدم مزیت ادارهٔ مؤسسات اقتصادی توسط حکومت

نقاط ضعف اساسی دستگاه حکـومتی در کار رشد اقتصادی عبارت است از تمرکز فراوان در تصمیمگیری، علاقه به اجـرای طرحهای بزرگ و چشمگیر، داشتن تشریفات طـولانی که موجب اتلاف وقت و نیرو است، زیادتر بودن امکانات انتخاب که خود موجب زیادشدن‌امکان اشتباه می‌شود.

راجع به‌این نکات باید یادآور شدکه ایجاد سیستمی که درآن تصمیمگیری به حال متعادل ودور از افراط و تفریط باشد، کاری است بسیار دقیق. دربارهٔ امکان اشتباه هم باید گفت که در کار رشد اقتصادی حدوث‌اشتباه امری است مسلم و غیر-قابل اجتناب، در مورد مخاطرات ناشی از زیانهای احتمالی هم باید متذکر شدکه سهلترین راه حل آن اعلام ورشکستگی صاحبان صنایع است و ایـن خود موجب تصفیهٔ قروض مرده و کهنه‌ای می‌شود که برای باز پرداخت آنها پشتوانه‌ای در کار

نیست. دربارهٔ انتخاب طرحهای بزرگ وچشمگیر این نکته لازم به یادآوری است که چون شناخت ماهیت موانع رشد اقتصادی و همچنین پیشبینی نتایج فعالیتهای اقتصادی با قطعیت و یقین میسر نیست، پس به جای آنکه تمام نیروها را متوجه یك هدف کنیم که بازده آن مشکوك و غیر معین باشد، بهتر آن است که در یك جبههٔ وسیع فعالیت هدفهای متعدد برگزینیم. همچنانکه یك دوست هندی من به هنگام گفتگو دربارهٔ سیستم آبیاری، اظهار نظر کرد: «اشتباه در ساختن سدهای کوچك بهتر از اشتباه در ساختن سدهای بزرگ است»، و این نظر او همان اندازه که دربارهٔ آبیاری صادق است، دربارهٔ رشد اقتصادی هم صدق می‌کند.

راست است که اجرای طرحهای بزرگ درصورت اشتباه بودن می‌تواند منشأ زیانهای فراوان باشد، ولی آیا این دلیل کافی است که از اجرای این‌گونه طرحها صرف نظر کنیم؟ یا باید با دقت و مطالعهٔ کافی طرحهای بزرگ و مناسب انتخاب کرد؟ شك نیست که مطالعات سطحی یا محدود هرگز نخواهد توانست راه فعالیت صحیح برای رشد اقتصادی را به مانشان دهد. اگر تأثیر «اندازهٔ واحد اقتصادی» را دربازده‌کار واحدها می‌پذیریم، پس توجه به واحدهای‌کوچك ومحدودکردن فعالیت اقتصادی به‌واحدهای‌کوچك امری کاملاً اشتباه آمیز است. در فصول بعد راجع به تئوریهای مربوط به تأثیر «اندازهٔ واحدها» در رشداقتصادی و لزوم «حرکت عظیم» و «مخاطرات ناشی از کارهای کوچك» به تفصیل صحبت خواهیم کرد. در اینجا یادآور می‌شویم که آن گروه از اقتصاددانانی که معتقد به تأثیر «اندازهٔ واحدهای اقتصادی» در رشد اقتصاد کشور هستند، به هیچوجه هراسی ندارند که «تمام تخم‌ـ مرغهایشان را در یك سبد بریزند*»، ونیز ازشکست طرح بزرگ‌کشت بادام زمینی

* کنایه‌ای است از خطر کردن در برابر احتیاط که احتمال زیان را کم می‌کند، ولی سود زیاد درآن محتمل نیست.

در تانگانیکا به لرزه نمی‌افتند[۲۹]، واز اعتقاد خود به لزوم اجرای طرحهای بزرگ برنمی‌گردند.

دربارهٔ تصمیمگیری باید گفت که تمرکز یا عدم تمرکز آن هرکدام دلایل و توجیهاتی خاص دارد، ولی در این زمینه یك اصل قبول شده هست که اصل عدم تمرکز را تأیید می‌کند. گفتیم که یکی از فواید ایجاد واحدهای بزرگ اقتصادی رعایت صرفه جویی است. در اینجا اضافه می‌کنیم که یکی از فواید تمرکز در تصمیمگیری هم صرفه جویی است، و آن صرفه جویی که ممکن است از طریق تمرکزدر تصمیمگیری حاصل آید، حتی از صرفه جویی محتمل در ایجادواحدهای بزرگ اقتصادی هم بیشتراست؛ ولی‌گذشته ازامر صرفه‌جویی، که تمرکز در اقتدار تصمیمگیری را ایجاب می‌کند، **کارآمدی** یك سازمان مقتضی آن‌است‌که اقتدارلازم برای عمل اداره و تصمیمگیری تا حداکثر امکان به سطحهای مختلف مقامات، از بالا تا پایین، تفویض شود؛ زیرا اگر برنامهٔ عمرانی فقط توسط مقامات بالا تنظیم گردد، در اجرای دقیق وقطعی‌آن محتملاً مشکلاتی بروز خواهدکرد، وتنها حسن این شیوهٔ تهیهٔ برنامهٔ عمرانی آن است که زیانهای محتمل در طرح مورد نظر را بهتر و راحتتر تحمل می‌کنند. ولی اگر برنامهٔ عمرانی توسط مقامات پایین، اعم‌از عمومی یا خصوصی، تهیه شده باشد، ممکن‌است که ازلحاظ تحمل زیانهای احتمالی بامشکل روبرو شود، اما اجرای‌آن به‌آسانی بیشتری صورت خواهدگرفت، خصوصاً اگر چنین طرحی توسط بخش خصوصی تهیه وبه موقع اجراءگذاشته شود، اجرای آن بازهم سهلتر خواهد بود، زیرا واحدهای اقتصادی بخش خصوصی را راحتتر می‌توان سازمان بخشید.[۳۰]

تمایلات برخی از مأموران بخش عمومی به استفاده‌های سوء ممکن است‌که آنها را به‌فعالیتهای اقتصادی زیانبخشی‌برانگیزد. زیان حاصل از این‌گونه‌فعالیتها

متوجه خود آن مأموران نمی‌شود و فقط بر دوش عامهٔ مردم فشار خواهـد آورد.
همچنین مأموران بخش عمومی برای تحصیل موفقیتهای سیاسی ناچاراز تأدیهٔبهایی هستند، واین بها که از درآمد عمومی پرداخت می‌شود، غالباً بسیار سنگین است. مأموران عالیرتبهٔ بخش عمومی برای قبولانیدن طرحهایی که تهیه‌کرده‌اند مزایای آنها را بسیار بزرگتر و زیـانها و هزینه‌های آنها را بسیار کوچکتر از آنچه که واقعاً هست، جلوه می‌دهند، به‌ویژه این گروه مأموران قدرت اجرایی دستگاه تحت ادارهٔ خود را بسیار بیشتر از آنچه که هست معرفی می‌کنند، و درباره آن بسیار داد سخن می‌دهند، زیرا که این کار برای کسب وجهه وموقعیت آسانترین کاراست. و حال آنکه آنچه واقعیت دارد کاملاً عکس این ادعاهاست همچنانکه **محمدعلی جناح*** به‌هنگام اعلام اولین برنامهٔ پنجساله توسعهٔ اقتصادی پاکستان اعلام داشت‌که بزرگترین مانع در راه اجرای این برنامه کمبود شدید نیروی انسانی ماهر و نیز کمبود افراد ورزیدهٔ اداری و فنی است. در دوسال اول اجرای این برنامه از ۲۳۰ میلیون دلارپیشبینی‌شده فقط۱۶۰میلیون دلارآن خرج شده‌بود، ودرتوجیه علت‌این کندی پیشرفت هم اعلام کردندکه «ناتوانی ما، در اجراء وتکمیل طرحهای مختلف فقط معلول نداشتن کادر ورزیـده و صاحب صلاحیتی بود که قادر به اجرای ایـن طرحها باشد».[۳۷]

تمایل دستگاههای حکومتی به اجرای طرحهای چشمگیر مکرر در مکرر به ثبوت رسیده است. طرحهای اقتصادی در دست حکومتها به بنای یادبود سیاسی تبدیل می‌گردد، و ایجاد کارخانه به جای آنکه یك عمل ناب اقتصادی باشد، حکم احداث یك معبد وزیارتگاه سیاسی راپیدا می‌کند. برنامه‌ریزی ومحاسبات‌اقتصادی جای خود را به «کلنگ زدن» و «نوار قیچی کردن» می‌دهد، وواحدهای اقتصادی

* محمد علی جناح، قائد اعظم وبنیانگذار حکومت پاکستان.

به صحنهٔ نمایش وفخرفروشی به میهمانان خارجی تبدیل می‌شود، وبه‌قول هیرشمن حکومتهای «قوی» می‌خواهند با این نمایشها استواری خودرا نشان دهند، درحالی که این نمایشها کاملاً برعکس ضعف آنها را آشکار می‌دارد. ولی حکومتهای دمکراتیك هم باز به قول هیرشمن به آفت دیگری، که عکس این قضیه است، مبتلا می‌شوند. این حکومتها به‌قصد جلب رضایت گروههای مختلف، سرمایه‌گذاری خود را در نقاط مختلف کشور پخش می‌کنند و به علت پخش سرمایه‌گذاری طبعاً از اجرای طرحهای بزرگ باز می‌مانند. فی‌المثل سرمایهٔ آنها صرف نرده‌کشی میدانها و قشنگتر کردن خیابانها و مانند آن می‌شود. هیرشمن در تعقیب این ملاحظات به این نتیجه می‌رسد که کارشناسان خارجی، و حتی مؤسسات وام دهندهٔ بین‌المللی هم، در همین مسیر حکومتها عمل می‌کنند و دلیل آن هم این است‌که کارشناسان خارجی برای مدت کوتاهی در کشور تحت توسعه اقامت دارند، و از این روسعی می‌کنند که دراین مدت کوتاه کاری انجام دهند؛ وکاری هم‌که درمدت کوتاه می‌توان انجام داد، تغییر صورت ظاهر مملکت است، نه تغییر مردم آن، پس طبعاً کارشناس خارجی هم متوجه تغییر صورت ظاهر مملکت می‌شود؛ و مؤسسات وام دهندهٔ بین‌المللی هم، که در جستجوی راههای کوتاهتر برای نیل به نتیجه هستند، تحت فشاردرخواستهای مختلف، درطرحهای متعدد وکوچك سرمایه‌گذاری می‌کنند. در هرحال [۳۲] سرمایه‌گذاری درطرحهای بزرگ خواه دراثر تمایل‌مقامات محلی یا پیشنهادهای خارجیان، صورت گیرد، بازده نهایی اجتماعی آن کمتر از سرمایه‌گذاری درطرحهای کوچك، ازقبیل ایجاد کارگاههای تعمیراتی و مانندآن، خواهد بود. ولی ایجادکارگاههای تعمیراتی کوچك‌کجا مورد توجه‌مقامات عالیرتبهٔ دولتی قرارمی‌گیرد! خصوصاً که معدل یامتوسط میزان مخاطرات وزیانهای‌احتمالی طرحهای‌بزرگ از زیانها ومخاطرات احتمالی دهها هزارطرح‌کوچك، بیشتر است.

تمایل حکومتها به سرمایه‌گذاری در طرحهای عظیم، خود زمینه‌های اشتباه را درکار سرمایه‌گذاری وسعت و تنوع می‌بخشد. یکی از بهترین نمونه‌های اینگونه زمینه‌ها مسئلهٔ قیمتگذاری است. حکومت به لحاظ موقعیت سیاسی خود ناگزیر به تجدید توزیع درآمدها علاقمند است، و یکی از راههای رسیدن به این هدف تثبیت قیمتهاست، و به همین لحاظ از تعیین قیمتها در سطح پایینتر از حد اقتصادی هم ابا ندارد؛ حتی در مورد بهره‌برداری از منابع کمیاب هم همین شیوه را به‌کار می‌برد، و نتیجه آن می‌شود که بهره‌برداری از این منابع به بهترین نحو ممکن صورت نمی‌گیرد. معمولاً حکومتها بهای نیرو وحمل و نقل را پایینتر ازحدطبیعی آن تعیین می‌کنند، و به این ترتیب برای استفادهٔ نا معقول از این کالاها میدان باز می‌کنند. علاوه براینها حکومتها با اجرای سیاست کنترل قیمتها در بخش خصوصی، باعث می‌شوندکه فعالیتهای این بخش هم ازمسیر طبیعی خود خارج شود. سود سرشار بخش خصوصی در کشورهای کم توسعه معمولاً قبیح و زننده تلقی می‌شود، ولی بخش خصوصی هم در کار توسعهٔ اقتصادی وظیفه‌ای بر عهده دارد، که عبارت است از بهره‌برداری از منابع مملکت به‌طریقی‌که منشأ فوایدی باشد. علاوه براین، وقتی‌که کارفرمایی پس‌انداز می‌کند، و دوباره سرمایه‌گذاری می‌کند، به امید سود است، و همین امید تحصیل سود است که به تحقق هدفهای رشد کمك می‌کند. حتی می‌توان استدلال کرد که تشکیل سرمایه از طریق افزایش سود در بخش خصوصی، برای جامعه کمتر ازمالیات بندی حکومت دردناك است زیرا خرید کالاهای‌گران قیمت بخش خصوصی اختیاری است، ولی پرداخت مالیات به حکومت اجباری است؛ و نیز احتمال دارد که افکار عمومی برای ارزانتر شدن کالاهای فرآوردهٔ مؤسسات دولتی، حکومت را زیر فشار بگذارد، و حکومت هم مجبور به اجرای این خواست عمومی گردد، حال آنکه افکار عمومی در مورد

فرآورده‌های بخش خصوصی چنین توقعی ندارد، زیرا این اصلی‌است قبول شده که بخش خصوصی برای تحصیل سود فعالیت می‌کند، و منع بخش خصوصی از تحصیل سود، یعنی تعطیل فعالیت آن . ولی در مورد حکومت انتظار مردم کاملاً برعکس است. مردم ازحکومتها انتظاردارندکه قیمت فرآورده‌های خود را، بادرنظرگرفتن قدرت خرید اکثریت مردم که معمولاً کم درآمد هستند، تعیین کند و به‌همین لحاظ «قیمت حمل و نقل مسافر و بار با راه‌آهن، و قیمت نیروی برق، کمتر از حد طبیعی آن تعیین می‌شود، و به همین دلیل خانواده‌ها درمصرف نیروی برق صرفه‌جویی نمی‌کنند ، و بـه همین دلیل برای حکومت هم تعویض اسباب و ابزارهای فرسودهٔ راه‌آهن چندان آسان نخواهد بود[۳۳]». ازدحام عجیب مسافران درقطارهای راه‌آهن هند، ودرخشش چراغهای‌برق فراوان درامریکای لاتین،مثالهای برجسته‌ای برصحت این ادعاست.

□ نظریهٔ پر کردن خلأ توسط حکومت

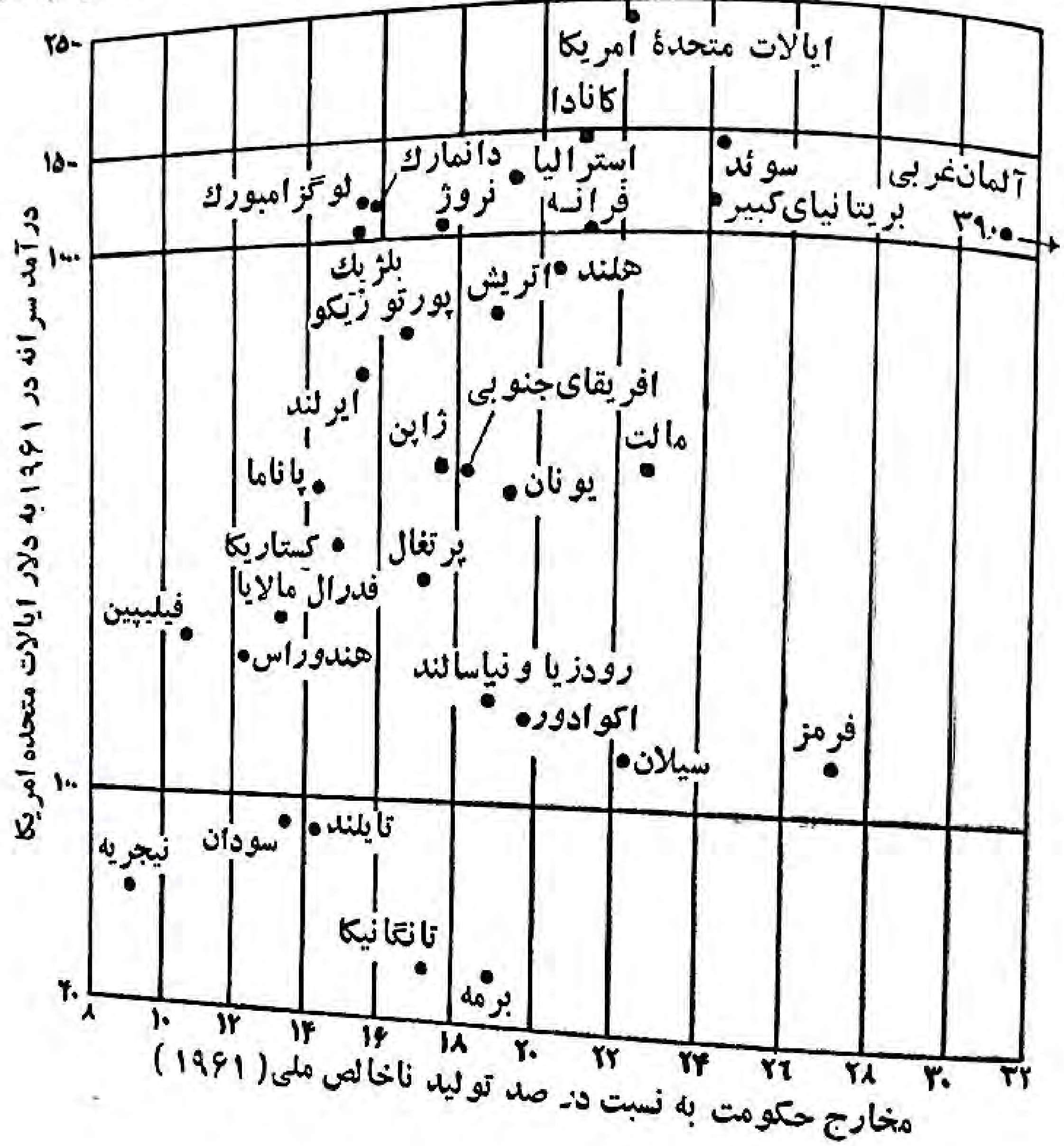
حکومت ازیك مزیت بزرگ‌برخوردار است، وآن حفظ منافع عمومی‌است، درحالی‌که بخش‌خصوصی فقط حافظ منافع خویشتن‌است. درهرجاکه بخش‌خصوصی ضمن تأمین منافع خود منافع عامه را هم تأمین کند، حکومت می‌تواند به راحتی کار را بدست‌بخش خصوصی بسپارد؛ ولی درهرجا که بخش خصوصی قادر یا مایل به تأمین منافع عامه نباشد، حکومت بایدبرای پرکردن خلأ موجود وارد میدان‌شود. دربارهٔ این مسئله‌که‌کار را باید به‌دست‌بخش‌خصوصی سپرد یا به‌دست بخش عمومی، لزومی نداردکه یك پاسخ قطعی وابدی داده شود؛ وشاید بتوان از پاسخی که برخی از سوسیالیستها و کاپیتالیستها با قاطعیت وبرای همه موارد به‌این سؤال می‌دهند، بی‌اعتناء گذشت. برمبنای این فرض،که سازمانهای غیرمتمرکزبخش خصوصی بهتر

می‌تواند فعالیتهای تولیدی را اداره کند، طبیعی است که کار را به‌دست بخش‌خصوصی بسپاریم، ولی این‌فرض خود قطعیت وشمول ندارد و امکان آن هست که در موارد فراوانی قضیه کاملاً برعکس باشد. دراین‌حال شك نیست‌که باید دولت وارد میدان شود؛ و همچنین وقتی که بخش خصوصی نخواهد یا نتواند به کار توسعهٔ اقتصادی بپردازد، بازتردید نیست‌که حکومت وظیفه داردکه برای پیشبرد این هدف به‌عمل پردازد.

ولی مسئله به این سادگی هم حل نمی‌شود. ممکن است‌که بخش خصوصی و حکومت، هر دو، نسبت به طرحی‌که باید اجراء شود موافق باشند، ولی در شرایط و یا نحوهٔ اجرای‌آن توافق نداشته‌باشند. مثلاً ممکن است‌که بخش خصوصی‌بتواند کارخانهٔ ذوب‌آهن **بوکارو** را درهند احداث واداره‌کند (هرچند که شرکت خصوصی ذوب‌آهن‌**تاتا** اعلام داشته است‌که نه این شرکت ونه‌هیچ مؤسسهٔ خصوصی دیگری، اعم ازداخلی یا خارجی، قادر نیست‌که سرمایهٔ لازم برای این کار را تأمین‌کند[۲۴])، ولی برای اجرای این طرح ازحکومت تضمیناتی، درمورد تأمین حداقل منفعت، یا معافیت ازمالیات، یا تأمین منابع اعتباری با بهرهٔ کم بخواهد. در چنین حالی اخذ تصمیم دراینکه اجرای‌این‌طرح را به‌بخش‌خصوصی‌محول کنیم، یا به‌دولت بسپاریم، آسان نیست؛ واخذ تصمیم درجهت هریك از این دونظر، می‌تواند استدلال مخالفی را هم برانگیزد، که ادامهٔ گفتگو در این باره در حقیقت از مبحث فعلی ما خارج است.

یك مسئلهٔ جدی: اگر بخواهیم حکومت را جانشین ضعفها یا ناتوانیهای بخش خصوصی بکنیم، ممکن است‌که در برخی‌کشورها، با این مشکل روبرو شویم که سازمان حکومت هم محدود وناقص باشد، وهم از لحاظ تأمین مدیرلایق درمضیقه. در نمودار۱ـ۷ مخارج حکومت به‌نسبت درصد تولید ناخالص ملی نموده شده‌است،

که چنانکه ملاحظه می‌شود، این نسبت با بالارفتن سطح درآمد، افزایش می‌یابد، و



نمودار ۱-۷: مخارج حکومت به نسبت درصد تولید ناخالص ملی در مقایسه با درآمد سرانه در سال ۱۹۶۱.

منابع: درمورد تعیین مخارج حکومت به‌نسبت درصدتولید ناخالص ملی، نشریهٔ آماری سازمان ملل برای سال ۱۹۶۲، منتشره به‌سال ۱۹۶۳، چاپ نیویورک، در مورد درآمد سرانه، جدول شمارهٔ ۱-۱ این کتاب.

یادداشت: مخارج حکومت عبارت است ازمخارج مصرفی حکومت به علاوهٔ تشکیل سرمایهٔ ثابت دولت و مؤسسات اقتصادی دولتی.

این‌خود تا حدی‌بیان‌کنندهٔ مشکل مطروحهٔ فوق است. ولی‌چنانکه‌گذشت، علاوه‌بر مشکل‌ظرفیت سازمانی حکومت برای اجرای طرحهای اقتصادی، باید به مشکلات دیگری، مانند توقع مردم از حکومتها برای تجدید نظر در توزیع درآمدها، نیز عنایت داشت.

معمولاً کارفرمایان یا مدیران مؤسسات اقتصادی و کارمندان عالیرتبهٔ دولت از یك طبقهٔ اجتماعی و اقتصادی برمی‌خیـزند؛ و ممکن است که این طبقه چندان کوچك‌باشدکه امکانات حکومت را درجبران‌کردن‌نارساییهای‌بخش‌خصوصی محدود کند، ولی به‌احتمال قوی خلأ موجود در حکومت آسانتر و زودتر از خلأ بخش خصوصی پر می‌شود. بـه همین دلیل گرچنکرون معتقد است که هرقدر کشوری عقب‌مانده‌تر باشد، در شروع رشد اقتصادی ناچار باید به حکومت تکیهٔ بیشتری داشته‌باشد؛ وچندان مهم نیست‌که اجرای این وظیفه برعهدهٔ‌کدام قسمت سازمانهای دولتی، از قبیل بانك، یـا بنگاههای اقتصادی، یا سازمان دولتی، نهاده شود؛ آنچه اهمیت فراوان دارد آن است که همهٔ این بخشها باید ازلحاظ کیفیت، پیشرفت‌قابل ملاحظه‌ای حاصل کنند.

□ خلاصه

به موازات منابع طبیعی، نیروی‌کار، سرمایه و تکنولوژی، سازمان هم مورد نیازاست، تا این عوامل را با یکدیگر ترکیب‌کند. برای ادارهٔ این مجموعه وتحمل زیانهای محتمل در فعالیت‌آن، و پدیدآوردن ابداع در چگونگی شیوه‌های تولید، وسرانجام برای اخذ تصمیم نسبت به‌تمام مسایلی‌که درجریان تولید مطرح می‌شود، وجود یك ماشین خاص به‌نام **سازمان** ضرورت دارد. شایدبتوان سازمان رایك شکل مخصوص‌کار تلقی‌کرد، ولی هیچکدام ازعوامل تولید نمی‌توانند جانشین این عامل

بشوند. تفاوتهای موجود در کیفیت و کمیت سازمانها را می‌توان تا حدودی، علت تفاوت محصول در کشورهای مختلف دانست؛ و بهتر شدن کیفیت سازمان می‌تواند بیش‌از میزان افزایش سایرعوامل تولید به سرعت رشد بیفزاید.

کلمهٔ سازمان معمولاً مؤسسات خصوصی را در ذهن بیدارمی‌کند، ولی بانکها وحکومت هم‌می‌توانند وظیفهٔ سازمان را انجام دهند. کارآمدی‌یك مؤسسهٔ اقتصادی تا یك اندازه متکی به‌کیفیات فرهنگی و تا اندازه‌ای متکی به تجارب آن مؤسسه است. هدف اصلی‌مؤسسات اقتصادی معمولاً تحصیل‌سود است، ومدیران این‌مؤسسات هرچه بیشتر درتحصیل سود می‌کوشند. ولی‌برخی‌مدیران هم، غیرازتحصیل‌حداکثر سود، هدفهای دیگری برمی‌گزینند، از قبیل تأمین گذران آرام، یا حفظ اعتبارات خانوادگی. در این فصل امکانات توسعهٔ یك مؤسسه، وهمچنین امکان افزایش تعداد مؤسسات اقتصادی بررسی شده است.

احتمال داردکه‌بانکهای صنعتی به‌ادارهٔ مؤسسات اقتصادی‌بپردازند، واحتمال هم داردکه فقط به‌تأمین اعتبارلازم برای‌کار این‌گونه مؤسسات‌اقدام‌کنند. بانکهای عمران شکل جدید سازمانهای بانکی‌آلمان و ایتالیا در قرن نوزدهم می‌باشند.

حکومت در زمینهٔ احداث صنایع تولیدکنندهٔ کالاهای مورد نیاز عامه، ونیز صنایع دربردارندهٔ مزایای ضمنی و صنایع پرخرج و کم سود، وظیفهٔ روشن و قطعی برعهده دارد. در سایر زمینه‌ها، یعنی در زمینهٔ احداث صنایعی که بخش خصوصی هم قادر به احداث آنهاست، دخالت حکومت دارای مزایا و معایبی است. مزایای آن عبارت است از توزیع بیشتر زیانهای احتمالی، امکان کسب اطلاعات دقیقتر، وتأمین سهلتر نیروی انسانی‌لازم. معایب‌آن به‌طورکلی‌عبارت است ازتمرکز بسیارعمل‌تصمیمگیری، تمایل به ایجاد مؤسسات چشمگیر، وتمایل به‌دوری جستن از هدفهای اقتصادی وگرایش به سوی تجدید توزیع درآمدها؛ یکی‌از اساسیترین

نقاط ضعف حکومت تمایل آن به‌پایین نگهداشتن میزان قیمت گذاری فرآورده‌هایش می‌باشد.

به‌طورکلی دربارهٔ اینکه آیا احداث و ادارهٔ مؤسسات اقتصادی باید قطعاً به وسیلهٔ حکومت باشد، یا به وسیلهٔ بخش خصوصی، نباید یك نظر قطعی و همیشگی اتخاذکرد، بلکه بهتر است که در هر مورد که بخش خصوصی قادر یا مایل به ایجاد مؤسسات اقتصادی لازم نباشد، حکومت وارد میدان عمل شود. متأسفانه در برخی کشورهای کم توسعه دستگاه اداری دارای آن ظرفیت و توانایی نیست که بتواند یك مؤسسهٔ اقتصادی متحرك را به‌کار اندازد و از آن حداکثر سود ممکن را تحصیل کند.

□ کتاب شناسی

تأثیرعامل سازمان درامر تولید را فردریك هاربیسن Frederick Harbison در شمارهٔ اوت سال ۱۹۵۶ مجلهٔ Quarterly Journal of Economics طی مقاله‌ای تحت عنوان:

Entrepreneurial Organization as a Factor in Economic Development

به خوبی شرح و بیان‌کرده است.

برای‌کسب اطلاع بیشتر درمورد سازمان مؤسسات خصوصی می‌توان به‌کتاب Management in the Industrial World، ازانتشارات مؤسسهٔ Mcgraw-Hill، چاپ نیویورك، سال ۱۹۵۹، نوشتهٔ Frederick Harbison و Charles A. Myers مراجعه‌کرد.

گرچنکورن نظرخود رامشعر براینکه درکشورهای‌کم‌توسعه بانکها وحکومت جانشین مؤسسات خصوصی می‌شوند، درکتاب:

Economic Backwardness in Historical Perspective

از انتشارات دانشگاه هاروارد، سال ۱۹۶۲، به‌خوبی توضیح داده و تفسیر کرده‌است.

برای‌کسب اطلاع بیشتر در مسایل مربوط به ادارهٔ امورعمومی درکشورهای کم توسعه، به‌کتاب A. H. Hanson به نام:

، Public Enterprise and Economic Development

از انتشارات مؤسسهٔ Routledge، لندن، سال ۱۹۵۹، مراجعه می‌توان‌کرد.

نقش حکومت درکشورهای کم‌توسعه در مجموعه‌ای‌که H. G. J. Aitken جمع‌آوری نموده است و تحت عنـوان The State and Economic Growth به چاپ رسانیده است ، به نحو مفصل شرح و توضیح گـردیده است. این کتاب از انتشارات شورای تحقیقات علوم اجتماعی است و به سال ۱۹۵۹ در نیویورك به‌چاپ رسیده است.

حواشی و منابع مربوط به فصل هفتم

۱ـ به مقالهٔ *Frederick Harbison* ، تحت عنوان :
Entrepreneurial Organization as a Factor in Economic Development,
منتشره درمجلهٔ *Quarterly Journal of Economics* ، شمارهٔ اوت سال ۱۹۵۶، صفحات ۳۷۹-۳۶۴، مراجعه کنید.

۲ـ به مقالهٔ *H. Hartman* تحت عنوان :
Managers and Entrepreneurs : A Useful Distinction,
منتشره درمجله *Adminstrative Science Quarterly* شمارهٔ مارس سال ۱۹۵۹، صفحهٔ ۴۳۱، مراجعه کنید.

۳ـ به مقالهٔ هاربیسن، مذکور در زیرنویس شمارهٔ ۱ ، صفحات ۳۷۱-۳۶۸، مراجعه کنید.

۴ـ به همان مقاله، صفحات ۳۷۳-۳۷۱، مراجعه کنید.

۵ـ بهنشریهٔ دانشگاه جان هاپکینز، تحت عنوان:
The Economic Development of Mexico,
منتشره به سال ۱۹۵۳، صفحات ۶۳-۶۲، مراجعه کنید. این نشریه به صورت گزارش برای ملاحظهٔ مقامات بانك بین‌المللی ترمیم و توسعه تهیه شده است.

۶ـ بهنوشتهٔ *Sir Arthur Salter* ، تحت عنوان :
The Development of Iraq: A Plan for Action,
از انتشارات *Caxton Press* ، لندن، سال ۱۹۵۵، صفحهٔ ۹۶، مراجعه کنید.

۷ـ *A. Gerschenkron* مقاله‌ای تحت عنوان :

Economic Backwardness in Historical Perspective,
نوشته است که درمجموعهٔ *Bert F. Hoselitz* تحت عنوان :
The Progress of Underdeveloped Areas,
فراهم آورده، به چاپ رسیده است. این مجموعه از انتشارات دانشگاه شیکاگو درسال ۱۹۵۲ است. به‌صفحات ۲۹ــ۳ آن مراجعه کنید.

۹ــ به‌نوشتهٔ *A. H. Cole* تحت‌عنوان: *A New Set of Stages*
منتشره درمجلهٔ *Explorations in Entrepreneurial History*، شمارهٔ دسامبر سال ۱۹۵۵، صفحات ۱۰۷ــ۹۹، مراجعه کنید.

۱۰ــ به‌فصل دوم کتاب حاضر مراجعه کنید.

۱۱ــ به‌نوشتهٔ *M. J. Levy*، تحت عنوان :
Contrasting Factors in the Modernization of China and Japan
مراجعه کنید. این نشریه درمجموعه‌ای که توسط،
J. J. Spengler, W. E. Moore, S. Kuznets,
تحت عنوان : *Economic Growth: Brazil, India, Japan* فراهم آمده ، درج شده است . این مجموعه از انتشارات *Dube Durham* سال ۱۹۵۵ است.

۱۲ــ به‌مقالهٔ *A. F. Brimmer*، تحت عنوان :
The Setting of Entrepreneurship in India,
منتشره درمجلهٔ *Quarterly Journal of Economics*، شمارهٔ نوامبر سال ۱۹۵۵، صفحات ۵۷۶ــ۵۵۳، مراجعه کنید.

۱۳ــ به زیرنویس شمارهٔ ۱ مراجعه کنید.

۱۴ــ به مقالهٔ *W. N. Parker* . تحت عنوان :
Entrepreneurial Opportunities and Response in the German Economy,
منتشره درمجلهٔ *Explorations in Entrepreneurial History*، شمارهٔ اکتبر سال ۱۹۵۴، صفحات ۲۹ــ۲۸، مراجعه کنید.

به زیرنویس شمارهٔ ۱۴ مراجعه کنید.
۱۵– به زیرنویس شمارهٔ ۱۴ مراجعه کنید.

۱۶– به مقالهٔ *G. Ranis*، تحت عنوان:
The Community Centered Entrepreneur in Japanese Development,
منتشره درمجلهٔ *Explorations in Entrepreneurial History*، شمارهٔ دسامبر سال ۱۹۵۵، صفحهٔ ۸۱، مراجعه کنید.

۱۷– به نوشتهٔ *E. H. Phelps Brown*، به‌نام:
Economic Growth and Human Welfare,
چاپ دهلی، توسط مؤسسهٔ *Ranjit*، سال ۱۹۵۳، مراجعه کنید.

۱۸– به‌نوشتهٔ *E. Fromme*، به‌نام: *Man for Himself*، چاپ *Rinehart*، نیویورك، سال ۱۹۴۷، صفحهٔ ۶۲، مراجعه کنید.

۱۹– به رسالهٔ
Processes and Problems of Industrialization in Under-developed Countries,
ازانتشارات سازمان ملل متحد، چاپ نیویورك، سال۱۹۵۵، صفحات ۳۱–۳۰، مراجعه کنید.

۲۰– به مقالهٔ پارکر، مذکور در زیرنویس شمارهٔ ۱۴، مراجعه کنید.

۲۱– به‌نوشتهٔ *Albert O. Hirschman*، به‌نام:
The Strategv of Economic Development,
نشریهٔ دانشگاه ییل، سال ۱۹۵۸، فصل چهارم، مراجعه کنید.

۲۲– *Carroll Wilson*، از دانشگاه *M. I. T*، کمکهای‌فکری و علمی فراوانی به بانکهای صنعتی درکشورهای نو استقلال افریقا به‌عمل‌آورده است. ذکر این مورد برای نمونه است.

۲۳– به‌رسالهٔ مذکور در زیرنویس‌شمارهٔ۱۹، صفحهٔ ۹۵، مراجعه کنید.

۲۴– به‌کتابهای‌منتشره‌توسط‌اعضای‌بانك‌بین‌المللی‌ترمیم و توسعه مراجعه کنید، ازجمله به‌کتاب *William Diamond*، به‌نام *Development Banks* از انتشارات دانشگاه جان هاپکینز، سال ۱۹۵۷.

۲۵ـ ممکن است که ایجاد انحصار در صنعت با ادارهٔ ناگوار آن ملازم باشد و این امر منجر می‌شود به‌افزایش قیمت فرآورده‌های آن صنعت و اتلاف قسمتی ازقدرت تولید که به‌آن صنعت اختصاص داده شده است.

۲۶ـ به نوشتهٔ *Louis J. Walinsky*، به‌نام:

Economic Development in Burma 1951–60,

از انتشارات مؤسسه *Twentieth Century Fund*، نیویورك، سال ۱۹۶۲، صفحهٔ ۳۹۳، مراجعه کنید.

۲۷ـ به مقالهٔ *Frederick Harbison*، تحت عنوان:

Two Centers of Arab Power,

منتشره در مجلهٔ *Foreign Affairs*، شمارهٔ ژوییهٔ ۱۹۵۹، صفحات ۵-۴، مراجعه کنید.

۲۸ـ به مقالهٔ *Don D. Humphery*، تحت عنوان:

Indonesia, National Plan for Economic Development,

منتشره در مجله *Asian Survey*، شمارهٔ دسامبر سال ۱۹۶۲، صفحهٔ ۲۰، مراجعه کنید.

۲۹ـ به نوشتهٔ *H. Frankel*، به نام:

The Economic Impact on Underdeveloped Societies,

نشریهٔ دانشگاه هاروارد، سال ۱۹۵۳، فصل هشتم، مراجعه کنید.

۳۰ـ به نوشتهٔ مذکور در زیرنویس شمارهٔ ۲۶، صفحهٔ ۵۸۶، مراجعه کنید.

۳۱ـ به مقالهٔ نیویورك‌تایمز، شمارهٔ ۱۵، مه سال۱۹۵۶، تحت عنوان:

Pakistan Issues First 5–year Plan,

مراجعه کنید.

۳۲ـ به مقالهٔ *A. O. Hirschman*، تحت عنوان:

Economic and Investment Planning: Reflections Based on Experience in Colombia,

منتشره درمجموعه‌ای به نام:

، *Investment Criteria and Economic Growth,*
از نشریات *Asia Publishing House* ، نیویورک، سال ۱۹۶۱، صفحهٔ ۴۳، مراجعه کنید .

۳۳ـ به‌نوشتهٔ مذکور در زیرنویس‌شمارهٔ۲۸، صفحهٔ ۱۹، مراجعه کنید.

۳۴ـ به مقالهٔ نیویورک‌تایمز، شمارهٔ ۱۹، ژوئن ۱۹۶۳، تحت عنوان :
Aid Chief Banks India Steel Loan but Sees Problems,
مراجعه کنید.

فصل هشتم

تکنولوژی

□ تحول دانش فنی

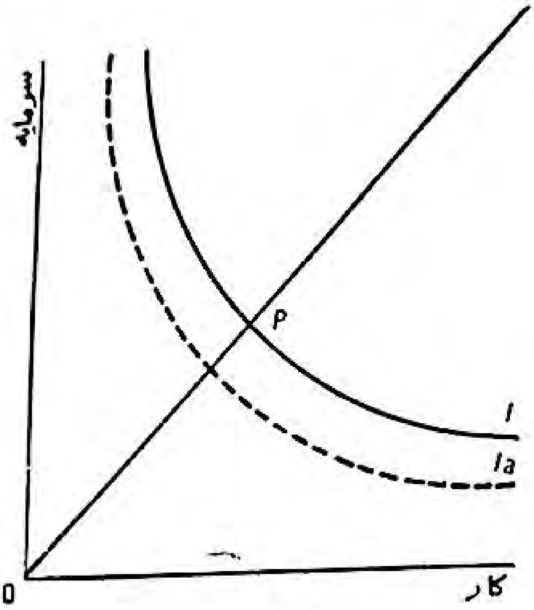
در فصول گذشته از تحول تکنولوژی به دفعات سخن به میان آمد، و در این گفتگوها از تکنولوژی چنان سخن رفت که گویی یکی از عناصر مستقل تولید است، یا عنصری از عناصر تولید است که با گذشت زمان خود به‌خود به وجود می‌آید، یا عنصری است از تولید که به‌سرمایه‌گذاری وابسته است، یا به‌عبارتی عامتر، در گفتگوهای گذشته از تکنولوژی چنان یاد کردیم که گویی تکنولوژی هم در میان عوامل تولید عاملی است مانند سایر عوامل، و همچنانکه هر کدام از عوامل در تولید سهمی دارند، این عامل هم در محصول تولید شده دارای سهمی است و این سهم عبارت است از میزانی از تولید که نتوان به سایر عوامل تولید منوط دانست. ولی اینک زمان آن فرارسیده است که این موضوع را دقیقتر بررسی کنیم، وجریان تحول فنی را چنانکه به‌وسیلهٔ شومپیتر و پیروان او بیان شده است، توضیح دهیم؛ و نیز، درصورت امکان، عوامل مؤثر در آن را مورد سنجش و ارزیابی قرار دهیم. قبلاً باید این نکته را یادآور شویم که تحول دانش فنی نباید فقط به عنوان یکی از جنبه‌های رشد اقتصادی تلقی شود، بلکه تحول دانش فنی هستهٔ مرکزی رشد اقتصادی است. چنـانکه شومپیتر

می‌گوید: «افزایش بطیٔ ومستمر وسایل تولید و پس‌انداز ملی در طی زمان، بدون تردید یك عامل مهم توجیه تاریخ اقتصاد در خلال قرنهاست. اما این عامل مهم در واقع تحت‌الشعاع این حقیقت قرار دارد که پیشرفت اقتصادی، بیشتر مرهون اتخاذ روشهای جدید برای بهره‌برداری ازمنابع موجود وساختن چیزهای تازه است، و ربطی به‌کم یا زیادشدن وسایل تولید و پس‌انداز ندارد»[۱].

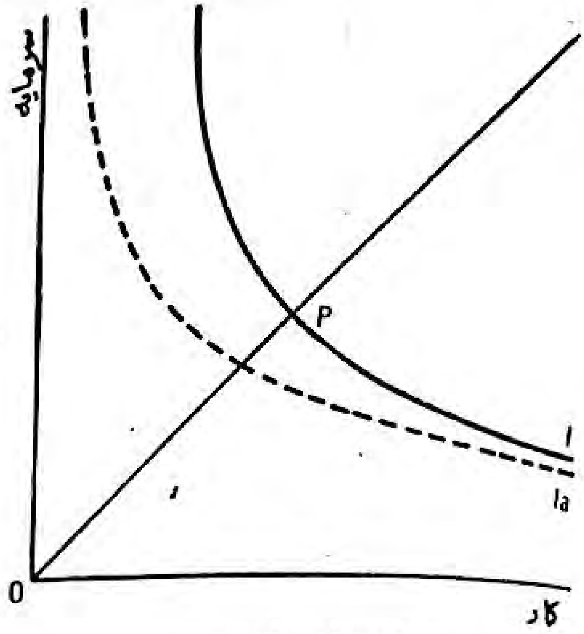
دوهرست* ضمن اشاره به ایالات متحده، می‌نویسد: «تکنولوژی را می‌توان مهمترین منبع تولید دانست».

مقدمتاً یادآور می‌شویم که تحول دانش فنی به ما امکان می‌دهد تا از منابع معین نتایج بیشتری بگیریم، یا همان مقدار محصول را از منابع کمتری به‌دست آوریم، و این مطلب در سه نمودار زیر منعکس گردیده است. نمودار a ۱ـ۸ نشان دهندهٔ منحنی I است‌که بعد ازتحول دانش فنی به Ia منتقل می‌شود، یعنی درچنین حالی تحول دانش فنی موجب شده است‌که بدون تغییری در میزان کار یا سرمایهٔ، همان میزان محصول را از مواد اولیهٔ کمتری به دست آوریم. ولی اگر تناسب قبلی قیمتهای مواد اولیه حفظ شود، یعنی منحنی نقطه چین (معرف تحول دانش‌فنی) از نقطهٔ P بگذرد و عوامل تولید بـه همان نسبتی‌که قبل از تحول دانش فنی ترکیب می‌شدند، بازهم ترکیب شوند، در نتیجه، این‌گونه ابداعات فنی، ابداعات بی‌اثر در امرپس‌اندازتلقی‌می‌شود. ولی‌اگر، چنانکه درنمودار b ۱ـ۸نموده‌شده‌است، باابداعی که صورت‌گرفته است، و با فرض ثبات نسبت قیمتها برای تولید همان محصول، به نیروی‌کارکمتری احتیاج‌باشد، تحولی راکه به‌وقوع‌پیوسته است تحول تقلیل‌دهندهٔ نیروی کار می‌نامند؛ و اگر ابداعی‌که صورت گرفته است موجب آن باشدکه همان میزان محصول با سرمایهٔ کمتری تحصیل شود، آن ابداع را ابداع تقلیل دهنـدهٔ

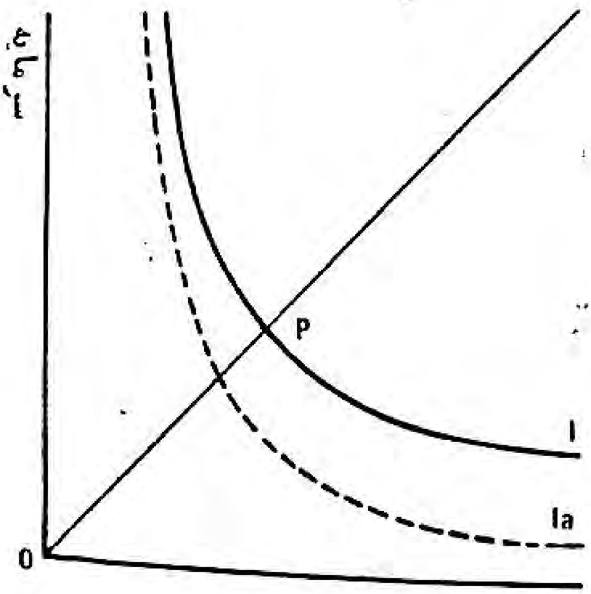
* Dewhurst



نمودار ۸-۱a
نمودار ابداعات فنی بی‌اثر



نمودار ۸-۱b
نمودار ابداعات تقلیل دهندهٔ نیروی‌کار



نمودار ۸-۱c
نمودار ابداعات تقلیل دهندهٔ سرمایه

سرمایه می‌نامند (نمودار ۸ـ۱c). (درپاسخ این سؤالها که آیا ابداعات تقلیل‌دهندهٔ

نیروی‌کار موجب افزایش سرمایهٔ موردنیاز می‌باشد، یا ابداعات تقلیل‌دهندهٔ سرمایه موجب افزایش میزان نیروی‌کار موردنیاز می‌گردد، دراینجا همینقدر می‌گوییم‌که هیچکدام از این دو صورت یا صورتهای عکس آنها حتمی و قطعی نیست. ابداع می‌تواند یکی‌ازعوامل‌تولید را به‌میزان‌مورد احتیاج‌کاهش دهد، وبالنتیجه مقداری از آن عامل را پس‌انداز نماید، بی‌آنکه در سایر عوامل تغییری پدیدآورد).

کالدور* با این‌نظر که پیشرفتهای‌فنی یکی ازمنابع‌مستقل تأمین‌رشداقتصادی است، موافقت ندارد، و ما درفصل‌سوم، هنگامی‌که الگوی رشد اقتصادی موردقبول وی را توضیح می‌دادیم، راجع‌به نظر وی‌گفتگوکردیم. به‌نظر وی پیشرفت فنی به طور مستقل در جریان رشد اثر نمی‌گذارد، بلکه خواه و ناخواه در عامل سرمایه منعکس می‌شود. البته درچنین فرضی دیگر نمی‌توان از ابداعات بی‌اثر مذکور در نمودار ۸ـ۱a سخنی‌راند، زیرا درهرحال‌هر نوع ابداعی به‌ابزارها وادوات جدیدی احتیاج دارد و از این‌رو طبعاً در عامل سرمایه اثر می‌گذارد. عین همین اعتراض را در مورد منابع طبیعی ونیروی‌کار هم می‌توان مطرح‌کرد. چنانکه درفصل چهارم گفتیم، منابع طبیعی را مستقل از تکنولوژی نمی‌توان تعیین و تعریف کرد. بروز تحول در دانش فنی باعث بروز تحول در اقتصاد، و حتی باعث بروز تحول درمیزان اراضی می‌گردد. همین مطلب در مورد نیروی‌کار نیز صادق است، زیرا تحول دانش فنی و پدیدآوردن شیوه‌های جدید تولید، بدون داشتن نیروی‌کار تعلیم یافته، برای اجرای‌آن شیوه بی‌اثراست، وشاید بتوان‌گفت‌که همپای تحول دانش‌فنی، در زمینهٔ نیروی کار نیز باید سرمایه‌گذاری شود، و حتی عکس این مطلب هم صادق است، چنانکه‌پیدایش **اتوماسیون** چنین اثری به‌بارآورد وکیفیت نیروی‌کار مورد احتیاج را تنزل بخشید، و از این‌روست‌که شاید بررسی پیشرفتهای فنی، به صورتی مستقل

---

* Kaldor

از سرمایه و منابع طبیعی و نیروی‌کار، چندان موجه نباشد.

در نخستین روزهایی‌که پرزیدنت ترومن سازمان اصل چهار را در کشورهای کم‌توسعه به‌کارانداخته بود، چنین تصورمی‌شدکه تنها کمکهای فنی می‌تواند توسعهٔ اقتصادی نواحی موردنظر را تأمین‌کند؛ و راهی هم‌که‌برای اجرای این تصور پیش گرفته‌بودند، حمل وسایل و دانش فنی‌جدید به‌کشورهای‌کم‌توسعه‌بود. می‌پنداشتند که چنانچه بذرمرغوبتر ولولهٔ درازتر و ادوات جدیدکشاورزی را به‌ناحیه‌ای وارد کنند، وطرز استفاده از آنها را بنمایانند، قضیه حل می‌شود، وکشاورزی‌آن ناحیه توسعه می‌یابد؛ ولی غافل از اینکه پیشرفت فنی در یك ماشین واحد خلاصه‌شدنی نیست؛ پیشرفت‌فنی دراجزای‌بسیارپراکنده‌است. مردکای ازکیل* می‌گوید درکشاورزی که بازده آن را می‌توان برحسب زمین و نیروی کار و هر دلاری که صرف خرید ماشین و ادوات کار، گردیده است، دقیقاً محاسبه نمود، با اتخاذ شیوه‌های تولیدی جدید، یا حتی با ایجاد تحول مختصری درشیوه‌های تولید، می‌توان‌آشکارا محصول زیادتری برداشت‌کرد، بی‌آنکه‌برسرمایه‌های تولید چندان چیزی، یا اساساً‌چیزی افزوده باشیم. حتی در ایالات متحدهٔ امریکا هم با اتخاذ تدبیری شایسته، از قبیل افزایش‌مقداری‌هورمون یا داروهای‌گوگردی، یا استفاده ازبذرهای‌پیوندی، می‌توان میزان محصول‌کشاورزی را به‌نحو محسوسی‌افزایش داد.

در این فصل می‌خواهیم منابع تحول فنی را بررسی‌کنیم وصفات مشخصه آن را بنمایانیم و به خصوص دربارهٔ چگونگی‌تقلیدوکاربرد آن توضیح دهیم. شومپیتر به ابداعات و اختراعات، وتوسعه‌ای‌که دانش‌فنی جدید براثرآنها به خود می‌گیرد، توجه خاص ابراز داشته است. برکشورهای‌کم‌توسعه است‌که‌آن میزان از دانش‌فنی را که ازلحاظ اقتصادی به‌حال‌آنها مفید است، کسب‌کنند و به‌کار بندند. ولی برای

* Mordecai Ezekiel

آنکه روشن باشد چه میزان از دانش‌فنی در یك‌کشور کم‌توسعه قابل اعمال و اجرا است، باید همزمان با بررسی امکانات به‌کار بستن دانش فنی جدید درکشورهای‌کم توسعه ابداع و اختراع را نیز مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

□ ابداع و اختراع

شومپیتر بین ابداع و اختراع تمیز و تشخیص قائل شده است، در نظر او اختراع‌عبارت‌است ازکشف‌تکنیك‌جدید، وابداع عبارت است از به‌کاربردن اختراع در تولید، و به همین ترتیب رستو نیز بین توسعهٔ علم خالص و به‌کار بردن آن علم در امر تولید، تفاوت قائل است. در نظر شومپیتر کار اختراع به عهدهٔ مخترعان و کار ابداع به‌عهدهٔ کارفرمایان است. درنظر رستو تمایل به‌توسعهٔ علم‌خالص واستفاده از آن درکار تولید ممکن است در یك‌کشور، با هم یا جدا ازهم، وجود داشته‌باشد. در قرن نوزدهم درفرانسه تمایل به‌توسعهٔ علم خالص بسیار بود، و انگلیسیها اشتیاق فراوان به اختراعاتی داشتنـدکه درکسب وکارآنها گشایشی پدیدکنند. امروز وضع کاملاً برعکس شده است. دانشمندان ومخترعان انگلیسی می‌کوشند تا برکتابهای مربوط به ریاضیات، فیزیك، شیمی، رادار، جت وغیره صفحاتی‌بیفزایند، ولی ایالات متحده می‌کوشد تا نخستین دستی باشد که از این علوم برای تولیـد بیشتر استفاده می‌کند. قضیهٔ انرژی اتمی مورد روشن‌کننده‌ای است. قسمت عمدهٔ کارهای تئوریك انرژی اتمی به وسیلهٔ دانشمندان اروپایی صورت‌گرفت، ولی‌نخستین پیل و نخستین بمب را امریکاییها ساختند.

آشر* خاطرنشان می‌سازدکه نباید اختراع و ابداع را از یکدیگر کاملاً جدا دانست، و نیز نباید تحول تکنولوژی را فقط به علوم فیزیکی مربوط کـرد. وی با

* Usher

استفاده از روانشناسی جدید همهٔ افعال آدمی را به سه قسمت تقسیم می‌کند:

۱ـ فعالیتهای ذاتی، که آموختنی نیست و برحسب غریزه صورت می‌پذیرد.

۲ـ کارهای مبتنی برمهارت، که شخص آنها را از طریق آموزش یا از طریق تقلید می‌آموزد.

۳ـ نوآوریهای ذکات آدمی، که از دانش و تجارب قبلی، سازمان یا ترکیبی تازه به وجود می‌آورد[۳].

آشر تأکید می‌کند که نوآوری و اختراع، محصول فعالیتهای ذهن ماست و مشتمل است بر تفسیر قوانین، تنظیم مقررات برای رفتار جمعی، و همچنین تنظیم روشهای اجرای فعالیتهای فردی وجمعی. او تمیز وتشخیصی راکه شومپیتر بین مبدع و مخترع قائل می‌شود، ومبدع راهمان کارفرما می‌شناسد، نمی‌پسندد و درچنین تشخیصی امکان گمراهی می‌بیند، زیرا برحسب این تشخیص مختـرع برحاصل فعالیت ذهن خودش حق انحصاری پیدا می‌کند، وحال آنکه حقاً چنین نمی‌تواند باشد، زیرا اگر حق انحصاری مخترع براختراع خود از آن‌روقابل‌قبول است که آن اختراع محصول فعالیت ذهن مخترع است، بایدگفت کارهای مبتنی برمهارت هم خود نیازمند درجهٔ بالایی ازتوانایی وفعالیت ذهنی است و به‌این‌ترتیب کارهای مبتنی‌برمهارت وکارهای اختراعی را به طور قطع نمی‌توان از یکدیگرجدا کرد[۴].

توضیحات آشر، نظریـهٔ محدود رستو را که مبتنی برجدایی «تمایل به علم خالص» از «به‌کاربردن آن درتولید» است، تصحیح می‌کند. آشرعلوم اصلی‌را ازموارد کاربردآنها جدا می‌کند، بدین‌ترتیب‌که بااعطای عنوان «اولیه» به‌اختراعات، آنها را از صحنهٔ کار تجارتی بدور می‌دارد، وآنچه را که فواید عملی تازه‌ای به‌بارمی‌آورد «دومین» می‌داند، و اصلاحاتی را که فقط در شیوهٔ کار به عمل می‌آید، بدون آنکه زمینهٔ علمی راتوسعه‌ای دهد «سومین» می‌خواند وآنهارا درکارتجارت وتولیدمطمح

نظر قرار می‌دهد. اختراع درخارج ازقلمرو علوم فیزیکی هم می‌تواند وقوع یابد. در تجارت، اداره امور صنعتی، حکومت، ارتباطات، وحتی درآگهیهای بازرگانی هم می‌توان اختراع کرد. درکار اختراع وجود کارفرمایان ومخترعان واجد اهمیت است. ولی مهمتر از وجود آنها روحیهٔ خاصی است که می‌باید درهرمرحلهٔ یك جامعه وجود داشته‌باشد تا به انگیزش وپیروی از آن، وسایل و روشهای تازه‌ای برای حل مسایل مبتلابه بیافرینند. راه رسیدن به وسایل و روشهای تاز هم محدود و معین نیست؛ از طریق آزمایش و اشتباه، الهام، یا تحقیقات عملی می‌توان به این نتیجه رسید، و نیز درآزمایشگاهها و همچنین در صحن کارگاهها هم امکان هستی یافتن اختراع تازه وجود دارد.

همهٔ اختراعات واجد جنبهٔ اقتصادی نیست، و این سخنی است که طرفداران شومپیتر هم آن را به شکل خامتری بیان کرده‌اند. انرژی اتمی یك نمونهٔ تردید ناپذیر است. در اینجا ممکن است که عده‌ای خرده بگیرند و بگویندکه انرژی اتمی اگربتواند با زغال‌ونیروی هیدروالکتریك رقابت کند، اهمیت اقتصادی شایانی خواهد یافت و منحنی هزینهٔ سوخت و روشنایی را بسیار بسیار جهت نزولی‌خواهد داد. ولی‌اگر ما از این‌مثال هم درگذریم، نمونه‌های‌بسیار دیگری می‌توانیم درتأیید ادعای خود معرفی کنیم. شیمیدانهای جدید با مواد شیمیایی خود می‌توانند یك میلیون چشمبندی فیزیکی وشیمیایی به‌عمل‌آورندکه مطلقاً ارزش اقتصادی ندارد، وحتی ازنظراقتصادی زیانبخش هم هست، زیرا قیمت مایه‌ای‌که برای‌بجاآوردن‌آن اعمال مصرف می‌شود بیش از قیمت محصولی است‌که به دست می‌آید. میزان هوش و ذکاوت لازم برای مثمرگردانیدن یك اختراع غیراقتصادی ممکن است از نظر علمی حقیر و ناچیز باشد.

گفته‌اندکه ضرورت ما در اختراع است. این ضرب‌المثل هم مانندسایرضرب‌

المثلها ازحقیقت نشانی دارد. برجسته‌ترین مرحلهٔ توسعهٔ اقتصادی وقتی طی می‌شود که‌تقاضای مصرف‌کنندگان‌برای یك‌کالای جدید،با ابداعی‌که قادر به‌تأمین نیازمندی آنان است، روبروگردد. چنین ابداعی تقاضای مصرف‌کنندگان را برمی‌آورد و به تولید نیز قابلیت وتوانایی جدیدی می‌بخشد. ریشه‌های توسعهٔ اقتصادی سوئد بعداز سال ۱۸۷۰ را باید درتقاضای روزافزون مصرف‌کنندگان برای الوار وفرآورده‌های چوبی یافت؛ و از میان فرآورده‌های چوبی، کاغذ بیش از همه مورد تقاضا بود، و به همین لحاظ به یك سلسله اختراعاتی در زمینهٔ کارهای شیمیایی لازم برای تهیه خمیرچوب دست زدندکه موجب پایین‌آوردن‌بهای‌آن شد[۵]. عکس‌العمل‌دانمارکیها در برابر تقلیل قیمت‌گندم بعد از سال ۱۸۷۰، فقط تشکیل مؤسسات تعاون فروش نبود، بلکه‌علاوه‌بر آن به‌اختراع ماشین‌خامه‌گیری دست زدند تا به‌یاری‌آن‌بتوانند کره مناسب را به مقدار زیاد برای صبحانهٔ طبقات متوسط انگلیس عرضه دارند و کمبود درآمد خود را جبران کنند[۶]. و نیز براثر تقلیلی‌که به موجب مقاوله نامهٔ[۷] معروف سال ۱۸۹۷ به نام Grow's Nest Pass Agreement، درکرایهٔ کشتی داده شد، کانادائیها به فکر افتادند که از سرزمینهـای خشك و تیغزار خود هم استفاده کنند؛ وگرچه این‌کار بعد از سال ۱۹۰۰صورت‌گرفت، ولی انگیزهٔ آن همین‌تقلیل کرایهٔ کشتی بود، وترتیب‌آن نیزچنین بودکه در زمینهایی‌که تا آن زمان هرگز در آنها گیاهی‌نروییده بود وکشت وکاری صورت‌نگرفته‌بود، شخم زدند و دانه‌پاشیدند، اما برای‌آنکه‌کشت وکارشان به‌ثمر برسدناچار ازتکنیکهای اصلاح شدهٔ‌کشاورزی استفاده‌کردند، و به دو شیوهٔ معروف **زراعت خشك و شخم تابستانی*** توسل جستند و در پناه این تکنیکها بودکه محصول خوبی هم برداشت‌کردند. اما ضرورت همیشه و به این ترتیب ثمربخش و مفید نیست؛ چنانکه در سال ۱۸۵۴ که براثر اختراع

* Dry Farming, Summer Farrow

برای بسمر* معلوم شد که سنگ آهن‌هایی که حاوی ترکیبات فسفری زیادی است، برای صنعت فولادسازی دیگر مناسب نیست، صنایع انگلیس مقداری از منابع سرشار خود را هم از دست داد و این نقصان تا سال ۱۸۷۸ برطرف نشد، در این سال به واسطهٔ روشهای ابداعی توماس** موفق شدند که شهرت از کف رفته را باز به دست آورند، ولی در این هنگام هم رقیب مقتدری مانند آلمان در صحنه پدیدار شده بود؛ و نیز بعد از جنگ جهانی دوم، به لحاظ ورود الیاف مصنوعی، مانند اورلون*** و داینل**** به بازار، پشم استرالیا، لااقل تا مدتی، مورد تهدید قرار گرفت؛ و استرالیا برای مقابله با این خطر ناچار به اصلاح و ازدیاد قدرت تولیدی خود پرداخت، و توانست تا ۳۰ درصد از هزینهٔ تولید بکاهد، و در این کار حادثه‌ای هم به کمک استرالیا آمد که به این شرح است: بیماری انتخابی به نام میکسامیتوسیس***** در میان بعضی حیوانات شیوع یافته بود که موجب مرگ آنها می‌شد و چراگاهها و مراتع دست نخورده برای گوسفندان خالی می‌ماند. ابریشم و اپن و لیفتهای شیلی و فرآورده‌های مشابه آنها نیز به حوادثی از همین گونه احتیاج داشتند که در موارد آنها صورت دیگر گرفت. اختراع جدید به دو طریق اثر خود را ظاهر می‌سازد: یکی بهره‌برداری از امکانات اقتصادی موجود، و دیگر بهره‌برداری از موارد و فرصتهایی که جدیداً خلق و ایجاد می‌شود، و البته ناگفته پیداست که شکل اخیر سعادت و رفاه بیشتری به وجود می‌آورد، ولی اینکه اختراع در کدام یک از این دو مورد صورت گیرد مطلبی است کاملاً مربوط به تصادف، اما علاوه بر این عامل غیرقابل کنترل، هر جامعه طبعاً دارای قابلیت و ظرفیت معینی از هوش و ذکاوت* است که می‌تواند در موارد لزوم برای عواملی که حیات یا منافع آن را تهدید می‌کند، عکس‌العمل شایسته و پاسخ مناسبی پیدا کند.

* Bessemer (مهندس انگلیسی)
** Thomas
*** Orlon
**** Dynel
***** Myxomytosis
* Dry Farming

[illegible]

□ تقلید

[illegible]

... برونزن* ... تشخیص ... [illegible]

... آنچه که ... از نظر تکنولوژی ممکن ... [illegible]

... و ... اول در اقتصاد کشور ... [illegible]

... آن تکنولوژی که به طور کلی در اقتصاد کشور مورد استفاده است.

... اول ... دوم ... سوم همیشه پیشرفته‌تر ... [illegible] ... سطح تکنیک‌ها ... [illegible] ... با موفقیت به کار خود ادامه می‌دهند ... [illegible] ... کارگاه‌ها ... کارخانه‌ها ... تقلید ... مهارت ... سطح تکنیک ... [illegible] ... امکان ... استفاده از عالی‌ترین تکنیک‌ها ... [illegible]

---

* Brozen

اختراعات به مبدع و مخترع)، استاندارد بودن (به ویژه در مورد مسکن)، عدم تمایل به تغییر وضع به لحاظ حکومت سنن وآداب وجمود فکری و نبودن رقیب در بازار[۹]. بر آنچه‌که‌گذشت این مطلب را هم می‌توان افزود که کشورهای مختلف (یا نواحی مختلف یك کشور) هرکدام وضعی خاص دارند، و تکنیك گزیدهٔ یك مؤسسهٔ معین، ممکن است مناسب حال ناحیه یا کشور یا مؤسسه دیگری نباشد[۱۰].

برخی‌از محققان[۱۱] در توجیه این ناهماهنگی بیش‌از همه به فقدان رقابت تکیه می‌کنند، و می‌گویندکه اگر مهمترین مؤسسهٔ اقتصادی‌کشور، برای آنکه از بازارسهم بیشتری به‌دست‌آورد، قیمتها را پایین‌بیاورد وقدرت تولیدخود رابیفزاید، و کیفیت فرآورده‌هایش را بهبود بخشد، در چنین حالی اگر در بازار رقابت کافی وجود داشته‌باشد، سایر مؤسسات هم ناچارندکه یا پیشرفتهای حاصل را تقلیدکنند، یا به‌ابداع واختراع دست زنند، یا اینکه کلاً مضمحل شوند. صنعت اتومبیل‌سازی در ایالات متحده این مطلب را به وجهی روشن نمایان می‌دارد. ولی در مواردی که مؤسسات مهم اقتصادی حالت‌آرامش و اعتدال دارند و از وضع خود خشنود هستند و مایلندکه به دیگران هم فرصت کار و زندگی بدهند، طبعاً رقابت تندی که همهٔ مؤسسات اقتصادی را به‌تقلیدپیشرفته‌ترین‌تکنیك برانگیزد وجودندارد ونیزعوامل دیگری مانندنبودن راه، یا فقدان وسایل حمل‌ونقل، یا نداشتن سرمایهٔ‌کافی برای شروع به‌کارتازه و تصحیح تکنیك یا وجود ساختمان خاص طبقاتی، که مردم را از حرکت وجنبش بازمی‌دارد وایشان را درهرجاکه هستندمیخکوب می‌کند، ضرورت تقلید را تا حد صفر تنزل می‌دهد وکمترمؤسسه‌ای را به تصحیح و تکمیل خود وا-می‌دارد. از آنچه‌که‌گذشت چنین برمی‌آیدکه وجود یا فقدان رقابت هم از دومنبع می‌تواند سرچشمه بگیرند، یکی از ساختمان اجتماعی و دیگراز تشکیل سرمایه.

□ ابداع کم کنندهٔ هزینهٔ تولید و افزایندهٔ تقاضا

ابداعات از دو نوعند: یا آنهایی هستند که به تولید کالاهای جدیدی می‌انجامند، یا آنهایی که راه جدیدی برای تولید کالای سنتی، مکشوف می‌دارند. البته این تشخیص و تفکیك را فقط با مسامحه می‌توان پذیرفت. تهیهٔ لاستیك مصنوعی، ضمن اینکه طریق جدیدی برای تولید یك کالای سنتی است، خود کالای جدیدی است. از این کالاهای دو جنبه‌ای می‌توان اتومبیل را نیز نام برد که هم کالای جدیدی است و هم شکل جدیدی از کالسکه‌های اسبی قدیم است، زیرا حمل و نقل محلی که بخشی از آن به توسط کالای جدید، یعنی اتومبیل انجام می‌پذیرد، هنوز هم تا اندازه‌ای محدود به وسیلهٔ همان کالسکه‌ها و گاریها صورت می‌گیرد. اگر اختراع، کالاهای جدید به وجود آورد، به ویژه اگر آن کالا یك کالای مصرفی باشد، ناگزیر به خلق و ایجاد ضرورتی خواهد انجامید.

اسکویل*در توضیح نوشته‌های **بروزن** چنین اظهار نظر می‌کند که، رقابت برای گسترش شیوه‌های جدید تولید کالاهای سنتی اصلیترین و حیاتیترین عامل است، ولی روشن نیست که آیا درمورد کالاهای جدید هم رقابت می‌تواند چنین اثری داشته باشد یا خیر. به عبارت دیگر، در زمینهٔ اختراعاتی که موجب تقلیل هزینهٔ تولید می‌شود، بیگمان سایر تولیدکنندگان آن کالا به دلیل رقابت، ناچار از تقلید و به‌کار بردن آن اختراع خواهند شد، ولی در زمینهٔ ابداعاتی که موجب افزایش تقاضا می‌شود قضیه روشن نیست[۱۲]. یعنی مسلم نیست که سایر تولیدکنندگان تا چه اندازه به تقلید و استفاده از آن اختراع اجبار دارند. شرکتهای بزرگ بعضاً متهم شده‌اند که از بروز ابداعات جلوگیری می‌کنند، و اختراعات را از ورود به صحنهٔ بازار نیز دور نگه می‌دارند.

* Scoville

تیغ ریش تراشی و کبریت دو کالاست که در مورد آنها اتهاماتی از این قبیل علیه شرکتهای بزرگ عنوان شده است و حتی کار آن به افواه عوام هم کشیده است. ولی شرکتهای بزرگ که منافع سرشاری تحصیل می‌کنند و متناوباً هم برای تحقیق و آزمایش طرحها در اختیار دارند، همواره نسبت به تولید کالاهای جدید رغبت داشته‌اند. اتفاق افتاده است که کالاهای جدیدی که تهیه و عرضه شده است با کالاهای قبلی تفاوت مهمی نداشته است، ولی رقابت [illegible] انواع بنزین [illegible] سیگارها [illegible] صابونها [illegible] از مواد شیمیایی [illegible] نفت، اتومبیل [illegible] و انواع تازه‌ای ساخته‌اند [illegible] بسیاری [illegible] بازار [illegible] محصول جدید به عمل آورده‌اند [illegible] کالاهای جدید [illegible] مصرف کننده، عامل مهمی در توسعه اقتصادی است، ولی کیفیت تأثیر کالاهای جدید در توسعه اقتصادی، بسیار کمتر [illegible] این [illegible] است.

و این نکته است که دوزنبری* به آن توجه نموده است و نورکس** به پیروی از دوزنبری [illegible] کیفیتی که به عبارت [illegible] تأثیر جلوه کالاها (Demonstration Effect) در تجارت داخلی است، جلب می‌کند. چرا هر اضافه درآمدی [illegible] مصرف می‌شود و چرا نسبت پس‌انداز ثابت می‌ماند، یا حتی کم می‌شود؟ به [illegible] تأثیر مذکور می‌توان به این سؤالها پاسخ داد. یا به عبارت [illegible] می‌توان [illegible] تجارت داخلی را توجیه کرد. کالاهای جدید حوایج جدیدی را ایجاد و اقناع می‌کنند [illegible] که [illegible] بر اثر [illegible] زیاد می‌شود. جلوه کالاهای جدید [illegible] مصرف تازه می‌آفرینند، و تولیدکننده را از وجود بازار مصرف کافی مطمئن می‌سازد و موجود بازار [illegible] برگشت هزینه تولید را محرز می‌دارد و از طرفی دیگر چون مصرف هم به طور مستمر در حال افزایش است، می‌توان استدلال کرد که توسعه اقتصادی پیش

* Duesenberry ** Nurkse

از آنجا که کالاهای محلی بی‌واسطه به مصرف‌کننده مربوط می‌شود. [illegible]
اما در قلمرو تجارت بین‌المللی، جلوهٔ کالاها عامل تزلزل و عدم تعادل به شمار می‌رود. به نظر علمای کلاسیک اقتصاد بین‌الملل، پایهٔ این فرض استوار است که شروع تجارت بین دو کشور تغییری در سلیقهٔ مردم این کشورها پدید نمی‌آورد، و اثر تجارت را فقط در جابه‌جا شدن عوامل تولید، یا تخصیص منابع، جستجو می‌کردند.
ولی بر اثر جلوه‌های کالایی، ممکن است تجارت خارجی قبل از آنکه بر تخصیص منابع اثر کند، موجب تغییر تقاضاها شود. قبل از شروع تجارت، کشورهای کم‌توسعه مواد غذایی بومی و فرآورده‌های محلی را مصرف می‌کنند و بدون اینکه در دام کالاهای رنگین کشورهای توسعه‌یافته گرفتار شوند، زندگی را می‌گذرانند. با شروع تجارت سلیقه‌ها تغییر می‌کند و به همین لحاظ در تقاضا هم تحول و انتقالی پدید می‌آید، و التفات مردم بیشتر به کالاهای وارداتی معطوف می‌گردد، و آنان به کالاهای داخلی که با «مزیت نسبی» تولید می‌شوند، رغبتی نشان نمی‌دهند.

دربارهٔ وجود «تأثیر جلوهٔ کالاها» مشاجرات بسیاری صورت گرفته است و نظرات موافق و مخالف پدید آمده است و هر دو طرف برای اثبات نظر خود دلایلی ذکر کرده‌اند.
یک اقتصاددان برجسته که از امریکای لاتین دیدن کرده است، جلوهٔ کالایی را مخلوق قوهٔ تخیل مردم کشورهای توسعه‌نیافته می‌خواند. یک ناظر علاقه‌مند که فرانسه را بازدید کرده است، خاطرنشان می‌سازد که نحوهٔ زندگی امریکایی تا اعماق شهرها نفوذ کرده است، ولی روستاها از تأثیر آن بر کنار مانده‌اند.[14] شواهد بسیاری در دست است که نشان می‌دهد که بخصوص بعد از جنگ جهانی دوم، تمام کشورها در طرز زندگی از شیوهٔ زندگی امریکایی متأثر شده، و اروپای غربی گام برمی‌دارند، و در غذا و لباس، تفریح و حتی ادبیات و هنر، کالاهای بادوام مصرفی به ایشان تأسی می‌جویند. با بررسی دقیق می‌توان به نفع هر دو طرف دلایل و شواهدی یافت. مناطقی وجود دارد که در آنجا جلوهٔ کالایی

تأثیری نداشته است، و مناطقی هم وجود داردکه درآنجا جلوهٔ کالایی آثارفراوان به‌بارآورده است. براین اساس، مسئله‌ای‌که اکنون در پیش روی ما مطرح می‌باشد این است که عامل مورد بحث تا چه اندازه نافذ و مؤثر است، و دامنه تأثیر آن تا کجاست؛ والا دراینکه عامل موردبحث دارای‌کیفیات متغیر ومتفاوتی‌است تردیدی نمی‌توان‌کرد. مثلاً درگزارشی‌که **لوئیس***[۱۵] از زندگی در روستاهای مکزیک می‌دهد، نشانه‌های مختصری ازتأثیر این عامل به چشم می‌خورد، ولی درمطالبی‌که سیمی** دربارهٔ جامائیکا می‌نویسد، چنین می‌خوانیم:

> «معرفی و شناساندن هدفهایی‌که در هند غربی قابل حصول است، کاری است بالنسبه ساده (فقط به ذکر رئوس مسائل وآن هم درحد لزوم اکتفا می‌کنیم)؛ هدفهایی که اگر حاصل شود زندگی شادمانـه و ثمربخشی برای ساکنان آن سرزمین به بار می‌آورد، بـه شرط آنکه ایشان را در اتخاذ شیوه‌های زندگی «خارج» تحت فشار قرار ندهیم، اما آنها مجال آن را ندارندکه زندگی خود را به‌طریق دلخواه خود دنبال‌کنند...
> هدفها و موازین مورد قبول و عمل «دنیای خارج» توسط طبقات بالا و طبقات متوسط جامعهٔ آنان تقلید و اعمال می‌شود، و این طبقات در عصر رقابت‌آمیز و مادی حاضر، موازین‌دیگری، سوای‌آنچه‌که به‌توسط‌امریکای شمالی وبریتانیای کبیر در جامعهٔ آنها رسوخ ونفوذ داده شده است، برای زندگی نمی‌شناسند. در این سرزمین نشانه‌های پیشرفت و موفقیت اتومبیل است و یخچال برقی و خانه‌های ییلاقی عجیب و غریب،که ابداً برای نواحی گرمسیر مناسب نیست.»

جلوه‌های‌کالاهایی‌حتی درچگونگی تغذیهٔ مردم هم تأثیرمی‌کند، و ازاین‌راه در چگونگی تولید، وچگونگی تخصیص منابع، همچنین در اقتصادکشورها تأثیر می‌کند، چنانکه در اندونزی شیر جزء غذای اهالی شده است، در ژاپن گندم دارد جای‌برنج رامی‌گیرد، درتایلند به‌جای‌ماهی‌وسوپ، صبحانهٔ اروپایی‌صرف می‌شود[۱۷].

---

* Lewis ** Simey

این نوع دنباله‌رویها سطح تغذیهٔ عمومی را پایین می‌آورد و نیز به تجارت خارجی لطمه می‌زند. درکشورهای کم توسعه هدف مصرف‌کنندگان بیش از آنکه استفاده و التذاذازکالاباشد، خودنمایی‌وجلوه‌گری است. **گراتن***چنین‌دریافته‌است‌که‌کشورهای کم‌توسعه به قلم خودنویس امریکایی، ساعت سوئیس و دوچرخهٔ انگلیسی[۱۸] التفات بسیار دارند. صرف‌نظر از دوچرخه، که ممکن است واجدآثار وفواید عملی باشد، آن دوکالای دیگر بیشتر به قصد خودنمایی خریداری می‌شود. قلم خودنویس‌چون وسیلهٔ چیزنوشتن است نشانهٔ سواد و معلومات است، و بستن ساعت به مچ نشانهٔ آن است‌که شخص دیگراز دنیای‌آن دهاتیهای وقت‌نشناس خارج شده است، و به‌دنیای ماشین قدم‌گذاشته، و دقایق و ثانیه‌ها برای او ارزش پیدا کرده است! از آنچه که گذشت می‌توان با اطمینان‌خاطر نتیجه‌گرفت‌که‌شیوهٔ زندگی‌غربی‌علاقهٔ مردم‌بسیاری از نواحی مختلف جهان را به خود جلب‌کرده است، و نیزکارمندان عالیرتبهٔ دولتی در همهٔ دنیا اشتیاق فراوان نسبت به‌آن نحوهٔ زندگی ابراز می‌دارند، ونیز می‌توان نتیجه‌گرفت‌که جلوه‌های‌کالایی تا این اندازه ازنظراقتصادی مؤثراست و باید عامل مهمی تلقی شود، زیرا درهرحال علاقه به‌توسعهٔ اقتصادی را درمردم می‌آفریند.

□ جلوه‌های کالایی در تولید و جلوه‌های کالایی در مصرف

والیش**توسعهٔ اقتصادی مورد نظر شومپیتر را از توسعهٔ اقتصادی موردنظر دوزنبری جدا می‌داند. شومپیترمعتقداست‌که‌توسعهٔ‌اقتصادی‌تحت رهبری‌کارفرمایان، و از طریق‌تقلید یا ابداع شیوه‌های جدید تولید به وجود می‌آید. دوزنبری توسعهٔ اقتصادی را بیشتر ناشی‌از مصرف می‌داند[۱۹]. توسعهٔ اقتصادی در یك حالت ازتولید، و درحالتی دیگر از مصرف، سرچشمه می‌گیرد. به‌اصطلاح ریزمن***، توسعه مورد

* Grattan ** Wallich *** Riesman

نظر شومپیتر، تحت هدایت و ارشاد عوامل درونی است؛ و اما توسعهٔ ناشی از مصرف به اقتضای تأثیرات خارجی و تحت هدایت و رهبری عوامل بیرونی است. در حالت اول، سرمایه و پس‌انداز لازم از تلاش و کوشش فردی فراهم می‌شود که به کار و فعالیت برانگیخته شده است و مجال زیادی برای مصرف ندارد. در حالت دوم، دولت عهده‌دار ادارهٔ امور سرمایه‌گذاری است، و جمع شدن پس‌انداز هم کاری است بسیار دشوار، زیرا مصرف عامل مشوق تولید تلقی می‌شود و می‌باید در افزایش آن کوشش کرد. آن توسعهٔ اقتصادی از طریق ابداع با توسعهٔ اقتصادی از راه تقلید تفاوت دارد و توجه به این تفاوت در حقیقت طرح مجدد مسئله‌ای است که در فصل سوم کتاب حاضر از آن گفتگو کرده‌ایم، و آن عبارت از این است که عامل برانگیزندهٔ رشد اقتصادی، عرضه است یا تقاضا؟ بر طبق نظر شومپیتر عامل برانگیزندهٔ رشد اقتصادی افزایش عرضه است. این نظر را در مورد کشورهایی که قبل از آفریدن حکومتهای دمکراتیک، مرحلهٔ انقلاب صنعتی را پشت سر گذاشته‌اند، آسانتر می‌توان قبول کرد؛ در حالی که نظر دوزنبری در مورد ایجاد رشد اقتصادی از طریق افزایش تقاضا را باید مبین وضع کشورهایی دانست، که قبل از طی مرحلهٔ انقلاب صنعتی، به استواری حکومتهای دمکراتیک پرداخته‌اند.

طرح و حل این مسئله بیشتر از لحاظ ملاحظات تاریخی رشد اهمیت دارد تا جنبهٔ عملی آن، و آنچه که از لحاظ جنبهٔ عملی رشد بیشتر واجد اهمیت است، آن است که در کشورهایی که تازه به راه رشد اقتصادی گام نهاده‌اند، تولید بیشتر تحت تأثیر جلوه‌های کالایی اقتصاد کشورهای پیشرفته قرار می‌گیرد یا مصرف؟ و یافتن پاسخ قطعی برای این سؤال هم نمی‌تواند کمک قابل ملاحظه‌ای به حل مسئلهٔ رشد اقتصادی بکند؛ و در هر حال هر کدام از دو نظر را که انتخاب کنیم، در عمل تفاوت چندانی پدید نخواهد آمد، ولی توجه به این مطالب و یافتن پاسخ برای آن خالی از اهمیت هم نیست.

□ پیشرفتهای فنی در کشورهای توسعه یافته

کیفیت و سرعت تحول دانش فنی در کشورهای پیشرفته مورد توجه خاص اقتصاددانان قرار گرفته است، بی‌آنکه پاسخ قطعی به نحوه آن شناخته شده باشد. از این رو یک بررسی کوتاه دربارهٔ نظراتی که در این مورد ابراز گردیده است و آنچه که در دنیای واقع روی داده است به عمل می‌آوریم تا بدین طریق ذهن خواننده به نکات اساسی مسئله معطوف گردد.

در وهله اول به نظر می‌رسد بیشتر دانشمندان به این جهت توجه به الگویی که برای رشد در نظر گرفته است، فرض می‌کنند که پیشرفت دانش فنی به صورت یک جریان ثابت و مستمر در طول زمان رخ می‌دهد؛ مثلاً هر سال یا هر پنج سال جریان پیشرفت دانش فنی به سرعت X یا Y درصد حاصل می‌شود. این فرضیه گو اینکه توضیح آن را الگوی رشد کمک می‌کند، ولی صحت آن را جریان تاریخ تأیید نمی‌نماید. تقریباً تمام پیشرفتهایی که در صنعت نساجی در قرن هیجدهم به وقوع پیوست در حوالی سالهای ۱۷۷۰ رخ داد و پیشرفتهای کشاورزی در انگلستان تقریباً در دو نوبت حاصل آمد، نوبت اول در حدود سالهای ۱۷۴۰ و نوبت دوم در حدود سالهای ۱۸۴۰ اتفاق افتاد. یا اگر بخواهیم مثال دقیقتر و کوچکتری در این مورد ارائه دهیم می‌توانیم از لوکوموتیوسازی یاد کنیم که در فاصله سالهای ۱۸۴۰ تا ۱۸۹۱ در طرح لوکوموتیوهای انگلستان هیچ پیشرفت فنی جدیدی دیده نمی‌شود، ولی بعداً در دقایق تاریخ تقریباً در اواسط سال [illegible] تا سال ۱۹۰۶ نوع تازه‌ای از لوکوموتیو به بازار عرضه شد، و پس از آن تا سال ۱۹۴۵ باز دیگر چیز تازه‌ای در این زمینه عرضه نگردید. نکته دیگری که [illegible] به درستی به این نکته عنایت کرد این است که ابداعات، به مراحل اولیه شروع، یا به هنگام تطبیق با شرایط مختلف صنعت [illegible] صورت می‌گیرد.

ولی او هم برای ابداعات دوره‌های خاصی قایل شده است، یعنی ابداعات را با ادوار تجاری ارتباط داده است. به‌نظر وی به‌هنگام‌بحرانهای ادواری است که کارفرمایان برای یافتن شیوه‌ها یا وسایلی که بتواند ازهزینهٔ تولیدکم کند، یا قسمت بیشتری از بازار را دراختیار ایشان بگذارد، به‌تکاپو برمی‌خیزند و درنتیجه ابداعات در این هنگام به منصهٔ ظهور می‌رسد.

دلایل تاریخی به سختی براین نظر صحه می‌گذارند. آنچه که تاریخ نشان می‌دهدآن است که اکثر ابداعات به هنگام دورانهای رونق اقتصادی به منصهٔ بروز رسیده است. در فاصلهٔ سالهای ۱۸۴۰ تا ۱۸۵۰، زیرفشار شدید تقاضا، روشهای فنی بسیاری ابداع وعرضه شد تا بتوانند میزان تولیدرا برطبق درخواست بازارافزایش دهد، عرضهٔ محدود و تقاضای بسیار، که منبع سود سرشار برای کارفرمایان است، می‌تواند کارفرما را برانگیزد تا شیوه‌هایی ابداع کندکه تولید را افزایش دهد. در بازارهای پررونق فروش است‌که نبوغ انسانی به جنب و جوش در می‌آید، چنانکه درسالهای رونق ۱۸۹۶ تا ۱۹۱۳ درکشورهای آلمان و فرانسه و ایالات متحده همین ماجرا به‌وقوع پیوست.

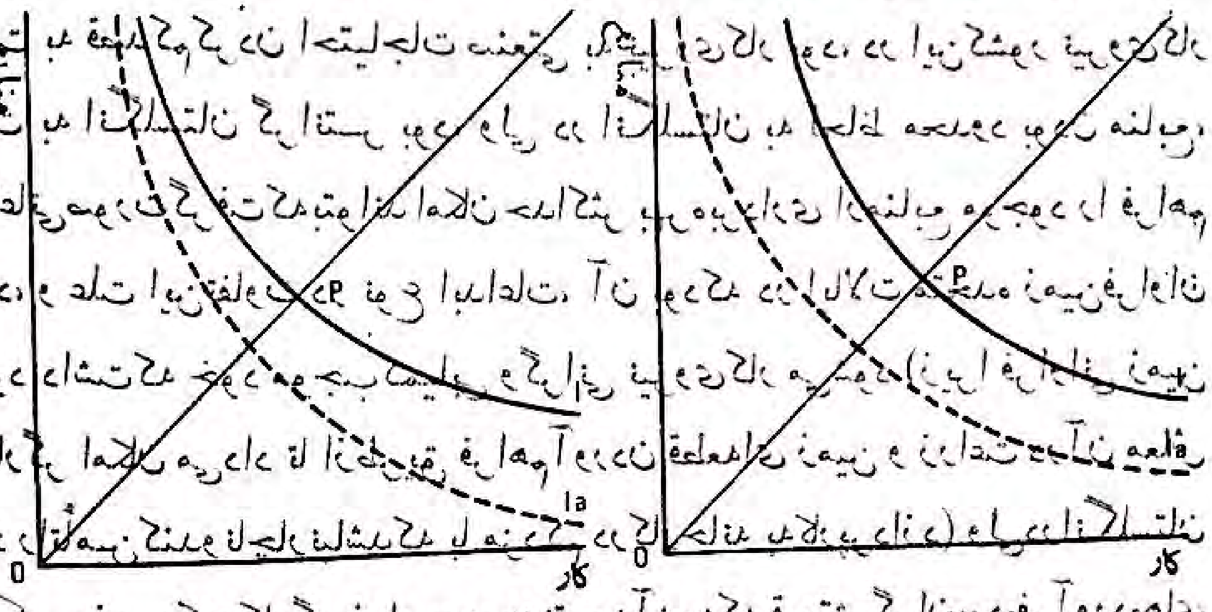
اما در دورانهای بحرانی هم وضع چنان‌نبوده‌است‌که هرگز ابداعی رخ‌ندهد، چنانکه در فاصلهٔ سالهای بحرانی ۱۸۷۳ تا ۱۸۹۶ هم ابداعات چندی صورت‌گرفت هرچندکه در خلال این سالها حتی میزان تولید در انگلستان رو به‌کاهش بود.

احتمال داردکه ابداع تابع قرار و قاعده‌ای نباشد وصرفاً برحسب تصادف به وقوع پیوندد، و ابداع پیش از آنکه با عوامل یا دورانهای اقتصادی ارتباط داشته باشد، به‌عوامل‌غیراقتصادی، مثل‌شخصیت‌فردی (و نه‌حتی‌فرهنگ اجتماعی) مربوط شود، ولی مسیر کلی پیشرفت ابداعات، که شمه‌ای از آن را به طور خلاصه در بالا بیان‌کردیم، چنان است‌که نمی‌تواند مؤید این استنباط باشد.

براساس آنچه‌که گذشت می‌توان گفت که معمولاً ابداعات در زمانی پدید می‌آیدکه افزایش تقاضا در بازار، تولید بیشتر و سریعتری را ایجاب می‌کند. ولی بلافاصله باید اضافه‌کنیم که عامل تقاضا برای توسعهٔ ابداعات نه شرط لازم است و نه شرط کافی.

یك جنبهٔ دیگر ابداع‌که مورد عنایت علمای اقتصاد وتاریخ قرارگرفته است آن است‌که‌آیا ابداع دریك سیستم ونظام خاص به‌وقوع‌می‌پیوندد یا خیر؟ چنانکه در فصل چهارم یادآور شدیم، **هاباکوك** معتقد است‌که ابداعاتی که در امریکا صورت گرفت به قصدکم‌کردن احتیاجات صنعتی به نیروی‌کار بود، در این‌کشور نیروی‌کار نسبت به انگلستان گرانتر بود، ولی در انگلستان به لحاظ محدود بودن منابع، ابداعاتی‌صورت‌گرفت‌که‌بتواند امکان حداکثر بهره‌برداری ازمنابع موجود را فراهم سازد، و علت این‌تفاوت در نوع ابداعات، آن بودکه در ایالات متحده زمین‌فراوان وجود داشت‌که خود موجب‌کمیابی وگرانی نیروی‌کار می‌شود (زیرا فراوانی زمین به‌کارگر امکان می‌داد تا ازطریق فراهم‌آوردن قطعه‌ای زمین و زراعت درآن معاش خود راتأمین کندوناچار نباشدکه با مزدکم درکارخانه به‌کاربپردازد) ولی‌درانگلستان برعکس، زمین‌کم‌وکارگر زیاد بود، درنتیجه‌آنچه‌که قیمتش‌گران‌بود فرآورده‌های حاصل ازمنابع‌طبیعی بود[22]، و به‌همین‌لحاظ ابداعاتی‌که درانگلستان صورت‌گرفت، متوجه بهره‌برداری بهتر از منابع طبیعی، و ابداعاتی که در ایالات متحده صورت گرفت متوجه‌کم‌کردن احتیاج صنعت به نیروی‌کار بود، و از همین رهگذر ایالات متحده امتیازمهمی درکار رشد اقتصادی تحصیل‌کرد، زیرا ابداعاتی‌که از احتیاج به نیروی‌کار می‌کاهد، بنابه استنباط هاباکوك، به احتمال قوی در سایرمنابع اقتصادی هم صرفه جویی پدید می‌آورد. ولی اثر ابداعات برای بهره‌برداری بهتراز منابع طبیعی به احتمال قوی به همان منابع محدود می‌ماند.

آثار این دو نوع ابداع که در نمودارهای ۸-۲a و ۸-۲b ترسیم شده است، در نمودار ۸-۲a که نشان دهندهٔ ابداعات کاهندهٔ احتیاج به نیروی کار است، این نوع ابداعات در مرحلهٔ اول باعث شده است که منحنی I جای خود را به منحنی Ia واگذار کند، و در منحنی Ia دیده می‌شود، بر اثر این ابداعات، هم در نیروی کار و هم در سایر منابع مورد احتیاج صرفه‌جویی به عمل آمده است، در حالی که در نمودار ۸-۲b ابداعات کاهندهٔ احتیاج به منابع موجب شده است که به نیروی کار بیشتری احتیاج پیدا شود.



نمودار ۸-۲b نمودار ابداعات تقلیل‌دهندهٔ احتیاج به منابع طبیعی، که ضمناً احتیاج به نیروی کار را زیادتر می‌کند.

نمودار ۸-۲a نمودار ابداعات تقلیل‌دهندهٔ احتیاج به نیروی کار، که ضمناً صرفه‌جویی در منابع طبیعی را هم باعث می‌شود.

این تجزیه و تحلیل شاید در بارهٔ برخی از ابداعات صادق باشد، ولی قطعاً در بارهٔ همه آنها صادق نیست، چنانکه اختراع قطعات قابل تعویض برای کوره‌های احتراقی که موجب تقلیل احتیاج به نیروی کارگری شود، شاید از اختراع تنظیم کنندهٔ حرارت در این کوره‌ها مهمتر باشد؛ ولی بسیار دشوار است که این اختراع را در سایر عوامل

مربوط به این رشتهٔ کار مؤثر بدانیم، ناً اختراع ماشین بخار که باعث بهره‌برداری بیشتر و بهتر از نیروی موجود در آب می‌شود، به طور قطع و یقین مهمتر و مؤثرتر از اختراع جرثقیل مخصوص لوکوموتیو است، که باعث تقلیل احتیاج به نیروی کار است. آنچه که در بدایت امر به نظر می‌رسد آن است که به‌طور کلی ابداعات، فقط متوجه صرفه‌جویی در یک عامل خاص از عوامل تولید نیست! فرانسویها معتقدند وجود کارگر ارزان و زغال گران برای آنها وضع نامساعدی به وجود آورده است، زیرا این دو عامل باعث شده است که کارفرماهای فرانسوی به‌جای استفاده از ماشین، از نیروی کار بهره بگیرند، در نتیجه با ورود ماشین به اقتصاد فرانسه لطمه خورده است؛ انگلستان در مقایسه با فرانسه منابع ارزانتر ولی کارگر گرانتری داشته است، و شاید همین عامل بتواند علت تفاوت مشی اختراعات را در انگلستان و فرانسه روشن سازد. گرانی یا ارزانی عوامل تولید امری است نسبی، و در مقایسهٔ قیمت این عوامل در کشورهای مختلف می‌توان حکم به ارزانی یا گرانی آنها کرد (زیرا گرانی و ارزانی به طور مطلق معنی ندارد و فقط در مقایسه قیمتها در کشورهای مختلف مفهوم گرانی و ارزانی مطرح می‌شود)؛ یا راه دیگری که برای تشخیص ارزانی و گرانی قیمتها وجود دارد تعیین سیر تاریخی قیمتها و مقایسهٔ قیمتهای حال نسبت به قیمتهای گذشته است. در یک اقتصاد بسته، که عوامل تولید در آن ثابت است، هیچ عاملی از عوامل تولید گران یا ارزان نیست. در این حال بسیار دشوار است که بگوییم که گرانی قیمت فلان عامل تولید انگیزهٔ فلان اختراع بوده است؛ و مثلاً حتی در کشورهایی نیز که دارای کارگر زیاد و ارزان می‌باشند، ممکن است که وسایلی برای صرفه‌جویی در نیروی کار اختراع شود، به شرط آنکه اولاً سرمایهٔ لازم برای بهره‌برداری از آن اختراع زیاد نباشد، و ثانیاً برای کارفرما صرف داشته باشد که به‌جای استفاده از کارگر، آن اختراع را به‌کار برد.

درتوضیح این‌مطلب، که اختراعات بنابه جهات وعلل‌خاصی به‌وجودمی‌آید، نظریات دیگری هم ابراز شده‌است. **فلنر***معتقد است‌که ابداعات فنی درطول زمان چنان بوده‌است، که‌بتواند احتیاج به سرمایه را بیشتر و احتیاج به‌کارگر را کمتر کند، زیرا درغیراین صورت نرخ بهره می‌بایست قوس نزولی تندی را طی می‌کرد. وی در این استنباط، **اولا** از الگویی‌که **هارود ـ دومار** برای رشد تنظیم کرده‌اند، و **ثانیا** ازنظرکینز دربارهٔ نرخ بهره، که می‌گوید با تراکم سرمایه، نرخ بهره رفته‌رفته به صفرخواهد رسید، الهام‌گرفته است. درصورتی‌که رشد اقتصادی را برمبنای الگوی دوعاملی بپذیریم، نظر فلنرقطعاً صحیح است، چنانکه در ایالات متحده در دورانی‌که تحت تسلط خارجیان‌بود، نسبت سرمایه به‌کار ازصد دلار به‌هر نفرشاغل، به طـور متوسط در زمان حال به ده هزار دلار به هر نفرشاغل افزایش یافته است. و حال‌آنکه در طی همین مدت نرخ بهره هم به نصف تنزل پیدا کرده است. دربارهٔ اینکه‌ابداعات موجب‌کم‌شدن احتیاج به‌زمین، یا به‌کارگرفتن‌بیشترزمین، می‌شود، باز پاسخ قطعی نمی‌توان داد، ولی به طورکلی اختراعات اکثراً چنان بوده است که اراضی بیشتری در اختیار انسان قرار داده است. گفتگو دربارهٔ این موضوع‌که‌آیا اختراعاتی‌که موجب صرفه جویی در نیروی‌کار می‌شود چنـان بوده است‌که بتواند تناسب عوامل تولید را با یکدیگر نگاهدارد یا خیر، خودگفتگویی دیگراست.

□ اشاعهٔ تکنولوژی

توجه عمدهٔ ما به‌مسئلهٔ ابداع درکشورهای‌کم‌توسعه، ناظر برچگونگی‌تقلید و به‌کارگرفتن ابداعات‌کشورهای پیشرفته ازجانب این‌کشورهاست. در این‌موردنیز تاریخ اقتصاد می‌تواند چیزهایی به ما بیاموزد. گسترش بین‌المللی دانش فنی چیـز

* Fellner

تازه‌ای نیست. قبل از آنکه در قرن شانزدهم **فلاندرها** به انگلستان بیایند وطریقهٔ ریستن پشم را به‌انگلیسیها بیاموزند، درانگلستان کارگاه‌پشمریسی وجود نداشت، و انگلیسیها محصول پشم خود را به خارج صادر می‌کردند. انقلاب صنعتی درآغاز به وسیلهٔ کارگران و استادکارانی که در اروپا کارمی‌کردند، در این قاره‌گسترش یافت وسپس درمراحل بعدی بودکه برای‌گسترش انقلاب صنعتی وسایل دیگری به میان آمد، و از جمله شرکتهای انگلیسی در دو سوی کانال **مانش**، به ویژه در بلژیك و شمال‌فرانسه، شعباتی‌تأسیس کردند، وسرمایه‌داران‌فرانسوی ازکارخانه‌های‌انگلیسی بازدیدکردند. ماشینهای انگلیسی‌علیرغم منبع شدید صدورماشین، به‌صورت قاچاق به فرانسه برده شد، و این موضوع تا سال ۱۸۲۸ مکتوم ماند[۲۳]. در مراحل عالیتر، یعنی وقتی‌که انقلاب صنعتی در فرانسه تا حدود زیادی موفق و مستقر شده بود، و سازمان‌کردیت موبیلیه توسعه پیدا کرده بود، بانکداران فرانسوی گروههایی با شرکت مهندسان فرانسوی تشکیل دادند، تا شیوه‌های جدید ساختمان را به‌آلمان، ایتالیا، اسپانیا، سویس واتریش‌صادرکنند، و دراین‌کشورها به‌ساختمان‌بپردازند[۲۴].

هندلین* که تاریخ تجارت ایالات متحده را به‌طورخلاصه نوشته‌است، یادآور می‌شودکه واردکردن مهارت‌به‌ایالات متحده درآن روزهای‌نخست‌ارج‌فراوان‌داشت، ولی‌پس‌ازآن روزهاهوش واستعدادمردم داخلی‌جای‌مهارت وارده را گرفت. یکی‌از علتهای‌این‌جانشینی،هزینهٔ سنگین‌آوردن‌کارگرماهر بود وعلتی‌دیگرابداعاتی‌بودکه درخودایالات متحده صورت‌گرفت؛ وگاهی هم‌علت‌نیاوردن‌کارگرماهر روح محافظه‌کاری بود که برصنعت ایالات متحده حکومت می‌کرد؛ و همین روح محافظه‌کاری است‌که بعدها هم در برابر تحول آرام تکنولوژی مقاومت می‌کند[۲۵]. سرعت اشاعهٔ ابداعات در ایالات متحده به‌جای تکنیك قدیمی، به‌چند عامل بستگی داشت: یکی

* Handlin

آمادگی مردم برای پذیرفتن اندیشه‌های جدیدی که مهاجران متخصص از آن سوی دریاها با خود می‌آوردند، یکی هم توانایی مردم کشور در ابداع و تقلید و اتخاذ شیوه‌های کار خارجیان.

شاید بتوان ژاپن را نمونهٔ برجسته‌ای دانست که از طریق اخذ تکنولوژی خارجی به‌رشداقتصادی رسیده‌است. درآغاز ژاپنیها به‌تقلیدکورکورانه معروف شدند. ولی با گذشت زمان به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، تقلید ژاپنی از این حالت خارج‌شد. ژاپنیها تکنولوژی وارده را با شرایط محلی خودتطبیق دادند، وسرانجام به‌حدی رسیدندکه می‌توانند مستقلاً به ابداع و اختراع بپردازند. مثلاً در رشته‌هایی مانند ساخت لوازم‌عکاسی، ابتدا ژاپنیها نمونه‌های‌کارآلمانیها را تقلیدکردند، و سپس مستقلاً در این رشته به‌کار پرداختند، و وسائل ولوازمی ساختند، که خود ابداع‌کرده بودند، وکیفیت آنها هم بسیار عالی بود.

تقلید هم مانند ابداع بهتراست‌که ثمربخش و برگزیده باشد، یعنی آنچه‌که تقلیدمی‌شود ازلحاظ **انطباق با شرایط محلی** دقیقاً وارسی‌شده‌باشد. گاه اتخاذ ابداعاتی که با شرایط محلی‌منطبق باشد یك ضرورت فیزیکی است. مثلاً وقتی‌که ماشینهای ساخت یك‌کشورتوسعه‌یافته رابخواهیم به‌کشوری‌کم‌توسعه‌ببریم، بایدشرایط محیطی کشور دریافت کننده را، از قبیل سرما، گرما، درجهٔ حرارت، میزان رطوبت، وجود گرد و خاك و توفان شن و مانندآنها، که نوعاً درکشورهای کم‌توسعه با کشورهای توسعه یافته تفاوت دارد، وارسی کنیم و در صورت مناسب بودن شرایط، ماشین یا ماشینهای مورد نظر را واردکنیم. در برخی موارد تقلید ازتکنولوژی پیشرفته باید از لحاظ اقتصادی وارسی شود، و معین‌گردد که با تقلید از تکنولوژی مورد نظر، برای کشور تقلیدکننده چه میزان هزینه ایجاد می‌شود و چه میزان بر تولید آن افزوده‌می‌شود، وسپس درصورت اقتصادی‌بودن تقلید، به‌اجرای‌آن مبادرت شود. یك

مسئلهٔ اساسی و قابل بحث در این زمینه این است که آیا کشورهای کم‌توسعه باید آخرین نمونهٔ تکنولوژی کشورهای توسعه یافته را اخذ وتقلیدکنند، یا نمونه‌های ساده‌تروقدیمترآن را؛ یا به‌عبارت دیگر، آیا تکنولوژی مخصوصی که در یك‌کشور پرسرمایه ایجاد شده‌است، برای‌کشوری‌که سرمایهٔ کم، وکارگر و احیاناً زمین زیاد دارد، مناسب است یا خیر؟ این مطلب شایستهٔ بررسی دقیق و وسیعی است، و ما در فصل چهاردهم به این امر پرداخته‌ایم. ولی نظر عمومی براین است که وام گرفتن سریع تکنولوژی پیشرفته صحیح نیست و باید به هنگام اخذ تکنولوژی، امکان انطباق‌آن را با شرایط محلی نیز درنظرگرفت.

عوامل‌تعیین‌کنندهٔ پذیرش‌تکنولوژی جدید ازجانب مردم یك‌کشور، عبارت است از عقلانی‌بودن فرهنگ، بالابودن سطح سواد و تعلیم و تربیت، وجود وسائل ارتباطی وامکان انتشار ورواج تکنولوژی اخذ شده. اگر تعداد بیسوادها زیاد باشد، راهی‌که می‌باید پیموده شودطولانی و دشوارخواهدبود. دشواری راه از این‌رو است که برپاداشتن دستگاه‌آموزشی وسیع ومنظم برای مردم‌گرسنه لطف چندانی‌نتواند داشت. و این‌نکته‌ای است‌که سیمی هم خاطرنشان می‌کند[۲۶]. و اگر بخواهیم سریعاً به‌مردم‌کشورهای توسعه نیافته چیزهایی بیاموزیم، قبل‌از هرچیزآنها خود می‌باید به این‌آموزش تمایل نشان بدهند. این تمایل پایه و اساس توسعهٔ سواد است.

درکشورهای زراعتی‌مشکل‌خاص دیگری وجود داردکه‌فقدان وسائل ارتباط است، و این مشکل‌وقتی بیشتر به‌چشم می‌خوردکه‌آن‌کشور زراعتی را با یك‌کشور صنعتی مقایسه‌کنیم. کشاورزان و دهقانان مردمی هستند معتقد به سنن و رسوم؛ در برابر هرتحول ازخود مقاومت وعناد بسیارنشان می‌دهند، و این جریان را به‌ویژه درآسیا، خاورمیانه وافریقا ملاحظه‌می‌توان‌کرد. هرقدربیسوادی زیادترباشد، ایجاد ارتباط بین مردم کشور سخت‌تر است؛ وبرای غلبه براین مشکل، یعنی آشنا ساختن

مردم کشورهای در حال توسعه با تکنولوژی پیشرفته، و اشاعهٔ تکنولوژی در میان آنها، بهترین راه به‌نمایش‌گذاردن نحوهٔ کاربرد ماشین، وهمچنین‌نشان دادن عملی نتایج‌حاصل‌از این‌کاربرد است؛ والا باتوسل به‌نطق وخطابه وصدور دستورالعملهای کتبی و شفاهی مشعر برلزوم استفاده از تکنولوژی پیشرفته، ثمری به بار نخواهد آمد. در برزیل برای معـرفی تکنولوژی جدید از همین شیوهٔ به نمایش‌گذاردن استفاده کردند و نتایج درخشانی هم تحصیل نمودند. و کشورهای توسعه یافته اگر بخواهند با اعطای‌کمکهای فنی، تکنولوژی پیشرفته را به‌کشورهای درحال توسعه صادرکنند، بهترین‌راه آن است‌که همهٔ کمکهای فنی در زمینه‌های بهداشت وتعلیم و تربیت و کشاورزی را همراه با اعتبار خاصی‌که برای اجرای این کمکها منظور می‌دارند، یکجا دراختیارکشور درحال توسعه قرار دهند، تا این‌کشور بتواند نحوهٔ استفاده ازهمهٔ این‌کمکهای‌فنی را از طریق نمایش عملی‌آنها، به مردم کشور خود بیاموزد[۲۷].

☐ خلاصه

پیشرفت تکنولوژی یکی از عوامل اصلی رشد اقتصادی است. آهنگ رشد تکنولوژی‌کاملاً معین‌نیست. آیا به‌وجودآمدن ابداعات محصول طبیعی‌گذشت زمان است، یا با میزان سرمایه‌گذاری ارتباط دارد، یا با بحرانهای ادواری مربوط است، یا فشارشدیدتقاضا دربازارانگیزهٔابداع‌است، یاابداع پدیده‌ای‌است مستقل ازعوامل اقتصادی و تابعی است از عوامل غیراقتصادی؟ برای هیچکدام از این سؤالات پاسخ قطعی‌در دست نیست، علاوه‌براین روشن‌نیست‌که پیشرفتهای فنی و ابداعات، تناسب عوامل تولید را با یکدیگر به نحو منظم تأمین می‌کند یا خیر.

ابداعات درکشورهای توسعه یافته را باید از تقلید این ابداعات درکشورهای

کم‌توسعه جدا کرد. ابداع ممکن است که تولید یك محصول جدید، یا شیوه‌ای جدید در تولید محصول شناخته شده باشد. **نرکس** تقلید در مصرف را «تأثیر جلوه‌های کالا» خوانده است که باعث بلعیدن قسمت عمدهٔ تولید می‌شود، که آن هم خود، تقلیدی است. ابداعاتی که برای رفع احتیاجات فوری و حاد صورت گیرد، طبعاً بسیار مؤثر خواهد بود؛ و تقلید در صورتی که با شرایط محلی منطبق باشد نیز به نوبهٔ خود در رشد اقتصادی کاملاً مؤثر است.

□ کتاب شناسی

نوشته‌هایی که به طور کلی دربارهٔ تأثیر پیشرفت دانش فنی در رشد اقتصادی باشد اساساً کم است. یك مقالهٔ بسیار جالب و مفید که در پاورقی آن نیز منابع بسیاری در این باره معرفی می‌شود، نوشتهٔ W. R. Maclaurin است تحت عنوان:

The Sequence from Invention to Innovation and its Relation to Economic Growth,

که در شمارهٔ ماه فوریه سال ۱۹۵۳ مجلهٔ Quarterly Journal of Economics، چاپ شده‌است. نام کتاب هاباکوك Habokkuk هم، که در این فصل به آن اشاره کردیم، این است:

American and British Technology in the Nineteenth Century.

این کتاب در سال ۱۹۶۲ در نیویورك به‌چاپ رسیده است و سرشار از مباحث آموزنده و بدیع دربارهٔ مسئلهٔ مطروحه است، ولی تعابیر و اظهارنظرهایی که در این کتاب آمده است کاملاً مورد تأیید و قبول نیست. برای شناختن اثر و نقش پیشرفتهای تکنولوژی در ایالات متحده می‌توان به نوشته‌های Schmookler و Brownlee و Gustafson در مجلهٔ American Economic Review شمارهٔ مه سال ۱۹۶۲ مراجعه کرد.

حواشی و منابع مربوط به فصل هشتم

۱– به‌نوشتهٔ *J. A. Schumpeter*، به نام :

The Theory of Economic Development,

از انتشارات دانشگاه هاروارد، سال ۱۹۴۹، مراجعه کنید.

۲– به‌نوشتهٔ *J. F. Dewhurst*، به نام :

America's Needs and Resources: A New Survey,

از انتشارات *Twentieth Century Fund*، چاپ نیویورك، سال ۱۹۵۵، فصل ۲۴، صفحهٔ ۸۳۴، مراجعه کنید.

۳– به مقالهٔ *A. P. Usher*، تحت عنوان :

Technical Change and Capital Formation,

درمجموعه‌ای تحت‌عنوان: *Capital Formation and Economic Growth*

از انتشارات دانشگاه پرینستون، سال ۱۹۵۶، صفحات ۵۵۰–۵۲۳، مراجعه کنید.

۴– یکی‌ازاشکالاتی که برنظر آشر وارد است، آن است که با پدیدآمدن روشهای جدید تحقیقاتی، اختراع بیش ازآنچه نتیجهٔ الهام باشد، نتیجهٔ دانایی شناخته شده است.

۵– به‌نوشتهٔ *E. F. Heckscher*، به نام

An Economic History of Sweden

از انتشارات دانشگاه هاروارد، سال ۱۹۵۴، صفحهٔ ۲۲۸، مراجعه کنید.

۶– به مقالهٔ *C. P. Kindleberger*، به نام :

Group Behavior and International Trade

منتشره در مجلهٔ *Journal of Political Economy*، شمارهٔ فوریهٔ سال ۱۹۵۱، صفحهٔ ۳۶، مراجعه کنید.

۷– به مقالهٔ *P. C. Hartland*، تحت عنوان:

Factors in Economic Growth of Canada,

منتشره درمجلهٔ *Journal of Economic History*، سال ۱۹۵۵، شمارهٔ ۱، صفحهٔ ۱۹، مراجعه کنید.

۸– به مقالهٔ *Y. Brozen*، تحت عنوان:

Invention, Innovation and Imitation,

منتشره در مجلهٔ *American Economic Review*، شمارهٔ مه سال ۱۹۵۱، صفحات ۲۵۷–۲۳۹، مراجعه کنید.

۹– به مقالهٔ *C. P. Kindleberger* تحت عنوان:

Obsolescence and Technical Change,

منتشره در بولتن مؤسسهٔ آماری دانشگاه آکسفورد، شمارهٔ اوت سال ۱۹۶۱، صفحات ۲۹۷–۲۸۱، مراجعه کنید.

۱۰– به نوشتهٔ *W. E. G. Salter* تحت عنوان:

Productinity and Technical Change,

چاپ نیویورك، سال ۱۹۶۰، مراجعه کنید.

۱۱– به نوشتهٔ بروزن مذکور در زیرنویس شمارهٔ ۸ مراجعه کنید.

۱۲– بـه مجلهٔ *American Economic Review*، شمارهٔ مه سال ۱۹۵۱، صفحات ۲۷۹–۲۷۵، مراجعه کنید.

۱۳– به نوشتهٔ *R. Nurkse* به نام:

Problems of Capital Formation of Underdeveloped Countries,

از انتشارات مؤسسهٔ *Black Well*، آکسفورد، سال ۱۹۵۳، صفحات ۵۸، ۶۳، ۶۷ مراجعه کنید.

۱۴– به مقالهٔ *Laurence Wylie* تحت عنوان:

Social Change at the Grass Roots,

منتشره درمجموعهٔ *In Search of France* که توسط *Stanley Hoffman*

فراهم آمده است و از انتشارات دانشگاه هاروارد درسال ۱۹۶۳ می‌باشد، به صفحات ۲۳۴–۱۵۹، مراجعه کنید.

۱۵– به‌نوشتهٔ *Oscar Lewis* به‌نام: *Life in a Mexican Village*، از انتشارات دانشگاه ایلینویز، سال ۱۹۵۱، مراجعه کنید.

۱۶– به نوشتهٔ *T. S. Simey*، به نام :

Welfare and Planning in the West Indies,

از انتشارات *Clarendon Press* آکسفورد، سال ۱۹۴۶، صفحهٔ ۱۶۰، مراجعه کنید.

۱۷– به مقالهٔ نیویورك‌تایمز، شمارهٔ ۴، ژوییهٔ سال ۱۹۵۵، در این باره مراجعه کنید.

۱۸– به مقالهٔ *H. Grattan* تحت عنوان :

The Things the World Wants,

منتشره در مجلهٔ *Harper*، شمارهٔ نوامبر سال ۱۹۵۶، صفحات ۶۰–۵۷، مراجعه کنید.

۱۹– به مقالهٔ *H. C. Wallich* تحت عنوان :

Some Notes Toward a Theory of Derived Development,

منتشره درمجموعهٔ *Agarwala, Sing*، قسمت سوم، مراجعه کنید.

۲۰– دراین مورد مرجع نسخهٔ خطی نوشتهٔ *Humphrey Cole* تحت عنوان : *Great Western Locomotive Replacement* است که درمؤسسهٔ آماری دانشگاه آکسفورد موجود است.

۲۱– به نوشتهٔ *J. A. Schumpeter* به نام *Business Cycles*، از انتشارات *McHraw–Hill*، نیویورك، سال ۱۹۵۹، جلداول، صفحهٔ ۱۰۲، مراجعه کنید.

۲۲– به تفاوت این نظر با نظر **ریکاردو**، که مزد را تابعی از میزان اراضی قابل کشت می‌داند، توجه کنید.

۲۳– به‌نوشتهٔ *W. Fellner* تحت عنوان :

Individual Investment Projects in Growing Economies:

General Characteristics of the Problem andComments on Conference Papers,

منتشره درمجموعهٔ: *Investment Criteria and Economic Growth*،

از انتشارات *Asia Publishing House*، نیویورك، سال ۱۹۶۱، صفحات ۱۲۳-۱۲۲، مراجعه کنید.

۲۴- به نوشتهٔ *W. O. Henderson* به نام:

Britain and Industrial Europe, 1750–1870,

از انتشارات دانشگاه لیورپول، سال ۱۹۵۴، مراجعه کنید.

۲۵- به نوشتهٔ *Rondo E. Cameron* به نام:

France and the Economic Development of Europe, 1800–1914,

از انتشارات دانشگاه پرینستون، سال ۱۹۶۱، مراجعه کنید.

۲۶- به نوشتهٔ *Oscar Handlin* تحت عنوان:

International Migration of the Aquisition of New Skills,

مراجعه کنید.

۲۷- به نوشتهٔ مذکور در زیرنویس شمارهٔ ۱۶، مراجعه کنید.

۲۸- به رسالهٔ *A. T. Mosher* تحت عنوان:

The Agricultural Program of ACAR in Brazil,

که در سلسله نشریات مربوط به تعاون فنی در امریکای لاتین، از طرف انجمن ملی برنامه‌ریزی در واشنگتن به‌سال ۱۹۵۵ منتشر شده است، مراجعه کنید.

فصل نهم

اندازهٔ واحدهای اقتصادی

□ اندازهٔ بازار

پیش از آنکه حکومتها با طرح نقشه به‌کار توسعهٔ اقتصادی بپردازند، بازار وسیله وعامل اجرای توسعهٔ اقتصادی‌بود. برخی ازنویسندگان تاریخ اقتصاد، جریان رشد اقتصادی را معلول بازار می‌دانند: **آدام اسمیت** معتقد بودکه تخصص و تقسیم‌کار هستهٔ مرکزی افزایش تولید است وتنها عامل محدودکنندهٔ تخصص و تقسیم‌کار نیز اندازهٔ بازاراست. درمراحل اولیهٔ زندگی‌اقتصادی‌بشر، خانواده‌ها خود احتیاج خود را برمی‌آوردند، و در دهکده‌ها مبادله بسیار کم صورت می‌گرفت. مبادله بیشتر در روزهایی معین و درجایی معین واقع می‌شد، و بیشتر کالاهایی‌که برای مبادله درآن بازارها عرضه می‌شد، ساخت محل بود، و تعداد کالاهایی‌که از خارج، و از مناطق دور دست، برای عرضه به آن بازارها می‌آوردند، بسیارکم بود. نمك، نفت چراغ، کبریت، دیگچهٔ فلزی، و تبر[1] مهمترین کالاهایی بودکه ازخارج به بازارهای محلی وارد می‌کردند. در مرحلهٔ بعدی پیشرفت، دهکده از حالت انزوا خارج می‌شود، با شهر ارتباط پیدا می‌کند، به سبك شهر اداره می‌شود، و بازار دهکده هم از گوشهٔ میدان به انباری مسقف، که منظماً باز است، منتقل می‌شود. مبادله ومعاوضهٔ جنس

با جنس متروك می‌شود وجنس با پول معاوضه می‌گردد، با گسترش دامنهٔ تخصص و تقسیم‌کار، میزان محصول فزونی می‌یابد وکار مبادلهٔ آنها ضرور می‌گردد. در مرحلهٔ نهایی، کالاهایی‌که دارای ارزش و قابل حمل ونقل است، تولید و به سرتاسر جهان فرستاده می‌شود. کالاها دراین مرحله از انواع‌گوناگونی‌ترکیب شده است، به‌نحوی که اگر یك‌کالا موردپسند نیفتاد، یا ارزش‌کمی برای آن قایل شدند، کالای دیگر جبران این‌واخوردگی رابکند. اما هنوزکشورهایی‌درجهان هستندکه‌زندگی دهقانی آنها برمبنای تأمین‌مایحتاج خودجریان دارد. هرقدر اقتصادکشور پیشرفته‌تر باشد، میزان مصرفش‌که ازطریق **خرید** صورت می‌گیرد، بیشتر می‌شود. البته اشتغال تفننی شخص به سبزیکاری، یا گل‌کاری در باغچهٔ منزلش را نباید مشمول اصل « تأمین نیازمندیهای خود به وسیلهٔ خود » دانست. زارعین **ویسکانسین** هرگز نمی‌توانند همهٔ کره‌ای را که خود تولیدکرده‌اند بخورند. آنها مقداری از کرهٔ خود را می‌فروشند و با پول‌آن‌کرهٔ نباتی (مارگارین)، که از روغن تخم‌پنبه درفاصلهٔ پانصد میلی ساخته می‌شود، می‌خرند. دهقانان ایتالیا روغن‌زیتون را می‌خرند ومی‌فروشند.آنان روغن زیتون خوب و مرغوبی را که تهیه کرده‌اند می‌فروشند و به جای آن روغن زیتون ارزانتری برای مصرف شخصی خود می‌خرند.

با گسترش بازارها، احتیاج به‌پول زیادتر می‌شود. هرقدرکشوری پیشرفته‌تر باشد، سهم بیشتری از درآمدش به شکل پول خواهد بود، و چگونگی و علت این امر را قبلاً توضیح داده‌ایم. وقتی که بیشتر درآمد به شکل پول شد، ناچار وجود مؤسسات پولی بیشتری لازم می‌آید. عامل عمده‌ای‌که درابتدا بازارها را ازهم جدا می‌کرد، فاصلهٔ بین بازارها و سنگینی هزینهٔ نقل و انتقال‌کالا در آن فاصله می‌بود. سرمایه‌گذاری وتحولات تکنولوژیك درکار حمل و نقل و ارتباطات، این هزینه را کم کرد، و امروز کمی هزینهٔ نقل و انتقال علت عمدهٔ دامنه یافتن بازارها و ارتباط

آنها با یکدیگر است. ارتباط بازارها با یکدیگر در برداشتهای کارفرمایان و کارگران آثار شایان توجهی به جای گذاشته است. شاید این سخن گزاف نباشد، که انقلاب تجاری، برای وصول به انقلاب صنعتی، امری حیاتی وتقریباً ضروری است، زیرا انقلاب تجاری، شرایط و موجبات رشد سریع اقتصادی را فراهم می‌آورد.

□ مزایای ناشی از توسعه واحدهای اقتصادی

علمای اقتصاد دربارهٔ مزایای ناشی ازتوسعهٔ واحدهای اقتصادی فراوان‌گفتگو کرده‌اند. امابحث مابسیاری‌ازگفتگوها ومباحثاتی‌راکه‌آنان دربارهٔلزوم ویاعدم‌لزوم گسترش‌بازارکرده‌اند، دربرنخواهدگرفت، زیرا اوضاع واحوال‌بازارها درکشورهای توسعه‌نیافته چنان است‌که درلزوم و اهمیت توسعهٔ آنها جای هیچ‌بحث وگفتگویی باقی نمی‌گذارد. اما بد نیست‌که به‌طورکلی مزایا ومعایب ناشی از توسعهٔ واحدهای اقتصادی را به طور اجمال مورد بررسی قرار دهیم.

مزایایی را که براثر توسعهٔ اندازهٔ واحدهای اقتصادی به طور ضمنی پدیدار می‌شود می‌توان به **داخلی وخارجی** (عمومی) یا به‌**تجاری** (مالی یا پولی) و**فنی** تقسیم کرد. منظور ازمزایای داخلی، صرفه‌جوییهایی است‌که براثر توسعهٔ واحداقتصادی درهزینه‌های داخلی‌مؤسسه پدید می‌آید و به ارزانتر تمام شدن هرواحدکالامنجر می‌شود. مزایای خارجی عبارت از منافع جنبی است‌که براثر فعالیتهای مؤسسه در خارج ازمؤسسه پدید می‌آید وسایر مؤسسات مشابه هم می‌توانند ازآن برخوردار شوند. مزایای تجاری یا با ارزانترخریدن عوامل و مواد لازم برای تولید حاصل می‌شود، یا از تقلیل هزینهٔ فروش. مزایای فنی هم عبارت ازفوایدی است‌که براثر پیشرفتهای فنی‌حاصل‌می‌شود، زیرا پیشرفتهای فنی امکان می‌دهدکه مؤسسات‌بزرگ تولیدی در مصرف مواد اولیه ومایه‌های تولید صرفه‌جویی به عمل‌آورند، چنانکه

از مواد اولیهٔ معین محصولهای بیشتری به دست آید.

ازمیان مجموعهٔ انواع مزایای یادشده، توسعهٔ اقتصادی تکیهٔ خاصی به‌مزایای عمومی دارد، چون درشرایط رقابت آزاد مزایای داخلی نمی‌تواند مشوق توسعهٔ اندازهٔ واحدهای اقتصادی قرارگیرد. (زیرا براثر رقابت آزاد، رفته رفته، هزینهٔ تولید یك کالای معین درحد پایینی تثبیت می‌شود و دیگر چیزی به عنوان مزایای داخلی ناشی از واحد بزرگ تولیدی باقی نمی‌ماند که مشوق توسعهٔ مؤسسات تولیدی باشد). برخی از اقتصاددانان مزایای فنی را واجدجنبهٔ ارتجاعی و رجعت به‌کیفیات زندگی دهقانی می‌دانند و آن را طرد و نفی می‌کنند و می‌گویند که در اوضاع و احوال امروزی جهان تکیه به این‌گونه مزایای فنی نمی‌تواند واجداهمیت و درخور عنایت باشد. مثال کلاسیك مزایای عمومی‌فنی، نگاهداری زنبورعسل وکشت درختان میوه است، که این دو رشته فعالیت هرکدام برای دیگری مزایایی پدید می‌آورد. برمزایای تجاری هم چنین ایرادگرفته‌اندکه پدیدآمدن اینگونه مزایا، یعنی ارزانترخریدن عوامل و مواد تولیدی، به لحاظ توسعه یافتن مؤسسهٔ تولیدی خریدار نیست، بلکه معلول ارزانتر عرضه‌شدن این کالاهاست، که آن هم نتیجهٔ افزایش کارآیی مؤسسات تولیدکنندهٔ آنهاست.

ولی در توسعهٔ اقتصادی، به این‌گونه اندیشه‌ها نباید توجه‌کرد. علیرغم آنچه که گفته‌اند، مـزایای داخلی از لحاظ توسعهٔ اقتصادی حایز اهمیت است، زیرا در کشورهای کم‌توسعه، رقابت کامل وجود ندارد و بازارها بیشتر از آنکه بتواند صحنهٔ رقابت باشد، تحت کنترل و انحصار است و در چنین حالی شك نیست که هرمؤسسهٔ تولیدی، با توسعه بخشیدن به‌خود، خواهدتوانست کالای ارزانتر به‌بازار عرضه‌کند. ولی اگر، بنابردلایل یاد شده یا هر دلیل دیگر، از مزایای داخلی و خارجی چشم بپوشیم، مزایای فنی و مالی قابل مسامحه نیست و این هر دو واجد چنان اهمیت و

تأثیری است که‌نمی‌توانیم از به حساب آوردن آنها در توسعهٔ اقتصادی صرف‌نظر کنیم. گفتیم که مزایای مالی عبارت است از ارزانتر خریدن مواد و وسائل مورد نیاز، و گفتیم که بر این تعریف چنین ایراد گرفته‌اند که ارزانتر خریدن معنایی ندارد، و آنچه که اتفاق می‌افتد ارزانتر عرضه‌شدن است. ولی این دو بیان (ارزانتر خریدن ـ ارزانتر عرضه شدن) دو جلوه از یك اصل واقع است، و درهر حال معلول توسعهٔ واحدهای تولیدی است، زیرا مسلم است که به موازات افزایش تولید هزینهٔ کالاهای ساخته شده تقلیل می‌یابد. از این گذشته وجود شرایط انحصاری در بازار کشورهای توسعه نیافته محرز ومسلم است، واین شرایط انحصاری که آفرینندهٔ مزایای داخلی است، از آنجا فـراهم می‌آید که مؤسسات تازه به سختی می‌توانند وارد فعالیت اقتصادی بشوند، ونیز به‌علت هزینهٔ گزاف حمل ونقل، بیخبری ازفرصتهای موجود دربازار، فقدان سرمایه، در دسترس نبودن مایه‌های تولید و مانند آنها، امکان افزایش تولید محدود است؛ واین دشواریها در هرحال درکشور درحال توسعه وجود دارد، و براثر شناختن واقعیت این دشواریهاست که به وجود تأثیر مزایای داخلی ناشی از توسعهٔ واحدهای اقتصادی تکیه‌کردیم. ولی صرف‌نظر از این مزایا آنچه‌که درهر حال باقی می‌ماند عبارت است از مزایای فنی داخلی.

مزایای فنی داخلی از طریق تقسیم کار، به‌کاربردن دستگاههای دقیق وسایر لوازم سرمایه‌ای به مقیاس وسیع، استفاده ازبیمه درمورد اموال موجود درانبارها و ماشینها، و بالاخره کارهایی مانند ابداع طـرحها و روشهای جدید، حاصل می‌شود. آدام‌اسمیت به تقسیم‌کار عنایت بسیارمبذول داشته است و در بررسیهای خود نشان می‌دهد که چگونه ده مرد در کارساختن سنجاق بیش از ده برابر یك مرد محصول تولید می‌کنند. افزایش قدرتی‌که براثر تقسیم کار پدید می‌آید، ناشی از این اصل است‌که براثر تکرار یك‌کار معین، نیروی بدنی لازم برای انجام دادن آن‌کار افزون

می‌شود وحد دانش هر کسی نسبت به‌کارش بالا می‌رود، و برای رفتن از یك‌کار به کار دیگر، که معمولاً درهمهٔ کارها لازم می‌آید، وقت کارگر تلف نمی‌شود وحرکت زائد از او سر نمی‌زند. اگر میزان فروش کارخانه چندان باشد که بتوان ازهمهٔ کارگران وهمهٔ ماشینها استفادهٔ کامل برگرفت، به‌ترتیبی‌که، هرکدام از آن عوامل به‌تنهایی با بیشترین توانایی ممکن خودکارکنند، هزینهٔ تولیدکاهش می‌یابد و برقدرت‌تولید مؤسسه افزوده می‌شود.

مزایای فنی را در برخی موارد تبذیرفنیَ از میان می‌برد، پیشگیری از این اشکال، به‌هنگامی‌که اندازهٔ واحدها فزونی می‌یابد، وظیفهٔ سنگینی است‌که متضمن رعایت و اجرای اصول سرپرستی و مدیریت است. یك نفر به تنهایی ممکن است به‌کار خود دلگرم و مشغول باشد، اما وقتی‌که کار تقسیم شد، سازمانی می‌باید پدید آید تا جریان‌کارها را درست‌نگاهدارد وکارگران را به‌کارهایشان برگمارد و به‌ادای وظایفشان وادارد. اجرای چنین وظیفه‌ای به‌نظام اداره‌کننده‌ای قادر وآگاه احتیاج دارد.

تقسیم‌کار، هم می‌تواند دردرون یك مؤسسه پدیدگردد، هم می‌تواند بین چند مؤسسه صورت‌پذیرد. در درون یك‌کارخانه شایدبتوان‌گروههایی ازکارگران را فقط به‌کار معینی در جریان تولیدکالا گماشت، ولی تقسیم‌کارگران و ماشینها بین‌کارهای مختلف تولید باید چنـان باشدکه از ترکیب نتیجهٔ کار آنها، عالیترین و بیشترین فرآوردهٔ ممکن‌حاصل‌گردد. اگر ایجاد سازمان به‌این‌شکل- یعنی‌تقسیم‌کار درداخل مؤسسه- ممکن یامقرون به‌صرفه‌نباشد،آنگاه می‌توان‌آن مؤسسه را به‌سازمانهایی، که درکار تولید به‌شکل عمودی دنبال هم قرارگرفته‌اند، تجزیه‌کرد، وبرخی‌ازمواد لازم برای تولید مؤسسه را از بازارفراهم‌آورد. خرید مواد لازم‌برای تولیدکالا به قیمت بازار، شاید آسانتراز آن باشدکه افرادی را به‌تولیدآنها درکارگاه بگماریم.

در کشورهای توسعه نیافته، بر اثر تصحیح بازار، مزایایی برای صنایع پدید می‌آید، که‌آنها را مزایای مالی یا مزایای تجاری می‌نامیم. وقتی‌که بازارها کوچك و عاری از ارتباط باشد، می‌توان با کاستن از هزینهٔ فروش سطح مصرف را بالا برد، و از این راه تولید را تشویق کرد. هزینهٔفروش را می‌توان از اقلام هزینهٔ تولید به حساب آورد، و در این حال، تقلیل هزینهٔ فروش به معنای تقلیل قیمت تمام شدهٔ کالاست. تقلیل قیمت تمام شدهٔ کالا هم یك مزیت بزرگ است، که برای نیل به‌آن، باید شرایط‌کار بازار را تصحیح‌کرد؛ وتحقق این‌خواست فقط درمؤسسه‌ای اقتصادی که به اندازهٔ لازم توسعه‌یافته باشد، ساخته است. ترتیب اقدام درتحقق این‌خواست هم ممکن‌است چنان‌باشدکه مؤسسهٔ تولیدکننده‌بازارکالای تولیدی خود را سازمان ببخشد، یعنی محلی را معین‌کندکه درآن محل، فروشندگان وخریداران یکدیگر را ببینند و با هم دربارهٔ خرید وفروش گفتگو کنند و البته در این محل قوانین و نظاماتی‌خاص‌جریان می‌یابدکه برارتباط خریدار وفروشنده ناظر وحاکم است. ولی چنانچه مؤسسات تولیدکنندهٔ کالا و خدمات نتوانند چنین سازمانی برای خود به وجودآورند، می‌توانند منوال دیگری پیش‌گیرند. این‌گونه مؤسسات‌فرآورده‌های خودرا به خریداران معینی می‌فروشند، و این خریداران‌کالاهای خریداری شده را به مصرف‌کنندگان می‌فروشند، و امتیازاتی هم به ایشان می‌دهند. این روش کار در مؤسسات‌بسیاری، مانندآنهاکه به‌امور بیمه، میهمانخانه‌داری، لباس، پارچه، الماس، اوراق قرضه و سهام می‌پردازند، پدید آمده است، ونمونه‌هایی از این مؤسسات که یادکردیم، درناحیه‌ای واقع در شهر نیویورك، به‌نام نیویورك سیتی* فراوان به‌چشم می‌خورد . گفتیم‌که مزایای تجاری از راه کاستن از هزینهٔ فروش صورت می‌گیرد. این معنی را می‌توان بدین گونـه هم بیان کرد که تولیدکننده ، بـر اثر تصحیح

* New York City

شرایط بازار، با کاستن ازهزینهٔ فروش برقیمت فروش کالای خود می‌افزاید. به‌طور خلاصه تصحیح شرایط سازمان رسمی یا غیررسمی بازار درشهرها ــ چه برای خرید عوامل تولید، یا کالاهای میانی، وچه برای فروش فرآورده‌های نهایی ــ درفراهم آوردن شرایط لازم برای توسعهٔ واحدهای اقتصادی سهمی شایان ایفا می‌کند. به‌عقیدهٔ برخی از اقتصاددانها کاستن از هزینهٔ فروش مزیت حقیقی نیست، بلکه نزول طبیعی منحنی قیمت کالاست، که ناشی ازشکسته‌شدن شرایط انحصاری بازار است براثر وارد شدن عاملی جدید(مؤسسهٔ تولیدکننده) در آن؛ ولی این هردو دارای یك اثر و یك نتیجه‌اند.

□ رشد بازارها

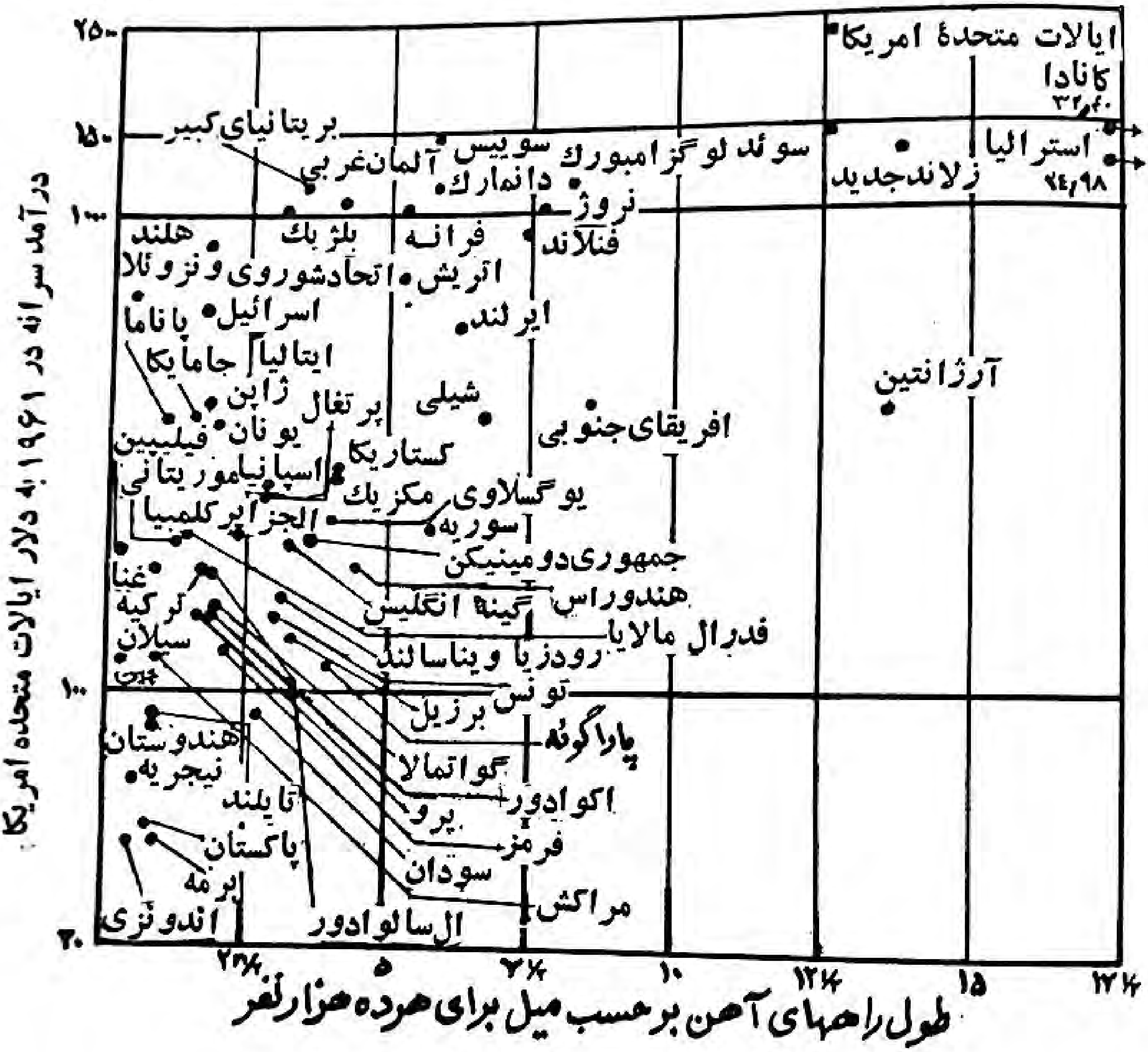
بازارها ممکن است که براثر افزایش درآمد حقیقی مردم یك ناحیه، که به آنها قدرت خرید بیشتری می‌دهد، رشدکنند. چون بازارها امروز بیشتر جنبهٔ جهانی به خودگرفته‌اند، راه توسعهٔ آنها یا افزایش درآمد مردم است، یا تغییر ذوق و سلیقهٔ مردم. غیر ازکالاهایی که امروز بازار جهانی دارند، و غالباً براثر گذشت زمان چنین وضعی پیداکرده‌اند، بازار سایر کالاها هم براثر پیشرفتهای حمل ونقل و ارتباطات توسعه می‌یابد. بازارها نخست محلی وکوچك بوده‌اند. در این بازارها میزان تقاضا محدودبوده‌است، وعامل محدودکنندهٔ آن سنگینی هزینهٔ تهیهٔ کالا ازخارج دهکده وجهل مردم نسبت به امکان فروش بعضی از فرآورده‌هایشان در خارج از دهکده بوده است. در این بازارها عرضه نیزمحدود بوده است، و عامل محدودکنندهٔ عرضه نیز سنگینی هزینهٔ آوردن کالا به دهکده، و جهل کاسبان دهکده نسبت به امکان خریداری بعضی ازفرآورده‌های دهکده برای فروش درخارج از دهکده بوده‌است. در چنین اوضاع و احوالی است که بهبود و افزایش وسایل ارتباطات و حمل و نقل موجب نمو بازارها می‌شود، وجریان رشد بازارها حالتی دائمی و استمراری به‌خود

می‌گیرد. افزایش فروش کالا هم به‌نوبهٔ خود درآمد واقعی گروهی از مردم را بالا می‌برد، وبالارفتن درآمد خود موجب افزایش تقاضا برای سایر فرآورده‌ها می‌شود، و به همین ترتیب هر کالای جدیدی در بازار عرضه شود، به دنبال خود درآمد را افزایش می‌دهد. مربوط ساختن بازارها به یکدیگر از طریق بهبود بخشیدن به وسایل حمل ونقل، یا از طریق بهترساختن کالاها، به نحوی که سبکتر شوند تا به آسانی بتوان آنها را ازجایی به‌جایی حمل کرد، خود قسمتی ازجریان توسعهٔ اقتصادی است.

پس شگفت نیست که درچنین شرایطی توسعهٔ اقتصادی با تسهیلاتی که درکار حمل کالاها به‌وجود می‌آید، ارتباطی تام و تمام پیدا می‌کند. نمودار ۱ـ۹ ونمودار ۲ـ۹ میزان سرانهٔ راههای آهن وشاهراهها را به‌نسبت درآمد نشان می‌دهد؛ ولی این نمودارها معرف وضع قطعی و دقیق کشورها در زمینهٔ مورد بحث نیست، بلکه به‌طور تقریبی، وضع آنها را نمایش می‌دهد. اگر بخواهیم وضع هر یك ازکشورها را ازنظر وسایل ارتباطی دقیقاً بنمایانیم، ناچار می‌باید به تراکم جمعیت در نواحی مختلف و سایر وسایل نقلیهٔ دیگر، مانند کشتیهای دریانورد و قایقهای کوچك مخصوص رودخانه‌ها، نیزعنایت کنیم وآنها را هم درترسیم نمودار خود بیاوریم. دراینجا لازم است که این نکته را یادآورشویم که وضع خاص کانادا و استرالیا که درشکلها نموده شده است معلول کمی میزان تراکم جمعیت درآنهاست.

چگونگی ارتباط بازارها با یکدیگر وچگونگی تأثیر پیشرفت وسایل حمل ونقل دراین ارتباط، واینکه چگونه براثراین ربط وارتباط، بازارها وسعت می‌یابند، توضیح بیشتری لازم ندارد. تحولاتی که درکار حمل ونقل پدید می‌آید یا از مقولهٔ گسترش است یا از مقولهٔ ابداع. یك نمونهٔ برجسته ازتأثیر گسترش وسایل ارتباطی در توسعهٔ اقتصادی، تأثیر ساختمان راه در اقتصاد ترکیه است. درسال ۱۹۴۷ ترومن

دکترین خود را برای کمك به ترکیه و یونان اعلام داشت. این کمك شامل یك برنامهٔ



نمودار ۱-۹ : مقایسهٔ طول راههای آهن با درآمد سرانه درسال ۱۹۶۱ .

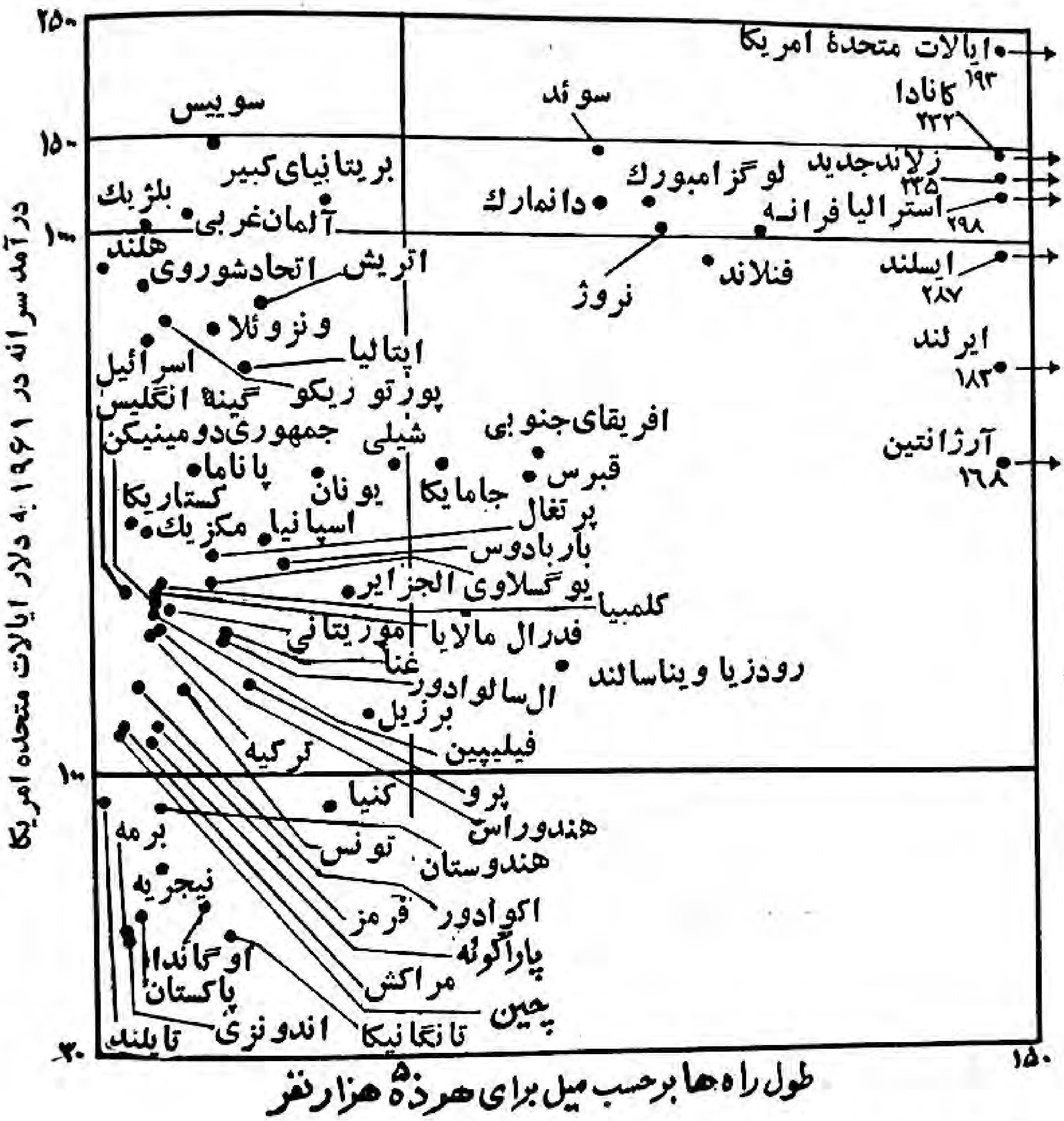
منابع : برای طول راههای آهن کتاب

The Statesman's Yearbook, 1962-1963

از انتشارات مؤسسهٔ St. Martin's Press, New York, به سال ۱۹۶۲؛
و برای جمعیت بولتن آماری ماهانهٔ سازمان ملل متحد، شمارهٔ ماه مه ۱۹۶۳، صفحات ۴-۱، چاپ نیویورك، و برای درآمدسرانه جدول شمارهٔ یك این کتاب.

عمدهٔ راهسازی درترکیه بود تا بتوان از آن راهها با سرعت نیروها را از یك جا به

جای دیگر برد، و به شاهراههایی که به این منظور ساخته شد، راههای فرعی بسیار



نمودار ۲-۹: مقایسهٔ طول راهها با درآمد سرانه درسال ۱۹۶۱.

منابع: برای راهها کتاب The Statesman's Yearbook, 1962-1963, از انتشارات مؤسسهٔ St. Martin's Press, New York, به سال ۱۹۶۲: و برای جمعیت بولتن آماری ماهانهٔ سازمان ملل متحد شمارهٔ ماه مه ۱۹۶۳، صفحات ۴-۱، چاپ نیویورک و برای درآمد سرانه جدول شمارهٔ یك کتاب حاضر.

وصل کردند. نتیجهٔ کار، چه از حیث ارتباط بازارها و چه از حیث تحول اجتماعی، شایان توجه بود. زیرا براثر احداث این راهها، غله‌ای که در داخل کشور تولید می‌شد، و نیز سایر ساخته‌های داخلی وکالاهای وارداتی، در شهرها و قصبات توزیع شد و در دسترس مردم قرارگرفت.

درآثاری‌که در زمینهٔ توسعهٔ اقتصادی نوشته شده‌است موارد بسیاری می‌توان یافت‌که مبین تأثیر **راه** در تحولات اجتماعی است[۳]، به ویژه مؤکد این نکته است که بر اثر احداث راه امکانات تازه‌ای برای تقسیم کار و افزایش تولید به وجود می‌آیدکه البته نتیجه ومعلول دسترسی به‌بازارهای جدید است. مهمترین مانع در راه توسعهٔ‌اقتصادی جنوب ایتالیانبودن راههای ارتباطی است. مسیح هم درمسیرخود درجنوب ایتالیا در **ابولی**[۴] Eboli توقف‌کرد، زیرا راهی برای‌گذشتن‌درپیش‌نداشت. دربرزیل‌کشاورزانی‌که‌برای مصرف خودقهوه تولید می‌کنند، برای‌آوردن محصول قهوه به بازار همیشه با سختیها و دشواریها روبرو می‌شوند. هیئت اعزامی‌کمکهای فنی برای دیدار این کشاورزان از قایق ، قاطر، جیپ و مادیان[۵] استفاده کرد . در گزارش اسکارلوئیس*راجع‌به «زندگی در یك دهکدهٔ مکزیکی» اشاراتی‌متعدد و مکرر در مورد تحولات ناشی‌از ساختمان راه آمده است[۶].

تاریخ‌کشورهای توسعه یافته نیز شاهد این معنی است که تحول فنی وسایل نقلیه همواره‌آثار با اهمیت و پابرجایی به‌وجودآورده‌است. ابداعاتی‌که درساختمان راههای آهن، کشتیهای آهنی، اتومبیل و بارکشهای موتوری، و اخیراً هم هواپیما صورت‌گرفته است، در توسعهٔ اقتصادی تأثیر فراوان داشت. ونیز سرمایه‌گذاریهایی که به منظورکاستن از هزینهٔ حمل ونقل به عمل می‌آید، مانند حفر ترعهٔ پاناما و ترعهٔ سوئز و تونل سیمپلن** در توسعهٔ اقتصادی تأثیر بسیار دارند . رشد اقتصادی

---

* Oscar Lewis ** Simplon

جهان، به طورکلی ازسال ۱۸۷۰ به بعد صورت‌گرفت، یعنی بعد از آنکه درایالات متحده خط‌آهن سرتاسری‌کشیده شد، و در سایر نواحی جهان هم تأسیسات مشابهی به‌وجود آمد، کشتیهای‌بزرگ اقیانوس‌پیما دریاها را درنوردیدند وتمام فرآورده‌های نیمکرهٔ غربی وهندوستان و افریقا و اروپا را به‌طور مستمر به اینجا وآنجا حمل کردند.

گسترش سیستمهای ارتباطی ومخابراتی‌یکی‌دیگراز وسایل‌لازم‌برای مربوط کردن بازارها به‌یکدیگراست. بازرگانی رویاروی، که درآن‌تولیدکننده یا فرستادهٔ او، دربرابرخریدار یا فرستادهٔ او، می‌نشیند، و دربارهٔ شرایط مبادله‌گفتگومی‌کند، دامنهٔ بازاررا محدود وتنگ می‌کند. اگر دکاندار را با فروشندهٔ سیارمقایسه‌کنیم، به محدودیت عمل او بیشتر پی‌می‌بریم. فروشندهٔ سیار به دنبال آگهی تجارتی‌که با پست فرستاده است، یا به دنبال مذاکرهٔ قبلی تلفنی، یا برطبق سابقه‌ای‌که ازفروش قبلی‌در دست دارد، حرکت می‌کند، ومشتری خود را درمی‌یابد. واز اینراه برمیزان فروش خود می‌افزایدکه طبعاً موجب توسعهٔ مؤسسه تولیدی متبوع اوخواهد بود. درتنظیم بازارهاباید مقرراتی به‌وجودآید، به‌ویژه درمورد اعلام‌قیمتها، تا فروشندهٔ دهاتی بداندکه آیا آلوی او درشهر مشتری دارد یا خیر، و اگرمشتری داردآلوی او را به چه قیمتی می‌خواهد و در کجا. در بازارهای جدید از طریق مطبوعات اختصاصی یا عمومی می‌توان از وضع بازار و شرایط معامله و قیمتها با خبرگشت. علاوه‌بر مطبوعات از طریق تلفن، تلگراف و تلکس و انبوه عظیم مکاتبات پستی می‌توان ازچگونگی‌قیمت وزمان‌تحویل کالاها آگاه شد. پس‌توسعهٔ اقتصادی مستلزم آن است‌که وسایل‌نقلیه، شبکهٔ ارتباطات ومخابرات‌همراه‌هم‌توسعه یابد. این‌توسعه برای جریان یافتن‌کار بازار دارای اهمیتی حیاتی است.

یکی از آثار ونتایج توسعهٔ بازار، افزایش تعدادکسانی است‌که به‌کار توزیع

کالاها اشتغال دارند، و ما درمورد این مطلب درفصل بعدگفتگوخواهیم کرد، و به‌ویژه در ضمن نمودارهای ۴ـ۱۰ و ۶ـ۱۰ به بررسی دقیقتر آن می‌پردازیم، و نیز در آن فصل از این نکته هم سخن خواهیم گفت که افزایش تعداد کسانی که در کشورهای توسعه‌نیافته به‌کار توزیع کالاها اشتغال‌دارند، تا چه اندازه مجازاست. تردیدی‌نیست، که هرقدرفعالیتهای اقتصادی توسعه یابد، به‌طورنسبی‌تعدادکمتری‌آدم برای ساختن کالاها و تعداد بیشتری برای توزیع آنها لازم می‌آید. اهمیت تولید کالا شاید از اهمیت عرضه‌وفروش آنها کمتر باشد، به‌ویژه اگرعرضه وفروش کالاها را، با خدمات حمل و نقل و ارتباطات، که در اطـراف سازمانهای عرضه و فروش پدید می‌گردد، مجموعاً و یکجا به عنوان یك عامل موردنظر قرار دهیم.

□ تحول خصایص بازار

وقتی‌که تعداد آدمیانی‌که در بازار به‌کار مشغولند، زیاد باشد، خصیصهٔ بازار ناگزیرتحول می‌یابد؛ مهمترین تحول درخصیصهٔ بازار درقابلیت‌کشش عرضه و تقاضا بروز می‌کند. ممکن است‌که عرضه یا تقاضای یك تولیدکنندهٔ تنها یا یك خریدار تنها، پایین و نازل باشد، ولی بعد از آنکه بازارها، درتحت شرایط رقابت‌آزاد، با هم ارتباط یافتند، عرضه وتقاضا قابلیت‌کشش بسیاری پیدا می‌کند، و اگر رقابت در بازارکاملاً آزاد باشد، قابلیت‌کشش این‌دو، بی‌آنکه حدی بشناسد، همچنان توسعه می‌یابد. یك خریدارتنها، دریك دهکده، آگاه می‌شودکه می‌تواند متاع‌مورداحتیاج خودرا از فروشندهٔ دیگری هم خریداری‌کند، وفروشنده هم به‌نوبهٔ خود، از وجود خریداران دیگری‌که درسایرجاها هستندآگاه می‌شود. برای‌کارگران هم این امکان به وجود می‌آیدکه‌کار خود را رها کنند و در جاهای دیگری به‌کار پردازند. مالك زمین هم، درست است‌که‌نمی‌تواند زمین خود را به‌جایی دیگربیرد، ولی با استفاده

از امکاناتی که علم دراختیارش می‌گذارد، می‌تواند به‌طریقی غیر ازشیوهٔ سنتی اجدادی از زمین خود بهره ببرد.

این قابلیت کششی که درعرضه وتقاضا پدید می‌آید، برای بهتر کارکردن سیستم قیمتها حیاتی است، و این سخن را درجای خود به تفصیل بازخواهیم نمود. دراینجا یادآور می‌شویم که بسیاری از اقتصاددانها، یکی از وجوه افتراق عمدهٔ کشورهای توسعه یافته را ازکشورهای توسعه نیافته، همین کیفیت کار سیستم قیمتها می‌دانند. برخی‌از اقتصاددانها معتقدندکه سیستم قیمتها درکشورهای توسعه نیافته آثاری را که برآن مترتب است پدید نمی‌آورد. مثلاً افزایش تقاضا موجب ازدیاد تولید به همان نسبت نمی‌گردد؛ یا حتی در بعضی موارد اصلاً موجب اضافه تولیدی نمی‌شود. همچنین تنزل قیمتها به‌فزونی مصرف نمی‌انجامد، زیرا تعداد مصرف کنندگان محدود است؛ و ایشان هم با پایین‌رفتن قیمت، برمیزان مصرف خود هرگز نخواهند افزود، زیرا ضرورتی در این کارنمی‌بینند وکس دیگری هم‌نیست تابرجمع مصرف‌کنندگان آن کالا افزوده شود. پدیدآوردن تحول لازم دراین‌شرایط برعهدهٔ ساختمان اقتصادی کشور است، وسیستم قیمتها به تنهایی نمی‌تواند تحول لازم را در این شرایط پدید آورد، وبا وجودحکمفرمایی‌چنین شرایط بیتحرکی بربازارکشورهای توسعه‌نیافته، نمی‌توان این بازارها را هم براساس معیارهای حاکم بربازارکشورهای توسعه یافته، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد[۸]؛ این دو بازار با یکدیگر فرق دارند.

یکی‌از وجوه افتراق‌کشورهای توسعه‌یافته ازکشورهای توسعه‌نیافته، قابلیت کشش عرضه و تقاضا است. زیرا این قابلیت‌کشش، بیش از آنکه تحت تأثیر اندازهٔ بازارها باشد، تحت‌تأثیر کیفیت وسایل‌نقلیه وشبکهٔ ارتباطات است وفقر این وسایل درکشورهای توسعه نیافته به قابلیت‌کشش عرضه و تقاضا لطمه می‌زند. علاوه‌براین، عامل دیگری هم درکاستن از این قابلیت کشش مؤثر است، با این توضیح که مردم

کشورهای توسعه‌نیافته به‌رفاه و آسایش مادی خود عنایت‌چندانی‌ندارند، و به‌همین لحاظ بالارفتن درآمد، الزاماً سطح مصرف را بالا نمی‌برد و از این رهگذر قابلیت کشش تقاضا کم می‌شود. عدم‌تمایل مؤسسات تولیدی برای سرمایه‌گذاری بیشتر، به لحاظ آگاه نبودن از شرایط دقیق بازار، که از قابلیت کشش عرضه می‌کاهد، یکی دیگر از وجوه افتراق بازار کشورهای توسعه‌یافته و کم‌توسعه است. علاوه‌براینها، عوامل‌دیگری هم وجود داردکه این دونوع بازار را ازیکدیگرمتمایزمی‌سازد، از قبیل‌کمی‌سرمایه، کمی‌کارگر ماهر که خود مانع‌گسترش صنعت جدید است وقابلیت کشش عرضه را از میان می‌برد، ونیزکمی درآمد که قابلیت کشش تقاضا را ازمیان برمی‌دارد. یکی دیگر از وجوه اساسی تفاوت بازارهای کشورهای توسعه یافته با کشورهای‌توسعه‌نیافته، ناشی‌ازقلت‌تعدادخریداران وفروشندگان دراین بازارهاست. با مربوط ساختن بازارمحلی به‌بازار ناحیه‌ای، و بازار ناحیه‌ای به‌بازار ملی، وبازار ملی به‌بازار جهانی، ازطریق ازدیاد وسایل نقلیه وگسترش شبکهٔ ارتباطات می‌توان بسیاری از این نارساییها را از میان برداشت و فرصتی پدید آورد که درآن سیستم قیمتها به نحوی مؤثر و مطلوب به عمل پردازد.

□ رشد بازارها و درآمد سرانه

فراموش‌نکنیم‌که «رشدبازارها» و «تقسیم بیشترکار» برمیزان‌درآمدمی‌افزاید. کوزنتز خاطر نشان می‌سازدکه، حتی قبل از انقلاب صنعتی هم، درآمدکشورهایی‌که امروز به توسعه یافته معروفند، ازسطح‌کنونی درآمدکشورهای توسعه‌نیافته‌بیشتر بوده است[۹]. کلین‌کلارک* برای روشن ساختن این‌مطلب مقیاسی به‌نام واحدبین‌المللی قدرت خرید ابداع نموده است (این واحد عبارت است از دلار با قدرت خریدش

* Colin Clark

در فاصلهٔ سالهای ۱۹۳۴ـ۱۹۲۵)؛ در اتخاذ این واحد هم میزان تولید را به نسبت کارگران شاغل سنجیده است (نه‌برحسب جمعیت، یعنی با درآمد سرانه فرق دارد) بعداز آنکه اقتصادکشورها را با این معیار ارزیابی کرد، به این نتیجه رسیدکه سطح درآمد بریتانیا در سال ۱۸۰۰ وحتی سال ۱۶۸۸ عبارت از ۳۰۰ واحد بوده است، حال‌آنکه سطح‌درآمد هندوستان درسالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰عبارت از ۲۳۰ تا ۲۵۰ واحدبوده است.کشورهای دیگری‌که قبل‌از انقلاب صنعتی توانسته‌اند سطح درآمد خود را به سیصد واحد برسانند عبارتند از ایالات متحده، که درسال ۱۸۳۰ به این حد توفیق یافت؛ و فرانسه در سال ۱۸۴۰، بلژیك در سال ۱۸۵۴، آلمان در سال ۱۸۵۴ و سوئد در سال ۱۸۶۰ هر کدام به این سطح درآمد رسیدند.

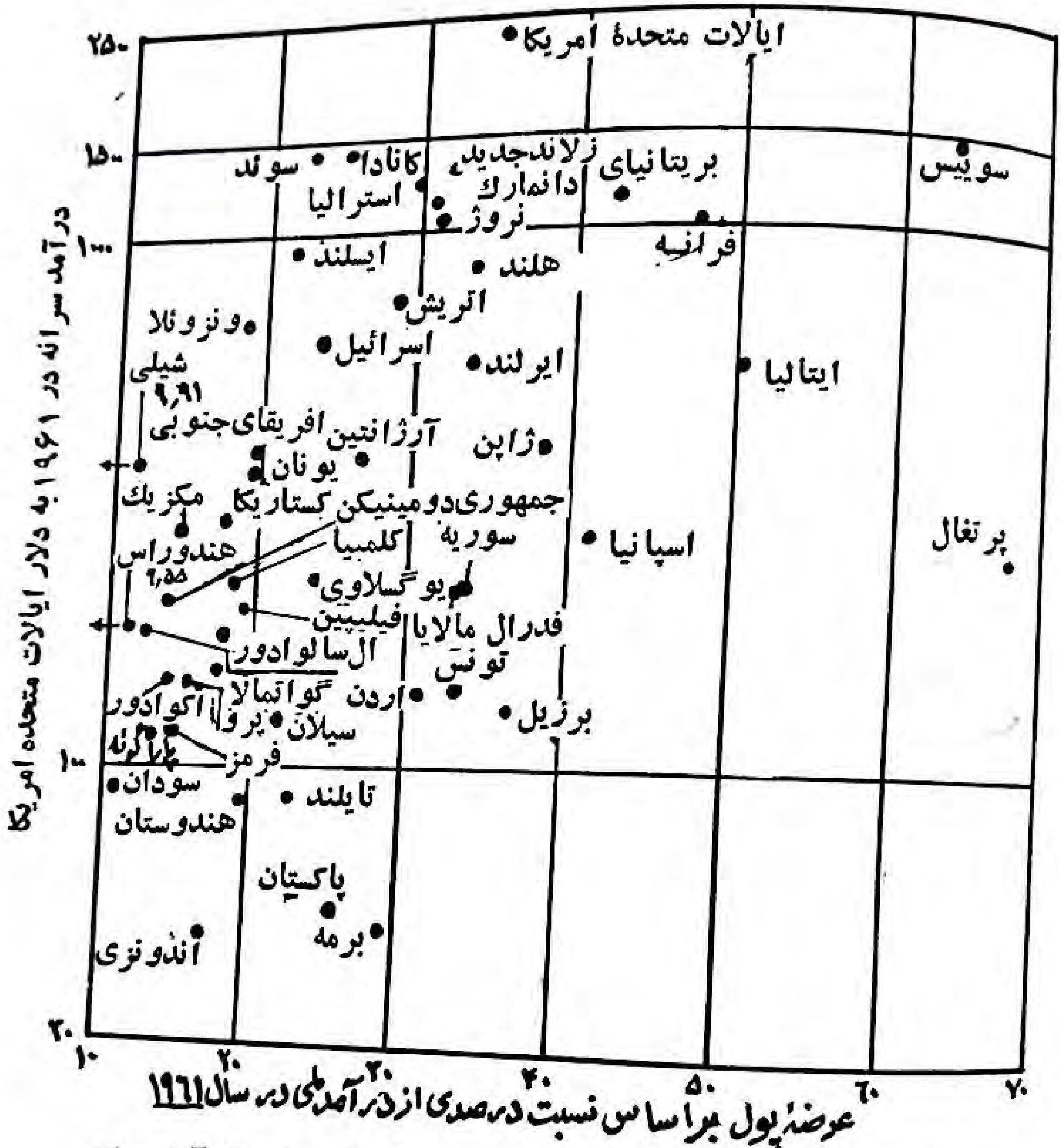
کوزنتز از بیان وتشخیص علت معینی‌برای توجیه این سطح درآمد بالنسبه بالا خودداری می‌کند. وی حتی به‌طور یقین ادعا نمی‌کندکه این سطح درآمد بالا ناشی از زیادی محصول‌کار کارگران است، بلکه فقط احتمال می‌دهدکه چنین باشد. گرچه اطلاعات وارقام‌لازم‌برای صدورحکم‌قطعی‌دراین‌موردهنوزجمع‌آوری وفراهم نشده است، ولی به نظر می‌آید که عامل بالابودن سطح درآمد **در آن کشورها همان تقسیم‌کار است**، که آدام‌اسمیت هم برای‌آن ارجی‌فراوان قائل شده است. باید اضافه کنیم‌که علاوه‌بر تقسیم‌کار، کشاورزی بریتانیا درآن زمان ازپیشرفتهای تکنولوژی هم‌بهره‌مند بود؛ ولی شك‌نیست‌که امکان استفاده ازتکنولوژی پیشرفته هم به‌توسعهٔ بازارها وابسته است، زیرا درصورت استفاده ازتکنولوژی، کشاورز دیگر نمی‌تواند فقط برای مصرف خود متاع فراهم‌کند، و ناچار است چیزهایی بکارد که بتواند در بازار بفروشد وکارکشاورزی خود را برمبنای تولید زیاد اداره‌کند.

▫ بازارها و پول

پیدایش تخصص و توسعهٔ مبادله، ناگزیر می‌باید با رشد مکانیزم پولی همراه باشد. انقلاب تجاری ناگزیر پول کاغذی وچك را به وجود می‌آورد وآن را به جای پول کالایی و سکه می‌نشاند؛ انقلاب تجاری ناگزیر اعتبارات و سازمانهای اعتباری را تکامل می‌بخشد تا تولید فراوان و نگاهداری کالاهای بسیار در انبار مؤسسات میسورباشد؛ وسرانجام برای اداره‌کردن این پولها و اعتباراتی‌که به‌جریان می‌افتد، شیوه وفن‌خاصی‌پدید می‌آید. همزمان با ازمیان‌رفتن‌اقتصاد **تولید برای مصرف خود**، و نمو اقتصاد پولی، حجم پول درگردش هم می‌باید ناگزیر افزایش یابد، ما کیفیت افزایش حجم پول را قبلاً در آنجا که از ارتباط درآمد سرانه و حجم پول سرانه گفتگو می‌کردیم، باز نمودیم. درنمودار ۳ـ۹ حجم پول براساس نسبت درصدی از درآمد ملی با درآمدملی سرانه درسال۱۹۶۱سنجیده شده‌است. از این نمودارچنین برمی‌آیدکه همراه با افزایش‌درآمد، نسبت حجم‌پول به‌کل درآمدفزونی می‌گیرد؛ ویك علت اساسی این افزایش هم‌آن است‌که پول‌فقط واسطهٔ معاملات‌نیست، بلکه پول‌چنانکه هرمحصل ابتدایی‌علم اقتصاد هم می‌داند، علاوه‌برواسطهٔ معاملات‌بودن، ذخیره‌کنندهٔ ارزشها هم هست، و یك عامل اساسی درتقاضای پول هم این‌خصلت پول است‌که، به استنادآن از پول به عنوان نوعی وسیلهٔ دفاع و حفاظ در برابرحوادث پیشبینی نشدهٔ احتمالی استفاده می‌کنیم. ولی در هـرحال، اگر قرار باشد که نسبت حجم پول به‌درآمد ثابت بماند، بازتردیدی نیست‌که با رشد درآمد می‌باید برحجم پول افزوده شود. اما نسبت حجم پول به‌درآمد ملی ثابت نیست، و این نسبت همراه با رشد اقتصادی فزونی می‌گیرد و به‌همین‌علت است‌که حجم پول همواره از درآمد سریعتر رشدکرده است.

دربارهٔ این مسئله‌که در تعیین حجم پول درگردش، آیا می‌باید نیازمندیهای رشـد اقتصادی را در نظرگرفت یا خیر، گفتگوی تندی درگرفته است[۱۰]. **ویتلسی*** معتقد است که می‌باید آن نیازمندیها را درنظرگرفت. برخی دیگر، که برجسته‌ترینشان **الیس**** است، معتقدندکه نبایدآنهارادرنظرگرفت. حل‌این‌مسئله درحقیقت منوط به ادای پاسخ به‌این سؤال می‌شودکه‌آیا افزایش حجم پول وبعضی‌از اقدامات تورمی موجبات رشد اقتصادی را فراهم می‌کند یا خیر؟ و ما به این سؤال در فصل سیزدهم پاسخ می‌دهیم. در اینجا فقط تأکیـد می‌کنیم که مکانیزم پولی، به موازات ارتباط بازارها و استفادهٔ بیشتراز پول، می‌باید توسعه یابد. در مراحل اولیهٔ توسعه، رباخواران‌بانکهای‌تجارتی‌را ایجادمی‌کنند. درمراحل‌بعدی‌توسعه، یك‌بانك‌مرکزی با تکنیکی خاص موردنیاز واقع می‌شود، وحجم پول هم ناگزیر با رشد بازارها باز افزایش می‌یابد. در اقتصاد بسته، یا مواردی که اقتصاد در حال رشد و توسعه نیست، حجم پول مورد نیاز تقریباً همان حجم پولی است که برای ثبات شـرایط اقتصادی مورداحتیاج‌است، یعنی‌همان‌حجم پولی‌که‌برای ثابت‌نگاهداشتن قیمتها یاجلوگیری ازپایین افتادن سطح اشتغال لازم است. ممکن است که در اقتصاد باز، سیاست پولی کشور دچارتناقض‌گردد، یعنی‌ازیك طرف به‌لحاظ تسریع در رشداقتصادی ناگزیراز افزایش حجم پول گردیم، و از طرف دیگر برای حفظ ارزش پول داخلی در برابر اسعارخارجی اتخاذ سیاست دیگری را ضرور بدانیم. دربسیاری از این موارد، یعنی موارد برخورد سیاست داخلی وخارجی پولی‌ـ‌که دراینجا سیاست پولی برای توسعهٔ اقتصادی درسیاست داخلی پولی مندرج است ـ تضاد وتناقض بیش ازهرمورد دیگر عمیق می‌شود و این برخورد ازهمهٔ برخوردهایی که رشد اقتصادی با نیازمندیهای داخلی وخارجی ممکن است پیدا کند، تندتر و حادتر است[۱۱].

* Whittlesey **Ellis



نمودار ۳-۹: عرضهٔ پول براساس نسبت درصدی از درآمد ملی بادرآمد سرانه درسال ۱۹۶۱ مقایسه شده است.

منابع: برای حجم پول براساس نسبت درصدی از درآمد ملی از ترکیب دو جدول استفاده کرده‌ایم. یکی جدول حجم پول، دیگری جدول درآمد ملی، و این هردوجدول را ازنشریهٔ آماری سالانهٔ سازمان ملل متحد برای سال ۱۹۶۲، منتشره به سال ۱۹۶۳ چاپ نیویورک گرفته‌ایم. جدول حجم پول در صفحات (۵۲۴-۵۲۰) و جدول درآمد ملی درصفحات (۴۸۸-۴۷۸) کتاب مذکور درج است. منبع ما برای درآمد سرانه جدول شمارهٔ یک کتاب حاضر است.

دربارهٔ سرعت افزایش حجم پول در ضمن توسعهٔ اقتصادی گفتگوهای بسیار شده است. علاوه‌بر افزایش یا کاهش حجم پول به‌طورکلی، توزیع درآمد بین شعب مختلف فعالیتهای اقتصادی هم مورد بحث و گفتگو قرارگرفته است. کاریکاتوریستها، **وال‌استریت*** را طرفدار کاهش وسایل پرداخت، و زارعان بدهکار و تولیدکنندگان کالاها را طرفدار افزایش وسایل پرداخت یا طرفدار ازدیاد سریعتر و بیشتر حجم پول می‌دانند.

□ تأثیر بازار درکارفرمایان، کارگران، و تشکیل سرمایه

بازرگانی را در برخی جوامع شغلی پست تلقی‌کرده‌اند و آن را به‌بیگانگان محول می‌دارند. در جوامعی که چنین طرز تفکری معمول نیست، رشد بازار در آماده‌کردن اعضای جامعه برای توسعهٔ اقتصادی، سهم شایسته‌ای دارد. بازار در این زمینه بخشی از سهم خود را از راه تربیت کردن کارفرمایان چابك و نیرومند ادا می‌کند. بازرگانان ظرفیت جامعه را برای درك «حساب وکتاب» افزایش می‌دهند و حس رقم وعدد را درمردم بیدارمی‌کنند. علاوه براینها توسعهٔ‌بازرگانی مقدمهٔ بروز طرز تفکر منطقی و عقلانی، اونیورسالیزم، و شرایط خاص دیگری است که برای نیل به یك اقتصاد توسعه یافته لازم است.

موفقیت یك فروشنده دراقتصادتوسعه‌نیافته تا حدی منوط به‌مهارت حرفه‌ای وتا حدی هم منوط به‌مجرب‌بودن او در برخورد با مردم وهمچنین میزان‌آشنایی و آمیزش اجتماعی اوست. مبلغی را که این‌گونه فروشندگان در معاملات خود اول بار به عنوان قیمت تعیین می‌کنند در حقیقت «قیمت» کالا نیست، بلکه ارائهٔ عدد و رقمی‌است‌برای‌آغاز یك بازی، و ابتدا صحنهٔ قماری است‌که بین‌خریدار وفروشنده

* Wall Street

جریان خواهد یافت. قوانین این بازی معدود وشناخته‌شده‌است. و اجرای این‌بازی تا حدی هم به خاطر نفس‌بازی صورت می‌گیرد و شاید کمتـر به نتیجهٔ آن التفات می‌شود، و از این‌روست‌که وقتی‌که سیـاحان غربی‌کالاهای فروشندگان را به همان قیمتی‌که خودآنها اولین‌بارتعیین‌کرده‌اند، خریداری می‌کنند، درفروشندگان حالت یأس و افسردگی خاصی به وجود می‌آید. پیدایش این حالت از آن جهت است‌که فروشنده نتوانسته است بازی خود را تا پایان ادامه دهد. این فروشندگان معتقدند که خریداران بایدآگاه باشند و اگرخریدارفریب خورده‌است،گناه ازخود اوست. فروشنده هیچ اجر و پاداشی نمی‌خواهد ونمی‌خواهدکه بازهم از او جنس بخرند، و به حسن شهرت خود هم علاقه‌ای ندارد، و نیت خیر هم در او نیست.

بازاری که از مرحلهٔ روبروشـدن خریدار با فروشنده گذشته است و توسعهٔ بیشتری پیدا کرده است، ناگزیر می‌باید قوانین این بازی را هم اصلاح کند. جور کردن فرآورده‌ها و طبقه‌بندی‌کردن آنها (استاندارديزه) فروش‌کالا را در نیمی از جهان میسر می‌سازد، بدون اینکه حاضر نبودن فروشنده در محل فروش خدشه‌ای به‌منافع او واردسازد. برخی‌کالاها را، ازقبیل پشم وخز، نمی‌توان جور وطبقه‌بندی کرد. این‌گونه‌کالاها را در بازارهای جهانی به‌مزایده می‌گذارند و تردیدی نیست‌که خریدار خود می‌باید حاضر باشد. ترکیه برای‌آنکه‌گندم خودش را بدون تخفیف بفروشد ناچار شدآن را جور وطبقه‌بندی و از سنگ‌آلودگی پاک‌کند. قبل‌ازآنکه دانمارك بتواندکرهٔ خود را به انگلستان بفروشد، عده‌ای ازکشاورزانی را که به‌کار تهیهٔ کره مشغول بودند و ذائقهٔ عجیبی برای تشخیص‌کره داشتنـد؛ به محل معامله می‌آوردند واز ذائقهٔ آنها به‌عنوان وسیله‌ای‌برای‌جور وطبقه‌بندی‌کردن‌کره استفاده می‌کردند. در مورد کائوچو و چنـد فرآوردهٔ دیگرشرق هم ترتیبی از همین سیاق اتخاذکرده‌بودند.کالایی‌که به درستی جور وطبقه‌بندی نشده باشد یا ازلحاظ کیفیت

حداقل شرایط لازم برای فروش را نداشته باشد، به آسانی در بازارهای جهانی به فروش نخواهدرفت، چنانکه هندوستان، نوعی پارچهٔ دستباف، که به **خادی***معروف است، تهیه و به ایالات متحده صادرکرد، به امیدآنکه برای این کالا در آن کشور، بازاری‌آماده بیابد، ولی به‌محض ورود این‌کالا به ایالات متحده به‌لحاظ‌آنکه نیمی از آن دارای حداقل شرایط‌لازم تشخیص داده نشد، همهٔ آن را دوباره به‌کشتی بار کردند و به هندوستان برگردانیدند.

کارفرمایان در مرحلهٔ بالاتری از رشد اقتصادی‌آن توانایی فکری را به‌دست می‌آورندکه‌انواع فرآورده‌های جور وطبقه‌بندی شده‌رابه‌بازارعرضه‌کنند وهدف‌از این‌جوروطبقه‌بندی‌کردن هم افزودن‌برمیزان‌فروش مؤسسه‌است. درمراحل‌ابتدایی اقتصاد، نیاز بازار به‌جوربودن‌کالاها، تولیدکنندگان را خواه‌ناخواه تعلیماتی‌می‌دهد که برای تولید زیاد و انقلاب صنعتی مقدمه‌ای لازم محسوب می‌شود. نیاز بازار به جوربودن‌کالاها راتولیدکنندگان ازخریداران عمده و دلالها درمی‌یابند. رشدبازار نه تنها کارفرمایان را آموخته و آگاه می‌سازد، بلکه اجرای وظیفهٔ ایشان را هم تسهیل می‌کند. وقتی‌که بازارکار توسعه پیدا می‌کند، کارفرما به جای‌آنکه‌کارگران خود را با چوب وکتك به‌کار وادارد، می‌تواندکارگر تازه‌ای از بازارکار بیابد و به مؤسسه خود بیاورد. در مورد سرمایه وکالاهای میانی هم قضیه از همین قرار است. کارفرما دیگر ضرورنمی‌داندکه موادلازم برای‌کارخودرادرانبارها ذخیره‌کند، زیرا هرموقع‌که خواست به‌آسانی می‌تواند‌آنها را از بازارسازمان یافته‌ای‌که در اختیار اوست‌تهیه‌کند. انگیزهٔ‌کارفرمادرجورکردن‌کالاهاکم‌وبیش این‌است‌که وی می‌خواهد به‌هنگام فروش با مشکلی روبرونشود، وخریدار نیزمی‌داند چه‌کالایی برای مصرف در اختیار او قرار خواهدگرفت؛ و تولید برطبق مشخصات موجود در بازار، کارفرما

---

* Khadi

را از تولید ده‌ها هزار نوع کالای مختلف برای سلیقه‌های مختلف معاف می‌دارد؛ و دیگر اینکه کارفرما به هنگام تعیین کیفیت فرآورده‌ها به هزارها نوع مختلف کالا نمی‌اندیشد.

انقلاب تجاری منشأ آثاری بیش از اینهاست، انقلاب تجاری تشکیل سرمایه را بنیان می‌نهد. کالاهای موجود و وسایل حمل و نقل، به ویژه کشتیها دو وسیلهٔ اساسی و اولیه برای شروع به تشکیل سرمایه است. با تشکیل سرمایه قابلیت تولید آن آشکار و مسلم می‌شود، عادت به پس‌انداز گسترش پیدا می‌کند، و سرمایه‌های بسیاری که در صنعت قابل استفاده است، متدرجاً به وجود می‌آید و آرام‌آرام تأثیر صنعت دامنه می‌یابد. بازارها در شهرها مستقر می‌گردد و شهرها زمینهٔ مناسبی برای نمو روحیات و نظرات تازه‌ای نسبت به سنتها و همچنین ارزشهای مادی عرضه می‌دارد. تولید برای بازار مستلزم تقسیم کار و ایجاد سازمان جدیدی برای کار است. سازمان جدید کار، خواه در یک کارگاه کوچک و خواه در یک کارخانهٔ بزرگ، روحیهٔ تسلیم به انضباط عمومی کارگاه را به کارگران تلقین می‌کند و به آنها می‌فهماند که اطاعت از نظامات برای ادامهٔ کار تولید در کارگاه ضروری است. همان‌گونه که در فصل قبل گفتیم، پیدایش پول طرز زندگی را دستخوش تحول می‌سازد و مردم پی می‌برند که خریداری و تصاحب زمین ، تنها راه برای گردآوردن ثروت نیست . ثروت قدرت تحرک پیدا می‌کند و پرداختهای جنسی جای خود را به پرداختهای پولی می‌دهد.

در این مسئله گفتگوها و مباحثات تند و گرمی درگرفته است و جمعی از اقتصاددانها از این نظر طرفداری می‌کنند که توسعهٔ اقتصادی از طریق صنعتی شدن کشور، می‌باید بر پایهٔ تجاری شدن کشور باشد، یعنی قبل از آنکه صنعت رو به توسعه رود، می‌باید تجارت گسترش پیدا کند، و معتقدند که انقلاب تجاری مقدمهٔ انقلاب صنعتی است و موجبات آن را فراهم می‌کند. و اگر از این طریق چشم بپوشیم و قبل از توسعهٔ

صنعت به توسعهٔ تجارت نپردازیم و از راه میانبر از « اقتصاد تولید برای مصرف » ناگهان به «اقتصاد صنعتی» بجهیم، مفاسد اجتماعی بسیاری بروز خواهد کرد. البته می‌توان دورهٔ انقلاب تجاری را، که درغرب بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ سال‌طول کشید، درمدت کوتاهتری پیمود، اما به‌کلی صرف نظر کردن‌ازاین‌دوره وجهیدن‌ازفرازآن موردتأیید همهٔ‌علمای‌اقتصادنیست، واین‌مطلبی‌است‌که هنوزموردبحث وگفتگواست. این‌تردید ومجادله بیشتر درموردکشورهایی‌است‌که بازرگانان‌خارجی سالهاست درآنها رخنه نموده‌اند وکار ادارهٔ تجارتشان را دردست‌گرفته‌اند، مانند فیلیپین ومالایا واندونزی که بازرگانان چینی تجارت آنها را اداره می‌کنند و نیز ترکیه‌که یهودیان و ارامنه و یونانیان تجارت آن را اداره می‌کنند. یك نمونهٔ بارز و برجسته در تأییدنظرفوق وضع خاص‌کشور ترکیه است. پیشرفتهای ترکیه درسالهای اخیرفقط معلول ساختن شاهراه بزرگ نظامی و راههـای فرعی‌آن به دهکده‌ها نیست، بلکه تا حد زیادی معلول آن است‌که درسال ۱۹۲۱ تعداد زیادی ازجمعیت ترکیه را جا به‌جا کردند، و بعد از این جا به‌جا شدن بسیاری از مردم ناگزیر به‌کار بازرگانی پرداختند و به این ترتیب جمع‌کثیری از مـردم ترکیه خود را برای قبول و اجرای مسؤلیتهای سنگینتر بعدی در زمینهٔ توسعه اقتصادی آماده‌کردند.

ژاپن‌راهی غیراز این‌پیموده وکیفیت توسعهٔ اقتصادی‌آن را می‌توان به‌عنوان دلیلی علیه نظرفوق به‌کاربرد. کار صنعتی شدن به سرعت در ژاپن پیش رفت وقدرت کشور برای عرضه وفروش فرآورده‌ها بعداز توسعهٔ صنعت افزایش‌گرفت. حکومت نظم اجتماعی را مستقر داشت وگسترش و افزایش‌حجم پول را تا اندازهٔ لازم‌فراهم کرد، عرضه و فروش‌کالاها بدون‌آنکه قبلاً شرایطی مساعد برای‌آن به وجودآمده باشد رونق یافت، به‌موازات افزایش‌قدرت اداره، تولید نیز راه تکامل پیمود. گرچه این نحوهٔ رشد و توسعه شایسته عنایت و دقت بسیار است، ولی به‌نظر من بایدآن

را یك مورد استثنایی‌دانست ونبایدآن را به‌عنوان یکی‌از الگوهای توسعه‌اقتصادی تلقی‌کرد ومورد تقلید قرار داد. تجارت وفروش در هرطرح توسعهٔ اقتصادی می‌باید به‌عنوان یك عامل با اهمیت مورد التفات و محاسبه قرارگیرد.

□ موانع توسعهٔ اقتصادی در اقتصاد بازار

نباید پنداشت‌که ارتباط بازارها، که مآلاً اقتصاد دهکده را به اقتصاد جهانی پیوند می‌دهد، جریان مستمری است‌که اگردرست بنیان‌گذارده شود، قهراً به‌صنعتی شدن‌کشور می‌انجامد. بسیاری ازکشورها انقلاب تجاری خود را به نحو شایسته‌ای آغازکردند، ولی متأسفانه به مرحله‌ای رسیدندکه‌گذشتن از آن خود به‌خود برای آنها نامقدورگشت. علل وجهات این‌گونه شکستها به‌طورقطع روشن نیست، ولی در این‌گونه درماندگیها دوعامل به‌چشم می‌خورد: یکی‌التفات ناشایست به‌میزان‌منفعت و دیگر اشاعهٔ روحیهٔ احتکار در مردم.

چندکشور اروپایی در همان مرحلهٔ پیشرفت مرکانتیلیسم برای مدتی طولانی متوقف مانده‌اند، گرچه بازارهایشان گسترش یافته است و در آنها تجارت می‌شود، ولی اداره‌کنندگان بازار فقط چشم به نسبت منفعت دوخته‌اند ومی‌کوشندکه هرچه بیشتر نسبت منفعت را بالا ببرند و برای تعیین میزان منفعت خود هم هیچ معیار منطقی ندارند. ایشان به‌جای اینکه سود حاصل‌از مجموع‌فروش را با لحاظ وتناسب سرمایهٔ خود در نظر داشته باشند، به سود حاصل از یك واحدکالایی‌که می‌فروشند چشم می‌دوزند، و از این‌رو برهر واحد ازکالای خود سودگزافی بارمی‌کنند وطبعاً تعداد واحدهای فروخته شده محدود و مبلغی‌که بابت اصل سرمایه برگشت می‌شود، مختصر خواهد بود؛ و اساسیترین حربهٔ آنها برای تثبیت این وضع، محدود داشتن کالای عرضه‌شده به‌بازار است، واگرنتوانندکالای عرضه‌شده به‌بازار را محدودکنند،

پس با تثبیت مصنوعی قیمت آن، از جریان آزادانهٔ کالا جلوگیری می‌کنند. کالاها بدون فایده انبار می‌شود و اصلیترین ضربهٔ این ماجرا برخرده‌فروشی وارد می‌شود و این ماجرایی است که در فرانسه و بلژیك خرده‌فروشی را به ستوه آورده است.

آنچه‌که در این ماجرا دیده نمی‌شود تلاش کارفرما برای درهم شکستن این وضع و فراهم آوردن ترتیبی برای تحصیل سود بیشتر است. خرده بورژوای امروز هنوزهم کافه یابقالی‌خودرا به‌همان شیوهٔ سال ۱۸۷۰ اداره می‌کند. صاحب دکان خود را جزء طبقهٔ بورژوا می‌داند و واجدهمان اعتبارمی‌شناسد. او از زندگی‌خود خرسند است، گرچه دائماً شکوه می‌کندکه سطح زندگیش بالا نرفته‌است. درکشورهایی‌مانند فرانسه ممکن است که او را جریانهایی مانند جنبش پوژاد اغوا کند و به فعالیت سیاسی بکشاند. علت عمدهٔ ناتوانی‌این‌کشورها درگذشتن‌ازمرحلهٔمرکانتیلیسم رکود و جمود تجاری آنهاست. پس از اینجا می‌توان دریافت که انقلاب تجاری با وجود آنکه مقدمهٔ ضروری توسعهٔ صنعتی است، به تنهایی شاید از عهدهٔ تدارك انقلاب صنعتی برنیاید.

درد دیگری‌که ازبازار برمی‌خیزد تب احتکاراست. این‌درد در ایالات‌متحده و اروپای غربی ناشناخته نیست ولی عوارض آن شدید وکوتاه بوده است. تلاشهای فراوانی کدگاه و بیگاه به وسیلهٔ سازمانها و مؤسسات مختلف در این زمینه صورت گرفته‌است بخشی از تاریخ اقتصاد غرب است، اما هیچکدام از این‌تلاشها نتوانسته است بر آن غالب و مسلط شود.

درخاورمیانه و برخی‌ازنواحی امریکای‌لاتین اعتبار اجتماعی منبعث ازثروت است وثروت را هم بیش‌از آنچه نتیجهٔ کار بدانند، زاییدهٔ بخت واقبال می‌شناسند. یك خرید عمده دربازار پنبهٔ اسکندریه، کم‌شدن‌گندم، یا تغییرمختصری درقیمتهای قهوه، کائوچو، شکر، و قلع می‌تواند آفتاب بخت مساعد را بر بسیاری از دارندگان

این کالاها، و بر بسیاری از گردانندگان بازارها بتابانند و آنها را صاحب ثروت و حیثیت کند. در اروپای غربی و ایالات متحده هم این نوع عملیات احتکاری ناشناخته نیست، اما بخش زیادی از علائق احتکاری مردم این نواحی به سهام شرکتها و مؤسسات اقتصادی متوجه است. ولی این تلاشها را به آسانی می‌توان با ابداعات مؤثر در تولید و افزایش تولید مؤسسات مختلف بی‌اثر کرد.

عملیات احتکاری اثر تثبیت‌کننده و تعدیل‌کننده‌ای هم دارد، به این معنی که درهنگام زیادشدن عرضه، تقاضای اضافی دربرابر آن به وجود می‌آورد و به هنگام تنگی، عرضهٔ بیشتری را موجب می‌شود. احتکار ممکن است تزلزل پدید آورد و قیمتها را به‌نحوی تند دچار نوسان کند و تولید و توزیع منظم را آشفته سازد. ولی از همهٔ اینها زیانبخشتر آفریدن روحیهٔ احتکاری خاصی است که موفقیتهای ناشی از کار و پس‌انداز را از بین میبرد و بخت و اقبال را در حیات آدمی به طور اساسی دخالت می‌دهد. برای کشوری که می‌خواهد درطی مدت طولانی به‌توسعهٔ اقتصادی نائل گردد چنین روحیه‌ای فوق‌العاده ناگوار است. اقتصاد غرب هم هیچگاه از این عوارض برکنار نبوده است. اما اساس و مبنای آن راکار تشکیل می‌داده است. ولی اگر چنان پندارند که می‌توان بخت را به‌آسانی و با زحمت کمی از طریق احتکار رام خویشتن داشت، پس علاقه به‌مسابقهٔ اسبدوانی، شرطبندی در بازی فوتبال، وقرعه‌کشیها و بخت‌آزماییهای ملی فزونی می‌گیـرد و شور و علاقه به کار مستمر تقلیل می‌یابد. کارشناسان بانك بین‌المللی که اقتصاد کوبا را بررسی کرده‌اند، علاقهٔ محتکران آن کشور را به احتکار قند، نوعی بیماری قند* خوانده‌اند.

* Diabet

□ توزیع و توسعه

تأکید و اصرار ما به توسعهٔ خود به‌خودی بازارها یا مؤسسات خصوصی نباید موجب این توهم گردد که مسائلی از این‌گونه در کشوری مانند اتحاد شوروی وجود ندارد. در آنجا اختصاص دادن قسمتی از منابع به‌کار توزیع، روشن وخالی ازابهام است. صرف نظر از اقدامات پراکندهٔ اشخاص برای عرضه و فروش، کار توزیع را اساساً دولت به‌عهده دارد، و دراجرای‌این‌منظور درحد ضرورت، وسایل‌نقلیه، کارگر، اداره‌کننده، انبار وفروشگاه معین‌می‌کند که‌کار توزیع را سامان می‌دهند. درتوسعهٔ خود به خودی، رشد بازارها از طریق مرتبط شدن با هم، و پیشرفت وتوسعهٔ وسایل نقلیه و ارتباطات، همچون عامل‌محرکهٔ نیرومندی درتوسعهٔ اقتصادی تأثیرمی‌کند. باید دانست که این اصل‌همیشه و درهمه جا مسلم ومحقق نبوده است، زیرا مواردی هست (ژاپن) که‌کشورها بدون مرتبط ساختن بازارهایشان و بدون توسل به انقلاب تجاری به توسعهٔ صنعتی نایل شده‌اند.

بدون توجه به‌اینکه بازارها توسعهٔ اقتصادی را به‌دنبال خود می‌کشند، یا در قفای توسعهٔ اقتصادی لنگ‌لنگان طی طریق می‌کنند، مسلم‌آن است‌که در برنامه‌ریزی‌برای توسعهٔ اقتصادی، دربیشتر کشورها ازکارتوزیع غافل‌می‌مانند. غافل‌ماندن ازحمل ونقل و ارتباطات به هنگام برنامه‌ریزی برای توسعهٔ اقتصادی نتایجی به‌بار آورده‌است و درسهایی از آن گرفته‌اند که درفصل پانزدهم به‌آنها خواهیم پرداخت. اما فروش در بازار معنایی‌وسیعتر از این دارد؛ معنای فراهم‌داشتن انبارهای مختلف که اینهمه مورد غفلت و مسامحه قرارگرفته است؛ معنای تشویق واسطه‌ها، عمده‌فروشان و دلالها که هیچکدام مورد عنایت نیستند وحتی به لحاظ سوابق ناگواری که درکار ادارهٔ بازارها دارند، آنان را غالباً مفتخور و انگل می‌نامند.

یک معنی واثر دیگر بازار، هماهنگ ساختن سلیقه‌هاست که امکان می‌دهد تا فرآورده‌ها راجور وطبقه‌بندی کنند. وهمین جورکردن فرآورده‌ها راه را برای تولید به‌مقدارزیاد بازمی‌کند، وامکان ایجاد واحدهای بزرگ تولید با بازدهٔ بیشتر را فراهم می‌دارد، و واحدهای بزرگ تولید هم به‌آسانی می‌توانند ازهزینهٔ توزیع بکاهند. توزیع کاری احتراز ناپذیر است. اقتصاددانان غربی همواره مجذوب این خصلت مانده‌اندکه بازارهای آزادچگونه و با چه سرعت وکفایت و با چه راهنمایی کمی می‌توانند وظیفهٔ خود را انجام دهند.

آیا مرتبط شدن بازار محلی به بازارهای بزرگتر است، که موجب تغییر و توسعهٔ وظایف‌بازار و درنتیجه پدیدآمدن مقدمات توسعهٔاقتصادی می‌شود یا جریان یافتن کالاها وخدمات به‌زمینه‌های مختلف سرمایه‌گذاری ومصرف‌براساس برنامه‌های تنظیمی‌است‌که توسعهٔ اقتصادی را بنیان می‌نهد؟ هرکدام از این دونظر درست باشد و پاسخ ما به سؤال مطروحه هرچه باشد، دراین حقیقت تغییری نمی‌دهدکه قسمتی ازمنابع باید به‌کارتوزیع اختصاص داده شود. این‌حقیقتی‌است مسلم،که‌آن‌را نادیده نمی‌توان‌گرفت.

□ خلاصه

کارآیی سازمان‌تولیدی تا حدی منوط به اندازهٔ سازمان‌تولیداست، واندازهٔ سازمان تولید به نوبهٔ خود به وسیلهٔ اندازهٔ بازار محدود می‌شود. هرقدر سازمان تولیدبزرگتر باشد، هزینهٔ تولیدکمتراست، به‌شرط‌آنکه شرایط عمومی واجتماعی تولید درخارج‌کارگاه فراهم باشد. درتوسعهٔ اقتصادی فرصتهایی برای تولید ارزانتر ازطریق وسعت‌یافتن‌مؤسسهٔ‌تولیدی وکاستن‌ازهزینه‌های داخلی‌آن به‌وجودمی‌آید، و پدیدآمدن این فرصتها امکان می‌دهدکه غلبه و تسلط انحصارها بربازار شکسته

شود؛ انحصارهایی که عناصر تازه وارد به بازار را به‌لحاظ ضعف درمهارت یا سرمایه یا دانش فنی و امثال آنها می‌کوبیدند و ازمیدان خارج می‌کردند.

جریان رشد را می‌توان با وسعت بخشیدن به‌بازارهدایت کرد؛ و وسعت‌یافتن بازار به نوبهٔ خود ناشی‌از ازدیاد قدرت حمل و نقل و ارتباطات است. حمل و نقل ارزان بازارها را به‌هم‌متصل‌می کند؛ خریداران وفروشندگان‌بسیاری را با یکدیگر در تماس می‌گذارد وقابلیت‌کشش عرضه وتقاضا را می‌افزاید. ممکن است‌که بازارها از طریق افزایش قدرت بازدهی و درآمد ناشی ازتولید یك کالا توسعه یابند، چه، افزایش بازدهی و درآمد ناشی از تولید هر کالا تقاضای مؤثری برای سایر کالاها به‌وجودمی‌آورد وآثارموجی‌آن درهمهٔ زمینه‌های‌تولیدگسترش‌می‌یابد؛ واگرجریان رشد اقتصادی، ناشی‌ازافزایش بازدهی تولید هم‌باشد، بازتوجه به امرتوزیع احتراز ناپذیر است.

□ کتاب شناسی

در بیشترنوشته‌های مربوط به این‌زمینه بیش‌از آنچه به‌گسترش بازارتکیه شود، به‌مزایای ضمنی عمومی ناشی ازایجاد مؤسسات بزرگ توجه شده است. مثلاً می‌توان به‌نوشتهٔ Tibor Scitovsky تحت عنوان :

Tow Concepts of External Economies,

منتشره در مجلهٔ Journal of Political Economy ، شمارهٔ ماه اوت سال ۱۹۵۴، صفحات۱۵۱ـ۱۴۳،مراجعه‌کرد؛ یاهمچنین به‌نوشتهٔ Marcus Fleming تحت‌عنوان:

External Economies and the Doctrine of Balanced Growth,

منتشره‌در Economic Journal، شمارهٔژوئن‌سال۱۹۵۵، صفحات۲۵۶ـ۲۴۱،می‌توان مراجعه کرد.

نوشتهٔ روزن اشتاین ـ رودن، تحت عنوان:

Notes on the Theory of Big Push,

منتشره در مجموعه‌ای‌که Wallich و Ellis تهیه‌کرده‌اند، به نام:

Economic Development for Latin America,

از انتشارات St. Martin، چاپ‌نیویورك، سال ۱۹۶۱، صفحات ۸۱ـ۵۷، نیز قابل‌توجه است.

دربارهٔ نوشته‌های محدودی که در زمینهٔ بازاریابی موجود است، می‌توان از این نوشته‌ها نام برد:

ـ نوشتهٔ W. H. Nicholls، تحت عنوان:

Domestic Trade in an Uuderdeveloped Country: Turkey,

منتشره در مجلهٔ Journal of Political Economy، شمارهٔ دسامبر سال ۱۹۵۱، صفحات ۴۸۰ـ۴۶۳.

ـ نوشتهٔ R. H. Holton و J. K. Galbraith به نام:

Marketing Efficiency in Puerto Rico,

از انتشارات دانشگاه هاروارد سال ۱۹۵۵ قابل توجه است.

حواشی و توضیحات و منابع مربوط به فصل نهم

۱ـ وقتی که توزیع درآمدها نامتساوی است، باید رشته‌های تولیدی خاصی هم برای رفع احتیاجات صاحبان درآمدهای زیاد به‌وجود آید ،چنانکه درچین قبل از حکومت کمونیستها چنین بود و بازرگانی وضعی بغرنج داشت ، زیرا در بازار بزرگ و بغرنجی کار می‌رود .

۲ـ این بحث را با تکیه به مطالعات *R. L. Bishop* که هنوز چاپ نشده است ، ادامه می‌دهیم .

۳ـ مقالهٔ *The Grocer and the Chief*، تألیف *D. Lerner* در مجلهٔ **هارپر** ، سپتامبر سال ۱۹۵۵ ، صفحه ۵۶ـ۴۷ .

۵ـ *Carlo Levi*، کتابی نوشته است تحت عنوان :

Christ Stopped at Eboli,

که در این کتاب از زندگی درجنوب ایتالیا در ۱۹۳۰ گزارش روشنی می‌دهد.

۶ـ کتاب *A. T. Mosher* ، به نام :

The Agricultural Program of ACAR in Brazil,

این کتاب درسری نشریات *Technical Cooperation in Latin America* توسط مجمع برنامه ریزی ملی واشنگتن، سال ۱۹۵۵، به چاپ رسیده است .

۷ـ به کتاب *Life in a Mexican Village*، تألیف *Oscar Lewis* از انتشارات دانشگاه ایلینوز سال ۱۹۵۱ صفحات ۱۶۵ـ۳۶ مراجعه کنید ، و همچنین به مقالهٔ *T. A. F. Noble* تحت عنوان : «پیشرفت اقتصادی درنواحی عقب مانده» ، در مجلهٔ *Scottish Journal of Political Economy*, شمارهٔ ژوئن سال ۱۹۵۶، صفحهٔ ۱۱۴ـ۹۴ ، مراجعه کنید .

۸ـ به‌نوشتهٔ *J. J. Spengler* به نام:

IBRD Mission Economic Growth Theory,
مندرج درمجلهٔ *American Economic Review*، شمارهٔ مه سال ۱۹۵۴، صفحهٔ ۵۹۰، مراجعه کنید.

۹ـ به‌نوشتهٔ کوزنتز دربارهٔ تئوری رشد اقتصادی که‌قبلاً مذکور افتاد، مراجعه کنید.

۱۰ به نوشتهٔ کوزنتز در بارهٔ تئوری رشد اقتصادی مراجعه کنید.

۱۱ـ کتاب *Monetary Problems of an Export Economy* تألیف *H. C. Wallich* از انتشارات دانشگاه هاروارد، سال ۱۹۵۰.

فصل دهم

دگرگونی

گفتگوی ما دربارهٔ رشداقتصادی، تا کنون معطوف به‌چگونگی افزایش‌تولید در اقتصاد یک‌کالایی بود. اینک زمان آن فرا رسیده است که به این‌واقعیت نیز توجه کنیم که توسعهٔ‌اقتصادی متضمن‌تحول است، تحولی که درساختمان‌اقتصادی، در وظایف افراد و سازمانها، و درتخصیص منابع‌کشور به وجود خواهدآمد، و ما مجموع این تحولات را در واژهٔ دگرگونی خلاصه می‌کنیم[1].

بروز دگرگونی، برای توسعهٔ اقتصادی ضرورت دارد، زیرا افزایش مصرف در یک‌کالای معین را نهایتی است، ناشی‌از نیاز جسمانی و روانی انسان به‌آن‌کالا. حال چنانچه رشد اقتصادی فقط متوجه افزایش‌تولیدیک‌کالاباشد، دامنهٔ‌پیشرفتش‌چندان وسیع نتواند بود، زیرا پیشرفت درچنین حالتی مستلزم آن است، که قابلیت‌کشش درآمد نسبت به‌تقاضای آن‌کالا، برابر واحد باشد. بدین‌معنی‌که تقاضای‌کالا، درست برابر میزان افزایش قدرت تولیدآن‌کالا، فزونی‌گیرد. ولی با تولید بیش از یک‌کالا هم به‌تنهایی این‌نظر موجه نخواهد بود. زیرا به‌محض تولید هرکالایی، مسلم‌نیست که تقاضای مناسبی‌هم‌برای‌آن دربازاربه‌وجودآید. وحتی درمواردی نیزکه فقط‌یک کالا تولید می‌شود، و درآمد افراد هم امکان‌خریدآن‌کالا را می‌دهد، باز ممکن‌است تقاضای‌آن‌کالاهمراه با قدرت تولیدآن رشدنیابد. یعنی ممکن‌است مصرف‌کنندگان

کالای دیگری بخواهند، یا به‌پس‌انداز قدرت خرید خود بپردازند. اطلاعات ما در حال حاضر، دربارهٔ تقاضا وچگونگی تغییرات آن، بدان پایه رسیده‌است که بتوانیم، تحلیل خود را برپایهٔ فروض منطقی استوار کنیم، و ما در این فصل بدین موضوع خواهیم پرداخت.

بروز و وقوع دگرگونی از این لحاظ ضرورت دارد، که با ازدیاد درآمد، و افزایش تولید، علایق مردم تغییر می‌کند. تقاضای برخی کالاها نسبتاً کم، و تقاضای کالاهای دیگری بالنسبه زیادتر می‌شود. و نیز، روی‌آوری مردم به خوشگذرانی، یا بهره‌مندی بیشتر ازاوقات فراغت وپس‌انداز، افزون می‌گردد. وچون‌افزایش تقاضا درمورد همه کالاها، به‌استثنای پس‌انداز، وخوشگذرانی، بی‌گفتگواز یك‌کمتراست، پس‌برای جذب‌تولیدافزایش‌یافته، باید راهی‌بازکرد. واین‌خواسته، فقط با دگرگون کردن ساختمان اقتصادی‌کشور تحقق پذیراست. البته اگر پس‌انداز و مبالغی را هم که در راه خوشگذرانی به‌مصرف می‌رسد، برجمع تقاضای‌کالاها بیافزائیم، تردیدی باقی‌نمی‌ماندکه ازدیاد مجموع‌تقاضا، که معلول افزایش‌درآمد است، برابر با واحد خواهد بود.

□ قانون انگل*

معروف است‌که‌آمارشناس‌پروسی، **انگل**، به‌کشف این‌مطلب نائل‌شدکه میزان مصرف مواد غذایی نسبت به درآمد، همواره با ازدیاد درآمد، افزایش نمی‌یابد، بلکه بعد ازآنکه درآمد ازحداقل معینی‌گذشت، نسبت آن به درآمد رو به کاهش می‌رود، هرچند که مجموع مواد غذایی مصرف شده زیادتر می‌گردد. در اینجا باید این نکته را یادآور شویم‌که منظور ازمواد غذایی مصرف شده چیست؟ آیا منظور

* Engel

مجموع‌مواد‌ی است که‌کشاورزان ازمزارع‌خودبرمی‌گیرند؟ یا منظورمجموع‌موادی است‌که برای خوردن روی میزمهمانخانه‌ها ومنازل قرارمی‌گیرد؟ مسلم است‌که این دو با یکدیگر تفاوت دارند. گرچه قانون‌انگل‌نسبت به‌هر دوموردصادق است، ولی در مورد مواد غذایی اصلی، بیش‌از مواد غذایی پرداخته وآماده شده صدق می‌کند. و باز این‌قانون نسبت به‌موادغذایی‌زایندهٔ حرارت،بیشتر ازموادغذایی پروتئین‌دار، و ویتامین‌دار، صادق است، و می‌توانند قانون انگل را بهتر منعکس سازند.

متأسفانه‌آمار و اطلاعات‌کافی، ازکشش درآمد درمورد تقاضای انواع مختلف موادغذایی در دست نداریم، تا بتوانیم با تکیه به‌آن، کشش درآمد را درمورد مواد غذایی، درکشورهایی‌که درمراحل متفاوت رشداقتصادی قرار دارند، اندازه‌بگیریم. این مطلب را پذیرفته وقبول‌کرده‌اند، که‌کشش درآمد درمورد تقاضای مواد غذایی در بسیاری از کشورهای پرجمعیت و توسعه نیافته، برابر با واحد است. یعنی تمام یا بیشتر اضافه درآمد مردم آن‌کشورها، برای خرید ومصرف مواد غذایی بیشتر، خرج می‌شود؛ ونیزمسلم‌داشته‌اند، که درایالات متحده‌بخش‌کوچکی‌از اضافه‌درآمد مردم، برای خرید فرآورده‌های‌کشاورزان خرج می‌شود[۲].

البته تا کنون مطالعات تطبیقی‌کافی در این زمینه به عمل نیامده است، ولی ما می‌توانیم از مطالعاتی‌که درمورد بودجه‌کشورها به عمل‌آمده است استفاده‌کنیم، و نشان دهیم‌که با بالارفتن درآمد (یا فرهنگ) در یك کشور معین، چگونه تقاضا هم دچار تغییر و تحول می‌گردد. شکل ۱ــ۱۰ کم‌شدن میزان هزینهٔ مواد غذایی‌را نسبت به درآمد سرانه نمایان می‌سازد. اطلاعات و ارقام محدود مبنای این نمودار را، سازمان‌خواربار وکشاورزی در رم درمورد چندناحیه ازجهان فراهم‌آورده‌است. واحد درآمد درنمودار مزبور واحد بین‌المللی است (دلار با قدرت خریدش درسال ۱۹۵۵)، وچنانکه درنمودارملاحظه می‌شودکشش درآمدبرای موادغذایی درنواحی

فقیر آسیا برابر ۹۰ درصد و در ناحیهٔ ثروتمندی چون ایالات متحده، برابر ۱۶ درصد است.

قانون انگل گرچه در اساس، برای روشن ساختن چگونگی تحول میزان مصرف مواد غذایی وضع شده است، ولی این قانون را می‌توان درمیدانی وسیعتر و درموارد دیگرهم به‌کار برد. مصرف همانند تولید مسیرمنحنی گمپرتز* را می‌پیماید. تقاضای هرکالایی، حداعلا یا حداشباعی دارد. ووقتی تقاضای کالا به حداشباع خود رسید، هر قدر هم برمیزان درآمد افزوده شود، باز برمیزان تقاضای آن افزوده نخواهد شد. و در این حال افزایش تقاضا فقط منوط به افزایش جمعیت خواهد بود.

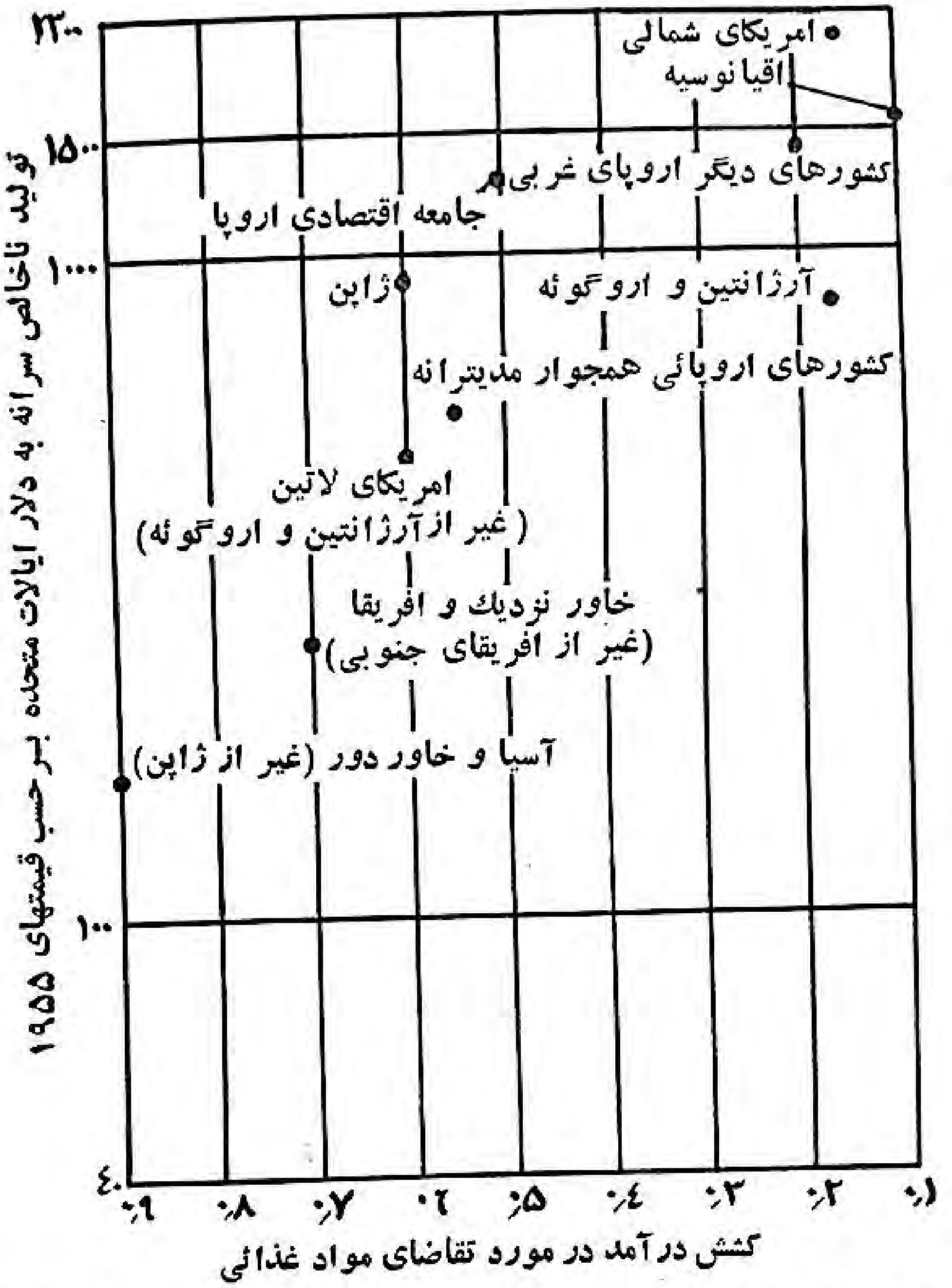
براین اساس نباید پنداشت که اگر تقاضای کالایی فزونی یافت، این افزایش تقاضا همچنان ادامه پیدا می‌کند. یا به عبارت دیگر اگر کالایی مورد قبول عام واقع شد، و سطح تقاضا و مصرفش افزایش یافت، بعد از آنکه این مقبولیت عام محرز شد، دیگرجایی برای افزایش تقاضای آن باقی نمی‌ماند، وتقاضای آن کالا، نسبت به‌میزان افزایش درآمد مردم، تدریجاً رو به نزول می‌رود.

این قانون مصرف، برای رشداقتصادی واجد اهمیت بسیار است. در یك اقتصاد بسته، اگر دگرگونی ممکن نباشد، رشد اقتصادی در یك مرحله، به علت نبودن تقاضا متوقف خواهدماند، زیرابدون تولیدکالاهای جدید، وبدون وجودکارفرمایانی که موجبات انتقال کار وسرمایه را به رشتهٔ دیگری ازتولیدفراهم کنند، توسعهٔ اقتصادی باکم شدن تقاضای کالاهای قدیمی رو به‌سقوط خواهد رفت.

□ تولید ابتدایی، دومین و سومین

یکی ازکسانی که در اوان پیدایش مباحث توسعهٔ اقتصادی در آن شرکت کرد

* Gompertz



(به عبارت دیگر نسبت درصد اضافه درآمدی‌که برای خرید مواد غذائی خرج شده‌است).

نمودار ۱-۱۰ : کشش در آمد نسبت به تقاضای مواد غذائی با در آمد سرانه مقایسه شده است. (به واحد بین‌المللی دلار در سالهای ۱۹۵۹-۱۹۵۷).

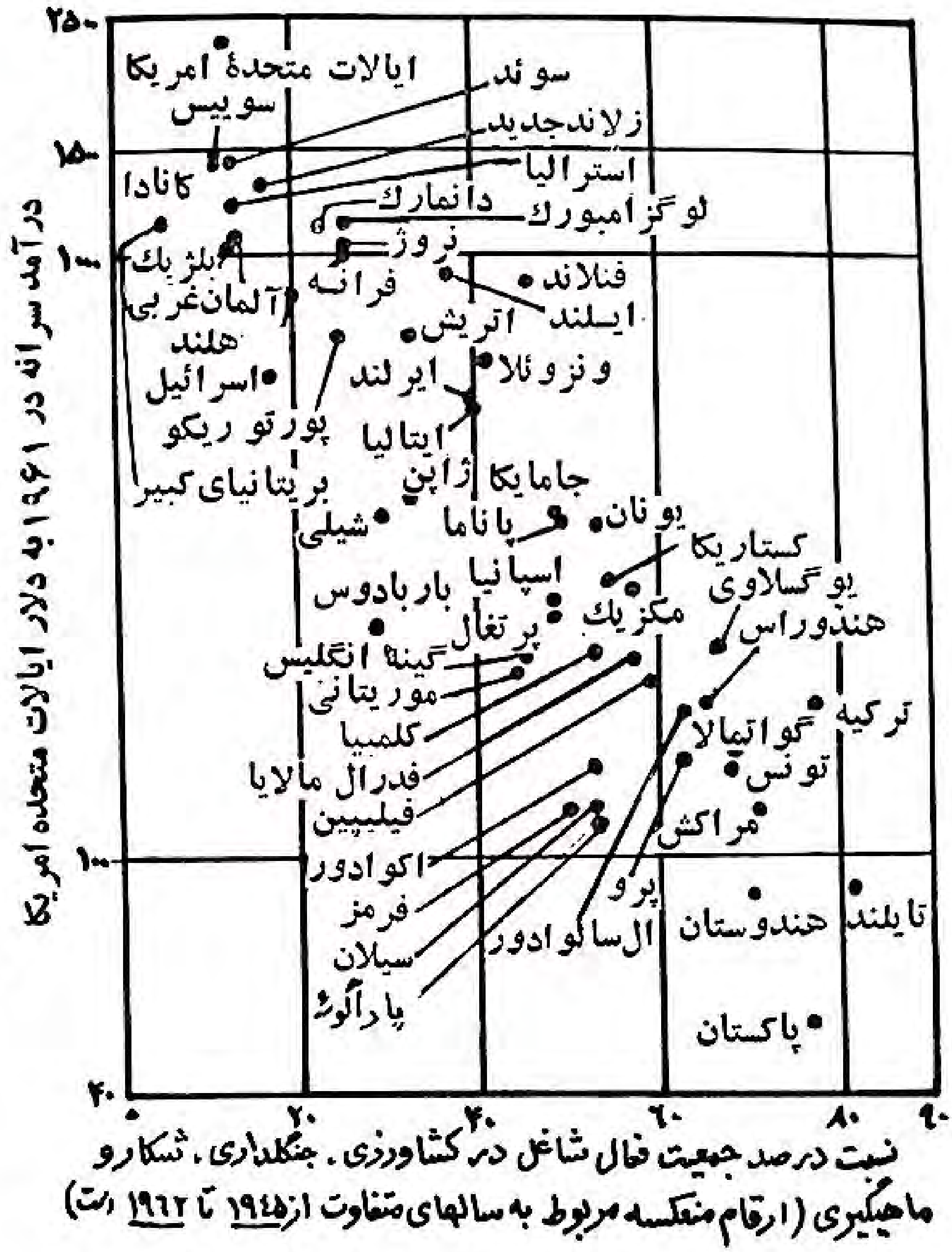
منابع : گزارش سازمان کشاورزی وخوار بارجهانی‌در رم تحت‌عنوان: پیش‌بینی برای کالاهای کشاورزی در ۱۹۷۰ ، صفحه ۲-A .

فیشر* بود. فیشر مفهوم اشتغـال ابتدایی، دومین و سومین را وارد علم اقتصاد کرد[۳]. فیشر دریافت که می‌توان کشورها را براساس نسبتی از جمعیتشان، که در شعبه‌های مختلف فعالیتهای اقتصادی به‌کار اشتغال دارند تقسیم‌نمود. **تولید ابتدایی** اصلاً شامل کشاورزی و دامداری و گاهی‌هم‌معدن‌کاری تعریف شد. **تولید دومین** مشتمل‌بر ساختن کالادر کارخانه، معدن کاری، وساختمان معرفی‌شد. **تولید سومین** هم عبارت شد از حمل و نقل و ارتباطات، بازرگانی، حکومت وخدمات خانگی و شخصی.

هوش وفراست **فیشر** را آمارهایی که **کلین کلارك** جمع‌آوری کرده‌بود مددکرد[۴]. فیشر بین اشتغال کارگران در شعب مختلف تولید و جمع‌کل تولید ارتباطی را کشف کرد. نمودارهای۲ـ۱۰ تا ۴ـ۱۰، مشخص کنندهٔ ارتباط متقابل‌اشتغال‌درشعب مختلف، با درآمد سرانه است. این نمودارها به‌طورکلی نظرفیشر را مدلل می‌دارند. نسبت شاغلین در شعبهٔ کشاورزی با رشد اقتصادی‌کاهش می‌یابد. چنانکه این‌نسبت درعقب مانده‌ترین‌کشورها، حدود ۸۰ درصد و در پیشرفته‌ترین آنها حدود یازده تا دوازده درصد است. وفقط درموردبریتانیا این‌نسبت حدود ۵ درصداست، که البته استثنایی است. و دلیل این استثناء هم آن است‌که انگلستان، قسمت قابل توجهی از مـواد کشاورزی مورد احتیاج خودرا از خارج واردمی‌کند.

در اینجا آمارهایی را که برای اثبات لزوم دگرگونی ارائه شـده است مورد بررسی قرار خواهیم داد. ولی قبلاً باید تذکر دادکه عامل‌کار، به‌تنهایی، نمی‌تواند نشانهٔ گویا و قطعی، از چگونگی تخصیص منابع کشور به شعب مختلف فعالیتهای اقتصادی باشد، زیرا نسبت استفاده ازعوامل‌تولید، درشعب مختلف‌فعالیتهای اقتصای متفاوت است. مثلاً در دومین شعبهٔ فعالیت تولیـدی، زمین‌کمتر از شعبهٔ اول مورد احتیاج است، و در سومین شعبه شاید اصلاً زمین مورد احتیاج نباشد، و حتی اگر

* Fisher



نمودار ۲-۱۰: نسبت جمعیت فعال شاغل در رشته‌های تولید ابتدائی، (کشاورزی - ماهیگیری - جنگلداری). تاریخ احتساب این نسبتها برای کشورهای مختلف متفاوت است و در فاصلهٔ سالهای ۶۲-۱۹۴۵ قرار دارد، و با درآمد سرانه در سال ۱۹۶۱ مقایسه شده است.

منابع: برای تعیین نسبت در صد نیروی کار شاغل در رشته‌های کشاورزی، ماهیگیری و جنگلداری به کل جمعیت فعال از نشریهٔ آماری سالانهٔ سازمان بین‌المللی کار برای سال ۱۹۶۲، چاپ ژنو منتشره در سال ۱۹۶۲ جدول شمارهٔ ۴ صفحات ۵۹-۱۴، و برای در آمد سرانه از نمودار ۱-۱ کتاب حاضر استفاده شده است.

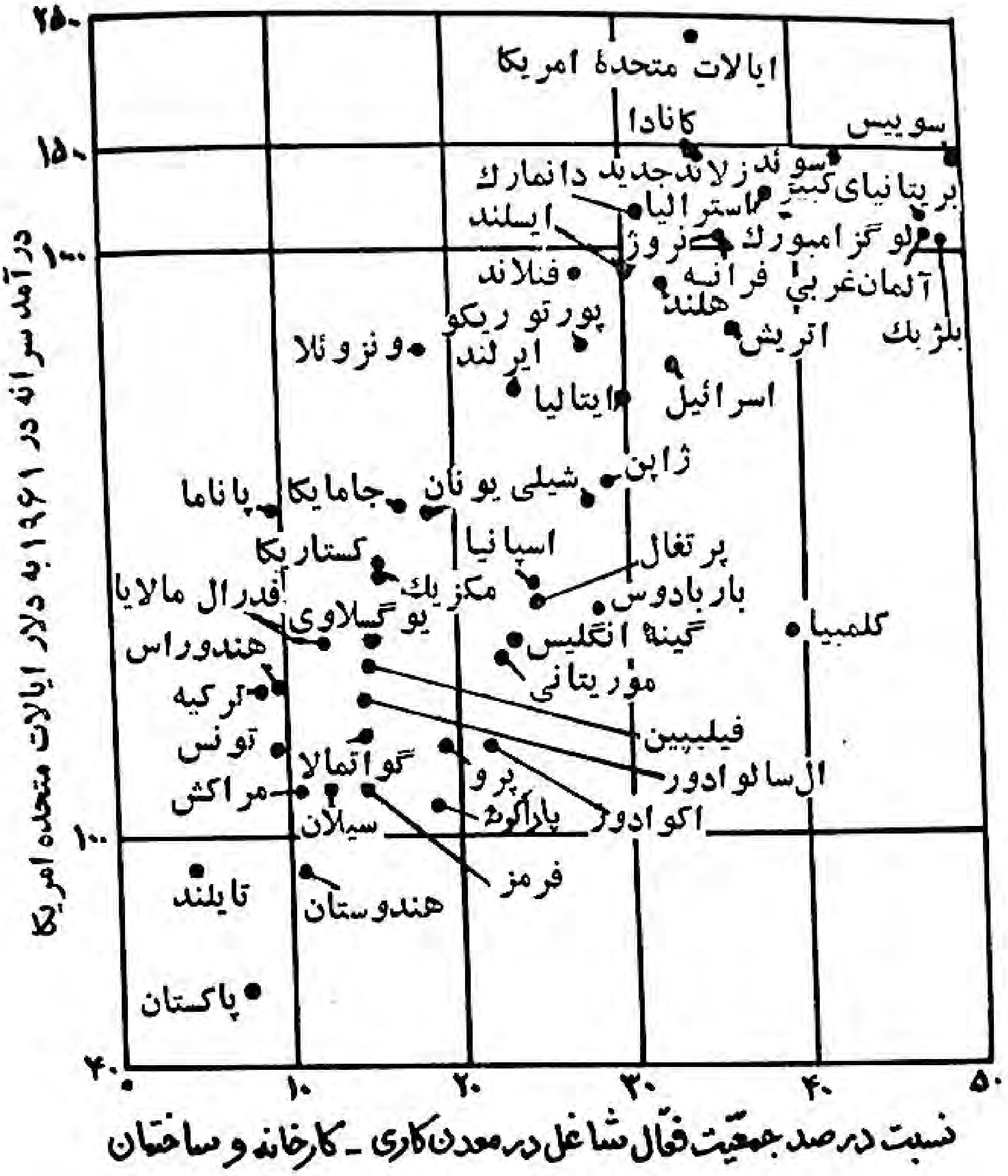
تولیدنهایی زمین وسرمایه وکار، در هرسه شعبه همسان باشد، بازهم تنها با بررسی یکی‌ازعوامل‌تولید نمی‌توان چگونگی‌تخصیص منابع‌کشور را معین‌نمود. بنابراین عددشاخصی‌که فقط براساس یکی‌ازعوامل‌تولیدفراهم شودنخواهدتوانست چگونگی رشد اقتصادکشور را نشان دهد.

راست است‌که هرقدر یك عامل تولید را بیشتر بکار بگیریم، تولیدنهایی‌آن کمترخواهدبود، ولی وقتی یك عامل به فراوانی دراختیار ما باشد طبعاً آنرا بیشتر به‌کار خواهیم‌گرفت. با همین استدلال اگر یك عامل تولید به مقدارکم در اختیارما باشد، لزوماً در بکاربردن آن افراط نخواهیم‌کرد و نتیجتاً تولید نهایی آن بیشتر خواهد بود. از این‌رو اعدادی که براثر بررسی آماری یك عامل تنها، بدون توجه به ارتباط‌آن عامل با سایرعوامل به دست می‌آید، نمی‌تواند نسبت ترکیب سرمایه وکار، درکشورهای مختلف را به‌طور قطع معین دارد.

درکشوری‌که سرمایه زیاد و نیروی‌کارکم است، طبعاً ارزش سرمایه‌کم‌تر و ارزش‌کار بیشتراست. عکس این‌حالت هم‌صادق است. بنابراین‌فقط با تکیه به ارزش عوامل‌تولید وبازدهٔ آنها ، نخواهیم توانست مقایسهٔ ثمربخشی ازچگونگی ترکیب سرمایه وکار، درکشورهای مختلف به‌عمل‌آوریم.

یکی‌از راههای مناسب برای مقایسهٔ این‌ترکیب درکشورهای مختلف، اتخاذ یك عامل فیزیکی به عنوان معیار مقایسه است (مانند قدرت اسب بخار، یا زمین برحسب جمعیت)، والا ازمقایسهٔ جدا جدای عوامل تولید، و یا مقایسهٔ ارزش‌عوامل تولید درکشورهای مختلف، به سختی می‌توان نتیجه‌گرفت.

حتی اگر بازدهٔ نهایی عوامل تولید، در شعب مختلف‌کشورهای مورد مقایسه هم یکسان باشد، باز این اشکالات به جای خود باقی است. البته این اشکالات در کشورهای توسعه‌نیافته بیشتر ازکشورهای توسعه‌یافته‌است. درکشورهای توسعه‌نیافته



نمودار ۳-۱۰ : نسبت در صد شاغلین در رشته‌های معدن کاری ـ کارخانه‌ها و ساختمان به کل جمعیت فعال ، که با در آمد سرانه در سال ۱۹۶۱ مقایسه شده است . (تاریخ احتساب تعداد شاغلین دررشته‌های مختلف برای کشورهای مختلف ، متفاوت و بین سالهای ۶۲ـ۱۹۴۵ است).

منابع : برای تعیین نسبت درصد شاغلین در رشته‌های معدن‌کاری ، کارخانه‌ها و ساختمان به‌کل جمیت فعال، ازنشریهٔ آماری سالانهٔ سازمان بین‌المللی کار برای سال ۱۹۶۲ چاپ ژنو ، جدول شمارهٔ ۴ صفحات ۵۹ـ۱۴ و برای در آمد سرانه از نمودار ۱ـ۱ این کتاب استفاده شده است .

بازارعوامل‌تولید مثل بازارکالاهای محلی، مجزا وتحت رقابت انحصاری است. **پرو*** اقتصادهای توسعه نیافته را «اقتصاد بی‌مفصل» خوانده است. و در این نامگذاری به همین‌جنبه توجه داشته است. **میردال**** از راه دیگری به‌همین مفهوم می‌رسد، وی می‌گوید توسعهٔ اقتصادی شرط لازم وصول به « **یکپارچگی اقتصادی** » است. از نظراو، یکپارچگی به معنای برابرکردن قیمت عوامل تولید در شعب مختلف، و از میان برداشتن‌گروههایی است، که از امتیازات خاصی بهره‌مند هستند البته میردال، آن گروههایی‌راکه ، امتیازاتشان ناشی ازویژگیهای‌فیزیکی یکی ازعوامل تولیداست، استثناء تلقی می‌کند. مثلاً به‌نظر وی ویژگیهای نیروی‌کار، از قبیل ذکاوت، مهارت، شایستگی فنی و غیره از زمرهٔ این مستثنیات است.

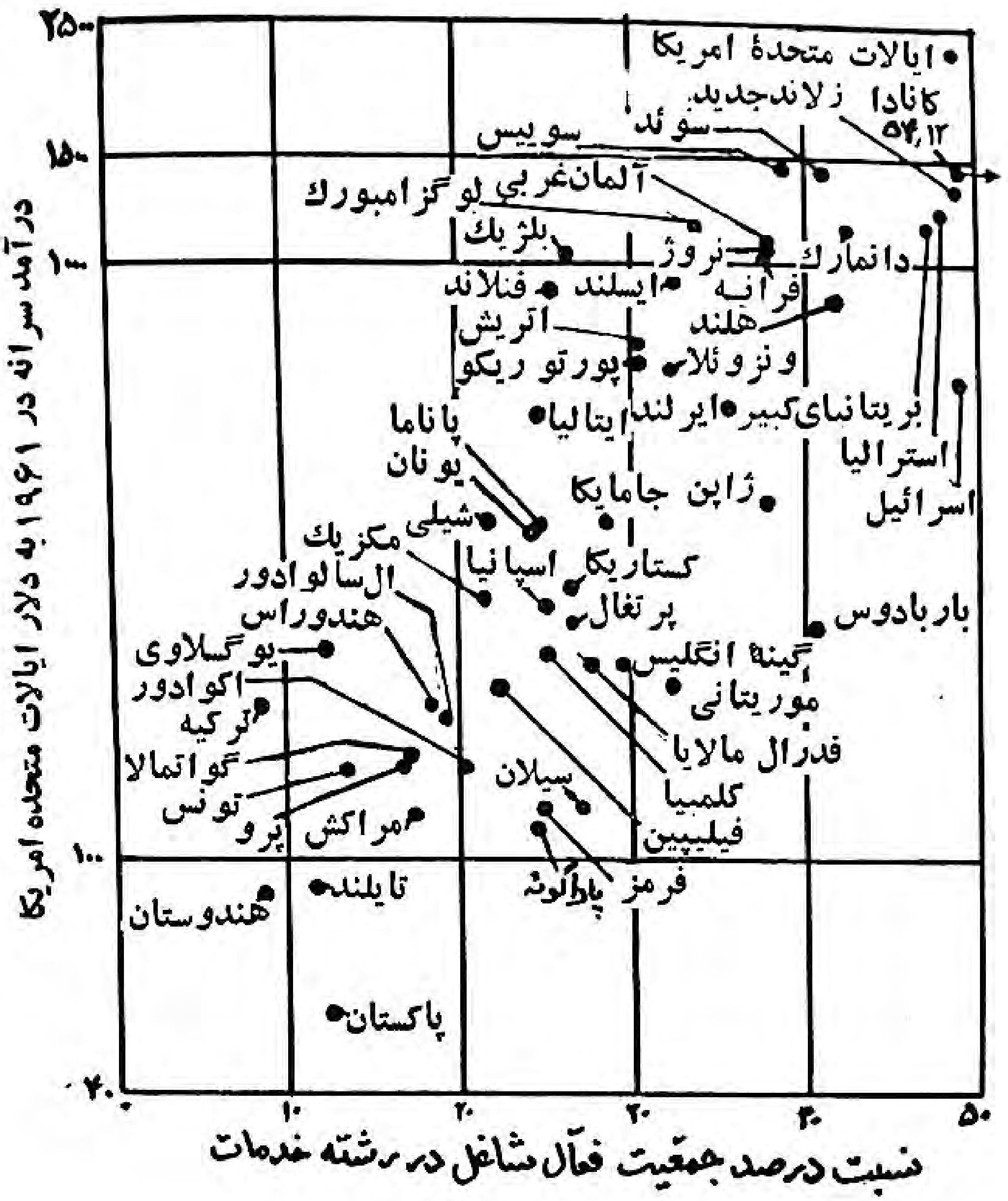
در هرحال، اگر کارگر دانست‌که در صنعت مزدی بیشترازکشاورزان می‌تواند بدست‌آورد، اما باز هم به سوی‌کارخانه روی نیاورد، باید به‌منظور ایجاد دگرگونی مورد نیاز توسعهٔ اقتصادی ، به تجدید تخصیص منابع همت گماشت . همچنین اگر سرمایه درکشاورزی‌بیشترازصنعت سودبدهد، بازهم همین‌حکم‌جریان پیدا می‌کند.

ادعا شده است‌که بازدهٔ نهایی‌کار درکشاورزی در بعضی‌کشورهای توسعه‌نیافته صفر است، و درحقیقت‌کارگران این رشته نوعی «بیکاری مخفی» را تحمل می‌کنند. گرچه به‌کار بردن این اصطلاح در این حالت مورد تأیید همهٔ اقتصاددانان نیست ، همه قبول ندارند که هرگاه بازدهٔ نهایی کار برابر صفر باشد« بیکاری مخفی » به وجود می‌آید. بااین توضیح‌که، صفر بودن بازدهٔ نهایی به‌معنای‌آن است‌که اگر عامل تولیدی مورد نظر را هرقدر هم اضافه کنیم باز در میزان تولید تغییری پیدا نشود. واین معنی‌درنمودار ۱ــ۳ نمایش‌داده شده‌است، نقطه W درآن‌نمودارنقطه‌ای است‌که معرف صفربودن بازدهٔ‌نهایی‌عامل‌کار است. ولی به این‌حالت نمی‌توان عنوان

---

* Perroux　　** Myrdal

بیکاری مخفی داد.



نمودار ۴-۱۰ : نسبت درصد شاغلین دررشته‌های خدمات به‌کل جمعیت‌فعال، در مقایسه با درآمد سرانه درسال ۱۹۶۱.

منابع : برای تعیین شاغلین در رشته‌های خدمات به کل جمعیت فعال، ازکتاب آماری سالانهٔ سازمان بین‌المللی کار برای سال ۱۹۶۲ چاپ ژنو، جدول‌شمارهٔ ۴، صفحات ۵۹-۱۴ و برای در آمد سرانه از نمودار ۱-۱ کتاب حاضر استفاده شده است .

اساساً لزومی‌هم نداردکه حتماً بازدهٔ نهایی صفرباشد تا عنوان بیکاری مطرح شود. درمواردی هم‌که بازدهٔ نهایی مثبت، ولی‌کمتر از بازدهٔ نهایی در رشتهٔ اقتصادی دیگری‌است، بازهمین‌مسئله مطرح می‌شود. آیا کارگری‌که دریك رشتهٔ واجد بازدهٔ نهایی‌کمتر کارمی‌کند، دچاربیکاری مخفی‌است یا خیر؟ وهمچنین آیا خصلت ذاتی‌کار کشاورزی، که اقتضاء می‌کندکارگران این رشته در فصولی از سال‌کار چندانی‌نداشته باشند، باید به‌بیکاری‌مخفی‌تعبیرشود؟ یا به‌شرایط و وضع‌اجتناب‌ناپذیر کارکشاورزی؟ و آیا به جمعیت قابل توجهی‌که در نواحی خاصی از جهان، مانند امریکای لاتین، هندوستان، وجنوب‌ایتالیا، با چنین‌وضع وشرطی‌کارمی‌کنند، می‌توان عنوان‌بیکاری مخفی داد؟ و اگرعنوان بیکاری مخفی را در مورد این عده به‌کار بریم، بلافاصله این سؤال مطرح نمی‌شودکه پس مزد این عده ازکجا تأمین شده است؟ چون در هرحال این عده به‌اندازهٔ حداقل‌معیشت خود مزد دریافت می‌کنند واگر این عده به‌بیکاری مخفی دچار هستند، پس مزد آنها باید از عامل دیگری، که مثلاً ممکن است در این مورد **رانت** باشد تأمین شود. یا ممکن‌است چنین‌تصورکنیم‌که درهرحال **مجموع محصول** بین کارگران تقسیم می‌شود، و هرکس سهمی به اندازهٔ حداقل معیشت خود دریافت می‌دارد، وچیز یا سهمی بابت «**رانت**» یا «**بهره**» باقی نمی‌ماند. برای حل این مسایل می‌توان‌حالت مذکور درفوق را به جای بیکاری مخفی، «کم‌کاری» نامید.

بیکاری مخفی، با شرایط خاصی‌که در بالا ذکر شد، درصنعت هم ممکن است به وقوع بپیوندد. چنانکه بعد از جنگ دوم تعداد زیادی ازکشاورزان یوگسلاوی مزارع را رها کردند و به‌کارخانه‌ها روآوردند. در حالی‌که بازدهٔ‌کار درکشاورزی به لحاظ داشتن اراضی بکر ازصنعت بیشتر بود. ولی با این وصف،کارگران از مزرعه به‌کارخانه روآوردند و درآنجا مزاحم یکدیگرشدند. ولی زنده‌ترین جلوهٔ پدیدهٔ بیکاری وقتی‌است که‌کارگرانی‌که در روستا دچار بیکاری مخفی بوده‌اند، روستا را

رها کنند و به شهر آیند و در آنجا دچار بیکاری آشکار شوند. پس بر اساس آنچه که گفتیم دگرگونی در جریان توسعهٔ اقتصادی از دو طریق می‌تواند محقق گردد:

اول از طریق تجدید تخصیص منابع، که خود نتیجهٔ تصحیح شرایط بازار عوامل تولید است. یعنی باید شرایط بازار چنان بهبود یابد که هرگاه یکی از عوامل تولید، در یکی از رشته‌ها بازدهٔ چندانی نداشت، شرایط بازار، آن عامل را به رشته دیگری سوق دهد. و برای این سوق دادن لازم نیست که حتماً در میزان عوامل تولید، یا در جمع قدرت تولید هم، افزایش حاصل شده باشد، بلکه همان قدرت تولید موجود را باید چنان در شعب مختلف توزیع کرد که بازده بیشتری عاید سازند.

دوم از طریق تحول تقاضاست، که خود، محصول افزایش درآمد است. زیرا افزایش درآمد به هر طریق که حاصل شود، موجب تحول تقاضا می‌شود. و تحول تقاضا هم، وسیله تخصیص منابع است، و تجدید تخصیص منابع که خود جلوه‌ای از دگرگونی اقتصاد است، موجب برابر کردن بازدهٔ نهایی در رشته‌های مختلف تولید هم هست، و برابر شدن بازدهٔ نهایی تولید در رشته‌های مختلف هم خود متضمن تحصیل بازدهٔ بیشتر است.

لازم به یادآوری است که در بریتانیا، برابری بازدهٔ عوامل تولید، از ایالات متحده پیشرفته‌تر است. در بریتانیا قدرت تولید کارگر در کشاورزی، به اندازهٔ صنعت بالا است. در حالی که در ایالات متحده وضع از قرار دیگری است. این کشور دو نوع کشاورزی دارد: یکی کشاورزی پرفایده، مبتنی بر سرمایهٔ زیاد و فراهم کنندهٔ محصولات کشاورزی بازرگانی، که بیشتر در غرب وسطی، در تکزاس و کالیفرنیا و قسمتهایی از جنوب قرار دارد و دیگر آن نوع کشاورزی که بیشتر برای مصرف محلی است، و مبتنی بر کارگر زیاد است، و حالتی فقیرانه دارد، و بیشتر در جنوب، در تپه‌های مرزی ایالات متحده، و در بعضی قسمتهای نیوانگلند[5] قرار دارد. در این نوع کشاورزی،

هنوز آن ارتباطات اقتصادی، که لازمه و نتیجهٔ توسعه اقتصادی است، پدید نیامده است.

□ اندازه‌گیری تولید ابتدایی، دومین و سومین

ارقام و آمار تخصیص منابع، که مورد استناد ترسیم نمودارهای ۲ـ۱۰ تا ۴ـ۱۰ است، به دلایل متعدد، غیر دقیق و تقریبی است. بعضی از این دلایل را تاکنون به‌طور غیر مستقیم گفته‌ایم. اینک دلایل دیگری راکه در این مورد وجود دارد مختصراً توضیح می‌دهیم.

مبنای ما در ترسیم نمودارهای مذکور، یا درآمدی است که به‌وسیلهٔ هر کدام از شعب ایجاد می‌شود، یا تعداد افرادی است که به‌نحو ثمربخشی در آن شعبه به‌کار مشغولند. اما هیچکدام از این دو عامل به طور دقیق نمی‌تواند نشان دهندهٔ واقعی سهم هر کدام از شعب در تولید ملی باشد. زیرا چنانچه تعداد افرادی را که قبلاً در شعبهٔ کشاورزی به‌کار مشغولند ملاک عمل قرار دهیم، این عده به‌طور متوسط در کشورهای کم‌توسعه برابر با ۸۰ درصد کل جمعیت است. و اگر قدرت تولید را ملاک عمل قرار دهیم. این رقم به طور متوسط برای شعبهٔ کشاورزی برابر با $\frac{1}{3}$ قدرت تولید در دوشعبهٔ دیگر است، حال آنکه سهم شعبهٔ کشاورزی در تولید ملی هیچکدام از این دو رقم نیست. درصورتی که این ارقام را مبنای محاسبه قرار دهیم سهم کشاورزی برابر ۵۷ درصد خواهد بود[۷] زیرا:

$$۸۰/[۸۰+(۲۰\times۳)]=\%۵۷$$

اشکال دیگر عبارت است از تأثیر **تجارت خارجی** . بدین معنی که همواره باید در برداشت خود از چگونگی تخصیص منابع به‌عنوان نشان دهندهٔ چگونگی مصرف در یک کشور، به عامل دیگری هم که عبارت است از تجارت خارجی، توجه داشته باشیم. توضیح اینکه در یک اقتصاد بسته، تخصیص منابع، نشان دهندهٔ میزان و چگونگی

تقاضا است. زیرا تولید با مصرف تقریباً برابر است. لذا آنچه تولید می‌شود تقریباً به مصرف می‌رسد، و فقط ذخیرهٔ مختصر سازمانهای تولیدی از این قاعده مستثنی است.

ولی در یك اقتصاد باز، فرآورده‌های اولیه، ممکن است در تجارت خارجی، با کالاهای ساخته شده مبادله گردد، و یا برعکس. نتیجهٔ قهری این کار آن است که تخصیص منابع ، دیگر منعکس‌کنندهٔ وضع تقاضا نیست.

منابعی که به‌کار تولید ابتدایی تخصیص داده شده است، ولی فرآورده‌هایش به خارج صادر می‌شود، درحقیقت به‌کار ارضای تقاضاهای ناظر بر کالاهای محصول دومین شعبهٔ تولید، اشتغال دارد. چنانکه ترکیه واجد چنین وضعی است. فرآورده‌های شعبهٔ ابتدایی تولید را به خارج صادر می‌کنــد تا در عوض آن فرآورده‌های دومین شعبهٔ تولید را وارد کند و در داخل به مصرف برساند. در حالی‌که انگلستان عکس این عمل را انجام می‌دهد، یعنی برای تأمین کالاهای محصول شعبهٔ ابتدایی مورد نیازش ، ناچار دومین شعبهٔ تولید را مورد استفاده قرار می‌دهد. بدین معنی که فرآورده‌های این شعبه را به خارج صادر می‌کند تا ازمحل آن فرآورده‌های شعبهٔ ابتدایی رابرای تغذیهٔ جمعیت به‌کشور واردکند.

اشکال سوم، ناشی از چگونگی ارقام و اطلاعات مربوط به‌کشورهای توسعه نیافته است. چه، این اطلاعات آنچنان‌که ارقام و آمارکشورهای توسعه یافته، وضع اقتصادی آنها را مشخص می‌سازد، نمی‌تواند وضع اقتصادی کشورهای کم توسعه را دقیقاً مشخص کند. بائور* و یامی** خاطر نشان کرده‌اند، که مشاغل و حرفه‌ها درکشورهای توسعه‌نیافته، به اندازهٔ کشورهای توسعه یافته از یکدیگر فاصله ندارند[۸]. و تخصص دراین کشورها کامل نیست. کسانی که به‌کشاورزی اشتغال‌دارند واز زمرهٔ کشاورزان

* Bauer ** Yamey

قلمداد شده‌اند، بعضاً به‌تجارت هم‌می‌پردازند، و برخی‌دیگر یا به‌علت اقتضای فصل، و یا به‌علت فقدان منابع تکمیلی غالباً بیکارند. منسوب داشتن مردم به اشتغال در یك رشته معین، مستلزم آن است‌که قبلاً طبقه‌بندی مشاغل به عمل آمده باشد، و حال‌آنکه چنین‌کاری درکشورهای توسعه نیافته صورت نگرفته است. ونتیجه این است‌که تعدادکشاورزان درکشورهای توسعه نیافته همیشه بیش‌از اندازهٔ واقعی‌گفته می‌شود، وتعدادکسانی‌که به‌تولید سومین اشتغال دارند، همیشه‌کمتراز اندازهٔ واقعی آنها بیان می‌گردد.

البته عدم‌تخصص‌کامل‌فقط‌مختص‌کشاورزان‌نیست، بلکه‌کارفرمایان‌کشورهای توسعه‌نیافته هم درمیان دهها شغل وحرفه مختلف درحرکت‌اند. **بائور** و **یامی‌خاطر**-نشان می‌کنندکه مثلاً در نیجریه حتی «اطباء، حقوقدانان، و رهبران قوم نیز بکار تجارت علاقهٔ بسیار دارند».

سرانجام باید تذکر دادکه فیشر با بیان‌کلی خود، انواع مختلفی ازخدمات را در تحت عنوان **تولید سومین** قرار داده است، وحال آنکه تقاضاهای این خدمات کیفیت مشابه ویکسانی ندارند. البته‌نباید از این سخن‌درشگفت شد، زیرا درمورد **مواد غذایی** هم،کیفیت‌تقاضاها متفاوت است. مثلاً درمورد تقاضای سیب زمینی ونان چاودار، کشش درآمدها منفی است. ولی‌درمورد تقاضای شامپانی وخرچنگ،کشش درآمدها بسیار زیاد است.

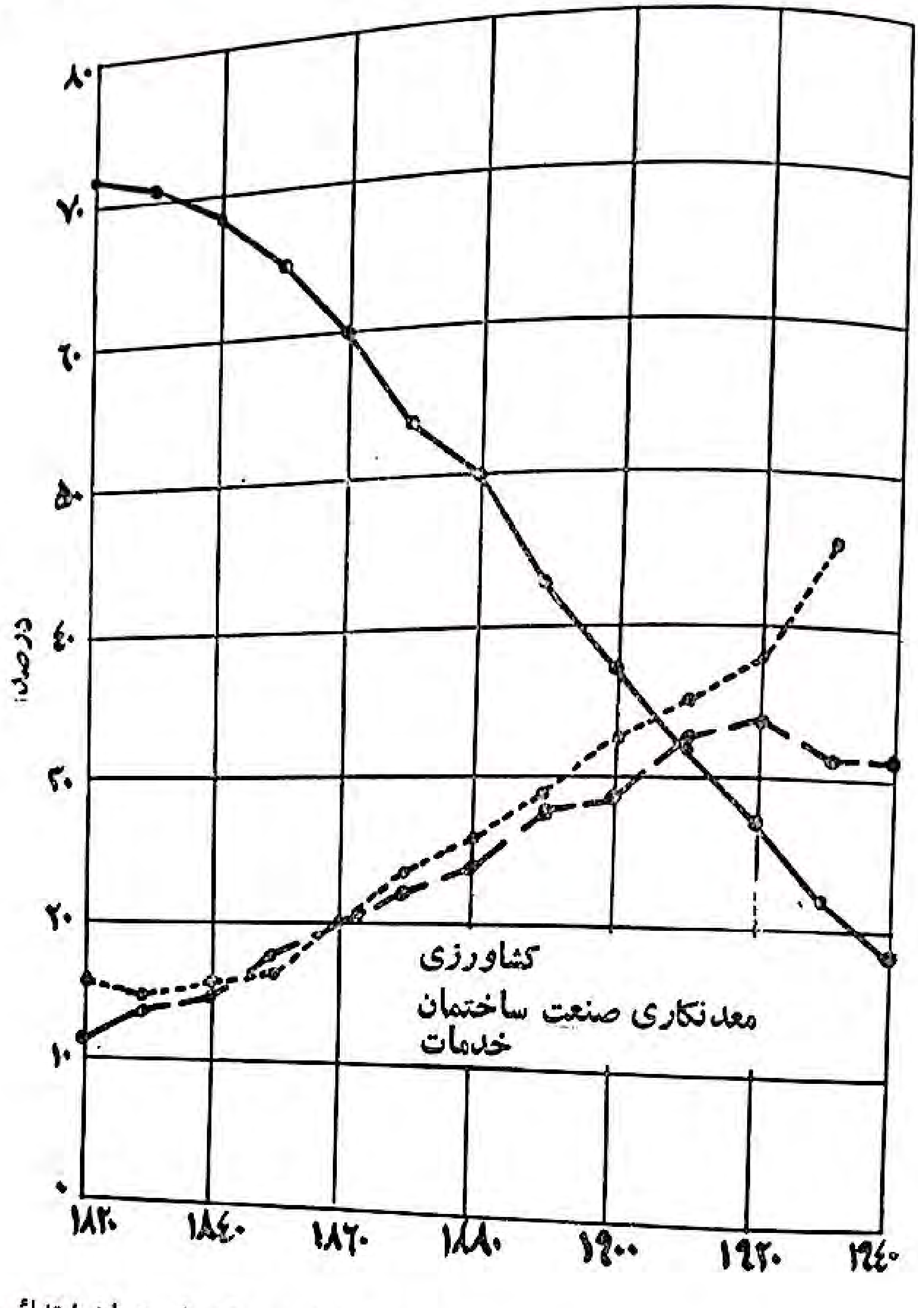
درموردت**تولید دومین** هم‌که شامل مایحتاج ضروری‌زندگی واشیاء لوکس‌است، وضع مشابهی وجود دارد. مثلاً در مورد تقاضای لباس‌کار، کشش درآمد بسیارکم است. ولی در مورد تقاضای اتومبیلهای مختلف، کشش درآمد بسیار زیاد است.

اما تولید سومین بیش از هر دوی اینها ناجور و ناهم‌آهنگ است. تقاضای برخی از خدمات در مراحل اولیهٔ توسعه ازکشش درآمد بسیاری برخوردار است.

تعلیم و تربیت ، مهمانخانه‌داری، حمل و نقل و ارتباطات و بازرگانی از این مقوله می‌باشند. این خدمات از مجموع تولید سریعتر رشد می‌کنند. ولی سایر خدمات، به ویژه خدمات خانگی به صورتی دیگر است، و تقاضای مربوط به آن نه فقط با میزان درآمد بستگی دارد بلکه به چگونگی توزیع درآمد و طرز تلقی اجتماع ازمشاغل مختلف نیز وابسته است. مضافاً اینکه ، خدمات خانگی را آمارگران از خدمات مهمانخانه‌ها تفکیك نمی‌کنند ، بنابراین تقاضای هرکدام از این دو نسبت به‌درآمد مسیر متفاوتی رامی‌پیماید.

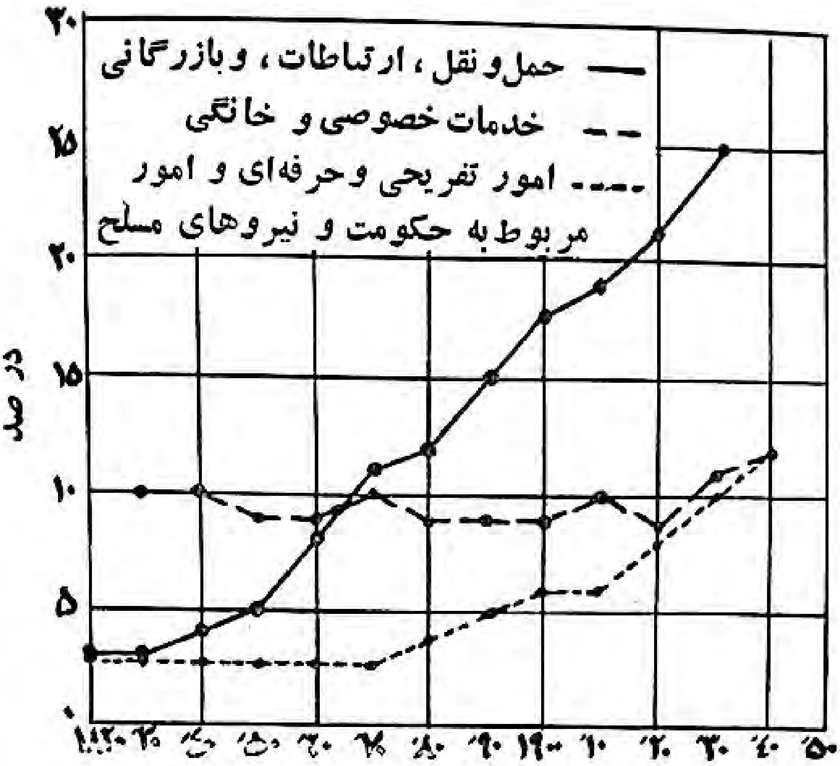
در بریتانیا نسبت نیروی‌کار شاغل در این‌گروه، مرکب ازخدمات خانگی و مهمانخانه‌داری ، بعد از توسعهٔ اقتصادی به نحو فاحشی تقلیل یافت و از ۱۷ درصد درسال ۱۸۸۰ به۱۱ درصد در۱۹۴۰ رسید. دربلژیك این نسبت ازسال۱۸۸۰تا۱۹۳۰ از۲۰درصد به ۵ درصد تنزل یافت. در ایالات متحده از۱۰ درصد درسال۱۸۷۰ به ۹ درصد در ۱۹۰۰ رسید و تا سال ۱۹۲۰ درهمین حدود باقی بود تا درسال ۱۹۴۰ به ۱۲درصد رسید. درهندوستان این رقم درسال ۱۸۸۰ در حدود ۸ درصد بوده است و به نظر چنین می‌آید که در فواصل سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۳۰ به ۷ تا ۱۰ درصد رسیده باشد[۹].

از این جریان چنین برمی‌آید که تقاضا ، لااقل در زمینهٔ تولید سومین ، هیچوقت یکسان نبوده و نسبت به‌کشورها، متفاوت است و حتی اگر رشد درآمد سرانهٔ همه کشورها یکسان باشد ، باز هم ممکن است نیازشان به دگرگونی کاملاً متفاوت باشد. ارقام و اطلاعات دربارهٔ همهٔ شعب در ایالات متحده و برای هرکدام از سه شعبه جداگانه، درنمودارهای ۵ـ۱۰ و ۶ـ۱۰ نموده شده است.



نمودار ۵-۱۰ : نسبت در صد نیروی کار شاغل در رشته‌های تولید ابتدائی ، دومین و سومین در ایالات متحده طی سالهای ۱۹۴۰ - ۱۸۲۰

منابع : نوشتهٔ کوزنتز تحت عنوان: «بسوی یک‌تئوری رشداقتصادی» درمجموعهٔ R. Lekachman به‌نام:
National Policy for Economic Welfare at Home and Abrod.
از انتشارات مؤسسهٔ گاردن سیتی نیویورک به‌سال ۱۹۵۵.
کوزنتز آمارهای کتابش را ازفصل پنجم نوشتهٔ کلین‌کلارک تحت عنوان:
The Conditions of Economic Progress,
منتشره به‌سال ۱۹۵۱، چاپ سن‌مارتین، نیویورک، به‌وام گرفته‌است.



نمودار ۶-۱۰ : نسبت درصد نیروی کار شاغل در سومین شعبهٔ تولید درایالات متحده طی سالهای ۱۹۴۰-۱۸۲۰ .
منابع : در این نمودار هم از نوشتهٔ کوزنتز استفاده شده است . برای توضیح بیشتر به زیرنویس نمودار ۵-۱۰ مراجعه شود.

□ تفاوتهای منظم و قطعی (سیستماتیك) قدرت تولید درشعبه‌های سه گانه

آمارشناس فرانسوی ژ . فوراستیه*، که به تئوری قدرت تولید، ارج بسیار می‌نهد، معتقد است که برای نیل به توسعهٔ اقتصادی تکیه به قدرت تولیـد به تنهایی کافی نیست، بلکه باید عامل دیگری را که عبارت ازقابلیت کشش تقاضا است به این عامل افزود و ترکیبی از این دوعامل (قدرت تولید و قابلیت کشش تقاضا) را، ملاك عمل قرار داد. وی براساس همین عامل ترکیبی، رشد اقتصادی را مورد بررسی قرار داد، و به نتایجی رسید که ذیلاً توضیح مختصری درباره آن می‌دهیم. وی در بررسیهای

* J. Fourastie

خود، سیب زمینی را به‌عنوان نمونهٔ محصول شعبهٔ ابتدایی تولیدو دوچرخه را به عنوان‌نمونهٔ محصول دومین‌شعبهٔ تولید واتاق مهمانخانه را به‌عنوان محصول سومین شعبهٔ تولید برگزید.

قدرت تولید درکالای نخستین (سیب زمینی) از ۱۰۰ در سال ۱۸۰۰ به ۱۳۰ در سال ۱۹۵۰ رسیده است. میزان مصرف‌آن هم دائماً تا سال ۱۹۲۰ افزایش‌یافته، اما درسالهای‌اخیر کشش درآمد ناظر برمصرف سیب زمینی منفی شده‌است،درحالی که میزان مصرف سرانهٔ سیب زمینی در سال ۱۸۰۰ به ۲۵۰ درصد رسید.

برای دوچرخه ناگزیرمی‌باید سال ۱۹۰۰ را به‌عنوان سال پایه انتخاب‌کنیم، زیرا دوچرخه محصول نسبتاً جدیدی است. قدرت تولید دوچرخه از ۱۰۰ در سال ۱۹۰۰ به ۷۰۰ در ۱۹۵۰ بالارفت و هنوز هم بالاترمی‌رود. میزان مصرف‌آن هم در همین مدت نه برابر شده است، اما اخیراً از سرعت افزایش مصرف آن‌کاسته شده و تقریباً به حال ثابت درآمده است.

قدرت تولید در مورد اتاق مهمانخانه از سال ۱۸۰۰ تا ۱۹۵۰ تقریباً ثابت مانده است، اما تقاضای‌آن از ۱۰۰ درسال ۱۸۰۰ به ۱۰۰۰ درسال ۱۹۵۰ رسید.

فوراستیه این تفاوتهای قدرت تولید وتقاضا، را مورد استفاده قرار می‌دهد، تا براساس‌آنها تحولی‌منظم (سیستماتیك) را درنسبت معاوضهٔ محصولات شعب سه‌گانه طرح‌ریزی کند. براساس بررسیهای وی این تحول همواره به سود محصول سومین شعبه و به‌ضررمحصول شعبهٔ ابتدایی ازیك سو و به‌سود هر دو و به ضررمحصولات دومین شعبه از سوی دیگر بوده است.

ضمناً بایدیادآوری‌کنیم که، شدت تحولاتی‌که درقدرت‌تولیدشعبه‌های مختلف روی داده‌است، مسلماًدرحدود همین مثالها است. چنانکه قدرت تولیدکشاورزی در ایالات‌متحده درسالهای‌اخیر به‌سرعت صنعت، وحتی‌بعضاًسریعتراز‌آن رشدکرد. یك

علت این رشد سریع، سرمایه‌گذاری بسیار درکارکشاورزی و علت دیگر آن هم بالا- رفتن واقعی قدرت تولید دراین رشته است. قدرت تولید درسومین شعبه ثابت نیست. بسیاری ازمشاغل مربوط به این شعبه، مشاغل کارگر بر است، البته کارگرانی که حداقلی هم ازمهارت و آزمودگی داشته باشند. چنانکه میزان سرمایه لازم برای ایجاد اشتغال در این شعبه از هر دو شعبهٔ دیگر کمتر است و با صرف سرمایهٔ مختصری می‌توان نیروی کارگر را تا آخرین حد ممکن به‌کار کشید. ولی همچنان که گفتیم این وضع در این شعبه ثابت نیست و هرروز دستخوش تحولی می‌گردد، مثلاً تحولاتی که مرتباً در ارتباطات و مخابرات رخ می‌دهد، از این مقوله است.

اگر از تحول در این زمینه که آشکار و مورد قبول همگان است بگذریم، رشته‌های دیگر مربوط به سومین شعبهٔ تولید هم، دستخوش تحول و تغییراند، حتی خرده‌فروشی. چنانکه می‌دانیم اینک درایالات متحده برای خرده‌فروشی، فروشگاههای بزرگی تشکیل شده است که شیوهٔ عرضهٔ جنس و معامله در آنها با شیوهٔ سنتی خرده‌فروشی کاملاً متفاوت است. این فروشگاهها، مثل سایر رشته‌های صنعتی، منشأ تمام مزایای ضمنی عمومی ناشی از ایجاد واحدهای بزرگ اقتصادی می‌باشند. هر روز برسرمایه خودمی‌افزایند، وفروشگاه را توسعه می‌دهند. ساختمانهای جدیدبنا می‌کنند و درکنارفروشگاه محوطه پارکینك ایجاد می‌کنند. این مسایل را از آن‌رو یادآوری کردیم که نشان داده شود، چگونه قدرت تولید در همهٔ زمینه‌های سومین شعبهٔ تولید، درتحول و تغییر است. یك نمونهٔ دیگر از این تحول، بروز تحول در شیوهٔ اداره است. اتوماسیون هرروز برمواردکاربرد سرمایه دراداره مؤسسات می‌-افزاید، و قدرت تولیدکارگر و مجموع منابع را تکمیل می‌کند و بهبود می‌بخشد.

بدون اینکه تحولات سیستماتیك در قدرت تولیدی شعب مختلف را مورد ملاحظه قرار دهیم، به‌طورکلی می‌توان ادعا کردکه قدرت تولیدی کارگر در دومین

شعبهٔ تولید بیشتر از اولین شعبهٔ تولید، و در اولین شعبهٔ تولید بیشتر ازسومین‌شعبهٔ تولید است ، به شرط اینکه دو رشته کار «**حمل و نقل**» و «**مخابرات**» را که کارهای سرمایه‌بر است، مستثنی بداریم. قدرت تولید موردنظرما در این مبحث قدرت‌تولید ناخالص نیروی کار است. یعنی جمع‌کل محصول، تقسیم بر تعداد کارگران؛ وقدرت تولید به این معنی، با بازدهٔ نهایی تفاوت دارد. چه، بازدهٔ نهایی هرکدام از عوامل تولیدنشان دهندهٔ این امر است، که استفاده از آن عامل، درآن رشته تولیدی چه موقع به حد اشباع می‌رسد. نتیجهٔ واقف شدن به‌این حد آن است که می‌توان، به هنگام از میان رفتن یاکاهش بازدهٔ نهایی یك عامل، استفاده از آن عامل را تعطیل و برای افزایش محصول به استفاده از سایرعوامل تولید پرداخت.

تا آن‌حدکه بررسیهای ما نشان می‌دهد فرآورده‌های سومین شعبهٔ تولید از کشش درآمدبیشتری برخوردارند، ومیزان‌کشش درآمدناظربرتقاضای فرآورده‌های دومین شعبه تولید، ازآن‌کمتر است. با توجه به‌این‌مراتب درمی‌یابیم‌که دگرگونی، مستلزم آن است‌که ابتدا نیروهای‌کار تدریجاً و با آهنگی‌آرام از شعبهٔ کشاورزی به‌شعبهٔ صنعت منتقل‌شود، وسپس با سرعت ازشعبهٔ صنعت به سومین‌شعبهٔ تولید سوق داده‌شوند. ولیکن‌از آنجاکه‌بسیاری ازخدمات سومین‌شعبهٔ‌تولید، درحقیقت‌کارهای تکمیلی‌دومین‌شعبهٔ تولید است (مانند خدمات حمل ونقل وارتباطات)، وکار دومین شعبهٔ تولید بدون وجود آن خدمات جریان نخواهد یافت، پس انتقال نیروهای‌کار به دومین و سومین شعبهٔ تولید مترتب بر یکدیگر یا مقدم و مؤخر ازنظر زمانی نیست، بلکه انتقال نیروهای‌کار به هردوشعبه همزمان است؛ و همین همزمان‌بودن انتقال نیروی‌کار است‌که جریان توسعه را هموار ومنظم می‌سازد.

□ توسعهٔ اقتصادی با استفاده از نیروی کار فراوان

یك الگوی قابل توجه برای رشد اقتصادی هم توسط **آرتور لوییس*** تنظیم شده است. دراین الگو، **دگرگونی اقتصاد**، از اقتصادکشاورزی خالص، به اقتصادکشاورزی و صنعتی، با استفاده از نیروی کار فراوان[۱۱] صورت می‌گیرد. این الگو را **راینس**** و فی*** تکمیل کردند. اهمیت این الگو در ارزش فکری آن نیست. بلکه اهمیت آن، ناشی از قدرت آن در توجیه تاریخ اقتصاد و توجیه چگونگی رشد اقتصاد کشورهای توسعه یافته است.

در این الگو، جریان توسعهٔ اقتصادی، با افزایش تقاضای کالاهای صنعتی آغاز می‌شود. افزایش تقاضا برای کالاهای صنعتی، توسعهٔ صنعت را ایجاب می‌کند وتوسعهٔ صنعت هم مقداری از نیروی کار کشاورزی را جذب می‌کند. ولی چون درکشاورزی نوعی بیکاری مخفی وجود دارد، با حرکت قسمتی از نیروهای کار ازکشاورزی به صنعت، اجرت کارگر درکار کشاورزی افزایش پیدا نمی‌کند، و باقیماندهٔ کارگران کشاورزی با همان مزدکم قدیمی می‌سازند. و پرداخت مزدکم به کارگران کشاورزی، باعث می‌شودکه مزدکارگران صنعتی هم درسطح پایین تعیین شود. ومزدکم درصنعت، به معنای سود سرشار صاحبان صنایع است. و سود سرشارصاحبان صنایع، به ایشان اجازه می‌دهدکه به تشکیل سرمایه بپردازند. وتشکیل سرمایه، توسعهٔ بیشتر صنعت را به دنبال دارد. و توسعه صنعت هم، جذب تعداد بیشتری ازکارگران کشاورزی را سبب می‌شود. واین ماجرا تا آنجا ادامه پیدا می‌کند، که بیکاری مخفی درکشاورزی از میان می‌رود، و نتیجتاً بازده نهایی نیروی کار در هر دو رشته برابر می‌شود.

اگردقیقاً به این الگو توجه کنیم، خواهیم دیدکه با اندیشهٔ ریکاردو نزدیکی

* W. Arthur Lewis ** G. Ranis *** J. C. H. Fei

وشباهت فراوان دارد. سوای آنکه، ریکاردو درضمن توضیح جریان توسعه، مسئلهٔ قیمت مواد غذایی، و جلوگیری از افزایش آنرا هم، مورد نظر قرار داده است، ولی در الگوی فوق به این نکته توجه نشده است، و ما در فصول آینده به این مسئلهٔ حیاتی نیزخواهیم پرداخت.

اگر این فرض راقبول کنیم که نیروی کارفراوان، با مزدثابت، ازشعبهٔ کشاورزی به شعبهٔ صنعت حرکت می‌کند، و موجبات رشد صنعت را فراهم می‌آورد، به راحتی می‌توانیم توضیح دهیم که چرا مرحلهٔ «جهش» درتوسعهٔ اقتصادی به حدتوقف می‌رسد. به‌نظر می‌رسد که علت آن، با آنچه گفته شد روشن باشد. ولی به‌جهت پرهیزاز ابهام، توضیح می‌دهیم که علت به حدتوقف رسیدن مرحلهٔ جهش، تمام شدن نیروی کاراضافی کشاورزی است، و پس ازآن جذب نیروی کارکشاورزی توسط صنعت بدون افزایش مزدها ممکن نخواهد بود.

نکته‌ای تاریخی وجود داردکه موردتوجه تنظیم‌کنندگان الگوی سابق‌الذکر واقع نشده است وآن نکته از این قراراست که‌مزدکارگران کشاورزی افزایش می‌یابد، اداره‌کنندگان کشاورزی ناچار به استفاده ازماشین و تکنولوژی جدید درکشاورزی می‌شوند. و بکاربردن سرمایهٔ بیشتر درکشاورزی باب می‌شود. ونتیجتاً قدرت تولید کار درشعبهٔ کشاورزی افزایش پیدامی کند. یعنی بعدازآنکه کارگران اضافی کشاورزی جذب صنعت‌شدند، ازدیاد قدرت‌تولیدی صنعت، موجب‌افزایش‌قدرت‌تولیدکشاورزی می‌شود. و بهمین‌دلیل‌است که‌خانم لوتز* معتقد است، توسعهٔ اقتصادی نواحی‌جنوبی ایتالیا نه فقط مستلزم حرکت سرمایه ازشمال به جنوب است، بلکه مستلزم‌حرکت نیروی‌کار، از جنوب به شمال هم می‌باشد[۱۳].

چنانکه ها باکوك خاطر نشان می‌سازد، این‌نحوهٔ توجیه‌کاملاً با احوال‌بریتانیا

* Mrs. Lutz

در قرن نوزدهم تطبیق می‌کند[۱۴]. در نیمهٔ اول قرن نوزدهم و بعد از سقوط صنایع خانگی در بریتانیا، هجوم دامنه‌دار نیروی کار ازکشاورزی به صنعت آغاز شد. اما اینکه براثر این هجوم آیا سطح زندگی تا سال ۱۸۵۰ پایین آمد یا بالاتر رفت روشن نیست. ولی درهر حال‌چه پایین آمده باشد وچه بالارفته‌باشد، حرکت آن‌چندان زیاد نبوده‌است. کارگران‌کشاورزی، که ازمزارع خود جدا شده‌بودند، به‌کارخانه‌ها ومعادن و خدمات روی‌آوردند، و بامزدکم دراین رشته‌ها به‌کار پرداختند. و ازاین رهگذر بودکه سودهای سرشار حاصل آمد، و نرخ تشکیل سرمایه و رشد اقتصادی فزونی‌گرفت. دراواسط قرن نوزدهم، یعنی هنگامی‌که حیات اقتصادی رونق‌فراوانی گرفته‌بود، ولی دیگر کارگر اضافی درکشاورزی نمانده‌بودکه جذب صنعت وخدمات شود، مزدها روبه افزایش رفت. ومی‌بینیم‌که ازحدود سال ۱۸۷۳ به‌بعد، بازهم مزد واقعی افزایش می‌یابد وطبعاً دیگر نه‌آن رونق اواسط قرن برجا ماند، و نه سودها آن چنان سرشار بود.

توسعهٔ سریع اقتصادی اروپا درسالهای بعداز جنگ دوم، یعنی ازسال ۱۹۵۰ تا اوایل‌سال ۱۹۶۰ نیز تا حدود زیادی معلول وجودکارگر ارزان بود، که ازآلمان غربی به صورت پناهنده، یا از جنوب ایتالیا، یا ازمزارع فرانسه، و یا از هلند، به صنایع مختلف سرازیر شده‌بودند. تا سال ۱۹۶۰ سطح مزدها نسبت به‌قدرت تولید پایین بود. واز این‌رو سود سرشاری عاید صاحبان صنایع شد، که‌آنرا به امید سود بازهم بیشتر به‌سرمایه‌گذاری مجدد تخصیص دادند. ولی‌وقتی چشمهٔ زاینده نیروی کار ارزان، روبه خشك شدن رفت، مزدها به‌سرعت بالارفت، سودکم شد، و ازسرعت رشد اقتصادی هم‌کاسته شد.

نرکس*هم الگویی‌کم وبیش مشابه با این الگو تنظیم‌کرده است. به‌نظر وی

* R. Nurkse

کارگران اضافی کشاورزی را، می‌توان به‌کار تشکیل سرمایه منتقل ساخت. اگر قدرت تولید ایشان در کشاورزی صفر باشد، و اگر بتوان آنها را به‌کار مثبتی چون راهسازی، منتقل کرد، یقین است که اقتصاد کشور از این انتقال بهره می‌گیرد. ولی این الگو، مانند الگوی لوییس، یك مشکل اساسی را، که تغذیه این کارگران باشد، فراموش کرده است. یعنی وقتی که کارگران اضافی در روستا بسر می‌برند، بهرحال با کار مختصر خود غذایی برای خوردن پیدا می‌کنند. ولی وقتی این عده را از روستا کندیم، و به راهسازی بردیم، بی‌آنکه قبلاً منبعی برای مزد و تغذیه آنها تدارك کردهٔ باشیم، چگونه می‌توانیم این کارگران را تغذیه کنیم؟ این مطلبی است که در فصل دوازدهم به‌طور وسیع مورد بررسی قرار خواهیم داد.

□ دیگر مراحل دگرگونی

الگوهای سابق‌الذکر، شروع رشد اقتصادی را بر پایهٔ افزایش تقاضا، برای کالاهای صنعتی، یا افزایش تشکیل سرمایهٔ دولتی مبتنی کرده‌اند. ولی حتماً ضرورت ندارد که رشد اقتصادی بدین ترتیب آغاز شود. رشد اقتصادی می‌تواند با افزایش قدرت عمومی تولید آغاز شود، که افزایش قدرت عمومی تولید هم به نوبه خود تجدید تخصیص منابع را موجب خواهد شد. یا اینکه رشد اقتصادی می‌تواند با بروز تحول، در عرضهٔ کالاهای خاصی صورت گیرد. بروز تحول در عرضهٔ کالاهای خاصی، موجب می‌شود که منابع به سوی تولید کالایی، که در عرضهٔ آن تحول پیدا شده است، کشیده شود. یا برعکس ممکن است موجب شود، منابعی که به تولید کالاهای خاصی تخصیص یافته بود، آزاد شده، و به تولید کالاهای دیگری، که برای آنها تقاضا وجود دارد، تخصیص یابد. اگر کالایی که میزان عرضهٔ آن دچار تحول شده است، کالایی باشد با مصرف بسیار، و نسبت به درآمد دارای قابلیت کشش باشد (مثلاً یك فرآوردهٔ صنعتی)،

تقلیل هزینهٔ تولید باعث تقلیل بهای آن کالا خواهد شد. و تقلیل بها، موجب افزایش تقاضا، وافزایش تقاضاموجب توسعهٔ تولید می‌شود. و توسعهٔ تولید، اقتضاء می‌کندکه قسمتی دیگرازمنابع به‌آن رشتهٔ صنعتی تخصیص یابد. ولی اگر تقلیل بها درکالایی صورت‌گیرد که نسبت به درآمد قابلیت کشش کافی ندارد (مثلاً یك مادهٔ غذایی)، تقاضای آن باتقلیل قیمت،افزایش نخواهدیافت، وحتی‌ممکن‌است‌کاهش‌هم بیابد،چون با افزایش درآمدها، کالاهای غذایی ارزان‌قیمت،کمترمورد رغبت مردمی‌که درآمد بیشترحاصل‌کرده‌اندواقع‌می‌شود، ومصرف‌کنندگان‌نوعاً به‌موادغذایی گران‌قیمت‌تری روی‌می‌آورند. تقاضای‌کالایی‌که قیمت‌آن تقلیل‌یافته‌است،کاهش می‌یابد، وبا کاهش تقاضا، طبعاً تولیدآن‌کمتر می‌شود. و نتیجتاً مقداری از منابعی‌که به تولید این‌کالا تخصیص یافته‌بودآزاد می‌شود، و درسایر رشته‌ها بکارمی‌افتد. کلارك تأکید می‌کند که‌تناسب تولیدابتدایی و دومین وسومین براثر رشداقتصادی‌تغییرمی‌کند.کشورهای توسعه یافته شعب دومین وسومین تولیدشان وسیع و بزرگ است. ایالات متحده از طریق توسعه‌دادن شعب دومین و سومین تولید می‌تواند رشدکند. ولی غالباً اهمیت شعبهٔ سوم تولید را درتوسعهٔ اقتصادی، فراموش می‌کنند، وفقط به صنعتی‌شدن‌کشور می‌پردازند. وحال‌آنکه این‌کار درست نیست و به‌قصد تصحیح این‌نظر است‌که ما در فصل بعد «رشد متعادل» را مورد بحث وگفتگو قرار خواهیم داد.

خواه افزایش قدرت تولید، برانگیزنده و رهبری‌کنندهٔ تقاضا باشد، و خواه افزایش تقاضا موجب بالارفتن قدرت تولید باشد، و خواه هر دو همزمان و همپای یکدیگر رشدکنند و افزایش یابند ـ مثل وضع سوئد و دانمارك که در فصول قبل بدان اشاره شد ـ درهرحال برای رسیدن به رشد، شرایط معینی‌می‌باید فراهم‌آید. گروه جدیدی‌کارفرما باید پدیدآید. یا کارفرمایان قدیم باید به‌فعالیتهای جدیدی قدم نهند، و میدان تنگ فعالیتهای قدیم خود را ترك کنند. جریان سرمایه باید

چنان تنظیم شودکه به‌فعالیتهای جدید اقتصادی روآورد. بایدکارگران ماهر تربیت شوند، و سطح مهارت آنها هم دائماً بالا رود، و یا کارگران قدیم مهارت خود را رها کرده و فنون جدید را بیاموزند.

مقتضیات حرفه‌ای وعمومی کشور، باید چنان شود،که تجهیز دسته‌های جدید کارگر را، برای توسعهٔ اقتصادی ممکن دارد. نیاز به‌ابداع نیز بسیاراست. اگرابداع میسر نیست، بایدنمونه‌ها و روشهای فنی‌تولید موجود درکشورهای پیشرفته، به‌نحو شایسته‌ای مورد تقلیدقرارگیرد. وهمان‌گونه‌که پیشتر گفتیم شاید ضرورت پیداکند که در زمینهٔ تأسیسات اجتماعی و اقتصادی به هرحال ابداعاتی صورت‌گیرد.

□ موانع دگرگونی

چند مانع راکه ممکن است درکار دگرگونی پدیدآید، دربالا یادآورشدیم. فقدان‌کارفرمایی، عدم تحرك نیروی‌کار، و نیز مؤسسات نامناسب و عاری ازتحرك، در تکامل ساختمان اقتصادی‌کشور موانعی بوجود می‌آورند. این مؤسسات مانع از آن می‌شوند، که تحول لازم و ناشی‌از تغییر تقاضا، در اقتصادکشور پدیدآید. راست است‌که قیمت محصولات قدیمی تنزل می‌یابد، وقیمت محصولات جدیدترقی‌می‌کند. اما به‌دنبال این تنزل وترقی حادثه‌ای بروزنمی‌کند. و به لحاظ آنکه عرضه، درقبال قیمتهای تقلیل یافته، قابلیت‌کشش ندارد، ترقی وتنزل قیمتها تحول‌تولید را به‌دنبال خود نمی‌آورد. سودها انحصاری است، و به‌توسعهٔ مؤسسات قدیم، یا ایجاد مؤسسات جدید، اختصاص نمی‌یابد. سیستم اقتصاد، به وجود سود سرشار در یك رشته، وسود کم‌در رشتهٔدیگر، عادت‌می‌کند. و درجهت دگرگون‌ساختن‌آن حرکتی‌بروزنمی‌کند.

طرح این‌موانع، در راه دگرگونی، باردیگرما را به‌عوامل‌غیراقتصادی‌متوجه می‌دارد. مثلاً به‌آن سیستم توارث در اراضی‌زراعتی، که به موجب‌آن اراضی مورد

کشت متوفی به تساوی بین فـرزندانش تقسیم می‌شود، و به هرکدام حصهٔ کوچکی می‌رسد. وکوچکی حصهٔ هرکس مانع بروز تحرك در نیروی‌کار تخصیص یافته به کشاورزی می‌شود.

یك نمونهٔ برجسته این‌حالت در فرانسهٔ قرن نوزدهم به وقوع پیوست. درآن زمان صنایع‌فرانسه‌نتوانستندکارگران اضافی‌کشاورزی را جذب خودکنند. وعمده‌ترین منبع تأمین‌نیرو برای صنایع فرانسه عبارت‌بود از زنان وکارگران نیمه‌وقت، که قسمت دیگر وقت خود را به‌کارکشاورزی می‌پرداختند. گرچه این نحوهٔ عمل یك فایدهٔ ضمنی دربرداشت، که عبارت بود از عدم احساس نیاز به ساختمان منازل مسکونی برای‌کارگران در شهـرها، ولی این فایده، در مقایسه با عدم مزیت آن، فوق‌العاده ناچیز بود. اصلی‌ترین عدم مزیت این‌ترتیب، عبارت از این بودکه صنعت وکشاورزی، به جای آنکه به تأیید و تشویق یکدیگر بپـردازند، به سردکردن و افسردن فعالیتهای یکدیگر می‌پرداختند. کارگر نیمه وقت ارزان بود، و از این‌رو صنایع موجبی نمی‌دیدند، که به استفاده از ماشینهایی‌که‌کمتر به‌نیروی‌کار احتیاج داشت‌بپردازند. وکارگران‌کشاورزی، کمبود درآمد خود را، با مزدی‌که ازکارنیمه‌وقت درکارخانه می‌گرفتند، جبران می‌کردند . از این‌رو موجبی نبود ، تا ایشان‌را به‌بالاتر بودن بازدهٔ‌کارکشاورزی برانگیزد. ولی از آنجا که شهرها کشش و جذبهٔ خاصی‌برای روستاییان‌داشت ـ خاصه‌پاریس‌وشهرهای‌شمال‌فرانسه‌برای روستانشینان اطراف خود ـ سرانجام‌روستاییان به‌اقامت درشهرها راغب شدند، وسکون‌و رخوتی که در نیروی‌کار به وجودآمده بود شکسته شد، در شهرها صنایع و در روستاها هم کشاورزی، رشدکرد. ولی درسایرنواحی فرانسه، مثلاً درآلزاس و درجنوب وغرب و مرکزفرانسه، بی‌تحرکی‌کارگران ، مانع بروز دگرگونی در فرانسه شد.

درنظرسونیلسون، کندی رشداقتصادی اروپا درخلال دوجنگ بزرگ جهانی،

معلول ناتوانی موقتی آنها در دگرگونی ساختمان اقتصادیشان است. نوعی دگرگونی که باقدرت روزافزون اقتصادناشی از تکنولوژی پیشرفته، متناسب بوده، و با تحولاتی که درساختمان جهانی به‌هنگام جنگ پدیدآمده‌بود سازگار باشد. درطی آن مدت سایر نقاط جهان کارخانه‌های بافندگی، کبریت سازی، تولیدنیرو و کارخانه‌های سازندهٔ ابزارهای فولادی غیردقیق برپا داشتند، ونیازمندیهای خود را دراین زمینه‌ها مرتفع می‌کردند. ولی اروپا بازهم همچنان اصرار داشت که منسوجات وکبریت وزغال وابزار فولادی غیردقیق، تولید وصادرکند. صنعت اتومبیل‌سازی، ساختن ابزاروآلات دقیق، صنایع شیمیایی، ساختن لوازم برقی به‌کندی پیش می‌رفت. منسوجات و زغال، منابع اختصاص‌یافته به‌خود را به‌سختی وکندی رها می‌کردند، وانتقال منابع آنها به‌سایر شعب بسیار با تأنی صورت می‌گرفت.

مدیران مؤسسات تولیدکنندهٔ آهن وفولاد وکبریت و صنایع مشابه اینها به روشهای قدیمی خود چسبیده و حاضر به رها کردن آنها نبودند. و می‌کوشیدند با ایجادکارتلهای جهانی وضع آشفتهٔ خود را سازمان بخشند. بعدازجنگ دوم‌جهانی، اروپا ساختمان اقتصادی خود را به نحو مؤثری تجدید سازمان داد. صنایع زغال و نساجی‌دست وپایشان‌را جمع‌کردند. صنایع‌تولیدکنندهٔ ابزاردقیق، کالاهای‌شیمیایی، و لوازم الکتریکی توسعه یافتند. نفت بسیاری‌که ازخاورمیـانه بدست می‌آمد، و سرمایه‌گذاریهای بسیاری‌که درکارهیدروالکتریك‌صورت‌گرفت، به‌کشورهای اروپایی امکان دادکه به‌جای زغال، تا آنجاکه ممکن باشد از این‌منابع جدیدنیرو استفاده کنند.

موانع‌توسعهٔ اقتصادی درکشورهای‌توسعه‌نیافته عبارت است‌از: فقدان سرمایه، نبودن‌کارگرماهر، نبودن‌کارفرمایی، ساختمان اجتماعی‌خاص این جوامع‌که به‌سنن غیرمنطقی‌تکیه‌دارد، روحیهٔ‌فردگرایانهٔ مردم این‌کشورها، وسرانجام‌آشفتگی‌روابط

ارگانهای اصلی اجتماعی و اقتصادی با یکدیگر است. و نیز این خطر وجود دارد که دولتها درطرح نقشه‌برای توسعهٔ اقتصادی، چنان محدودیتها وشرایطی برای سرمایه و سرمایه‌گذاری قائل شوند، که جامعه قادر به اجرا و تحقق آن نباشد. و سرانجام نقشه‌های اقتصادی مطروحه با شکست روبروگردد. توسعهٔ اقتصادی معلول بسیاری تحولات مرتبط و درعین‌حال‌مجزای ازهم است. برپا داشتن صدها کارخانه، وفراهم آوردن وسایل حمل و نقل بسیار، و پدید آوردن خدمات عمومی، به خودی خود، موجب‌آن نخواهدبودکه‌کشوری ازحال اقتصاد روستایی به‌اقتصاد صنعتی‌تحول یابد.

□ دگرگونی اجتماعی ـ شهرنشین کردن

بسیارمناسب وبجا است‌که‌گفتگوی خود را دربارهٔ تحول ساختمان اقتصادی، به‌بحث دربارهٔ تحولات اجتماعی همزادش، پیوند دهیم. وبه ویژه، رشد شهرها را به هنگام توسعهٔ اقتصادی مورد دقت و بررسی قرار دهیم. این دو نوع تحول به انحاء و طرق مختلف بهم پیوند دارند. تخصص و مبادله ، نخستین انگیزهٔ افزایش تولید است . ولی مبادله، نیازمند بازار است، وبازار هم ناگزیر باید درشهر مستقرگردد. پیرنه* توضیح می‌دهد که چگونه در قرن نهم شهرهائی‌که از دیرباز برپا شده بود، ازمیان رفت. و تجدید حیات آنها معلول نیاز به وجود مرکزی برای ادارهٔ امور و دفاع دربرابر دشمنان، بویژه اجرای مراسم مذهبی بود. ولی دورای این عوامل عامل دیگری نیز وجود داشت که اثر آن از همهٔ این عوامل زیادتر ومهمتر است و آن عامل نیاز بازرگانان به شهر بود. شهر اقامتگاه بازرگان است ، و بازرگان نمایندهٔ طبقهٔ متوسطی که در آنزمان در حال پیدایش ورشد بود.[۱۶]

شهرها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد : eotechnic ، paleotechnic و

---

* Pirenne

neotechnic . دستهٔ نخست شامل شهرهای غیرصنعتی (یاقبل ازصنعت) است، دستهٔ دوم شامل‌شهرهای صنعتی است ودستهٔ سوم شامل «شهرهای بزرگ پایتختی»✿ جدید است.[۱۷] بین دونوع ازشهرها هم، یعنی شهرهای تجاری وشهرهای تجاری وشهرهای صنعتی تفاوتی قائل شده‌اندکه واجد اهمیت بیشتری است ونیازبه توضیح مختصری دارد. شهرهای‌گونهٔ نخست درپیرامون بازارها به‌وجودمی‌آید ورشد می‌کند وعلاوه بر وظایف اصلی خود، خدمات فرعی دیگری هم بجا می‌آورد. ونیاز بازرگان را به خریدوفروش در زمینه‌ای وسیعتر برمی‌آورد. شهرهای‌گونهٔدوم، یاشهرهای صنعتی، در پیرامون‌کارخانه‌ها بوجود می‌آید. و خدمات تعمیر، نگاهداری، تجهیز، عرضه و تحقیق را به‌جای می‌آورد. این‌خدمات مورد احتیاج‌کارخانه است، و وجودآنها برای ادامهٔ کارکارخانه ضرور است. این‌خدمات درحقیقت تجلی تقسیم‌کار است،که براثرآن تولید وضع سابق خود را که به شکل پیوسته و درخط عمودی بود✿✿، از دست می‌دهد و هرقسمت ازکار تولید به یك واحد اقتصادی محول می‌شود. منچستر را نمونهٔ شهـر صنعتی دانسته‌اند، که از میان دهکده‌ها برمی‌خیزد و در بزرگی با بزرگترین شهـرهای بازرگانی همچشمی می‌کند. اجتماعات صنعتی پیتزبورگ* و کلولند** و سین‌سیناتی*** و شهرصنعتی رور**** نمونه‌هایی از پیدایش و رشد شهرهای صنعتی به شمار می‌روند.

دربرخی«شهرهای‌بزرگ پایتختی» امروز، همچون‌لندن،پاریس وبرلین،ادارهٔ کارهای‌کشور وکارهای بازرگانی هر دو جریان دارد. در برخی از «شهرهای بزرگ پایتختی» وضع چنین نمانده است و تخصص پدید آمـده است. همچون شهرهای

✿ Metropolitan City

✿✿ منظور آن است‌که تمام مراحل ساخت‌کالا در یك‌کارگاه انجام می‌شد.

* Pittsburg ** Cleveland *** Cincinnati **** Ruhr

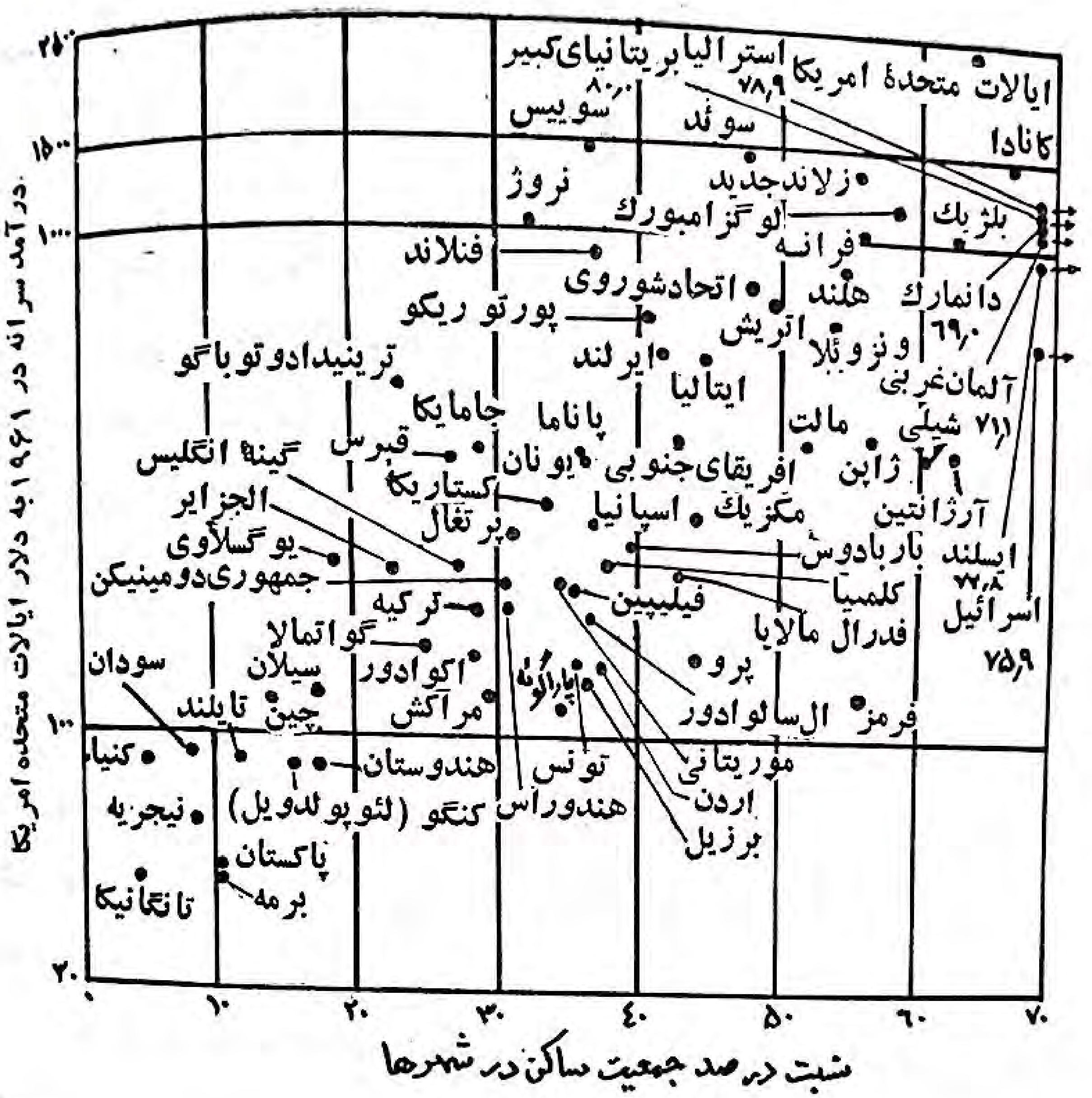
واشنگتن و نیویورك، اتاوا و منترال (وتورنتو)، رم ومیلان، لاهه وآمستردام، برن و زوریخ. مؤسسات آموزشی عالی یا در پایتختها مستقرشده‌اند، و یا چون آکسفورد وکمبریج خود را از آن برکنار داشته‌اند.

برخی از نویسندگان برای تشخیص شهرهای بازرگانی، اداری، صنعتی، و دانشگاهی ازیکدیگراهمیت بسیار قائل‌اند. هوزلیتز* در این‌باره چنین می‌گوید: «بنابراین شهرها در کشورهای توسعه نیافته مکانهایی پراهمیت و تعیین‌کننده‌اند، که درآنها شیوه‌های جدید، تکنولوژی جدید، الگوهای جدید تولید و مصرف، و تأسیسات اجتماعی جدید، باید تحقق یابد[18]». وی در نوشتهٔ دیگری به این اعتقاد گرایش پیدا می‌کندکه شهرهای‌صنعتی درکشورهای توسعه‌نیافته، این‌وظایف را آن طورکه باید به جای نیاورده‌اند. وی، نظریهٔ خود را در قیاس با وظایفی‌که شهرهای صنعتی و غیرصنعتی درکشورهای توسعه یافته انجام می‌دهند، ارائه داده است[19]. در کشورهای توسعه‌یافته، شهرها حکومت برخویشتن را پدیدآورده‌اند، که برفعالیت سیاسی وآگاهی ساکنین شهر متکی است. و نیز درشهرهای توسعه یافته پیوستگی بەزندگی‌شهری دوام وقوام‌گرفته‌است. ولی‌درکشورهای توسعه‌نیافته روحیهٔاجتماعی نوعاً وجود ندارد. و محلات مختلف شهر هرکدام محدودهٔ خاص خود را دارند، که روح حاکم برآن، روح آن روستایی است که ساکنین محله، بیشتر از آن روستا مهاجرت‌کرده‌اند و به شهر آمده‌اند. و شهرهایی‌که روحیه نیرومندی از وحدت و یگانگی‌برآن‌حاکم‌است، مانند مکه، دربرابرصنعتی‌شدن به‌شدت مقاومت می‌کنند. روی‌آوردن به شهرها، وشهرنشینی، که اینك به سرعت درتمام نواحی توسعه‌نیافتهٔ جهان درجریان‌است، منبع و ریشه‌اش‌کشش‌امکانات اقتصادی موجود درشهرهانیست، بلکه‌ناامنی وآشوب روستاها است. این‌گونه مهاجرت به‌شهرها را نمی‌توان‌دگرگونی

* Hoselitz

اجتماعی لازم، برای توسعهٔ اقتصادی تلقی‌کرد. بلکه بایدآنرا تبدیل بیکاری مخفی در روستا، به بیکاری آشکار در نواحی فقیرشهرها دانست. اقامت دراین‌نواحی، فاسد کننده ومحنت‌بار است. دراین‌نواحی‌روستاییان‌مهاجر ازپیت حلبی، حصیر، ودرهای کهنه، وهروسیلهٔ دیگری‌که به دستشان‌برسد، زاغه‌هایی می‌سازند و درآنها روزگار می‌گذرانند. سرازیرشدن انبوه عظیم روستاییان به مراکز صنعتی باعث می‌شود، که کارخانه‌ها نتوانندهمهٔ‌آنها راجذب‌کنند. درنتیجه عده‌ای‌ازآنها سرگردان می‌شوند. زندگی‌درچنین‌مناطقی‌ناگواروفاسدکنندهٔ‌اخلاق وروحیات‌است. ونمی‌تواندبه‌ساکنین خود، آن تربیت راکه لازمهٔ زندگی درجوامع صنعتی است، بدهد[۲۰]. برجسته‌ترین نمونهٔ این بیماری شهرنشینی را درکلکته می‌توان دیدکه درآنجا حداقل۲۰۰۰۰۰ نفر بدون خانه در خیابانها زندگی می‌کنند، و۶۰۰۰۰ نفر هم در ایستگاه راه‌آهن منزل دارند. درچنین‌حالتی شهرها نمی‌توانند ارزشهای‌لازم را درساکنین خود خلق کنند. و برکارخانه است که این ارزشها را بیافرینند و در کارگران خود جایگزین سازد.

طرح این‌مسئله، که شهرها وسیله انتشار ارزشهای‌لازم برای توسعهٔ اقتصادی هستند یا نه، تردیدی در این‌نظریه ایجاد نمی‌کند،که توسعهٔ‌اقتصادی با شهرنشینی بستگی و ارتباط‌کامل دارد. و توسعهٔ اقتصادی مستلزم سرمایه‌گذاری‌گزاف درکار شهرسازی است. شهر را یکسان‌تعریف‌نکرده‌اند، وتعاریف موجود دربارهٔ‌آن بسیار متنوع است. و درتنظیم نمودارها ۷ـ۱۰ما هم‌گرفتار این‌تنوع‌تعاریف شهر گشته‌ایم. و اگرجمعیت را ملاك تشخیص‌قرار دهیم، واحد خودسرانه‌ای را برگزیده‌ایم،که از انتقادنمی‌تواند مصون ماند. آمارهای ملی‌معمولاً شهرها راچنان طبقه‌بندی می‌کنند که یا ازنظرجغرافیایی یا ازنظرسیاسی مقاصد خاص‌آنها را تأمین‌کند. درنیوزیلند هرجا راکه‌از۱۰۰۰ نفر بیشترجمعیت دارد شهر دانسته‌اند. درهلند این‌رقم ۲۰۰۰۰



نمودار ۷-۱۰: مقایسهٔ نسبت کل جمعیت ساکن شهرها درسالهای ۱۹۶۰-۱۹۴۷ با درآمد سرانه درسال ۱۹۶۱ .

منابع : برای نسبت جمعیت ساکن شهرها (شهر را نوعاً شامل قریه هم می‌دانند وهرجاکه بیش از هزار نفر جمعیت دارد ، شهر محسوب می‌گردد . ولی بعضاً هم حداقل جمعیت را ۵۰۰۰ دانسته‌اند و ما درمحاسبهٔ خود هردو نوع تعریف شهر راپذیرفته‌ایم)، به : Demographic Yearbook ، از انتشارات سازمان ملل، چاپ نیویورک، سال ۱۹۶۰، صفحهٔ ۵۳۹-۳۷۲، و برای درآمد سرانه به نمودار ۱۰-۱ این کتاب مراجعه شود.

نفر است و در ژاپن ۳۰۰۰۰ نفر. با همهٔ این احوال، اطلاعات وارقام موجود، همبستگی و رابطهٔ مناسبی بین جمعیت ساکن در شهرها، و درآمد سرانه فراهم می‌آورد که نمودار ۷ـ۱۰، کوششی درجهت نمایش آن است.

□ جریان رشد اقتصادی

بدین ترتیب، توضیحات مقدماتی ما دربارهٔ توسعهٔ اقتصادی، عناصر ایجادکنندهٔ آن، و تحولات ناشی از آن، تمام می‌شود. در تمام گفتگوها متذکر شده‌ایم که دربارهٔ نحوهٔ شروع رشد اقتصادی، توافق نظر بین علمای اقتصاد وجود ندارد، دلیل آن هم روشن است. زیرا رشد اقتصادی یك جریان ساده نیست. متذکر شده‌ایم که عوامل مؤثر درکار توسعهٔ اقتصادی، متعدد و فراوان است که مهمترین آنها عبارتند از منابع، سرمایه، پیشرفتهای تکنولوژیك، وکمیت وکیفیت نیروی کار. این عوامل می‌توانند تا حدی جانشین یکدیگر شوند. ولی استفاده از همهٔ این عوامل با نسبتهای مختلف، در هر حال لازم است. زیرا این عوامل درجریان رشد باید یکدیگر را تکمیل کنند. برای رشد اقتصادی از هـر کدام از این عوامل حداقلی لازم است. ما در خلال بررسیهای خود، نظراتی را که به یکی از این عوامل تکیه بیشتری می‌کردند، بررسی کردیم. ما تئوریهایی را که به **منابع**، تکیه خاص می‌کردند، (تئوریهای **هونتینگتن و پارکر**)، و تئوریهایی که به تشکیل **سرمایه**، عنایت بسیار داشتند، (تئوریهای **هارود ـ دومار**) و تئوریهایی که به **تکنولوژی**، چشم امید دوخته‌اند (تئوریهای **شومپیتر وسلو**) وسرانجام تئوریهایی که **عوامل غیراقتصادی** را عامل اصلی شناخته‌اند، (تئوریهای **هاگن**) مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم.

هرکدام از این نظـرات در جای خود الهام بخش و روشن کننده است. حتی تئوریهای انعطاف ناپذیر مرحله‌ای نیز، در روشن کردن جریان رشد اقتصادی مؤثر و

مفیداند. همچنان‌که در تشخیص رشد انسان، می‌توان مراحل مختلفی، از افزایش وزن، و بلندترشدن قد، یا قدرت تکلم، ومانندآنها را مبنای شناخت رشد قرار داد. در شناخت رشد اقتصادی هم می‌توان ازنظـرگاههای مختلف عوامل خاصی را نشانهٔ رشد یا عامل برانگیزندهٔ آن دانست. ولی کوشش دریافتن یك تئوری واحد برای رشد اقتصادی، یا تعیین یك عامل، به‌عنوان عامل اصلی رشد، یا تشخیص یك پدیده، به عنوان‌کلید رشداقتصادی، درحقیقت ساده‌کردن غیرمعقول مسئله است. درشناخت یك جریان بغرنج و پیچیده، که عوامل متغیر بسیاری در آن مؤثر واقع می‌شوند، اعتقاد پیداکردن به‌یك عامل، یا یك طریق، به عنوان تنها عامل وطریق سازندهٔآن جریان، نوعی سادگی قریب به بلاهت است.

گفتگو درظرفیت این‌عوامل‌برای جانشینی یکدیگر، نکته‌ای جالب وگیرا است. درفصل نخست‌یادآور شدیم‌که درآمد سرانه تقریباًمعرف رشد است. امابرخی ازنویسندگان اقتصادی، درآمد مطلق را، معیار قرار نمی‌دهند، بلکه بیشترتوانایی کشور رابرای تحصیل‌درآمد، ملحوظ می‌دارند، ودلائل ایشان همان است‌که درفصل نخست‌گفتیم. توجه به‌یك عامل تنها به‌عنوان معرف رشد، همیشه مولد اشتباه‌است. همچنان‌که قد انسان را نمی‌توان معیار رشـد او دانست، همانطورکه اگر بخواهیم رشد یکی ازاهالی‌کالیفرنیا را بایکی ازافراد قبایل‌کوتاه‌قد مقایسه‌کنیم، تنها عامل قد نمی‌تواند معرف رشد نسبی آنها باشد.

نظر یاد شدهٔ فوق براین فرض مبتنی است‌که «ظرفیت توسعه» دارای معنای روشن ومعینی است. یعنی‌اینکه توسعهٔ اقتصادی می‌تواند دارای حدود معینی باشد. و عامل تعیین‌کنندهٔ این‌حدود هم مثلاً منابع است، یا مجموع عوامل تولید است، که مشتمل است برمنابع، تشکیل سرمایه،کیفیت جمعیت، تکنولوژی پیشرفته (با فرض ثبات و عدم تحول آن)، وتناسب اندازهٔ مؤسسات اقتصادی.

اشکال دراینجاست که ظرفیت توسعه فقط یك معنی‌دارد و آن‌هم وجود حداقل منابع موردنیازبرای توسعه‌است. واگراین حداقل فراهم باشد، دیگر برهیچ‌مبنایی نمی‌توان تعیین کرد، که چه موقع بازدهٔ آن برای تشکیل سرمایه منفی می‌شود، ویا به هیچ ترتیبی نمی‌توان معین داشت، که چه وقت، توسعهٔ اقتصادی براثرتحول کیفی جمعیت ممتنع می‌گـردد. اقتصاد، برخلاف یك محصل‌که دارای هوش معینی است، دارای ظـرفیت معینی نیست، و هیچ واحدی را نمی‌توان برای اندازه‌گیری ظرفیت‌آن ابداع‌نمود. زیرا در یك دستگاه (یا سیستم) چند بعدی،که اگرنه همه، لااقل بیشتر مایه‌های آن دستخوش تحول است، ظرفیت نمی‌تواند معنی و مفهومی داشته باشد.

اینك به سلسله مباحث دیگری، که بیش از مباحث قبلی می‌توان تحت نظم و ترتیبشان قرار داد، می‌پردازیم. مباحث جدید ما نکاتی در توسعهٔ اقتصادی است‌که موردبحث وگفتگوی‌موافق‌ومخالف است. ما این‌مسائل‌را ازمشکلات وگرفتاریهایی که کشورهای توسعه نیافتهٔ امـروز با آن روبرو هستند برگزیده‌ایم، در طرح این مباحث، به مسائلی‌که سابقاً کشورها در راه توسعهٔ خود با آن مواجه بودندکمتـر می‌پردازیم. یعنی به تاریخ اقتصاد چندان توجهی نخواهیم‌کرد.

باکمال تأسف بایدیادآوری‌کنم‌که تااینجا مباحث‌کتاب بانظمی‌چندان‌منطقی به دنبال یکدیگر نمی‌آمد، زیرا تمهید چنین نظمی مقدور نبوده است. تنها نظمی که رعایت شده است این‌است‌که مسائل داخلی را با هم، ومسائل بین‌المللی راجدا ازآن، مطرح کنیم.

حواشی و منابع مربوط به فصل دهم

۱ــ به کتاب

Growth and Stagnation in the European Economy,

تألیف *I. Svennilson* از انتشارات کمیسیون اقتصادی برای اروپا وابسته به سازمان ملل، ژنو، به سال ۱۹۵۴، صفحهٔ ۷ مراجعه شود.

۲ــ کشش درآمد نسبت به برخی کالاهــا منفی است. یعنی با افزایش درآمد مصرف آن کالا ترك می‌شود و به جای آن کالای دیگری مورد مصرف قرار می‌گیرد وقسمتی از مواد غذائی از اینگونه کالاهاست.

۳ــ به مقالهٔ *A. G. B Fisher* تحت عنوان:

Economic Implications of Material Progress,

چاپ شده در مجلهٔ *International Labour Review*، شمارهٔ ژوئن سال ۱۹۳۹، صفحات ۳۸ــ۲۴، مراجعه شود.

۴ــ به نوشتهٔ *C. Clark* تحت عنوان:

The Conditions of Economic Progress,

چاپ اول، از انتشارات *St. Martin*، نیویورك، سال ۱۹۴۰، فصل پنجم مراجعه شود.

۵ــ به نوشتهٔ *C. Myrdal* تحت عنوان:

Toward a More Closely Integrated Free-World Economy,

چاپ شده در مجموعهٔ *R. Lekachman* به نام:

National Policy for Economic Welfare at Home and Abroad,

ازانتشارات *Doubleday-Garden* چاپ نیویورك، سال ۱۹۵۵، صفحات

۲۹۲-۲۳۵ ، مراجعه شود .

۶- به مقالهٔ *T. W. Schultz* تحت عنوان :

Rejlections on Poverty Within Agriculture,

چاپ شده در مجلهٔ *Journal of Political Economy*، فوریهٔ ۱۹۵۰ ، صفحات ۱۵-۱ ، مراجعه شود .

۷- به نوشتهٔ *E. M. Ojala* به نام :

Agriculture and Economic Progress,

از انتشارات *Fair Lawn* ، آکسفورد ، سال ۱۹۵۲ و همچنین به نمودار ۱-۱ این کتاب مراجعه شود .

۸- به نوشتهٔ *P. T. Bauer* و *B. S. Yamey* تحت عنوان :

Economic Progress and Occuptional Distribution,

چاپ شده در مجلهٔ *Economic Journal* ، شمارهٔ دسامبر ۱۹۵۱ ، صفحات ۸۵-۷۴ مراجعه شود.

۹- به کتاب یاد شده در زیر نویس شمارهٔ ۴ فصل نهم مراجعه شود.

۱۰- به کتاب *J. Fourastié* به‌نام: *La Productivité*، ازانتشارات دانشگاه فرانسه ، منتشره به سال ۱۹۵۲ مراجعه شود.

۱۱- به مقالهٔ

Economic Development with Unlimited Supplies of Labor,

چاپ شده در مجلهٔ *Manchester School* ، شمارهٔ ماه مه سال ۱۹۵۴ ؛ صفحات ۱۹۱-۱۳۱ ، مراجعه شود.

۱۲- به مقالهٔ *A Theory of Economic Development*، در مجلهٔ *American Economic Review* ، شمارهٔ سپتامبر ۱۹۶۱ ، صفحات ۵۶۵-۵۳۳ مراجعه شود .

۱۳- به نوشتهٔ *Vera C. Lutz* به نام :

Italy: A Study in Economic Development,

ازانتشارات *Fair Lawn* ، آکسفورد ، سال ۱۹۶۲، مراجعه شود.

۱۴- به نوشتهٔ *H. J. Habakkuk* تحت عنوان :

American and British Technology in the Nineteenth Century,
از انتشارات *Cambridge* ، نیویورك ، سال ۱۹۶۲ ، فصل پنجم وبخصوص صفحهٔ ۱۴۰، مراجعه شود.

۱۵– به نوشتهٔ *R. Nurkse* تحت عنوان :
Problems of Capital Formation in Underdeveloped Countries,
از انتشارات *Black–Well* ، آکسفورد ، سال ۱۹۵۳ ، مراجعه شود .

۱۶– به نوشتهٔ *Henri Pirenne* تحت عنوان: *Medieval Cities*,
از انتشارات پرینستون سال ۱۹۶۲، فصل ۲ و فصل ۳ مراجعه شود .

۱۷– به نوشتهٔ *P. Geddes* تحت عنوان : *Cities in Evolution*
چاپ لندن ، سال ۱۹۱۵ مراجعه شود.

۱۸– به نوشتهٔ *B. F. Hoselitz* تحت عنوان :
The Role of Cities in the Economic Growth of Under–developed Countries,
چاپ شده در مجلهٔ *Journal of Political Economy*، شمارهٔ ژوئن سال ۱۹۵۳ ، صفحات ۲۰۸–۱۹۵ مراجعه شود .

۱۹– به نوشتهٔ *B. F. Hoselitz* تحت عنوان :
The City, the Factory and Economic Growth,
چاپ شده در مجلهٔ *American Economic Review* ، شمارهٔ ماه مه سال ۱۹۵۵، صفحات ۱۸۴–۱۶۶ مراجعه شود.

۲۰– به نوشتهٔ *Jacquelyn Gross* تحت عنوان:
As the Slum goes, so goes the Alliance,
منتشره در مجلهٔ نیویورك‌تایمز، شمارهٔ ۲۳، سال ۱۹۶۳، مراجعه شود .

قسمت دوم

مسایل داخلی توسعهٔ اقتصادی

فصل یازدهم

تخصیص منابع طبق برنامه یا به وسیلهٔ قیمتها

□ نقش سیستم قیمتها در توسعهٔ اقتصادی

نقش سیستم قیمتها در توسعهٔ اقتصادی، مورد توافق علمای اقتصاد نیست. و نیز دربارهٔ این مطلب، که تاچه حد فعالیتهای اقتصادی را باید به‌بخش خصوصی سپرد، و تا چه حد دولت را در زمینهٔ تولید و توزیع دخالت داد، اتفاق نظر وجود ندارد. ما در فصل هفتم که دربارهٔ سازمان گفتگو می‌کردیم به این مطلب پرداختیم، و در فصل حاضر، ضمن یادآوری مختصری از آنچه در فصل هفتم گفتیم، به توضیح این مطلب می‌پردازیم، که برنامه‌ریزی اقتصادی تا چه حد باید جانشین سیستم قیمتها شود و تا چه حد می‌تواند با آن همکاری کند. وسرانجام یك مسئلهٔ اساسی را مورد بررسی قرارخواهیم داد، که عبارت است از برخورد سیستم قیمتها، با تخصیص منابع برطبق برنامه، و به‌این مسئله می‌پردازیم، که آیا اداره‌کنندگان امور اقتصادی مملکت باید «رشد متعادل» را مدنظر خود قرار دهند یا خیر؟

در زمینهٔ موردبحث عقاید متفاوتی ابرازشده است. بسیاری ازعلمای اقتصاد، معتقدندکه سیستم قیمتها در هردوگروه کشورهای توسعه‌یافته وکم‌توسعه می‌تواند به نحو یکسانی به خوبی عمل کند (و در هر دوگروه این کشورها دخالت حکومت در

فعالیتهای اقتصادی موجب اشتباهات بسیار خواهد بود).

عده‌ای از علمای اقتصاد معتقدند که سیستم قیمتها فقط در کشورهای توسعه‌یافته می‌تواند به درستی و سودمندی عمل کند، و نه در کشورهای کم‌توسعه. عده‌ای هم معتقدند که حکومتها، در هر دو گروه کشورها، باید برنامه‌های اقتصادی تنظیم و اجراء کنند، و اصولاً سیستم تنظیم و اجرای برنامهٔ اقتصادی توسط دولتها، باید جانشین سیستم قیمتها شود. عده‌ای معتقدند که اگر دولت بخواهد در فعالیتهای اقتصادی وارد شود باید در همان جهتی باشد که سیستم قیمتها نشان می‌دهد، و دولت هم مانند یك سرمایه‌گذار خصوصی، با تکیه به نتایج حاصله از سیستم قیمتها، به سرمایه‌گذاری بپردازد، و در این زمینه هیچ تفاوتی بین دولت و سرمایه‌گذار خصوصی نیست، جز آنکه دولت با استفاده از درآمد حاصله، می‌تواند از طریق افزایش مزدها، نحوهٔ توزیع درآمد را دگرگون سازد.

عده‌ای هم معتقدند که درقلمرو فعالیتهای اقتصادی، کارها تقسیم شده است. براین مبنی آن‌نوع کارهایی که مولد منفعت است باید به‌بخش خصوصی سپرده شود، و دولت از دخالت در آنها خودداری‌نماید. دولت فقط به‌آن‌نوع فعالیتهای اقتصادی بپردازدکه منشأدرآمد نیست. اما برنامه‌ریزی هم‌خود مفهومی‌ثابت ومحدودنیست، بلکه انواع و اقسام دارد، که ساده‌ترین آنها عبارت است از پیش‌بینی عوامل مؤثر در درآمد ناخالص ملی، و چگونگی عملکرد این عوامل. و پیچیده‌ترین نوع آن عبارت است از تعیین میزان سرمایه‌گذاری لازم برای هر فعالیت صنعتی، و تقسیم اعتبارات موجودبین‌سرمایه‌گذاریهای مختلف، وحتی پیش‌بینی‌ادوات وابزار ومواد، که برای هر کارخانه باید تأمین شود، و همچنین پیش‌بینی محصولی‌که هر کارخانه باید تولید نماید.

اقتصاددانان‌فرانسوی برنامه‌ریزی را به دو نوع متفاوت تقسیم می‌کنند، یکی

«برنامه‌ریزی هدایت‌کننده» و دیگر «برنامه‌ریزی دستور دهنده». در نوع اول، کار برنامه‌ریزی عبارت از پیش‌بینی نحوهٔ عملکرد شعب مختلف اقتصاد است. و در نوع دوم، کار برنامه‌ریزی عبارت از تعیین دستورالعمل برای هرشعبه وهرکارخانه است. که هر کارخانه چه نوع کالایی و تا چه میزانی باید تولیدکند.

در فصلی که از سازمان سخن می‌گفتیم، مزیتها وعدم مزیتهای سپردن فعالیت اقتصادی را به بخش خصوصی و یا بخش عمومی، مورد بررسی قرار دادیم. مزیت بزرگ سپردن فعالیت اقتصادی به بخش خصوصی عبارت بود ازعدم تمرکز تصمیم‌گیری، وگسترش انگیزهٔ فعالیت. وعدم مزیتهای آن عبارت بود ازعدم علاقهٔ سرمایه‌گذاران خصوصی، به‌سرمایه‌گذاری در زمینه‌هایی که متضمن بهبود شرایط عمومی تولیداست، وعدم توانایی آنها درفراهم آوردن کالاهای مصرفی مورد احتیاج عامه به‌قیمت ارزان، وعلاقهٔ برخی از ایشان به‌ایجاد انحصار برای‌خود درکار تواید. مزیت دخالت دولت درفعالیتهای اقتصادی، عبارت بود ازفراهم آوردن کالاهای مصرفی مورد احتیاج عامه به‌قیمت ارزان، وسرمایه‌گذاری در زمینه‌هایی که موجب بهبود شرایط عمومی تولید می‌شود. علاوه‌براینها دولت توانایی بیشتری برای کسب اطلاع دقیقتر راجع به مسایل اقتصادی را دارد، ولی از طرف دیگر، دردولت نوعاً تمایلی وجود داردکه به‌کارهای چشمگیر بپردازند. مزیتها وعدم‌مزیتهای مذکور برای هردوبخش خصوصی وعمومی، درهر دوگروه کشورهای کم‌توسعه و توسعه‌یافته به‌چشم می‌خورد و از این‌بابت تفاوتی بین این‌دوگروه کشورها وجودندارد. اینك بپردازیم به‌آن نظری‌که عملکرد سیستم قیمتها را درکشورهای توسعه‌یافته، و کم توسعه، متفاوت می‌بینند.

یك نحوهٔ توضیح نظر یادشدهٔ فوق آن است، که بگوییم سیستم قیمتها درحد نهایی به‌خوبی عمل می‌کند ولی‌ازپدیدآوردن تغییر، درساختمان اقتصادی، که خود مستلزم توسعهٔ اقتصادی‌است، ناتوان است. وقتی یك جامعه در همهٔ زمینه‌های تولید

فعالیت داشت، سیستم قیمتها، می‌تواند منـابع تخصیص یافته به یك شعبه را از آن شعبه منتزع، و به‌شعبه دیگر هدایت‌کند. ولی بسیار دشوار است که تصور کنیم، سیستم قیمتها به خودی خود می‌تواند صنایع جدید پدیدآورد.

می‌توانیم مطالب فـوق را به زبانی دیگر شـرح دهیم. به این ترتیب‌که در کشورهای کم‌توسعه، وکشورهای توسعه‌یافته، بازارها از لحاظ اندازه و وسعت کاملاً متفاوتند. این تفاوت مسئله‌ای است فوق‌العاده مهم، چنانکه آدام اسمیت می‌گوید: «کمی وسعت بازارعامل محدودکنندهٔ تقسیم‌کار است.» درچنان بازارمحدودی، اگر قیمت یك‌کالا بالا هم باشد، باز نمی‌تواند تولیدکننده را به سرمایه‌گذاری در تولید آن‌کالاتشویق کند، زیرا سرمایه‌گذارمی‌داند، که‌قدرت‌بازار درجذب آن‌کالا، محدود است. و اگر به‌تولیدآن‌کالا مبادرت ورزد، ومقدار زیادی ازآن‌کالا وارد بازارکند، چون میزان تقاضای آن‌کالا در بازار محدود است، لذا قسمتی ازکالای عرضه شده بدون تقاضا می‌ماند، وقیمت‌کالا سقوط می‌کند، ونتیجتاًسرمایه‌گذار زیان می‌بیند. یا ممکن‌است برای یك کالا در بازار، تقاضا وجود داشته‌باشد، ولی این تقاضامتکی برقیمت خاصی است، که هیچ تولیدکننده‌ای حاضر نیست به آن قیمت آن‌کالا را تولید و عـرضه‌کند. و اگرتولیدکننده‌ای بخواهد آن‌کالا را، گرانتر از آن قیمت بفروشد، خریداران احتمالی‌آن کالا از خرید آن صرف‌نظرخواهند نمود. به این ترتیب به‌علت، ضعف قوهٔ خرید درکشورهای‌کم‌توسعه، سیستم‌قیمتها ممکن است به خوبی عمل نکند.

رویهمرفته‌باید‌گفت‌که‌سیستم‌قیمتها،درکشورهای‌توسعه‌یافته،بهتر ازکشورهای کم‌توسعه عمل می‌کند. زیراکشورهای توسعه‌یافته، سرمایهٔ ثابت اجتماعی، وعوامل تکمیلی‌بیشتری دارند. وکالاهایی‌که هنوزشکل‌نهایی قابلیت مصرف را ندارند، در بازاراین‌کشورها راحتترقابل تحصیل وتبدیل به‌کالای‌نهایی‌قابل‌مصرف‌است. وگرچه

نیروی‌کار درکشورهای کم‌توسعه‌مثلاً درهندوستان ارزان‌است، ولی کارفرمای هندی ترجیح می‌دهدکه از این نیروی کار بالنسبه ارزان استفاده نکند، زیرا این نیرو، آموزش، سلامت، تحرك، وسایرخواص مورد احتیاج‌کارگر صنعتی را ندارد. علاوه براین استفاده از این نیـروی‌کار ارزان برای توسعهٔ صنعت مستلزم بهره‌مندی از عوامل تکمیلی متعددی است، ازقبیل راه، نیروی برق ارزان، ابزار وادوات یدکی، تعمیرکاران ورزیده ومانندآنها. و به‌لحاظ مهیانبودن این عوامل تکمیلی، ایجاد و توسعهٔ‌صنعت میسر نیست. و وجودنیروی‌کار ارزان هم‌این‌مشکلات را حل نمی‌کند.

□ فراهم‌آوردن سرمایه‌های ثابت اجتماعی

اگر تنها به علت فقدان سرمایه‌های ثابت اجتماعی ، سیستم قیمتها نتواند به خوبی‌عمل‌کند، می‌توان راه حلی برای این مشکل اندیشید. به این‌شرح‌که تأمین سرمایه‌های ثابت اجتماعی را برعهـدهٔ دولت بارکرد. و بدین وسیله زمینهٔ فعالیت بخش‌خصوصی‌را برای سرمایه‌گذاری در رشته‌های‌تولیدی،آماده نمود. اولین‌مقالات در این زمینهٔ به وسیلهٔ **روزن‌اشتاین-رودن**[1] نوشته شده است. در طی این مقالات وی این راه‌حل را تأیید و پیشنهادکرده است. علاوه‌براین‌قبول شده است‌که، درمواردی که ضعف سیستم حمل ونقل مانع توسعهٔ اقتصادی است، دولت باید با سرمایه‌گذاری سنگین دراین زمینه، مانع‌مزبور را از پیش پای توسعهٔ اقتصادی‌کشوربردارد. ضعف سیستم حمل و نقل بسیاری اوقات می‌تواند مانعی در راه توسعهٔ اقتصادی قرار دهد. چنانکه در چین و بعضی‌کشورهای امریکای‌لاتین نارسایی سیستم حمل ونقل یکی ازموانع توسعهٔ اقتصادی بشمارمی‌آمد. ولی درجنوب شرقی اروپا سیستم حمل‌ونقل مشکلی ایجاد نمی‌کرد. خصلت «اساسی بودن یك صنعت» تنها محدود... به صنایع تولیدکنندهٔ‌کالاهای اولیهٔ مورد استفادهٔ سایرصنایع‌نیست... حالت‌تکمیلی که‌صنایع

نسبت به یکدیگر دارند به همهٔ آنها خصلت «اساسی بودن» عطا می‌کند[۲].

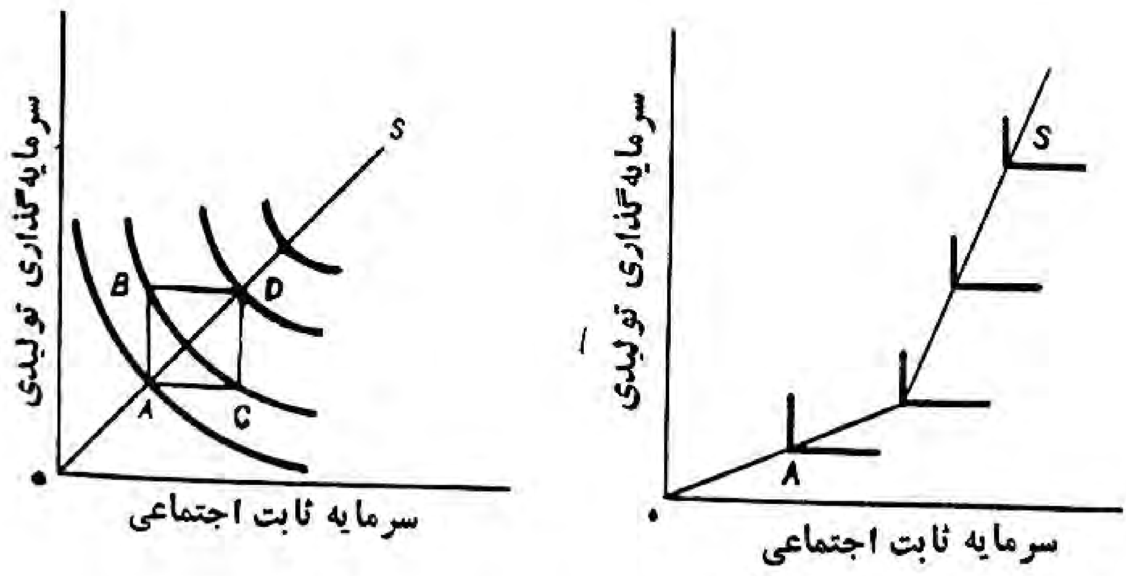
این نظر، که سرمایه‌گذاری در صنایع تولیدکنندهٔ کالاهای مورد نیاز همه صنایع باید قبلاً توسط دولت صورت گیرد، تا زمینهٔ پیشرفت سایر صنایع فراهم آید، تقریباً مورد قبول همگان بود، تا آنکه هیرشمن در این باره تردیدکرد. هیرشمن می‌گوید درکشورهای کم‌توسعه، کمبود منابع، اصلی‌ترین عامل تعیین کننده، یا محدود کنندهٔ سرمایه‌گذاری است. و ما درفصل هفتم این نکته را مورد بررسی قرار دادیم. بنابراین در سرمایه‌گذاری باید اولویت احتیاجات را رعایت نمود، و ابتداء به سرمایه‌گذاری درصنایعی که فرآورده‌های آنها مورد احتیاج فوری‌تر است، مبادرت ورزید. براین اساس هیرشمن درضرورت سرمایه‌گذاری قبلی درصنایع تولیدکنندهٔ کالاهای موردنیاز سایرصنایع تردید می‌کند. ومعتقد است که نباید به‌طورمقدماتی به سرمایه‌گذاری دراین‌گونه صنایع‌دست زد، به‌امیداینکه‌سرمایه‌گذاران‌خصوصی، با بهره‌مندی از فرآورده‌های آن صنایع به سرمایه‌گذاری درسایر رشته‌های تولید مبادرت ورزند. چه، ممکن‌است با وجود سرمایه‌گذاری دولتی درصنایع‌مذکور، باز هم بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری در سایر رشته‌های تولیدی نپردازد، و سرمایه مصرف شده درآن‌صنایع‌بی‌ثمر بماند. از این‌رو بهتر آن است، که ابتداء سرمایه‌گذار خصوصی به سرمایه‌گذاری درکارهای تولیدی اقدام‌کند، وهرجاکه از لحاظ شرایط عمومی تولید صنعتی در مضیقه قرارگرفت، دولت با سرمایه‌گذاری خود از بخش خصوصی رفع مشکل‌کند. برنامه‌ریزی برای سرمایه‌گذاری دولتی، از این لحاظ در امریکای لاتین‌کاری بود سهل و ساده. زیرا کمبود شدید نیروی برق، و ازدحامی که در راهها و راههای‌آهن وجودمی‌داشت، تکلیف سرمایه‌گذاری دولتی را ازپیش روشن‌کرده بود، و دیگرنیازی به رسیدگی به مسئلهٔ تقدم و تأخر در سرمایه‌گذاری احساس‌نمی‌شد. ولی‌درمواردی‌که تکلیف ضرورت سرمایه‌گذاری دولتی‌تا این‌اندازه

روشن نیست، چه باید کرد؟

هیرشمن در پاسخ این سؤال فرض می‌کند که می‌توان دو نوع سرمایه‌گذاری، یعنی سرمایه‌گذاری درسرمایه‌های ثابت اجتماعی، وسرمایه‌گذاری درصنایع تولیدی را، همزمان با هم ، و بدان نحو انجام داد که ازهر دو نوع سرمایه‌گذاری حداکثر فایده حاصل شود. برای تهیهٔ یك تصویر روشنتر از این مسئله وراه‌حلهای آن، هیرشمن نمودارهایی هم ترسیم کرده‌است، نمودار a ۱ـ۱۱ نشان‌دهندهٔ «رشدمتعادل» سرمایه‌های ثابت اجتماعی وسرمایه‌گذاری درصنایع تولیدی است. در این نمودار خط os نشان‌دهندهٔ سرمایه‌گذاری متعادل برای هردو نوع صنعت است. ولی می‌توان ازسرمایه‌گذاری کاملاً متعادل در هر مورد پرهیز نمود. به این ترتیب که اول سرمایه‌ها را متوجه یکی از این دو رشته کرد وسپس سرمایه‌ها را به‌رشتهٔ دیگر متوجه نمود. یعنی اول ازنقطهٔ A به‌نقطهٔ B رفت، وسپس به نقطهٔ D برگشت. یا ازنقطهٔ A به‌نقطهٔ C رفت، وسپس به‌نقطهٔ D برگشت. به‌نظرهیرشمن بهتر آن‌است که خط سرمایه‌گذاری، حالت مستقیم نداشته وحالت زیگزاگ داشته‌باشد. زیرا مثلاً اگر درنقطهٔ D باشیم، کاملاً روشن است که ازلحاظ سرمایه‌های ثابت اجتماعی در مضیقه‌ایم، و سرمایه‌گذاری در این رشته ضرورت دارد (و همچنین اگر در نقطهٔ A باشیم کاملاً روشن است که سرمایه‌گذاری دررشته‌های تولیدی دچار ضعف وفتور است وباید سرمایه‌ها را به‌این رشته متوجه‌کرد). ولی اگر درنقطهٔ A قرارداشته‌باشیم، تصمیم‌گیرنده دراخذ تصمیم نسبت به سرمایه‌گذاری دچار تردید خواهد شد ، که سرمایه محدود خود را ابتداء درکدام یك از دو رشته سرمایه‌گذاری کند.

استدلال مخالف این نظر آن است که با ترکیبهای متفاوت سرمایه‌گذاری، در سرمایه‌های ثابت اجتماعی، وصنایع تولیدی، انواع مختلف کالاها تولید خواهدشد. و در هرنوع ترکیبی از این دو نوع سرمایه‌گذاری، همواره یك کالای ثابت، تولید

نمی‌شود. و اگر قصد ما تولید یك کالای خاص باشد، باید ترکیب خاصی از این‌دو نوع سرمایه‌گذاری صورت دهیم. و تعیین و اجرای چنین ترکیبی از عهدهٔ این منحنی ساخته نیست ، و در حقیقت یك مسئلهٔ دشوار اجرایی است. یعنی برای اجرای این نـوع سرمایه‌گذاری (برفـرض ثابت ماندن قیمت مواد اولیه و عوامل مورد لزوم برای ایجادآن صنعت)، منحنی os فقط یك مسیرخاص راباید بپیمایدکه درخارج از آن سرمایه‌گذاری بی‌ثمرخواهد ماند. چنانکه در نقطهٔ A واقع‌برمنحنی os در نمودار b ۱ـ۱۱اگربرسرمایه‌گذاری درصنعت‌تولیدی‌بیفزاییم برمیزان‌تولید چیزی افزوده نخواهد شد، و برای بخش خصوصی بسیار دشوار است‌که چگونگی ترکیب صحیح و دقیق سرمایه‌های ثابت اجتماعی وسرمایه‌گذاری تولیدی را تشخیص دهد. سیستم قیمتها به‌تنهایی نمی‌تواند، سرمایه‌گذاری خصوصی را چنان هدایت کندکه به مـوازات سرمایه‌گذاری دولت در سرمایه‌های ثابت اجتماعی، به سرمایه‌گذاری ثمربخش در صنایع تولیدی بپردازد.



نمودار 11-1a و 11-1b نمایش تناسب سرمایه‌گذاری درصنایع تولیدی با سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های ثابت اجتماعی.

در بازاری که رقابت حکومت دارد سه نوع نتیجه ازسرمایه‌گذاری در موارد مطروحه قابل تصور است:

چنانچه سرمایه‌گذاری برای تولیداضافی، درنقطه‌ای روی یك منحنی عمودی از نمودارهای مذکور صورت گیرد، تمام محصول تولید شده نصیب سرمایه‌های ثابت اجتماعی می‌شود، و سهمی که از تولید عایدکارفرمای خصوصی می‌شود صفراست.

درصورتی که سرمایه‌گذاری، روی یکی از نقاط یك منحنی افقی، صورت گیرد تمام محصول به تولیدکنندگان خصوصی تعلق می‌گیرد. و چیزی عاید سرمایه‌های ثابت اجتماعی نمی‌شود.

ولی چنانچه سرمایه‌گذاری روی هر نقطه‌ای، واقع در روی هرمنحنی خارج ازمنحنیهای عمودی وافقی باشد، سرمایه‌گذاری، هم برای بخش خصوصی وهم برای سرمایه‌های ثابت اجتماعی مثمر خواهد بود.

همهٔ این‌حالات درصورتی واقع می‌شودکه سرمایه‌گذاری درسرمایه‌های ثابت اجتماعی هم، توسط بخش‌خصوصی‌صورت‌گیرد. ولی اگر دولت سرمایه‌های اجتماعی لازم برای تولید را تأمین‌کند، شرایط عوض خواهد شد. زیرا رقابت در این زمینه از میان برداشته می‌شود، چه برخی ازخدمات مورد احتیاج صنایع را دولت مجاناً عرضه می‌کند، و برخی‌ازخدمات را هم با چنان‌قیمتی‌عرضه خواهدکردکه غیرقابل رقابت است. و درهردوحال سیستم‌قیمتهاکه به‌دلخواه دولت تعیین‌می‌شود، نمی‌تواند راهنمای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی قرارگیرد.

ولی اینکه شرایط اقتصادی درکشورهای‌کم‌توسعه، تابع‌منحنی b ۱–۱۱ باید باشد یا تابع منحنی a ۱–۱۱ یك مسئلهٔ عملی وتجربی است، که درعین‌حال دارای اهمیت بسیاراست. اهمیت آن هم از اینجا است‌که انتخاب هرکدام از این منحنیها به عنوان راهنمای سرمایه‌گذاری، اولاً نشان‌دهندهٔ تقدم و تأخر سرمایه‌گذاری در

سرمایه‌های ثابت اجتماعی، و یا رشته‌های تولیدی است. و ثانیاً نشان‌دهندهٔ درجهٔ لزوم سرمایه‌گذاری، درصنایع تکمیلی وحتی نشان‌دهندهٔ درجهٔ لزوم سرمایه‌گذاری در صنایع مصرفی نیـز هست. ولی برای آنکه این منحنیها نشان دهندهٔ درجهٔ لزوم سرمایه‌گذاری درصنایع‌مصرفی‌باشد، بایدآنها رابراساس‌منحنیهای«بی‌تفاوتی‌مصرف» مجدداً ترسیم کرد. واگر این منحنیها را مجدداً ترسیم‌کنیم، خواهیم دیدکه قانون انگل‌بر آنها حکومت می‌کند. یا به‌عبارت دیگرمی‌خواهیم این نکته را روشن‌کنیم که در صورت ثابت ماندن قیمت دوکالا، مثلاً یك مادهٔ غذایی و یك کالای صنعتی، افزایش درآمد چه تأثیری برمیزان مصرف هرکدام از این دو کالا خواهد داشت، که در نتیجهٔ آن مسیر سرمایه‌گذاری را معین داریم.

دراین باره باید این توضیح را دادکه چنانچه منحنیهای مصرف مانندآنچه درنمودار ۱۱ـ۱ a نشان داده شده است به‌آرامی تحول می‌یابند، معنی‌اش این است که سرمایه‌گذاری برای تولید هرکدام از این دونوع‌کالای مصرفی تفاوت چندانی ندارد. ولی اگر منحنیهای مصرف به شدت پیچ وتاب بخورد به معنای آن است‌که میزان مصرف هرکدام ازآن دوکالا، فقط با قیمت معینی می‌تواند ادامه، و افزایش یابد. و در صورت تفاوت قیمت، میزان مصرف‌آنها تفاوت خواهدکرد. یعنی به جای کالایی‌که گران شده‌است،کالای دیگرمصرف خواهدشد. طبق منحنی انگل،کشش درآمد نسبت به‌موادغذایی تا حد معینی‌فوق‌العاده زیاد است. یعنی افزایش درآمد میزان مصرف مواد غذایی را تا حد معینی به‌سرعت بالامی‌برد. ولی بعد از رسیدن به این حـد معین، کشش درآمد نسبت به مواد غذایی‌کم می‌شود. یعنی با افزایش درآمد، یا ارزانترشدن مادهٔ غذایی، دیگر میزان مصرف‌آن افزایش نمی‌یابد. و از این حد به بعد، درآمد، نسبت به‌کالاهای صنعتی کشش پیدا می‌کند. یعنی افزایش درآمد، یا کاهش قیمت‌کالای صنعتی، باعث افزایش میزان مصرف‌آن می‌شود.

به این ترتیب تغییر قیمت به تنهایی نمی‌تواند راهنمای سرمایه‌گذاری قرار گیرد، زیرا نوسان قیمتها، به تنهایی و به خودی خود، نمی‌تواند براحتیاج یا عدم احتیاج بازار به‌کالایی‌که قیمتش تفاوت پیدا کرده است دلالت نماید. و نیز پایین یا بالارفتن قیمت یك کالای غذایی، یا یك کالای صنعتی، به‌تنهایی نمی‌تواند راهنمای درستی برای سرمایه‌گذاری در تولید آن‌کالا باشد. تولیدکالاهای صنعتی و غذایی باید بانسبت معینی با یکدیگر پیش‌برود. عین همین‌مطلب درموردکالاهای‌تولیدی هم صادق است. یعنی اگــر مثلاً به جای دو نوع‌کالای مصرفی صنعتی وغذایی، دو کالای صنعتی تولیدی مثل زغال و آهن را روی محورهای پیش‌بینی‌شده جای دهیم، ومنحنی‌آنها را ترسیم‌کنیم، به‌نتیجه‌ای مشابه‌آنچه‌گذشت می‌رسیم. به‌عبارت دیگر مسئله‌ای‌که می‌خواهیم مطرح کنیم این است‌که آیا قیمت هر‌کدام از این دوکالای صنعتی در بازارمی‌تواند راهنمایی برای سرمایه‌گذار باشد یانه؟ یعنی افزایش‌قیمت هرکدام از این دوکالا می‌تواند سرمایه‌گذار را به تولیــدآن‌کالا راهنمایی‌کند؟ یا اینکه‌تحول‌قیمت هرکدام‌ازاین دوکالارا، باید باتحول قیمت‌کالای دیگرربط‌داد. و تولید هرکدام از این دوکالا را فقط «در» برابر نسبت معینی از تولید کالای دیگر قبول‌کرد. شك نیست‌که درچنین‌مثالی، تناسب تولید هرکدام‌از این دوکالا باکالای دیگر، معین‌کنندهٔ قیمت‌آن‌کالا است. و تفاوت تناسب تولید این‌کالاها منشأتحول شدید قیمت‌آنها است. ونتیجتاً قیمت هرکدام از آنها به‌تنهایی نمی‌تواند راهنمای سرمایه‌گذار قرارگیرد.

بیاییم‌ازنمودارها صرف‌نظر‌کنیم وبه‌توضیح بپردازیم. درسیستمی‌که هیرشمن پیشنهادمی‌کند، منفعت عامل‌هدایت‌کنندهٔ‌کارفرماست. یعنی‌کم یا زیادشدن منفعت، کارفرما را به راه صحیحی‌که در امر تولید باید پیش‌گیرد، دلالت می‌کند. وی این منفعت راکه هدایت‌کنندهٔ‌کارفرما است «حلقهٔ ارتباط» می‌نامد. این «حلقهٔ ارتباط»

ممکن است تأثیر «افزاینده» داشته باشد یا «گسترنده». حلقهٔ ارتباط وقتی تأثیر افزاینده دارد، که محصولی که یك صنعت تولید می‌کند ومورد مصرف صنعت دیگری است، هزینه‌ای کمتر داشته و لزوماً ارزانتر عرضه شود. که در نتیجه صنعت دوم سود بیشتری ازکار خود تحصیل می‌کند. و این افزایش سود مشوق توسعهٔ صنعت دوم خواهدبود. به‌عبارت دیگر، تولید ارزانتر یك کالای صنعتی، به‌صنایع مصرف‌کنندهٔ آن کالاسود بیشتری نصیب می‌کند. وسود بیشتر محرك توسعهٔ فعالیت آنان می‌شود.

حلقهٔ ارتباط وقتی تأثیر گسترنده داردکه یك صنعت، برای ارزانتر تمام‌کردن محصول خود، تصمیم به توسعه می‌گیرد. و براثر توسعه‌یافتن، این صنعت، تقاضاهای جدیدی برای کالاهای موردمصرف خود می‌آفریند. واین تقاضاادامهٔ تولید بیشتر آن کالا را باعث می‌شود. و درهر دوی این حالات، حلقهٔ ارتباط، یکی‌از عوامل محرك گسترش و رشد بخش‌خصوصی است.

ولی‌این حالات فرضی همواره بدین‌صورت اتفاق نمی‌افتد، بلکه ممکن‌است کاملاً درجهت عکس آنچه‌گذشت به وقوع پیوندد. یعنی محصول اضافی، که یك صنعت به بازار عرضه داشته است با وجود ارزانی به فروش نرود. ونیزممکن است تلاش یك صنعت برای توسعهٔ خود، که موجب وارد شدن تقاضاهای جدید در بازار است، موجب افزایش تولید مواد مورد مصرف این صنعت نشود. به طور خلاصه در اقتصادی که بدون برنامه و تنها طبق مکانیزم قیمتها تحول می‌یابد، افزایش تولید به خودی خود باعث افزایش مصرف نخواهدشد. و افزایش مصرف کالاهای میانه‌ای به خودی خود، موجب افزایش تولید این کالاها نخواهد شد. ولی در صورت داشتن برنامه، قضیه شکل دیگری به خود می‌گیرد یعنی محصول اضافی مؤسسهٔ A حتماً به فروش می‌رود. زیرا مؤسسهٔ B که مصرف‌کننده آن است، درموقع‌لزوم شروع به کار می‌کند. و نیزمواد مورد احتیاج مؤسسهٔ C به موقع مقتضی‌فراهم می‌شود. زیرا

قبلاً پیش‌بینیهای لازم برای این‌کار شده است.

پس برنامه‌ریزی بدان‌هنگام، و از آن‌رولازم می‌آیدکه سیستم‌قیمتها همواره نمی‌تواند نشانه‌ها یا علامات دقیق وقطعی، برنشان دادن مسیردرست سرمایه‌گذاری ارائه‌کند. و یکی از اساسی‌ترین‌عللی‌که سیستم قیمتها نمی‌تواند علامات دقیق‌برای نشان دادن مسیر درست سرمایه‌گذاری ابراز دارد، محدودیت قدرت کشش عرضه و تقاضا است. یعنی اولاً چون قدرت‌کشش تقاضا نسبت به قیمتها محدود است، تغییر قیمت به تنهایی نمی‌تواند مصرف‌کنندگان را ازمصرف یك‌کالا منصرف و به مصرف کالای دیگر راغب سازد. ثانیاً قدرت‌کشش تولید هم محدود است یعنی براثر‌تغییر قیمت یك‌کالا، تولیدکنندگان آن‌کالا، نمی‌توانند از تولید آن خودداری نموده و به تولیدکالای دیگر بپردازند. اگر مصرف‌کالاها باید در چهارچوبی، صورت‌گیرد که قدرت‌کشش محدود، و میزان درآمد، مرزهای آنرا معین می‌کند، و اگرتولید این‌کالاها، باید درچهارچوب محدودیتهای ناشی‌از امکانات‌تولید، صورت‌گیرد، پس دیگرسیستم قیمتها به تنهایی، نمی‌تواند تنظیم‌کنندهٔ جریانهـای اقتصادی باشد، و ناچار باید به برنامه‌ریزی روآورد. برای‌آنکه مکانیزم قیمتها بتواند به‌خوبی‌عمل کند، قدرت‌کشش‌عرضه وتقاضا درهربازاربایدکامل‌باشد. اگرقدرت‌کشش تقاضا کامل باشد، جریان مصرف براساس تحول قیمتها تنظیم می‌گردد. و اگرقدرت‌کشش عرضه کامل باشد، به همان ترتیب جریان تولید براساس تحول قیمتها تنظیم می‌گردد.

البته وجودقدرت‌کشش‌کامل، درهر دو زمینهٔ عرضه وتقاضا، برای‌بهره‌مندی از مکانیزم قیمتها بسیـار خوب و مناسب است. ولی برای بهره‌مندی از مکانیزم قیمتها، چنانچه در یکی از این دو زمینه هم قدرت کشش کامل وجود داشته باشد، کفایت می‌کند. البته پاسخ‌به‌این‌سؤال‌که‌آیا درکشورهای‌کم‌توسعه چنین‌قدرت‌کششی وجود دارد یا نه، همچنان‌که قبلاً گفتیم، و یکبار دیگرهم تکرار می‌کنیم، امری

است تجربی و عملی. یعنی باید براساس رسیدگی به وضع هر کشور خاص پاسخ این سؤال داده شود.

□ برنامه ریزی

«برنامه ریزی» برای توسعهٔ اقتصادی معنای واحد و مورد توافقی ندارد. محدودترین معنای برنامه ریزی در این زمینه عبارت است از دخالت دولت در امور اقتصادی به قصد حفظ منافع عامه و حفظ نظم و قانون وحفظ ثبات پول کشور و موارد دیگری از قبیل وضع استانداردهای صنعتی. دخالت بیشتر در این زمینه، مرحله‌ای است که درآن دولت برای تأمین اشتغال کامل یا تشویق سرمایه‌گذاری مقرراتی وضع می‌کند. و سیاستهای پولی و مالی خود را متوجه تأمین این هدفها می‌نماید. ولی این اقدامات محدود و جزئی را به سختی می‌توان عنوان «برنامه ـ ریزی» داد.

مرحلهٔ پیشرفته‌تر برنامه ریزی عبارت است از پیش‌بینی‌های مفید و عملی برای بخشهای مختلف اقتصادی و پیش‌بینی کل درآمد براساس تمایل نهائی به پس‌انداز و نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ واین پیش‌بینی طبعاً متضمن اشکالات آماری متعددی است. پیش‌بینی چگونگی تولید بخشهای مختلف اقتصادی هم برای مأموران عالی رتبه دولتی و هم برای عامه مردم عامه بسیار آموزنده و هدایت کننده است. زیرا این پیش‌بینی‌ها توقع دولت ومردم را نسبت به رشد اقتصادی‌کشور واقع بینانه ومعقول می‌سازد. تولید نمی‌تواند افزایش بیابد، مگر آنکه عوامل تولید افزایش بیابد یا میزان کارآئی واحدهای اقتصادی بالا رود. فراهم آوردن سرمایه برای سرمایه گذاری یا ازطریق تقلیل مصرف میسر است یا از طریق اخذ وام از خارج.

احتیاج به‌نیروی‌کار برحسب چگونگی شیوه‌های تولید تفاوت پیدا می‌کند.

اگر استقراض از خارج ممکن نباشد، واردکردن اسباب و ابزار کار ازخارج منوط به توسعهٔ صادرات خواهد شد. سرمایه‌گذاریهای دولتی مستلزم افزایش مالیاتها، یا استقراض است. پیش‌بینی چگونگی‌کاربخشهای مختلف اقتصادی به نحو جداگانه، موجب جلب توجه مردم و مسئولان مربوطه به مسائل متعددی است که در جریان رشد اقتصادی پدید می‌آید. و اخذ تصمیم نسبت بهر کدام از آنها در تمام قسمتهای دیگر اقتصادی اثر می‌گذارد. و استمرار در پیش‌بینی یعنی درنظر گرفتن خصوصیات احتمالی آینده، پیش‌بینی مشکلات واخذ تصمیم برای حل آنها موجب خواهدشد که دربرخورد با مسائل ناشی از توسعهٔ اقتصادی روشی عاقلانه در پیش گرفته شود. و از همه بالاتراین استمرار در پیش بینی از بروز توقعات و انتظارات نامعقول جلوگیری می‌کند.

به نظر عده‌ای از صاحب نظران، برنامه ریزی واقعی باید از حد پیش‌بینی ساده فراتر رود وتدابیری اتخاذکند تا منابع اقتصادی به رشته‌هایی غیراز رشته‌های سنتی جوامع دارای اقتصاد مخلوط، سوق داده شود، و برداشتن اولین قدم در این مسیر را شاید بتوان دخالت درتعیین قیمتها دانست. به‌این طریق که دولت درتنظیم قیمتها به‌نحو غیرمستقیم دخالت کند، تا قیمتها که عامل اصلی سوق دادن منابع به رشته‌های مختلف فعالیت اقتصادی است، تنها طبق شرایط بازار تعیین نشود. بلکه ارزشهای اجتماعی نیز درتعیین قیمت مایه ومحصول تولید، اثرکند.

نحوهٔ دخالت در تعیین قیمتها متفاوت است. مثلاً دولت می‌تواند با فعالیت در رشته‌هائی‌که سرمایه‌گذاری درآنها طبق ملاکهای رایج دربازار سودآورنیستند درسطح قیمت برخی‌ازکالاها، تغییری پدیدآورد، یا زمینهٔ‌کار وفعالیت در رشته‌های جدید رافراهم سازد. همچنین ممکن‌است دولت بقصد بالا بردن قیمت نیروی‌کار در رشته‌هایی سرمایه‌گذاری‌کند که اثرآنها بیشتر تأمین اشتغال باشد تا فراهم ساختن

موجبات رشد اقتصادی. و نیز ممکن است دولت با توسل به سیاستهای مالی ازقبیل وضع عوارض و مالیات در سطح قیمتها تغییرات مورد نظر خود را پدید آورد.

سرانجام نوع دیگری از برنامه ریزی وجود داردکه عبارت از برنامه‌ریزی فیزیکی است. این نحوهٔ برنامه‌ریزی باتنظیم جدول مایه - محصول آغازمی‌شود. ازاین جداول می‌توان این استفاده راهم بعمل آوردکه باچه نوع ترکیب مایه‌های تولید ونیروی کارمی‌توان بیشترین محصول را به‌دست آورد. جدول مایه ـ محصول، وابستگی صنایع مختلف رابه یکدیگر نشان می‌دهد. دراین جدول ستونهای متفاوتی وجوددارد. یك‌دسته ازاین ستونها نشان دهندهٔ آن‌است‌که محصول صنایع مختلف به‌چه واحدهایی فرستاده می‌شود. دستهٔ دیگری ازاین ستونها نشان دهندهٔ آن است‌که صنایع مواد موردنیار برای تولید خود را ازکجا و در چه زمانی تأمین می‌کنند. این جداول ممکن است بسیار ساده و با اعداد روشن یا به صورتهای بغرنجتری تنظیم شود. جدول مایه ـ محصول، فقط نشان دهندهٔ مواد اولیه موردنیاز تولید نیست بلکه کالاهای میانه‌ای مورد احتیاج برای تولید را هم نشان می‌دهد. با استفاده از جداول مایه ـ محصول می‌توان معین داشت که چنانچه میزان تولید زغال ثابت‌بماند، حداکثر چه میزان فولاد می‌توان تولید کرد. یا اگر بخواهم میزان تولید فولاد راثابت نگاهداریم چه میزان زغال باید تولید شود. به عبارت دیگر با استفاده از جدول مایه ـ محصول، می‌توان میزان زغال وفولاد مورد احتیاج را معین داشت. با توجه به‌این نکته که تولید زغال در تولید فولاد، و تولید فولاد، در تولید زغال مؤثر است، باید توجه داشت که بسیار احتمال دارد سیستم قیمتها بطور خود به خود نتواند میزان مورد نیاز هرکدام از این دوکالا را قطعاً معین دارد. ولی جداول مایه ـ محصول، به شرط آنکه دقیق تنظیم شده باشد به راحتی می‌تواند به این سئوال پاسخ دهد.

برنامه ریزی معانی دیگری‌هم دارد. برنامه‌ریزی ممکن‌است درمعنایی بسیار

محدودتر از تخصیص منابع بکار رود. و ممکن است صرفاً حاوی پیش‌بینی برای پرهیز ازاشتباه باشد. مثلاً وقتی برای ساختن راه تصمیم می‌گیرند باید میزان رفت و آمد وسایل نقلیه را نیز درآن راه پیش بینی کنند. تا مبادا راهی بسازند که در آن رفت و آمدی صورت نگیرد. یا مثلاً وقتی می‌خواهند در ناحیه‌ای کانالهای آبیاری حفرکنند باید قبلاً میزان بارندگی را درآن ناحیه معین کنند، تاچنانچه میزان بارندگی درآن ناحیه‌کفایت مقصود را می‌کند دیگر بیجهت به ساختن کانال نپردازند. یا اگر می‌خواهند عمارت وسیع چند طبقه‌ای بسازند باید قبلاً مطمئن شوند که برق کافی برای به‌کار انداختن آسانسور در اختیارشان خواهد بود.[۴]

یك معنای دیگر برنامه ریزی عبارت ازتنظیم طرحهای اجرائی است. یعنی جنبه‌های اقتصادی و فنی یك سرمایه‌گذاری محدود و معین را مثلاً احداث یك کارخانه تولید برق یا کارخانه ذوب‌آهن یاساختن یك راه‌را به تنهائی وبدون ارتباط با اقتصاد کشور به طور خاص مورد رسیدگی قرار می‌دهند، و در صورتیکه اجرای این طرح سودآور تشخیص داده شود به اجرای آن می‌پردازند، ودیگر به تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم آن طرح در اقتصاد کشورکاری ندارند.

یك نمونهٔ قابل توجه ازاین شیوهٔ برنامه ریزی برنامه‌های شهرسازی است. در این برنامه‌ها غالباً مبادرت به سرمایه‌گذاریهای سنگین برای بالا بردن سطح مصرف را توصیه می‌کنند. بی‌آنکه توجه داشته باشند که قبول و اجرای چنین برنامه‌هایی به‌معنای منحرف‌کردن میزان محدودسرمایهٔ موجود،ازمجاری تولیدی است.

یکی دیگر از معانی برنامه ریزی اجرای یك سلسله بررسیهای اقتصادی برای شناخت وضعیت عمومی وکلی اقتصادی کشور کم توسعه است تا در پرتو این شناسائی راه ورسم آن کشور را برای توسعهٔ اقتصادی بطورکلی معین‌کنند. نمونهٔ

این گونه برنامه ریزی‌ها را می‌توان درمطالعات هیئت‌های اعزامی بانك بین‌المللی درکشورهای کم توسعه مشاهده کرد.

ماعبارت برنامه ریزی را دربررسی حاضر به‌این معنی بکارمی‌بریم که تخصیص منابع، تابع تصمیم یك مرکز آگاه و هدایت‌کننده باشد. و مکانیزم قیمتها در این جریان، نقشی هدایت‌کننده، به عهده نگیرد.

□ رشد متعادل

حل مسئلهٔ تخصیص منابع از طریق تنظیم برنامه یا از طریق مکانیزم بازار مارا به‌مسئلهٔ دیگری می‌کشاندکه عبارت‌از **رشد متعادل** است. نخست‌بایداین‌نکته‌را یادآورشدکه تعادل، یارشدمتعادل، دارای معانی‌متعددی‌است. یك معنای‌آن‌عبارت‌از اتخاذ سیاستی است‌که در شرایط خاص یك‌کشور بیشترین رشد ممکن را تأمین‌کند. یك معنای دیگر این اصطلاح [۵]، که درست در قطب مخالف معنای فوق قرار دارد واجد مفهوم متعارف آنست، و برمفاهیمی ازقبیل «برنامه‌های خوب تنظیم شده» یا «طرحهای دقیق وجامع» دلالت دارد. ورویهمرفته این اصطلاح درمعنای اخیرخود مفهومی شبیه «برنامه‌های اجرائـی موفق» [۶] را در بردارد. این اصطلاح برمفاهیم متعدد دیگری که میان دو قطب فوق قرار دارند نیزدلالت دارد. در این فصل مااین اصطلاح را به معنای چگونگی ترکیب رشته‌های مختلف صنعتی بایکدیگر بکار می‌بریم.

صرفنظر ازمباحثات تئوریك، درارائهٔ‌تعاریف برای‌مفهوم‌رشداقتصادی‌متعادل‌هم، اتفاق‌نظرکامل موجودنیست. درنظر برخی، متعادل‌کردن رشدعبارت‌ازسرمایه‌گذاری در شعب و صنایع عقب افتاده است. بدانسان که این شعب هم به سطح سایر شعبه‌ها برسند[۷]. درنظر برخی دیگر رشد متعادل عبارت از سرمایه‌گذاری همزمان درتمام

شعب اقتصادی و صنایع است. صاحبان این نظر از آن شعار معروف قدیمی پیروی می‌کنند که می‌گوید: «نمی‌توان هیچ کاری انجام داد مگر آنکه بتوان همه کارا انجام داد[۸].» از رشد متعادل تعابیر دیگری هم صورت گرفته‌است، که طی آنها به اهمیت کشاورزی در برابر صنعت توجه شده است وخواسته‌اندکه در جریان رشد اقتصادی به‌این شعبه هم عنایت لازم مبذول شود. ولی اهمیت و ارزش تعادل یا رشد متعادل اقتصادی، اساساً بیشترمنوط به‌برداشت ما از مسئلهٔ رشد اقتصادی است.

□ تعادل در عرضه

برای آنکه تجزیه وتحلیل‌مسئلهٔ تعادل دقیقتر صورت‌گیرد آنرا در دوزمینه بررسی می‌کنیم. یکی‌تعادل درعرضه، دیگر تعادل درتقاضا، منظوراز‌تعادل درعرضه، متناسب‌بودن عرضهٔ عوامل‌مکمل ومزایای عمومی آن صنایع وشعب‌اقتصادی‌است‌که دردنبال یکدیگرقرارگرفته‌اند. به‌عبارت دیگر تعادل درعرضه متوجه تناسب‌تولید وعرضهٔ آن خدمات ومحصولات صنعتی است که در سایر صنایع بکار می‌روند. مثل نیروی‌برق، موادخام ووسایل حمل‌ونقل، (تفاوت بین‌صنایعی راکه **درطول** یکدیگر قرار می‌گیرند با صنایعی را که **در عرض** یکدیگر قرار می‌گیرند می‌توان از روی تفاوت بین چگونگی **انضمام** و **الحاق** مؤسسات به‌یکدیگردریافت).

مؤسسات تولیدی به دو صورت با یکدیگر تلفیق و ترکیب می‌شوند. یك صورت‌آن ترکیب مؤسساتی است‌که مراحل مختلف تولید یك‌کالا را انجام‌می‌دهند. اینگونه مؤسسات را اصطلاحاً در**طول** یکدیگر وترکیب‌آنها را بایکدیگر**انضمام** می‌خوانیم. نوع دیگر، ترکیب شدن مؤسساتی‌است‌که یك نوع کالا تولید می‌کنند. این مؤسسات را در **عرض** یکدیگر و این نوع ترکیب را **الحاق** می‌خوانیم. تعادل، در تقاضا ناظر برعوامل مکمل در صنایع وبه خصوص صنایع تولید کنندهٔ کالاهای

مصرفی وصنایعی است که در عرض یکدیگر قرار دارند.

ما بین صنایعی که درطول یکدیگر قراردارند، وصنایعی که درعرض یکدیگر قرار دارند، امتیاز و تفاوتی قایل شدیم. اما این تفاوت نیز مانند بسیاری دیگر از تفاوتهایی که در مباحث اقتصادی قائل می‌شویم در عمل تحقق نمی‌پذیرد. هرگز نمی‌توان صنایع را درطول یکدیگرچنان منظم کردکه محصولات صنایع بالادست، فقط به صنایع زیر دست فروخته شود اگرچنین نظمی دررابطهٔ صنایع باهم برقرار شود درجدول مایه ـ محصول، در زیرخط موربی که از قسمت چپ فوقانی به قسمت راست تحتانی رسم می‌کنیم رقم و عدد نباید وجود داشته باشد. براثبات ادعای خود اگر بخواهیم مثالی ذکرکنیم می‌توانیم بگوئیم که برق به‌کارخانهٔ تهیه‌فولاد فروخته می‌شود. ولی محصول کارخانهٔ فولاد ریزی هم به کارخانهٔ تهیه نیروی برق فروخته می‌شود. پس هیچگاه بطور قطع نمی‌توان صنایع را به افقی یا عمودی تقسیم کرد وگفت که فلان صنعت درعرض سایر صنایع است یا در طول آنها. ولی به طورکلی می‌توان تفاوت و امتیازی بین صنایع قائل شدکه اینهم بجای خود مفید تواندبود.

فایدهٔ تعادل‌درعرضه، ناشی‌ازمزایای عمومی‌صنایع است. زیرا سرمایه‌گذاری درتأسیسات ثابت اقتصادی واجتماعی، ضمن‌اینکه به‌مقادیرهنگفتی سرمایه محتاج است، میزان بازده‌اندکی‌دارد. وسرمایه‌گذاری دراین رشته‌ها فقط به‌این‌دلیل موجه ومعقول‌است،که میزان‌بازده سایرسرمایه‌گذاریها را افزایش می‌دهد. مثلاً مؤسسات فرهنگی‌کارگران ماهر تربیت می‌کنند. و وجود این‌کارگران بازده صنایع دیگر را افزایش می‌دهد. یا کارخانه‌های تولیدکنندهٔ نیروی برق، کالاهایی فراهم می‌آورند، که مورد استفادهٔ سایرصنایع واقع می‌شود. در میان صنایعی که درخط عمودی قرار دارند، وجود یك یا چندرشته را که بازده اندکی دارند می‌توان تحمل‌کرد به‌شرطی که وجود آنان برای تأمین منفعت سایر رشته‌ها ضرورت داشته باشد. چنان‌که

شرکتهای خارجی که درکشورهای کم‌توسعه به فعالیتهای اقتصادی اشتغال دارند، به هزینهٔ‌خود به‌تأسیس‌بنادر، راههای‌آهن، ومنازل‌کارگری می‌پردازند. یعنی‌درحقیقت نوعی وسایل اجرای‌کارهای خود را فراهم می‌کنند. و ما در صفحات قبل آنجایی‌که از مشکلات نسبت دادن یك محصول معین، بـه یك سرمایه‌گذاری مشخص، سخن می‌گفتیم‌این‌مسئله راشرح وتوضیح دادیم. روزن‌اشتاین- رودن درمقاله‌ای‌که درسال ۱۹۴۳ منتشرکرد یادآور شده است‌که «سرمایه‌گذاری‌کلان در یك ناحیه» موجب آن تواند بودکه «تمام صنایع جدیدالتأسیس‌آن ناحیه ازتسهیلاتی‌که‌آن سرمایه-گذاری‌کلان‌فراهم‌می‌کندبهره‌مند شوند، و از این‌راه‌سودقابل‌توجهی‌تحصیل‌کنند[۹].»

در یك اقتصاد بازممکن است بعضی مواد لازم برای ایجاد تعادل درعرضه را ازخارج‌کشور تهیه‌کرد. و حتی علاوه‌برخرید مواد لازم ازخارج، می‌توان با دعوت متخصصین‌خارجی درعرضهٔ نیروی‌کارتوأم با مهارت هم تعادل ایجادکرد. و از این‌رو می‌توان‌گفت‌که امکان استفاده از بازارخارجی بتواند، کشور درحال‌توسعه را ازلزوم توجه دائم به تعادل در عرضه بی‌نیازکند. ولی از این نکته هم نباید غافل ماند که واردکردن همهٔ وسایل موردلزوم برای توسعهٔ صنایع از خارج امکان ندارد ـ مانند نیروی برق ـ و نیز باید، توجه داشت‌که واردکردن برخی از عوامل توسعهٔ صنعتی ازخارج بیش‌از اندازه‌گران تمام می‌شود. از این‌رو است‌که عده‌ای به‌سختی از این نظر دفاع می‌کنند، که سرمایه‌گذاری در صنایع ثابت اقتصادی و اجتماعی‌که منشأ مزایای عمومی قرارمی‌گیرند، بسیار لازم وشایسته است.

اینك مسئلهٔ دیگری مطرح می‌شود که همان قبول تعادل در میان صنایع یا قائل‌شدن رجحان‌برای بعضی‌صنایع‌نسبت به‌دیگران است. اگر پدیدآمدن مزایای عمومی را از طریق سرمایه‌گذاری، در سرمایه‌های ثابت اجتماعی قبول‌کنیم، ناچار باید نسبت به صنایعی ازقبیل حمل ونقل، ارتباطات، تعلیم وتربیت، وتا حدی‌نیروی

برق، توجه و عنایت بیشتری مبذول داریم. چه این صنایع راه را برای سود بیشتر سایر صنایع هموار می‌سازند. ولی اگر دولت توجه لازم را به سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های ثابت اجتماعی به عمل نیاورد، احداث این صنایع که بازده اندکی دارند مدتها به تأخیر خواهد افتاد، و این تأخیر تا آن زمان که بر اثر افزایش عرضهٔ سرمایه، قدرت تولید نهایی آن نقصان یابد ادامه خواهد داشت، و آن‌قدر به طول خواهد انجامید که سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های ثابت اجتماعی هم، به اندازهٔ سایر صنایع سود بدهد. و در آن وقت که حتماً بسیار دیر خواهد بود، سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های ثابت اجتماعی صورت خواهد گرفت.

روزن اشتاین ـ رودن بر آن است که تمام صنایع به لحاظ آنکه منشأ ایجاد مزایای عمومی توانند بود، باید اصلی و اساسی تلقی شوند. ولی پذیرفتن این نظر آسان نیست. هرگز نمی‌توان تصور کرد، وضعی بوجود آید که تمام صنایع به یك نسبت، در تقلیل هزینهٔ عمومی تولید، سهیم باشند. و در جریان عمل هم کاملاً محسوس است، که سرمایه‌گذاری در برخی از صنایع و رشته‌ها، بیش از دیگر رشته‌ها، هزینهٔ عمومی تولید را کاهش می‌بخشد. این نوع صنایع و رشته‌ها در همهٔ کشورها همواره مشابه و ثابت نیست. ولی حمل و نقل و ارتباطات، تعلیم و تربیت و بعضی از کارخانه‌های مولد نیروی برق نمونه‌هایی از این گونه صنایع هستند. و در همه کشورها هم در تقلیل هزینه‌های عمومی تولید منشأ اثر می‌باشند.

کشورهای درحال توسعه، باید همواره از اشتباه و فریبی که در کمین آنهاست برحذر باشند. اشتباهی که این گونه کشورها درمعرض آنند این است که، این کشورها در آغاز سرمایه‌های ثابت اجتماعی را به تصور آنکه منشأ مزایایی واقع خواهند شد، ایجاد می‌کنند وسپس به‌خاطر بهره‌مندی از مزایای این سرمایه‌گذاریها به سرمایه‌گذاری در رشته‌های دیگر مبادرت می‌ورزند. وسرمایه‌گذاری اولیه، با آنکه بازده

اندکی دارد در نظر ایشان صحیح وموجه جلوه می‌کند. زیرا درمراحل بعدی منشأ سودهای سرشار خواهد بود. حال آنکه در مراحل بعدی هم، برای آنکه از سرمایهٔ مصرف شدهٔ قبلی استفاده کنند به سرمایه‌گذاری می‌پردازند. یعنی درحقیقت سرمایه‌گذاری بعدی برای احیاء سرمایه‌ای است که ازکف رفته است.

شاید بتوان به‌عنوان مثال ازسدی که برای تهیهٔ نیروی برق بررودخانهٔ **آسام** واقع در سوماترای شمالی ساخته شد یادکرد. برای آنکه از نیروی برق ارزان این سد استفاده شده باشد، یك کارخانهٔ تهیهٔ آلومینوم نیز درکنار آن برپا کردند، ولی توجه نداشتند، که اجرای این قبیل طرحهای کثیرالجنبه به سرمایهٔ کلان احتیاج دارد، وفقط درصورت پایین‌بودن نرخ بهره، اجرای چنین‌طرحهایی صحیح ومنطقی است. اگرکشور اندونزی درمصرف سرمایهٔ خود اختیاری نداشت، وفقط می‌توانست آنرا در راه اجرای طرح فوق‌الذکر مصرف کند، ممکن بودکه اجرای‌آن طرح را ازنظر اقتصادی منطقی و درست تلقی‌کرد. ولی چون در مصرف سرمایهٔ خودآزادی داشت،وسرمایه‌گذاری درچنین طرح‌سنگین وپرخرجی‌هم‌مخل سرمایه‌گذاری‌او در سایر رشته‌ها بود، نمی‌توان اجرای این طرح را موجه و منطقی شناخت. البته این نظر برمبنای اطلاعات محدودی‌که در اختیار ما است اتخاذ شـده است. به نظر ما اجرای طرح سد فوق‌الذکر یکی از موارد فریب دهنده است. چه، این طرح را از آن‌نظر به مرحلهٔ اجرا درآورده‌اند، که ازنیروی برق‌آن، طرحهای دیگر استفاده کنند. وطرح تولیدآلومینیم راهم ازآن لحاظ اجرا کردند، که نیروی برق حاصله را مصرف‌کرده باشند.

روزن اشتاین ـ رودن سرمایه‌گذاریهای کلان در سرمایه‌های ثابت اجتماعی راکه‌شرایط عرضهٔ متعادل را فراهم‌می‌آورند؛ با سرمایه‌گذاریهای سنگین‌درصنایع مکمل، که تعادل در تقاضا را ایجاد می‌کنند[10]؛ ترکیب‌کرد و از ترکیب‌آنها تئوری

حرکت عظیم را تنظیم نمود[۱۱]. به این ترتیب وی به آن تئوری قدیمی، که «نمی‌توان هیچ کاری کرد مگر آنکه بتوان همه‌کار کرد» جانی تازه بخشید. طبق این تئوری اقدامات و تلاشهای محدود و مختصر نمی‌تواند اقتصادی راکد را از پوستهٔ مرگباری که آنرا احاطه‌کرده است برهاند.

□ تعادل در تقاضای کالاهای مصرفی

نرکس* معتقد است که یك تولیدکننده نمی‌تواند، به تنهایی، سرمایه‌گذاری عظیم و کارآمدی ترتیب دهد. زیرا درچنین صورتی فقط مقدار بسیارکمی ازمبالغی که اوبرای‌تولید می‌پردازد درمحصول کارخانه متبلورمی‌شود. نرکس قول آدام‌اسمیت را، مشعر براینکه، دامنهٔ وسعت‌بازارعامل محدودکنندهٔ تقسیم‌کاراست، نقل‌می‌کند؛ وسپس به این‌مطلب اشاره می‌کند، که چون‌قابلیت‌کشش‌تقاضا درکشورهای‌کم‌توسعه ناچیزاست، نمی‌توان به‌پدیدآمدن تقاضا برای همهٔ کالاهایی‌که براثر رشد اقتصادی تولیدمی‌شود امیدواربود. واز اینجا نتیجه می‌گیرد‌که تنها راه ایجاد صنایع‌مصرفی سودبخش، درکشورهای توسعه‌نیافته‌آن است‌که یکباره دراین‌کشورها، تعداد زیادی از صنایع مختلف با هم شروع به‌کارکنند. در چنین وضعی افزایش درآمد کارگران هرکدام از این صنایع، به‌قدرت خرید برای محصولات صنایع دیگر‌تبدیل می‌شود و محصول همهٔ صنایع بفروش می‌رود و همهٔ صنایع سودبخش می‌شود[۱۲].

این‌نظر‌متخذ از برخی‌از احتجاجات مالتوس درموردکمی‌مصرف است. راست است‌که اگر تولیدکنندگان قسمتی‌از درآمد خود را پس‌اندازکنند، تقاضای‌کالاهای مصرفی به‌اندازه‌ای نخواهد بود،که بتواند همهٔ کالاهای تهیه‌شده را جذب‌کند. ولی تقاضای تولیدکنندگان برای‌کالاهای سرمایه‌ای، و برای سرمایه‌گذاری، کاملاً قادر

---

* Nurkse

است که آن قسمت ازقدرت خرید پس‌انداز شده را جذب‌کند. به‌عبارت دیگر برای آنکه سرمایه‌گذاری امکان‌پذیر شود، لازم است کالاهای مصرفی، ومواد غذایی، زاید بر تقاضای مصرف‌کنندگان‌باشد. تابرای‌کسانی‌که به‌کارهای سرمایه‌گذاری وتولیدی جدید مشغول می‌شوند مواد غذایی ومصرفی لازم وجود داشته باشد. پس‌کمی‌مصرف درکشورهای‌کم‌توسعه مشکلی در راه توسعهٔ اقتصادی به‌وجود نمی‌آورد بلکه عکس قضیه صادق است.

مضافاً به اینکه مدافعین نظر فوق فراموش کرده‌اند،که از بازار خارجی هم می‌توان استفاده‌کرد. یعنی درصورتی که‌نتوان محصولات سرمایه‌گذاریهای جدید را در داخل‌کشورفروخت، در اوضاع واحوال خاصی می‌توان‌آنها را به خارج ازکشور صادرکرد.

اشکالی‌که برنظر نرکس می‌توان‌گرفت، این است‌که اولاً نامبرده درآنجایی که از صنایع مصرفی جداگانه صحبت می‌کند، به این نکته توجه ندارد، که ممکن است قیمت یك یا چند کالا ، دارای قابلیت کشش نسبتاً زیادی باشد ، به نحوی که بتواند تولید را با مصرف متعادل سازد. ثانیاً وی توجه ندارد که به جای پرداختن به صنایع جدید، می‌توان در تقلیل هزینهٔ تولید صنایع فعلی اقدام‌کرد. مگرآنکه شخص ناچار باشدکه همواره، درهمهٔ موارد و امور، یکباره با هم اقدام‌کند، وهرگز امکان نداشته باشد، که از یك مورد خاص‌کارخود را شروع‌کند. وچون سرمایهٔ لازم برای‌آنکه همهٔ کارها را با هم‌آغازکنند هرگز قابل‌تحصیل نیست، پس باید ازفکر توسعهٔ اقتصادی به‌کلی منصرف شد.

تصورکنیدبرای‌تولیدکالایی، سرمایه‌گذاری جدیدی به‌عمل‌آید. فرض‌هم‌این است که‌آن‌کالا به‌قیمت‌گرانی‌تولید می‌شده‌است وبه‌همان لحاظ دارای میزان مصرف معین وثابتی بوده‌است. سرمایه‌گذاری جدید، طبعاً تعدادی ازتولیدکنندگان قدیمی

را ازمیدان می‌راند. زیراکه با روش‌فنی جدیدی به‌کار می‌پردازد، و براثر اتخاذاین روش‌فنی‌جدید، خواه وناخواه عده‌ای بیکارمی‌شوند. حال‌اگر دولت برای جلوگیری از بیکاری، مؤسسهٔ جدید را تحت فشارقرار دهد، و امکان فعالیت را از اوسلب‌کند، شك نیست‌که نظر نرکس‌تحقق خواهدیافت. و در این‌صورت است‌که امکان سرمایه‌گذاری درهیچ صنعتی به‌تنهایی وجود نخواهد داشت. ولی در اوضاع واحوال عادی، جریان‌براین‌منوال‌است‌که همراه بابروزتحول درمنابع‌موجود براثرسرمایه‌گذاری، برمیزان درآمد واقعی، به لحاظ تقلیل قیمتها افزوده می‌شود. و این درآمد اضافی، اگر پس‌انداز شود، امکان سرمایه‌گذاریهای جدید به وجود می‌آورد. و منابع مورد استفادهٔ صنعت سابق هم به خدمت سرمایه‌گذاری جدید درمی‌آید. اگر درآمد اضافی را هم‌خرج‌کنند شك نیست‌که درهمان رشتهٔ‌فعالیت، امکان اشتغالات جدیدی به وجود می‌آورد. و وقتی منابع جابجا شده، در صنایعی که براثرکشش درآمدها توسعه یافته‌اند، به خدمت‌گرفته شدند، نتیجتاًرشد متعادلی‌حاصل می‌شود؛ و دیگر لازم‌نیست‌که سرمایه‌گذاری‌همسنگ‌وهمزمانی‌درتمام‌رشته‌های مختلف صورت‌گیرد.

حالت دیگری، غیراز سرمایه‌گذاری در یك رشتهٔ موجود صنعتی نیز، قابل تصور است. و آن سرمایه‌گذاری به طورکلی برای تقلیل هزینهٔ تولید است. فرض کنید، حالت اشتغال‌کامل برقرار است، و صنایع هم دارای تولید وهزینه متعادل‌اند. در این‌میان یك ابداع درجهت تقلیل‌هزینهٔ تولید رخ‌می‌دهد، یا درنرخ‌بهره، تنزلی پدید می‌آید (فعلاً این شق اخیر را مورد بحث قرارمی‌دهیم). در این‌حال افزایش میزان‌تولید دربسیاری‌ازصنایع، خاصه صنایعی‌که برای توسعهٔ خوداحتیاج به‌مبالغ کلانی سرمایه دارند منشأ سود تواند بود. بدین ترتیب، براثر تقلیل نرخ بهره، می‌توانندکارخانهٔ خود را وسعت دهند و برمیزان محصول‌خود بیافزاید. اگر تقاضای محصولات این صنایع، فاقدکشش باشد، توسعهٔ صنایع مربوطه هم، خواه و ناخواه،

محدود وکم خواهدبود؛ و اثر آن فقط تا آن‌حد است‌که قیمت کالاهای تولیدی خود را تقلیل می‌دهد، و از این راه برمیزان درآمد واقعی مصرف‌کننده می‌افزاید. ولی وقتی‌تقاضا، ازقابلیت‌کشش برخوردار باشد، موجب می‌شودکه تولید به شیوه‌ای‌تازه، توسعه یابد و برمیزان درآمد واقعی تولیدکنندگان افزوده شود. وقسمتی ازمنابعی که با شیوه‌های‌کهنه به تولید آن‌کالا می‌پرداخت‌آزاد می‌شوند. ولی به هرشکلی‌که میزان‌درآمدبالارود، افزایش‌آن، پس‌انداز شده یا به مصرف می‌رسد. اگر به‌مصرف برسد از طریق افزایش مصرف، موجب توسعهٔ تولید می‌شود، و اگر پس‌انداز شود، موجبات سرمایه‌گذاری جدید یا اقدام درتقلیل‌هزینهٔ تولید صنایع‌موجود را فراهم می‌آورد.

ولی به هرحال در یك کشور فقیر، مبادرت به سرمایه‌گذاری، در صنایعی‌که محصولات قابل‌استفاده برای اغنیا را تأمین می‌کند، ازقبیل اتومبیل، یخچال‌برقی ولوازم‌برقی، حتی‌اگرهم، میزان‌مصرف این‌محصولات ازقابلیت‌کشش‌لازم برخوردار باشد، اقدامی‌است متهورانه، که از حماقت هم چندان به دور نیست. ولی همیشه در این کشورها امکانات وصنایعی وجود دارد که به‌آسانی می‌توان در هرکدام ازآنها سرمایه‌گذاری‌کرد.

□ موجبات کندی رشد اقتصادی

نظر هیرشمن را دربارهٔ موجبات کندی رشد اقتصادی و راههای غلبه برآن، یادآور شدیم. شایدبتوان عوامل کندکنندهٔ رشد اقتصادی را بدینسان تعریف کرد: «نواقص ونارسائی‌هائی که سیستم قیمتها به خودی خود قادر به رفع آنها نیست».

رشدمتعادل اقتصادی‌براین فرض مبتنی است‌که موجبات کندی رشداقتصادی به‌طور هموار و یکسان در تمام زمینه‌های اقتصادی پخش وگسترده است. وبرای از

میان برداشتن آنها باید اقتصاد را از حال رکود خارج کرد وحرکتی به آن بخشید. وهمینکه اقتصاد به حرکت درآمد دریك جبههٔ بسیاروسیع بههمهٔ عوامل کند کنندهٔ رشد اقتصادی حمله کرد. نظری که ازلزوم رعایت اولویت وتقدم در سرمایه‌گذاری دفاع می‌کند وجود عوامل کندکنندهٔ رشد را بنحو دیگری درك می‌کند؛ و معتقد است این عوامل که رشد اقتصادی را به نحو عمیقی مقید می‌دارنـد در زمینه‌های وسیعی پراکنده‌اند. وبعداز درهم شکسته شدن این موانع اقتصاد با نیروی محرکه‌ای که در ذات خویش دارد، خود را تا حد زیادی به پیش می‌کشاند؛ و تا آن حد که مانع جدیدی بروزنکند پیشرفت اقتصادی ادامه می‌یابد. متأسفانه تشخیص وپیش‌بینی موانع جدیدی‌که احتمالاً به وجود خواهندآمدممکن نیست، زیرا علم اقتصاد هنوز چنین قدرتی را ندارد که بتواند تمام حوادث و جریانهای اقتصادی راپیش‌بینی نماید. پس بهترین راه آن است که موانع بعدی را یکی پس از دیگری، به همان ترتیب که پیش می‌آید مورد توجه وحمله قرار داد.

به‌طورکلی، وجود عوامل‌کندکنندهٔ رشد اقتصادی را ازروی دونشانه می‌توان شناخت. زیرا این عوامل بیش از هرچیز در این دوحالت اثر وجودی خود رانشان می‌دهند، و این دو حالت از اینقرارند: یکی کمی عرضهٔ کالا در یك قیمت معین و دوم گرانی مایه‌های تولید یك یا چند کالا . برای غلبه برهردوی این حالات باید به سرمایه‌گذاریهای جدید مبادرت ورزید.

□ مواضع اصلی رشد

آن‌کسانی‌که به لزوم رعایت اولویت‌ها در سرمایه‌گذاری اعتقاد دارند ، قائل شدن‌تقدم برای سرمایه‌گذاری را درمواردی‌که مواضع اصلی رشد می‌نامند، مؤکداً تأکید می‌کنند . این عده معتقدند باید ابتدا در طرحهایی سرمایه‌گذاری کرد که

تأثیر مستقیم یاغیرمستقیمشان درساختمان اقتصادی‌کشور، موجبات تسریع در رشد اقتصادی را فراهم می‌آورد. اگر به نوشته‌های مربوط به رشد اقتصادی مراجعه‌کنیم. می‌بینیم که اصطلاح **مواضع اصلی رشد** درموارد متعددی بکار رفته است. و اولین‌بار آن را فیشر[۱۳] بکار برد. ولی‌این‌اصطلاح را هیچ‌کس تا به‌امروزتعریف نکرده‌است.

مواضع اصلی رشد تا اندازه‌ای با مواردی که سرمایه‌گذاری در آنها موجب تقلیل هزینهٔ عمومی تولید خواهد شد، انطباق دارد. مثل‌آموزش کارگران. و نیزتا اندازه‌ای هم باآن صنایعی‌که کارفرما را به بهره‌مندی ازتکنولژی پیشرفته تشویق وهدایت می‌کنند، انطباق‌دارد. مثل صنایع الکترونیك دردنیای امروز. مواضع‌اصلی رشد را می‌توان با قابلیت‌کشش بسیار تقاضا، نسبت به درآمد هم توجیه کرد. یعنی چنانچه درآمد افزایش یابد تقاضا هم به موازات آن افزایش می‌یابد. ویا می‌توان مواضع اصلی رشد را، با قابلیت کشش قیمتها در سطح بالا توجیه کرد. یعنی بروز هرنوع بهبود و پیشرفت درکار تولید، مآلاً به افزایش فروش ودرنتیجه به افزایش تولید و توسعهٔ کارخانه منجر می‌شود.

اقتصاددانان فرانسوی به‌وجود وتأثیرمواضع اصلی رشد توجه بسیارنموده‌اند، وآنها رابعضاً «قطبهای‌توسعهٔ اقتصادی» نام داده‌اند. وبسیاری‌ازایشان‌کوشش‌کرده‌اند که ازمیان انبوه صنایع،آن صنایع را که مواضع اصلی رشداست، ازصنایع دیگری که طبعاً چنین موقعیتی ندارند ، ممتاز و مشخص سازند. برخی از ایشان مثلاً راه آهن را که موجب پیوند بازارها به یکدیگر وکاهش هزینهٔ حمل و نقل است، به عنوان یکی از مواضع اصلی رشد شناخته‌اند.

برخی دیگر کارخانه‌های تولید کنندهٔ نیروی برق را بدین عنوان منسوب کرده‌اند. یك نگاه به تاریخ اقتصاد درقرن هیجدهم‌آشکار می‌سازدکه صنایع نساجی در این قرن، نقش یکی ازمواضع اصلی رشد را بازی کرده است. زیرا این صنعت

تقاضای زغال را افزایش داد، و باعث توسعهٔ استخراج زغال شد. و ازطرف دیگر، با عرضهٔ زیاد پارچه، به افزایش مصرف آن کمك فراوان [14] نمود.

یك جغرافی‌دان به اساس مفهوم مواضع اصلی رشد یاقطبهای توسعهٔ اقتصادی به‌شدت حمله‌کرده است. وی می‌گوید بجای این‌مفهوم باید ازمفهوم **صنایع دینامیك** استفاده‌کرد. منظور وی از صنایع دینامیك یا **صنایع محرك**، صنایع سنگینی نیست که به‌سرمایه‌گذاری بسیار احتیاج‌دارند، بلکه منظور وی از این اصطلاح، صنایعی است‌که به‌کار انداختن آنها، محتاج به نیروی فکری فـراوان است؛ و ضمناً خود، پرورش‌دهندهٔ نیروهای‌فکری نیزهست. مثل‌صنعت ساعت سازی درسویس ومخصوصاً صنعت اتومبیل‌سازی[15].

مقایسهٔ صنایع نساجی ایالات متحده در ۱۹۶۰، با صنایع نساجی فرانسه در درهمان سال، این مطلب را به خوبی نشان می‌دهد،که یك صنعت معین، مستقل از شرایط زمان ومکان، همواره یك تأثیر‌ثابت ومشخص دراقتصادکشور بجا نمی‌گذارد. اگر همهٔ تقاضاها تابع منحنی **گومپرتز*** باشند، یعنی‌کشش تقاضا نسبت به درآمد، برای یك‌کالای معین، در طول زمان‌کاهش یابد، صنعت تولیدکنندهٔ آن‌کالا، درطول زمان، اثرخود را به‌عنوان یکی ازمواضع اصلی‌رشد از دست می‌دهد. نه‌تنها‌گذشت زمان درتعیین موقعیت صنایع به عنوان مواضع اصلی رشد اثر دارد، بلکه تحولات تکنولژیك هم، با تغییری‌که درهزینهٔ تولید پدید می‌آورند، موقعیت صنایع را از جهتی‌که مورد نظر ما است، دچار تغییر و دگرگونی می‌سازند.

عده‌ای دیگر، چنین نظر داده‌اندکه دامنهٔ ارتباط یك صنعت با سایر صنایع هم می‌تواند، آنرا به موضع اصلی رشد، بدل‌کند. مثلاً صنایعی‌که مقدارقابل‌توجهی ازفرآورده‌های سایرصنایع را، به‌عنوان مواد موردنیاز برای تولید خود خریداری

* Gompertz

می‌کنند، وفرآورده‌های خود را به‌تعداد زیادی ازصنایع دیگرمی‌فروشند می‌توانند، عنوان‌موضع اصلی‌رشد را احرازکنند. این‌نظر تا حدودی درست است. یعنی‌داشتن چنین ارتباطی شرط لازم برای احراز عنوان مذکور می‌باشد، ولی بهیچوجه شرط کافی برای احراز چنان موقعی نیست.

یك صنعت به دو طریق در رشـد اقتصادی، مؤثر می‌شـود. اول اینکه براثر افزایش تقاضا، تولید خود را افزایش می‌دهد، یعنی کارخانه وسعت می‌گیرد. و دوم اینکه با به‌کارگرفتن پیشرفتهای تکنولژیك،کیفیت‌کار درآن‌کارخانه‌تحول می‌یابد. و همین دو خصلت، یعنی لزوم تبعیت یك صنعت از شرایط بازار، وشرایط فنی‌روز، باعث می‌شود،که یك صنعت نتواند بطور ثابت مقام خاصی درنظم صنعتی داشته‌باشد.

از اینروشناختن یك صنعت، به عنوان‌یکی ازمواضع اصلی‌رشد، به‌طور ثابت ودائم، و درهمه جا، میسر نیست؛ مضافاً به اینکه توسعهٔ یك صنعت، با توسعهٔ صنایع دیگری‌که برای‌آن صنعت مواد موردنیاز تولید می‌کنند، ملازمه دارد، ونمی‌توان تصورکردکه صرفاً توسعهٔ هـر صنعت، بخودی خود، موجب‌آن باشدکه سایرصنایع مربوط هم، همگام با آن توسعه یابند. چه، توسعهٔ آن صنایع، طبعاً مستلزم تحقق شرایط فراوان دیگری هم هست. پس تلقی یك صنعت به عنوان موضع اصلی رشد، و حکم به اینکه، به لحاظ ارتباط این صنعت با صنایع دیگـر، توسعهٔ آن موجب توسعهٔ سایرصنایع مربوط به‌آن خواهد شد، درست نیست.

سرمایه‌گذاریهای خارجی درکشـورهای کم‌توسعه، غالباً یك ناحیهٔ محدود و مشخص ایجاد می‌کند، که‌گرچه ازلحاظ جغرافیایی، مثلاً در یك منطقهٔ گرمسیری واقع شده است، ولی از لحاظ اقتصادی در حقیقت قسمتی از دستگاه اقتصادی‌کشور خارجی تلقی می‌شود.[۱۶]. به این ترتیب تأثیر توسعه انگیزه صنایع اصلی، به شکل دیگری جلوه می‌کند.

صنایعی مانند: نفت، استخراج معادن، و یا حتی اتومبیل‌سازی[۱۷]، در شرایط متفاوت، آثار متفاوتی در اقتصاد کشور پدید می‌آورند. در یک کشور کم‌توسعه، که قابلیت کشش عرضه و تقاضا کم است، فرآورده‌های این نوع صنایع، به‌ناچار درخارج به فروش می‌رسد، و مواد و ابزار و ماشینهای مورد نیاز این صنایع نیز، از خارج وارد می‌شود. متخصصان آزمودهٔ مورد احتیاج، و در بسیاری موارد، حتی کارگران مورداحتیاج راهم ازخارج واردمی‌کنند. **اینیس*** معتقد است که معدن‌کاری در کانادا عامل محرك رشد اقتصادی بود. زیرا باعث شد، که برای تأمین غذای معدن‌کاران، عده‌ای را در روستاها سکونت دهند و به‌کار زراعت مشغول کنند. هم‌بدین‌منظوربود که، کشیدن خط‌آهن بین‌معادن و روستاها ضروری شد. درحالیکه مثلاً صنعت تهیه پوستهای گرانقیمت، اصلاً چنین تأثیری را نداشت[۱۸]. در مورد دیگر، معدن‌کاری در رودزیای جنوبی، نقش‌مشابهی‌راکه دربارهٔ کانادا ذکر نمودیم، نتوانست ایفاءکند. زیرا موفق نشدندکه مهاجران اروپایی را برای تأمین غذای معدن‌کاران، به اقامت درمزارع و روستاها برانگیزند. یعنی‌عامل‌محرك به‌وجودآمد، ولی این عامل‌محرك نتوانست حرکتی برانگیزد، و علت این عدم‌تأثیر هم به زبان اقتصادی آن بود، که قدرت‌کشش عرضه درکالاهای وارداتی، بیش‌ازقدرت‌کشش‌عرضه، در داخل‌کشوربود.

□ شعب هدایت کنندهٔ رشد اقتصادی

درکنار مفهوم «مواضع اصلی رشد»، یا «قطبهای رشد»، مفهوم دیگری ایجاد شدکه عبارت است از **شعب هدایت‌کننده**. این‌مفهوم را **رستو** درخلال تئوری مرحله‌ای خود وضع نموده است. منظور از شعبه، در بسیاری موارد همان صنعت است. مثلاً صنعت‌نساجی که صنعت هدایت‌کنندهٔ جهش‌اقتصادی انگلیس از۱۷۸۳ تا ۱۸۰۳بود.

* Innis

یا راه‌آهن که از ۱۸۳۰ تا ۱۸۶۰، صنعت یا شعبهٔ هدایت‌کنندهٔ اقتصاد فرانسه بود. تکامل اقتصادی ایالات متحده ازحالت «بلوغ اقتصادی»، تاحد «مصرف به‌مقدار زیاد» فعلی، به هدایت صنایع اتومبیل سازی صورت گرفت. شعبهٔ هادی رشد اقتصادی، در همهٔ اوضاع و احوال، و در همهٔ کشورها ثابت و یکسان نیست؛ و به دلایل متعدد حصول این نقش برای یك شعبه، منوط به وضع عرضه و تقاضا نسبت به کالای آن صنعت‌است. این شعبه یاصنعت ممکن‌است به‌لحاظ وجودقابلیت‌کشش فراوان‌تقاضا، نسبت به درآمد، و یا به لحاظ ارزانی فرآورده‌های خود به سرعت رشد کند، و در اقتصادکشورآثار دامنه‌داری ایجادکند. یا ممکن‌است با افزایش‌تقاضای خود، برای مواد مورد نیازش، باعث شود که سایر صنایع‌گسترش یابند. یاممکن است روشها و دانشهایی را ایجادکند و به‌کار بندد، که برای سایرصنایع هم مفید باشد و آنها هم به استفاده از این روشها و دانشها تشویق شوند، ونتیجتاً درهزینهٔ تولید به‌طورکلی تقلیل حاصل شود.

مسئله‌ای‌که ازلحاظ تاریخی‌قابل طرح ومطالعه است،آن است‌که چه‌کیفیتی باعث می‌شودکه یك شعبه یا صنعت نقش‌هدایت‌کننده بیابد. داشتن بیشترین سرعت رشد؟ یا داشتن سرعت رشد بالنسبه بسیار زیاد؟ توسعهٔ اندازهٔ واحدهای آن صنعت؟ یا داشتن بیشترین تأثیر در سایرشعب و صنایع؟

به نظر می‌رسدکه نمی‌توان یك‌کیفیت خاص وثابت را به عنوان عاملی‌که یك صنعت را به صنعت هدایت‌کننده تبدیل می‌کند برگزید؛ و اگر به اصرارهم، چنین کیفیتی را برگزینیم، به سختی می‌توان آنرا برای پیش‌بینی تحولات اقتصادی در همهٔ موارد به‌کار برد. ولی از مجموع آنچه‌گذشت می‌توان نتیجه‌گرفت که مفاهیم «مواضع اصلی رشد» و «شعب هدایت‌کنندهٔ رشد» آنتی‌تزهای مفهوم «رشد متعادل» می‌باشند. در رشد متعادل تخصیص منابع به نحوی صورت می‌گیردکه فرآورده‌های

متنوع صنعتی درکنار یکدیگر تولید و عرضه شوند.

□ انتخاب راه

همچنانکه درگذشته مکرراً یادآور شدیم، تخصیص منابع برای تولید، باید با ملاحظهٔ اوضاع و احوال خاص هرکشورصورت‌گیرد. اصلیترین سؤال برای اخذ تصمیم دراین‌مورد این‌است‌که، آیا تولیدکنندگان ومصرف‌کنندگان، قواعد اقتصادی را رعایت می‌کنند؟ یعنی تغییرقیمتها ایشان را به عکس‌العمل سریع ومتناسب برمی‌انگیزد یا خیر؟

چنانچه ظرفیت عکس‌العمل ایشان محدود باشد، یا به عبارت دیگر قابلیت کشش درآن‌کشورکم‌باشد، سطح‌فعلی‌قیمتها را نمی‌توان اساس و پایهٔ‌قطعی وصحیحی برای پیش‌بینی قیمتهای‌آینده تلقی‌کرد. همچنین نمی‌توان پیش‌بینی‌کردکه براثر افزایش درآمد، و تجدید توزیع درآمدها، و تحولی‌که براثر‌تجدیدنظر درتخصیص منابع در عرضه پدید می‌آید، تقاضا چه تحولی خواهد یافت، و چه وضعی به خود خواهدگرفت؟ بطورخلاصه، درکشوری‌که قابلیت‌کشش‌ناچیز باشد، سطح فعلی‌قیمتها نمی‌تواند مبنای پیش‌بینی‌تحول قیمتها درآینده قرارگیرد. وهم ازاین‌رو طبعاً‌سطح قیمتهای فعلی نمی‌تواند راهنمای سرمایه‌گذاری واقع شود. بازدهٔ نهایی سرمایه هم که برمبنای قیمتهای فعلی احتساب می‌شود نیز، نمی‌تواند راهنمای سرمایه‌گذاری باشد. زیرا بروز تحول مختصری در عرضه وتقاضا، که تغییر اساسی در سطح قیمتها را به همراه دارد، موجب تغییر اساسی‌آن خواهد شد. پس درچنین حالتی به ناچار تخصیص‌منابع باید به راهنمایی اصل «رشد متعادل» صورت‌گیرد[۱۹].

چنانچه نسبت به قیمتها حساسیت کافی وجود داشته باشد، به طوری‌که هر تغییری درسطح قیمتها، عکس‌العمل صحیح ومعقولی را موجب می‌شود، می‌توان از

روی قیمتهای فعلی کمبودها یا نارساییهای تولید را تشخیص داد، و در آن رشته‌ها سرمایه‌گذاری کرد. درصورت وجود حساسیت کافی نسبت به‌قیمتها، دیگر براثر افزایش یا کاهش عرضه و تقاضا، قیمتها تحول شدید نخواهند داشت. از این‌رو می‌توان امکانات سرمایه‌گذاری را، نه‌براساس حفظ تعادل در رشد، بلکه براساس بازدهٔ نهایی سرمایه، احتساب نمود؛ و چنانچه در ترکیب تولید، تحولی پدیدآید، و تولید، ازمسیری‌که قابلیت‌کشش تقاضا معین‌کرده بود، منحرف شود، بلافاصله سیستم‌قیمتها بکارمی‌افتد، و با واردکردن‌تغییر لازم درتولید ومصرف، انحراف حاصله را رفع‌می‌کند، و دوباره حالت تعادل لازم را ایجاد می‌کند.

اگرما علم واطلاع‌دقیق وجامعی نسبت به‌تمام جنبه‌های اقتصاد ازقبیل قابلیت کشش قیمتها، قابلیت کشش درآمد، نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$، بازده‌های نهایی، وغیره می‌داشتیم‌دیگر درانتخاب راه مردد نمی‌ماندیم؛ واصولاً مسئله‌ای به‌نام مسئلهٔ سرمایه‌گذاری‌براساس تعادل یا براساس‌تقدم مطرح نمی‌شد. درآن‌حال به‌راحتی‌ممکن بودکه همهٔ‌اطلاعاتی را که در اختیار داریم به‌یك‌کمپیوتر بدهیم، و آنچه را هم‌که هدف ما ازسرمایه‌گذاری است، دراختیارش بگذاریم. مثلاً بگوییم‌که ازسرمایه‌گذاری محصول‌بیشتر می‌خواهیم، یا ایجاد اشتغال؛ وهمچنین‌آنچه را هم از نظرتأمین رفاه مورد نظرمان هست به‌کمپیوتر تحویل دهیم و ازماشین بخواهیم‌که برنامه‌ای برای سرمایه‌گذاری ما تهیه وارائه‌کند. شك‌نیست‌که ماشین با داشتن این‌همه اطلاعات، برنامهٔ سرمایه‌گذاری را، با رعایت اولویتها، به طور دقیق به‌ما ارائه خواهدکرد. ولی اطلاعات ما از عوامل اقتصادی بسیار محــدود است. خاصه در یك اقتصاد بسته، پیش‌بینی تحول قیمتها بسیار دشوار یا حتی محال است. ولی با این وصف چاره‌ای نیست، جزآنکه با تکیه به همین اطلاعات ناقص تصمیم بگیریم. حال در این‌تصمیم‌گرفتن چه‌اندازه می‌توانیم به قیمتها اعتمادکنیم، مسئله‌ای است‌که مقامات برنامه‌ریز به هنگام اخذ

تصمیم بایدآنرا مدنظر داشته باشند، وبا توجه به جمیع جوانب امر، از این عامل هم در اخذ تصمیم استفاده کنند.

رویهمرفته اگر کار سیستم قیمتها را تا حدودی قابل‌اعتماد تلقی کنیم، می‌توان سرمایه‌گذاری را متوجه صنایعی نمود که سود سرشاری می‌دهند؛ و پس از این سرمایه‌گذاری، منتظرماند تاعوامل اقتصادی، تعادل لازم را درجریان تولید ومصرف پدیدآورند. ولی چنانچه به سیستم‌قیمتها نتوان هیچ‌نوع اعتمادکرد، دیگرچاره‌ای نمی‌ماند جز آنکه طراحان برنامه‌های اقتصادی، تعادل لازم را با برنامه‌های سرمایه‌گذاری به وجودآورند.

☐ خلاصه

تقسیم‌وظایف اقتصادی بین بخش‌خصوصی و دولت، تا حدود زیادی به‌مسایلی ازقبیل مصالح عامه (بخصوص‌ایجاد سرمایه‌های‌ثابت اجتماعی)، ایجادمزایای عمومی برای صنایع، انحصار (که در فصل هشتم از آن‌گفتگوکردیم)، و همچنین به میزان کارآیی بازار در تخصیص منابع بستگی دارد، میزان تأثیرسیستم قیمتها در توسعهٔ اقتصادی، مورد اختلاف شدید اقتصاددانان است. یك عده معتقدندکه مکانیزم قیمتها در هیچ موقع و هیچ‌کجا نمی‌تواند راهنمای توسعهٔ اقتصادی باشد. عدهٔ دیگری معتقدندکه مکانیزم‌قیمتها فقط درکشورهای‌کم‌توسعه نمی‌توانند به‌خوبی عمل‌کنند، و در بررسی این نظرما واقف شدیم‌که سرمایه‌گذاری در رشته‌های تولیدی، وسرمایه‌گذاری درسرمایه‌های ثابت اجتماعی، به دوشکل بایکدیگر رابطه حاصل‌می‌کنند. در یکی از این اشکال این رابطه، این دو نوع سرمایه‌گذاری به راههای مختلف، چنان با یکدیگر ترکیب می‌شوند، که بیشترین رشد ممکن عاید اقتصادکشورشود. درشکل دیگر این رابطه، این دو نوع سرمایه‌گذاری براساس احتیاجات فیزیکی،

و برای بهره‌مندشدن از نتایج سرمایه‌گذاریهای قبلی، با یکدیگر ترکیب می‌شوند.

امکانات متفاوتی که برای کار سیستم قیمتها، درکشورهای کم‌توسعه وجود دارد نیز، بررسی‌شد؛ وازجمله تأکید شدکه سیستم قیمتها به‌شرطی درکشورهای کم‌توسعه می‌تواند به‌کار بیفتد،که برای هررشته ازتولید ومصرف جانشینی وجود داشته‌باشد، و قابلیت کشش در تولید و مصرف، زیاد باشد. ولی چنانچه مصرف دارای ترکیب ثابت وخاصی باشد، و تولید هم، چنان باشدکه ناچار از به‌کارگرفتن مایه‌های معینی باشیم، دیگر سیستم قیمتها نمی‌تواند عمل بکند. چنانچه سیستم قیمتها، به طور غیردقیق عمل بکند، در این صورت فقط تغییرات عظیم درسطح قیمتها می‌تواند راهنمایی برای سرمایه‌گذاری باشد.

گفته‌شدکه اتخاذ سیاست‌تعادل یا عدم‌تعادل در رشد، یك مسئلهٔ عملی‌وتجربی است. نظرات‌گروهی‌که به‌لزوم رعایت تقدم درسرمایه‌گذاری معتقدند، و برای‌بیان نظرخود عناوینی از قبیل «مواضع اصلی رشد»، «قطبهای توسعه» و «صنایع محرك» را به‌کار گرفته‌اند، شرح داده شد. و همچنین توضیح دادیم‌که این گروه تا کنون نتوانسته‌اند ضابطهٔ قطعی و ثابتی برای تشخیص صنایع اصلی ایجادکنندهٔ رشد به دست بدهند. و نیز گفته شدکه حتی درمواردی‌که یك صنعت، عامل محرك مطمئنی برای ایجاد جریان رشد اقتصادی است، بازهم ممکن‌است، ساختمان عمومی اقتصاد کشورچنان باشد،که ایجادچنین‌صنعتی هم‌نتواند جریان رشداقتصادی را برانگیزد. و به‌همین مناسبت یادآور شدیم،که تحت برخی ازشرایط خاص، مکانیزم بازار،قادر به عمل‌کردن نیست و تنها راه، توسل به برنامه‌ریزی اقتصادی است. انواع مختلف برنامه‌ریزی هم به طور خلاصه شرح داده شد. ولی برای آشنایی با تکنیك‌های برنامه‌ریزی باید به‌نوشته‌های مشروحتری در این مورد مراجعه شود.

□ کتاب شناسی

کارهای اساسی دربارهٔ این مسئله که چه میزان از رشـد اقتصادی را می‌توان به مکانیزم قیمتها محول داشت، توسط روزن اشتاین ـ رودن صورت‌گرفته است، که درتوضیحات شمارهٔ ۱ و ۱۱ آخر این فصل معرفی شده‌اند. نوشتهٔ نرکس مندرج در توضیح شمارهٔ ۱۲ و نوشتهٔ هیرشمن منـدرج در توضیح شمارهٔ ۳ و همچنین نوشتهٔ بسیارجالب استریتن، مندرج درتوضیح شمارهٔ ۱۰ این‌فصل نیزحاوی مطالب مفیدی درزمینهٔموردگفتگومی‌باشند. مجلهٔ Oxford Economic Paper، شماره‌های ژوئن ۱۹۶۲ ومارس ۱۹۶۳ نیز، حاوی بحثهای زنده وگرمی دربارهٔ این موضوع می‌باشد. برای‌آشنایی با مدافعات تجربی وعملی از رشد متعادل به‌نوشتهٔ L. J. Walineky به نام : Economic Development in Burma (1951-1960) ، چاپ ، Twentieth Century Fund,

نیویورك، صفحات ۵۹۴ـ۵۹۳ مراجعه‌کنید.

نقاط ضعف‌بازار را Francis M. Bator، با اصطلاحات و زبان فنی درمقالهٔ خود به نام : The Anatomy of Market Failure، مندرج در مجلهٔ Querterly Journal of Eoconomies,

شمارهٔ اوت ۱۹۵۸، صفحات ۳۵۹ـ۳۵۱ شرح می‌دهد.

حواشی و مأخذ فصل یازدهم

۱ــ به مقالهٔ *P. N. Rosenstein–Rodan* تحت عنوان :

Problems of Industrialization of Eastern and Southern Europe,

چاپ شده در مجلهٔ *Economic Journal* ، شمارهٔ ژوئن ــ سپتامبر ۱۹۴۳ ، صفحات ۲۱۱ــ۲۰۲، مراجعه کنید . این مقاله در مجموعه‌ای که *Agarwala* و *Singh* فراهم آورده‌اند و همچنین در مجموعه‌ای که *Okun* و *Richardson* فراهم کرده‌اند نیز، تجدید چاپ شده‌است .

۲ــ به صفحهٔ ۲۰۸ نوشتهٔ فوق مراجعه کنید .

۳ــ به نوشتهٔ *Albert O. Hirschman* تحت عنوان :

The Strategy of Economic Development,

از نشریات دانشگاه یال ، سال ۱۹۵۹ مراجعه کنید .

۴ــ به نوشتهٔ *A. O. Hirschman* تحت عنوان :

Economic and Investment Planning, Reflections Based on Experience in Colombia,

در مجموعـهٔ *Investment Criteria and Economic Growth* ، از انتشارات مـؤسسهٔ *Asia Publishing House* ، چاپ نیویورك ، سال ۱۹۶۱ ، مراجعه کنید.

۵ــ به نوشتهٔ *P. A. Samuelson* و *R. M. Solow* تحت عنوان :

Balanced Grouth Under Constant Returns to Scale,

چاپ شده در مجلهٔ *Econometrica* ، شمارهٔ ژوئیه ۱۹۵۳ ، صفحات ۴۱۲ــ ۴۲۴، مراجعه کنید .

۶ـ به مباحثاتی که در اینمورد صورت گرفته است و در شمارهٔ ماه مه ۱۹۵۵ مجلهٔ *American Economic Review* درج شده ، مراجعه کنید .

۷ـ به نشریهٔ سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۴ تحت عنوان :

Taxes and Fiscal Policy in Underdeveloped Countries,

صفحهٔ ۵ ، مراجعه کنید .

۸ـ به صفحات ۵۱۷-۵۱۶ ، نشریهٔ *Economist* شمارهٔ ۲۵ فوریهٔ ۱۹۵۶ ، تحت عنوان : *India,s Crucial Plan* مراجعه کنید .

۹ـ به صفحهٔ ۲۰۷ نوشته‌ای که در توضیح شمارهٔ یك همین فصل ازآن یاد شده است ، مراجعه کنید .

۱۰ـ به‌کتاب *Paul Streeten* ، به نام :

Economic Integration: Aspects and Problems,

فصل پنجم ، تحت عنوان : *Unbalanced Grouth* ، از انتشارات مؤسسهٔ *Sythoff Leyden* ، سال ۱۹۶۱، مراجعه‌کنید .

۱۱ـ به نوشتهٔ *P. N. Rosenstein-Rodan* ، تحت عنوان :

Notes on the Theory of the Big Push,

چاپ شده در مجموعهٔ *H. S. Ellis* و *H. C. Wallich* به نام :

Economic Development for Latin America,

از انتشارات مؤسسهٔ *St. Martin* ، چاپ نیویورك ، سال ۱۹۶۱ ، صفحات ۷۳-۵۷، مراجعه کنید.

۱۲ـ به نوشتهٔ *R. Nurkse* تحت عنوان :

Problems of Capital Formation in Underdeveloped Countries

از انتشارات مؤسسهٔ *Blackwell* ، چاپ اکسفورد ، سال۱۹۵۳، مراجعه‌کنید.

۱۳ـ به مقالهٔ

Production: Primary, Secondary and Tertiary,

مندرج در *Economic Record* ، شمارهٔ ژوئن ۱۹۳۹، صفحات ۳۸-۲۴، مراجعه‌کنید.

۱۴ـ به نوشتهٔ *C. Zarka* ، تحت عنوان :

Un Exemple de Pole de Croissance: L'Industrie Textile du Nord de La France, (1830–1870)

مندرج در *Revue Economique* ، شمارهٔ ژانـویهٔ ۱۹۵۸ ، صفحهٔ ۱۰۰، مراجعه کنید .

۱۵– به‌نوشتهٔ *J. F. Gravier* ، تحت عنوان :

Paris et le Désert Francais,

از انتشارات مؤسسهٔ *Flammarion* ، چاپ پاریس ، سال ۱۹۵۸، صفحات ۱۶۹–۱۴۸، مراجعه کنید .

۱۶– به نوشتهٔ *H. W. Singer* تحت عنوان :

The Distribution of Gains between Investing and Borrowing Countries,

مندرج درمجلهٔ *American Economic Review* ، شمارهٔ مه ۱۹۵۰، صفحات ۴۷۵–۴۷۳ ، مراجعه کنید.

۱۷– به نوشتهٔ *George Maxcy* و *A. Silberston* به نام :

The Motor Industry,

از انتشارات مؤسسهٔ *G. Allen*، چاپ لندن، سال ۱۹۵۹، مراجعه کنید .

۱۸– به نوشتهٔ *H. A. Innis* ، تحت عنوان :

Problems of Staple Production in Canada,

از انتشارات دانشگاه تورنتو ، سال ۱۹۳۰ مراجعه‌کنید .

۱۹– به‌مصاحبه با *Oskar Lange*، عضو کمیسیون دولتی برنامه‌ریزی لهستان ، مندرج در نیویورك تایمز، ۱۸ ژوئن ۱۹۵۸ ، مراجعه‌کنید .

فصل دوازدهم

کشاورزی در برابر صنعت

یکی از مـوارد رشد اقتصادی متعادل ، نگاهداری تعادل بین رشد صنعتی و رشدکشاورزی است. این مطلب از لحاظ تاریخ اقتصاد هم ، اهمیت دارد، ولی بعداً دربارهٔ آن گفتگو خواهیم کـرد. تعادل رشد صنعتی و رشد کشاورزی از دو لحاظ می‌تواند مورد نظر قرارگیرد. اول از لحاظ تقاضا. بدین توضیح که چون در مراحل اولیهٔ رشد، قابلیت کشش درآمد نسبت به مواد غذائی زیـاد است، پس طبعاً در این مرحله تقاضای مواد غذایی باسرعتی بیش ازتقاضای کالاهای صنعتی افزایش می‌یابد. در چنین حالی برای حفظ تعادل بین دو شعبهٔ مذکـور باید سعی شود تا تقاضای فرآورده‌های این دوشعبه متعادل گردد. دوم ازلحاظ عرضه. اگر مواد غذائی را فقط یك کالای میانی بدانیم که مصرف آن برای تشکیل سرمایه ـ چه در سرمایه‌های ثابت‌اجتماعی وچه درسرمایه‌های صنعتی ـ ضرورت دارد، پس رشد اقتصادی‌متعادل، مستلزم متناسب (یا متعادل) ماندن میزان عرضهٔ دو شعبهٔ صنعت وکشاورزی خواهد بود. ولی حفظ تعادل (یا تناسب) بین میزان عرضهٔ ایـن دو شعبهٔ ، خود با مسائل دیگری ارتباط پیدا می‌کنند که عبارتند از: مسئلهٔ قیمت فرآورده‌های این دوشعبه، و مسئلهٔ توزیع درآمد بین کارگران شهری و روستاییان .

مشکل اساسی صنعتی شدن هم، حفظ همین تعادل است. ولی عده‌ای به لزوم

حفظ چنین تعادلی باور ندارند. ایــن عده تصور می‌کنند که بایــد صنعت را مقدم برکشاورزی دانست و استدلال آنها برلــزوم مقدم داشتن توسعهٔ صنعت بر توسعهٔ کشاورزی از اینقرار است :

اولاً ــ چون کشورهای توسعه یافته عموماً صنعتی هستند، پس راه رسیدن به توسعهٔ اقتصادی، صنعتی شدن است (این اندیشه به خصوص برای کشورهای کم توسعه کشش فوق‌العاده‌ای دارد).

ثانیا ــ چون «بازدهٔ نهایی‌کار» درصنعت بالاتراز‌کشاورزی است، پس ازانتقال نیروی کار از کشاورزی به صنعت، تولید ملی را افزایش می‌دهد. به خصوص وقتی بیکاری پنهان در کشاورزی وجود دارد، هرنوع انتقال نیروی کار ازکشاورزی به صنعت، مطلوب و مفید خواهد بود.

ثالثا ــ صنعتی شدن دارای مزایــای ضمنی است*. از قبیل توسعهٔ آموزش، توسعهٔارتباطات، تأثیر متقابل رشته‌های‌اقتصادی دریکدیگر، ودگرگونی شیوهٔتولید ومصرف به‌تبعیت ازشیوه‌های‌کشورهای صنعتی و مانند آنها . ولی توسعهٔ کشاورزی هیچکدام ازاین خواص را دربرندارد. آنها می‌گویند: «راست است‌که براثرپیروی از شیوهٔ تولید ومصرف‌کشورهای صنعتی، ممکن است اقتصاد روستا روبه رکود رود. ولی مسلماً در شهرها تحرك پدید می‌آید، وشهر نشینی غلبه می‌کند، و شهرنشینی، هم محصول و نشانه وهم مبدأ رشد اقتصاد کشور است.»

رابعا ــ توسعهٔ‌کشاورزی‌اساساً‌خودمستلزم دسترسی به‌محصولات صنعتی، مانند کود شیمیائی وماشین‌های‌کشاورزی است؛ وبرای بالابردن کارآئی کشاورزی، ناچار باید اول صنعت را توسعه بخشید .

اگر سه چهارم یا حتی نصف استدلالهای فوق درست باشد، کافی است که‌کار

---

* External Economies

توسعهٔ اقتصادی را از توسعهٔ صنعت آغاز کنیم. ولی تعادل چه می‌شود؟ بخصوص وقتی یک‌کشور در حال توسعه، کشاورزان را به شهر می‌آورد، غذای آنها را ازکجا تأمین‌می‌کند؟ درست است‌که احتمال دارد ایشان درروستا اثری درتولید نداشته‌اند، ولی بهرحال درکنار سفره جایی داشته‌اند. ولی حال‌که به‌شهر آمده‌اند، غذای‌ایشان پشت‌سرشان به‌جا مانده است. اگردرروستابیکاری مخفی وجود داشته‌است، با آمدن عده‌ای‌ازروستائیان به‌شهر، مشکل پیچیده‌ترمی‌شود، زیرا دراینصورت میزان تولید موادغذایی باشروع جریان صنعتی شدن تقلیل‌می‌یابد. مگرآنکه استفاده ازماشین درکشاورزی آغاز شده باشد.

مشکل را می‌توان‌ازدیدگاه‌دیگری بررسی‌کرد. مثلاً ازلحاظ الگوی‌لوئیس. می‌دانیم که لوئیس میزان عرضهٔ نیروی کار را نا محدود دانسته است. اگر بررسی خود را از شروع به‌افزایش تقاضا برای فرآورده‌های صنعتی آغازکنیم ، این‌نتیجه بدست می‌آیدکه تقاضای اضافی طبعاً صنعت را به افزایش تعداد کارگران می‌راند. روستائیان‌که احتمالاً در روستا دچاربیکاری پنهان بوده‌اند، جذب صنعت می‌شوند. در چنین حالی طبعاً مزدها پائین وقیمت کالاهای صنعتی بالا می‌رود، تا آن حدکه قیمت بالای محصولات صنعتی وسطح پائین مزدها، به‌افزایش سود، افزایش‌پس‌انداز و درنتیجه به‌افزایش میزان سرمایه‌گذاری، و افزایش تولید صنعتی منجر می‌شود، اشکالی دربین نیست، و جریان رشد ادامه پیدا می‌کند .

اما آیا،قیمت محصولات‌صنعتی ومزدها بی‌تغییرمی‌مانند؟ریکاردو، می‌پنداشت که میزان مزدها به قیمت مواد غذائی وابسته است، و قیمت مواد غذائی هم، تابعی است از میزان اراضی قابل‌کشت. ولی امروز به این نتیجه رسیده‌اند که قیمت مواد غذائی، یاشرایطمبادلهٔ کالاهای صنعتی باموادغذائی، تابع‌سلسله شرایط پیچیده‌تری است . یکی از عوامل مؤثر در این تعیین قیمت آن است که بدانیم، آیا نیروی

کاری که دچار بیکاری پنهان بوده است، اینك در صنایع مصرفی بکارگرفته می‌شود، یا در صنایع تولیدکنندۀ کالاهای سرمایه‌ای؛ عامل دیگر در این تعیین قیمت، آگاهی از این امر است که نیروی کاری، که قبلاً دچار بیکاری پنهان بوده و اینك بکار گرفته شده است، درآمدخود را چگونه خرج می‌کند؟ نیز، کشاورزانی که درروستا باقی مانده‌اند، و درآمدشان اضافه شده است، درآمد اضافی خود را چه می‌کنند؟ باید توجه داشت که ممکن است کل محصولات کشاورزی تفاوتی نکرده باشد، ولی به لحاظ تقلیل تعدادکارگرانی که در روستاکار می‌کردند، میزان تولید سرانه ودرنتیجه میزان متوسط درآمد روستا نشین افزایش می‌یابد.

فرض کنیم که در یك اقتصاد بسته، میزان عرضۀ کالاهای مصرفی ــ صنعتی افزایش یابد، اگر چنانچه کشاورزان ونیز کارگرانی جدیداً استخدام شده‌اند، تمام درآمداضافی خودرا، صرف خریدکالاهای مصرفی ــ صنعتی بکنند، قیمت این‌کالاها تغییری نخواهد کرد. برای آنکه این نتیجه حاصل شود، یعنی این میزان کالای مصرفی ــ صنعتی به فروش برود، کشاورزان باید، هم میزان عرضۀ کالای‌کشاورزی و مواد غذائی سابق را حفظ کنند، وهم میزان مواد غذائی را، که کشاورزان به‌شهر مهاجرت کرده قبلاً در روستا مصرف می‌کردند، برآن بیفزایند. کارگران جدید الاستخدام هم، بایدمبلغی معادل درآمدسابق خودرا صرف خرید موادغذائی بکنند و درآمد اضافی خود را به خرید کالاهای مصرفی ــ صنعتی اختصاص دهند، والبته کشاورزان هم بایدکه درآمد اضافی خود را به چنین مصرفی برسانند. به‌این‌ترتیب هم‌کلیۀ کالاهای صنعتی و مواد غذایی موجود در بازار به فروش می‌رود، و هم قیمت کالاهای صنعتی تغییر نخواهد کرد.

ولی ممکن است اضافه محصولی‌که براثر انتقال‌کشاورزان، در روستاها بجا می‌ماند، کلاً به‌کارتشکیل‌سرمایه اختصاص یابد. یعنی محصولات‌کشاورزی به‌قیمت

سابق عرضه شود و به‌فروش رود. ولی هر دو گروه، یعنی کارگران انتقالی و کشاورزان باقیمانده درروستادرآمداضافی خود را، پس‌انداز کنند. پس‌انداز کشاورزان به‌شکل پول یا اوراق قرضه یا سهام مؤسسات صنعتی خواهد بود، زیرا کشاورزان نمی‌توانند از میـزان تولید مواد غذایی بکاهند، و وقت اضافی را به‌کار دیگری برای تشکیل سرمایه اختصاص دهند. در این حال، کالاهای صنعتی تولید شده، کلاً خریداری و مصرف نخواهد شد و توسعهٔ صنعتی دچار مشکل می‌گردد.

نیز ممکن است دولت ازطریق وضع مالیات بر کالاهای تولیدی کشاورزان، یا برمبالغ حاصله از فروش آنها، عمل پس‌انداز را انجام دهد. در چنین حالی، دولت مالیاتی را که به‌این‌ترتیب ازکشاورزان وصول می‌کند، بابت مزد به‌کارگران انتقالی می‌پردازد. کارگران این‌مبالغ‌را بابت‌غذایی که خریداری می‌کنند، مجدداً به‌کشاورزی برمی‌گردانند، وکشاورزان دوباره آن را بابت مالیات به‌دولت پس‌می‌دهند. درچنین حالتی هم، کلیه‌کالاهای صنعتی عرضه شده به‌بازار، خریداری ومصرف نخواهد شد.

در یك اقتصادباز، شرایط مبادله بین کالاهای صنعتی‌ومواد غذایی را می‌توان براساس قیمتهای بین‌المللی تثبیت‌کرد، ولی درچنین موردی هم چاره‌ای نیست جز آنکه به میزانی‌که سرمایه باید تشکیل شود، دریکی ازشعب اقتصاد، پس‌انداز به عمل‌آید. اگر پس‌انداز به‌این‌میزان صورت نگیرد، ناچارمیزان تقاضای‌موادغذایی از میزان تولیدآنها فراترخواهد رفت.

راه دیگری هم‌وجود داردکه عبارت‌است از این‌که‌کالاهای صنعتی‌را به‌خارج صادرکنند، و ازحاصل‌آن‌برای‌کارگران‌انتقالی، مواد غذایی خریداری و واردکنند. در این حال باید کشاورزان را به حال خودشان واگذارند تا همان میزان محصول سابق‌راتولیدکنند، وچون‌تعدادشان‌کمترشده‌است. مصرفشان‌افزایش‌می‌یابد. به‌عبارت دیگر اگر پس‌انداز صنعتی وجود داشته باشـد، لازم نیست هیچ محصول اضافی از

روستا به‌بازار واردشود (زیرادرآمداضافی، مختص ایجادتقاضا برای کالاهای کشاورزی و مواد غذایی نمی‌شود).

راه دیگر این است که کشاورزان به‌تولید موادخام کشاورزی و یا مواد غذایی، مانندقهوه وکاکائو پرداخته وآنها را به‌خارج صادرکنند ودرآمد حاصله را پس‌انداز نمایند (یا آنراصرف خریدکالاهای صنعتی بنمایند) وامکان بدهندکه کارگران به‌کار تشکیل سرمایه (یا تولید کالاهای مصرفی ـ صنعتی) بپردازند، و مواد غذایی مورد نیازشان را از خارج خریداری و وارد کنند. ولی اگـر بازارهای خارجی نسبت به قیمتها قابلیت کشش لازم را نداشته باشند، محصولات اضافی صنعتی یا کشاورزی‌که وارد این بازارها می‌شود، موجب سقوط قیمتها خواهد شد (و یاحتی واردکردن کالا از این بازارها موجب ترقی قیمتها می‌شود). در نتیجه مشکلاتی‌که در مورد اقتصاد بسته‌گفتیم، در این مورد هم بروزمی‌کند.

در یك اقتصاد باز، که تقاضا برای کالاهای صادراتی و عرضهٔ کالاهای وارداتی دارای قابلیت‌کشش‌کافی باشد، به‌آسانی می‌توان از طریق تجارت خارجی‌تعادل لازم را برقرارکرد. به‌شرط آنکه جمع‌کل هزینه‌های‌کشور، ازکل تولیدآن فراتر نرود.

ولی‌کشورهای در حال توسعه با یك مشکل واقعی روبرو هستند، مشکلی‌که درگذشته وجود داشته و درحال حاضرهم وجود دارد. مشکل این‌کشورها این است که درآمد اضافی، چه در شعبهٔ کشاورزی وچه در شعبهٔ صنعت، صرف خـرید مواد غذایی می‌شود، و موجب می‌گرددکه تقاضای این‌کالاها با سرعتی زیادتر ازتولیدآن فزونی یابد. درحالی‌که در موردکالاهای صنعتی قضیه برعکس‌است، یعنی عرضهٔ این کالاها سریعتراز تقاضای آنها افزایش می‌یابد.

سقوط‌قیمت‌فرآورده‌های صنعتی، وافزایش‌قیمت محصولات‌کشاورزی‌می‌تواند موجب‌آن شودکه تولیدکنندگان‌کالاهای صنعتی، ازتولید صنعتی چشم پوشیده و به

تولیدکشاورزی روی‌آورند. همچنین می‌تواند کارگران جدیدالاستخدام صنایع را بار دیگر به شعبهٔ کشاورزی براند. اگر قضایا بدین منوال جریان یابد، تعادل لازم، از طریق سیستم قیمتها برقرار خواهد شد، ولی البته این تعادل در سطح پایینتری قرارگرفته‌است، یعنی سطح درآمد واقعی‌در این‌تعادل کاهش‌می‌گیرد. اگر کشاورزان افزایشی را که در درآمد آنها حاصل شده پس‌انداز نکنند[1]، و آنرا صرف خرید کالاهای صنعتی بنمایند، شاید بتوان اقتصادکشور را از خطر افزایش قیمت کالاهای کشاورزی‌که راه توسعهٔ متعادل را سد می‌کند نجات داد، بدین توضیح که تولید کشاورزی و تولیدصنعتی راباید به‌موازات هم و به‌تناسب قابلیت‌کشش تقاضا نسبت به درآمد افزایش داد. اینك هنگام‌آن رسیده‌است‌که بگوییم، صنعتی‌شدن تنهاوسیلهٔ تأمین رشد و توسعهٔ اقتصادی‌کشور نیست، بلکه علاوه‌بر صنعتی‌شدن باید نحوهٔ‌توزیع درآمدها وشیوهٔ تولیدکشاورزی نیز اصلاح‌گردد. درصورتی‌که قابلیت‌کشش درآمد[2] کم باشد. این اصلاح فقط از طریق افزایش قدرت بازدهی درکشاورزی صورت‌پذیر است.

□ بررسی تاریخی تعادل شعب

در تاریخ اقتصاد بریتانیا دو دورهٔ مشخص وجود داردکه درآنها مسئلهٔ تعادل اقتصادی مطرح شده است. دورهٔ اول سال ۱۷۴۰ است. دراین دوره به لحاظ استفاده ازروشهای علمی، بذربهتر، آیش‌متناسبتر، وشیوهٔ صحیحتر تغذیهٔ دامها، ومانندآنها، تولیدکشاورزی‌افزایش‌می‌یابد. این‌امر بعدازوقوع نهضتی‌است که به‌نام انقلاب‌صنعتی معروف شده است. تاریخ‌دانها دربارهٔ ارتباط این دوحادثه با یکدیگر توافق کاملی ندارند. آیا پیشرفتهای روش بهره‌برداری درکشاورزی موجب بروز انقلاب صنعتی شد؟ آیا افزایش تولیدکشاورزی شرط‌کافی انقلاب صنعتی بوده است؟ و آیا اساساً

افزایش تولید کشاورزی را می‌توان شرط لازم انقلاب صنعتی دانست؟ یا اینکه پیشرفت کشاورزی، فقط به رشد انقلاب صنعتی کمک کرد و آنرا گسترش داد؟ در هر صورت، هر نوع پاسخی که به سؤالات فوق داده شود، مسلم است که رشد صنعت و کشاورزی انگلستان در آن عصر، نمونه‌ای از رشد متعادل اقتصادی را به دست می‌دهد، که در آن کشاورزی نقش پیشرو را برعهده داشته‌است[۳].

در قرن نوزدهم تکیهٔ اساسی اقتصاد بریتانیا بر تجارت خارجی استوار بود. پیشرفت صنعت بخصوص از لحاظ احتیاجی که به نیروی کار ایجاد کرده بود، بر کشاورزی آثار فوق‌العاده‌ای بجاگذاشت. بدین طریق که در سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ کار کشاورزی به‌لحاظ استفاده از شیوه‌های شخم عمقی و آبیاری صحیح به‌سطح بالایی ارتقاء پیدا کرد. ولی عامل اصلی در ترقی شیوه‌های کشاورزی همان لغو قانون غلات بود که تحت تأثیر تعالیم ریکاردو صورت گرفت. بریتانیا برای توسعهٔ اقتصادی خود به تجارت خارجی چسبید و حتی بعد از پیدا شدن وسایل نقلیهٔ اقیانوس پیما، که می‌توانستند غلات مورد احتیاج را از امریکای شمالی، استرالیا، آرژانتین و روسیه با ارزانی و سهولت به‌بنادر بریتانیا بیاورند و گندمکاران بریتانیا را به ورشکستگی تهدیدکنند، بازهم دست از توسل به‌تجارت خارجی نکشیدند. کالاهای صنعتی خود را به خارج می‌فروختند ومواد غذایی وارد می‌کردند (بخصوص بعدازسال ۱۸۴۶)، وبدین ترتیب تعادل لازم، از طریق تجارت خارجی برقرار می‌شد.

در فرانسهٔ قرن نوزدهم اصلیترین موتور تنظیم‌کنندهٔ تعادل، پس‌انداز بود. از ورود مواد غذایی به وسیلهٔ تعرفه‌های گمرگی جلوگیری می‌شد، و گرچه قدرت تولیدکشاورزی کم بود، ولی زارع فرانسوی هم آدمی بودکم‌خرج (و به‌قولی خسیس)، وتمام فکرش متوجه آن بودکه زمین بیشتری بخرد و برای دخترش جهیزیه تهیه کند، وخود را ازهر نوع خسارت احتمالی درامان بدارد. گرچه بخرید اوراق قرضهٔ

خارجی که درجنگ جهانی اول بی‌اعتباریشان آشکار گردید اغوا شد، ولی این خرید چندان تأثیری در تعادل شعب اقتصادی نداشت. دهقان فرانسوی، محصول خود را به‌بازار می‌برد و می‌فروخت و پول حاصله را یادرجوراب پشمی پنهان می‌کرد یااوراق قرضهٔ دولتی می‌خرید. کالاهای صنعتی را وام‌گیرندگان خارجی می‌خریدند وکارگر صنعتی هم فرآورده‌های صنعتی را با مواد غذایی مبادله می‌کرد.

شیوهٔ کار ژاپنیها در دو زمینه قابل توجه است[۴]. یکی افزایش عظیم قدرت تولید، ودیگر، مالیاتهای سنگین کشاورزی، وشاید این دوعامل بیکدیگر مربوط بودند. مالیات سنگینی که بر کشاورز ژاپنی بار شده بود اورا مجبور می‌کرد که به سختی کارکند، ثبات بازار مواد غذائی با وارد کردن برنج از خارج تاحدی تأمین بود، از طرف دیگر تجارت خارجی به ژاپنیها امکان داد تاکمبود بسیاری از مواد مورد نیاز خود را برطرف کنند.

سیستم شوروی نتوانسته است این مسئله را با موفقیت حل کند. نشانهٔ این عدم موفقیت هم، اقداماتی است‌که هرچندگاه یکبار در این‌کشور انجام گرفته‌است. مدتی کولاکها را جابه جا کردند. مدتی به زراعت دسته جمعی روی‌آوردند. گاهی به‌کشت دراراضی تازه متوسل شدند... ومانندآینها. ولی مؤثرترین سلاحی‌که به‌کار بردند همان زراعت دسته جمعی بود. این شیوه متوجهٔ تقسیم کار، ایجاد تخصص بیشتر بین کشاورزان، استفاده از ماشینهای کشاورزی و همچنین محدودکردن میزان مصرف کشاورزان بود. سیستم شوروی موقعی بـه کار پرداخت که مقادیر زیادی گندم برای صدور آماده بـود و شورویها ترجیح دادند که به جای صدور، گندم، آنها را صرف تغذیهٔ کارگران شهری کنند. در هرصورت ثابت شد که سیستم زراعت دسته جمعی‌حتی دربهترین شکل خود،کاری است بسیار دشوار. زیرا اجرای این سیستم کشاورزان را باین فکر انداخت که دامهای خود را بکشند و بخورند.

چون اگر آنها را نمی‌خوردند جزء اموال عمومی درمی‌آمد، ازطرفی سرمایهٔ اضافی که برای تولید بیشتر کشاورزی بکار رفت نیز، نتیجه‌ای نبخشید. زیرا کشاورزان علاقه و نیروی لازم را بکار نمی‌بردند، چون از ابراز علاقه و صرف نیروی بیشتر سودی عایدایشان نمی‌شد. تجربهٔ شورویها، هم‌نمودارلزوم ایجاد تعادل‌بین‌کشاورزی وصنعت، وهم نمودار دشواری حل این مسئله است.

سرانجام، باید مثال شیلی را ذکرکنیم که بااین مسئله دست به‌گریبان است. در شیلی افزایش تولیدات صنعتی، با افزایش تولیدات کشاورزی همراه نبوده است و درنتیحه، تورم پدیدار شده است. ما مسئلهٔ تورم را در فصل دیگری مورد بررسی قرار خواهیم داد، در اینجا فقط متذکر می‌شویم که گرانی مواد غذائی موجب‌آن نشد،که زمین دارانی که در دره‌ها بسر می‌بردند وبیشترکارشان‌گله‌داری بود، به‌کار کشاورزی هم رغبت پیدا کنند. همچنین این گرانی قیمت نتوانست، کشاورزانی را که در دامنه‌ها به‌کشاورزی مشغول بودند، به تولید بیشتر مواد کشاورزی رهنمون شود، زیرا زمینهای این‌کشاورزان طبق قانون ریکاردو به حد نهائی غیرمولد بودن رسیده است. از این رهگذر بودکه قیمت فرآورده‌های کشاورزی ترقی‌کرد. یعنی شرایط مبادله به ضرر صنعت بکار افتاد و رشد این شعبهٔ اقصادی را کند ساخت.

□ وظایف کشاورزی درتوسعه اقتصادی

از آنچه گفتیم واز بررسی کوتاه و فشرده‌ای که ازتاریخ اقتصادکردیم آشکار می‌شود که کشاورزی در کار توسعهٔ اقتصادی می‌تواند نقشهای متفاوتی بازی کند، ونباید تصور کرد که وقتی جریان توسعهٔ اقتصادی به صنعت نهیب می‌زند وآنرا به حرکت درمی‌آورد، کشاورزی باید آرام وبی‌حرکت همچنان درجای خود بنشیند. دروحلهٔ اول کشاورزی می‌تواند کارگر برای صنعت فراهم سازد. در مرحلهٔ بعدقادر

است برای کالاهای صنعتی تقاضا بیآفریند. سوم اینکه کشاورزی می‌تواند پس‌اندازی فراهم‌کند،که درصنعت بکارگرفته شودیاتوسط دولت صرف ایجادسرمایه‌های ثابت اجتماعی شود، چهارم اینکه کشاورزی می‌تواند با تهیهٔ کالاهای صادراتی، ارز برای‌کشور فراهم سازد،که برای خریدکالاهای سرمایه‌ای وموادخام‌موردنیاز سایر شعبه‌های اقتصادی به مصرف برسد. پنجم اینکه کشاورزی می‌تواند به جای قرض، مالیات به دولت بدهد. ششم اینکه کشاورزی می‌تواند خوراك کارگران صنعتی را تأمین‌کند، ویا بافرآورده‌های خود به تشکیل سرمایه کمك کند وهرقدر کشاورزی کارآمدتر باشد بهتر خواهد توانست این وظایف متفاوت را انجام دهد.

بایدتوجه داشت‌که برخی ازاین فعالیتها مکمل یکدیگرند وبرخی ازآنها بایکدیگر مانعةالجمع هستند. اگرزارعی محصولات خودرا صادرکند، طبعاً دیگر نمی‌تواند آنها را در بازار داخلی بفروشد. اگر زارعی درآمد خود را صرف خرید کالاهای صنعتی‌کرد، طبعاً دیگرنمی‌تواند پس‌اندازکند یا به‌دولت مالیات بپردازد. بعداز آنکه افرادی که وجودشان در روستا از لحاظ تولیدکشاورزی بی‌ثمر است، روستا را ترك‌کردند، زارعی‌که درروستا باقی‌مانده است دیگرنمی‌تواند دریك‌زمان، هم کالاهای صنعتی بخرد، هم پس‌انداز کند، هم به دولت مالیات بدهد، وهم نیروی کار برای صنعت آزاد کند. مگر آنکه برقدرت تولید خود بیفزاید و یا قیمت فرآورده‌های خود را بالا ببرد. و افزایش قدرت تولید، با فرض ثابت بودن رابطهٔ مبادلهٔ فرآورده‌های صنعتی با محصولات کشاورزی، فقط برای یکبار می‌تواند به آزادکردن نیروی کار، افزایش تقاضای فرآورده‌های صنعتی، بالابردن میزان پس‌انداز وپرداخت مالیات بیشتر قادرآید.

افزایش کارآیی بخش کشاورزی فقط از طریق مثبت، یعنی افزایش تقاضا، پس‌انداز بیشتر، مالیات زیادتر ونیروی کاربیشتر، به رشد اقتصادی کمك نمی‌کند،

بلکه ازجهات منفی هم به‌رشداقتصادی مدد می‌رساند. توضیح‌اینکه چنانچه‌جمعیت در روستا افزایش یابد، مقدار غذایی‌که از روستا به شهر فرستاده می‌شد، نه اینکه ثابت نمی‌ماند، بلکه‌کاهش هم می‌گیرد، وعلاوه‌بر آن میزان متوسط تولید هم‌کاهش می‌یابد. تولیدمحصول به میزان قبلی باتعداد بیشتری‌کارگر صورت می‌گیرد وبراثر کاهش متوسط تولید در روستا، طبعاً میزان غذایی که به بازار فرستاده می‌شد کم می‌شود. در نتیجه، پس‌انداز ، تقاضا ومالیات هم ، نقصان می‌یابد، به عبارت دیگر فرستادن آدمها از روستا به محلات فقیرنشین شهرها ، آسانتر از فرستادن غذا به شهرهاست . بنا به این دلایل عدهٔ زیادی معتقد شده‌اند که افزایش قدرت تولید در کشاورزی می‌تواند درتوسعهٔ‌اقتصادی نقشی‌اساسی ایفاءکند. لذا، هنگامی‌که قابلیت کشش عرضه وتقاضاکم است، سهم‌کشاورزی درتوسعهٔ اقتصادی بایدآن‌باشدکه رابطهٔ مبادلهٔ فرآورده‌های صنعتی با محصولات کشاورزی را ثابت نگاهدارد.

□ افزایش قدرت تولید در کشاورزی

جانستن* و **ملر** * توسعهٔ کشاورزی را به سه مرحله تقسیم کرده‌اند. مرحلهٔ اول مرحلهٔ آمادگی، مرحلهٔ دوم مرحلهٔ استفادهٔ بیشتراز نیروی‌کار و استفادهٔ کمتر از وسائل سرمایه‌ای ومرحلهٔ سوم، استفاده از وسایل سرمایه‌ای و استفادهٔ کمتر از نیروی کار است [5].

منظور ازمرحلهٔ آمادگی، درهم شکسته شدن قالبهای سنتی زندگی روستائی وآگاه شدن تولیدکننده ازامکاناتش برای تحصیل درآمد بیشتر واستفاده ازقدرتش برای دخالت بیشتر در بازار و همچنین ایجاد تحرك بیشتر بین شهرو روستا است. یکی از اساسیترین شرایط ایجاد مرحلهٔ آمادگی، به سامان رسانیدن کار اصلاحات

* Johnston ** Mellor

ارضی است. بخصوص اگر اراضی کشاورزی متعلق به آن قسمت از طبقهٔ فئودال باشد، که تملك اراضی برایشان بیشتر جنبهٔ حیثت دارد، و بهره برداری اقتصادی از آن، یا واگذاری آن به اشخاصی که بتوانند از آن بهدرستی بهرهبرداری کنند، موردنظرشان نیست. در مرحلهٔ دوم اصلیترین وسیلهٔ پیشرفت ، تعلیم و تربیت است، که براثر آن ادراك علمی درکشاورزان ایجادشده وقادرمیشوند مفهوم بذربهتر وروشهای مناسبتر را درك کنند و کودهای شیمیائی بکار برند ، و مؤسسات اعتبار دهندهٔ کشاورزی را بشناسند ، راه بازار را یاد بگیرند و بدانند که چگونه جنس خود را در بازار بفروشند. بعد ازاین مرحله بهآخرین مرحله میرسیم که عبارت است از مکانیزه کردن کشاورزی.

به نظری میرسد که دراین شیوهٔ تحلیل، اهمیتی که استفادهٔ بیشتر ازوسائل سرمایهای برای کشورهای درحال توسعه دارا است، در نظرگرفته نشده است. زیرا این کشورها احتیاج دارندکه درهمان مرحلهٔ اول با بهرهمندی از شیوههای صحیح آبیاری و زهکشی و مانند آنها، بر میزان اراضی قابل کشت خود بیفزایند. یا با احداث راه وراه آهن اراضی قابل کشتی را که دور از دسترس کشاورزان بوده، به جمع اراضی قابل کشت کشور بیفزایند. در احداث این راهها بهتر است ازنیروهای انسانی بیشتر استفاده شود، وحتی بهتر است در این راه از کارگران کشاورزی، در فصولی ازسال که تقریباً بیکارمیمانند، استفاده شود. بااتخاذاین نحوهٔ عمل درحقیقت یك نوع پسانداز جنسی صورت میگیرد. درهرحال اتخاذ شیوهٔ پیشنهادی جانستن-ملر بخصوص بذل توجه به کار اصلاحات ارضی در توسعهٔ کشاورزی، خالی از فایده نخواهد بود.

اصلاحات ارضی

بطورکلی منظور از اصلاحات ارضی، تجدیدنظر درنحوهٔ تملك اراضی‌وسیع مزروعی و شکستن این‌گونه مالکیتها به قطعات‌کوچك است. در بعضی موارد نادر هم، منظور از اصلاحات ارضی عکس این مطلب بوده‌است. چنانکه در فرانسهٔ بعد ازجنگ برای ادغام قطعات کوچك اراضی مزروعی دریکدیگر و ایجاد واحدهای کشاورزی با اراضی‌وسیعتر به اصلاحات ارضی مبادرت ورزیدند، ومنظورشان از این کار، پدیدآوردن‌واحدهای‌کشاورزی‌کارآمدتر بود[۶]. ولی دربیشتر کشورهای‌کم‌توسعه، سنتهای فئودالی، مشکلی ازنوع اول در راه توسعهٔ کشاورزی قرار داده‌است. دراین کشورها باید اراضی وسیع زراعتی را از تملك افرادی‌که در این اراضی‌کاری انجام نمی‌دهند خارج کرد، و به‌دست زارعینی‌که به افزایش محصول‌آن اراضی‌دلبستگی دارند سپرد.

اطلاعاتی‌که در دست است نشان دهندهٔ وضع نامناسب تملك اراضی است. در ۱۹۵۵، ده درصد از روستاهای شیلی بیش از ۲۰۰ هکتار مساحت داشتند که جمعاً ۸۶ درصد از اراضی مزروعی را شامل می‌شد. درحالی‌که ۷۵ درصد از روستاها فقط از یك تا ۴۹هکتار مساحت داشتند. درسه‌ناحیهٔ‌نزدیك سانتیاگو،که درآنها دارایی نسبی مردم از سایرنواحی‌کشور بیشتر است، یك‌پنجم از اراضی‌آبیاری شده، اساساً زراعت‌نمی‌شد و در۳۶درصد ازکل‌اراضی‌کشور، به‌لحاظ عدم‌علاقهٔ‌مالکین، هیچگونه زراعتی به‌عمل نمی‌آمد. در۱۹۵۲، ۷۲ درصد از مالکین مصری، بین یك تا سیزده هکتار زمین‌داشتند. درحالی‌که نیم‌درصد مالکین، هرکدام بیشتراز۵۰ هکتار زمین داشتند که جمعاً ۳۴ درصدکل اراضی را شامل می‌شد. همین اواخر درعراق، شیوخ اراضی قبایل را به صورت اموال‌شخصی خود ضبط‌کردند، وعلاوه‌بر آن اراضی‌وسیع

واقع در نواحی پرآب را هم به نام خود ثبت نمودند. زارعین آنجا که نوعی سرف بشمار می‌رفتند باید دوپنجم از محصول به دست‌آمده را به‌شیخ بدهند، و اگر بذر را هم شیخ در اختیارشان می‌گذاشت، باید سه‌پنجم محصول را به شیخ می‌دادند، و درآن‌قسمت از اراضی که به‌وسیلهٔ تلمبه ومانندآن آبیاری می‌شد، پنج‌هفتم محصول به‌شیخ تعلق می‌گرفت. در قانونی که به سال ۱۹۳۳ به‌تصویب رسید، مقرر شده بودکه زارع درصورتی‌که درآخرین برداشت خرمن به شیخ مدیون باشد، حق ندارد ملك را ترك‌کند و به‌جای دیگر برود. قبل ازاصلاحات سالهای ۱۹۵۲و۱۹۵۸، براراضی مزروعی چنین شرایطی حاکم بود.

گفته‌اند اصلاحات اراضی موجب آزادکردن نیروها می‌شود و این نیروهای آزاد شده علاوه‌برآنکه تولیدکشاورزی را افزایش‌می‌دهند، درتوسعهٔ تعلیم‌وتربیت، احداث راه، پدیدآوردن اتحادیهٔ کارگری، ابتکارات‌کارفرمایی، وصنعتی‌شدن‌کشور[۷]، مؤثر می‌افتد وعامل محرکهٔ یك سلسله تغییرات اقتصادی ـ اجتماعی است‌که تمامی کشور را به سوی توسعهٔ همه جانبه حرکت می‌دهد[۸]. و برهمین اساس بودکه اتحاد برای پیشرفت، اصلیترین شرط برای‌کمك اقتصادی به کشورهای امریکای لاتین را، مبادرت به‌اصلاحات ارضی و اصلاحات مالیاتی قرار دارد.

اصلاحات ارضی مشکلات ونارسایی‌هم‌دارد. ممکن است‌انجام این‌اصلاحات‌با مقاومتهای‌سخت روبروشود، ولی‌البته‌براین‌مقاومتهاهم‌می‌توان‌غلبه‌کرد[۹]. بعدازآنکه اصلاحات ارضی انجام شد سرمایه‌گذاری زیادی برروی اراضی باید صورت‌گیرد[۱۰]. زیرا وسائل مورداستفادهٔ دهقان، متعلق به‌صاحب ملك‌است،که به‌احتمال قوی،آنها رااز دسترس وی‌خارج خواهدکرد، وعلاوه‌براین دهقان‌صاحب زمین، به داشتن‌خانهٔ بهتر ومخزن یا انباری برای نگاهداری ابزارکار خود، احساس احتیاج می‌کند. در اروپای شرقی بعد از جنگ جهانی اول و دوم، اصلاحات ارضی به عمل آمد، و در

نتیجهٔ این اصلاحات تحـولی در چگونگی کشت رخ داد. بدین توضیح که دهقانان قبلاً به تولید محصولات کشاورزی صادراتی مشغول بودند، و در تولیـد این گونه محصولات تخصصی پیدا کرده بودند. ولی بعد از اصلاحات ارضی، دهقانان به کشت نباتات متنوع ومختلف پرداختند، که گرچه برای تغذیه و زندگی خود دهقانان بهتر ومساعدتر است ولی ازلحاظ فراهم آوردن مواد غذایی قابل ارسال به شهرها و ایجاد پس انداز نامناسبتر است. بدین ترتیب با انجام اصلاحات ارضی میزان پس انداز کاهش یافت. سیستم تولیـد کشاورزی قبل از اصلاحات ارضی چنان بود که خواه و ناخواه دهقانان را به مصرف کمتر و فراهم کردن محصول برای صدور سوق می‌داد. گرچه این گونه صادرات را «صادرات گرسنگی» نام نهاده بودند، ولی بهرحال کالایی صادر می‌شد، وپس اندازی صورت می گرفت. ولی بااصلاحات ارضی، دهقانی که صاحب زمین شد، به خریدگاو و خوك و مرغ مبادرت ورزید، ومقداری از اراضی را که به کشت غلات برای صدور به شهر یا خارج کشور اختصاص داشت، به سبزی کاری برای مصرف خود وعلوفه کاری برای دامهای خود اختصاص داد. ازطرف دیگر، کوچك بودن قطعات اراضی مزروعی امکان به کاربردن سرمایهٔ بیشتر را در آن اراضی محدود می کرد. و محدودیت به کار بردن سرمایه در اراضی، دهقان را در انتخاب نباتات برای کشت در زمین خود دچار اشکال می‌نمود[11].

جنبه‌های مثبت ومنفی اصلاحات ارضی در اوضاع و احوال متفاوت، اشکال متفاوتی پیدا می کنند. در بسیاری ازنواحی امریکای لاتین اختصاص قطعات وسیع به زراعت، وسیلهٔ تأمین تولید محصول برای ارسال به شهرها نیست، بلکه وسیله‌ای است برای بی حاصل نگاهداشتن زمین. درکلمبیا صاحبان اراضی کوچك به قصد صدور، قهوه تولید می کنند. درحالی که اراضی وسیع که به صورت مرتع نگاهداری می‌شود، فقط قادر به تولید ۱۵ درصد ازکل محصول کشاورزی این کشور است. علت آن هم وجود

بیماریهای انگلی درمیان دامها و روشهای نادرست مرتعداری است، شیلی با وجود فراوانی دره‌های حاصلخیزی‌که به‌پرورش‌گاو تخصیص داده شده است، باز هم‌گوشت وارد می‌کند. درکنیا سه هزار سفید پوست ساکن هستندکه هرکدام به‌طور متوسط ۳۵۰۰ آکر زمین زراعتی در اختیار دارند. و در برابر اینها، در حدود یك میلیون وچهارصد هزارنفر بومی، هرکدام به طور متوسط فقط ۲۴آکر زمین دارند. و اگر بخواهیم اراضی را از سفیدپوستان‌گرفته وبین بومیان‌تقسیم‌کنیم، نتیجه‌آن خواهد بودکه محصولات‌کشاورزی قابل‌صدور،که پنج‌هشتم‌آنرا سفیدپوستان صاحب اراضی وسیع تولید می‌کنند، کاهش قابل ملاحظه‌ای پیدا می‌کند.

تجدیدتوزیع اراضی بین‌زارعین، درچنین اوضاع واحوالی مستلزم‌آن است، که با کوشش وتلاش بسیار، کشاورزان بومی‌را ازکشت نباتات مورد مصرف خود در آن قسمت از اراضی‌که تحت اختیارشان قرارمی‌گیرد، منصرف نموده و ایشان را به کشت نباتاتی‌که قابل صدور به‌بازار است سوق داد. درغیراین‌صورت احتمال داردکه اصلاحات ارضی به‌توسعهٔ اقتصادی‌لطمه واردکند. اصلاحات ارضی به هیچ‌وجه نباید شرط‌کافی برای بالارفتن قدرت تولیدکشاورزی تلقی شود. برای حصول این مقصود باید سلسله اقدامات دیگری صورت‌گیرد، ازقبیل: تعیین‌استاندارد برای محصولات به منظور عرضهٔ آنها به بازار، پرورش مهارتهـای فنی در زارعین، گسترش تعلیم و تربیت در روستاها، وحتی درهم‌شکستن سیستم و روابط فامیلی‌موجود بین زارعین، که تا حدود زیادی مانع تشکیل سرمایه است. سرفهای روسیه و کلنوهای امریکای لاتین و اعضای قبایل‌مختلف افریقا، برای‌آنکه بتوانند به‌کشاورزی‌کارآمدی دست بزنند، تنها به زمین احتیاج ندارند، بلکه خیلی چیزهای دیگر نیز باید به‌ایشان داده شود تا بتوانند به یك‌کشاورز کارآمد تبدیل شوند ، و مانند قهوه‌کاران افریقا وکلمبیا، و زارعان‌کاکائو در افریقای غربی وکشت‌کاران برنج در پاکستان شرقی، به

کشاورزی سودآور دست بزنند. کشت و کار درقطعات کوچك البته کاملاً ممکن ومیسر است ولی مسلم نیست که همواره سودآور و کارآمد بوده و بتواند محصولات مناسب بازار، فراهم سازد.

□ شیوه‌های تولیدی با کار زیاد و سرمایهٔ کم

جانستن و ملر تـأکید می‌کنند کـه برای تعیین شیوه‌های بهتر تولید، و تنظیم و اجرای برنامه‌های وسیع تعلیم و تربیت، و فراهم‌آوردن مایه‌های تولیدی تازه ومناسب (خاصه تهیهٔ بذرمرغوبتر وکودهای شیمیایی) و ایجاد مؤسسات جدید (مانند مؤسسات اعتبار دهنده، مؤسسات بازاریاب، ومؤسسات تنظیم‌کنندهٔ‌کار دسته‌جمعی)، باید تحقیقات وسیع و دامنه‌داری صورت‌گیرد. این تحقیقات باید درخارج از شعبهٔ کشاورزی به عمل آید و نتیجهٔ آنها در اختیار شعبهٔ کشاورزی قرار داده شود. ولی آیا اجرای این خواسته‌ها را می‌توان زیرعنوان شیوهٔ تولیدی با سرمایهٔ کم قرار داد؟ با توجه به‌هزینهٔ سنگین تعلیم وتربیت‌که به معنای سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی است، و با توجه به‌کمبودکادر مدیران قابل درکشورهای‌کم‌توسعه، که ادارهٔ مؤسسات مذکور را باید برعهده بگیرند، وخود نوعی از به‌کارگرفتن سرمایه تلقی می‌شود، به سختی می‌توان به‌سؤال مطروحه پاسخ مثبت داد.

با وصف‌کمبود سرمایه درکشورهای درحال توسعه، و با وصف‌لزوم سپردن‌کار توسعهٔ کشاورزی حتی‌المقدور به خودکشاورزان، باز هم بهبودبخشیدن به‌شیوه‌های بهره‌برداری از درختان‌کائوچو در مالایا، یا مبارزه با آفات‌کاکائو در افریقای غربی را نمی‌توان به خود کشاورزان سپرد. در اینگونه موارد دولتها باید دخالت و عمل کنند. چنانکه در موارد فوق دولتها عمل‌کردند، و موفق هم بودند.

به همین‌قرارنباید انتظار داشت‌که ۶۰۰۰۰۰ روستای هند، خودشان به ذوق

و ابتکارخود و بدون هدایت و ابتکار دولت، به‌تجدید سازمان خود بپردازند. توسعهٔ کشاورزی ایالات متحدهٔ امریکا میسر نشد، مگر با کمك وخدمات وزارت‌کشاورزی این‌کشور، و تحقیقات وکوششهای دانشگاههایی‌که بدین منظور زمینهایی به آنها هدیه شده‌بود. توسعهٔ کشاورزی در بریتانیا تحت رهبری وهدایت‌گروه نجبای مالك که فرهنگ سرشاری داشتند، صورت‌گرفت. در دانمارك مدارس‌عالی‌عمومی‌این‌نقش را بازی‌کردند. در ژاپن شرکتهای تعاونی روستایی این مهم را انجام دادند. در این مورد هیچ دستورقطعی نمی‌توان صادرکرد، بلکه هرکشور با درنظرداشتن مقتضیات و اوضاع و احوال خود باید تصمیم مناسبی اتخاذکند. ولی شك نیست‌که درهرحال باید توسعه و همگانی‌کردن تعلیم و تربیت را در تصمیم خود بگنجانند.

□ شیوه‌های تولید با کارکم وسرمایهٔ زیاد

سومین‌مرحلهٔ توسعهٔ کشاورزی‌برحسب پیش‌بینی‌جانستن وملر مکانیزه‌کردن کشاورزی، به منظور حصول کارآیی بیشتر است. و این منظور حاصل نخواهد شد، مگرآنکه نیروی‌کار به‌مقدار قابل توجهی از روستا خارج شود. تحقیقات **نیکلس*** و **تانگ****دربارهٔ توسعهٔ کشاورزی درجنوب ایالات متحده[۱۲]، چنین نشان می‌دهدکه کشاورزی هنگامی به‌عالیترین درجهٔ رونق‌خودمی‌رسد،که باصنعت‌ترکیب شود ویك مجموعهٔ واحدکشت وصنعت به وجودآورد. همین ملاحظه دربارهٔ بریتانیا هم صادق است. بریتانیانخستین‌کشوری است‌که‌کشاورزانش‌توانستند درآمدی معادل‌کارگران صنعتی به‌دست‌آورند. درفرانسه نیز وضع برهمین منوال جریان داشته است. یعنی آن قسمت ازکشاورزی فرانسه که درکنار شهرهای بزرگ و بیشتر در کنار پاریس قرار دارد، توانسته‌اند به حداعلای کارآیی نایل شوند. نیکلس تأکید می‌کند که

---

* Nicholls ** Tang

قرارگرفتن صنعت و کشاورزی در کنار یکدیگر، با بهره‌مندی از بازار توسعه یافته‌ای، که نیروی کار را به شهر و سرمایه را به روستا عرضه دارد، بهتر می‌تواند موجبات تحصیل درآمد بیشتر برای کشاورزان را فراهم‌سازد، تا روستایی که از مراکز صنعتی دورمانده است.

□ رشد متعادل؟

آیا معنای رشد متعادل همین است؟ البته اگر منظور ما از رشد متعادل آن باشد که: «کسی نمی‌تواند هیچ کاری بکند مگر آنکه بتواند همه کار بکند»، جواب منفی است. ولی اگر سیستم قیمتها درست عمل بکند، و عرضه و تقاضا هم، به عملکرد سیستم قیمتها چنان جواب بدهند که تناسب قیمت فرآورده‌های صنعتی با فرآورده‌های کشاورزی به هم نخورد، نه فقط دیگر مسئلهٔ عدم کفایت مواد غذایی پیش نخواهد آمد، بلکه افزایش قیمتهای محصولات کشاورزی، موجب افزایش عرضهٔ آنها نیز خواهدشد. این وضع در آخرین مراحل توسعهٔ کشاورزی صورت می‌گیرد، و تولید فراوان محصولات کشاورزی را باعث می‌شود. چنانکه در ایالات متحده و در این اواخر در اروپای غربی، وضع به همین منوال جریان یافت. به‌احتمال قوی در مراحل اولیهٔ توسعهٔ کشاورزی چنین وضعی، یعنی تولید فراوان محصولات کشاورزی پیش نخواهد آمد. زیرا برای رسیدن به این مرحله، مبادرت به سلسله اقداماتی از قبیل، اصلاحات ارضی و قراردادن وسایل سرمایه‌ای در اختیار بخش کشاورزی ضرورت دارد که البته انجام دادن آنها مقدور نیست. در این مرحله به‌منظور ایجاد تعادل اقدام خاصی ضرورت ندارد. در مرحلهٔ دوم تا آن حد که تأسیساتی باید درخارج از بخش کشاورزی ایجاد شود، به‌احتمال زیاد اتخاذ سیاستهایی برای متعادل کردن رشد ضرورت می‌یابد. در بسیاری از کشورهای درحال توسعه، قابلیت کشش عرضه بیشتر از آن است که تصور می‌رود،

چنانکه تولیدکنندگان کاکائو درافریقای غربی، درکارافزایش تولید حداعلای کوشش را مبذول داشتند وموفقیتهای زیادی هم‌عایدشان شد. تولیدکنندگان برنج درپاکستان شرقی، تولیدکنندگان پنبه درسودان، تولیدکنندگان قهوه درافریقا وتولیدکنندگان لاستیك درمالایا، تولیدگنندگان برنج در برمه، ومانندآنها، نیز درکار افزایش تولید و عرضه سعی بسیار مبذول داشته‌اند. درچنین اوضاع و احوالی آنچه مورد احتیاج است کنترل و هدایت بازار نیست. بلکه اصلاح شرایط کار در بازار است. و اصلاح شرایط کار بازار هم به معنای اتخاذ سیاست تعادل نیست، بلکه به معنای تنظیم جوابگویی عرضه و تقاضا به سیستم قیمتها است. یعنی چنانچه عکس‌العمل نسبت به‌تحول قیمتها ضعیف‌باشد، بایدبرای‌تقویت آن راههایی‌اندیشید، و اگرعکس‌العمل بسیارتند وشدید باشد، باید برای‌آرامترکردن‌آن اقدام‌کرد.

ماحصل‌آنکه، صنعت وکشاورزی بریکدیگراثرمی‌گذارند، واین‌تأثیرممکن است منفی یا مثبت باشد. تأثیر مثبت به ترتیبی‌که نیکاس بیان‌کرده، آن است‌که هرکدام از این دو شعبه در شعبهٔ دیگرتحرك و جنبشی ایجادکنند؛ و تأثیر منفی‌آن است‌که هرکدام از این دوشعبه کار شعبهٔدیگر را تاحدی بی‌اثر سازد (مانند وضعی که در برخی از نواحی فرانسه دیده می‌شود).

در هر دوحال، رشد متعادل راه صحیحی را که باید در پیش‌گرفته شود نشان می‌دهد، وچنانچه رشد متعادل به‌عنوان یك اصل موردقبول وعمل مقامات‌کشورهای درحال‌توسعه قرارگیرد، و روابط بخشهای‌اقتصادی‌کشور را با یکدیگر براین اساس سنجیده وتنظیم‌نماید، بدون تردیدبرای نیل به‌هدفهای توسعهٔ‌اقتصادی ابزار بسیار سودمندی خواهد بود.

خلاصه

یك برداشت خام وابتدائی، توسعهٔاقتصادی راباصنعتی شدن مرادفمی‌شناسد. ولی انتقال منابع از کشاورزی به صنعت ویا به سرمایه‌های ثابت اجتماعی، مستلزم آن است که معادل همان میزان هم غذا ازکشاورزی به این بخشها منتقل شود.اگر افرادی که درروستا باقی می‌مانند، بی‌آنکه برتولیدشان بیفزایند سطح مصرف‌خود را بالاببرند(این‌امرفقط وقتی‌ممکن‌است‌اتفاق بیفتدکه حاصل‌کارافرادی‌که ازروستا به‌صنعت منقل شده‌اند برابر صفرشود)، معنی‌اش‌این‌است‌که‌آنها دچاربیکاری پنهان شده‌اند. و نیز اگر افراد جدیدالاستخدام در شهرها هم، میزان مصرف مواد غذائی خود را بالا ببرند، ناچار تقاضای موادغذائی افزایش می‌یابد. در حالی‌که عرضهٔ‌آن کم می‌شود، یا لااقل ثابت می‌ماند، و از اینرو رابطهٔ مبادله فرآورده‌های صنعتی و کشاورزی با یکدیگر، به‌نفع‌مواد غذائی‌بهم می‌خورد. ولی این رابطه را می‌توان با توسل به‌تجارت خارجی،ثابت نگاه داشت. امااگر تناسب‌قیمت‌فرآورده‌های صنعتی و کشاورزی ثابت‌نماند، به‌احتمال زیاد، میزان مصرف هرکدام ازاین دونوع‌فرآورده نیز ثابت نمی‌ماند و به موازات تغییر نسبی قیمتها تغییر می‌کند.

اگر مصرف، نسبت به قیمتها قابلیت‌کشش داشته باشد، باکاهش قیمت، میزان مصرف فزونی می‌گیرد. با افزایش میزان مصرف، میزان تولید وعرضهٔ کالای صنعتی نیز افزایش می‌یابد. ولی براثر عدم تـوجه به رشد متعادل و عدم سرمایه‌گذاری در کشاورزی ، تولید و عرضهٔ کالاهای کشاورزی و مـواد غذایی به میزان لازم حاصل نمی‌شود، و به لحاظ افـزایش مصرف، قیمت آنها نسبت به کالاهای صنعتی افزایش می‌یابد، وبه احتمال زیاد منجر به تغییر نحوهٔ توزیع درآمدها بسود روستانشینان می‌شود، و تقریباً تـولید کالاهای صنعتی دیگر سود نمی‌دهد، ، و در نتیجه جریان

توسعه متوقف می‌شود. یکی از راههای غلبه بر این حالت، سرمایه‌گذاری بیشتر در کشاورزی، و افزایش تولید محصولات غذایی به موازات افزایش تولید صنعتی است.

برای ایجاد تعادل، علاوه بر توسل به تجارت خارجی، و یا توسل به توسعهٔ کشاورزی، راههای دیگری هم وجود دارد، که از آنجمله‌اند، وضع مالیات سنگین بر محصولات کشاورزی، و یا اگر تمایل به پس‌انداز در بخش کشاورزی زیاد باشد، تشویق به پس‌انداز در بخش کشاورزی. این روشها را می‌توان بایکدیگر ترکیب کرد ولی کاملا روشن است که اگر بتوانیم، تولید کشاورزی را نیز همپای تولید صنعتی توسعه دهیم حل مسئله بسیار آسانتر صورت می‌گیرد.

اگر بتوان بر روشهای سنتی تولید کشاورزی فایق آمد[6]، به احتمال قوی می‌توان تولید کشاورزی را فزونی بخشید، و یکی از اصلیترین وسایل برای غلبه بر روشهای سنتی تولید کشاورزی، مبادرت به اصلاحات ارضی است، که نیروی کشاورزان را آزاد و ایشانرا به فعالیت و کار بیشتر تشویق می‌کند. ولی اصلاحات ارضی هم در بعضی اوضاع و احوال ممکن است میزان فرآورده‌های ارسالی از روستا به شهررا تقلیل دهد. زیرا احتمال دارد روستائیانی که صاحب زمین شده‌اند به جای تولید محصول برای عرضه به بازار، به تولید محصول برای مصرف خویشتن بپردازند. در دومین مرحلهٔ توسعهٔ کشاورزی آنچه قابل تأکید است، بطور کلی عبارت است از، اصلاح روشهای کشاورزی به قصد نیل به کارآیی بیشتر، مبادرت به تحقیقات کشاورزی، گسترش دادن تعلیم و تربیت در روستا، ایجاد مؤسسات جدید تعاونی و اعتباری، تشویق و تلاش و کار دسته جمعی درمیان روستائیان. تأکید اجرای این موارد در دومین مرحلهٔ توسعهٔ کشاورزی از آن رواست که این موارد با سرمایهٔ کم و نیروی کار زیاد، تحقق پذیر هستند. درسومین مرحلهٔ توسعهٔ کشاورزی، فعالیتهایی که برای توسعهٔ کشاورزی صورت می‌گیرد، مبتنی بر روشهای به‌کاربردن سرمایهٔ بیشتر و نیروی کارکمتر است؛

ونیل بدین مرحله، به‌استعانت توسعهٔ صنعتی و به‌انگیره‌های ناشی از توسعهٔ صنعتی خواهد بود، و اجرای آن تقریباً به‌معنای حصول توسعهٔ اقتصادی است.

تأمین رشد متعادل، چیزی بیش از یك شعار خنك و توخالی نیست. ولی این شعار در یك زمان، می‌تواند معنی پیدا کند ومنشأ اثر شود و آن، وقتی است که مراد ما از این شعار آن باشد که همچنان‌که صنعت را شایستهٔ توجه می‌دانیم به کشاورزی نیز ارج بگذاریم و به‌آن توجه کنیم.

□ کتاب شناسی

مفیدترین مقاله دربارهٔ این‌مبحث، نوشتهٔ **جانستن** و **ملر** است (توضیح شمارهٔ ۵، آخرهمین فصل). نوشتهٔ **کارول** نیزحاوی بررسی سودمندی از جریان اصلاحات ارضی در امریکای لاتین است (توضیح شمارهٔ ۸، آخر همین فصل). عـلاوه‌براینها، Doreen Warriner نوشته‌ای تحقیقی دارد، تحت عنوان:

Land Reform and Development in the Middle East,

از انتشارات مؤسسهٔ Fair Lawn، منتشره درسال ۱۹۶۲.

همچنین نشریهٔ سازمان ملل متحد، تحت عنوان:

Land Reform: Defects in the Agrarian Structure and Obstacles to Economic Development,

چاپ نیویورك، به سال ۱۹۵۱، نیز قابل توصیه است: این نوشته در مجموعه‌ای که Morgan و Betz و Choudhry، تهیه‌کرده‌اند، نیز نقل شده است.

مطلب دیگر، نوشته باارزشی است از George Coutsoumaris، که تحت عنوان:

Policy Objectives in Latin American Land Reform With Special Reference to Venezuela,

درنشریهٔ Inter American Economic Affairs، شمارهٔ پائیز ۱۹۶۲، صفحات ۴۰ـ۲۵،

درج شده است.

مطلب قابل استفادهٔ دیگر، مقاله‌ای است از Philip M. Raup، تحت عنوان:

The Contribution of Land Refroms to Economic Development,

که در نشریهٔ Economic Development and Cultural Change، شمارهٔ اکتبر ۱۹۶۳، صفحات ۲۱ـ۱، درج شده است. Arthur Gaitskell، نیز یک بررسی تحقیقی از یک نمونهٔ توسعهٔ کشاورزی به عمل آورده است که تحت عنوان:

Gezira: A Story of Development in the Sodan,

به چاپ رسیده است. این بررسی از نشریات مؤسسهٔ Faber است، که به‌سال ۱۹۵۹ در لندن منتشر شده است.

حواشی و مآخذ فصل دوازدهم

۱ـ در زمینهٔ مورد بحث باید تمایل نهایی به پس‌انداز و قابلیت کشش درآمد، مورد توجه قرار گیرد.

۲ـ این مبحث در فصل یازدهم با تفصیل بیشتری شرح داده شده است و برای آشنائی بیشتر با مطلب، می‌توان به آن فصل مراجعه کرد.

۳ـ منظور از طرح این بررسی تاریخی، آن است که رابطهٔ مبادله به خودی خود نمی‌تواند چنان تغییر کند که جریان تولید و مصرف را هموار و متعادل سازد.

۴ـ به نوشتهٔ *B. F. Johnston*، تحت عنوان:

Agricultural Productivity and Economic Development in Japan

منتشره در نشریهٔ *Journal of Political Economy*، شمارهٔ دسامبر ۱۹۵۱، صفحات ۵۱۳ـ۴۹۰، مراجعه کنید.

۵ـ به نوشتهٔ *B. F. Johnston* و *J. W. Mellor*، تحت عنوان:

The Role of Agriculture in Economic Development,

منتشره در نشریهٔ *American Economic Review*، شمارهٔ سپتامبر ۱۹۶۱، صفحات ۵۹۳ـ۵۶۶، مراجعه کنید.

۶ـ به نوشتهٔ *Kenneth Thompson*، تحت عنوان:

Farm Fragmentation in Greece,

از نشریات: *Center of Economic Research*، چاپ آتن، سال ۱۹۶۳، مراجعه کنید.

۷ـ به نوشته *C. W. Anderson* و *W. P. Glade*، تحت عنوان:

The Political Economy of Mexico,
از نشریات دانشگاه *Wisconsin*، منتشره به سال ۱۹۶۳ ، صفحات ۷۱–۵۲،
مراجعه کنید .

۸– به نوشتهٔ *Thomas F. Caroll* ، تحت عنوان :
The Land Reform Issue in Latin America,
که در مجموعهٔ *A. O. Hirschman* ، تحت عنوان :
Latin American Issues,
درج شده است، مراجعه کنید . این مجموعه از انتشارات مؤسسهٔ
Twentieth Century Fund,
است که به سال ۱۹۶۱ در نیویورك چاپ و منتشرشده است.

۹– به نوشتهٔ *Albert O. Hirschman* ، تحت عنوان :
Journeys Toward Progress,
از انتشارات *Twentieth Century Fund* ، چاپ نیویورك ، سال ۱۹۶۳،
مراجعه کنید .

۱۰– به نوشتهٔ *Doreen Warriner* ، تحت عنوان :
Land Reform and Economic Development,
از انتشارات بانك ملی مصر ، چاپ قاهره ، سال ۱۹۵۵ ، مراجعه کنید .

۱۱– به نوشتهٔ *W. E. Moore* ، تحت عنوان :
Economic Demography of Eastern and Southeastern Europe,
از انتشارات دانشگاه پرینستن، منتشره به‌سال ۱۹۴۵ ، مراجعه کنید .

۱۲–به نوشتهٔ *William H. Nicholls* ، تحت عنوان :
Industrialization, Factor Markets and Agricultural Development,
منتشره در نشریهٔ *Journal of Political Economy*، شمارهٔ اوت ۱۹۶۱، صفحات ۳۴۰–۳۱۹ ، مراجعه کنید. نیز، به نوشتهٔ همین نویسنده تحت عنوان:
Southern Tradition and Regional Progress,
از انتشارات دانشگاه کارولینای شمالی ، منتشره به سال ۱۹۶۰ ؛ و به نوشتهٔ

Anthony M. Tang ، تحت عنوان :

Economic Development in the Southern Piedmont, 1860–1950,

از انتشارات دانشگاه کارولینای شمالی، منتشره به‌سال ۱۹۵۸، مراجعه کنید .

فصل سیزدهم

مسائل مربوط به سیاستهای مالی و پولی

در این فصل محدود وکوتاه، هرگز نمی‌توان از مسائل مالی‌که براثر توسعهٔ اقتصادی پدیدارمی‌شود، به‌تفصیل سخن‌گفت. ونیز انتخاب یك یا دو موضوع از این مبحث و اختصاص همهٔ فصل بدانها هم موجه نیست، زیرا همهٔ مسائل مالی به نوبهٔ خود دارای اهمیت و ارزش‌اند. چنانکه دربارهٔ چگونگی تعیین و اخذ مالیات از کشاورزی، یا دربارهٔ میزان اعتبارنظریهٔ **مقداری پول** درمراحل اولیهٔ رشد اقتصادی، می‌توان کتابها نوشت. ولی ما در این مجال محدودی که در اختیار داریم، بهترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم، آن است‌که مسائل مورد اختلاف را به طور سطحی مورد بررسی قرار دهیم. این مسائل عبارتند از: زیانهای تورم برای رشد اقتصادی، اجتناب‌ناپذیر بودن تورم، احتجاجات مکاتب مختلف دربارهٔ منشأتورم، امکان بکار بستن شیوهٔ کسر بودجه (خرج بیش از دخل) بدون ایجاد تورم یا با تورم مختصر، و بکاربردن مالیات، به عنوان وسیلهٔ تشکیل سرمایه، به منظور تأمین رشد.

در بررسی این مسائل به اختلاف نظرهای تندی‌که در موردآنها وجود دارد اشاره‌می‌کنیم؛ و دربارهٔ هرکدام توضیحاتی خواهیم داد. همچنین دربارهٔ گرفتاریهای کشورهای درحال توسعه از لحاظ تجارت خارجی نیزگفتگو خواهیم‌کرد.

گفتگوی ما، در دوزمینه جریان خواهد یافت. یکی ازلحاظ فنی(تئوریك)

و دیگری از لحاظ واقع (عملی)، (که این زمینهٔ دوم کمتر مورد التفات قرار گرفته است). مسائل مالی را نباید صرفاً، مسائل فنی تلقی نمود. پیدایش تورم یا تقلیل وسایل پرداخت را نباید فقط ناشی از تصمیمات نادرست مقامات مالی و پولی کشور دانست. رشد اقتصادی یك مسئلهٔ اساسی مالی را مطرح می‌سازد که عبارت است از لزوم تأمین منابع مالی برای سرمایه‌گذاری، و اگر بخواهیم سرمایهٔ لازم را از درآمد افراد تأمین کنیم، به دو شکل این کار می‌تواند صورت بگیرد. یکی اینکه صاحبان درآمد، خودشان، درآمدشان را پس‌انداز کنند وسرمایه‌گذاری نمایند. دیگر اینکه پس‌اندازشان را به‌دولت یا مؤسسات اقتصادی خصوصی منتقل بکنند، که توسط آنها سرمایه‌گذاری بشود. این مطلب به شکل دیگری هم قابل طرح و بررسی است. یعنی ممکن است دولت یا مؤسسات اقتصادی خصوصی، در جستجوی منابع تأمین سرمایه، موجباتی فراهم آورند، که قسمتی از درآمد افراد ازحیطهٔ اقتدار آنها خارج شود، چنانکه نتوانند آنرا به‌مصرف برسانند، واین درآمد به سرمایه‌گذاری اختصاص یابد. موجباتی که از طریق آنها می‌توان قسمتی از درآمد افراد را از اختیارشان خارج کرد، یکی توسعهٔ اعتبارات بانکی است، و دیگری نشر اسکناس، وهمین نشر اسکناس است که تورم را بوجود می‌آورد. ولی البته نشر اسکناس تنها شکل تورم نیست، بلکه تورم اشکال دیگری هم دارد.

سوق یافتن پس‌اندازهای جدید به‌سرمایه‌گذاری به‌معنای خرید بیشتر کالاهای سرمایه‌ای و مواد اولیه است و با توجه به عدم قابلیت کشش عرضه، سرمایه‌گذاری جدید احتمالاً موجب افزایش قیمتها می‌شود، و عکس‌العمل افراد مختلف هم، در برابر افزایش قیمتها طبعاً آن است، که ایشان هم برای خدمت یا کالایی که تولید و عرضه می‌کنند قیمت بیشتری مطالبه کنند (و به لحاظ محدود بودن رقابت در بازار کشورهای کم‌توسعه، موفق به‌دریافت قیمت بیشتر هم می‌شوند). این «ماجرای

گران کردن» آرام آرام وسعت و دامنه می‌گیرد و به آنجا منجر می‌شود که بطور کلی سطح قیمتها ترقی می‌کند. اما در این ترقی سطح قیمتها، مقامات پولی و مالی کشور مسئولیتی ندارند. زیرا سیاست پولی یا مالی خاصی موجب ترقی قیمتها نشده است. ترقی قیمتها درچنین وضعی معلول عوامل غیرپولی است و ربطی به سیاستهای مالی و پولی ندارد. اما سیاستهای مالی و پولی را ممکن است چنـان با کفایت و دقت تنظیم و اجرا کردکه رشد اقتصادی را سریعتر کنند. و یا ممکن است دقت کافی در آنها به‌کار نبرند و با اتخاذ سیاستهای نامناسب از سرعت رشد اقتصادی بکاهند.

گرچه دامنهٔ تأثیر سیاستهای مالی و پولی بر رشد اقتصادی ثابت ویکنواخت نیست، ونسبت به موقعیتها فرق می‌کند؛ ولی بطور کلی می‌توان گفت که بطور متوسط سیاستهای مالی و پولی بر رشد اقتصادی اثر فوق‌العاده‌ای ندارند، واگر مجموع عوامل لازم برای رشد اقتصادی مهیا نباشد، مقامات بانك مرکزی کشور نمی‌توانند معجزه بکنند وبا افسون سیاستهای مالی وپولی، اقتصادکشور را به‌حرکت درآورند. برای اداره‌کنندگان سیاستهای مالی و پولی کشور بسیار آسان است، که با اتخاذ سیاست مناسب در موقعیتهای مقتضی، موجبات سریعتر شدن رشد اقتصادی را فراهم آورند. ولی این مقامات به سختی می‌توانند با سیاستهای پولی و مالی، مثلاً بر عدم قابلیت کشش عرضه فائق آیند، یا با تغییر نرخ بهره، مشکلات اجتماعی را که مانع رشد اقتصادی است، ازمیان بردارند.

□ اجتناب ناپذیر بودن تورم بر اثر رشد

زیانهایی را که تورم بر توسعهٔ اقتصادی وارد می‌کند، تا کنون مکرراً شرح داده‌ایم. از این‌رو دراینجا به‌ذکر خلاصه‌ای از آنها می‌پردازیم. تورم میزان پس‌انداز اختیاری راکم می‌کند، زیرا صاحبان درآمداز نگهداری وجه نقد، یا هرچه درحکم

آن‌باشد احتراز می‌ورزند، چون از تقلیل ارزش آن در آینده می‌ترسند. تورم مسیر سرمایه‌گذاریها را تغییر می‌دهد، زیرا درحالت تورمی، قدرت تولید، دیگر نمی‌تواند معیار سرمایه‌گذاری باشد، بلکه قدرت مقاومت در برابر تقلیل مستمر ارزش پول، معیار سرمایه‌گذاری قرار می‌گیرد. براین اساس خرید و نصب ماشینهای صنعتی و ابزار و اسباب فنی، فراموش شده و به جای آن، تملك اراضی ومستغلات، بخصوص خانه‌های مجلل وانبان مسکوك وجواهر و خریدکالاهای استانداردیزه و انبارکردن آنها، هدفهای‌اساسی‌سرمایه‌گذاری قرارمی‌گیرد. وچون مزدبگیران به‌قول **واکر*** مبالغی فوق‌قدرت‌بازارخرج می‌کنند، تورم حالت استمرار وفزونی به خودمی‌گیرد. درنتیجه مزدبگیران برای دریافت اضافه دستمزد، که تحصیل آن برای ادامهٔ وضع قبلی زندگی ایشان ضرورت پیدا می‌کند، به اعتصاب و امثال آن متوسل می‌شوند، و از دولت می‌خواهندکه یا بهای فرآورده‌های کشاورزی را تثبیت‌کند، یا به زارعین و صنعتگران کمك کنـد. یعنی می‌خواهندکه درآمدآنهارا به معنای واقعی باهمان قدرت خرید سابق حفظ کند، وفشار افزایش هزینهٔ‌زندگی را به‌سایرین‌متوجه سازد[۱].

این‌ملاحظات دربارهٔ یك اقتصاد بستهٔ صادق است، و دراقتصاد باز دشواریهای دیگری هم‌برآنچه‌گذشت افزوده می‌شود. این‌دشواریها عبارتند ازقوت‌گرفتن‌تمایل به واردات، کم شـدن تمایل به صادرات، و استفاده از سرمایه‌های خارجی به جای استفاده از قیمت‌گران نیروی‌کار محلی[۲].

از طـرف دیگر، بروز تورم در یك اقتصاد باز، علاوه‌برآنچه‌گذشت موجب می‌شودکه سرمایه‌های خارجی ازکشور تارانده شود؛ و پس‌اندازکنندگان داخلی را هم‌تشویق‌می‌کند تاثروت‌خود رادرخارج‌کشورمتمرکزسازند. دربرابراین‌مخاطرات، تورم جنبه‌های قابل دفاع محدودی هم دارد، که از این‌قرارند:

---

* Walker

تورم باعث می‌شودکه درآمد از مصرف‌کننده به سرمایه‌گذار منتقل شود. خواه این سرمایه‌گذار دولت باشد یا مؤسسات اقتصادی خصوصی. دیگراینکه تورم موجب می‌گردد که از منابع، بهره برداری بیشتری به عمل آید. بخصوص وقتی‌که موانع رشد اقتصادی، جریان تولید را به حال عقب مانده‌ای درآورده است، و ثبات قیمتها باعث شده است‌که مقدار قابل توجهی از منابع، در خارج از جریان بهره‌برداری باقی بمانند. و سرانجام آخرین جنبهٔ قابل دفاع تورم آن است که توسل به این شیوه برای تأمین سرمایه، از لحاظ سیاسی بسیار آسانتر از توسل به وضع مالیات جدید است[۳].

ولی آیا از تورم نمی‌توان اجتناب کرد؟ عده‌ای به این سؤال جواب منفی می‌دهند، و تورم را اجتناب ناپذیر می‌دانند. آنها می‌گویند، اقتصادی‌که می‌خواهد رشدکند، باید ۱۲تا ۱۵ درصد از درآمد ملی‌خود را سرمایه‌گذاری‌کند؛ وپس‌انداز اختیاری، در بهترین شرایط بیشتراز ۶ تا ۸ درصد درآمد ملی نخواهدبود. قرضهٔ خارجی هم‌حدود ۲تا ۳ درصد مبلغ مورداحتیاج را می‌تواندتأمین‌کند، وبقیهٔ مبالغ مورد نیاز باید به‌وسیلهٔ پس‌انداز اجباری تأمین‌گردد. یعنی باید منابع را از قید فراهم‌کردن‌کالاهای مصرفی‌آزاد ساخت، وبرای این‌منظورازمالیات می‌توان‌استفاده کرد، ولی وضع وصول مالیات جدید، مقاومتهایی را برمی‌انگیزد، که ازنظرسیاسی مطلوب‌نیست. از این‌رو است‌که مدافعان اجتناب‌ناپذیربودن تورم معتقد شده‌اندکه برای تأمین سرمایهٔ مورد نیاز، راهی جزتوسل به تورم باقی نمی‌ماند.

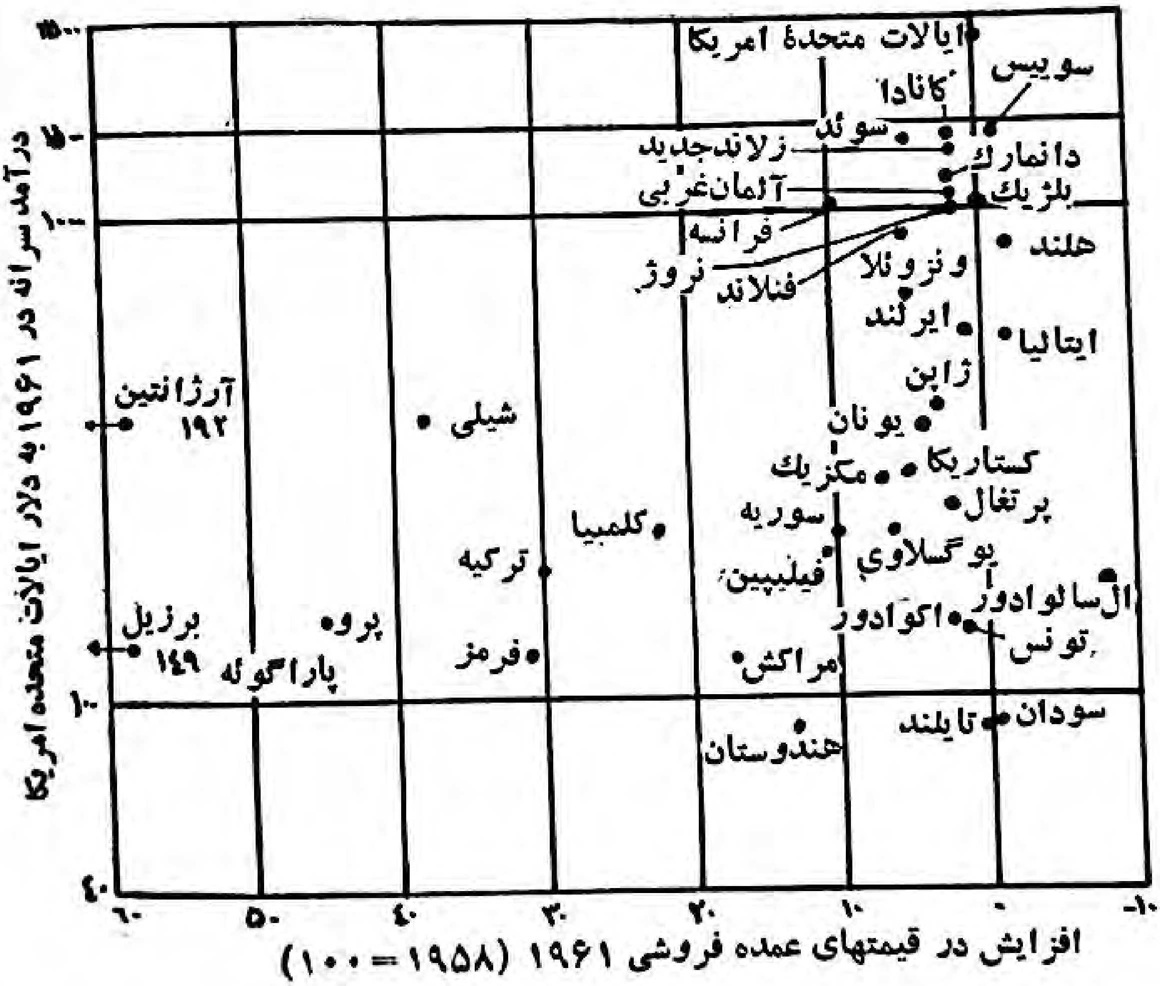
علاوه‌براین هر رهبر اقتصادی، که بخواهد سزاوار چنین نامی باشد، باید بکوشدکه اقتصادکشور را هرچه بیشتر وسریعتر توسعه دهد، نه اینکه با تصمیمات خود ازسرعت رشدآن بکاهد. از این‌رو است‌که‌گفته‌اند هرکشور درحال‌توسعه، باید درصورت موازنه پرداختهای خود، «ماندهٔ بدهکار» داشته باشد. این ماندهٔ بدهکار

نشان می‌دهد که پول بیشتری موردنیاز است. ولی البته رقم این مانده نباید چندان درشت باشد که امید تأمین آنرا در آینده، یکباره ازمیان بردارد.

آدمی خصلتی دارد که سود ومنفعت را بیش از اندازه قیمت می‌گذارد، مخصوصاً هنگامی که به کف آمدنشان نزدیك می‌شود. و زحمات ومخارجی را که برای تحصیل آنها کشیده است کمتر از اندازهٔ واقعی ارزیابی می‌کند. ازهمین روست که کشورهای در حال توسعه، بی توجه به ناراحتیهای احتمالی، به امید سودی که ازعملکرد تأسیسات مالی و پولی عایدشان می‌شود، به گسترش این تأسیسات می‌پردازند. اما این تأسیسات بیشتر مناسب حال کشورهای توسعه یافته است که کمتر درمعرض حوادث ناشی از تجارت خارجی قراردارند، درحالی که یك کشور کم توسعه، از نظر تجارت خارجی دچار مخاطرات فراوانی است. یك کشور توسعه‌یافته که سیستمهای پولی را در مقیاس وسیع به نحو گسترده‌ای به کارمی برد، ازحالت اشتغال کامل برخوردار است. در این حالت به‌اعتقاد کینز، «نظریهٔ مقداری پول» بیشتر قابل اجراست. به‌همین جهت هم، کشورهای توسعه یافته برای جلوگیری ازپایین افتادن سطح تقاضا، که تماماً منجر به‌کاستن ازمیزان اشتغال می‌شود، به سیاستهای پولی متوسل می‌شوند.

بسیاری از اقتصاددانان خاطر نشان کرده‌اند که موارد بروز تورم، درکشورهای کم‌توسعه، کمتر ازکشورهای توسعه‌یافته بوده‌است[4]. ولی تورم درکشورهای کم‌توسعه بسیار تندتر وتلختر است. مثلاً اگر در اواسط دههٔ ۱۹۶۰، سطح قیمتها درکشورهای توسعه‌یافته بین ۵ تا ۱۰ درصد افزایش می‌یافت، یعنی $\frac{۱}{۱۰}$ برهزینهٔ زندگی افزوده می‌شد، صفحات اول روزنامه‌های ایالات متحده به‌بحث دربارهٔ افزایش هزینهٔ زندگی و راههای جلوگیری از آن می‌پرداختند، در حالی که درکشورهایی مانند برزیل، مردم خیلی راحت وآسان از ۴۰ تا ۶۰ درصد افزایش هزینهٔ زندگی سالانهٔ یك کارمند گفتگو می‌کنند. نمودار ۱ـ۱۳ افزایش قیمتهای عمده‌فروشی را برای مدت سه‌سال

از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ نشان می‌دهد که با درآمد سرانه در سال ۱۹۶۱ سنجیده شده است. چنانکه از این نمودار برمی‌آید افزایش وکاهش قیمتها تا حد معتدل درهر دو دسته‌کشورهای توسعه یافته وکم توسعه رخ می‌دهد. اما بحرانهای شدید تورمی خارج‌ازحدکنترل، درکشورهای کم‌توسعه‌یا درحال توسعه، باشدت و به‌دفعات بیشتری



نمودار ۱-۱۳: نسبت درصدافزایش قیمتهای عمده‌فروشی درسالهای ۱۹۶۱-۱۹۶۸ در مقایسه با درآمد سرانه.

منابع : برای افزایش قیمتهای عمده‌فروشی، بولتن ماهانهٔ آماری سازمان ملل، چاپ نیویورک ، شمارهٔ ماه مه ۱۹۶۳، صفحات ۱۲۹-۱۱۸ ، و برای درآمد سرانه ، ازجدول ۱-۱ کتاب حاضر استفاده شده است.

ازکشورهای توسعه‌یافته پدیدار می‌شود.

قابل‌توجه است که شدت تورم درکشورهای امریکای‌لاتین ازکشورهای خاور-دور بیشتر بوده‌است. البته براین اصل‌مستثناتی هم‌وارد است. مثل‌اندونزی باحالت تورمی شدیدش و اکوادور با ثبات نسبی قیمتهایش. البته تا کنون شدیدترین‌حالات تورمی درکشورهای‌برزیل وآرژانتین دیده شده‌است. همچنین‌کشورهای پرو، شیلی و پاراگوئه نیز همواره با افزایش سریع قیمتها مواجه بوده‌اند.

اگرما توجه خود را از سطح درآمد، به نرخ رشد معطوف‌کنیم، می‌بینیم که انواع حالات مختلف ترکیبی امکان پذیر است، این حالات عبارتنــد از: یکی ثبات قیمتها بدون رشد اقتصادی (مثل سیلان وهند)، دیگری ثبات‌قیمتها با رشداقتصادی (مثل برمه وهندوراس وگواتمالا)، سوم‌تورم با رشد اقتصادی (مثل مکزیك، برزیل و ترکیــه) و یکی هم تورم بدون رشد اقتصادی، (مثل اندونزی، آرژانتین، شیلی و بولیوی)[۵].

□ انواع تورم

تورم را برحسب عوامل محرکه ومنشأ ایجاد، یابرحسب عکس‌العملهائی‌که که برمی‌انگیزد، به انواعی تقسیم‌کرده‌اند. عامل محرکهٔ تورم ممکن است افزایش کل هزینه‌ها باشد، یا ممکن است تغییر در ترکیب هزینه‌ها و سوق یافتن هزینه‌ها به‌یك جهت باشد. یاحتی ممکن است افزایش قیمت یك کالا، یا تعدادی ازکالاها یا خدمات بطورمستقل، تورم را پدید آورد، مثل افزایش دستمزدها، که غالباً هم رخ می‌دهد. اگر هزینه‌ها افزایش یابد به‌ناچاربابد محلی برای‌تأمین آنها درنظرگرفت. افزایش هزینه‌ها ممکن است عکس‌العملهای متفاوتی برانگیزد. یعنی ممکن است به‌لحاظ افزایش‌هزینهٔ یك‌یاچند واحد، سایرواحدها هم هزینه‌های خود را افزایش

دهند، ویا ممکن است از هزینه‌هـای خود بکاهند. عکس‌العمل سایر واحدها، در برابر واحدهایی که هزینهٔ خود را افـزایش داده‌اند، منوط است به پیش‌بینی آنها نسبت سیر قیمتها درآینده، وقدرت آنها درجهت تأمین هزینه‌های اضافی. هنگامی که یك یاچند واحد اقتصادی، به افزایش هزینه‌های خود می‌پردازند، واحدهای تولید کننده، برحسب پیش بینی خود نسبت به آینده، ممکن است کالاهای کمتر یا بیشتری تولید کنند. بعضی انواع تورم ممکن است نتایج سودمندی داشته باشد، مثل تورم در منفعت، که براثر اعطای اعتبار توسط بانکها به‌کارفرمایان برای تهیه وتولید کالا، ممکن است پدید آید. در این حالت مصرف‌کنندگان، کالاهای محصول این صنایع را با وجود گرانی نسبی، خریداری ومصرف می‌کنند، وبه انتظاراینکه تولیدکنندگان دیگری به بازار آمده و کالای مورد نظر ایشان را با قیمت کمتری عرضه کنند نمی‌نشینند. در مکزیك اینگونه تورم اقتصاد کشور را به سرعت روبه رشد برود، که کار بسیار پسندیده‌ای هم بود.

نوع دیگر تورم‌آن است‌که افزایش هزینه‌های تولید، مثلاً بالا رفتن مزدها موجب افزایش قیمت کالاها بشود. نیز، براثر محدود کردن واردات ـ که منجر به به افزایش قیمت کالاهای مشابه یا جانشینش در داخل‌کشورمی‌شود ـ ممکن است تورم پدید آید. افزایش هزینه‌های مصرف کنندگان، یا سرمایه‌گذاران، یا دولت، هرکدام می‌تـواند تورم به وجود آورد. منبع تأمین این هزینه‌ها هم ممکن است افزایش اعتبارات بانکی، یا افزایش سرعت گردش پول، ویا نشر اسکناس باشد.

اصلیترین مباحثات در زمینهٔ مورد بحث توسط دو مکتب مختلف یکی‌مکتب **پولی*** ودیگری **مکتب ساختمان اقتصادی**** درگرفته‌است. قبل‌ازتوضیح دربارهٔ نظرات واستدلالهای این دو مکتب بایداین نکته را روشن‌کنیم‌که تورم ممکن است به‌کلی

* Monetarist ** Structuralist

سطحی وظاهری باشد.

تورم‌ممکن است سطحی باشد؛ یك محقق زیرك فرانسوی دریك‌موقع پیشنهاد می‌کردکه درخاورمیانه وافریقا بایدبین «اقتصاد واقعی» و «ظواهراقتصادی» تمایزی قائل شد. وقتی حق‌الامتیازی‌که شرکت سهامی نفت ایران وانگلیس به‌دولت ایران می‌پرداخت قطع شد، دنیای غرب با بی‌صبری درانتظار سقوط سریع این کشوربود، ولی هیچ اتفاقی رخ نداد. قطع درآمد نفت، و ارزهای خارجی و تقلیل واردات کالاهای‌مصرفی، فقط دریك قشر بسیار نازك اقتصادکشور اثر گذاشت ووقتی واحدهای مدرن اقتصاد کشور به روشهای قدیمی یا مشابه سایر واحدها بازگشتند، دیگر هر نوع انتظارسقوط این‌کشور ازمیان‌رفت. دربارهٔ لبنان نیزسخنی مشابه این‌گفته‌اند. به نقل از **پل وان زیلند***، که به لبنان سفرکرده بود تا دربارهٔ مشکل اقتصادی‌لبنان اظهار نظرکنند، مشکل اقتصادی این کشور عبارت بود، از وجود حالت تورمی در اقتصاد بطور مستمر، وبه همراه آن رشد مدام اقتصادی کشور. از پل‌وان زیلند نقل می‌کنندکه اظهار تعجب کرده بود از اینکه چگونه ممکن است، کشوری که تمام قوانین یك مالیه سالم را نقض‌کرده است، بازهم قادرباشدکه به حیات اقتصادی خود ادامه دهد. ولی چون در عمل ملاحظه کرد که اقتصاد کشور با سرعت مطلوب و مؤثری پیش می‌رود، پیشنهاد کرد که هیچ نوع تغییری در وضع اقتصاد کشور داده نشود.

□ مکتب پولی در برابر مکتب ساختمان اقتصادی

دربارهٔ‌علت وچگونگی افزایش قیمتها بین اقتصاددانان طرفدار مکتب پولی و اقتصاددانان طرفدار مکتب ساختمان اقتصادی، مباحثات فراوانی در گرفته است.

* Paul Van Zeeland

این مباحثات در امریکای لاتین بیش از هرجای دیگر بوده است و بخصوص در کشورهای شیلی، برزیل، آرژانتین، بولیوی وغیره وسعت‌ودامنه بسیاری‌یافته است. طرفداران مکتب پولی معتقدندکه تورم معلول افزایش هزینه‌ای است، که ازمحل توسعهٔ اعتبارات بانکی‌یا نشر اسکناس‌صورت می‌گیرد. درچنین حالتی به مؤسسات اقتصادی امکان داده می‌شود که وامهایی با شرایط بسیار سهل تحصیل کنند، ودولت هم قادربه‌افزایش مالیاتها یامهارکردن هزینه‌های خودنیست، پس‌مؤسسات اقتصادی و دولت ، زائد بر درآمد خود قرض و خرج می‌کنند؛ و تنها مصرف‌کنندگان باقی می‌مانند که باید، با صرفه جوئی در خرج و مبادرت به پس‌انداز ، به حفظ تعادل و ثبات کمك کنند. ولی سالها تجربه به مصرف کنندگان آموخته است،که به هنگام شروع افزایش قیمتها، آنها هم باید تا می‌توانند ، از نگهداری پول دوری جسته و بیشتر به‌خرید بپردازند. در نتیجه میزان پس‌انداز این بخش هم، نه فقط افزایش نمی‌یابد، بلکه کاهش هم پیدا می‌کند. تورم یعنی همین.

در این میان اگر سیستم بانکی آنقدر قوی باشد، که بتواند دامنهٔ اعتبارات را محدود کند، ویا حکومت بتواند از مخارج خود بکاهد، و یا مالیاتها را افزایش دهد، ویا هردو را تواماً عمل کند، می‌توان تورم را مهار کرد و متوقف ساخت. به خصوص اگر بانکهای مرکزی آنقدر قدرت داشته باشند، که بتوانند از افزایش قروض دولت، و توسعهٔ اعتبارات در بانکهای بازرگانی جلوگیری کنند، تورم بسیار سریعتر و قطعی‌تر متوقف می‌شود.

طرفداران مکتب ساختمان اقتصادی، این شیوهٔ برداشت را خام و ابتدائی می‌دانند. به‌نظرآنها تحولی‌که درمیزان هزینه‌ها یا در دامنهٔ اعتبارات‌پیش می‌آید علت اصلی تورم نیست، بلکه علائم نارسائیهایی است‌که در ساختمان اقتصادی وجود دارد. بنظر آنها اگر در کل هزینه‌ها هم افزایشی مشهود شود، باز هم به علت عدم

قابلیت کشش عرضه، بخصوص درمحصولات کشاورزی، امکان بروز تورم هست و عدم قابلیت کشش عرضه نیز به سیاستهای پولی مربوط نیست، بلکه معلول وجود موانع عینی درراه گسترش تولید است. مثلاً فرض کنید تعدادی کارگر از بخش کشاورزی به بخش صنعت منتقل شده‌اند، در این فرض ما از الگوی توسعهٔ لوئیس که مبتنی برعرضهٔ نامحدود نیروی کاراست پیروی می‌کنیم، همچنین فرض می‌کنیم،که براثر این انتقال درجمع کل هزینه‌ها، تغییری پدید نیامده است ولی تناسب هزینه‌ها بین مصرف و تشکیل سرمایه تغییر کرده است. دهقانانی که پس از این انتقال درروستا باقی مانده‌اند، از مصرف مواد غذایی بیشتر ودرآمد بیشتر برخوردار خواهند بود. اما مصرف بیشتر مواد غذایی توسط این روستاییان موجب عرضه کمتر موادغذایی دربازارهای شهر خواهد شد، و در نتیجه قیمت مواد غذائی افزایش خواهد یافت. این افزایش قیمت موادغذایی هم، به‌نوبهٔ خود، موجب افزایش مزدکارگران صنعتی خواهد شد، و افزایش مزد کارگران نیز موجب افزایش قیمت فرآورده‌های صنعتی می‌شود، حال اگر، تأثیر تجارت خارجی را درمسئله‌ای‌که مطرح کرده‌ایم، واردنکنیم، جریان‌اقتصادی مطرح‌شده به‌این ترتیب ادامه‌خواهد یافت؛ کارگاههای صنعتی برای ادامهٔ کار خود به سرمایه در گردشی احتیاج دارنـد که طبعاً توسط بانکها تأمین می‌شود، و بانکها هم به امید افزایش قیمتها وحصول سود بیشتر کارگاهها، به آنـان وام می‌دهند. عکس‌العمل دولت هم دراین میان کاملاً قابل پیش بینی است. دولت دربرابر افزایش قیمتها ناچاراست برمیزان اقلام مختلف بودجه بیفزاید، و افزایش بودجه مستلزم افزایش مالیاتها، و داشتن کسربودجه است. به‌این ترتیب، استقراض کارگاههای صنعتی از بانکها وکسر بـودجهٔ دولت، که از لحاظ مکتب پولی علت تورم بشمارمی‌رفت، دراین‌حال علت تورم نیست، بلکه نتیجهٔ قهری واجتناب ناپذیر افزایش قیمتهاست،که‌آنهم به نوبهٔ خودمعلول عدم قابلیت‌کشش عرضه، درمحصولات

کشاورزی است.

جریانی مشابه آنچه گذشت ممکن است در صنعت اتفاق بیافتد. فرض کنید نرخ رشد جمعیت از میزان رشد صادرات بیشتر باشد. نتیجهٔ این جریان آن است که میزان واردات مواد غذایی باید کاهش یابد، و تولید داخلی جای آنرا بگیرد، واگر ساختمان اقتصادی کشور چنان باشدکه نتواند مواد غذائی اضافیِ‌مورد نیاز را تولید کند، طبعاً قیمتها افزایش می‌یابد.

درنتیجه باید ارزش پول کشور را بکاهند، تاازبروز ماندهٔ بدهکار درموازنهٔ پرداختهاجلوگیری شود؛ باید واردات رازیرکنترل بگیرند، وحتی‌المقدور ازمیزان آن کم‌کنند، ولی درهرحال افزایش قیمت کالاهای وارداتی به‌افزایش هزینهٔ تولید می‌انجامد. افزایش هزینهٔ تولید نیز، قیمت کالاهای صنعتی را افزایش می‌دهد. در نتیجه، هزینهٔ زندگی بالا می‌رود، ومزدبگیران برای دریافت مزد بیشتر به اعتصاب برمی‌خیزند وبخش کشاورزی که‌قیمت کالای‌خوددرادربرابرکالای‌صنعتی ناچیزمی‌بیند، از عرضهٔ آن به بازار خودداری می‌ورزد. نتیجهٔ همهٔ اینها بازبه‌کسر بودجهٔ دولت، وافزایش اعتبارات‌بنگاههای صنعتی دربانکهای بازرگانی، منجر می‌شود. علت این ماجراها به هیچ وجه مسائل پولی یا سیاستهای پولی‌نیست، بلکه ناتوانی ساختمان اقتصادی کشور از تولید و عرضهٔ کالا به مقدار کافی است، که اینگونه بحرانها و نابسامانیها را پدید می‌آورد.

طرفداران مکتب‌پولی‌معتقدند،که نابسامانیهای‌اجتماعی وعدم قابلیت‌انعطاف ساختمان اقتصادی، معلول وسعت یافتن تورم پولی است که از یك طرف صنعتکاران را ازکار صنعتی به خرید زمین ونگاه داشتن‌آن به‌امید فروش‌گرانتر سوق می‌دهد، واز طرف دیگر اتحادیه‌های کارگری را به‌قصد تحصیل مزد بیشتری که متناسب با هزینهٔ زندگی باشد به‌اعتصاب برمی‌انگیزد. درحالی‌که طرفداران مکتب ساختمان

اقتصادی، معتقدندکه پدیده‌های پولی‌معلول ونتیجه است، ولی برخوردهای‌اجتماعی وعدم قابلیت‌کشش ساختمان‌اقتصادی، علت وآفرینندهٔ‌آن پدیده‌های پولی‌می‌باشند. به نظر ایشان اگــر در طبقات مختلف اجتماع، همبستگی کافی وجود داشته باشد، دولت می‌تواند مقررات مالیاتی متناسبی وضع کند، که طبق آن هرگدام ازطبقات به‌نوبهٔ خود قسمتی ازبار هزینهٔ توسعهٔ اقتصادی را متحمل شوند، بی‌آنکه هرطبقه در صدد برآید که با مبارزه، منافع طبقاتی خود را در برابر سایر طبقات حراست کند. طرفداران مکتب پولی معتقدندکه مهارکردن تورم، پدیدآورندهٔ رشداقتصادی است. طرفداران مکتب ساختمان اقتصادی معتقدندکه رشداقتصادی می‌تواند مسئلهٔ تورم را حل کند.

طرفداران مکتب پولی می‌گویند، می‌بینیم کشورهایی که قادربوده‌اند ثبات قیمتهای داخلی را حفظ کنند، توانسته‌اندکه صادرات خارجی خود را توسعه دهند، و از آن نتایج مطلوبی بدست آورند؛ در حالیکه صادرات کشورهایی که دچارتورم بوده‌اند رو به نقصان داشته است. طرفداران مکتب ساختمان اقتصادی، می‌گویندکه در این کشورها تورم موجب نقصان صادرات نبوده، بلکه این نقصان صادرات بوده که تورم را پدیدآورده است.

روشن است‌که تفاوت‌نظراین دوگروه، درسیاستهای پیشنهادی‌آنها هم‌منعکس می‌شود. طرفداران مکتب پولی خواستار آنندکه اعتبارات بانکی، و میزان قرضهٔ دولت از بانك مرکزی یا سایر بانکها محدود شود، وبا هرنوع کنترل قیمتها، و یا کنترل ارز، مخالفند. ولی در جمع طرفداران مکتب ساختمان اقتصادی توافق نظر کامل وجودندارد. برخی ازاعضای این مکتب معتقدند که عدم قابلیت کشش عرضه دربخش کشاورزی، ریشه وعلت اساسی این مشکل است، وبرای درهم شکستن آن بایدبه یك حرکت‌تند انقلابی متوسل شد. برخی دیگرازاعضای این مکتب حرکت

تند انقلابی را، ضرور ندانسته و تنها مبادرت به‌اصلاحات ارضی را کافی می‌شمارند. برخی از اعضای این مکتب با اعضای مکتب پولی همصدا هستند ومعتقدندکه باید درنظام مالیاتی‌اصلاح اساسی صورت‌گیرد. ولی همهٔ اعضای مکتب ساختمان‌اقتصادی در این نکته اتفاق نظر دارند که گرفتاریها و مسائل پولی فقط نشانه‌ها و علامات حوادث اقتصادی است، نه علت اساسی و ایجادکنندهٔ آنها[۶].

□ داشتن کسر بودجه بدون تورم

نظریهٔ طرفداران مکتب ساختمان اقتصادی، که برای عملکرد سیاستهای پولی، قدری قایل نیستند، مسلماً افراطی است. علمای اقتصاد طرفدار مکتب پولی، که به پیدا کردن راههای رشد اقتصادی علاقمندند، غالباً از این نکته به شگفت آمده‌اند که چرا کشورهای آسیائی و آفریقائی (البته به جزء چند مورد) کمتر از کشورهای آمریکای لاتین گرفتار تورم بوده‌اند. آیا ممکن نبوده است که در کشورهای آمریکای لاتین آن نوع سیاست پولی را به‌کار گیرند که فاقد اثر تورمی باشد؟ وآیااین کشورها نمی‌توانسته‌اند یکبارو برای همیشه قیمتها را افزایش‌بدهند تا دیگر به‌افزایش مستمرقیمتها احتیاج پیدا نشود؟ حجم پول مورد نیاز یک‌کشور درحال توسعه چقدر است؟ و آیا در جریان افزایش این حجم، و افزایش احتیاجات پولی، این امکان (که در فصل نهم و نمودار ۳ـ۹ دربارهٔ آن گفتگوکردیم) برای دولت بوجود نمی‌آید که بدون ایجاد تورم به تأمین سرمایهٔ مورد احتیاج رشد اقتصادی بپردازد؟

افزایش احتیاج به پول از منابع متعددی سرچشمه می‌گیرد. در وهلهٔ اول توسعهٔ اقتصاد پولی، ومحو اقتصاد مبادله‌ای، ایجاب می‌کندکه برای تأمین احتیاج ناشی از معاملات واحدهائی که جدیداً به زندگی اقتصادی وارد می‌شوند، مبالغی

پول فراهم شود. ولی این واحدها هم به‌نوبهٔ خود باید سهمی از تولید جاری خود را برای تشکیل سرمایه، به پس‌انـداز اختصاص دهند، و از تخصیص ذخیرهٔ خود، به انبارکـردن فلزات قیمتی و جواهر قویاً بپرهیزند. گرچه بـرای تشکیل سرمایه راههای دیگری هم به روی دولت و مقامات پولی کشور بازاست، ولی همهٔ این راهها سرانجام به پس‌انداز برمی‌گردد. اما در بسیاری از کشورهای آسیایی و افریقایی میزان پس‌انداز چندان ناچیز است که به سهولت میتوان تأثیر آن را در تشکیل سرمایه دست کم گرفت.

عامل دومی که موجب افـزایش احتیاج به پول می‌شود، عبارت است از بالا رفتن حجم‌معاملات جاری، که به‌نوبهٔ خودناشی ازافزایش جمعیت وافزایش درآمد سرانه می‌باشد. افزایش درآمد تا حد معینی موجب می‌شود که تقاضا هم به همان نسبت بالا برود. ولی افزایش درآمد بعد ازآن حد، میزان تقاضا را به همان نسبت قبلی بالا نمی‌برد، بلکه سرعت افزایش تقاضا درچنین حالی کمتراز سرعت افزایش درآمد است. بالا رفتن میزان درآمد موجب می‌شود که رفته رفته مخارج مردم‌از حدود پول خرد به اسکناس و از اسکناس به چك برسد. دراین حال، میزان تأثیر وکارآئی سیستم پولی‌وسعت می‌گیرد، وحجم پول درگردش، خواه به‌صورت مسکوك یااسکناس یاپول بانکی، افزایش می‌یابد واین افزایش حجم‌پول یك منبع احتمالی پس‌انداز بشمار می‌رود.

سومین عامل که در مراحل بالای رشد اقتصادی پدیدار می‌شود عبارت است، از تنوع احتیاجاتی‌که باپول رفع می‌شود. رشد اقتصادی تنوع در دارائیها، ومعرفی انواع تازهٔ دارائی را نیزبا خودهمراه دارد. زیرا واحدهای سرمایه‌گذار نوعاً بیش از دارائی خود خرج می‌کنند و کمبود مبالغ مربوطه را از طریق انتشار سهام یا اوراق قرضه یااوراق بهادار (که انواع تازهٔ دارائی هستند) وعرضهٔ آنها به‌واحدهای

پس‌اندازکننده، تأمین می‌نمایند. یکی ازمهمترین وظایف مقامات پولی کشورهای در حال توسعه، تقویت سازمانهائی است که در ایجـاد و اعتبار بخشیدن به ایـن دارائیها، و در عرضه و فـروش آنها مؤثـرند، از قبیل: بانکهای تجارتی، بانکهای پس‌انداز، بانکهای سرمایه‌گذاری ، شرکتهای بیمه ، بورس اوراق خزانه ، یا بورس سهام و امثال آنها.

این سازمانها واحدهای سرمایه گذار را باواحدهای پس‌انداز کننده مربوط می‌سازند واز این راه امر سرمایه‌گذاری را تسهیل می‌کنند. قسمتی از سرمایه‌های موردنیاز برای سرمایه‌گذاری‌هائی‌که توسط دولت یابخش‌خصوصی صورت می‌گیرد، از منابع داخلی قابل تأمین است (در برخی موارد هم مانند مسکن سرمایه‌گذاری توسط مصرف‌کنندگان صورت می‌گیرد)، ولی این سرمایه‌گذاری‌ها نمی‌تواننداقتصاد کشور را به‌سوی تراکم سرمایه رهبری کنند. از این‌رو ضرور می‌آید که سرمایه‌ـ گذاریهای عمدهٔ دیگری، که تأمین آنها فقط از منابع خارجی میسر است، صورت پذیرد.

دولت و سرمایه گذاران بخش خصوصی هم به طور مستقیم یا غیرمستقیم از طریق سازمانهای مالی وپولی، از افراد قرض می‌کنند و مجموعهٔ همهٔ این فعالیتها باعث می‌شودکه عنوان مال یا دارائی، مصادیق متنوعتری بخود بگیرد. دراین تنوع ترکیب، هرقدر سهم داراییهای نوع‌تازه بیشترباشد، اقتصاد کشورآسانتر به راه رشد می‌رود، و براثر رشد باز هم احتیاج به پول دلایل و جهات تازه‌ای پیدا می‌کند.[۷]

بعد از شروع به توسعهٔ اقتصادی، رفته رفته اعتماد همگان به‌اشکال مختلف دارائیهای تازه جلب می‌شود و دیگر ذخیره کردن مسکوك و اسکناس، تنها شکل داشتن دارائی تلقی نمی‌شود. سرانجام بابیشترشدن رشد اقتصادی دیگر درمعاملات الزاماً پول نقد ردوبدل‌نمی‌گردد، بلکه بوسیله چك، یا اوراق بهادار دیگر، تعهدات

پولی واریز می‌شود، وازهمین رونسبت پول درگردش به درآمدملی، بارشداقتصادی کاهش می‌یابد؛ اما اشکال دارائی متنوعتر می‌شود، وحجم آنهم فزونی می‌گیرد. یك قسمت از این افزایش دارائی به‌شکل اسکناس درمی‌آید ویك قسمت دیگرآن به شکل پول بانکی یاتحریری درمی‌آید، وهمین افزایش‌پول بانکی است‌که به دولت وبخش خصوصی امکان می‌دهد، با استقراض از بانکها، از محل این پول، به خرج زیادتر از دخل، مبادرت ورزند.

آیا سیاست خرج بیش از دخل می‌تواند از این حد، یعنی حد دارائیهایی که به صورت پول بانکی درآمده است، فراتر رود؟ مثلاً ایجاد اشتغال می‌تواند مبنائی برای توجیه خرج زیادتر از این‌حد باشد، یانه؟ در صورت وجود بیکاری یا بیکاری مخفی در کشاورزی، یا در بخش‌های دیگر اقتصادی، آیا می‌توان با سرمایه گذاری از طریق خرج بیش از دخل، وخلق پول، این بیکاری را رفع نمود وتقاضای تازه‌ای هم وارد بازار کرد، تا محصولات تازه را جذب ومصرف کند؟ در پاسخ این سؤال باید گفت‌که خرج بیش از دخل راهی نیست‌که بدون ایجاد تورم برای رفع بیکاری مورد استفاده قرار گیرد. زیرا بیکاری معمولاً معلول فقدان منابع تکمیلی یا ترکیب نامتناسب عوامل تولید است، نه معلول کمی تقاضا، و برای رفع آنهم تا حدودی خرج بیش‌از دخل لازم است، ولی این سیاست مآلاً به تورم می‌انجامد. اما اگر این تورم محدود وتحت کنترل باشد، مبادرت به‌آن مانعی ندارد.

دراینجا بدنیست که سخنی هم دربارهٔ انواع افزایش قیمتها بگوئیم. هرنوع افزایش قیمت، عنوان تورم ندارد، بلکه باید بین دونوع افزایش قیمت تفاوت قایل شد، یکی افزایش قیمتها به لحاظ وظیفه‌ای که در نظام تولید برعهده دارند؛ در اینحال افزایش قیمت برای ایجاد تناسب و تعادل بین قیمت کالاهای مختلف، و سوق دادن منابع به تولید کالاهای مورد نیاز، ضرورت دارد. نوع دیگر افزایش

قیمتها، افزایش تورمی است که نشان دهندهٔ نارسائی و عدم کفایت مجموع منابع تولیدی کشور به‌طورکلی است[۹].

کاملاً ممکن است که قیمت بعضی از اقلام کالاها را به جهت ایجاد تعادل در قیمت آنها با قیمت سایر کالاها تغییرداد، ولی سطح عمومی قیمتها را ثابت نگاه داشت. درچنین حالی اگر قیمت یك کالا افزایش یابدقیمت یك کالای دیگر باید تنزل کند. تنزل قیمت یك کالا موجب می‌شود که قسمتی ازمنابع تخصیص یافته به‌تولید آن کالا، ازآن کالا منصرف شود، و به تولید کالائی که قیمت آن افزایش یافته است روی آورد، تاتعادل لازم برقرارشود. ولی احتمال وقوع این فرض دردنیای واقع بسیار ضعیف است، زیرا تقلیل قیمت یك کالا، کاری است دشوار ومقاومتهای بسیار دربرابر دارد،وازآن گذشته خارج کردن منابع از تولیدیك کالا، وسوق دادن آن به‌تولید کالای دیگر، وقت درازی می‌خواهد. صرفنظرازاین مشکلات اصولاً ثابت نگاهداشتن سطح عمومی قیمتها، درهنگام رشد اقتصادی وبخصوص به‌هنگام سرمایه‌گذاری به میزانی بیش از درآمد ودارائی، کاری است نه‌چندان ممکن، زیرا دراین موقع سطح عمومی قیمتها حتماً بالا می‌رود و اخذ مالیات، برای پرکردن کسر درآمد هم، اولاً آسان نیست، وثانیاً اگر هم با اصرار به انجام دادن آن مبادرت ورزیم، ممکن است منجر به‌تقلیل میزان پس‌انداز یاتقلیل میزان مصرف شود، ولی به‌هرصورت، سیاست خرج بیش از درآمد، برای یکبار در شروع رشد اقتصادی ، مانند تازیانه‌ای که به اسب آرمیده‌ای می‌زنند، برای به حرکت درآوردن اقتصادکشور قابل توجیه است.

سیاست خرج بیش از درآمد دولت، در دو مورد مجاز شناخته شده است. یکی در موقعی که خارجیان اموال خود را از کشور پس می‌کشند، و دیگر هنگام دریافت کمکهای خارجی. دولت می‌تواند اموال خارجیانی که کشور را ترك می‌کنند خریداری کند، و آنها را دوباره در بازار داخلی بفروشد، و وجوه حاصل از فروش

این اموال را بدون هراس از تورم، سرمایه‌گذاری کنند. نیز در مواقع استفاده از کمکهای خارجی، می‌باید همگام با استفاده از آن کمکها، مبالغی پول درجریان گذاشته شود، تا از بروز نقصان در وسایل پرداخت جلوگیری شود. مگر آنکه قبل از دریافت کمك اقتصادی، کشور دچار تورم بوده و دریافت کمك برای غلبه بر تورم صورت گرفته باشد، که البته در این صورت دیگر افزایش وسایل پرداخت ضرورت ندارد. نیز اگر بین دریافت کمك، و صرف آنها به صورت وسایل پرداخت داخلی، به علت تشریفات اداری وقانونی، مدتی طولانی فاصله باشد، چنانکه در پاکستان چنین شد، بانك مرکزی باید از هر اقدامی که منجر به افزایش وسایل پرداخت، و بروز تحول غیرلازم در وضع پولی کشور باشد، خودداری ورزد.

در ورای این موارد محدود، آقای و. ك. ر. و. رائو* با استفاده از روشهای ریاضی، موردی را معین داشته است که خرج بیش از درآمد، به نحوی محدود ولی مستمر، موجب می‌شود که قیمتها برای یکبار ولی بطور قطع افزایش یابد، ولی شرط حفظ این وضع آن است که قسمتی از پولی که برای سرمایه‌گذاری خرج می‌شود، به صورت مستمر از طریق مالیات یا پس‌انداز[10] به دولت برگردد. فرمول آقای رائو حاوی عوامل متعددی است. هر قدر تمایل نهایی به پس‌انداز و پرداخت مالیات بیشتر باشد، امکان سرمایه‌گذاری اضافی بیشتر، وامکان ترقی قیمتها کمتر است[11]. ولی امکان ادامهٔ سرمایه‌گذاری اضافی وقتی میسر است که تمایل نهایی به پس‌انداز و پرداخت مالیات کاهش نیابد. تمایل نهایی به پرداخت مالیات، خود معلول نرخ مالیات بر درآمد و وسعت شمول آن است، وتمایل نهایی به پس‌انداز معلول امید به ثبات قیمتها است. اگر عامه براین تصور باور آورند که سیر صعودی قیمتها ادامه خواهد داشت، عکس‌العمل آنها در برابر این حالت آن است که، حتی‌المقدور از پس‌انداز بکاهند و بر هزینه

* V. K. R. V. Roo

بیافزایند، واز این‌طریق اساس فرض درهم می‌ریزد، زیرا تورم بیش‌ازآنکه ناشی‌از تثبیت قیمتها در سطح بالایی باشد، ناشی از خرج زیادتراز درآمد است.

غیر از الگوی رائو، امکان دیگری هم برای تشکیل سرمایه وجود داردکه عبارت است از اجرای سیستم نامتعادل. طرح این گفتگوما را به احتجاجات مکتب ساختمان اقتصادی برمی‌گرداند. با خرج بیش از درآمد می‌توان سرمایه‌آفرید. با کنترل قیمتها و جیره‌بندی، هم می‌توان از افزایش مستمر قیمتها، که منجر به‌تورم شدید می‌شود جلوگیری‌کرد و هم از ناراحتیهای اجتماعی‌که تورم ازطریق توزیع غیرعادلانهٔ درآمد ایجاد می‌کند، کاست وهم پس‌انداز اجباری برقرارکرد. چنانکه در زمان جنگ این سیستم نامتعادل به خوبی عمل کرد و منابع را برای تأمین احتیاجات جنگی به‌کار انداخت، پس‌چرا درزمان صلح نتوان ازهمین وسیله برای نبرد با عقب‌ماندگی و تجهیز منابع برای تشکیل سرمایه استفاده‌کرد؟

اتحاد شوروی نمونهٔ بسیار خوبی از اجرای سیستم نامتعادل به حد افراطی به دست می‌دهد. ولی البته در این سیستم قسمت بسیار ناچیزی از منابع درکنترل بخش‌خصوصی قرار داشت. با اجرای این سیستم پول نقش‌خود را از دست می‌دهد، زیرا دیگر نرخ بهره برحجم اعتبارات، که قبلاً معین شده و تخصیص یافته، اثری ندارد و درآمد در بالابردن سطح مصرف کالاهای مصرفی‌که جیره‌بندی شده‌اند، نیز بی‌اثر می‌شود.

طبیعی است‌که سرمایه‌گذاریهایی از این نوع مورد رغبت و علاقهٔ کشورهای آسیایی قرارگیرد. کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای‌آسیا و شرق‌دور، به‌خوبی واقف است‌که توانایی‌کشورها دربه‌کاربردن این روش محدود است. از این‌رو به‌آنها هشدار داده است‌که از اجرای «سیستم نامتعادل به حد افراط» بپرهیزند[12]. ولی به‌نظر می‌رسدکه این‌کمیسیون به‌اندازهٔ اقتصاددانان غربی ازحقیقت وکیفیت ماجرا

خبر ندارد. یا خبر دارد ولی چنان زیر جاذبهٔ این سیستم قرار گرفته است، که نمی‌تواند همهٔ آنچه را که می‌داند، بیان کند.

اجرای سیستم نامتعادل به دستگاه اداری مجهز و نیرومندی محتاج است، تا بتواند اقتصاد کشور را براساس این سیستم به نحوی بهتر از تعادل منبعث از سیستم پولی اداره کند، و به‌لحاظ آنکه در کشورهای کم‌توسعه چنین دستگاه اداریی وجود ندارد، احتمال بسیار می‌رود که اجرای سیستم نامتعادل به افراط‌گرایش پیدا کند و مخاطره‌آمیز شود. اجرای سیستم تورم تحت‌کنترل، که دراسرائیل عملی شد، نمونهٔ خوبی از این سیستم بدست می‌دهد[۱۳]. عمدهٔ تلاش اقتصاددانان غـربی متوجه این مطلب بوده است که کشورهای کم توسعه را از اغوای این اندیشه برحذر دارند، تا سیستم نامتعادل را، به‌عنوان ابزاری برای تشکیل سرمایه، بطور دائم ومستمر بکار نبرند[۱۴].

سرانجام باید به‌تأثیر سیاستهای پولی، در ارتباط بخشهای مختلف اقتصادی با یکدیگر نیز اشاره‌ای بکنیم. سیاست پولی آثار و عوارضی داردکه از آثار وعوارض مالیاتها کمتر نیست. دراینجا، مسئله این‌است‌که‌آیا توسعهٔ پولی می‌تواند، در رابطهٔ مبادلهٔ کالاهای‌کشاورزی با صنعتی، به‌زیان‌کالاهای‌کشاورزی‌اثر بگذارد؟ جواب این است‌که اگر قیمت‌کالاهای صنعتی براثر تورم افزایش یابد، ولی این افزایش به مواد غذایی و مواد خام تسری پیـدا نکند، جای نگرانی نیست. زیرا چون تغییری‌که حاصل شده براثر تورم است، امکان رفع آن هم‌کاملاً وجود دارد ومی‌توان امیدوار بودکه فشار وارد برفرآورده‌های کشاورزی، تعدیل شود.

دیدیم‌که به‌هنگام بروز یك‌بحران‌کلی وعمومی، بالارفتن‌قیمت فرآورده‌های صنعتی می‌تواند مفید و مؤثر باشد. ولی بسیار مشکل است که بتوان به دقت معین کرد، کدام سیاست پولی می‌تواند چنین وضعی را بوجودآورد. راهی‌که برای تحقق

این منظور می‌توان پیشنهادکرد آن است‌که برای بخش‌کشاورزی اعتباراتی منظور داشت و این اعتبارات را از طریق مؤسسات‌اقتصادی توزیع کرد، ولی باید مراقب‌بود که این اعتبارات به‌نحو مفیدی درکار تولیدکشاورزی به مصرف برسد. این شیوه، ممکن است به رشد تولیدکشاورزی کمک‌کند و با افزایش تولیدکشاورزی می‌توان امیدوار بودکه رابطهٔ مبادلهٔ فرآورده‌های شهر و روستا، به‌نفع فرآورده‌های صنعتی، تغییر نماید. نیز ممکن است از طریق توسعهٔ سیستم بانکداری، پس‌انداز روستا ـ نشینان را جلب ومتراکم‌کرد، و به‌کارسرمایه‌گذاری درشهر تخصیص داد. گرچه‌آنچه در عمل اتفاق می‌افتد، غالباً عکس این حالت است.

وقوف به این مطلب‌که تورم به روستا آسیب می‌زند و به تولید شهری‌کمک می‌کند، شاید برای افرادی که در تاریخ مالی امریکاتحقیق می‌کنند، شگفت‌انگیز باشد. این شگفتی از اینجا است که اختلاف بخشهای اقتصادی در ایالات متحده به صورت اختلاف بین وال‌استریت و روستا جلوه‌کرده است. ولی حقیقت این است‌که روستا اعتبار بیشتر وارزانتر می‌خواهد، تابیشتر تولیدکند، وحجم‌پول بیشتر می‌خواهد، تا قیمت‌فرآورده‌های خود را افزایش‌دهد. ولی چنانچه عرضهٔ محصولات کشاورزی فاقد قابلیت کشش باشد، بروز تورم به شهر لطمه می‌زند وتشکیل سرمایه دربخش خصوصی را، که بیشتر براثر اشتغالات شهری پدید می‌آید، کند می‌سازد.

از آنچه‌گذشت، مجموعاً چنین به نظر می‌رسدکه‌آثار تورم درجهت مخالف راه حلهای مناسب رشد اقتصادی است وبرای رسیدن به هدفهای موردنظر، چاره‌ای نیست جزآنکه از ابزارمالیاتی هم استفاده شود.

□ حدود سیاست پولی مستقل

از آنچه‌گفتیم چنین برمی‌آیدکه مقامات پولی، جزحفظ ارزش پول، وحفظ

اعتماد مردم نسبت به‌آن، برای ایجاد یا تقویت جریان تشکیل سرمایه‌کار دیگری نمی‌توانندانجام‌دهند. علاوه‌براین‌محدودیت‌کلی‌وعمومی، عامل‌محدودکنندهٔ‌دیگری هم درکار مقامات پولی کشور وجود دارد، که عبارت از سرمایه‌های خارجی است،که قدرت عمل مقامات پولی‌کشورهای درحال‌توسعه نسبت به‌آنها الزاماً‌محدودتراست. این‌سرمایه‌ها برنظام اقتصادی و پولی‌کشور تأثیرمی‌گذارند وتأثیرآنها برنظام پولی کشور، بیشتر به‌لحاظ تزلزل اعتماد مردم به‌ثبات ارزش پول داخلی، وکوشش برای تبدیل پول خود به پول خارجی است. و تأثیر آنها برنظام اقتصادی‌کشور، بیشتر از آن‌رو است که برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی اکثراً به سرمایه‌های خصوصی خارجی متکی است. ولی در حقیقت دامنهٔ تأثیر سرمایه‌های خارجی از این حد هم فراتر می‌رود، زیرا توسعهٔ اقتصادی‌کشورهای درحال‌توسعه خواه وناخواه باید به صادرات تکیه‌کند. و دریك اقتصاد متکی برصادرات،که به‌قول **والیش**، به احتمال‌قوی‌میزان صادرات ازسرمایه‌گذاری‌خصوصی‌وهزینه‌های دولتی‌هم بیشتراست، تأثیرسرمایه‌های خارجی‌بسیار است[۱۵]. مضافاً اینکه ، سرمایه‌گذاری وهزینه‌های دولتی هم تا حدود زیادی، خودمتکی به‌صادرات است.

ارتباط صادرات با سرمایه‌گذاری روشن است، لذا دربارهٔ ارتباط هزینه‌های دولتی با صادرات باید توضیح مختصری داد. این ارتباط از دوجهت است. افزایش صادرات، دولت را ناگزیر می‌سازد برای تجهیز بنادر و بهتر کردن حمل و نقل، و ایجاد مؤسسات بازاریابی وتبلیغات خارجی هزینه‌هایی متحمل شود. علاوه براینها، توسعهٔ صادرات برای دولت عوایدی می‌آفریند (ازمحل مالیاتهائی‌که از درآمدهای حاصل از صادرات وصول می‌شود). ولی اگر بازار سرمایهٔ توسعه یافته‌ای در کشور وجود نداشته باشد، دولت بایدازقبول اینگونه خرجها به امید درآمدهای احتمالی خودداری ورزد ومخارج خودرا تامسلم شدن وصول این درآمدها به‌تعویق اندازد،

مگر آنکه دولت آماده باشد و بخواهد به‌اجرای یك‌سیاست تورمی ازطریق بانکهای اعتباری ، مبادرت ورزد .

در مواردی که تمایل نهایی به واردات زیاد است، خواه به علت آنکه مردم به غذا احتیاج دارند وغذای مورد نیازکشور بایدازخارج وارد شود، یا به‌علت‌آنکه مردم فرنگی‌مآب شده‌اند وبسیاری از اقلام کالاهای مورد احتیاجشان باید ازخارج وارد شود ، میدان عمل سیاست پولی فوق‌العاده محدود می‌شود . افزایش حجم پول درگردش ، در چنین موردی بـه افزایش واردات منجر می‌شود و افزایش واردات ، ماندهٔ بدهکار در موازنهٔ پرداختها به وجود می‌آورد، که‌آنهم بنوبهٔ خود به تقلیل و ازدست رفتن ذخایر طلای کشور می‌انجامد.

حفظ ثبات پولی دریك اقتصاد متکی به صادرات، به‌عملیات قهرمانانه محتاج است. کشورصادرکننده بایدمراقب تحولات‌اقتصادی جهان‌باشد و درآمدهای اضافی را که‌هنگام رونق اقتصادی‌جهان نصیبش‌می‌شود پس‌اندازکند، تابه هنگام بروزکسادی اقتصادی در بازارهای بین‌المللی، از جهت تأمین ارز مورد نیازش ، در مضیقه قرار نگیرد. اجرای این نظر همچنانکه گفتیم محتاج آن است، که کشور صادر کننده با روشن بینی و دقت فراوان تحولات اقتصادی جهان را زیر نظر داشته ، با تجزیه وتحلیل دقیق ومستمرآنها وپیش بینی حوادث اقتصادی آینده، تصمیم مقتضی اتخاذ کند[۱۶]. وتازه، تصمیمی‌که باین ترتیب اتخاذ می‌شود به‌آسانی قابل‌اجرا نیست. زیرا درآمد ناشی از صادرات معمولاً در سرتاسر اقتصاد کشور پخش می‌شود، و بانك مرکزی برای جمع وپس‌اندازکردن قسمتی ازاین درآمد، باید سیاست امساك پیش بگیرد وازهمهٔ بخشهای اقتصادی بخواهد که به سیاست امساك جواب مثبت بدهند. البته اجرای این خواستهٔ بانك مرکزی با مقاومت بخشهای مختلف اقتصادی روبرو می‌شود، علاوه براینها بانك مرکزی و مقامات اقتصادی کشور صادرکننده ، باید با

دقت‌ومراقبت فراوان، دوران‌رونق اقتصاد بین‌المللی را ازدوران‌کسادی آن تشخیص دهند و در این تشخیص مواظب باشند که حوادث جاری وبالا وپائین رفتن روزمرهٔ قیمتها را، با دورانهای اقتصادی اشتباه نکنند، والا درخطر آن خواهند بودکه پولی را در هنگام رکود وکسادی پس‌انداز، و در هنگام تورم خرج کنند.

با به‌کاربستن سیستم عدم تعادل در معاملات خارجی‌کشور، یعنی باجیره بندی ارز برای مصارف وارداتی و با کنترل و جمع‌آوری کلیهٔ ارزهای حاصل ازصادرات، می‌توان به‌نوعی استقلال اقتصادی دست یافت. ولی‌این استقلال پیش ازآنکه واقعی باشدصوری‌است. واجرای‌این سیستم درمعاملات خارجی، مانند اجرای‌آن دراقتصاد داخلی، به‌یك انگیزهٔ نیرومند، مانند وطن‌پرستی یااجبار شدید دولت محتاج‌است. علاوه برآن، دستگاه اداری مجهز ومطلع ومنزهی هم می‌خواهد و حتی درمواردی هم که تمامی این وسایل مهیا باشد، باز اجرای این سیستم عاری از اشکال نخواهد بود، زیرا گریز از اجرای مقررات این سیستم بسیار آسان است.

سیاست پولی در کشورهای توسعه یافته، بعد از جنگ بهبود پیدا کرد و همراه با آن اشتغال کامل هم تأمین شد. ولی در کشورهای کم توسعه چنین نشد. اتخاذ واجرای سیاست پولی درکشورهای‌کم‌توسعه، پیش ازآن‌که یك‌امکان وفرصتی برای حل‌برخی مسائل باشد، خود یك مسئله است.

کشورهای‌کم توسعه باید بکوشندکه سیاست پولی را به‌عنوان یکی‌ازوسایل اجرای خواسته‌های خود، مورد استفاده قرار دهند. درمراحل اولیهٔ رشد اقتصادی، تحول اقتصادی از مبادلهٔ‌کالا باکالا، به‌مبادلات پولی، امکان قابل توجهی برای تأمین پول موردنیاز دراختیار این‌کشورها قرار می‌دهد واین امکان، همراه با رشداقتصادی گسترش می‌یابد. همچنانکه قبلاً در نمودار ۳ـ۹ نشان دادیم حجم پول در گردش همراه با رشد اقتصادی افزایش می‌یابد و سرعت این افزایش بیش از سرعت رشد

اقتصادی است. البته نباید تصور کرد که اتخاذ و اجرای سیاستهای پولی، می‌تواند راه نیل به رشد اقتصادی را صاف وهموار سازد، بلکه اتخاذ واجرای یك سیاست پولی‌عاقلانه، فقط می‌تواندکمك مختصری به‌رشد اقتصادی بکند. ولی‌متأسفانه چون تأمین منابع مالی مورد نیاز حکومت از طریق وصول مالیات ، مشکلات فراوانی دربردارد، کشورهای کم توسعه برای حل مشکلات مالی خود، به سیاستهای پولی رو می‌آورند و از این ابزار در حد افراطی ونا متناسب استفاده می‌کنند، که قطعاً مطلوب نیست.

□ نقش سیاست مالی در توسعهٔ اقتصادی

تشکیل سرمایه می‌تواند متکی به پس‌انداز بخش خصوصی یا بخش عمومی باشد. پس‌انداز بخش عمومی یعنی میزان فزونی مالیات برهزینه‌های دولت. پس‌انداز بخش خصوصی ممکن است اجباری باشد، یعنی از طریق ایجاد تورم توسط دولت، یاممکن‌است‌اختیاری باشد. پس‌انداز بخش‌خصوصی‌ممکن‌است به‌صورت وجه نقد باشد، در اینصورت این پس‌انداز را دولت به نحو غیرمستقیم می‌تواند دراختیار بگیرد. مثل موردکسر بودجه که دربخش قبل، ازآن گفتگوکردیم ویا ممکن‌است این پس‌انداز، مستقیماً توسط پس‌انداز کنندگان از طریق خرید اوراق خزانه در اختیار دولت قرارگیرد.

دیدیم که امکان تشکیل سرمایه از طریق ایجاد تورم یا ازطریق پس‌انداز داوطلبانه محدوداست. نیز، دراختیارگرفتن پس‌اندازبخش خصوصی ازطریق فروش اوراق خزانه هم امکان محدودی دارد، بازار سرمایه هم توسعهٔ لازم را پیدا نکرده است؛ میزان پس‌انداز هم نسبت به نرخ بهره قابلیت کشش ندارد، و سرمایه‌گذار نمی‌تواند با بالا بردن نرخ بهره میزان پس‌انداز را افزایش دهد. در چنین حالی

اگر امکان تحصیل سرمایه ازخارج فراهم نباشد، چاره‌ای نیست جز آنکه تکیهٔ خود را به درآمد دولت قراردهیم. بدین‌ترتیب که درآمد دولت افزایش یابد وهزینه‌های جاری کمتر شود، ومابه‌التفاوت به سرمایه‌گذاری اختصاص یابد. ولـی از آنجا که هزینه‌های دولت درکشورهای‌کم توسعه، خود درحد پائین است وکاستن ازآن، کار آسانی نیست، پس امکان تشکیل سرمایه درداخل‌کشور تاحد زیادی به‌امکان‌افزایش مالیاتها محدود ومنحصر می‌شود.

گفتگودربارهٔ سیاست‌مالی‌درکشورهای‌توسعه‌یافته، بیشترمتوجه‌قدرت‌پرداخت مؤدی و تأمین عدالت مالیاتی است. ولی درکشورهای کم توسعه این گفتگو بیشتر متوجه توانائـی سازمانهای دولتی در وصول مالیات است. عدم کارآئی دستگاه‌های وصول مالیات بعضاً به حدی می‌رسدکه این‌مسئله را مطرح می‌سازد که‌آیا دستگاه وصول‌مالیات می‌تواندحداقل، معادل هزینهٔ‌خود، مالیات وصول‌کند؟ ملاحظهٔ‌دیگری که در بررسی سیاست مالی در کشورهای کم توسعه باید صورت گیرد، این است‌که مالیات بایـد چنان تنظیم و وصول شود، که به سرمایه‌گذاری‌های تولیدی، حداقل لطمه را وارد سازد، واین امری است حیاتی.

مالیاتی که به منظور تشکیل سرمایه، و جلوگیری از تورم وصول می‌شود، باید متوجه محدود کردن مصرف، خاصه مصرف کالاهای لوکس، و محدود کردن سرمایه‌گذاریهای غیرتولیدی باشد. ولی در عین حال مالیات نباید چنان باشد، که سرمایه‌گذاریهایی راکه درمسیر رشد اقتصادی قرار دارند، آسیب برساند.

ایـن ملاحظات ما را بدانجا می‌برد که یك برنامهٔ مالیاتی سنگین براساس مالیات برمصرف تنظیم‌کنیم وحتی‌المقدور از بارکردن مالیات، بردرآمدها اجتناب ورزیم. اعتراض به مالیات بردرآمد، بیشتر متوجه این مطلب است که وضع مالیات بردرآمد، موجب می‌شود افرادی که تازه به تحصیل درآمد کافی موفق شده‌اند و

می‌خواهند قسمتی از آنرا پس‌انداز کنند، تا بعدها آن پس‌انداز را در کارهائی به جریان بیاندازند که منافعی عایدشان کند، از وضع مالیات بردرآمد مأیوس وافسرده می‌شوند و از اجرای نقشهٔ خود در می‌گذرند. از طرف دیگر استدلال می‌کنند که وصول مالیات بردرآمد کاری است نه چندان آسان. وصول مالیات بردرآمد از اشخاص یا مؤسسات اقتصادی، محتاج آن است که اقتصاد جنبهٔ کاملاً پولی به خود گرفته باشد، و مالیات دهندگان ازسواد و اطلاعات کافی برخوردار باشند، ومؤسسات و افراد دفاترمحاسباتی دقیق وصحیح از دخل وخرج خود تنظیم ونگاهداری کنند. نیز به دستگاه اداری کارآمد و صحیح‌العملی نیازمند است[۱۷]. از اینها گذشته وقتی که میزان درآمدها کم باشد هزینهٔ جمع‌آوری مالیات زیادخواهدبود. همبستگیهای اجتماعی، که ازلحاظ ایجاد پشتیبان برای اجرای برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی فایدهٔ بسیار دارد، ممکن است براثر اجرای مالیات بردرآمد تصاعدی، تشدید و تقویت شود و وقتی‌میزان درآمد عامهٔ مردم‌بسیاراندك وناچیزاست، وفقط يك‌گروه‌کوچك، از درآمد بالا ومصرف‌لوکس فراوان برخوردارند، مالیات‌بردرآمد تصاعدی شدید، درحکم وسیله‌ای است‌که قسمتی ازمنابع‌کشور را ازمصرف، به‌سرمایه‌گذاری سوق می‌دهد. ولی مالیات بردرآمد تصاعدی سنگین این خطر را هم داردکه ازسرمایه‌گذاری‌بخش‌خصوصی درکارهای تولیدی جلوگیری‌کند. مگرآنکه درقوانین‌مالیاتی معافیتهایی برای سرمایه‌گذاریهای تولیدی جدید پیش‌بینی شود، که تازه در اینجا مسئلهٔ تشخیص سرمایه‌گذاری تولیدی از سرمایه‌گذاری غیرتولیدی مطرح می‌شود.

نکتهٔ دیگری هم‌که در وضع مالیات بردرآمد باید مورد نظر باشد آن است که اگر بازارعوامل تولید وکالاها در انحصار چند نفر باشد ــ که درغالب‌کشورهای کم‌توسعه چنین است ــ آن عده به آسانی می‌توانند مالیات موضوعه را به سایرین منتقل‌کنند، وبدین‌ترتیب مالیات بردرآمد به‌مالیات‌برمصرف، یا مالیات برکالاهای

میانه‌ای، و مالیات براشتغال تبدیل می‌شود. درست است که وضع مالیات بردرآمد از لحاظ توجیه دولت در افکار عمومی اثرمطلوب دارد، ولی شاید مطلوبتر آن باشدکه مالیات بردرآمد را به مالیات مستقیم برمصرف تبدیل‌کنیم؛ به شـرط آنکه موارد مالیات را دقیقاً وچنان تعیین‌کنیم، که آثار آن از لحاظ اقتصادی مطلوب، و امکان انتقال آن به سایرین محدود باشد.

فلیپ پازوس * می‌گوید[۱۸] اقتصاددانان امریکای‌لاتین برحسب یك سنت‌دیرینه با مالیات تصاعدی مخالفند، و دلایل این مخالفت یکی ضد یانکی بودن آنها است و دلیل دیگرمباهات ایشان به سنت‌اقتصادی امریکای‌لاتین است،که راه رشدخود را از طریق تورم‌گشوده و پیش رفته است. دلیل دیگر اتخاذ این نظر هم آن است‌که به‌نظر ایشان درهیچکدام ازطبقات این‌کشورها چنان درآمد سرشار وعظیمی‌وجود ندارد‌که با وضع‌مالیات تصاعدی بتوان به‌آن دست‌یافت، و یکباره و به‌راحتی‌مبلغی کلان در اختیارگرفت. بلکه برعکس به لحاظ پراکندگی درآمـدها، وضع مالیات بردرآمد تصاعدی ممکن است به جریان پس‌انداز لطمه واردکند.

طبق گفتهٔ پازوس این نظرهای سنتی، تحت تأثیرحوادث جاری، و تحت تأثیر اندیشه‌های ناشی‌از اتحادبرای‌پیشرفت، تاحدزیادی اصلاح شده‌است. طبق‌مطالعاتی که به‌عمل‌آمده روشن‌شده‌است‌که درمکزیك و ونزوئلا ده درصد ازصاحبان درآمد، مالك بیش از ۴۵ درصد از درآمدها هستند. درسایرکشورها هم‌کم و بیش وضع از همین قرار است. با این تفاوت‌که در سایرکشورها غیـر از مکزیك منشأ درآمدها بیشترکشاورزی‌وکمترصنعت است. درچنین اوضاع‌واحوالی‌انتقال ۵درصد از درآمد ملی، ازمصرف به سرمایه‌گذاری دولتی‌کاملاً ممکن است.

آیا با وضع مالیات بردرآمد احتیاج به پس‌اندازکم می‌شود؟ پاسخ این‌سؤال

---
* Felipe Pazos

بر اساس اطلاعاتی که در دست داریم منفی است. پس‌انداز به لحاظ عملی و سودمند‌بودنش همواره موردنیاز است. البته باید گفت که تمام‌پس‌اندازها همواره در راههای سودمند بکار نمی‌افتد، و اصولاً تشخیص سودمند بودن نحوهٔ استفاده از پس‌انداز، کار آسانی نیست. مثلاً تشخیص پس‌انداز از ذخیره، یا تشخیص بین‌مواردی که‌پس‌انداز به احتکار و یا خریداری آپارتمانهای لوکس تخصیص داده می‌شود، ازمواردی‌که پس‌انداز صرف کارهای مولد می‌شود، دشوار و بلکه غیرممکن است[۱۹]. برای آنکه نمونه‌ای از این‌مشکل را درجریان عمل‌بدست داده‌باشیم، توصیه‌ای‌راکه کارشناسان مالی برای اجرا درکشورهای کم‌توسعه به‌عمل‌آورده‌اند، و بسیار پیچیده‌است، بازگو می‌کنیم. یکی از مقامات مالی، دولت هندوستان و سیلان را ترغیب‌کرد که بیشتر به وضع مالیات برمصرف وکمتر به وضع مالیات‌بردرآمد بپردازند. منظور از این توصیه آن بودکه به‌جریان پس‌انداز وسرمایه‌گذاری‌کمك‌کنند. ولی به‌محض آنکه دستگاه اداری این دو کشور برای اجرای این نظر وارد عمل شد، با چنان مسائل پیچیده و بغرنجی روبروگشت، که هر دوکشور به ناچار از راهی‌که در پیش‌گرفته بودند بازگشتند.

وضع‌مالیات برمستغلات، واموال غیرمنقول، درکشورهای‌کم‌توسعه‌کراراًمورد استفاده قرارگرفته است، و بطورکلی می‌توان استفاده از این شیوه را توصیه‌کرد[۲۰]. در صورتی‌که اراضی در تملك خانواده‌های ثروتمند قرار داشته باشد، مالیات باید جنبهٔ تصاعدی به خود بگیرد. نتیجهٔ این‌چنین مالیاتی آن خواهد بود، که از زمین حداعلای استفاده صورت‌گیرد. این‌مالیات را می‌توان چنان تنظیم‌کرد،که ازمساکن مجلل مبالغ زیادی مالیات وصول شود. گرچه اجرای این خواسته‌ها درعمل‌چندان آسان نیست. مثلاً صاحبان اراضی وسیع‌که از لحاظ سیاسی هم طبعاً صاحب قدرت و نفوذ هستند، در برابر این‌گونه مالیاتها، و هم در برابر تقویمی‌که از مایملك آنها

به عمل می‌آید مقاومت می‌کنند، ومیزان جرائم مأمورین دولت به هنگام اجرای این‌گونه مالیاتها افزایش می‌یابد؛ و از این‌رونتایج مورد نظر از وضع و اجرای این گونه مالیاتها حاصل نمی‌شود، و علت آن هم نارسایی سازمان اداری اجراکنندهٔ آنها است.

نارساییهای سازمان اداری وصول‌کنندهٔ این‌گونه مالیاتها را می‌توانیم با ذکر مثالی از اندونزی آشکار کنیم. دراین‌کشور نسبت مالیات‌اراضی‌مزروعی به‌کل مالیاتها در سال ۱۹۳۹ برابر ۷ درصد بود. ولی این نسبت درسال ۱۹۵۲ به یك درصد تنزل کرد. درحالی‌که مساحت اراضی‌مزروعی مولد درآمد در روستاها افزایش پیداکرده بود و سهم این اراضی هم در درآمد ملی فزونی‌گرفته بود، چنانکه در سال ۱۹۵۲ برابر ۸۱ درصد از درآمد ملی را درآمدهای ناشی‌از این اراضی تشکیل می‌داد[۲۱]. یکی از دلایل‌کاهش میزان وصولی‌آن بودکه دستگاه اداری هلندیها جای خود را به دستگاه اداری ضعیفتر اندونزی داده بود.

محلی بودن مالیات اراضی ومستغلات باعث شده است، که پااو* این پیشنهاد را مطرح سازد که بهتر است جنبهٔ ملی و مملکتی این‌گونه مالیاتها را سلب، و به آنان جنبهٔ محلی عطا کنیم، تا مالیات دهندگان نتایج حاصله را،که سرمایه‌گذاری درناحیهٔ مربوطه است، به‌آسانی تشخیص داده و به‌شرکت بیشتر درتأدیهٔ آن راغب شوند. اگرمالیات‌براراضی سنگین و به صورت‌کالایی هم قابل وصول باشد، چنانکه در چین است، موجب آن خواهد شدکه هم قسمتی از منابع از تولیدکشاورزی رها شود و هم رابطهٔ مبادلهٔ فرآورده‌های صنعتی با مواد غذایی تثبیت شود[۲۲]، و از این طریق به تشکیل سرمایه هم، درسطح مملکتی‌کمك می‌شود.

نامساعدبودن مالیات بردرآمد، و ضعفی‌که در وصول مالیات براراضی وجود

* Paauw

دارد، موجب شده است که قسمت عمدهٔ بار تأمین درآمد، متوجه مالیات برمصرف بشود. آن قسمت از مالیات برمصرف که در داخل کشورها وصول می‌شود معمولاً بین یك‌پنجم تا یك‌سوم کل درآمد دولت را تشکیل می‌دهد، و یك‌قسمت عمدهٔ دیگر از این مالیاتها باید از محل تجارت خارجی کشور وصول شود، مالیات بر واردات به‌طور کلی توسط مصرف‌کننده پرداخت می‌شود. تعرفه‌های گمرگی که کشورهای کم‌توسعه، برای حفظ تعادل در رابطهٔ مبادله، وضع واجرا می‌کنند، تأثیر بسیار ناچیزی در تحقق بخشیدن به خواستهٔ آنها دارد، زیرا این کشورها ناگزیرند که کالاهای موردنیاز خود را به قیمتهای بین‌المللی خریداری کنند. مالیات برصادرات ممکن است توسط صادر کننده به دیگران منتقل شود؛ یعنی صادرکننده‌ای که مالیات می‌پردازد می‌تواند آن مالیات را برقیمت کالای خود افزوده و ازمصرف‌کنندهٔ خارجی دریافت کند، یا معادل آن از دستمزد کارگر تولیدکننده کسر کند. اگر صادر کننده، مالیات را به‌تولیدکننده منتقل کند، که غالباً هم چنین می‌شود، مانند آن است که مالیات بردرآمد خاصی، برتولید یك کالای خاص وضع شده باشد[۲۳].

مالیات برمصرف می‌تواند تصاعدی باشد، خاصه اگر این مالیات بر یك کالای تجملی بار شود. وضع مالیات تصاعدی براینگونه کالاها به احتمال قوی در تولید یا مصرف آنها تأثیر نمی‌کند، زیرا مصرف اینگونه کالاها نوعاً تابع‌سنت است، وحکومت سنت چندان نیرومند هست، که‌بتواند قابلیت کشش عرضه و تقاضا را نسبت به‌قیمتها، محو یا تا میزان زیادی محدودکند.

دیگر از محاسن این مالیات، آن است که به آسانی قابل انتقال نمی‌باشد. مالیات برمصرف بطورکلی اثر کندکننده دارد، و از سرعت توسعهٔ بازار و گسترش اقتصاد پولی می‌کاهد. مالیات برمصرف اگر بر کالاهای وارداتی بارشود، تولیدکالاهای تجملی را در داخل کشور تشویق می‌کند، و از این راه موجب آن می‌شودکه نتوان

منابع کشور را به‌کارآمدترین نحو ممکن، لااقل درحدی که شرایط بازار داخلی اقتضا می‌کند، به‌رشته‌های مختلف تولید اختصاص داد. مالیات برمصرف بدون تردید درآمد دولت‌را افزایش‌می‌دهد. اصولاً به‌کاربردن سیاستهای پولی به‌عنوان ابزاری برای تشکیل سرمایه، به‌طورکلی تجدیدنظر درنحوهٔ توزیع درآمدها وتخصیص‌منابع به‌کارآمدترین نحوممکن‌را، مشکل‌می‌سازد. علاوه‌براین، با ایجاد ثبات‌پولی هم مغایرت‌دارد.

همچنانکه درگفتگوهای قبلی دربارهٔ سیاست پولی متذکر شدیم، یك اقتصاد متکی به‌صادرات برای ایجاد ثبات دردرآمد خود، حتی دربهترین شرایط، ازآزادی عمل کافی برخوردار نیست. تحولاتی‌که درعرضه یا تقاضای مواد خام صادراتی بروز می‌کند، برمیزان صادرات کشوروقیمت آنها به‌شدت‌تأثیرمی‌گذارد، وازاین‌راه‌بردرآمد کشوروتمام‌بخشهای اقتصادی‌آن اثرمی‌بخشد. مالیات‌برصادرات، یامالیات‌بردرآمدی که بربخش تولید کنندهٔ کالای صادراتی وضع شود، می‌تواند در درآمد ملی ثباتی پدیدآورد. ولی بی‌گفتگواین مالیات، درآمد دولت رابه‌نوسانات تندی دچارمی‌کند زیرا چنین کشوری می‌تواند با افزایش مالیات برکالای صادراتی به هنگام افزایش قیمت آنها دربازارهای بین‌المللی، وباکاهش مالیات‌آنها به‌هنگام تنزل قیمتهایشان درهمان بازار، در درآمد ملی خود ثباتی پدید آورد، ولی ایجاد چنین ثباتی بدین ترتیب به احتمال قوی درآمد دولت و موازنهٔ پرداختهای آن کشور را به‌نوسانات شدیدی دچار می‌سازد.

این تغایر را تا حدی می‌توان تعدیل کرد، بدین ترتیب که اولاً مالیات بر کالای صادراتی همراه با مقررات خاصی چنان وضع شود که صادرکننده نتواندآنرا به مصرف کننده در بازار خارجی منتقل کند؛ ثانیاً مقامات پولی کشور آن قدرت را بیابند که بتوانند قسمتی از ارزهـای حاصل شده از صادرات را در دوران رونق ذخیره کنند، تا به هنگام بروز کسادی در بازارهای بین‌المللی آنها را در اختیار

تولیدکنندگان قرار دهند. اتخاذ این راه حل براساس این فرض قراردارد که بروز تحول در بازارهـای بین‌المللی زود به زود اتفاق نمی‌افتد، بلکه ایـن تحولات در مدتهای بلند رخ می‌دهد، یعنی در هردورهٔ بلند مدتی دربازارهای بین‌المللی، نوعی تعادل برقرار است. این راه حل بسیار شبیه راه حلی است که برای ایجاد ثبات در اقتصاد متکی به صادرات از طریق توسل به سیاستهای پولی بیان کردیم. در آنجا گفتیم که به هنگام افزایش قیمتهای صادراتی، باید ازحجم پول درگردش کاست وبه هنگام سقوط آن قیمتها، باید برحجم پول درگردش افزود. ولی راه حلی که دراینجا پیشنهاد شد برراه حلی متکی به سیاست پـولی ترجیح دارد. زیرا در این راه حل افزایش یاکاهش مالیات درست متوجه آن بخش اقتصادی است، که کالای صادراتی راتولید یا صادر می‌کند وچنین مالیاتی سایر بخشهای اقتصادی را دربرنمی‌گیرد. حال آنکه راه حل پولی، تمام بخشهای اقتصادی، اعم از تولید کنندگان کالای صادراتی و جز آنها را دربرمی‌گرفت. اگر سیاست پیشنهادی فـوق پذیرفته شود، طبیعی است که وجوه‌اضافی حاصل دردوران رونق صادرات رانمی‌توان برای تأمین توسعهٔ اقتصادی خرج کرد، بلکه این وجوه باید صرفاً به ایجاد ثبات دراقتصاد کشور تخصیص یابد. این راه حل بـرای کشورهای تـوسعه یافته غیرلازم است واتخاذ آن فقط به حال کشورهای درحال توسعه مفید تواند بود .

دردنیای واقع، عدم ثبات قیمت‌کالاهای صادراتی، باعث‌بروزتورم درکشورهای کم توسعه می‌شود. زیرا هزینهٔ این کشورها بستگی به درآمد آنها دارد، ودرآمد آنها با نوسان قیمت کالاهای صادراتیشان نـوسان می‌یابد. این کشورها در دوران افزایش قیمت کالاهای صادراتی، که درآمدبیشتری عایدشان می‌کند، به اجرای یك سلسله طرحهای اقتصادی و تـولیدی مبادرت می‌کنند ، که دامنهٔ اتمام این طرحها به دورانهای رکود وکساد هم کشیده می‌شود، و طبعاً نمی‌توانند طرحهائی راکه در

دوران رونق به موقع اجراء گذاشته‌اند، به علت بروز کسادی در بازارهای خارجی، تعطیل و متوقف سازند، پس به ناچار به اجرا و اتمام آنها، علی‌رغم نقصانی که در درآمدشان حاصل شده، ادامه می‌دهند، و از این رهگذر تورم پدید می‌آید.

مالیات بر درآمد خارجیان، در صورتیکه بتوانند آنرا از صاحبان درآمد وصول کنند، یعنی از انتقال آن جلوگیرند، بر درآمد ملی خالص کشور می‌افزاید و به تشکیل سرمایه هم کمك می‌کند. در برخی کشورها ۷۵ درصد از درآمد نفت و حق‌الامتیاز آن به اجرای برنامه‌های عمرانی اختصاص یافته است. در ونزوئلا مالیاتی که از منافع شرکتهای نفتی دریافت می‌شود، به عنوان جبران کاهشی که در منابع کشور صورت گرفته تلقی‌شده، و در کارهای تولیدی سرمایه‌گذاری می‌شود. در بحرین، مالیاتی که انگلیسیهای مقیم این جزیره می‌پردازند و حق‌الامتیازی که شرکت نفتی این جزیره می‌پردازد، به سه‌قسمت متساوی تقسیم می‌شود: یك قسمت صرف امور اداری و انتظامی جزیره می‌شود. یك‌قسمت صرف تأمین هزینهٔ حکمران و کسان او می‌شود، و یك قسمت هم به‌اجرای طرحهای عمرانی اختصاص می‌یابد. ولی درمقابل، مالیاتی که بر تولیدکنندگان خارجی مس درشیلی وضع‌شد، به‌حدی سنگین بود، که تولید کنندگان‌خارجی را ناچارکرد ازاجرای طرحهای توسعهٔ فعالیت خودصرفنظر کنند. درنتیجه عده‌ای معتقد شدندکه وضع چنین مالیات سنگینی نشانی ازناتوانی دولت در تنظیم و اجرای یك سیستم مالیاتی عادلانه ومتعادل درداخل‌کشور است، تاازآن طریق وجوه لازم برای هزینه‌های مورد نیاز خود را تأمین کند. ولی صرفنظر از مشکلات سیاسی حکومت در وضع مالیات و وصول آن از اتباع‌کشور خودکه آنان را به سوی منابع درآمد دیگر می‌راند، اصولاً وضع مالیات بر تولید کنندگان خارجی ودریافت وجه از آنها برای همهٔ دولتهاقابل قبول وحتی وسوسه انگیزاست.

اجرای سیستم چند نرخی برای ارز نیزمی‌تواند همان تأثیر را داشته باشد

که وضع مالیات برصادرات و واردات و اعطای کمك به بخشهای اقتصادی در مواقع لزوم داشت، و اصولاً این سیستم می‌تواند برای دولت منشأ درآمدی هم باشد، زیرا وقتی دولت کنترل انحصاری بازار ارز را در دست گیرد، ارزهای خارجی را گرانتر ازآنچه خریده است می‌فروشد. یك مطالعهٔ نسبتاً دقیق در نتایج حاصل از اجرای چنین سیستمهائی[۲۴] نشان می‌دهدکه این سیستمها درهنگام توسعهٔ اقتصادی می‌توانند منشأ درآمدهم واقع شوند، زیرا دولت باتعیین نرخ مخصوص برای سرمایه‌گذاران خارجی، و خریداری ارز از ایشان به آن قیمت، وفروش آن با قیمتی بیشتربه‌وارد کنندگان، می‌تواند درآمدی برای خود تأمین کند.

اگر در سیستم چند نرخی برای ارز، نرخ ارزها زیادتر یا کمتر از قیمت طبیعی آن تعیین شود، بدون تردیدقسمتی ازاین ارزانی یاگرانی ارز، ازخریداران به سایر بخشهای اقتصادی منتقل می‌شود، واین انتقال، در درآمدی‌که دولت ازآن بخشها بدست می‌آورد اثر می‌کند، ولی بسیار دشوار است که چگونگی و اندازهٔ این تأثیرغیرمستقیم دردرآمد دولت را تعیین‌کنیم. یك ناظر خارجی‌که ازپاکستان شرقی دیدن‌کرده‌است ، اظهار می‌داردکه نرخ سنگین پول پاکستان به‌اضافهٔ مالیات سنگین برواردات دراین کشورموجب شده است، دهقانی‌که درپاکستان شرقی برنج وکنف برای صادرات تولید می‌کند، مالیات سنگینی بپردازد، و این مالیات بطور غیرمستقیم به صورت درآمد حاصل از واردات برای ساکنان پاکستان غربی ایجاد سرمایه می‌کند.

□ زبان حال کسر بودجه

یك بررسی همه جانبه ازمسئلهٔ تورم درکشورهای‌کم توسعه، این نتیجهٔ ساده و روشن را آشکارمی‌کند، که دشواریهای این‌کشورها کمتر جنبهٔ فنی دارد و بیشتر

نتیجهٔ تلاش بسیار و این دروآن در زدن این کشورهاست. مطالعه‌ای در این‌باره در سازمان ملل صورت گرفته‌است و این مطالعه‌که چکیدهٔ گزارش بسیاری از هیئتهای اعزامی به‌نواحی مختلف کم‌توسعه رادر بردارد، تغییرات فنی بسیارمختصری رادرزمینه موردبحث برای‌کشورهای آسیائی وخاورمیانه وامریکای‌لاتین پیشنهاد می‌کند. نکتهٔ قابل‌توجه دراین مطالعه آنست،که این کشورها به‌طور کلی واجدکسر بودجه‌ای بین ده تا بیست درصد کل هزینهٔ خود هستند[۲۵]. مقامات مؤثر سازمانهای بین‌المللی، مخصوصاً مقامات صندوق‌بین‌المللی پول، باتوجه به‌این نکته، چنین توصیه‌کرده‌اند، که این کشورها از بودجهٔ خود بکاهند، یك محدودیت پولی را بپذیرند و اجرا کنند. مقامات مالی‌کشورهای توسعه یافته و مقامات سازمانهای مالی بین‌المللی‌وعده کرده‌اند که چنانچه این کشورها از بودجهٔ خود بکاهند، و تعهدات خارجی خودرا واریز کنند[۲۶]، به کمك آنها خواهند شتافت. وزرای دارائـی کشورهای کم توسعه بایداجرای این مراتب را عهده‌دارشوند. ولی‌براین عده فشارهائی ازناحیهٔ‌جناحهای مختلف سیاسی وارد می‌آید که مانع اجرای این خواسته است. این فشارها ناشی‌از آن است‌که گروههای مختلف‌کشور وبخشهای مختلف اقتصادی دائماً انتظارافزایش درآمد خودرا دارند، وبهیچوجه حاضر به تقلیل میزان مصرف خودنیستند. بخصوص چون افکار عمومی اعتقاد دارد، که سنگینی باراقتصادی به نحوی عادلانه و یکسان در بین طبقات مختلف توزیع نمی‌شود، پس انبوه عظیم مردم نه فقط حاضر به‌تقلیل سطح مصرف نیستند، بلکه متوقع تحصیل درآمد اضافی هـم می‌باشند. گروههای مختلف سیاسی هم‌وزرای دارائی رابرای تأمین این خواستها زیرفشار قرارمی‌دهند، وطبیعی است که نتیجهٔ این ماجرا عبارت خواهد بـود از افزایش هزینه‌ها و تقلیل مالیاتها، یعنی کسر بودجه.

اقتصاددانان امریکایی و اروپایی‌که سیاستهای مالی و پولی‌کشورهای‌کم‌توسعه

را مطالعه می‌کنند، غالباً نظری مساعد و پرمهر نسبت به کشور مورد مطالعه خود اتخاذ می‌کنند. از این‌رو از طرح پیشنهادهای سخت دوری می‌ورزند. در حالی‌که چنانچه این کشورها از بودجهٔ خود بکاهند، یا مالیاتهای سنگین‌وضع کنند، از تورمی که با آن دست‌بگریبانند نجات خواهند یافت. ولی متأسفانه، حل مسائل مالی، در کشورهای کم‌توسعه کمتر مورد توجه قرارگرفته است. دراین کشورها میزان پس‌انداز اندك، و تمایل نهایی به‌پس‌انداز ناچیز است، وغلبهٔ ظواهر تمدن غربی برذوق مردم این کشورها، موجب شده‌است که قدرت تولید در راه تأمین اینگونه نیازهای مصرفی به‌کار افتد. درحالی‌که این کشورها به‌سرمایه‌گذاریهای سنگینی‌در توسعهٔ سرمایه‌های ثابت اجتماعی خود محتاجند، تا بدین وسیله موجبات افزایش قدرت تولید کشور فراهم‌آید.

مقاومت مردم نسبت به هرنوع تقلیل درآمدشان، و ناتوانی سیاسی دولت از تحمیل‌سیاست امساك، مسئلهٔ‌تأمین‌سرمایه برای توسعهٔ اقتصادی را مشکلترمی‌کند. تفاوت قدرت فکری و توانایی ادارهٔ افرادی‌که کشورهای کم‌توسعه و توسعه‌یافته را اداره می‌کنند، چندان مطرح و منشأ اثر نیست. آنچه منشأ اثراست ومطرح است، امکانات یا تفاوتهایی است‌که برای‌کنترل‌تورم، درکشورهای‌توسعه‌یافته، وکم‌توسعه وجود دارد.

در چنین اوضاع و احوالی، بروز تورم، فقط تأسف می‌آفریند و کاری برای برگشت به حالت سابق نمی‌توان انجام داد. عیناً مثل شخصی‌که پایش لغزیده و از پله سقوط‌کرده است. در این مورد، دیگر نمی‌توان‌کاری‌کردکه شخص سقوط نکرده باشد. در مورد تورم هم برگشت به قبل از تورم مطرح نیست، بلکه به لحاظ بروز آن، فقط می‌توان افسوس خورد. البته این اصل دربارهٔ همه کشورهای کم توسعه به‌یکسان صدق‌نمی‌کند، زیرا دربرخی‌ازاین‌کشورها، حالت تورمی، به دلایل‌چندی

از قبیل خصایص ملی یا سطحی بودن پدیده‌های اقتصادی، دیرتر از سایر کشورها بروز می‌کنند وگسترش می‌یابد . وقتی تورم پدیدار شد و گسترش یافت، جلوگیری از آن درکشورهای کم‌توسعه بسیار سخت‌تر است وحال آنکه درکشورهایی که تمایل نهایی آنها به‌پس‌انداز بالاست وازسرمایه‌های‌ثابت اجتماعی‌سرشارتری‌برخوردارند، و دارای قدرت تحرك اجتماعی وحرفه‌ای مناسبی می‌باشند، آسانترمی‌توان تورم را مهارکرد و از آن جلوگرفت.

درچنین‌اوضاع واحوالی،کشورهای‌کم‌توسعه‌فقط با اتکاء به‌مساعدت حوادث، و فضیلت اخلاقی می‌توانند ازتورم بپرهیزند، و چون پرهیز ازتورم برای‌کشورهای کم‌توسعه دشوارتر ازکشورهای توسعه‌یافته است، از این‌رو به مقدار بیشتری از دو عامل مذکور برای رسیدن به این هـدف، نیاز دارند. آن کشورکم‌توسعه‌ای هم که بخواهد با توسل به‌سیستم عدم‌تعادل، زودتر به رشد اقتصادی برسد، به احتمال‌قوی در پایان راه، با فاجعه‌ای روبرو خواهد بود.

◻ خلاصه

تورم ازمیزان‌سرمایه‌گذاری می‌کاهد وسرمایه‌گذاری‌باقی‌مانده را هم منحرف می‌سازد. در واریز تعهدات خارجی نیزدشواریهایی می‌آفرینند. ودراینکه‌آیامی‌توان از آن جلوگیری‌کرد یا نه بحث است. تورم درکشورهای کم‌توسعه شدیدتر از تورم درکشورهای توسعه‌یافته است و شایدکه تعداد و تکرارش هم بیشتر باشد. در تاریخ اقتصاد جهان نمونه‌های مختلفی از تورم دیده می‌شود. ثبات قیمتها بدون رشد، ثبات قیمتها همراه با رشد، تورم بدون رشد و تورم همراه با رشد. از این‌رو قطعاً نمی‌توان گفت‌که تورم مشوق و تأمین‌کنندهٔ رشد یا مانع آن است.

در امریکای لاتین این بحث درگرفته است‌که‌آیا تورم فقط یك پدیدهٔ‌پولی

است یا یك پدیدهٔ اقتصادی. کسانی که تورم را یك‌پدیدهٔ‌اقتصادی می‌دانند، طرفداران مکتب اصالت ساختمان‌اقتصادی نام‌گرفته‌اند. این‌عده معتقدند‌که تورم منبعث ازعدم قابلیت‌کشش‌عرضه درکشورهای‌کم‌توسعه است وافزایش‌حجم پول درگردش، یا کسر بودجه،ایجادکنندهٔ تورم نیست، بلکه تورمی راکه شروع شده است تشدید می‌کند.

مبادرت به‌خرج بیش‌از درآمد، بدون ایجاد تورم امکان دارد، وآن درموقعی است‌که به‌لحاظ توسعهٔ اقتصادکشور، به افزایش حجم پول درگردش احساس احتیاج شود، ولی‌در اینکه از این روش بتوان استفادهٔ زیادی‌کرد، بی‌آنکه‌تورم ایجادشود، محل تردید است.

ایجاد ثبات اقتصادی درکشور کم‌توسعه‌ای که به‌تجارت خارجی متکی است، دشوارتر است، زیرا ممکن است عوامل برهم‌زنندهٔ ثبات درخارج ازکشور پدیدار شوند و نضج گیرند.

برای از میان بردن تورم، مالیات وسیلهٔ مفیدی است . ولی وضع مالیات در کشورهای کم‌توسعه کاری است مشکل، زیرا مناقشات اجتماعی و شکایت مردم از نابرابریها، آنان را به‌مقاومت دربرابر مالیاتهای جدید برمی‌انگیزد. سیستم مالیاتی کشورهای‌کم‌توسعه غالباًخصلت ارتجاعی دارد، وبیشترمتوجه مالیات‌برمصرف است. در این‌کشورها مشکلات سیاسی و اداری مانع آن است‌که بتوان یك سیستم مالیات تصاعدی برقرار کرد. مالیات براراضی بسیار مطلوب است زیرا خود وسیله‌ای است برای‌آنکه بتوان افراد را به بهره‌برداری از اراضی و ارسال محصول به‌بازارتشویق کرد، ولی ادارهٔ سازمان وصول چنین مالیاتی دشوار است. وضع مالیات‌برسرمایه‌گذاریهای خارجی می‌تواند به جریان توسعهٔ اقتصادی مدد رساند.

▫ کتاب شناسی

بحثهای گرمی که دربارهٔ تورم در امریکای لاتین درگرفته است درمجموعه‌ای به‌نام: Economic Development for Latin America، و مجموعهٔ دیگری به‌نام: Latin American Issues، جمع‌آوری شده‌که در توضیحات شمارهٔ ۳ و ۴ پایان این فصل آنها را معرفی کرده‌ایم.

علاوه‌بر دو مجموعهٔ فوق بررسی تاریخی هیرشمن تحت عنوان:

Journeys Toward Progress,

قابل توجه است. این‌کتاب را مؤسسهٔ Twentieth Century Fund، در نیویورك، به سال ۱۹۶۳ منتشر کرده است. برای اطلاع‌جامع نسبت به مسئلهٔ تورم می‌توان به نوشتهٔ E. M. Bernstein و I. G. Patel، تحت عنوان:

Inflation in Relation to Economic Development,

که در مجموعهٔ Okun و Richardson، به طبع رسیده است مراجعه‌کرد.

برای‌شناخت تأسیسات مالی به‌نوشتهٔ Arthur I. Bloomfield، تحت عنوان:

Monetary Policy in Underdeveloped Countries,

که درمجموعهٔ C. J Friederich و S. E. Harris به‌نام: Public Policy، به‌چاپ رسیده است مراجعه کنید. این‌کتاب در سال ۱۹۵۶ توسط دانشگاه هاروارد منتشر شده‌است. علاوه‌بر‌این نوشته، دربارهٔ‌تأسیسات مالی‌مراجعه به‌کتاب Edward Nevin تحت عنوان: Capital Funds in Underdeveloped Countries، نیز سودمند است. این‌کتاب از نشریات St. Martin، چاپ‌نیویورك، منتشره‌به‌سال ۱۹۶۱ می‌باشد.

برای سیاست مالیاتی به مقالات Heller و Goode که در توضیح شمارهٔ ۱ پایان فصل پنجم معرفی شده می‌توان مراجعه کرد. علاوه‌بر‌این، نوشته‌های معرفی

شده در توضیحات شمارهٔ ۱۷ و ۲۰ پایان این فصل نیز سودمند است.

برای شناخت تفاوت بین سیاست پولی یک کشور توسعه‌یافته وسیاست پولی یک کشورکم‌توسعه با اقتصاد باز، می‌توان به نوشتهٔ بسیارسودمند Henry C. Wallich، به نام : Monetary Problems of an Export Economy, از نشریات دانشگاه هاروارد، منتشره به سال ۱۹۵۱ مراجعه کرد.

مآخذ و حواشی مربوط به فصل سیزدهم

۱– به نوشتهٔ *C. Iverson* تحت عنوان :

Monetary Policy in Iraq,

ازانتشارات مؤسسهٔ *Munksgaard* ، چاپ کپنهاك، سال ۱۹۵۴، مراجعه کنید.

۲– به نوشتهٔ *M. E. Kreinin* ، تحت عنوان :

Controlled Inflation in Israel, 1949–1954

در مجلهٔ *Journal of Political Economy* ، شمارهٔ آوریل ۱۹۵۶ ، صفحهٔ ۱۱۷ مراجعه کنید .

۳– به نوشتهٔ *Roberto de Oliveira Campos* ، تحت عنوان :

Inflation and Balanced Growth,

منتشره درمجموعهٔ *H. S. Ellis* و *H. C. Wallich* ، بەنام :

Economic Development for Latin America,

از انتشارات *St. Martin* ، چاپ نیویورك ، سال ۱۹۶۱، صفحات ۸۷–۸۶ مراجعه کنید.

۴– به نوشتهٔ *Roberto de Oliveira Campos* ، تحت عنوان :

Two Views on Inflation in Latin America,

منتشره درمجموعه‌ای که توسط *A. O. Hirschman* به نام :

Latin American Issues,

فراهم آمده‌است، از انتشارات *Twentieth Century Fund*، چاپ نیویورك، سال ۱۹۶۱، صفحهٔ ۷۰ مراجعه کنید . نیز بـه نشریهٔ **فدرال رزرو بانك** به نام : *Monthly Review* ، شمارهٔ اوت ۱۹۵۹، صفحهٔ ۱۲۲، مراجعه کنید.

۵ــ به نشریهٔ فدرال رزرو بانك، شمارهٔ اوت ۱۹۵۹، صفحات ۱۲۵ــ ۱۲۴، مراجعه کنید.

۶ــ به نوشتهٔ *David Felix* ، تحت عنوان :

An Alternative View of the Monetarist – Structuralist Controversy,

صفحات ۹۴ــ۸۱ و نوشتهٔ *Joseph Grunwald*، تحت عنوان :

The Structuralist School on Price Stability and Development,

صفحات ۱۲۴ــ۹۵ که هردو درمجموعهٔ *A. O. Hirschman* تحت عنوان :

Latin American Issues,

فراهم آمده، مراجعه کنید . این مجموعه از انتشارات :

Twentieth Century Fund,

چاپ نیویورك است که درسال ۱۹۶۱ منتشر شده است .

۷ــ به نوشتهٔ *J. G. Gurley* و *E. S. Shaw* تحت عنوان :

Financial Aspects of Economic Development,

منــدرج در *American Economic Review* ، شمارهٔ سپتامبر ۱۹۵۵ ، صفحات ۵۳۸ــ۵۱۵ ، مراجعه کنید .

۸ــ به نوشتهٔ *R. Nurkse* ، تحت عنوان :

Problems of Capital Formation in Underdeveloped Countries

از انتشارات مؤسسهٔ *Black Well* ، چاپ آکسفورد ، سال ۱۹۵۳ ، صفحهٔ ۱۷، مراجعه کنید.

۹ــ به نوشتهٔ *W. Malenbaum* ، تحت عنوان :

Prospects for Indian Development,

از انتشارات : *Free Press of Glencoe* ، چاپ نیویورك، سال ۱۹۶۲، صفحهٔ ۲۶۸، مراجعه کنید.

۱۰ــ به نوشتهٔ *V. K. R. V. Rao* ، تحت عنوان :

Deficit Financing, Capital Formation and Price Behaviour

in an Underdeveloped Economy,
از سری انتشارات : *Eastern Economist Pamphlets* ، چاپ دهلی‌نو، سال ۱۹۵۳، مراجعه کنید.

۱۱— دو نیروی مخالف که عبارتند از پس‌انداز و مصرف ، درطول مدت بلند دائماً بایکدیگر درحال ستیز هستند وامید به عدم تغییر قیمتها درمدت کوتاه موجب افزایش پس‌انداز و تقلیل مصرف می‌شود .

۱۲— به‌بولتن‌اقتصادی سازمان ملل برای‌آسیا وخاور دور، شمارهٔ نوامبر ۱۹۵۵، صفحهٔ ۲۷، مراجعه کنید .

۱۳— به نوشتهٔ *Kreinin* ، مذکور در توضیح شمارهٔ دو مراجعه کنید .

۱۴— به نوشتهٔ *E. M. Bernstein* ، تحت عنوان :
Economic Development with Stability : A Report to the Government of India by a Mission of the International Monetary Fund,
چاپ واشنگتن، اکتبر ۱۹۵۳، صفحهٔ ۴۱ مراجعه کنید .

۱۵— به نوشتهٔ *H. C. Wallich* ، تحت عنوان :
Underdeveloped Countries and the International Monetary Mechanism,
مراجعه کنید. این نوشته درکتابی به نام :
Money, Trade and Economic Growth,
از نشریات مؤسسهٔ *Macmillan* ، چاپ نیویورك ، سال ۱۹۵۱ ، بـه چاپ رسیده است .

۱۶— به نوشتهٔ *S. N. Sen* ، تحت عنوان :
Central Banking in Underdeveloped Money Markets,
از انتشارات مـؤسسهٔ *Bookland* ، چاپ کلکته ، سال ۱۹۵۲ ، صفحات ۸۴–۷۶، مراجعه کنید.

۱۷— به نوشتهٔ *R. Goode* ، تحت عنوان :
Reconstruction of Foreign Tax Systems

در نشریهٔ *National Tax Association* ، سال ۱۹۵۱، صفحات ۲۲۲ـ ۲۱۲، مراجعه کنید.

۱۸ــ دریك سمینار درسپتامبر ۱۹۶۲ در *M. I. T*، اظهار داشته‌است.

۱۹ــ به نوشتهٔ *R. Goode* ، تحت عنوان :

Taxation and Economic Development,

از نشریات *National Tax Association* ، سال ۱۹۵۳، صفحات ۲۳۶ـ ۲۲۵، مراجعه کنید .

۲۰ــ به نوشتهٔ *Douglas S. Paauw* ، تحت عنوان :

Financing Economic Development in Indonesia,

منتشره در مجلهٔ *Economic Development and Cultural Change*

شمارهٔ ژانویهٔ ۱۹۵۶، صفحات ۱۸۵ـ۱۷۱، مراجعه کنید.

۲۱ــ به‌مقالهٔ نیویورك‌تایمز شمارهٔ دوازدهم مارس۱۹۵۶، تحت عنوان: *Belgrade Raises Tax on Farmers*, مراجعه کنید .

۲۲ــ به‌نشریهٔ دانشگاه جان‌هاپکینز، منتشره به‌سال۱۹۵۲، تحت عنوان:

Economic Development of Iraq,

صفحهٔ ۹۶، مراجعه کنید .

۲۳ــ به نشریهٔ فوق، صفحهٔ ۱۳۴، مراجعه کنید.

۲۴ــ به‌نوشتهٔ *E. R. Schlesinger* ، تحت عنوان :

Multiple Exchange Rates and Economic Development,

از انتشارات دانشگاه پرینستون، سال ۱۹۵۲، مراجعه کنید .

۲۵ــ به نشریهٔ سازمان ملل متحد، تحت عنوان :

Taxes and Fiscal Policy in Under-developed Countries,

چاپ نیویورك، سال ۱۹۵۴، فصل سوم ، مراجعه کنید.

۲۶ــ به‌مقالهٔ نیویورك‌تایمز، شمارهٔاول ژوئیهٔ سال۱۹۶۲، تحت عنوان:

Balanced Budget is Sought in Iran, Premier Strives to Qualify for World Bank Loan,

مراجعه کنید .

فصل چهاردهم

تکیه به تکنولوژی یا به نیروی کار

□ تناسب عوامل

توسعهٔ اقتصادی درطی زمان، نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{کار}}$ را افزایش می‌دهد و تراکم سرمایه را موجب می‌شود. در مطالعات اقتصادی این مسئله فراوان مورد گفتگوقرارگرفته است که آیا یك کشور درحال توسعه باید ازتکنولوژی، درحد متناسب با سایرعوامل تولید استفاده‌کند، یا مجاز است که بدون رعایت این تناسب، و بدون رعایت نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{کار}}$، به بهره‌گیری هرچه بیشتر ازسرمایه بپردازد و روشهای پرخرج را تعقیب و اجرا کند بی‌آنکه موجودی سرمایه‌اش حقیقتاً با آن روشهای پرخرج تناسبی داشته باشد. به عبارت دیگر بحث در این است که آیا کشورهایی‌که مراحل اولیهٔ رشد را طی می‌کنند، با سرمایهٔ کم و نیروی‌کار فراوانی‌که دارند، صحیح است به استفاده ازتکنولوژی‌کشورهای پیشرفته‌ای بپردازندکه سرمایهٔ زیاد ونیروی‌کارکم دارند؟ یا صحیح آن است‌که این‌کشورها تکنولوژی خاصی برای خود پدید آورند؟ ویاروشهای تولیدی راکه درکشورهای پیشرفته‌کهنه شده است به‌کار بندند؟

این مسئله را ازچند لحاظ می‌توان موردبحث قرار داد: ازلحاظ استدلالهای نظری، از لحاظ بررسیهای تاریخی، و از لحاظ بررسی ارقام و اطلاعات تجربی و

حوادث جاری.

از لحاظ استدلالهای نظری، هایك* مسئله را مـورد توجه قرار داده است و به لزوم استفاده ازتکنولوژی درحد متناسب با سایرعوامل تولید معتقد شده‌است[۱]. وی می‌گوید:

«من عمیقاً معتقد شده‌ام‌که باید نسبت به‌کشورهای درحال توسعه توجه وعنایت بیشتری مبذول داشت، و این اعتقاد از آنجا در من قوت گرفته است‌که می‌بینم تئوریهای ابتدایی وقدیمی اقتصاد، بیش‌از تئوریهای سفسطه‌آمیز رشداقتصادی، موفقیت ما راتأمین‌کرده‌است. مثلاً باید این حقیقت ساده و مسلم رادریابیم، که کشوری‌که نمی‌تواند امیدوار باشد تا درآیندهٔ قابل پیش‌بینی سرمایهٔ سرانه‌اش برابر باسرمایهٔ سرانهٔ ایالات متحده شود، نباید روشهای تولیدی ایالات متحده را تقلید‌کند؛ و اگر چنین‌کند ، از منابع محدود خود بهره‌برداری کافی به عمل نیاورده است. چنین‌کشوری بایدآن شیوه‌های تولیدی را اتخاذ‌کند‌که با سرمایهٔ محدودش متناسب باشد و به او امکان می‌دهد‌که سرمایه محدودش را در میدان وسیعتری مورد استفاده قرار دهد...»

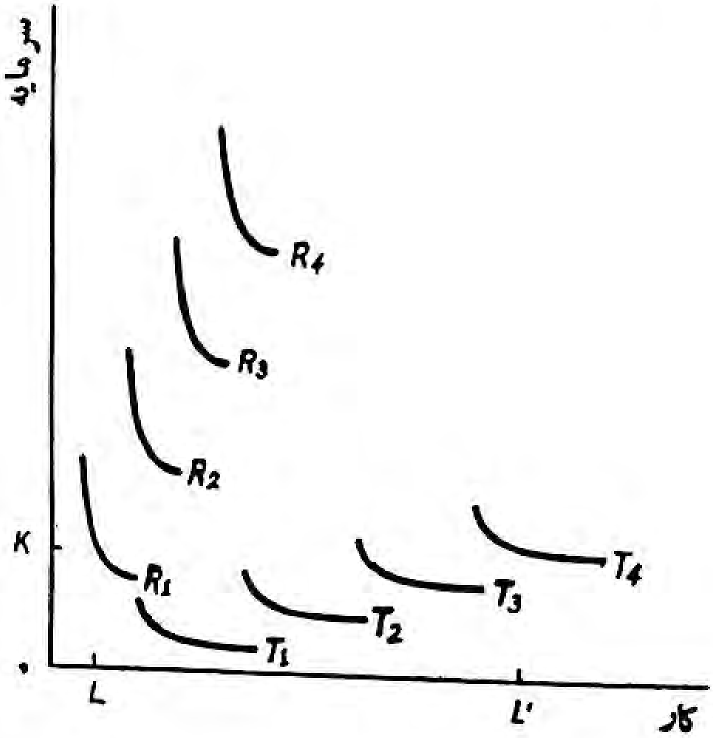
این برداشت وضوحاً عاری از تحرك است، ولی آنچه را که می‌خواهد ثابت کند این است: وقتی از سرمایهٔ موجود حداکثر بازده را تحصیل‌کرده‌ایم‌که به هیچ ترتیب نتوان در هیچ فعالیت دیگر از آن سرمایه بازده بیشتری به دست‌آورد.

فرض‌کنیم برای تولید یك‌کالا (به نحوی‌که در نمودار ۱ـ۱۴ نشان داده شده است) دو راه وجود داشته باشـد. منحنیهای R_1 و R_2 و R_3 و R_4 نمودار یك نحوهٔ تولید و منحنیهای T_1 و T_2 و T_3 و T_4 نمودار نحوهٔ تولید دیگر هستند. با چنین مفروضاتی، رابطهٔ $R_1=T_1$ و $R_2=T_2$ نیز، برقرار است.

اگر کشوری دارای سرمایه‌ای‌برابر OK ونیروی‌کاری‌برابر OL‌باشد، بهتراست

* F. A. Hayek

از روش تولیدی نموده شده به وسیلهٔ T پیروی کند. زیرا در این حال اگر از روش استفاده ازسرمایهٔ زیاد (که به‌وسیلهٔ R نموده شده است) پیروی‌کند، میزان محصول از $T_۴$ (یا $R_۴$) به $R_۱$ تنزل خواهد یافت وضمناً قسمتی از نیروی‌کارکه برابر $L-L'$ است غیرشاغل باقی می‌ماند.



نمودار ۱-۱۴ : منحنی‌های حاصله از دو طریق مختلف برای تولید یك کالا .

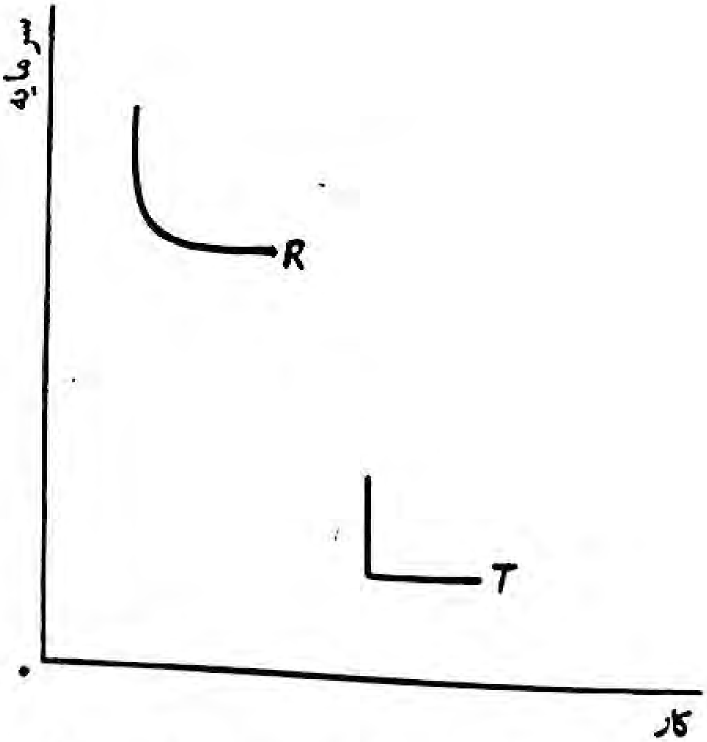
از این‌قرار، اتخاذ تکنولوژی جدید فقط نشانی‌است ازتأثیرشدید جلوه‌های ظاهری شیوه‌های تولیدکشورهای پیشرفته درممالك‌کم‌رشد، یا به‌عبارت‌بهتر کوششی است برای دویدن، قبل‌از آنکه قدرت راه رفتن ایجاد شده باشد. اتخاذ تکنولوژی جدید به این ترتیب موجب اتلاف سرمایه است، زیرا سرمایه را در فعالیت محدود و معینی متمرکز می‌دارد و از فرصتهای دیگری که برای سرمایه‌گذاری سودمند وجود دارد درمی‌گذرد.

اگر ارزش یك بولدوزر ۵۰۰۰ دلار باشد و ارزش یك بیل دو دلار و نیم واگر کار هزار وپانصدنفر با بیل برابرکار یك نفر با یك بولدوزر باشد، درصورت فراوان بودن نیروی‌کار، بهتر آن‌است‌که ۳۷۵۰ دلار به مصرف خرید بیل برسانیم و هزار و پانصد نفر را بدان‌کار مشغول‌کنیم و ازخریدن یك بولدوزر ۵۰۰۰ دلاری بگذریم. بدین ترتیب، هم در مصرف سرمایه صـرفه جویی کرده‌ایم و هم از بروز بیکاری جلوگیری.

کوزنتز، نظر **هایك** را بنابه دلایل تجربی رد می‌کند، ولی دلایل تئوریك هم بررد نظر **هایك** می‌توان اقامه‌کرد[۲]. زیرا اولاً اتخاذ شیوه‌های‌تولیدی با سرمایهٔ‌کم، خودکار ساده‌ای‌نبوده و درحقیقت مستلزم نوعی‌ابداع است. ثانیاً فرض‌کنیم‌که میزان محصول مندرج در منحنی R_1 با میزان محصول مندرج در منحنی T_1 برابر نباشد بلکه با T_5 یا T_6 برابر باشد (که درنمودار نشان داده نشده است). در این‌حال اگر میزان محصول را از T_4 به R_1 برسانیم، راست است‌که عـده‌ای بیکار خواهند ماند، ولی میزان محصول افزایش می‌یابد.

بررد نظر **هایك** فرض دیگری هم می‌توان ارائه داد به این شرح: فرض‌کنیم R_1 و R_2 و ... تنها راه تولید کالای مورد نظر است، و تولید این کالا هم فوق‌العاده لازم‌است وچاره‌ای‌هم جز به‌کارگرفتن شیوه‌های‌تولید باسرمایهٔ زیادنداریم. چنانکه مثلاً برای‌تولید بنزین یاکودهای شیمیایی نیتروژنی یانیروی‌برق (گرچه می‌توانند بگویندکه حتی برای تولید نیروی برق هم می‌توان طـریق استفاده از نیروی کار زیاد را درپیش‌گرفت، زیراکه‌برای تولیدنیروی برق باید سد ساخت وبرای‌ساختن سد هم می‌توان از نیروی تعداد زیادی‌کارگر استفاده‌کردکه مثلاً وسایل ساختمانی را با دست حمل‌کنند)، چاره‌ای جز سرمایه‌گذاریهای سنگین نداریم. در این حال تردیدی نیست‌که‌نظر **هایك** دیگرصادق‌نیست. علاوه‌براینها باید اضافه‌کردکه اساساً

دربارهٔ ترکیب متناسب عوامل تولید، وثبات این تناسب اغراق‌گویی شده است، زیرا برای تولید یك کالا می‌توان عوامل تولید را با نسبتهای متفاوت ترکیب‌کرد. ولی عملاً چنین معمول و مرسوم‌گردیده است‌که در تولید کالاها عامل سرمایه را بیشتر به‌کارمی‌برند، درحالی‌که، تکیهٔ هرچه بیشتر برعامل‌سرمایه در تولیدکالا، حکم‌کلی تخلف ناپذیر نیست. چنانکه در تولیدکالاهای فوق‌الذکـر هم حتی ممکن است از روشهای کم‌خرج‌تر استفاده‌کرد، مثلاً می‌توان برای تولید بنزین دستگاههای سادهٔ کم خرج به‌کار برد، ولزومی‌ندارد وهمیشه هم اقتصادی نیست،که‌تصفیه‌خانهٔ جدید و مجهزی برای تهیهٔ آن احداث‌کرد. ولی‌تردید هم نباید داشت‌که برای تولیدبرخی کالاهابه‌کاربردن سرمایهٔ زیاد اجتناب‌ناپذیر است، ونظرهایك را به‌صورت‌کلی وعام نمی‌توان پذیرفت.



نمودار ۲ـ۱۴ : تولید باشیوهٔ «کارگر بر» باثبات نسبت ترکیب عوامل تولید و تولید با شیوهٔ «سرمایه بر» با امکان تغییر نسبت ترکیب عوامل تولید.

برتون بر آن نظر است که ایجاد صنایع «سرمایه‌بر»، اجتناب ناپذیر است، زیرا به نظر وی صنایع سرمایه‌بر، همراه با خود، سرمایه‌های ثابت اجتماعی را ایجاد می‌کنند، وچون بهره‌برداری ازهرنوع‌صنعتی‌مستلزم استقرارقبلی‌سرمایه‌های ثابت اجتماعی است، پس اگر بخواهیم در صنایع «کارگربر» هم سرمایه‌گذاری‌کنیم، ناچار باید قبلاً صنایع سرمایه‌بر را احداث‌کرده باشیم. لذا وقتی صنایع این‌چنین به یکدیگر مربوط و پیوسته‌اند، به نحوی‌که هرکدام مکمل دیگری است، ما نخواهیم‌توانست سودمندی یك صنعت معین را تنها با میزان سرمایهٔ لازم برای‌آن صنعت مشخص سازیم، بلکه سودمندی هر سرمایه‌گذاری صنعتی را باید با میزان تأثیرآن در مجموع بازده صنایع بسنجیم[۳]. از این بیان برتون چنین برمی‌آید که برای تعیین‌درجهٔ سودمندی صنایع باید دومرحله را از یکدیگر تفکیك‌کرد. یعنی اول باید سرمایه‌گذاریهای کلانی را که برای ایجاد سرمایه‌های ثابت اجتماعی‌لازم است ازجمع سرمایه‌های موجودکسر کنیم وسپس درمرحلهٔ دوم با توجه به‌باقیماندهٔ سرمایهٔ خود، آن نوع تکنولوژی را معین و اتخاذکنیم که با عوامل تولید موجود درکشور متناسب است.

به نظر برتون در چنین حالی هم، باز احداث صنایع سرمایه‌بر ارجح است. زیرا بازده نیروی‌کار درصنایع سرمایه‌بر بیشتراز بازده این نیرو درصنایع‌کارگربر است. نکته‌ای‌که‌باید درهمهٔ این‌گفتگوها درنظر داشت‌آن است‌که اساساً این‌مسئله هنگامی قابل طرح وگفتگوست‌که در کشور تحت توسعه نیروی کار زیاد باشد والا اگر نیروی‌کارکم یا به اندازهٔ احتیاج باشد، طرح این گفتگوها دیگر مورد ندارد. وقتی‌نیروی‌کار زیادباشد، می‌توان، تولیدکل سرمایه راملاك سرمایه‌گذاری قرارداد.

قبلاً به‌نظر گالنسون ـ لیبنشتاین‌اشاره‌کردیم‌که‌صنایع‌سرمایه‌بر را، به‌صنایع کارگربر، ترجیح می‌دهد. علت این ترجیح هم میزان محصول فوری و مستقیم این

صنایع نیست، بلکه تأثیر این صنایع در پس‌انداز و تأمین موجبات رشد اقتصادی در آینده است. این استدلال طبعاً متوجه لزوم سرمایه‌گذاری در صنایعی است که امکان رشد سریع را به وجود می‌آورند، ولی حصول نتیجهٔ موردنظر، یعنی رشد صنعتی بعدی، مستلزم آن است که کارفرما سودحاصله را به‌سرمایه‌گذاری مجدد اختصاص دهد. این نظر و استدلال، خود مسئلهٔ تازه‌ای را مطرح می‌سازد که عبارت است از تعیین معیار سرمایه‌گذاری صحیح. یعنی اینکه آیا معیار سرمایه‌گذاری صحیح، تولید نهایی اجتماعی صنایع است یا پدیدآوردن امکان سرمایه‌گذاری مجدد؟ و پاسخ به این سؤال و حل این مسئله، بدون تردید ما را به‌گفتگو در نرخ بهره و تأثیر آن در سرمایه‌گذاری می‌کشاند[۴].

لیبنشتاین دلیل دیگری هم بر لزوم احداث صنایع سرمایه‌بر اقامه می‌کند. وی می‌گوید برای تأمین رشد اقتصادی، تراکم سرمایه اهمیت بسیار دارد و وسیلهٔ تراکم سرمایه، ایجاد صنایع سرمایه‌بر است و اتخاذ شیوه‌های تولیدی با سرمایهٔ‌کم قادر به تأمین این شرط نیست.

چگونگی این دوشیوهٔ مختلف تولید درنمودار ۲ـ۱۴ نشان داده شده است و هرکدام از این دو شیوهٔ تولید مسیری خاص خود دارند. به این ترتیب افزایش مختصری در سرمایه، بی‌آنکه در نیروی کار افزایشی صورت‌گیرد، میزان محصول را افزایش خواهد داد، و این درصورتی است که الگوی تولید مطابق منحنی R باشد و نه مطابق منحنی T و آنچه قابل تأکید است آن است که هیچکدام از این دو شیوهٔ تولید (R و T) را قطعاً و برای همیشه نمی‌توان تعقیب کرد، بلکه وقتی اقتصادکشور با تولید طبق منحنی T به حدی از رشد رسید، ادامهٔ رشد باید طبق منحنی دیگر، (منحنی R) صورت‌گیرد؛ به علاوه، پیشرفت فنی، به‌نظر لیبنشتاین در تولید باسرمایهٔ زیاد سریعتر است تا تولید بانیروی کار زیاد[۵]، ولی همهٔ این استدلالها مبتنی بر تجربه

است و از لحاظ تئوریك مسلم نیست که منحنیهای R و T الزاماً چنین شکلی داشته باشند و در این نمودارها نیز پیشرفت منحنی مطابق نظر و دلخواه نویسنده مورد محاسبه قرارگرفته است.

گرچنکرون که یك مورخ اقتصادی است، به‌دلایل نظری معتقد است که بطور کلی باید از آخرین تکنولوژی استفاده کرد[۶]. وی می‌گوید:

«هرقدر کشورهای عقب‌مانده ازتکنولوژی کشورهای پیشرفته بیشتر استفاده کنند، به‌همان اندازه امکان صنعتی کردن کشورشان بیشترخواهدشد. استفاده ازتکنولوژی کشورهای پیشرفته، به‌همان ترتیب و اندازه‌ای که وبلن * بیان کرده است، یکی از عوامل مؤثر و مهمی است، که موجب می‌شود کشورهای عقب‌مانده‌ای، که به‌تازگی به مرحلهٔ صنعتی‌شدن قدم‌گذارده‌اند، با سرعت زیادی توسعه یابند... ... به‌کاربردن جدیدترین وثمربخش‌ترین شیوهای تولید است، که درکشورهای عقب‌مانده امید توفیق و پیشرفت می‌آفریند، و صنعتی‌شدن این کشورها منوط به استفاده از این شیوه‌هاست... تکنولوژی پیشرفته وجدید، و ابزار وآلات بهتر، واجد این مزیت ذاتی است که احتیاج به‌نیروی‌کار را کم می‌کند و این‌خصلت نه تنها عیبی برتکنولوژی پیشرفته نیست بلکه از محاسن و مزایای‌آن هم بشمار می‌رود.»

گرچنکرون در بیان نظر خود به این مطلب تکیه می‌کندکه زیادی نیروی کار درکشورهای‌کم‌توسعه الزاماً موجب ارزانی‌آن نیست بلکه ممکن است موجب گرانی‌آن هم‌باشد. چنین برمی‌آیدکه وی در این بیان به‌وجود مواضع اصلی‌تأمین رشداقتصادی‌توجه داشته است. وی یادآوری می‌کندکه جریان‌صنعتی‌شدن‌کشورهای اروپایی، بخصوص درآن صنایع نضج وقوام یافت‌که سرعت پیشرفت تکنولوژی در آنها زیاد بود. استفاده از تکنولوژی جدید در یك شعبهٔ معین و هدایت‌کنندهٔ رشد اقتصادی، موجب می‌شودکه‌کارفرمایان به آن شعبه جلب شوند، و سود سرشاری از

---
* Veblen

این‌طریق پدید می‌آیدکه قسمتی‌از آن‌را می‌توان پس‌اندازکرد و به‌سرمایه‌گذاری مجدد اختصاص‌داد. ثانیاً کارگران‌کارآموخته وماهری دراین‌صنایع‌تربیت می‌شوند. و به وجود آمدن این عوامل رشد اقتصادی را تسریع می‌کنند و توسعهٔ اقتصادی را به راه می‌اندازد وموانع اجتماعی رشد را ازمیان می‌برد. اما درصورت وجود منابع کافی درکشوروتشکیل یافتن سرمایه، ولو تا اندازهٔ محدود، دیگرتردیدی نیست‌که فقط با اتخاذ جدیدترین تکنولوژی، پیشرفت اقتصادی می‌تواند بیشترین سرعت ممکن‌را به‌خودبگیرد.

برای حل‌درست این مسئله باید بین دوموقعیت تمیزقائل شدکه تفاوتی‌بسیار ظریف با یکدیگردارند وتئوریهای فوق‌الذکرهرکدام‌براساس یکی‌از این‌موقعیتها تنظیم‌گردیده است.

موقعیت اول، وضعی است‌که در آن تکنولوژی جدید موجب پیشرفت سریع می‌شود و به اصطلاح راه پیشرفت را میان‌بر می‌زند. موقعیت دوم، وجود شرایطی است‌که در آن، استفاده از جدیدترین تکنولوژی هم توسعه را سرعت نمی‌بخشد و سرمایه برای استفاده در سایرصنایع و اشتغالات فراهم نمی‌آورد. در این حال شك نیست‌که تکیه برصنایع سرمایه‌بر، از رشد اقتصادی می‌کاهد.

□ قیمت عوامل و بازدهی عوامل

استدلالات کوزنتز وگرچنکرون در لزوم استفاده از تکنولوژی جدید در کشورهای کم‌توسعه، تا حد زیادی براین عامل متکی است‌که وفور نیروی‌کار به دو دلیل موجب ارزانی‌آن نیست، یکی اینکه اجرت کارگر ممکن است کم باشد ولی بازدهی او کمتر است. دیگر اینکه اجرت کارگر ممکن است مصنوعاً به‌کمك وسائلی بالا نگهداشته شود.

کارگر کم‌مزد الزاماً ارزان نیست، زیرا به علت بدی تغذیه، قادر به تحمل و اجرای نظم در کارخانه نیست و غالباً از کار غیبت می‌کند (نوعاً درهنگام درو و اعیاد مذهبی این نوع کارگران از کار غیبت می‌کنند). مزد بیشتر، کارگر را قادر می‌سازد تا سطح مصرف خود را بالا ببرد و حداقل شرایط روحی لازم برای کار در کارخانه را در خویشتن بیافرینند. اگر از مسئلهٔ بدی تغذیه هم صرف‌نظر کنیم، فقدان تربیت لازم برای کار درکارخانه، موجب می‌شود که کارگران، بی‌انضباط بمانند، به‌نحوی که نتوان آنها را در یك کار تولیدی پردامنه، درپیرامون یك دستگاه فنی ساده به‌طور هماهنگ به‌کار گرفت. از این‌رو بازدهی کار چنین کارگری از مزد کم او هم کمتر خواهد شد. در چنین احوالی شك نیست که تکنولوژی پیشرفته و ابداعات تقلیل‌دهندهٔ نیاز به‌نیروی کار، منشأ فواید بسیار خواهد بود و بر لزوم استفاده از آنها نیازی به‌اقامهٔ دلیل نیست.

ازطرف دیگر صرفه‌جویی در یك نوع نیروی کار، مستلزم برخورداری از نوع دیگر آن است. یعنی هرقدر دستگاه فنی مربوطه دقیقتر وخودکارتر باشد، که نیاز به‌کارگر ساده را کم می‌کند، درعوض به‌مهندسان و کارکنان ماهرتر و تربیت‌یافته‌تری ایجاد نیاز می‌کند. وناگفته پیداست که براین اساس دیگر، با آموزش کم و ناقص کارگران کشورهای کم توسعه ودسترسی نداشتن به‌کشورهای خارجی برای استخدام کارکنان مناسب، اساساً توسعهٔ صنعتی مقدور نخواهد بود. و درچنین حالی کم‌کردن نیاز به نیروی کار یا استفادهٔ زیاد از نیروی کار ؛ هیچکدام کار تولید و توسعه را نضج و رونق نخواهد بخشید.

هیرشمن به‌این نکته تعرض می‌کند که چون کشورهای کم توسعه در کار نگاهداری وحفاظت دستگاهها ضعیف‌اند، از این‌رو بهتر است در صنایعی سرمایه‌گذاری کنند که قصور درمراقبت ونگاهداری دستگاهها وماشینهای مربوط به‌آن ، آثار ونتایج فوری و وخیمی به بار نیاورد .

درکولومبیا مؤسسات راه‌آهن خطوط ولوازم کارخود را بهتر از سایرراههای زمینی مراقبت می‌کنند ومؤسسات هوائی درحفظ لوازم‌کار خودازمؤسسات راه‌آهن نیز دقیقتر و مراقب‌تر‌اند. شاید ازآنجهت که قصور ایشان در حفظ ومرمت لوازم کار، آثاری سریع وفاجعه‌آمیز به‌بارمی‌آورد، یکی ازمهندسان راه توصیه کرده‌بود که درجاده‌های کم رفت وآمد به جای خاك، قیر بریزند زیرا به‌این ترتیب چاله‌ها و حفره‌های موجود بیشتر وبهتر نمایان می‌شود و مسئولان امر به مرمت و تعمیر آنها بیشتر برانگیخته می‌شوند[۷] ودرکار اصلاح آنها درنگ زیاد روا نمی‌دارند.

شیوهٔ تولید با کارگر زیاد، گفتیم با مانعی روبروست، که همان مزدکم وبازده کمتر است و اینك بایـد بیافزائیم که علاوه براین، مانع دیگری هم در این شیوه وجود داردکه عبارتست ازمزد زیاد بابازده کم. بدین توضیح‌که بسیاری ازکشورهای کم رشد تحت تأثیر مظاهر اجتماعی کشورهای پیشرفته قرار گرفته‌اند و مثلاً عقد قراردادهای دسته جمعی دراین نوع کشورها متداول شده است وکارگران به اتکاء این نوع قراردادها مزد ومزایای زیادی برای خود تأمین می‌کنند درحالیکه قدرت تولیدی ایشان همچنان درسطح پائین باقی می‌ماند.

نمونه‌ای ازاین ماجرارا درایتالیا می‌توان دید. دراین‌کشور قوانین بیمه‌های اجتماعی مزایای زیادی برای‌کارگران درموارد بیکاری، ازکارافتادگی، بازنشستگی، وغیره پیش‌بینی کرده است،که اگر مؤسسات کوچك اقتصادی بخواهند بدانها عمل کنند به‌ناچارباخسران و ورشکستگی روبروخواهند شد ومؤسسات بزرگ‌اقتصادی هم‌که ناچار به اجرای این قوانین هستند، همواره سعی می‌کنند که تعداد کارگران خود را درحداقل ممکن نگاهدارند، وتا آنجا که ممکن باشد از استخدام کارگر تازه خودداری کنند. زیرا اگر یکبار کارگری را استخدام کردند، حتی بعداز رفع احتیاج به وجود او نیز، دیگر قادر به اخراج او نخواهند بود. نتیجهٔ این ترتیب

این است که دو نوع شیوهٔ تولیدی درکنار یکدیگر پدید می‌آیند، یکی مؤسسات کوچك اقتصادی باکارگر زیاد که در آن کارگر وکارفرما هردوقانون را ازیاد می‌برند، ودیگر مؤسسات بزرگ اقتصادی با سرمایهٔ زیاد وکارگر کم، که سطح مزد درآنها بالاست. واین به نوبهٔ خود از علل عمدهٔ کمی تعداد کارگر است.

در کوبا اتحادیه‌های کارگـری در کار استخدام کارگر نظارت دقیقی معمول می‌دارند. از اینرو مزد کارگردرآن کشوربالاست وهمین بالابودن سطح مزدموجب شده است که مؤسسات اقتصادی نتوانندازکارگران فراوان آن سرزمین، وکارگران فصلی آنجا که دربرخی فصول سال به تعداد بسیار زیاد بیکارند، استفاده برند.

صرفنظر از قوانین بیمه‌های اجتماعی و بالا بودن سطح مزد، گرانی نیروی کار دربرخی کشورها علل دیگری هم دارد که از آن جمله است تورم پول داخلی، و وجود سیستم‌کنترل ارزکه‌ضمن‌آن نرخ پول خارجی رانسبت به‌پول داخلی بسیار ارزان معین کرده باشند، به نحوی که خریداری ماشین ولوازم فنی مورد لزوم از خارج ارزان‌تمام شود. در اسرائیل هردوی این‌شرایط باهم جمع‌آمده‌است و ازاین رو کارفرمایان اسرائیلی به‌خرید ماشین از خارجه واستفاده از آنها به جای کارگر رغبت تمام دارند.[۸]

گفتیم‌که قیمت‌عوامل وبازدهی‌آنهاالزاماً بایکدیگر تناسب مستقیم ندارند. وگفتیم که ممکن است میان آنها تباین بروزکند، و این تباین را در زمینهٔ نیروی کارسنجیدیم. اینك این تباین را درموردسرمایه بررسی می‌کنیم. قیمت سرمایه‌غالباً کمتراز آنچه هست برآورد شده است واز اینرو دربرخی شعب استفاده ازسرمایه بیش از آنچه باید، صورت می‌گیرد. نتیجتاً برای سرمایه‌گذاری دربرخی رشته‌ها، حتی رشته‌هایی که درآمد زیاد هم دارند، سرمایهٔ کافی باقی نمی‌ماند. ایـن حالت ممکن است براثر سرمایه‌گذاری کلان دولت درصنعت وقوع یابد. ولی در مواردی

هم ممکن است، بدون دخالت دولت درکار سرمایه‌گذاری پدید آید و آن هنگامی است که شرایط رقابت کامل در بازار سرمایه وجود ندارد، درنتیجه این بازار به‌واحدهای مجزائی تقسیم می‌شود که در هرکدام از آنها عرضه و تقاضای وام، شرایط و نرخ جداگانه‌ای به خود می‌گیرد. این نوع سیستم اعتباری، غالباً کشاورزی و صنایع کوچك را در مضیقهٔ سرمایه قرار می‌دهد و یا ممکن است براثر تمرکز سرمایه در محل‌های خاص، نواحی دیگر از آن بهره‌مند نشوند، مثل نواحی جنوبی ایالات متحده قبل از جنگ بین‌الملل اول ویا جنوب ایتالیا.

بعضاً ادعا شده است که قیمت عوامل تولید و مواد اولیه، انعکاس درست و دقیقی از بازدهی آنهاست. ولی چون کارفرمایان این عوامل و مواد را به نسبت درستی بـا یکدیگر ترکیب نمی‌کنند درآمد ایشان هیچگاه به حداکثر نمی‌رسد. ترکیب نکردن عوامل به نحو متناسب ممکن است معلول جهل ویا قصد باشد.اگر عدم ترکیب عوامل به نحو متناسب، معلول جهل باشد، به اقتضای اصل داروینیسم، آن مؤسسات دیری نمی‌پایند، وناچار در نحوهٔ ترکیب عـوامل، تجدید نظری رخ خواهد داد. ولی‌عدم‌ترکیب متناسب‌عوامل، همیشه هم معلول‌جهل‌نیست وبعضاً‌معلول تمایل غیرموجه‌کارفرمایان به‌استفاده ازتکنولوژی جدید است، یعنی علی‌رغم‌کارگر ارزان وسرمایهٔ گران موجود درکشور، کارفرمایان از اختراعاتی بهره می‌گیرندکه کاهندهٔ نیاز به نیروی کار است. وجود این قبیل تمایلات درکارفرمایان‌کشورهای‌کم توسعه صرفاً معلول تأثیرجلوه‌های ظاهری تولید کشورهای صنعتی، وتقلید ازرویهٔ کارفرمایان کشورهای خارجی است.[۹]

قیمت عوامل تولید در بسیاری از زمینه‌های فعالیت اقتصادی، معرف قدرت نهائی تولید اجتماعی آنها نیست. ولی در این حال بازهم ممکن است‌که قیمت آنها

معرف بازدهی خصوصی آنها باشد و توصیهٔ **مانوی لسکو*** مشعر بر انتقال کارگران از شعبهٔ کشاورزی به صنعت نیز مبتنی بر همین اصل است. زیرا بازدهی اجتماعی نیروی کار در کشاورزی کمتر از بازده خصوصی آن است و در صنعت بازده اجتماعی نیروی کار بیش از بازده خصوصی آنست[۱۰].

مانوی لسکو به این نکته عنایت ندارد که در بازار سرمایه وضع کاملاً برعکس است و نیز این مطلب را هم از یاد می‌برد که انتقال کارگران از کشاورزی به صنعت مستلزم آنست که در صنعت، و همچنین در کشاورزی، تناسب جدیدی بین عوامل تولید برقرار شده باشد.

مانوی‌لسکو از شمار نخستین کسانی است که این نکته را تشخیص داده‌اند که در یك اقتصاد معین، نسبت‌های مختلفی از ترکیب عوامل تولید وجود دارد و وجود چنین وضعی است که به‌ما امکان می‌دهد باتجدید نظر در تخصیص عوامل تولید به شعب مختلف، بر میزان محصول بیفزائیم. مانوی‌لسکو معتقد است که باید بر حقوق گمرکی کالاهای ساخته شدهٔ وارداتی چندان افزود که قدرت تولید نهائی خصوصی صنعت به‌قدرت تولیدنهایی اجتماعی آن نزدیك‌شود، و کارگران از کشاورزی، که در آن به حالت نیمه بیکار (کم کار) هستند، به صنعت که در آن، تمام وقت کار خواهند کرد، منتقل شوند. مانوی لسکو هم برسیاق آن دسته از کسانی که قدرت تولید نهایی کار را صفر فرض می‌کنند و جمع کل ارزش تولیدات را به‌سرمایه نسبت می‌دهند، و بر این مبنی نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ را معیار سرمایه‌گذاری می‌دانند، فراهم آوردن ترتیبی برای بهره‌مندی هرچه بیشتر از نیروی کار را در نظر داشته است. چنین به نظر می‌آید که وی فرض کرده است مقادیر بی‌پایانی سرمایه وجود دارد که قدرت تولید نهایی آن صفر است.

---

* Manoilescu.

یك منبع دیگر آشفتگی درمحاسبات مربوط به‌عوامل تولید، سرمایه‌گذاری خارجی‌است. دراین‌حال‌نسبت ترکیب عوامل‌بایدچگونه‌باشد؟ ویاچه‌نوع‌تکنولوژی باید انتخاذ شود؟ آیا تکنولوژی معمول در کشور صادرکنندهٔ سرمایه باید اخـذ و اجراء شـود و یا تکنولوژی معمول در کشور مـورد سرمایه‌گذاری؟ کشور مورد سرمایه‌گذاری معمولاً وقتی خرسند می‌شودکه سرمایه‌گذاران خارجی، عوامل‌تولید را به نحوی متفاوت از سـرمایه‌گذاران داخلی ترکیب‌کنند. ولی مؤسسه یا کشور سرمایه‌گذارهم میل دارد نسبت بین‌عوامل‌تولید راچنان برقرارکندکه حداکثربازده ممکن را به دست‌آورد. استفاده ازتکنولوژی مرسوم درکشور صادرکنندهٔ سرمایه، و پرداخت مزد زیاد علی‌رغم نیروی‌کار فراوان، بلااشکال است. زیرا این امر علاوه برتأثیر نیکویی‌که درکارگران مربوطه خواهد داشت، از نظر به دست‌آوردن حسن تلقی در بین مردم‌آن ناحیه نیز مجاز و موجه است. ولی در شرایط رقابت‌آزاد، و یا در شرایطی‌که می‌خواهند حداکثر منفعت را در کوتاهترین مدت تحصیل کنند، مبادرت به این عمل بعید و غیرمحتمل است.

ازنظرکشور مورد سرمایه‌گذاری، سرمایه‌هایی‌که به این ترتیب به‌کارمی‌افتد بسیار مفید است، زیرا به اغلب احتمال قلمرو فعالیت آن سرمایه‌ها ازجانب‌کشور میزبان نمی‌توانسته‌است مورد استفاده قرارگیرد. مثلاً تصفیه خانه‌هایی‌که ازطرف شرکتهای‌نفت وآلومینیوم برپا می‌شود یا مؤسساتی‌که ازطرف‌کارخانه‌های شیمیایی برای ساختن‌کود ایجاد می‌شود، نوعاً مورد استقبال وعمل سرمایه‌های داخلی‌نیست. نیز اگر سرمایه‌گذاران خارجی در این رشته‌ها سرمایه‌گذاری نکنند، سرمایهٔ خود را برای فعالیت در سـایر رشته‌ها به کشور مورد سرمایه‌گذاری نخواهند داد. اگر سرمایه فقط برای اجرای یك طرح معین در دسترس قرارگیرد و امکان استفاده از آن در هیچ زمینهٔ دیگری موجود نباشد، ازنقطه نظر اقتصادی شایسته است‌که تا

حداکثر امکان بر نسبت و میزان سرمایه در طرح مورد اجرا بیافزایند، تأسیسات مفصل و پرخرج هیدروالکتریك در کارابیا واقع در رودزیای شمالی و تأسیسات الکتریك و آلومینوم برروی رود ولتا واقع در غنا[11] برهمین مبنی ایجاد شده است. ولی اگر قرار بود همین تأسیسات را ساحل طلا با سرمایهٔ خود ایجاد کند، باید به قول روزنامهٔ نیویورك تایمز «همهٔ طرحهای دیگر آبادانی رافدای این طرح می‌کرد، وآن وقت طبعاً عاقلانه‌بودن اجرای چنین طرحی کاملاً محل تردید می‌بود.

□ اقتصاد دوگانه

به‌کاربردن تکنولوژی جدید یا حتی تکنولوژی نسبتاً پیشرفته در یك‌کشور کم‌توسعه منجر به‌آن خواهد شدکه در آن‌کشور اقتصاد دوگانه‌ای پدیدآیدکه در آن، عوامل تولید در واحدهای مختلف اقتصادی بازده‌نهایی متفاوت خواهند داشت. اگر تولید در صنایع و شعب مختلف به شیوه‌های متفاوت صورت بگیرد مانعی نداردکه عوامل تولید با بازده نهایی برابر را، با نسبتهای متفاوت ترکیب‌کنند. ولی در یك اقتصاد دوگانه بازده نهایی کار و سرمایه، نه تنها در صنایع و شعب مختلف متفاوت است، بلکه در یك صنعت واحد هم این دو عامل هرکدام بازده‌های نهایی متفاوت دارند، که نمونهٔ برجستهٔ آن لاستیك سازی است.

باید بین‌اقتصاد دوگانه با اقتصاد مرکب* تفاوت قائل‌شد. در یك اقتصادمرکب نیز همچون اقتصاد دوگانه برای یك عامل تولید بازارهای متعدد وجود دارد. ولی تفاوت‌بازارها در این‌چنین اقتصادی ناشی‌ازتفاوت‌گروههای اجتماعی‌است. اندونزی نمونهٔ چنین اجتماعی است، که دربارهٔ آن مطالعات وتحقیقات فراوانی‌صورت‌گرفته است[12].

* Plural Economy

عده‌ای معتقدندکه مشکل یك اقتصاد دوگانه در این است‌که وجود دو بازار کار و دونوع مزد، پیشرفت اقتصادی را کند وحتی فلج می‌کند. جمعی معتقدند (و البته جمعی هم‌معتقد نیستند)که مزد زیادی‌که شرکت‌نفت ونزوئلا به‌کارگران خود می‌پردازد، موجب شده است‌که مردم‌آن دیار به پس‌انداز و ابتکار وفعالیت رغبتی نشان‌ندهند و هم وکوشش‌خود رابرآن مصروف دارندکه درشرکت‌نفت شغلی‌بیابند. زیرا این طریق برای راحت زیستن‌آسانتر ومطمئن‌تراست. این روحیه را می‌توان به روحیهٔ احتکارطلبی تشبیه‌کرد که مردم را چنان برمی‌انگیزد که بجای‌کوشش و فعالیتهای مثبت اجتماعی، جاه طلبی و بلندپروازی خود را با توسل به احتکار ارضا کنند. وجود اقتصاد دوگانه هم برهمین سیاق مردم را چنان برمی‌انگیزدکه به‌جای پس‌انداز و جمع‌آوری سرمایه و دست یازیدن به کارهای بزرگ، و بهره‌گیری از تکنولوژی جدید، درمقام یافتن شغل‌بهتری درمؤسساتی‌که حقوق بیشتری می‌دهند برآیند. اگرکشور دارای‌اقتصاد دوگانه، یك اجتماع‌مرکب هم باشد، تقسیم‌کارگران به دو دستهٔ گیرندگان مزد زیاد، و گیرندگان مزد کم، با قاطعیت بیشتری صورت می‌گیرد و وجود چنین تقسیم قاطعی برای‌آن دسته ازکارگران‌که‌مزدکم می‌گیرند، انگیزهٔ کمی برای فعالیت و پیشرفت به همراه خواهد داشت.

اگر تأثیرعوامل اجتماعی را ازبررسی خود حذف‌کنیم، و روحیهٔ کارگران را فقط معلول مزد بشناسیم، چنان می‌نمایدکه تفاوت اندك مزدها دریك اقتصاد دوگانه دارای دو اثر کاملاً متضاد خواهد بود. در یك حالت‌کارگران‌کم مزد تشویق می‌شوند که با کار وفعالیت، مشاغل پردرآمد را به‌کف‌آرند و درحالت دیگراختلاف مزدها موجب دلسردی و رخوت ایشان‌خواهدشد. میزان‌حرکت وهیجانی‌که‌سرمایه‌گذاری خارجی در جمع کارگران پدید می‌آورد منوط به سیاست سرمایه‌گذار خارجی است،که در زیر به شرح آن‌خواهیم‌پرداخت. ولی دراینجا یادآورمی‌شویم، همچنان

که وجود یك طبقهٔ متوسط در جامعه منشاء حرکت و جنبش است. زیرا شکاف بین طبقات کارگر و اشراف راکم می‌کند، و به‌مثابه دستگیره‌ای کارگران را برای حصول به زندگی بهتر برمی‌انگیزد، و اشراف را هم برای آنکه موقعیت خود را از دست ندهند به تلاش و جنبش بیشتری وا می‌دارد. هم بدین سان وجود اختلاف سطح مختصری بین واحدهای مختلف یك شعبهٔ فعالیت اقتصادی ممکن است رشد اقتصادی را تسریع وتحریك کند. درحالی‌که زیاد بودن اختلاف سطح واحدهای یك شعبه با یکدیگر، ممکن است رشد اقتصادی را کند وآهسته‌کند و در مورد هرکشور باید جداگانه تحقیق کرد ومعلوم داشت‌که تا چه‌میزان اختلاف سطح واحدها ممکن‌است موجب تسریع رشد اقتصادی شود، و از چه میزان به بعد ممکن است موجب بروز فتور وکندی در رشد اقتصادی گردد.

□ هدف باید میزان محصول باشد یا ایجاد اشتغال؟

درصورت وجودبیکاری ــ خواه به‌صورت پنهان وخواه به‌صورت آشکار ــ تعیین نسبت‌ترکیب عوامل‌تولید با یکدیگر با اشکال جدیدی‌برخورد می‌کند؛ یا به‌عبارت دیگر هدفهای متفاوتی در برابر ما قرارمی‌گیرد. بدین معنی‌که درچنان حالتی این سؤال پیش‌می‌آیدکه آیا باید بازهم توجه منحصراً به‌ازدیاد میزان محصول منعطف باشد، و یا به بالابردن سطح اشتغال هم باید التفات ورزید[۱۳]. اگر بازده دوعامل‌کار و سرمایه در هر شیوهٔ ترکیب ثابت باشد، مشکلی در پیش نخواهد بود، زیرا بدیهی است‌که درچنین‌حالتی باید سرمایه را درچنان زمینه‌ای به‌کار بردکه حداکثر تعداد کارگراستخدام شود. ولی اگر بازده دوعامل سرمایه وکار درمراحل مختلف ترکیب، متفاوت باشد، تعارض و تضادی پدیدار می‌شود، و با متنوع‌شدن محصولات و بمیان آمدن مزایای ضمنی صنایع مختلف، این تعارض بازهم دامنه‌دارتر می‌شود.

درمورد یك صنعت معین، معیار تشخیص، تصاعدی بودن بازده سرمایه است، ولی درمورد دو یا چندصنعت مسئله پیچیده‌تر می‌شود، زیرا سرمایه‌گذاری در یك صنعت ممکن است درآمد بیشتری ایجاد کند و درصنعت دیگر ممکن است اشتغال بیشتر پدیدآورد. البته در بررسی سرمایه‌گذاری در صنایع، علاوه‌برمحصول و اشتغالی که ایجاد می‌کنند، باید مزایای ضمنی ناشی از آنها را نیز منظور داشت. زیرا براثر تحقق آن‌گونه مزایا هم، اشتغال ومحصولی ایجادمی‌شود، که درحقیقت باید آنها را هم به سرمایه‌گذاری اصلی منسوب داشت. همچنین درمحاسبهٔ محصول و اشتغال ناشی ازسرمایه‌گذاری نیز، باید هزینهٔ حمل محصولات صنعت مربوطه به بازار فروش را هم منظورداشت، اعم ازآنکه هزینهٔ حمل‌محصولات به‌مصرف‌کننده ـ که کارگران هم از ایشان‌اند ـ تحمیل شود، و یا مؤسسهٔ سازنده خود هزینهٔ حمل محصولات را از طریق کمك به دستگاههای توزیع‌کننده متحمل گردد. ولی در هرحال، همانطورکه در بحث تعادل فعالیتهای اقتصادی یادآور شدیم، وجود بیکاری، هجوم بیکاران یا کم‌کاران‌را، به‌کارهای واسطه سبب می‌شود، واز اینراه موجب بالارفتن دائمی‌هزینهٔ توزیع را فراهم می‌آورد.

مطلب اساسی، ماهیت بیکاری موجود و اقدامانی است‌که باید در مدت بلند برای غلبه برآن صورت‌گیرد. منظور ما از بیکاری در اینجا آن نوع بیکاری است که براثر تخصیص سرمایه به سرمایه‌گذاری در صنایع خاصی پدید می‌آید. البته این‌صنایع طبعاً صنایعی است‌که نمی‌توان بدون استفاده ازتکنولوژی جدید وحفظ نسبت معینی از سرمایه/کار آنها را اداره‌کرد. در این حال باید یکی از دومورد زیر را انتخاب‌کرد: یکی متراکم‌کردن سرمایه درصنایع‌سرمایه‌بر که خودموجب‌خواهد شد این شعب، بیش‌ازشعب کارگربر توسعه‌یابد؛ دیگری پخش‌کردن سرمایه در رشته‌های مختلف تولیدی‌کارگر‌بر، و سعی دربهتر کردن نسبت سرمایه/کار درآنها. برای اتخاذ هر

یك از دو روش باید به‌این‌ملاك توسل‌جست که‌آیا نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{کار}}$ درصنایع‌سرمایه‌بر چنان است که سرمایه‌گذاری سنگینی را اقتضا کند؟ و آیا سرمایه‌گذاری در این شعب برای توسعهٔ اقتصادی کشور ضرورت دارد؟ اگر پاسخ این سؤالها مثبت باشد، طبعاً دیگر موردی برای بحث وگفتگو دربارهٔ لزوم اجرای چنین‌سرمایه‌گذاریهای سنگینی باقی‌نمی‌ماند و تعویض اینگونه سرمایه‌گذاریها با سرمایه‌گذاریهای سبك درصنایع کارگربر اساساً موردپیدانمی‌کند. حتی‌اگرسرمایه‌گذاریهای سبك درصنایع متعدد موجب افزایش محصول هم باشد، باز مبادرت به سرمایه‌گذاری سنگین در صنایعی‌که شرایطش ذکر شد، به دلیل اجتناب‌ناپذیر بودن، رواست.

درآخرین تحلیل، انتخاب حداکثر محصول یا حداکثر اشتغال تنها دراختیار اقتصاددانان نیست ، بلکه سیاستمداران و زمامداران نیـز باید در بارهٔ آن تصمیم شایسته‌ای اتخاذ کنند . ولی علمای اقتصـاد می‌توانند به‌زمامداران اعلام کنند که نتیجهٔ اجرای هرتصمیم چه خواهد بود، و برای تحقق هرکدام از این دو هدف چه اندازه باید هدف دیـگر را فدا کرد . اگر بیکاری در یك جامعه به‌صورتی باشد که موجب تزلزل‌ارکان جامعه شده وروحیهٔ مردم را خراب ودگرگون‌کرده‌است باید از هدف مرسوم توسعهٔ اقتصادی‌که تولید حداکثر محصول‌است، صرفنظرکرد. ولی‌اگر بیکاری، به‌این اندازه ناراحتی وتزلزل ایجاد نکرده باشد ویا اصولاً وضع ازلحاظ بیکاری وخیم نباشد، بهتر است‌که ابتدا به‌توسعـهٔ اقتصـادی کشور پرداخت و سپس به‌حل مشـکل بیکاری .

اگر ایجاد کار، هدف اصلی و افزایش محصول هدف ثانوی باشد، باز هم باید سرمایه را به‌حاصل بخش‌ترین طریق ممـکن به‌کار برد . تجربهٔ ایالات متحده ، در روزگارشروع به‌پیشرفت اقتصادی، چنین می‌آموزدکه اصلاح تـکنولوژی، به‌نحوی که موجب ایجاد حداکثراشتغال شود، خود محتاج صرف مبالغ‌کلانی‌سرمایه است.

زیرا اشتغال کارگران، خود مستلزم تهیهٔ ابزار وآلاتی است که طبعاً سرمایه‌می‌طلبد ومثلاً تهیهٔ کامیونها و اتومبیلهائی که کارگران و وسائل کار ساختمانی ایشان را به محل کارشان ببرد، مستلزم وجود سرمایه است.

◻ توسعه روستاها وصنایع خانگی

چارهٔ ایجاد سازش وهم‌آهنگی بین‌افزایش اشتغال وافزایش میزان محصول، توسل به‌صنایع خانگی وتوسعهٔ روستاهاست. درجنوب شرقی آسیاکه کارگر بسیار است، این شیوه بسیار مرسوم ومعمول است. درآنجا کوشش می‌کنند بیکاران‌یاکم‌کاران رادر روستاها نگاه دارند (تا لااقل ازپدید آمدن مشکل درکارتوزیع‌اجتناب شده باشد) واز انتقال ایشان به شهر تـا حدامکان ممانعت می‌کنند وچنـان ترتیب می‌دهند که آنان در روستاکارهائی انجام دهند،که به نیروی کار زیاد محتاج است، از قبیل ساختمان راه و مدرسه. در بعضی موارد این قبیل کارهـا وسیلهٔ اشتغال کشاورزان در فصول بیکاری کشاورزی است، ومیتوان آنرا نوعی‌از مالیات تلقی‌کرد که به‌صورت خدمت وکار اخذ می‌شود. در برخی نقاط دیگرکوشیده‌اند تا در مردم روستا روحیه‌ای دیگر بیآفرینند وآنان را برانگیزند تاخود، راه کارهای عمرانی واجتماعی را بیابند. درنقاطی‌که مردمش شوق و رغبتی به‌کارهای اجتماعی دارند،و یا چنانندکه می‌توان این شوق و رغبت را درآنان ایجادکرد، مصلحت آن است که این شیوه معمول گردد. توسل بدین شیوه مشکلات مالی وتورمی را هم‌دربر ندارد، زیرا پس‌انداز و سرمایه‌گذاری همزمان صورت می‌گیرد. اجرای این نظر منجر به ایجاد یك جنبش ملی خواهد شدکه در ضمن آن نوعی آموزش عمومی هم به‌عمل می‌آید، واگر چنانچه قسمت بیشتر اینگونه فعالیت‌ها درکار ساختمان راه‌و مدرسه متمرکز شود، درکار رشد اقتصادی نیز تأثیری شایان خواهد داشت[۱۴].

توسعهٔ روستاها ربطی به‌بازار ندارد. ولی صنایع خانگی چون متاعی برای فروش دربازار فراهم می‌کند، خواه نا خواه با بازار ارتباط می‌یابد. زیرا بهرحال کالائی تولید می‌شود که باید به‌فروش برسد، گرچه محل تولید آن از کارخانه به‌خانه منتقل شده است. توسل به‌صنایع خانگی در حقیقت برگشت به‌دورهٔ اقتصاد پیله‌وری است، که منشاء اقتصاد صنعتی کنونی بوده است. این سیستم اقتصادی در قرون شانزده وهفده درانگلستان حکمفرما بوده است. درآن زمان پیله‌وران پشم وپنبه را ازنقاط مختلف خریداری می‌کردند وآنرا در اختیارکارگران ودهقانانی که در منازل خودکار میکردند، قرار میدادند تا ایشان آنرا در برابر دستمزدی به‌پشم ریسیده ونخ وپارچه تبدیل‌کنند، وسپس آن محصول را برای فروش در بازار عرضه می‌کردند. صنعت ساعت سازی در سویس را شاید بتوان نمونهٔ تازه‌ای از شیوهٔ پیله‌وری دانست[۱۵]. در روستاهای واقع درکوهستانهای سویس «کارگاههای»بسیاری وجود داردکه در کار ساختن قسمتهای مختلف ساعت تخصص شایسته‌ای بهم زده‌اند. ساکنان این روستاها قطعات مختلف ساعت را که خود می‌سازند، به پیله‌ورانی می‌فروشندکه برای خریدآن از شهرها به‌روستا می‌آیند. صفات مشخصهٔ این‌سیستم عبارتست از ایجاد تخصص فراوان، وتقسیم‌کار به‌نحوموثر، وبازدهی بسیار، و پدید آوردن بازارهای منظم وسازمان یافته. سیستم صنایع خانگی گرچه دقیقاً با این سیستم تطبیق نمی‌کند، ولی ماهیتاً، باآن یکی‌است وهیچکدامشان هم از اعتراض برکنار نمانده است.

هندوستان بیش‌از هرکشور دیگرشیوهٔ صنایع خانگی را دراقتصاد خودبه‌کار برده است. در دومین برنامهٔ پنجسالهٔ هند، برای جلوگیری از توسعهٔ کارخانه‌های نساجی، مقرراتی وضع شد. منظور از این اقدام توسعه بخشیدن به‌صنایع خانگی بود. یك اقتصاددان برجستهٔ هندی یادآور شده است که میزان سرمایه‌گذاری در

صنعت فولادسازی برای هر کارگر شاغل در آن صنعت ۱۰۰،۰۰۰ روپیه (برابر با تقریباً ۲۰۰۰۰ دلار) بوده است و درسایر صنایع سنگین این رقم به‌چهارتا پنجهزار دلار می‌رسد. درصنایع مصرفی نیز این رقم دوهزار تا دوهزاروپانصد دلار است. ولی در صنایع خانگی برای هر خانوادهٔ کارگر فقط ۱۲۰ تا ۱۴۰ دلار سرمایه‌گذاری لازم است[۱۶].

همچنان‌که درفصل پنجم یادآور شدیم، نحوهٔ محاسبهٔ این ارقام دقیقاً وقطعاً روشن نیست، ولی ظاهرقضیه آنست که این ارقام فقط ناظر برادوات و ابزار ثابت ریسندگی می‌باشد، وسرمایه درگردش وهزینه‌های لازم برای خرید مواد اولیه و کالاهای در دست تولید وهمچنین بهای کالاهای ساخته شدهٔ موجود درانبار را، شامل نمی‌شود. در محاسبات مزبور نیز به‌این نکته التفات نشده است که تهیهٔ پنبه خام، خود به سرمایهٔ زیاد محتاج است. علاوه براین، هزینهٔ نسبتاً سنگین توزیع و ضایعاتی‌که درحین بافتن پارچه پیش‌می‌آید، باعث می‌شود نیروی کار ارزان هند، نتایج ومنافع سرشار منتظره را به‌بار نیاورد. کاربافتن پارچه در هندبوسیلهٔ ماشین‌های بافندگی دستی مخصوصی که به‌نام «عمبر چرخه» معروف شده‌اند صورت می‌گیرد. یك‌بررسی از نحوهٔ کار این ماشینها چنین نشان می‌دهد که درآمدکارگرانی‌که بااین ماشینها کار می‌کنند تقریباً برابر همان میزان‌کمکی است که‌دولت به‌طور غیر مستقیم به‌این صنعت می‌کند و از سرمایهٔ مصرف شده در اینراه سودی عاید نمی‌شود[۱۷]. **رداوی*** معتقد است کـه روش تولیدی کارگربر در یك دستگاه تولیدی سازمان یافتهٔ منظم، باشیوهٔ تولید در صنایع خانگی پراکنده، تفاوت دارد. تولید درصنایع خانگی پراکنده، دشواریهای فراوانی در بردارد، از قبیل توزیع مواد خام بین‌کارگران خانگی، جمع‌آوری و عرضهٔ فرآورده‌های آنان، نگاهداری

* Reddaway

حداقلی از استاندارد در فرآورده‌های ایشان، تأمین مادهٔ خام مورد عمل آنان، ـکه خود به‌صرف سرمایهٔ سنگین محتاج است ـ ومانند اینهاکه دستگاه تولیدی سازمان یافته باهیچکدام از این مسائل روبرو نیست. ولی اینگونه دستگاهها هم اگر بخواهند به‌نحومؤثر وکارآمدی به‌فعالیت بپردازند، بامسئلهٔ دشواری‌که‌عبارتست از فراهم آوردن وسائل زندگی شهری کارگران خود روبرو می‌باشند، کـه به‌نوبهٔ خود مستلزم تحمل‌هزینهٔ سنگین است.

استفاده از روش تولید دستی را در تمام صنایع می‌توان توصیه کرد، ولی تا آن حدکه ازلحاظ تکنولوژیك عملی باشد. در هندوستان این فکر بر همهٔ اذهان غلبه داردکه صنایع‌سرمایه‌ای وسنگین‌وصنایعی‌که محصول‌برای صدور تهیه‌میکنند، باید به‌شیوهٔ سرمایه بر، وصنایعی که برای مصارف داخلی کالا تهیـه می‌کنند باید به‌شیوهٔ کارگربر ایجاد واداره شوند[۱۸]. این‌خود نوعی اقتصاد دوگانهٔ طبق نقشه‌است. اندیشهٔ ایشان درصورتی درست تواندبودکه بتوانندبرهمین‌مبنی‌سرمایهٔ موجودشان را به دوقسمت نامساوی تقسیم کنند. قسمت بیشتر را به تولید کالاهای سرمایه‌ای و توسعهٔ باز هم بیشتر سرمایه، و قسمت کمتر را به تولیـد کالاهای مصرفی داخلی اختصاص دهند. از «تکنولوژی جدید» فقط در صنایع نـوع اول استفاده کنند و در صنایع دوم حداکثر کارگررا به‌کار مشغول سازند. صنایع سازندهٔ‌کالاهای سرمایه‌ای واجد اهمیت بسیار است و درموردآنها نمی‌توان نسنجیده و به‌امید احتمالات وارد عمل مخاطره‌آمیز شد واگر لازمست‌که بهرحال برای ایجاد اشتغال کافی، به‌عمل مخاطره‌آمیز متوسل شد وبه شیوه‌های تولیدی کارگر بردست زد، بهتراست‌که این ضرورت را فقط درمورد کالاهای مصرفی‌انجام داد.

□ تکنولوژی جدید

مکرر در مکرر این نکته مورد بحث قرارگرفته است‌که تکنولوژی مترقی وجدید ومعمول درکشورهای پیشرفته، برای‌کشورهای توسعه نیافته ازلحاظ تناسبی که میباید بین عوامل تولید حکمفرما باشد مناسب نیست.

درکشورهای‌پیشرفته‌سرمایه‌ارزان ونیروی‌کارگران‌است‌وابداعات واختراعات این کشورها باوقوف برنسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{کار}}$ به‌عمل میآید. ولی‌اختراعاتی‌که موجب تقلیل مصرف نیروی‌کار وافزایش احتیاج به‌سرمایه باشد، مفید به حال کشورهای توسعه نیافته نیست. اینکشورها می‌توانند ازتکنولوژی قدیمی کشورهای پیشرفته‌استفاده کنند و یا تکنولوژی خاصی راکه موجب تقلیل احتیاج به‌سرمایه وافزایش‌احتیاج به‌نیروی کارباشد برگزینند.

در برخی نواحی، تکنولوژی قدیمی کشورهای پیشرفته را همراه با ابزار و آلات متروك آنان اتخاذ کرده‌اند. صنعت نساجی ژاپن به استعانت ماشینهای نسبتاً قدیمی انگلیسی به‌قدرت ورونق رسید ولی صنعت نساجی برمه با وصف به‌کاربردن جدیدترین ماشینها، هنوزقوام وثبات نگرفته‌است. ابزار وآلات وموتورهایی را که **کایزر ـ فریزر** در **ویلوران*** اوراق کرده بود دوباره در آرژانتین و تل آویو سوار کردند و مورد استفاده قرار دادند.

استفاده ازابزار وماشینهای متروك فقط از جهت ارزانی آنها توصیه نمی‌شود، نکته‌ای که در این مورد بیشتر قابل اهمیت است آنست که معمولاً ماشینها وابزار متروك کمتر سرمایه وبیشتر کارگر را به‌کار می‌طلبد، وازاینرو اگر لازم شود حتی ماشینهائی به سبك ماشینهای کهنهٔ و قدیمی ازنو ساخته شود، بیشتر ازآن مقرون

---

* Willow Run

به‌صرفه است که جدیدترین ماشینها خریداری شود. اگرهم به‌آسانی نتوان کارخانه ای را حاضر به ساختن ماشینهای قدیمی و متروك کرد بازهم بهتر آنست که از ماشینهای جدید که به‌کارگر کم وسرمایهٔ زیاداحتیاج دارند صرفنظر کرد. یك مثال قابل توجه دربارهٔ آنچه گفتیم، آسیاهای بادی است که سالهاست در ایالات متحده و اروپای غربی جای خود را به آسیاهای برقی داده است. ولی هندوستان دردومین برنامهٔ پنجسالهٔ خود استفاده از آسیای بادی را تحت مطالعه قرار داد. در ایران از آسیاهایی که با نیروی آب یا گاو به‌حرکت در می‌آید یکباره به آسیاهایی‌که بوسیلهٔ دیزل به‌حرکت درمی‌آید پریدند. البته این‌اقدام ایرانیها را شاید باارزانی سوخت وکمی بادهائی که سرعت لازم راداشته باشند بتوان توجیه کرد. واردکردن هرآسیای بادی برای هندوستان درحدود۶۰۰ تا۸۰۰ دلار خرج دارد وطبق‌گزارش روزنامه‌ها درصورتیکه ازنی‌های خیزران وچوبهای محلی استفاده شود، شایدبتوان این مبلغ را تا دوسوم آن تقلیل داد.

این اندیشه که کشورهای توسعه نیافته، هرکدام باید تکنولوژی خاصی مناسب وضع خویش اتخاذ کنند، هم طرفدار وهم مخالف فراوان دارد. اتخاذ یك تکنولوژی خاص و جدید امری مخاطره آمیز است وکشورهای توسعه نیافته تاب تحمل اعمال مخاطره‌آمیز را ندارند. به قول کوزنتز به‌کاربردن ماشین و ابزارکهنه این خطررا دربردارد که لوازم یدکی آنهاآسان تهیه نشود. نیز نمی‌توان ازهمکاری متخصصین و بنگاههای آزموده در نگاهداری مرتب آنها مطمئن بود. به‌کار بردن اینگونه ماشینها شاید برای طراحان و مؤسسات بزرگ صنعتی سازندهٔ آنها هم مفید باشد، زیرا بدینوسیله یکبار دیگر ماشینهای ساخت خود را وارسی می‌کنند و نواقص آنها را تشخیص می‌دهند ودر فراهم‌آوردن نمونه‌های عالیتر، ازاین تجربه بهره می‌برند. به هرحال به نظر می‌رسد که از لحاظ نظری و تئوریك استفاده از

ماشین‌ها وابزار قدیمی درکشورهای توسعه نیافته صحیح ومناسب‌است. ولی اجرای این‌اندیشه در این کشورها با مشکلاتی برخورد می‌کندکه مآلاً به صرف‌نظرکردن از آن می‌انجامد.

چند راه حل حد وسط هم پیشنهاد شده است. کشورهای پیشرفته در برخی صنایع از تکنولوژی متنوعی استفاده می‌کنند. مثلاً در ایالات متحده کارخانه‌های فولاد ریزی کاملی وجود دارد که تمام مراحل تهیهٔ فولاد را از گداختن و تصفیه‌ـ کردن‌گرفته تا به‌قالب ریختن وچیزهای مختلف درست‌کردن را باجدیدترین روشها انجام می‌دهد. درکنار این‌کارخانه‌های بزرگ، کارخانه‌های دیگری درنقاط مختلف همین‌کشور وجودداردکه هرکدام فقط قسمتی‌ازمراحل لازم‌برای تهیهٔ اشیاء فولادی راانجام می‌دهند واین‌کارخانه‌ها بیشترمناسب حال‌کشورهای توسعه‌نیافته میباشد[۱۹].

یکی‌ازاین مراحل، ذوب وقالب ریزی مجدد شمش یا ورقه‌های فولادی‌است. این صنعت حتی با تولید کم نیزسودآور است. بعدازاین مرحله به آسانی می‌توان به مرحلهٔ ذوب آهن قراضه‌ها درکوره‌های کوچکی با ظرفیت حدود ۱۰۰۰۰۰ تن رسید. برای سوخت این کارخانه‌ها هم می‌توان گاز یا نفت یا برق به کار برد. این نوع کوره‌های کوچك و پراکنده در ایالات متحده رواج کاملی گرفته است و علت آن هم گرانی کرایهٔ حمل و نقل است . به این ترتیب کرایهٔ حمل آهن قراضه تا کارخانهٔ ذوب‌آهن وکرایهٔ اشیاء ساخته شده، ازکارخانه تا محل مصرف صرفه جوئی می‌شود. درکشورهای‌توسعه‌نیافته هم حتماً آنقدرآهن‌قراضه وجودداردکه بتوان با آنهایك کارخانهٔ‌کوچك تهیهٔ فولادبه‌کار انداخت. چنین‌کارخانهٔ‌کوچکی مطلوبتراز کارخانهٔ ذوب فلز‌کامل وبزرگی است‌که بیشتر جنبهٔ حیثیتی دارد. برهمین اساس‌بود که هیئت اعزامی‌بانك بین‌المللی درکولومبیا توصیه‌کردکه‌کارخانهٔ کوچکی برای ذوب‌کردن آهن قراضه‌ها ایجاد شود، ولی حکومت‌کولومبیا به ایجاد کارخانهٔ کامل

ذوب فلز رغبت بیشتری نشان داد.

یك راه حل مصالحه‌آمیز دیگر، قائل شدن تفکیك وتمیز درتناسب ترکیب عوامل تولید در مراحل مختلف است. بدین توضیح که در یك رشتهٔ فعالیت صنعتی معین، تا حدی که وسعت یافتن واحد تولیدی موجب افزایش نسبت بازده می‌شود، بهتر آن است که از به‌کاربردن سرمایهٔ سنگین دریغ نشود. ولی درحدی که وسعت‌یافتن واحدتولیدی، موجب افزایش نسبت بازده نمی‌شود، بهتر آن است که به استفادهٔ بیشتر از نیروی کار پرداخته شود. ماشینهای بسیار دقیق و پیچیده‌ای که طبعاً گران قیمت هستند، وکار با آنها مستلزم تخصص و تبحر فراوان است، برای کشورهایی که تازه در مسیر رشـد اقتصادی قرارگرفته‌اند، به اندازهٔ ماشینهای نسبتاً ساده‌تر و ارزان قیمت‌تر، سودبخش نتواندبود. ولی آیا بدون‌داشتن کارخانه‌های ذوب فلز و کارخانه‌های شیمیایی وتصفیه‌خانه‌های نفت که عموماً به‌صرف سرمایهٔ سنگین محتاجند، می‌توان جریان توسعهٔ اقتصادی را مستمر نگاهداشت؟ آنچه بطورکلی می‌توان گفت آن است که ایجاد این‌گونه صنایع در نیل به رشد اقتصادی نقش برجسته دارند[25].

متأسفانه‌مواردبسیاری وجود داردکه نشان‌می‌دهد درکشورهای کم‌رشد به‌امکان تغییر درنسبت ترکیب عوامل تولید توجه نشده‌است. به‌قرارگزارش کمیسیون‌تحقیق دربارهٔعملیات هیئت‌اقتصادی‌مأمور ماوراءبحار[21] ایجادکارخانه‌های بزرگ‌درکشورهای توسعه‌نیافته قادر به از میان‌بردن بیکاری نیست زیرا در ایالات متحده برای‌آنکه بتوان برای ده‌هزارنفرکار تهیه‌کرد، باید مبلغی برابر ۱۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلارسرمایه‌گذاری نمود (برای هرنفر ۱۰۰۰۰ دلار) و این مبلغ تقریباً نصف مبلغی است که طبق تخمین **ماهالانوبیس*** اقتصاددان برجستهٔ هنـدی برای اشتغال یك کارگر در صنعت ذوب‌آهن هندلازم است. همچنین این‌مبلغ تقریباًدوبرابر مبلغی‌است‌که طبق تخمین

* Mahalanobis

همین دانشمند، برای اشتغال یك کارگر در سایر صنایع سنگین هند لازم است. در چنین برداشتی به این اصل توجه نکرده‌اند که می‌توان تکنیك را چنان ترتیب داد که از نیروی کار ارزان، بیشتر استفاده شود، ودرمصرف سرمایهٔ گران نیزصرفه‌جویی به عمل آید. یك سند جالب توجه از استفادهٔ بی‌رویهٔ سرمایه، گزارشی است راجع به «استفاده ازگازهای بلااستفادهٔ نفت درعربستان سعودی»[۲۲]. در این‌گزارش هزینهٔ ایجادیك کارخانهٔکودشیمیایی‌محاسبه شده‌است. شیوهٔ کاراین‌کارخانه‌راطبق‌شیوهٔ‌بسیار پیشرفتهٔ امریکایی در نظر گرفته‌اند وسپس هزینهٔ آنرا برهمین‌اساس، منتهی به‌میزانی که برای‌کشورعربستان‌سعودی‌تمام می‌شودبرآوردنموده‌اند. به‌موجب‌این گزارش‌بهای ماشینها وسایر لوازم سرمایه‌ای، دوبرابر بهایی‌خواهدبودکه مؤسسات‌امریکایی‌برای همان‌کالاها می‌پردازند. هزینهٔ‌نیروی‌کار برای اجرای این‌طرح یك‌برابر ونیم‌آنچه برای امریکاییان‌تمام‌می‌شود پیش‌بینی‌شده‌است. میزان استهلاك ونرخ بهره متساوی فرض شده است. این محاسبهٔ دقیق برای یك نفر اقتصاددان این مسئله را مطرح می‌سازدکه درصورت لزوم اختیار وانتخاب بین سرمایهٔ گران، وکار ارزان، آیابهتر نیست‌که شیوهٔ امریکایی‌تولیدکود شیمیایی‌ازگازها را،که مستلزم به‌کاربردن سرمایه کلان‌است‌کناربگذارندوبه جای‌آن از شیوه‌های‌کارگربر استفاده‌کنند؟ ولی دونیرو مانع اجرای این نظر است . اول نظر سیاستمداران کشورهای کم رشد و دوم نظر کارشناسان‌کشورهای پیشرفته، که مبتنی برفرهنگ خاص ایشان است. درمیان این دوگروه ، کارشناسان مسؤلیت بیشتری را برعهده دارند و باید به این عده استنباط خاص هایك را از اصول علم اقتصاد تعلیم داد.

□ کمك فنی

«کمك فنی» که با نطق پرزیدنت ترومن در ژانویهٔ ۱۹۴۹ شروع شد متوجه

کمك فنی به‌کشورهای درحال توسعه بود و اجرای‌آن هم به عهدهٔ اصل چهارمحول گشت. اجرای این‌کمکها، درسهایی دادکه گرچه تلخ و ناگوار ولی بسیار آموزنده بود. کمك فنی در آغاز به عنوان تنها ماشین محرك توسعهٔ اقتصادی تلقی شد. ولی به سرعت همه قبول‌کردندکه کارشناسان‌کشورهای پیشرفته، برای‌آنکه در نواحی عقب‌مانده هم‌بتوانند مفید واقع‌شوند باید با اوضاع واحوال‌خاص این‌کشورهابیشتر آشنا شوند. چه، در این نواحی برای استفاده از تمام یا حتی قسمتی از امکاناتشان سرمایهٔ کافی در اختیار ندارند و سرمایه‌های موجود را باید با نهایت دقت و در هر مورد به مقدارکم به‌کار گرفت.

هزینه‌های مربوط به بهداشت عمومی و تعلیم و تربیت وکشاورزی، بیش از ۸۰ درصدکمکهای ایالات متحده و سازمان ملل را در امریکای لاتین جذب‌کرد. در این‌نواحی‌کارشناسان‌ناگزیر شدند به‌شیوه‌های متروك وقدیمی تولید تمسك جویند. چه، این شیوه‌ها به وسایل و ابزار کمتری احتیاج دارند، وکارشناسان معتقد شده بودندکه هرقدر از اسباب وابزارکمتری استفاده‌کنند، برنامه‌های‌آنها سریعتراجرا می‌شود، حتی اگر اجرای این برنامه‌ها تلاش و زحمت بیشتری را ایجاب‌کند.

تمایل اولیهٔ کارشناسان‌کشورهای‌پیشرفته مشعربرلزوم‌تقلیدکشورهای درحال توسعه‌از‌تکنولوژی وشیوهٔ‌ترکیب‌عوامل‌تولید درکشورهای صنعتی، سرانجام به‌آنجا رسید که در سازمان ملل و در **طرح کلمبو** کوشش شد که آن نوع تکنولوژی را به کشورهای درحال‌توسعه معرفی‌کنندکه موجب شودکشور درحال‌توسعه، آرام‌آرام با تکنولوژی کشورهای صنعتی‌آشنایی پیدا کند و شکاف موجود بین‌آنها به تدریج رفع‌شود. چنانکه در هندوستان تکنیك برنج‌کاری ژاپنی به جای تکنیك امریکایی معرفی شد. البته‌کاشتن برنج در ردیفهای منظم مسلماً بیش ازکاشتن برنج از طریق بذرافشانی بوسیلهٔ هواپیما زحمت دارد، ولی در عوض محصول آن هم بیشتر است.

به همین ترتیب در زمینهٔ بهداشت عمومی در برزیل به این نتیجه رسیدندکه این کشور پیش ازکاشیهای زیبای حمام به مستراح بهداشتی احتیاج دارد.

وقتی مسئلهٔ سرمایه‌گذاری مستقیم کشورهای پیشرفته مطرح می‌شود، دیگر نمی‌توان استفاده ازشیوه‌های جدیدتولیدرا به‌آسانی ردکرد. زیراتوانایی سرمایه‌گذار خارجی، و عادات او، و احساس درونی وی به لزوم انجام هرکار به بهترین طریق ممکن، سرمایه‌گذارخارجی را به‌آنجا می‌راندکه تکنولوژی‌پیشرفتهٔ خود را بدون ایجاد تغییر به‌کشور مورد عمل واردکند، از طرفی جنبه‌های حیثیتی کشورکم‌توسعهٔ موردسرمایه‌گذاری هم، اجرای‌این‌تمایل‌راتشویق‌می‌کند. سیاستمداران این‌کشورها معمولاً میل‌دارند باغرور وافتخار از این‌نکته‌یادکنندکه‌کارخانه‌های جدیدالاحداث آنها‌طبق‌آخرین‌شیوه‌های تولیدی است. معرفی شیوه‌های جدید تولید وتکنولوژی کشورهای پیشرفته در کشورهای در حال توسعه، این فایده را هم داردکه شیوه‌های جدید تولید را معرفی می‌کند و نواقص شیوه‌های تولید قبلی را نشان می‌دهد و مبادرت به اقدام برای بروز تحول را تشویق می‌کند، ولی این درس هم فقط به قشر نازکی ازمردم کشور آموخته می‌شود.

□ خلاصه

اگرکشوری‌نتواند به‌توسعهٔ اقتصادی نایل شود، یا درنسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{کار}}$ خودتغییری ایجاد کند، می‌تواند با متعادل کردن بازده نهایی سرمایه در تمام رشته‌ها برمیزان درآمد خود درطی زمان بیفزاید. یا از تقلیل درآمد سرانه تاحد ممکن جلوگیری کند. بازده نهایی سرمایه در یک‌کشور توسعه‌نیافته، وهمچنین درکشوری‌که تازه به راه رشد اقتصادی گام نهاده، زیاد است، و حتی ممکن است بازده نهایی سرمایه در کشورهای اخیرالذکر ازکشورهای توسعه نیافته هم زیادتر باشد. در این کشورها

سرمایه‌گذاری در رشته‌هایی که بازده بسیار زیاد ندارند، غیر اقتصادی تشخیص داده می‌شود.

در کشورهایی که به‌توسعه آغاز کرده‌اند، بهتر آن است که سرمایه‌های موجود را در شعب هدایت کنندهٔ فعالیتهای اقتصادی به‌کار انداخت (در تشخیص شعب پیشرو باید تفاوتهایی را که در نسبت ترکیب عوامل تولید در شعبه‌های مختلف تولیدی وجود دارد نیز در نظر گرفت). ولی ضمناً باید توجه داشت که اختلاف تکنولوژی بین واحدهای مختلف تولید چندان زیاد نشود و نیز سطح تکنولوژی در واحدهای جدیدالتأسیس چندان بالا نرود، که اولاً نیروی فرهنگی کشور از برآوردن احتیاجات آنها عاجز بماند، وثانیاً اقتصاد دوگانه‌ای پدیدآورد که محتملاً خود، مانعی در راه رشد اقتصادی کشور گردد.

سرانجام در هر کشورکه هنوز توسعهٔ اقتصادی آغاز نشده است، و یا در فجر طلوع و پیدایش است، فراهم‌آوردن امکان برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در صنایعی که به سرمایهٔ زیاد احتیاج دارد، باید با رعایت دو اصل صورت گیرد: اول امکان کاربرد سرمایه، بدین معنی که اگر این سرمایه در این محل به مصرف نرسد درچه محل دیگری ممکن است مورد استفاده واقع شود؛ و دوم، احتمال ایجاد یك اقتصاد دوگانه درکشور براثر این سرمایه‌گذاری. اگر سرمایهٔ خارجی را نتوان در هیچ رشتهٔ دیگری که بازده بیشتری داشته باشد، به‌کار انداخت، پس سرمایه امکان کاربرد دیگری ندارد. بدین ترتیب به کار انداختن چنین سرمایه‌ای در زمینهٔ مورد نظر سرمایه‌گذار و با هر نسبت ترکیبی از سایر عوامل تولید، کاملاً مجاز است. یك اقتصاد دوگانه‌را هم می‌توان بطور متساوی مساعد یا نامساعد دانست. این تشخیص هم منوط بدان است، که سرمایه‌گذاری مذکور به‌اتخاذ ومعرفی یك تکنولوژی کاملاً جدید و پیشرفته، منجر خواهد گردید، که همچون یك وسیلهٔ پرورش و تربیت نیروی کار، یا به‌عبارت دیگر به‌عنوان یك نیروی هدایت کنندهٔ اقتصادی عمل خواهد کرد؛ یا اینکه میدان را بر

فعالیتهای اقتصادی دیگر که نمی‌توانند به‌حد او برسند، تنگ می‌کند، و دامنه یافتن فعالیتهای تولیدی را مانع می‌شود.

□ کتاب شناسی

مقالهٔ تئوریك اساسی در این زمینه در توضیح شمارهٔ ۱۳ همین فصل معرفی شده است. مقالهٔ دیگری در این زمینه توسط Vera C. Lutz، تحت عنوان:

The Growth Process in a "Dual" Economic System,

نوشته شده است. این مقاله در نشریهٔ:

Banca Nazionale del Lavoro Quarterly Review,

شمارهٔ سپتامبر ۱۹۵۸، صفحات ۳۲۴ـ۲۷۹، درج شده است.

مقالهٔ A. O. Hirschman، تحت عنوان:

Investment Policies and Dualism in Underdeveloped Countries,

مندرج در American Economic Review، شمارهٔ سپتامبر ۱۹۵۷، صفحات ۵۷۰ـ۵۵۰، نیز قابل توجه است.

شاید بهترین تجربهٔ علمی درمسئلهٔ مورد بحث درهندوستان صورت گرفته باشد که در این باره به‌نوشتهٔ Reddaway، تحت عنوان:

The Development of the Indian Economic,

که در توضیح شمارهٔ ۱۷ همین فصل معرفی شده است می‌توان مراجعه کرد.

نوشتهٔ دیگری که در این زمینه می‌توان معرفی کرد عبارت است از نوشتهٔ John P. Lewis، تحت عنوان: Quiet Crisis in India، از نشریات:

Brookings Institution,

واشنگتن، سال ۱۹۶۲. فصل سوم این کتاب مخصوصاً از لحاظ مسئلهٔ مطروحه قابل توجه است.

مآخذ و حواشی مربوط به فصل چهاردهم

۱ــ به نوشتهٔ *F. A. Hayek* ، تحت عنوان :

Toward a Theory of Economic Growth,

مندرج در مجموعهٔ *R. Lekachman* به نام :

National Policy for Economic Welfare at Home and Abroad,

از انتشارات *Doubleday* ، نیویورك، سال ۱۹۵۵، صفحهٔ ۸۹، مراجعه کنید.

۲ــ به صفحهٔ ۹۸ همان مجموعه مراجعه کنید .

۳ــ به نوشتهٔ *H. J. Bruton* ، تحت عنوان :

Growth Models and Underdeveloped Countries,

منتشره در مجلهٔ *Journal of Political Economy* ، شمارهٔ اوت ۱۹۵۵، صفحات ۳۳۶ــ۳۲۲، مراجعه کنید.

۴ــ به فصل پنجم کتاب حاضر مراجعه کنید.

۵ــ به نوشتهٔ *Harvey Leibenstein* ، تحت عنوان :

Technical Progress, the Production Function and Dualism.

منتشره درنشریهٔ *Banca Nazionale del Lavoro Quarterly Review,*

شمارهٔ دسامبر ۱۹۶۰، صفحات ۱۸ــ۳، مراجعه کنید.

۶ــ به نوشتهٔ *A. Gerschenkron* ، تحت عنوان :

Economic Backwardness in Historical Perspective,

از انتشارات دانشگاه هاروارد ، سال ۱۹۶۲، صفحات ۹ــ۸، مراجعه کنید.

۷ــ به نوشتهٔ *A. O. Hirschman* ، تحت عنوان :

The Strategy of Economic Development,

از انتشارات دانشگاه *Yale*، سال ۱۹۵۸، فصل هشتم، مراجعه کنید.

۸ــ به نوشتهٔ *M. E. Kreinin*، تحت عنوان :
Controlled Inflation in Israel 1949–1954,
منتشره در نشریهٔ *Journal of Political Economy*، آوریل ۱۹۵۶ ، صفحهٔ ۱۱۷، مراجعه کنید .

۹ــ یك دانشجوی چینی درسال ۱۹۳۷، دربارهٔ تقلیدبی‌رویه ازخارجیان و شیوه‌های تولید آنان اظهار داشته بودکه در چین با وجود زمین بسیار ارزان کارخانهٔ دوطبقه با خرج بیشتر می‌ساختند و یا ماشینها و ابزار کاری خریداری می‌کردندکه از نگاهداری و تعمیرآنها ناتوان بودند.

۱۰ــ به نوشتهٔ *M. Manoilescu*، تحت عنوان :
The Theory of Protection
از انتشارات مؤسسهٔ *King* ، لندن ، سال ۱۹۳۲، مراجعه‌کنید .

۱۱ــ تصفیهٔ‌آلومینیوم وتولید نیروی برق به وسیلهٔ بستن سد، طرحهائی پرخرج و سنگین‌اندکه به صرف سرمایهٔ زیاد احتیاج دارند . مثلاً در جامائیکا مؤسسات تصفیهٔ آلومینیوم چندسال قبل۷۰میلیون دلار سرمایه و۳۰۰۰۰ کارگر داشتند که براین اساس نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{کار}}$ ، عبارت خواهد بود از ۲۳۰۰۰ دلار برای هرنفر. درحالی‌که جریان ساختمان یك سد رامی‌توان هم به‌وسیلهٔ استفادهٔ زیاد از نیروی‌کار و هم به وسیلهٔ استفادهٔ زیاد از سرمایه اجرا کرد .

۱۲ــ به‌نوشتهٔ *B. Higgins* ، تحت عنوان :
The Dualistic Theory of Underdeveloped Areas,
مندرج در *Economic Development and Cultural Change*، شمارهٔ ژانویهٔ ۱۹۵۶، صفحات ۱۱۵–۹۵، مراجعه‌کنید.

۱۳ــ به نوشتهٔ *R. S. Eckaus* ، تحت عنوان :
The Factor Proportions Problem in Underdeveloped Areas,
مندرج در نشریهٔ *American Economic Review* ، شمارهٔ سپتامبر۱۹۵۵، صفحهٔ ۵۵۳، مراجعه‌کنید .

۱۴ــ به نوشتهٔ *T. S. Simey* ، تحت عنوان :
Welfare and Planning in the West Indies,

از انتشارات *Clarendon Press* ، آکسفورد ، سال ۱۹۴۶، مراجعه کنید .

۱۵- به رسالهٔ

Processes and Problems of Industrialization in Under-developed Countries

از انتشارات سازمان ملل، نیویورك، سال ۱۹۵۵، صفحهٔ ۵۰، مراجعه کنید.

۱۶- به نوشتهٔ *P. C. Mahalanobis* ، تحت عنوان :

The Role of Household and Small Industries,

مندرج در *Indian Finance* ، شمارهٔ سپتامبر، سال ۱۹۵۵، صفحهٔ ۶۲۶ ، مراجعه کنید.

۱۷- به نوشتهٔ *W. B. Reddaway* ، تحت عنوان :

The Development of the Indian Economy,

از انتشارات : *Irwin, Homewood* ، سال ۱۹۶۲ ، صفحات ۷۸-۷۱ ، مراجعه کنید .

۱۸- به نوشتهٔ *C. A. Myers* ، تحت عنوان :

Labour Problems of Rationalization : the Experience of India,

مندرج درنشریهٔ *International Labour Review* ، شمارهٔ ژانویه ۱۹۵۶، صفحات ۲۰-۱، مراجعه کنید.

۱۹- از یك یادداشت منتشر نشده *Kenneth Bohr* ، از اعضای بانك بین‌المللی ترمیم و توسعه ، اخذ شده است .

۲۰- به برنامه‌های روسیهٔ شوروی، چین کمونیست و دومین برنامه پنجسالهٔ هند مراجعه کنید .

۲۱- از انتشارات دولت بریتانیا، در ژوئن ۱۹۵۵.

۲۲- در این باره یك مذاکره و تبادل‌نظر جمعی صورت‌گرفته است که مجموعهٔ آنها را ادارهٔ تحقیقات فنی و صنعتی آکادمی علمی ملی ایالات متحده، وابسته به شورای تحقیقات ملی آن کشور، به سال ۱۹۵۴، در واشنگتن منتشر کرده است .

فصل پانزدهم

مسئلهٔ جمعیت

□ مقدمه

در ۱۵۰ سال گذشته، یعنی بعداز مالتوس، دنیا شاهد مسابقه‌ای بوده است‌که بین تعدادجمعیت ومیزان تولیددرگرفته است. خوشبینان باتکیه برآنچه دراروپای غربی و ایالات متحده گذشته است اظهار می‌دارندکه سرعت افزایش تولید، بیش‌از سرعت افزایش جمعیت است. بدبینان، با تکیه برآنچه در بسیاری کشورها گذشته است تأکید می‌کنندکه دراین مسابقه، تعداد جمعیت همواره برمیزان تولید فزونی داشته است و از این‌رو درآمد سرانه به‌لحاظ افزایش جمعیت، یاثابت مانده ویا راه سقوط گرفته است.

البته امروز دیگرکسی با نظرمالتوس،که معتقد است میزان محصول باتصاعد حسابی‌ومیزان جمعیت باتصاعدهندسی افزایش می‌یابد، موافقتی ندارد. ولی‌نگرانی گروه بدبینان جدید از جهتی دیگر است. به نظر ایشان از میان رفتن مالاریـا و بیماریهای واگیر وهمه‌گیر و پیدایش راههای درمان انواع بیماریها وتهیه و فروش انواع داروها به قیمتهای نسبتاً ارزان، موجب شده‌است‌که میزان مرگ ومیر به‌نحو فاحشی تقلیل یابد، واز اینراه تعداد جمعیت به سرعت افزایش یابد وفشار جمعیت

برمنابع محدود زمین بیشتر وبیشتر گردد و ازآنجا که به‌نظر برخی، بهره‌برداری از منابع جهان، هم اکنون در حد نهائی خود قرارگرفته است، احتمال آن می‌رود که نگرانی مالتوس ازبروز بازده نزولی در استفاده ازمنابع تحقق یابد.

به‌این مسئله، که افزایش جمعیت درهمهٔ کشورها مشکل ایجاد نکرده است، کمتر توجه شده است. چنانکه برخی از کشورها مانند ونزوئلا وکستاریکا باآنکه سالانه سه‌درصد افزایش جمعیت دارند، که خود رقم بالائی است، مع‌الوصف ازلحاظ جمعیت بامشکلی روبرو نشده‌اند. درحقیقت صرفنظر ازچند جزیرهٔ واقع دردریای کارائیب‌که دچار تراکم جمعیت هستند، کشورهای امریکای لاتین وهمچنین افریقا، وبرخی‌ازقسمتهای آسیا، مانند برمه، سیام، مالایا، سوماترا وبرنئو، به‌تراکم‌جمعیت دچار نیستند.[1] مضافاً به اینکه دربرخی از نواحی پرجمعیت مانند هند، پاکستان شرقی و چین ، تراکم جمعیت است که ایجاد مشکل نموده است نه سرعت افزایش آن، زیرا سرعت افزایش جمعیت دراین نواحی چندان زیاد نیست. ولی در هرحال در بسیاری ازکشورهای جهان، زیادی جمعیت سدی درراه رشد اقتصادی قرار داده است.

بدنیست یکبار دیگر به آنچه درفصل سوم راجع به رابطهٔ افزایش جمعیت باافزایش درآمدسرانه‌گفتیم برگردیم. اگر نسبت سرمایه به محصول‌چهار به‌یك‌باشد، برای یك درصد افزایش سالانهٔ محصول، درصورت ثابت بودن تعداد جمعیت، باید چهار درصد از درآمد کشور پس‌انداز شود. واگرمیزان افزایش سالانهٔ جمعیت یك درصدباشد، برای تأمین یك درصدافزایش محصول، باید هشت درصد ازدرآمدکشور پس‌انداز شود. همچنین اگر میزان افزایش سالانهٔ جمعیت دو درصد باشد، برای تأمین یك درصدافزایش‌سالانهٔ محصول، بایددوازده درصد درآمدکشورپس‌اندازشود، وبا سه درصد افزایش‌سالانهٔ جمعیت، میزان پس‌اندازباید به‌شانزده‌درصد بالغ‌گردد.

اگر درزمان شروع به رشد اقتصادی، میزان پس‌انداز چهار درصد درآمد، و میزان افزایش جمعیت یك درصد باشد، افزایش درآمد سرانه برابر صفر خواهد بود. در چنین حالتی تدوین برنامهٔ سرمایه‌گذاری به‌منظورافزایش درآمد، با مانع «افزایش جمعیت» روبـرو خواهد شد. زیـرا براثر پیشرفت اقتصادی میزان مرگ و میرکم می‌شود ودر نتیجه میزان افزایش جمعیت بالا می‌رود.

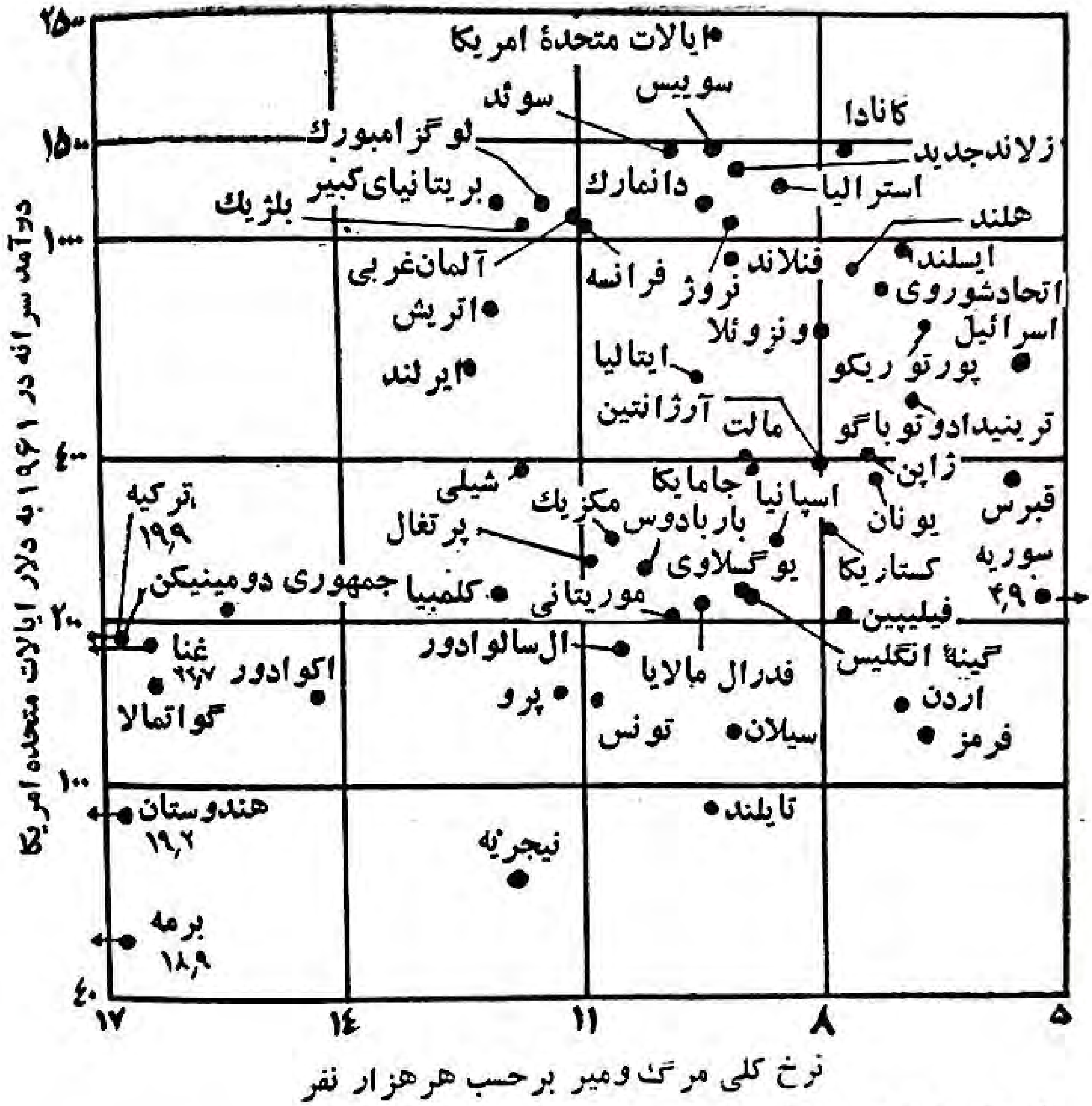
این نحوهٔ‌تحلیل ازمسئلهٔ جمعیت، نتایج بدبینانه‌تری به دست می‌دهد. خاصه اگر آن را درمورد شعبه‌های مختلف فعالیت اقتصادی، جداگانه به کار بندیم. مثلاً در شعبهٔ کشاورزی ، که میزان افزایش جمعیت بیشتر، نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ زیادتـر، ومیزان سرمایه کمتر است. و طبیعی است که در چنین اوضاع و احوالی بیکاری پنهان به سرعت رشد می‌کند.

دراین فصل بر آنچه‌تا به‌حال دربارهٔ مسئلهٔ جمعیت گفته شده‌است چیززیادی اضافه نمی‌کنیم، وکوشش می‌کنیم مسائل مطروحه را یکبار دیگر به اختصار مرور کنیم. ازاینرو نرخ مرگ ومیر، نرخ ولادت ونتیجتاً نرخ افزایش‌جمعیت، تغییردر توزیع‌سنی‌جمعیت، نقش‌مهاجرت، تأثیر تغییرات‌حاصله درجمعیت‌رابرعرضه‌وتقاضای کالاها وخدمات، وهمچنین تراکم جمعیت را به ترتیب مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

▫ نرخ مرگ ومیر

نمودار ۱ـ۱۵ نرخ مرگ ومیر را درتعدادی ازکشورها بادرآمد سرانهٔ آنها بدست می‌دهد. ارقام نمودار تقریباً مربوط به سال ۱۹۶۱ است. برخلاف آنچه در بادی امرممکن است تصور شود، در نمودار مزبور بین درآمد سرانه ومیزان مرگ ومیرارتباط زیادی به چشم نمی‌خورد. شاید بتوان دوعلت براین امرذکرکرد. یکی اینکه اطلاعات مربوط به جمعیت درکشورهای کم رشد فـوق‌العاده ناقص ومحدود

است، ومعمولاً ولادت ومرگ ومیر در این کشورها مرتباً و دقیقاً گزارش نمی‌شودو مبادرت به سرشماری درآنها کار دشواری است. مثلاً درکلمبیا یك محقق بعد از تلاش بسیار دریافت که آمار مربوط به ولادت، ۴۰درصد وآمار مربوط به فوت۵۰



نمودار ۱-۱۵: مقایسهٔ میزان فوت با درآمد سرانه.

منابع: برای میزان فوت درهرهزار نفر، ازکتاب آمارسالانهٔ سازمان ملل متحد، مربوط به‌سال۱۹۶۳، صفحات ۴۹-۴۶ وسال ۱۹۶۲، صفحات ۲۷۸-۲۶۴، وبرای میزان درآمد سرانه ازنمودار ۱-۱ همین کتاب استفاده شده است.

درصد کمتر از واقع است. وی به جای نرخ ولادت که ۳۳ درهزار ومیزان مرگ ومیر که ۱۵ درهزار گزارش شده بود، رقم ۴۶ و ۲۴ را بدست آورد.[۲]

از طرف دیگر بعد از جنگ دوم جهانی، به لحاظ شناخت علمی بیماریها و طرق درمان آنها ورعایت اصول وقواعد بهداشتی، نرخ مرگ ومیر درکشورهای کم رشد تقلیل یافته است. **دیویس*** تقلیل نرخ مرگ ومیر در ۱۸ کشور کم رشد را در دوره‌های پنجساله محاسبه نموده و به نتایج قابل توجهی رسیده است.[۳]

سالهای مقایسه شده	تقلیل در نرخ مرگ ومیر
۱۹۴۰-۱۹۳۵	۸٫۳ درصد
۱۹۴۵-۱۹۴۰	۵٫۶ «
۱۹۵۰-۱۹۴۵	۲۴٫۲ «
(یا ۱۹۵۳) ۱۹۵۴-۱۹۵۰	۱۴٫- «

شاید نرخ مرگ ومیر در سالهای ۱۹۴۵ - ۱۹۴۰ ، دربرخی ازاین کشورها نمایندهٔ سطح طبیعی مرگ ومیر نباشد، زیرا طی‌این‌سالها، برخی‌ازاین‌کشورهاصحنهٔ جنگ‌بوده‌اند، ولی‌مقایسهٔ سالهای ۱۹۴۰-۱۹۳۵ باسالهای ۱۹۵۰-۱۹۴۵، به‌فصاحت و روشنی‌ازتقلیل‌نرخ مرگ ومیرحکایت می‌کند. درسیلان‌فقط‌طی‌یکسال (فاصلهٔ‌سالهای ۴۷-۱۹۴۶) نرخ مرگ ومیر ۳۴ درصد تنزل کرد و علت آنهم استفاده از د. د. ت برضد مالاریا بود. در طی دهسال در این ناحیه نرخ مرگ و میر از ۲۲٫۲ در هزار به ۱۰٫۴ در هزار رسید، یعنی ۵۳ درصد تقلیل یافت. طی دهسالهٔ ۱۹۵۰-۱۹۴۰، نرخ مرگ ومیر در پورتوریکو ۴۶ درصد تقلیل یافت و درهمین مدت در فرمز ۴۳ درصد ودر جامائیکا ۲۳ درصد تقلیل پیدا کرد. براثر این تحول قابل ملاحظه، نرخ مرگ و میر در کشورهای کم رشد، به حد نواحی شهری کشورهای توسعه یافته

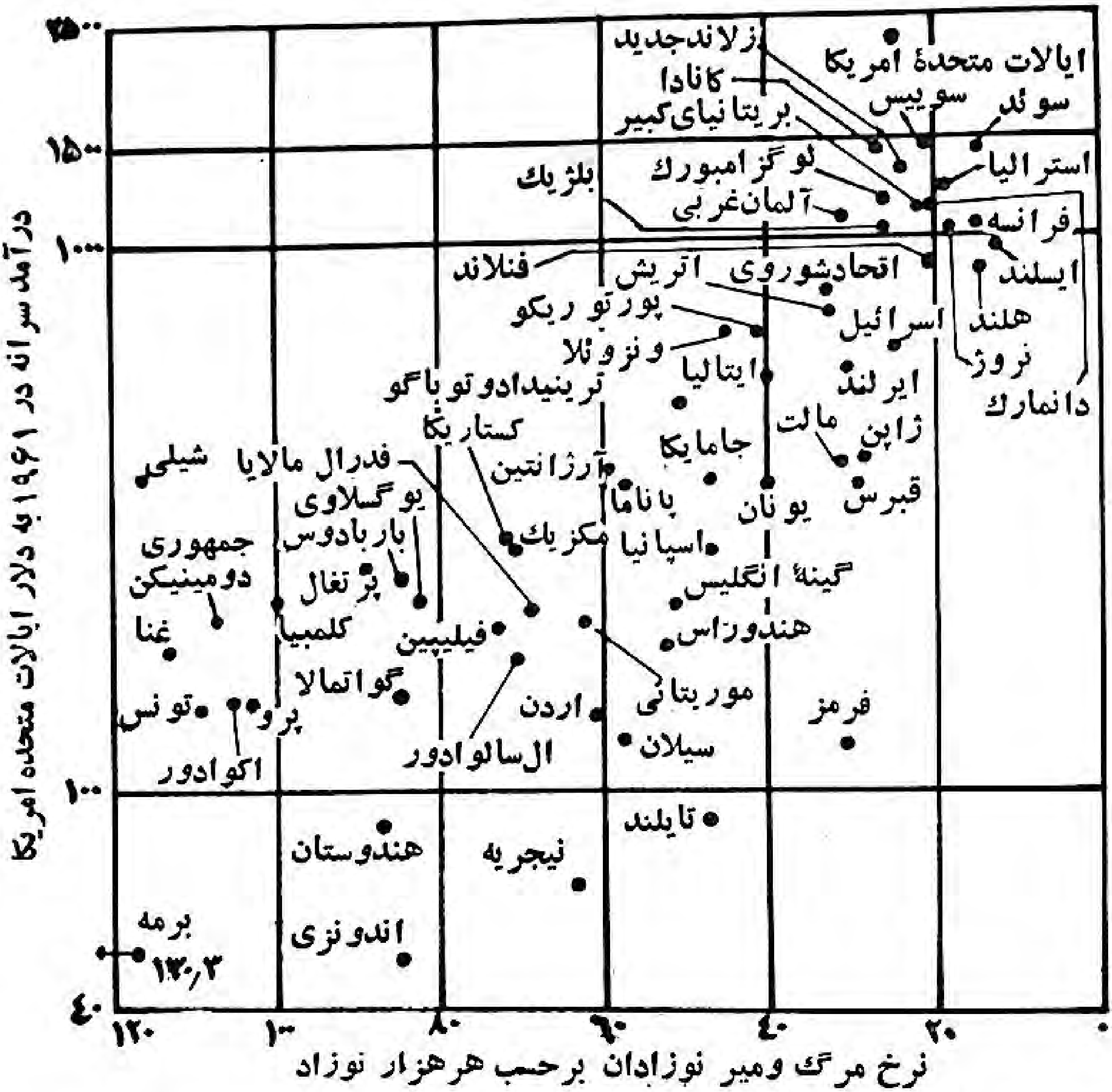
* K. Davis

رسیده است.

باید یادآورشدکه نرخ مرگ ومیر به‌تنهائی نمی‌تواند معرف خسران‌اقتصادی ناشی از میزان فوت باشد، زیرا ترکیب سنی جمعیت عامل دیگری است‌که در این زمینه تأثیر می‌کند وبرای دریافت آثار اقتصادی نـرخ مرگ ومیر باید این عامل را همراه با ترکیب سنی جمعیت موردنظر قرارداد.

اگرنرخ مرگ ومیر برای دوکشوریکسان‌باشدتأثیر اقتصادی‌نرخ مرگ ومیر درکشوری‌که دارای جمعیت جوانتری‌است، یعنی‌کشورکم‌رشد، ازکشوری‌که دارای جمعیت سالخورده‌تر است‌کمتر خواهد بود[۴]. وبرعکس بالابودن نرخ مرگ و میر در یك کشورکم رشد، که به طور متوسط جمعیتش جوانتر است، طبعاً دارای آثار اقتصادی دامنه‌دارتری‌است، زیرا این‌بدان معنی است‌که‌میزان فوت درسنین جوانی بیشتربوده است.

این اصل درمورد ارتباط بین درآمد سرانه ونرخ مرگ ومیر هم‌صادق‌است، وبه ویژه درمورد فوت اطفال،کاملاً صدق می‌کند. با وجودآنکه‌آمارهای‌کشورهای کم‌رشد دراین زمینه ناقص ومحدوداست، بازهم می‌توان بین‌میزان درآمد سرانه و نرخ فوت‌اطفال‌ارتباطی‌برقرارکرد. این‌ارتباط درنمودار۲ـ۱۵منعکس‌است. چنانکه درنمودار مذکور ملاحظه می‌شود، بین این دوعامل ارتباط بسیارنزدیکی وجوددارد به‌طوریکه میزان فوت‌اطفال درسوئد، نروژ، ایسلند، هلند وفرانسه ازهرهزار تولد درحدود۱۵ ودر کشورهای شیلی، دومینیکن وغنا در حدود ۱۰۰ است. این رقم در مورد برخی ازکشورها قبلاً تا حدود ۲۳۱ هم رسیده است؛ چنانکه دربرمه درسال ۱۹۵۳ میزان فوت اطفال درهمین حدود بوده است. گفته‌اندکه درنیجریه ۵۰درصد اطفال قبل از آنکه به ۵ روزگی برسند درمی‌گذرند و ۵۰ درصد اطفال باقی مانده هم قبل ازپنجسالگی می‌میرند؛ به‌این‌ترتیب زنهای۴۵ساله دراین سرزمین‌هر کدام



نمودار ۲-۱۵ : مقایسهٔ میزان فوت اطفال بادرآمد سرانه .

منابع : دربارهٔ میزان فوت اطفال، کتابهای آمار سالانهٔ سازمان ملل متحد؛ کتاب آمار سال ۱۹۶۳ ، صفحات ۵۲ ـ ۵۰ . کتاب آمار سال ۱۹۶۲ ، صفحات ۲۳۵ـ۲۲۲، و دربارهٔ درآمد سرانه ازجدول شمارهٔ ۱ـ۱ کتاب حاضر استفاده شده است.

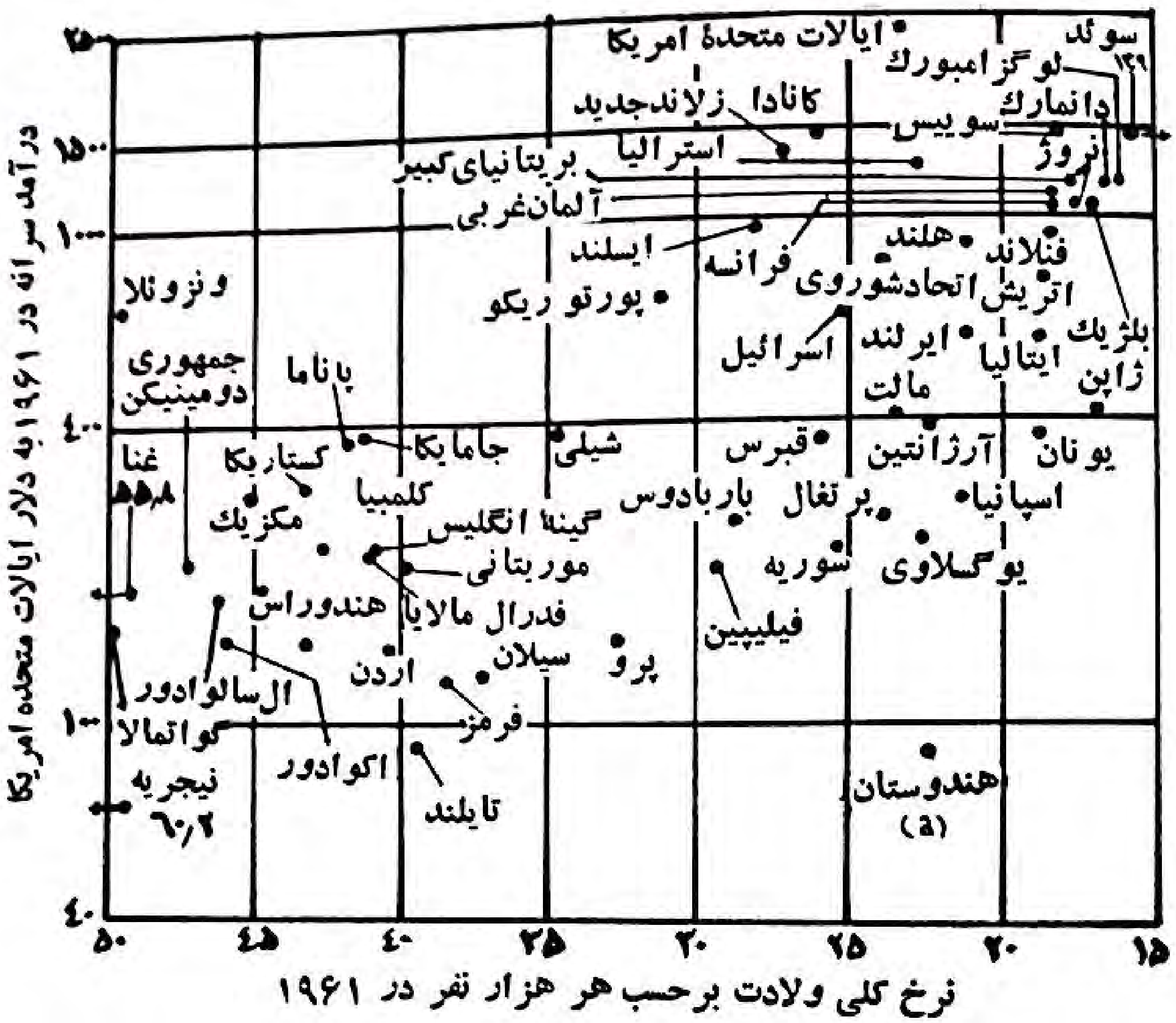
به‌طور متوسط یازده طفل زائیده‌اندکه فقط سه‌تای آنها برایشان باقی می‌ماند.[۵]
درسالهای عادی‌که جنگ، قحطی وبیماریهای واگیر وجودندارد میزان فوت

درکشورهای کم رشد، قبل ازاصلاح وضع بهداشت، ۲۵ در هزار گزارش شده‌است،[۶] که تقریباً دو برابر بزرگترین رقمی است که در نمودار ۱ـ۱۵ دیده می‌شود، و در صورت بروزعوامل جنگ، قحطی و بیماریهای همه‌گیر، این رقم به۳۰ درهزاربالغ می‌شود. درجوامع جدید، خواه جامعهٔ کم رشد وخواه جامعهٔ صنعتی، میزان فوت‌به حدود طبیعی خود که ۹ تا ۱۰ درهزار است نزدیك می‌شود[۷].

□ نرخ ولادت

نـرخ ولادت باتوسعهٔ اقتصادی رابطهٔ نزدیکتری دارد. نمودار ۳ ـ ۱۵ این رابطه را نشان می‌دهد. البته دراین نمودار مستثنیاتی هم به‌چشم می‌خورد، ولی به طورکلی وجود رابطهٔ نزدیکی بین نرخ ولادت ودرآمد سرانه را روشن می‌سازد.

البته ارتباط موجود بین نرخ ولادت ودرآمد سرانه، ارتباطی است پیچیده. نرخ ولادت درکشورهای توسعه یافته در قرن نوزدهم بنابه دلایل متعدد وبه‌وسایل مختلفی‌کاهش یافت. دربرخی ازکشورها مانند ایرلند، دلیل کاهش نرخ ولادت‌کمی زمین بود، وبه‌همین لحاظ درنواحی روستائی، محدودیت تعداد افراد خانواده‌قبول وعملی شد. درسایرکشورها مانند انگلستان وایالات متحده محدودیت تعداد افراد خانواده به‌لحاظ تمایل خانواده‌ها به‌برخورداری ازسطح زندگی بالاترصورت‌گرفت. نحوهٔ اجرای این محدودیت‌ها هم یا جلوگیری از تـولد فرزند بود، یا تأخیر در ازدواج، که در ایرلند وکشورهای واقع در قارهٔ اروپا، به استثنای فرانسه، رخ‌داد. دربسیاری از موارد، خواه درکشورهای کم رشد وخواه درکشورهای تـوسعه یافته، ارتباط بین رشد اقتصادی ونـرخ ولادت به قـواعد و قالبهای فرهنگی، ازقبیل سن ازدواج، موقعیت اجتماعی زنان، چگونگی ارتباط روستا با شهر، و نظام خانوادگی مربوط می‌شود. درجوامع روستائی که تولید کشاورزی حکومت می‌کند، اجداد و



نمودار ۳-۱۵ : مقایسهٔ نرخ ولادت با درآمد سرانه.

منابع : برای تعیین نرخ ولادت در هر هزار نفر از کتابهای آمار سالانهٔ سازمان ملل متحد؛ کتاب آمار سال ۱۹۶۳، صفحات ۴۵-۴۲ و کتاب جمعیت‌نگاری، نشریهٔ سازمان ملل متحد، چاپ نیویورک، سال ۱۹۶۲، صفحات ۱۷۷-۱۶۲ و برای تعیین میزان درآمد سرانه از نمودار ۱-۱ همین کتاب استفاده شده است.

پدران مورد ستایشند، وتوسعهٔ خانواده مقبول و متداول است، ومردان برای آنکه درکارکشت و زرع وتولید، دستیار وکمکی داشته باشند، از داشتن فرزند خرسند می‌شوند. فرزندان در حقیقت نوعی تأمین برای ایام ازکار افتادگی وپیری پدران و

مادرانند. علاوه براین داشتن فرزند زیاد، از لحاظ مذهبی هم، در اکثر این قبیل جوامع مورد تمجید قرارگرفته‌است. ولی با پیدایش صنعت وضع دگرگونه می‌شود، زیرا از یکطرف کار اطفال خردسال درکارخانه ممنوع است، و ازطرف دیگر طبق قوانین تعلیمات عمومی، اعزام اطفال به مدرسه اجباری است. بدین ترتیب فایدهٔ اقتصادی فرزند کاهش می‌یابد. درنقاطی‌که فشار جمعیت برمنابع زیاد شود، قواعدی از قبیل مباح بودن سقط جنین، جلوگیری ازازدواج مجدد بیوه‌ها (مانند بیوه‌های هند)، یا به عقب افکندن سن ازدواج (که در ایرلند رخ داد) به‌وجود می‌آید تاازفشار جمعیت بکاهد.

دراکثر فرهنگها به‌طورکلی داشتن فرزند پسندیده، وعقیم یا بی‌فرزندبودن نکوهیده‌است[۸]. ولی با رشدشهرنشینی وتوسعهٔاقتصادی، توجه‌مردم ازتعدادفرزندان، به‌چگونگی تربیت‌آنها منعطف می‌شود. در انگلستان، کاهش نرخ‌ولادت درطبقات بالا، باقائل‌شدن حق اولویت درارث براولاد ارشد، به وجودآمد ودرطبقات متوسط، با افزایش میزان تحصیل فرزندان همراه بود.[۹] علت اصلی کاهش نرخ ولادت در قرن نوزدهم درکشور فرانسه به درستی روشن نیست. به نظر برخی، کمبود زمین، عدم رغبت فرانسویان به مهاجرت، وترك قاعدهٔ وراثت اولاد ارشد ــ که به تقسیم میراث بطور مساوی بین کلیهٔ وراث منجر شد ــ تدریجاً موجب گردیدکه‌خانوادهٔ فرانسوی به‌محدودیت تعدادفرزندان خود بپردازد. به‌نظرعده‌ای دیگر، خونریزی های بی‌حساب جنگهای ناپلئون، زنان فرانسوی را به این فکر سوق داد که‌هرچه ممکن است سربازکمتری‌برای‌کشت وکشتاربزایند. انفجارجمعیت درمصر که‌آیندهٔ اقتصادی آن کشور را تهدید می‌کند، در نیمهٔ اول قرن نوزدهم آغاز شد وبا توسعهٔ کشت پنبه وپدید آمدن فرهنگ خاصی مبتنی برکشت پنبه، همزمان است. علت این انفجار جمعیت هم به درستی معین نیست. برخی معتقدند که درآمد حاصل از

کشت پنبه، بیش از درآمدی بود که ازسایرکشتها تا آنزمان تحصیل می‌شد، و این اضافه درآمد به کشاورزان اجازه وامکان داد که خانـوادهٔ خود را وسعت بخشند. برخی دیگر معتقدند، کشت پنبه به‌کارگر بیشتر احتیاج داشت و هرخانواده برای آنکه درکار خود موفق باشد به تـولید کارگر بیشتر پرداخت. ولی در هرحال علت دقیقی برای افزایش ناگهانی جمعیت درمصر معین نیست[۱۰].

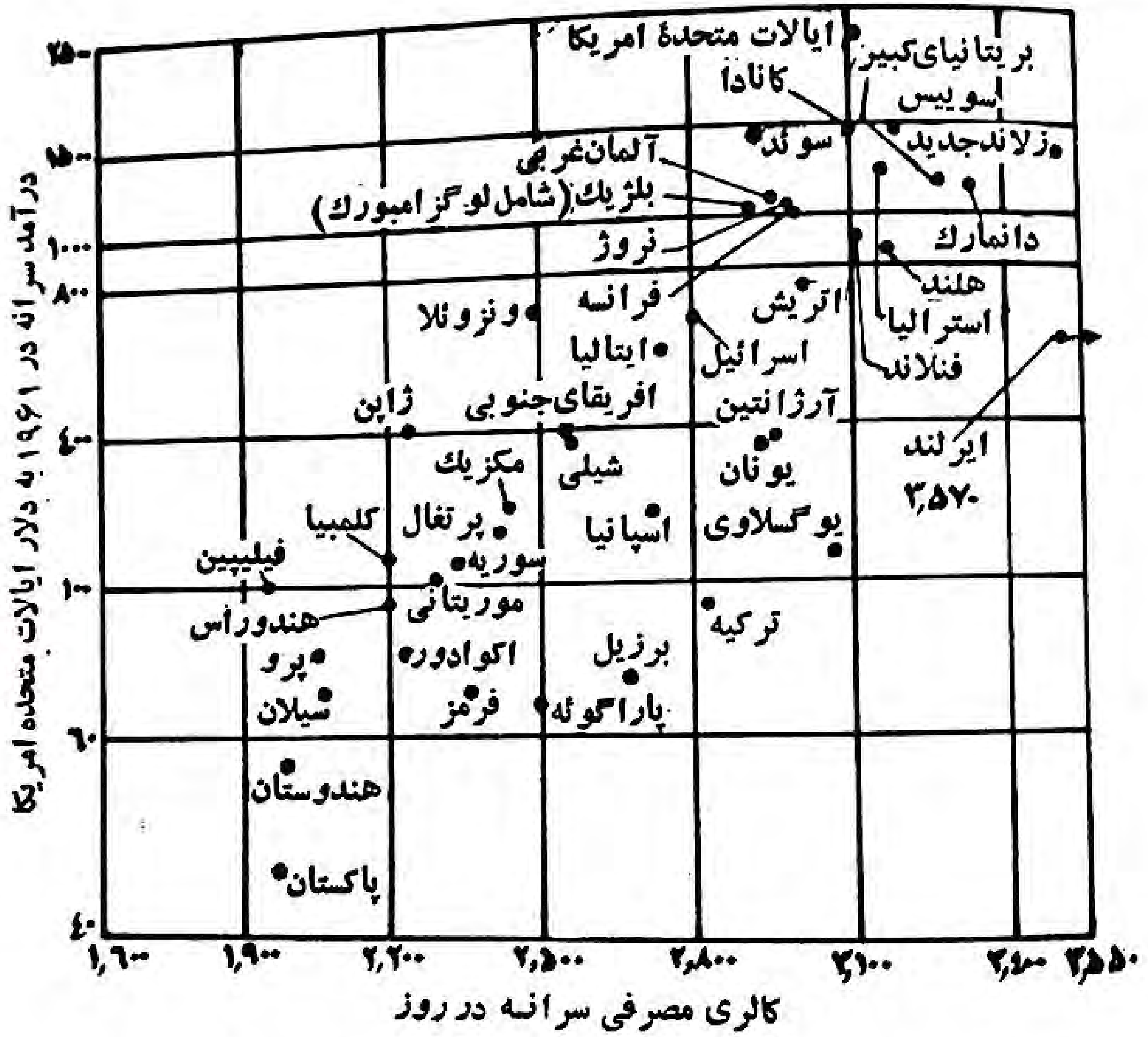
تعجب‌آورتر ازکاهش نرخ ولادت درقرن‌نوزدهم، افزایش میزان تولد درضمن جنگ دوم و سالهای بعد از آن است. در سالهای دههٔ ۱۹۳۰، علمای علـم جمعیت شناسی مرتباً هشدار می‌دادند، زیرا میزان تولد دائماً رو به نقصان می‌رفت و حتی نزدیك بود از میزان فوت هم‌کمتر شود. ولی چنانکه در نمودار ۶ـ۱۵دیده‌می‌شود، میزان تولد درانگلستان وایالات متحده بعدازجنگ به نحوسریعی افزایش یافت. به نظر علمای جمعیت‌شناسی، یکی از علل این حادثه آنست‌که چون براثربحران اقتصادی بزرگ، میزان ازدواج کاهش یافته بود، بعد از رفع بحران، ناگهان میزان ازدواج افزایش یافت. نیز، چون براثرجنگ دوم جهانی نرخ ولادت‌آهسته‌ترشده بود، باقطع جنگ‌به‌ناگهان‌برمیزان‌آن‌افزوده شد. این‌توجیه علمای جمعیت‌شناسی دربارهٔ افزایش سریع میزان تولد در سالهای پس ازجنگ، قابل تردید است؛ زیرا آنچه درایالات متحده وهم چنین دراروپای غربی رخ داد، افزایش تعداد فرزندان هرخانواده بود. تعدادکودکان هرخانواده درسالهای۱۹۳۰ درحدود دونفرتثبیت شده بود؛ ولی درسالهای پس ازجنگ، این تعداد به چهار نفر افزایش‌یافت. وخانواده‌ها ازفکر اینکه‌کودکان کمتری بیاورند ودرعوض سطح زندگی بالاتری رانگاهدارند منصرف شدند وداشتن فرزندان بیشتررا ترجیح دادند. نکتهٔ قابل‌توجه اینکه نرخ ولادت در فرانسه کاملاً برعکس سالهای قبل از جنگ شد، و سریعاً افزایش یافت وحتی به حدود میزان تولد در قرن هیجدهم رسید. این تحول ، بـا تجدید حیات

اقتصادی فرانسه همزمان بودوبدون تردید این دوپدیده، یعنی تجدیدحیات‌اقتصادی و افزایش نرخ ولادت ، با یکدیگر مربوط بودند . گرچه ارتباط این دوپدیده با یکدیگر ازطریق پدیدهٔ سومی صورت‌گرفت، که عبارت است از پیدایش تحول در طرز تلقی فرانسویان ازخانواده،آینده ورشد اقتصادی، ولی‌این توجیهات هیچکدام قطعی نیست[۱۱]. علم جمعیت شناسی هم به‌لحاظ پیچیدگی فراوان مسائل ، تا به حال نتوانسته است علل واقعی وقطعی افزایش یاکاهش جمعیت راکاملاً معین‌کند.

برای توجیه تقلیل نرخ ولادت در کشورهای کم‌توسعه‌یافته، تئوری دیگری برمبنای عوامل‌فیزیولوژیك مطرح‌گردیده‌است. این‌تئوری توسط **ژوزوئه دوکاسترو** رئیس بازنشستهٔ سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد شرح و بیان شده است. به موجب این تئوری، تقلیل یا افزایش میزان موالید، صرفاً علل فیزیولوژیك دارد و فاقد مبنای فرهنگی است. ژوزوئه دوکاسترو اظهارمی‌داردکه هرگاه یکی از انواع در معرض سقوط و انقراض قرارگیرد، طبیعت با افزایش قدرت تولید مثل آن‌نوع، ازسقوط وی‌جلوگیری می‌کند[۱۲]. به‌نظر وی قدرت باروری بامیزان مصرف پروتئین نسبت عکس‌دارد، واین‌نظری است‌که در۱۸۵۳ **توماس‌دبلدی***عنوان‌کرد: گرسنگی مزمن (نه‌گرسنگی حاد) رهنمون بشر به‌تولید مثل بیشتر است. ژوزوئه دوکاسترو طی جدولی نشان می‌دهد که بالاترین میزان تولد همیشه با کمترین مقدار مصرف روزانهٔ پروتئین‌حیوانی همراه‌بوده‌است[۱۳]. نمودار۴ـ۱۵ و۵ـ۱۵ نشان می‌دهدکه‌بین درآمد سرانه با میزان کالری مصرفی روزانه از یك طرف، و با نسبت درصد کالری مصرفی روزانه‌ای که از پروتئین حیوانی حاصل شده باشد از طرف دیگر، ارتباط محکمی وجود دارد. این نمودار مؤید نظر دوکاسترو است، ولی بین میزان تولد و میزان مصرف پروتئین نمی‌توان ارتباطی برقرار داشت مگر اینکه هر دوی آنها

* Thomas Doubleday

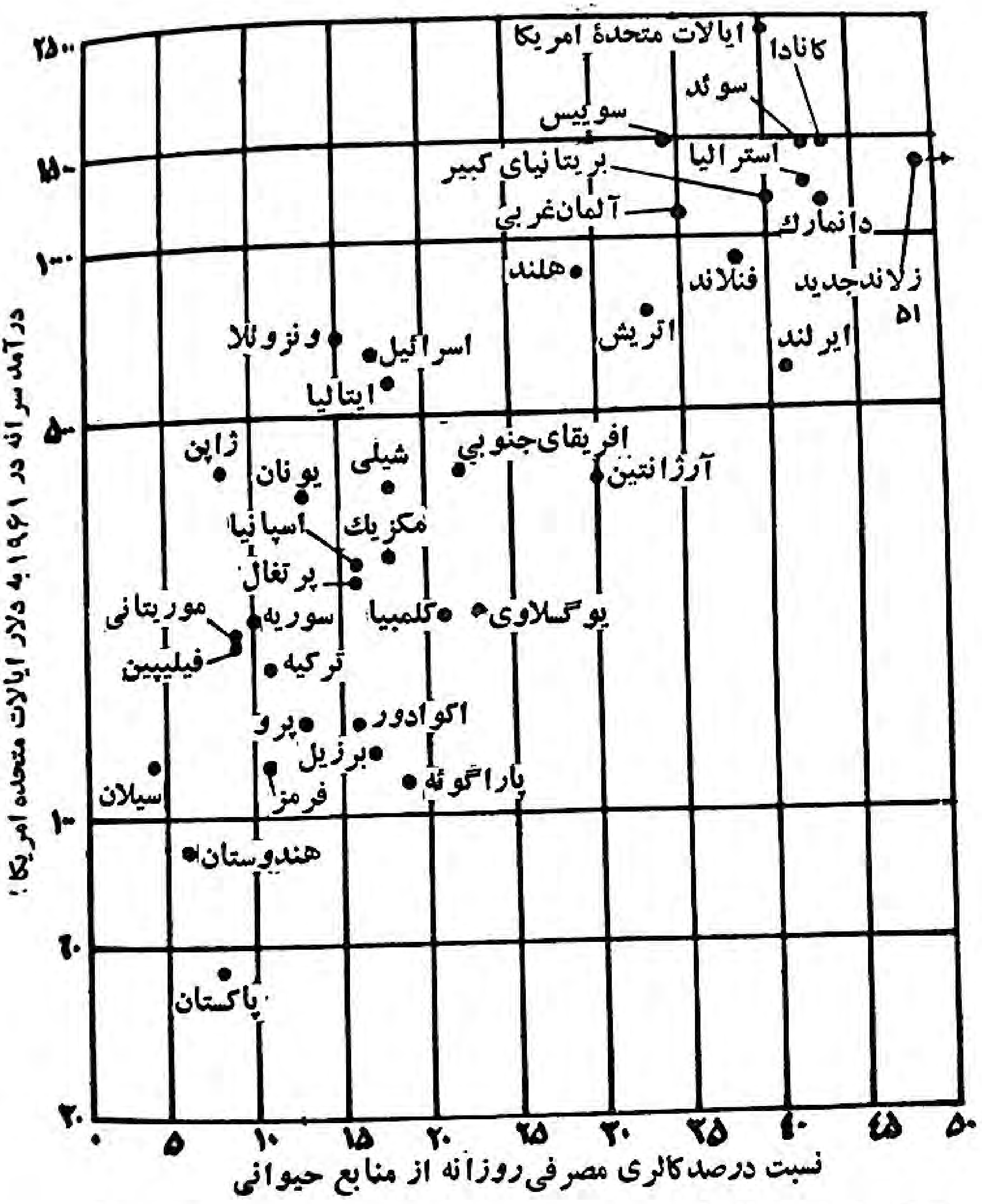
را زاییده و منبعث از فقر بدانیم.



نمودار ۴-۱۵ : مقایسهٔ میزان کالری مصرفی سرانه در روز با درآمد سرانه.

منابع : برای کالری مصرفی سرانه در روز از کتابهای آمار سالانهٔ سازمان ملل متحد، ازجمله کتاب آمار سال ۱۹۶۳، صفحات ۳۳۳-۳۳۰ ، و برای درآمد سرانه از جدول شماره ۱-۱ کتاب حاضر استفاده شده است.

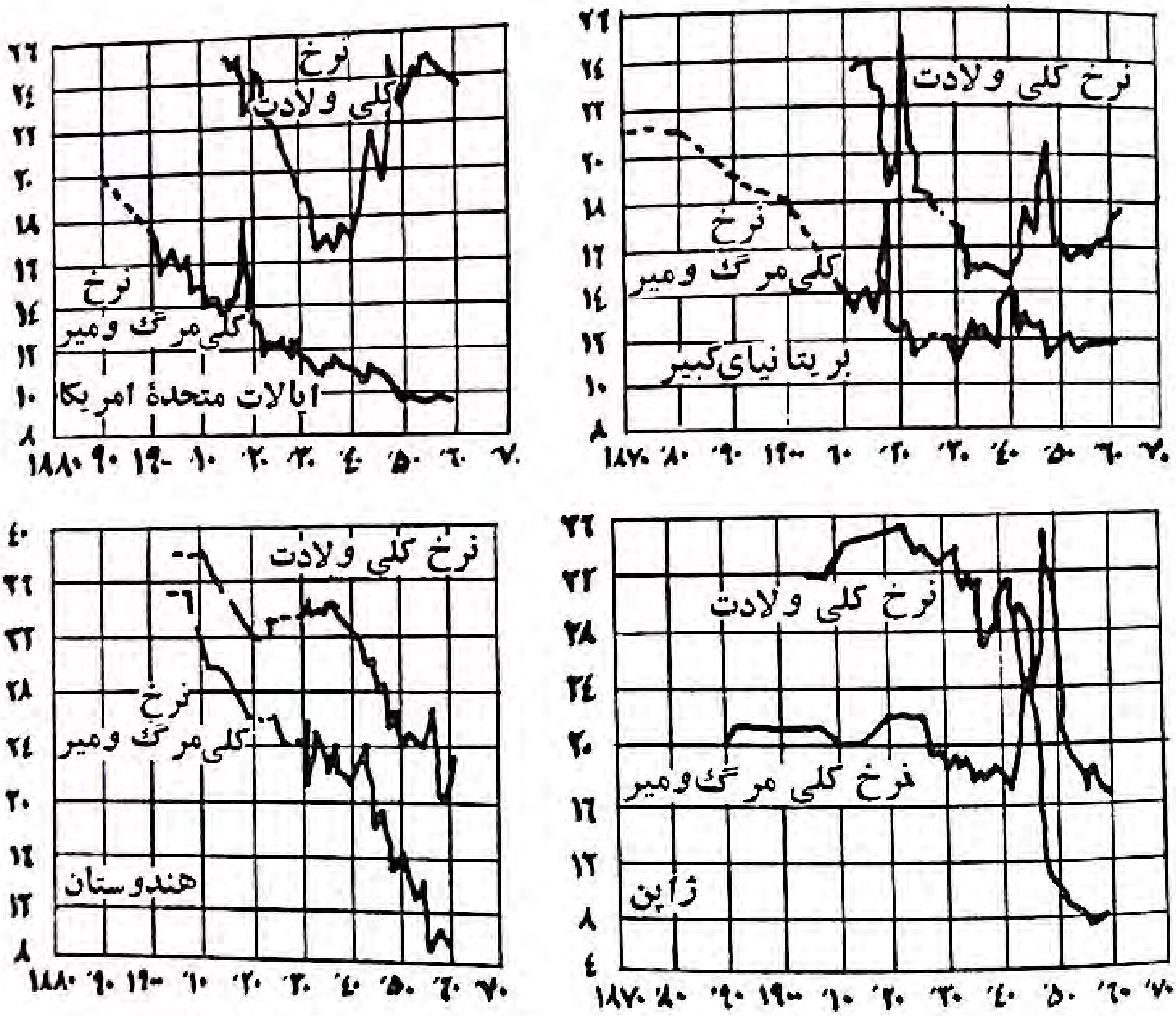
یکی از وجوه نظرات دوکاسترو که باید مورد توجه قرار گیرد آن است که در مراحل اولیهٔ رشد اقتصادی، میزان تغذیه نقصان می‌یابد و نتیجتاً میزان تولد فزونی می‌گیرد. درسیستمهای کشاورزی جمعی، معمولاً کشاورزان را از تولید مواد خوراکی



نمودار ۵-۱۵ : مقایسهٔ نسبت درصد کالری مصرفی سرانه در روزکه ناشی از پروتئین حیوانی است با درآمد سرانه .

منابع : برای نسبت درصد کالری مصرفی سرانه در روزکه ناشی از پروتئین حیوانی است ازکتابهای آمار سالانهٔ سازمان ملل متحد، ازجمله کتاب آمار سال ۱۹۶۳، صفحات ۳۲۳ـ ۳۳۰ وبرای درآمد سرانه ازجدول شمارهٔ ۱ـ۱ کتاب حاضر استفاده شده‌است.

برای مصارف خود ممنوع می‌سازند و الـزاماً بیشتر مواد خوراکی ایشان را غلات وارداتی تشکیل می‌دهد. براثراین تغییر، تعادل تغذیهٔ اهالی مختل می‌شود، وقدرت باروری فزونی می‌یابد.



نمودار ۶-۱۵ : مقایسهٔ نرخ ولادت و مرگ و میر در ۴ کشور ایالات متحده، انگلستان، هندوستان و ژاپن .

منابع : کتاب سالانهٔ جمعیت درسالهای ۱۹۵۰، ۱۹۵۱، ۱۹۵۴ و۱۹۶۱، از انتشارات سازمان ملل‌متحد، چاپ‌نیویورك و کتاب خلاصهٔ‌آمارهای‌ایالات‌متحده، منتشره به سال ۱۹۳۶، تألیف W. S. Woytinsky و E. S. Woytinsky وکتاب تولید وجمعیت جهان، چاپ نیویورك، سال ۱۹۵۳، مورد استفاده قرار گرفته است .

گفتیم‌که نرخ مرگ ومیر از ۲۵ به‌۱۰ تقلیل یافته است، ولی درهمین مدت نرخ ولادت، البته با سرعتی کمتر، سیر نزولی داشته است. در برخی از کشورها، شروع رشد اقتصادی، افزایش میزان تولد را همراه داشته است. ولی این افزایش بعدازمدت‌کوتاهی‌ازمیان رفته‌است، ونرخ ولادت هم رو به‌کاهش‌نهاده‌است، ولی‌البته نه به سرعت تقلیل نرخ مرگ ومیر. در نمودار ۶ ـ ۱۵ وضعیت هندوستان از این لحاظ نشان داده می‌شود و سپس درجدول ۱ ـ ۱۵ ارقام مربوطه ذکر می‌گردد.

ارقام این جدول بطورکلی کمتراز واقع است، ولی‌کم‌گویی آن همیشه ثابت مانده است. یعنی غالباً، ارقام مربوط به هر دو مورد تولد و فوت، به یك میزان از واقعیت دوراست. بدین‌جهت‌تغییراتی‌که ازاین ارقام مستفاد می‌شودمی‌تواندتصویری از واقعیت را بدست دهد[14] (ممکن هم هست‌که کم‌گویی ارقام جدول کاهش یافته و به واقعیت نزدیکتر شده باشند).

یکی از مهمترین نکاتی‌که به‌آن توجه می‌کنند آن است که نرخ ولادت در کشورهای‌کم‌رشد درحدی است‌که،کشورهای‌غربی وایالات متحده قبل ازسال۱۸۸۰، یعنی سال شروع تقلیل‌میزان تولد هم، ازآن فاصلهٔ بسیار داشته‌اند. حداکثرمیزان تولدبرای‌هزارنفر۶۰ نفراست وازاین بیشتراصولاً غیرممکن‌است. حتی ۵۰ درهزار را هم برای مدت طولانی نمی‌توان نگاهداشت و۴۰ درهزار نسبت فوق‌العاده بالایی است. ولی با این‌وصف میزان تولد درگواتمالا ۴۹٫۹ و درجمهوری دومینیکن ۴۷ و در السالوادور ۴۶٫۱ و در مکزیکو ۴۴٫۹ و در تونس وکستاریکا ۴۳٫۲ و در پاناما ۴۱٫۵ و در جامائیکا ۴۱ و درگینهٔ بریتانیا و مالایا ۴۰ و در موریشس ۳۹٫۸ بوده است. اینها کشورهایی هستندکه نرخ ولادت درآنها درحدود ۴۰ یا بیشتراست و این‌آمار فقط مربوط به‌کشورهایی‌است‌که سازمان‌ملل توانسته است درسال۱۹۶۱ میزان تولد و میزان درآمد سرانهٔ آنها را بدست‌آورد.

جدول ۱-۱۵ : آمار افزایش جمعیت در هندوستان

سال	میزان تولد (درهر هزارنفر)	میزان فوت (درهر هزارنفر)	درصد افزایش جمعیت
۱۹۰۵-۱۹۰۹	۳۷/۷	۳۵/۴	۰/۲
۱۹۱۱-۱۹۱۳	۳۱/۷	۲۹/۹	۰/۳
۱۹۲۱-۱۹۲۵	۳۳/۳	۲۵/-	۰/۸
۱۹۳۶-۱۹۳۰	۳۳/۲	۲۴/۳	۰/۹
۱۹۳۱-۱۹۳۵	۳۴/۳	۲۳/۴	۱/۱
۱۹۳۶-۱۹۴۰	۳۳/۳	۲۲/۱	۱/۱
۱۹۴۱-۱۹۴۵	۲۸/۳	۲۲/۸	۰/۶
۱۹۴۶-۱۹۵۰	۲۶/۳	۱۷/۴	۰/۷
۱۹۵۱-۱۹۵۵	۲۵/۳	۱۳/۴	۱/۲
۱۹۵۶-۱۹۶۰	۲۱/۷	۱۰/۵	۱/۱

منابع : کتابهای جمعیت‌نگاری سالانهٔ سازمان ملل متحد از جمله کتاب مربوط به سال ۱۹۵۱، صفحات ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۸، ۲۰۰ و ۲۰۱ . همچنین کتاب مربوط به سال ۱۹۵۴، صفحات ۲۵۶، ۲۵۷ و ۵۲۱. نیز کتاب مربوط به سال ۱۹۶۱، صفحات ۱۷۱-۲۷۳.

میزان تولد دراکثر کشورهای کم‌رشد درحدود ۳۰یارقمی نزدیک به‌آن‌است و رقم ۳۰ درهزار حتی درقرن هیجدهم نیزبرای‌اروپای غربی رقم بالایی بود[۱۵]. اکثر این‌کشورها امروزه، میزان تولدشان درحدود ۲۰ درهزار است، به این ترتیب اگر براثر توسعهٔ اقتصادی، نرخ ولادت در کشورهای درحال توسعه تقلیل یابد، باز هم سرعت افزایش جمعیت آنها قابل ملاحظه خواهد بود.

□ سرعت افزایش جمعیت

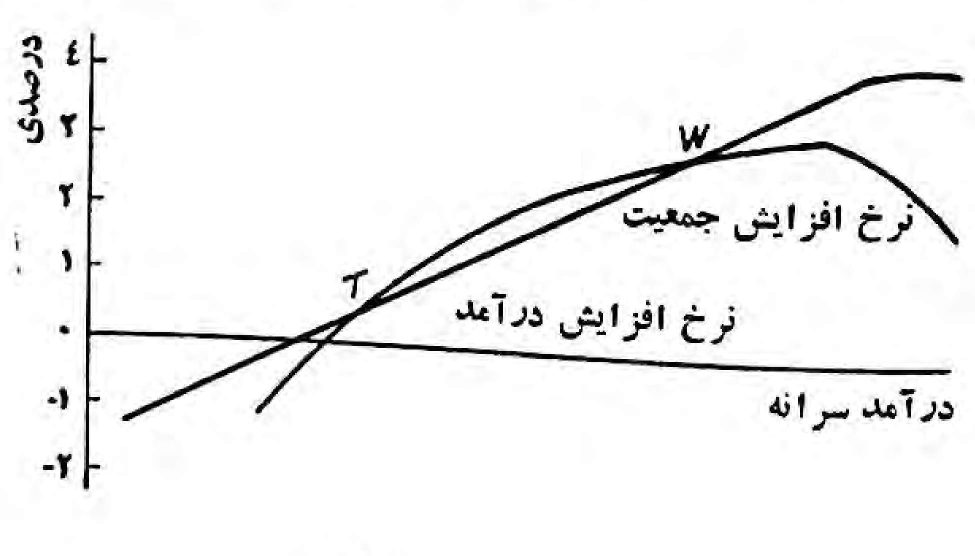
میزان تولد ومیزان فوت درهر هزارنفربه‌دست داده شد. حال اگر بخواهیم میزان افزایش جمعیت را حساب‌کنیم باید میزان فوت را از میزان تولد کسرکنیم ومانده را برعدد هزارتقسیم‌کنیم، آنچه بدست می‌آید درصد افزایش‌جمعیت است. مثـلاً اگر میزان تولد ۴۰ درهزار باشد، که نسبت بالایی است، و میزان فوت ۱۰ درهزار باشد، که نسبت پایینی است، نرخ افزایش‌جمعیت سه درصد خواهدبود، که شاید حداکثر میزان افزایشی است که یك‌کشور می‌تواند تحصیل کند. در سیلان، مکزیکو، ونزوئلا و نیکاراگوئه[16] نرخ افزایش سالانهٔ جمعیت برابرسه درصد است. کستاریکا به رقم ۳/۷ درصد رسیده است[17] ولی پاکستان و هندوستان درحدود ۱/۵ درصد مانده‌اند، در این‌میان سرعت افزایش جمعیت ژاپن درحدود یك درصد است.

از مقایسهٔ منحنیهای افزایش درآمد، و افزایش جمعیت، می‌توان در صحت نظر مالتوس تحقیق‌کرد. البته هردوی این منحنیها را باید برمبنای درآمد سرانه ترسیم‌کرد. هرقدر درآمد سرانه‌بالا باشد، میزان افزایش درآمد هم بالا است، زیرا میزان درآمد بامیزان پس‌انداز رابطهٔ مثبت ومستقیم دارد. پس‌انداز مبنای تشکیل سرمایه‌است، وتشکیل‌سرمایه مبنای‌افزایش‌تولید ودرآمداست. دربرخی‌ازحالات‌که درآمدسرانه‌درحدپایینی‌است، حداکثرپس‌انداز، فقط‌می‌تواند وضع‌اقتصادی راثابت نگاه‌دارد واگرسطح درآمدبسیارپایین‌باشد، طبعاً میزان پس‌انداز هم‌کم می‌شود. در این حالت ناچار به مصرف سرمایه می‌پردازند و درنتیجه سرعت رشد درآمد منفی می‌شود. درنمودار ۷ـ۱۵، منحنی رشد درآمد براساس درصدتغییر نموده شده‌است و تقریباً به صورت‌یك خط مستقیم‌است. یعنی‌درحقیقت درآمدکه‌ازحد معینی‌گذشت، این منحنی‌حالت افقی به خود می‌گیرد، یعنی‌نسبت درصدثابتی را در زمینهٔ افزایش

درآمدنشان‌می‌دهد، زیرامیزان پس‌انداز دراین‌حالت به‌حداکثر خود رسیده‌است[۱۸].

میـزان افزایش جمعیت به نوبهٔ خود با درآمد سرانه سنجیده می‌شود. در حالتی‌که درآمدسرانه‌کم است تحولات جمعیت چندان‌چشم‌گیر نیست. ولی بالارفتن درآمد، میزان فوت را تقلیل می‌دهد و جمعیت را افزایش می‌بخشد[۱۹]. این افزایش ممکن است ازمیزان افزایش درآمد بیشتر باشد. اگر افزایش جمعیت‌ازحد معینی مثلاً سه درصد بیشترشود، چنانکه درنمودار ۷ـ۱۵ نموده شده است، منحنی‌حالت افقی به خود می‌گیرد. ولی اگـر درآمدها بازهم بالابرود می‌توان انتظار داشت‌که براثرکم‌شدن میزان تولد، منحنی افزایش جمعیت هم به پایین برگردد.

در نمودار ۷ـ۱۵ منحنیها دوبار یکدیگر را قطع می‌کنند، یکبار در نقطهٔ T و یکبار در نقطهٔ W. تقـاطع منحنیها در نقطهٔ T به معنای آن است‌که افزایش جمعیت و رشد درآمد با یکدیگر متعادلند، یعنی مختص عامل محرکی، از قبیل وام خارجی‌که باعث افزایش درآمد شده است، میزان افزایش جمعیت را نیزفزونی بخشیده است، به نحوی‌که مجدداً میزان درآمد سرانه تنزل‌کرده و به حد متعادل قبلی رسیده است. تعادل پدیدآمده در نقطهٔ W ناپایدار است و تنزل درآمد تا حد



نمودار ۷-۱۵ : تأثیر منفی جمعیت در رشد درآمد

T همچنان ادامه می‌یابد، ولی افزایش جمعیت دائمی خواهدماند. T نقطه‌ای است که آنرا تعادل درسطح پایین اصطلاح کرده‌اند و نمودار نظریهٔ مالتوس است[۲۰]. اگر میزان افزایش درآمد، ومیزان افزایش‌جمعیت، هردو تابعی از درآمد سرانه‌باشند، که مورد مطروحه براساس همین فرض استوار شده است، پس جمعیت و درآمد، می‌توانند با یك میزان رشد کنند، ولی طبعاً در چنین حالتی درآمد سرانه ثابت خواهد ماند.

آیاممکن است کشوری، به بلیه‌ای‌که مالتوس پیش‌بینی‌کرده‌است دچار شود؟

پاسخ این سؤال طبعاً به تناسب رشد درآمد و جمعیت مربوط می‌شود. بروز تغییرات در شیوهٔ تفکر سیاسی ـ اجتماعی ممکن است در تمایل والدین به داشتن فرزند مؤثر افتد، و از این راه در رشد جمعیت اثر بگذارد. چنانکه بروز تحول در بهداشت عمومی نیز، ممکن است به سرعت رشد جمعیت بیافزاید. استفاده از تکنولوژی پیشرفته و یا سرمایه‌گذاریهای سنگین نیز می‌تواند میزان درآمد را افزایش دهد[۲۱]، ولی بروز تغییرات دراین دوعامل، ضرورتاً همزمان و به‌طورموازی نیست، یعنی بروز بلیه‌ای که مالتوس پیش‌بینی‌کرده است محال نیست، بلکه قابل اجتناب است.

این نحوهٔ رشد با الگوی هارود ـ دومار تطبیق می‌کند. در این الگوعلیرغم افزایش نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{کار}}$، نرخ بازده سرمایه افزایش مداوم دارد. ولی به احتمال قوی حفظ چنین وضعی درمدت بلند درکشورهای درحال رشد آسان نیست، و با افزایش نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{کار}}$ (یعنی با افزایش کل سرمایهٔ موجود) ، احتمال بسیار دارد که بازده سرمایه نیز تقلیل یابد. اما ممکن هم هست‌که تقلیل بازده سرمایه ، به سرعت رخ دهد، یعنی قبل ازآنکه تحولات فنی جدید جای خود را بازکند تا درنتیجه بتواند باافزودن برمیزان منابع ازتقلیل فاحش نسبت $\frac{\text{زمین}}{\text{کار}}$ جلوگیری‌کند، بازده سرمایه

تقلیل بیابد، دراین صورت مشکلات مهم ومتعددی بروزخواهدکرد[۲۲].

الگوی هارود ـ دومار در مدت کوتاه می‌تواند مصداق پیدا کند، ولی بعید به نظرمیرسد که این الگو، بتواند در مدت بلند هم درست دربیاید. رشد جمعیت براساس تصاعد هندسی، در مدت بلند مخاطراتی ایجاد می‌کند. درختها هم ممکن است برای مدتی با تصاعد هندسی به رشد خود ادامه دهند، ولی همچنانکه‌چرچیل خاطرنشان ساخته است هرگز به آسمان نمی‌رسند. اگرجمعیت جهان در سال با سرعت ۱٫۵ درصد افزایش مداوم ومستمرداشته باشد، بسیار محتمل‌است که درسال ۴۲۵۰، وزن جمعیت روی زمین، ازوزن خود زمین بیشترشود[۲۳]. ولی خوشبختانه ازاین بابت امروز چندان درهراس نیستیم، زیرا میزان افزایش جمعیت این‌چنین ثابت ومستمرنمی‌ماند، به این دلیل که اولاً تمایل ذاتی جمعیت به‌افزایش، پایدار وثابت‌نیست وثانیاً با افزایش درآمد سرانه، توسعهٔ شهرنشینی، رواج تعلیم وتربیت، پیدایش تحول درمشاغل، وهمچنین با سست‌ترشدن اعتقادات‌که به‌احتمال زیاد رخ می‌دهد، میزان باروری جمعیت هم‌کاهش می‌یابد[۲۴].

مسئله را نباید به این‌شکل مطرح‌کردکه افزایش جمعیت در چه مرحله یا چه زمانی به حد صفرمی‌رسد و متوقف می‌شود، بلکه مسئله را باید به این نحو مطرح‌کردکه نرخ ولادت درچه حدی، از نرخ مرك ومیر کمترمی‌شود. کاملاً روشن است‌که افزایش‌جمعیت، درهمهٔ‌کشورها منجمله‌کشورهای پرجمعیت فعلی‌فوق‌العاده خواهد بود، ولی برای تخمین آتی این افزایش، وسایلی که فعلا در اختیار داریم بهیچوجه‌کفایت نمی‌کند.

□ توزیع سنی جمعیت

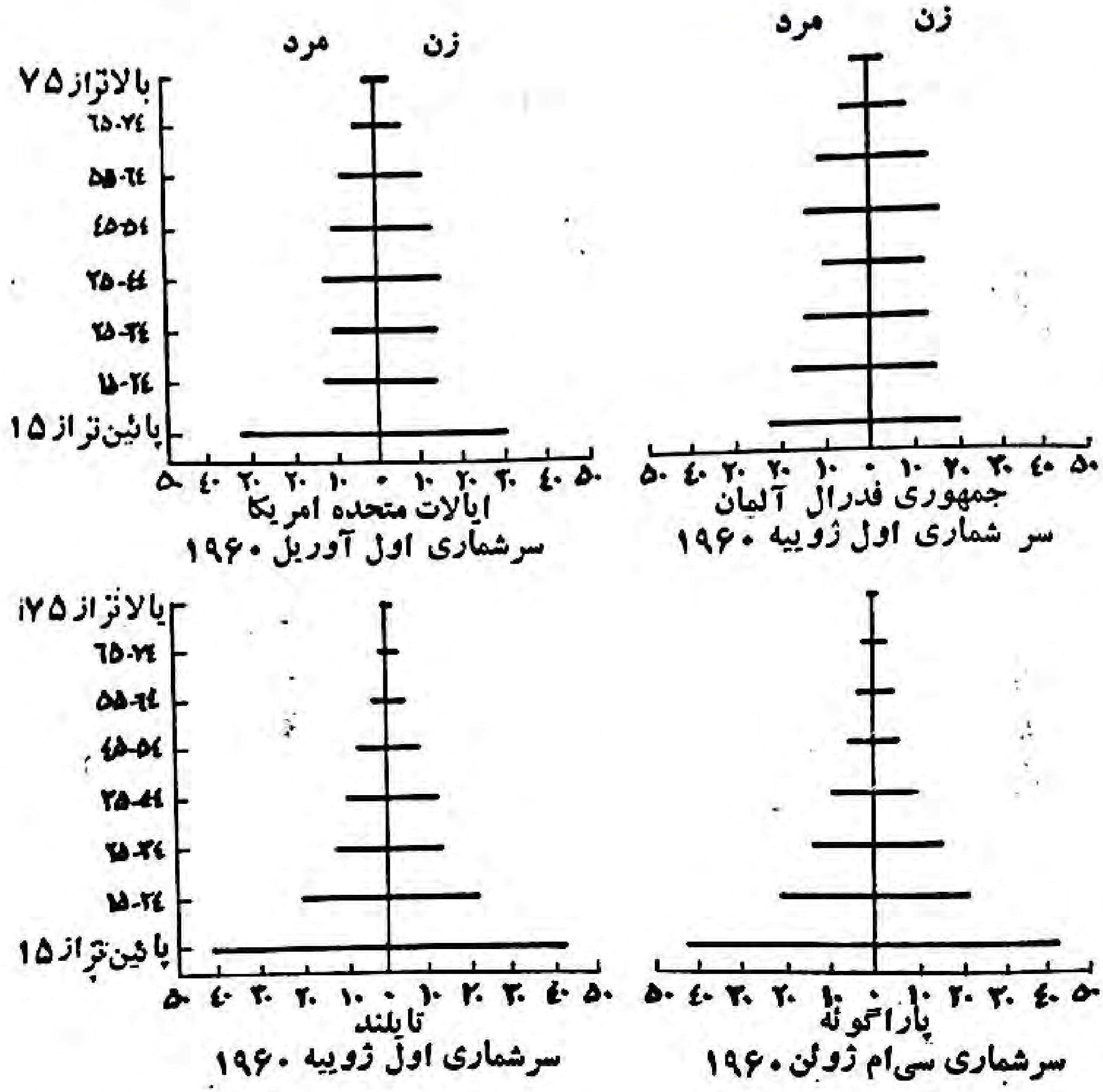
افزایش جمعیت درکشورهائی‌که در مراحل اولیهٔ رشد قرار دارند، باید فقط

به معنای افزایش تعداد افراد تلقی شود، و نه به معنای افزایش تعداد کارگران. کشورهائی که جمعیتشان به سرعت افزایش می‌یابد، و نیز کشورهائی که توانسته‌اند افزایش جمعیت را کنترل کنند و تعداد جمعیت خود را ثابت نگاهدارند، هردو از یك مشکل اساسی رنج می‌برند. آن مشکل، کمی تعداد جمعیت فعال، وزیادی تعداد افراد وابسته به این جمعیت است. درکشورهائی که جمعیت به سرعت رشد می‌کند، این ناراحتی معلول « **جوانی جمعیت** » ، و در کشورهائی که تعداد جمعیت را ثابت نگاهداشته‌اند، این ناراحتی معلول « **سالمندی** » آن است.

هرم سنی جمعیت در دوحالت مختلف، یکی بروز انقلاب در ترکیب جمعیت ودیگری عدم بروز انقلاب، در نمودار ۸ـ۱۵ تصویر شده است. در این نمودار توزیع سنی جمعیت در ایالات متحده، آلمان غربی، تایلند و پاراگوئه نشان داده شده است.

اگر تعداد افرادی راکه درگروه سنی پانزده تا۶۴سالگی قرار دارند به‌عنوان جمعیت مولد یا فعال به حساب آوریم، این نسبت برای کشورهای توسعه یافته ۶۵ در صد، و برای کشورهای درحال توسعه ۵۵ در صد خواهد بود. این عامل به خودی خود، وصرفنظر ازپایین بودن میزان درآمد افراد درکشورهای درحال توسعه موجب نقصان پس‌انداز و نتیجتاً موجب نقصان تشکیل سرمایه خواهد بود. اثر عمدهٔ تدابیر بهداشتی، افزایش تعداد کودکانی است که به سن بلوغ می‌رسند، واین افزایش، هم در مراحل اولیه وهم در مرحلهٔ سالمندی ، میزان جمعیت فعال را به نسبت کل جمعیت کاهش می‌دهد، زیرا مادام که نرخ ولادت کاهش نیابد، افزایش تعدادافراد بالغی راکه مشغول کار می‌شوند، افزایش تعدادکودکانی که متولد می‌شوند به خوبی خنثی خواهدکرد.

از این‌رو بالا رفتن سطح بهداشت عمومی برای کشورهای درحال توسعه، یك



نمودار ۸-۱۵ : نسبت توزیع جمعیت در گروههای سنی در ایالات متحده ، آلمان غربی، تایلند وپاراگوئه درسال ۱۹۶۰

منابع: نشریهٔ جمعیت شناسی سالانهٔ سازمان ملل متحد برای سال ۱۹۶۱، منتشره بسال ۱۹۶۲ درنیویورك، صفحات ۱۵۵-۱۴۶.

برکت بی چون وچرا نیست ویکی ازآثار عمدهٔ آن افزایش تعداد کسانی است که به جمعیت فعال وابسته هستند. ولی ضمناً این کار شایستهٔ نفرین ولعنت هم نیست،

زیرا ازمیان بردن یاکم کردن مالاریا، آبله، طاعون، وبا، سیفلیس، سیاه زخم و تراخم، کیفیت زندگی را بهبود می‌بخشد، مرگ ومیر و ناتوانی را تقلیل می‌دهد و بر قدرت کار وزندگی می‌افزاید.

□ مهاجرت

مهاجرت به خارج، برای کشورهای درحال توسعه‌ای که دچار تراکم جمعیت هستند، دیگر راه نجات از فشار جمعیت تلقی نمی‌شود. راست است که کشورهائی وجود دارند، که پذیرفتن مهاجر، یکی ازعوامل سریعتر توسعه یافتن آنهاست، مانند استرالیا وزلاندنو؛ زیرا دراین کشورها نسبت زمین به نیروی کار بسیار بالااست. ولی این کشورها هم از پذیرفتن مهاجرازکشورهای پرجمعیت خودداری می‌کنند. زیرا جمعیتی که از کشورهای توسعه نیافتهٔ پرجمعیت مهاجرت می‌کنند، اولاً دیرتر در سایر افرادکشور حل می‌شوند، وباآنها پیوند می‌خورند؛ ثانیاً تخصص قابل استفاده‌ای هم ندارند. برزیل، که درآغاز هرنوع مهاجررا بمنظورتهیهٔ کارگرارزان می‌پذیرفت وحتی تشویق هم می‌کرد، ناچار شد که این سیاست را رها کند و سیاست دیگری پیش گیرد. برزیلی‌ها، دراین سیاست جدید، به انتخاب مهاجران می‌پردازند و آنها را چنان انتخاب می‌کنند کــه مشخصات معینی داشته باشند تا بتوانند در نواحی کشاورزی واقع دراطراف مناطق صنعتی اقامت وکارکنند. آنها می‌خواهند ازاینطریق هزینهٔ تولید مواد غذائی راکم کنند وغذای ارزانتر به مناطق صنعتی برسانند تا بدین وسیله، جریان صنعتی شدن کشور تسریع شود[۲۵].

تا این اواخر برخی ازکشورهای پرجمعیت مانند ایتالیا می‌کوشیدند مناطقی بیابند و جمعیت زیادی خود را به آنجا مهاجرت دهند. اینگونه مهاجران نیزدر درگروه کشورهای مشترك‌المنافع بریتانیا، به گرمی پذیرفته می‌شدند. ولی هردو

گروه‌کشورها، نظرخود را تغییردادند. درایتالیا رشد سریع اقتصادی موجب شد که زمامداران‌کشورمتوجه شوند،که مهاجرت‌کارگران به‌کشورهای دیگروباقی‌گذاردن قراء وقصباتی، پراززنان وکودکان وسالمندان، چه وضع نامساعدی‌به‌وجودمی‌آورد، وکشور ایتالیا با تسهیل وسایل مهاجرت کارگرانش به خارج، چه بهای سنگینی ازاین بابت می‌پردازد. ازطرف دیگر درانگلستان نیزمهاجرت‌گروه فراوان افراد فقیراز نژادهای مختلف، مشکلات اجتماعی متعددی خلق‌کرد. تا آن حدکه دولت انگلستان مجبور شد ضمن اینکه اصل آزادی مهاجرت را قبول و اجراء می‌کند، برای پذیرفتن مهاجر، مقررات محدودکننده‌ای وضع نماید؛ و مهاجرت در داخل کشورهای مشترك المنافع را نیز محدود به افرادی کرد که شغلی در محل اقامت جدید خود داشته باشند. به این ترتیب جریان عظیم مهاجرت در داخل کشورهای مشترك‌المنافع نیز کند وآهسته شد.

گرچه ایالات متحدهٔ امریکا قوانین مربوط به پذیرفتن مهاجر را، در سال ۱۹۶۳ به‌نحوی تغییر دادکه ملتهای‌آسیائی واروپای جنوبی هم بدون‌تبعیض‌بتوانند به‌آن سرزمین مهاجرت نمایند؛ ولی این تغییربیش ازآنکه مبنای اقتصادی داشته باشد دلایل سیاسی داشت وروبهمرفته‌اصل محدودیت قبول مهاجر، همچنان به‌قوت خود باقی است.

بنابرآنچه گذشت دیگرنمی‌توان مهاجرت رایکی ازوسایل تخفیف بحران جمعیت در کشورهای آسیایی وکشورهای کارائیب به شمار آورد (مهاجرت اهالی پورتوریکو به نیویورك يك مورد استثنائی است).

مهاجرت افراد ازيك‌كشور فقیر به‌يك‌كشور ثروتمند، همچون صدورسرمایه است و از لحاظ تأمین رفاه کشور فقیر موجه نیست، کشور فقیر مردی را بزرگ می‌کند، تربیت می‌کند و سپس او را به کشور دیگری می‌فرستد. این شخص برای

کشوری که به‌آنجا مهاجرت کرده است، نیروی کار به حساب می‌آید، ولی برای کشوری‌که اورا پرورده وبزرگ‌کرده‌است فقط‌یك عضو وابسته‌است. انگلستان‌هم به نوبهٔ خود دچارهمین مشکل است ومرتباً ازمهاجرت افرادتعلیم یافتهٔ خودبه‌ایالات متحدهٔامریکاشکایت دارد. ولی‌ضمناً بایدتوجه هم داشت‌که‌کشورپذیرندهٔ مهاجر، باید مبالغی از سرمایهٔ خودرا به اسکان مهاجران وهمچنین تأمین وسایل حمل و نقل، وتعلیم وتربیت‌آنان تخصیص دهد. اگر مهاجران قسمتی ازدرآمد خود را به‌کشور اصلی خود ارسال کنند، سرمایه‌ای که کشور فقیر به صورت کارگر به کشور غنی صادر کرده است، بازده قابل توجهی به کشور فقیر برمی‌گرداند؛ ولی در شرایط موجود، کارگری که از یك کشور فقیر به‌یك کشور ثروتمند مهاجرت می‌کند، به سرعت سطح زندگی خود را از آنچه درکشور اصلی خود داشت بالاتر می‌برد، و به سطح‌زندگی مرسوم درکشورثروتمند می‌رساند و از این‌رو احتمال اینکه از درآمد خود چیزی اضافه‌برخرج کنار بگذارد وآنرا به وطن خود ارسال کند کم می‌شود. نوع دیگر مهاجرت، مهاجرت فصلی است،که بین مکزیك وایالات متحدهٔ امریکا و بین برخی کشورهای آفریقائی جریان دارد وبه نوبهٔ خود همهٔ این مشکلات را در مدت کوتاه مطرح می‌سازد.

مهاجرت داخلی‌باموانع اجتماعی‌کمتری برخوردمی‌کند وامکانات‌وفرصتهایی هم می‌آفریند. ولی این نوع مهاجرت نیز، کم و بیش مسائلی را از لحاظ نقل و انتقال‌سرمایه، وهمچنین احتیاج‌به‌سرمایه درمناطق پذیرندهٔ مهاجرمطرح می‌کند. مثلاً در اندونزی تراکم جمعیت فقط درجاوه است. حال‌آنکه در **سوماترا** و **برنئو** **وسلیس** امکانات بیشتری برای پذیرفتن‌وسکونت دادن جمعیت وجوددارد. به‌همین مناسبت‌اندونزی مهاجرت ازجاوه به‌جزایررا تشویق می‌کند. ولی متأسفانه سرمایهٔ لازم برای احداث راههای مورد نیاز، آماده کردن اراضی به جهت کشت، ساختمان

منازل مسکونی، وایجادقراء وقصبات چندان سنگین است، که‌امکان توسعهٔ مهاجرت داخلی را دراین کشوربسیار کم می‌کند. نظیر همین اشکال در بولیوی دیده می‌شود. در این‌کشور ناحیهٔ آندین بسیار پرجمعیت است، در حالیکه دشتهای بولیوی چنین نیستند. اما مهاجرت افراد ازناحیهٔ آندین به نواحی‌کم جمعیت به دودلیل‌باکندی وصعوبت بسیار صورت می‌گیرد. دلیل اول، لزوم صرف مبالغ زیادی سرمایه است، که برای اسکان و اشتغال مهاجران ضرورت دارد، و دلیل دوم پائین‌تر بودن سطح زندگی در نواحی کم جمعیت نسبت به نواحی پرجمعیت است، که باعث می‌شود در مردم رغبتی برای مهاجرت به وجود نیاید.

نظیر همین مشکل در اکوادور، پرو، مکزیك و گواتمالا وجود دارد. ولـی حکومتهای این کشورها باوقوف به‌لزوم این مهاجرتها، وباوقوف به فوایداقتصادی آن، در رفع این مشکلات و تسهیل اجـرای مهاجرتها سعی بسیار می‌نمایند. در هندوستان نصف جمعیت تقریباً دریك هفتم ازمساحت این کشور زندگی می‌کند.[۲۶] راست است که ناحیهٔ پرجمعیت شرقی، حاصلخیزترین قسمت سرزمین هند است، ولی باپدیدار شدن تکنولوژی جدید درکشاورزی هند، وسست‌ترشدن علائق روستا نشینان به‌روستا، به نظرمی‌رسدکه امکان تجدید نظری درچگونگی توزیع جمعیت درسطح کشور فراهم باشد.

یکی ازانواع مهاجرتهای داخلی که درهمه جا صورت می‌گیرد، مهاجرت‌از روستا به شهر است که در فصل دهم دربارهٔ آن صحبت کردیم.

درهندوستان نسبت جمعیت شهری به کل جمعیت درسال ۱۸۸۱ برابربا۹/۳ درصد بود. این نسبت تا سال ۱۹۲۱ به‌آهستگی افزایش یافت واز این سال به بعد برسرعت این مهاجرت افزوده شد، تاآنکه درسال۱۹۴۱ به رقم۱۲/۸ درصد رسید، و درسال ۱۹۶۱ به ۱۸ درصد بالغ شد.

این جریانی است که درهمهٔ کشورها رخ داده است. دربرزیل سرعت افزایش جمعیت در شهرها، با وجود پایین بودن نرخ ولادت در آنها، بطور کلی به مراتب بیشتر ازسرعت افزایش جمعیت درروستاهاست، وعلت آنهم مهاجرت مستمر روستانشینان به شهرهاست. این نوع مهاجرت در برزیل، فقط یکی از وجوه چهارگانهٔ مهاجرت در این کشور است. سه نحوهٔ دیگر مهاجرت در این کشور عبارت است از مهاجرت از شمال به جنوب، یعنی مهاجرت از آن نواحی که سرعت رشدشان کمتر است به مناطقی که سرعت رشد بیشتری دارند، و مهاجرت به برخی نواحی مرزی، و همچنین حرکت دائمی تعدادی از مردم نیمه ایلی برزیل که بــه نحوی دردناك صورت می‌گیرد[۲۷].

باید بین مهاجرت مثبت، که به معنای جذب شدن مردم به مناطقی است که امکانات آنها برای توسعهٔ اقتصادی زیاد است، با مهاجرت منفی، که به معنای گریز مردم ازموطن آنها به‌لحاظ عدم وجودامکانات زندگی درآنجاست، تفاوف قائل‌شد. واین تفاوت‌امری‌است بسیارمهم. نوع مثبت مهاجرت متضمن احساس وابستگی‌های اجتماعی، داشتن مبلغی سرمایه، داشتن روحیهٔ کاروفعالیت، وداشتن علاقه به‌زندگی در شرایط اقتصادی و اجتماعی مناسبتر است؛ ولی نــوع منفی مهاجرت، محصول پریشانی اقتصادی است وبه احتمال قوی تشنجات اجتماعی و سیاسی بسیار نیز به وجود می‌آورد.

□ سیاست جمعیت

سیاست جمعیت دراروپای غربی به‌سال ۱۹۳۰ فقط متوجه جلوگیری ازکاهش نرخ ولادت بود. این علاقه به جلوگیری ازکاهش‌جمعیت، معلول دوعلت بود: یکی علاقهٔ حکومتها به‌اصلاح نژاد، بدین‌توضیح که میزان ولادت درطبقات کم درآمدکه

در سطح فرهنگی پایین‌تری بودند تغییری نکرده بود ولی درطبقهٔ متوسط و طبقهٔ پردرآمد که سطح فرهنگی بالاتری داشتند کاهش یافته بود، لذا بیم آن می‌رفت که ترکیب جمعیت از لحاظ فرهنگی دگرگون شود و وضع وخیمی پیش آورد. برای رفع این محظور باید، از کاهش نرخ ولادت، که در میان طبقات متوسط و پردرآمد، رایج شده بود جلوگیری به عمل می‌آمد. علت دوم توجه حکومتها به جلوگیری ازکاهش نرخ ولادت، پدید آمدن بحران اقتصادی بود. بدین توضیح که‌کاهش میزان‌افزایش جمعیت طبعاً ازمیزان تقاضابرای مسکن وسرمایه‌گذاریهای عمومی کاسته بود ونتیجتاً وضعی پیش‌آورده بودکه امکانات سرمایه‌گذاری رامحدود می‌کرد. برای غلبه براین عامل، لازم بودکه از کاهش ولادت جلوگیری کنند.

جمعیت برعرضه وتقاضا هردو اثرمی‌گذارد، اما تأثیرجمعیت برمیزان‌عرضه وتقاضا، چنان به‌آهستگی صورت می‌پذیرد که ادراک آن، مگردر مورد مهاجرت، آسان نیست. همچنانکه گفته شد کشورهایی وجود دارند، که مشتاق پذیرفتن مهاجرند، تا نسبت زمین به نیروی کار را تعدیل کنند. نواحی پرجمعیت نیزبعضاً ازپذیرفتن مهاجران روی نمی‌گردانند. به‌امیدآنکه به قول **آرتورلوئیس**«ازراهها، راه‌آهنها وسیستم لوله‌کشی آب ومیزان برق تولیدی خود، استفادهٔ بیشتری ببرند. البته این گونه نواحی در موقع پذیرفتن مهاجر از مدرسه و مریضخانه و خدمات اجتماعی سخنی بمیان نمی‌آورند.[۲۸]» ولی جنبهٔ‌اصلی مسئلهٔ جمعیت دردنیای معاصر عبارتست از جلوگیری از افزایش آن، نگاهداشتن میزان آن در حدی ثابت، و انجام این کارها در سریعترین وقت ممکن.

تنها کشوری که در دنیا اصل کنترل جمعیت را به عنوان یك سیاست ملی قبول و اعلام کرده است، کشور هندوستان است. البته در بسیاری از کشورها هم نظرات غیر رسمی برجلوگیری از افزایش سریع جمعیت اعلام و تبلیغ شده است.

ولی بعضاً تعالیم مذهبی و سوابق فرهنگی جامعه با این نظرات مخالفت ورزیده و گاهی هم براستدلالهای اقتصادی فائق آمده‌است، ولی به‌طورقطع ویقین، مخالفتهایی که با سیاست جلوگیری ازافزایش جمعیت به عمل می‌آید معلول عدم تفاهم کامل است.

تا هنگامی که اقدامات اخیر دولت هندوستان، در جلوگیری از افزایش جمعیت آغاز نشده بود، علت اساسی عدم موفقیت طرحهای جلوگیری از افزایش جمعیت به درستی معین نبود ودراین باره تردیدهای فراوانی وجود داشت: آیاعلت این عدم موفقیتها، بی‌اعتقادی مردم به‌اصل هدف است؟ آیا جهل آنها، یا دردسترس نبودن وسائل جلوگیری ازبارداری، یا به‌کاربردن وسایل مشکل برای جلوگیری‌از بارداری، و یا سخت و پرخرج بودن عمل سقط جنین موجب شکست این طرحها می‌شود؟ تجربهٔ اخیر هندوستان، و رواج سقط جنین در ژاپن بعد از جنگ حتی در روستاها، باعث شدکه این تردیدها برطرف شود ومعلوم گردد که عامل اصلی در عدم موفقیت این طرحها در بسیاری ازجوامع، علاقهٔ مردم به داشتن بچه است. ولی آگاهی بیشتر مردم در این گونه جوامع، برلزوم بالا بردن سطح زندگی خود و برخورداری از امکانات حیات و از میان برداشتن موانع آن، تا حدی باعث تقلیل نرخ ولادت‌گردید. با این وجود اکثریت مردم دربسیاری ازنواحی جهان، هنوزهم تمایلی به محدودکردن تعداد فرزندان خود درحد معینی (مثلاً چهار بچه) احساس نمی‌کنند، البته دربرخی نقاط هم این تمایل کاملاً قوت گرفته است.

مسئله اینك، عبارت ازفراهم آوردن وسایل راحت، ارزان ومؤثر براجرای این مقصود است. یکی از وسایل آسان در اجرای این مقصود قرصهائی است که اخیراً به بازار آمده است و هنوز نتایج آن کاملاً قطعی نشده است. در مدرس که یکی ازایالات هند است، این پیشنهاد مطرح وحتی به‌موقع اجرا گذاشته شده‌است

که والدین خانواده‌هائی‌که به تعداد کافی فرزند دارند، بهتر است سترون[30] شوند، و هزینهٔ اجرای عمل را هم دولت بپردازد. تحقیق برای پیداکردن راههای دیگر به جهت کنترل جمعیت همچنان ادامه دارد که از حمایت و پشتیبانی فراوان هم برخوردار است.

صرفنظر ازکنترل موالید، راه اساسی ومثبت دیگری‌که بتواند مارا به‌هدف برساند به نظر نمی‌رسد. پیشنهادهای دیگری هم در این زمینه مطرح شده است‌از قبیل محدودکردن هزینهٔ بهداشت عمومی، یاحتی توجه نکردن به‌بهداشت عمومی، ویا توجه خاص به هزینه‌های اجتماعی و عدم توجه به تولید بیشتر مواد غذایی، تا آنکه مردم در تولید مثل بیشتر، شجاعانه عمل نکنند. پیشنهاد دیگر اینست که برنامه‌های بهداشت عمومی چنان طرح شود که به حفظ سلامتی گـروههای خاصی متوجه باشد، ونه متوجه تعداد بیشتری از مردم. ولی هیچکدام از این پیشنهادات ارزش عملی زیـادی ندارند. ملاحظات بشر دوستانه اجازه نمی‌دهد، که جوامـع دمکراتیك ازاتخاذ تدابیرلازم برای‌حفظ بهداشت عمومی درمقیاسی هرچه وسیعتر سر به‌پیچند. سیاست محدودکردن اقدامات بهداشتی به‌گروههای تعلیم یافته، نیز محققاً به‌برانگیختن طوفانی ازمخالفت افکارعمومی خواهد انجامید. وسرانجام این استدلال را هم‌که افزایش‌تولید، مستلزم بهبود وضع بهداشت عمومی است نمی‌توان نادیده‌گرفت؛ وبهبود وضع بهداشت عمومی هم، به‌خودی خود موجب کاهش میزان مرگ و میر خواهد شد. درکار پرورش دام، شاید ممکن باشدکه مرگ و میر انبوه گله را به چیزی نگیریم و به جلوگیری ازآن برنخیزیم وسرمایه و وسایل خود را برای حفظ‌آخرین باقیمانده‌های‌گله به‌کاربریم. ولی درمورد انسانها نمی‌توان به چنین وسایلی توسل جست و مثلاً به‌بیماری عده زیادی بی‌اعتنا ماند و فقط در آخرین مراحل به‌مداوای باقی‌ماندگان پرداخت.

اگر برای جلوگیری از افزایش جمعیت اقدام مثبتی صورت نگیرد، و برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی هم موجب بالارفتن درآمد سرانه شود، باز نتایج فهری افزایش درآمدکه عبارت است ازتوسعهٔ زندگی‌شهری، برخورداری ازتعلیم وتربیت بیشتر، عقلانی‌ترشدن زندگی و تفکر، تأمین موقعیت زنان، و بروز علاقه در مردم به برخورداری بیشتر از مظاهر رفاه مادی، در مآل امر به طور قطع خود موجب تقلیل نرخ ولادت خواهد شد. ولی مسئله این است که این نتیجه تا چه اندازه، و چه موقع پدیدار می‌شود. خوشبین‌ها و بدبین‌ها، پاسخهای متفاوتی به‌این‌سئوالها می‌دهند.

☐ خلاصه

در بسیاری ازنواحی توسعه‌نیافتهٔ جهان، البته نه درهمهٔ آنها، تراکم‌جمعیت، ورشد سریع آن، بابرنامه‌های توسعهٔ‌اقتصادی به‌رقابت برخاسته‌است وبیم‌آن می‌رود که در این رقابت، رشد سریع جمعیت برآهنگ توسعهٔ اقتصادی‌پیشی‌گیرد. میزان مرگ ومیر، با اجرای‌برنامه‌های‌آسان وارزان‌بهداشت عمومی،کم‌شده‌است. افزایش درآمد سرانه نیز به نوبهٔ خود باز هم به‌پایین‌ترآمدن میزان مرگ و میر کمك کرده‌است. ازطرف دیگر، افزایش درآمدسرانه، افزایش‌تعداد موالید را نیزموجب شده است؛ واگرهم افزایش درآمد، به افزایش تعداد موالید منجر نشود، کاهشی‌که از این رهگذر درمیزان ولادت به چشم می‌خورد، بسیارکمتر ازکاهشی است‌که در میزان مرگ و میر رخ می‌دهد. نتیجهٔ این جریان، افزایش سریع و بسیار جمعیت است. این افزایش همچنان ادامه خواهد یافت، تا به‌نقطهٔ تعادلی برسد، که دراین نقطه میزان ولادت با میزان مرگ ومیر برابر خواهد بود. ازنظر مالتوس افزایش درآمد سرانه با آهنگ فعلی افزایش جمعیت، ممکن نیست. زیرا هرافزایشی‌که

در مدت کوتاه در میزان درآمد حاصل شود، براثر افزایش بعدی جمعیت که قهراً سریعتر خواهد بود، خنثی می‌شود. یعنی در توزیع مجدد درآمد تازه بین جمعیت فزونی گرفته، قهراً به‌هرفرد مبلغ بیشتری نخواهد رسید. بروزتحول سریع درنرخ ولادت یا مرگ ومیر، موجب بروزتحول در وضع سنی جمعیت کشور می‌شود و نسبت کارگران را به‌کل جمعیت تغییر می‌دهد. مهاجرت هم تدبیرمؤثر و امیدوارکننده‌ای برای فرار از این دشواریها نیست. از این‌رو درکشورهای توسعه نیافته به ویژه در هندوستان، برای محدودکردن تمایلات خانواده‌ها به داشتن فرزند، اقداماتی آغاز شده است. سقط جنین، خوردن‌قرصهای ضدآبستنی، ونازاکردن از طریق جراحی، شیوه‌هایی است که برای جلوگیری از افزایش سریع جمعیت مورد توجه و مطالعه قرارگرفته است.

□ کتاب شناسی

اگر بخواهیم یك منبع جامع در مسئلهٔ جمعیت را معرفی‌کنیم بهتر است از نشریهٔ The Determinants and Consequences of Population Trends، از انتشارات سازمان ملل، چاپ نیویورك، منتشره به سال ۱۹۵۳، یادکنیم. خلاصه‌ای از این نشریه تحت عنوان:
Population Growth and the Standard of Living in Underdeveloped Countries,
در مجموعه‌ای‌که Okun و Richardson فراهم‌آورده‌اند چاپ شده است.

دیگر از نوشته‌های قابل توصیه در این زمینه نوشتهٔ H. Leibenstein است تحت‌عنوان:Theory of Economic Demographic Development، ازانتشارات دانشگاه پرینستون، سال ۱۹۵۴. در این نوشته تأکید بسیار شده است که اقداماتی

معمول گردد تا به «تعادل در سطح پایین» گرفتار نشویم.

غیر از اینها نوشتهٔ Hagen و Villard، که در زیرنویس شمارهٔ ۱ همین فصل معرفی می‌شود نیــز قابل توصیه است. در صورتی که بخواهیم مسئلهٔ مطروحه را از یك دیدگاه تاریخی و تئوریك مــورد شناسایی قــرار دهیم مراجعه به نوشتهٔ H. J. Habakkuk و G. Ranis و گفتــگوهایی که دربارهٔ این نوشته صورت گرفته است توصیه می‌شود. این نوشته و نظراتی که راجع به آن بیان شده است در مجلهٔ:
American Economic Review,
شمارهٔ ماه مه، سال ۱۹۶۳، صفحات ۶۳۳_۶۰۷، درج شده است.

حواشی و مآخذ مربوط به فصل پانزدهم

۱ـ به‌نوشتهٔ آرتور لوئیس دربارهٔ مقالهٔ *J. Viner*: تحت عنوان: «نقش ایالات متحده در اقتصاد جهانی» که *R. Lekachman* در مجموعه‌ای به‌نام: *National Policy for Economic Welfare at Home and Abroad* درج کرده‌است، مراجعه کنید. این نشریه به سال ۱۹۵۵ در نیویورك منتشر شده است و مطالب موردنظر درصفحهٔ ۲۱۱ آن درج گردیده‌است. مؤسسهٔ انتشاراتی آن نیز *Doubleday, Garden City* می‌باشد. و نیز به نوشتهٔ *E. Hagen* تحت عنوان : *Population and Economic Growth* ، منـدرج در *American Economic Review* ، شمارهٔ ژوئن‌سال ۱۹۵۹، صفحات ۳۲۷ـ ۳۱۰، مراجعه کنید. همچنین‌می‌توانید به‌نوشتهٔ *H. H. Villard*، تحت عنوان: *Economic Development*، از انتشارات *Holt* ، چاپ نیویورك ، سال ۱۹۶۳، فصول ۱۶ و ۱۷ مراجعه کنید.

۲ـ از تز دکترای *Alvaro Lopez* ، تحت عنوان :
Problems of Stable Population Theory,
تقدیم شده به دانشگاه پرینستون، نقل‌شده است. این اثر به چاپ نرسیده‌است.

۳ـ به مقالهٔ *K. Davis*، تحت عنوان «سقوط حیرت‌آور میزان مرگ و میر درمناطق توسعه‌نیافته» که درصفحهٔ ۳۰۷، شمارهٔ ماه مه سال ۱۹۵۶، مجلهٔ *American Economic Review*,
درج شده است، مراجعه کنید.

۴ـ بـه صفحهٔ ۳۱۰ مقالهٔ مذکور در توضیح شمارهٔ ۳ ایـن فصل اثر دیویس مراجعه کنید.

۵– از اظهارات *R. G. Gustavson*، درکنفرانسی دربارهٔ «نقش منابع طبیعی در توسعهٔ بین‌المللی». این کنفرانس در ژانویهٔ ۱۹۶۳ در واشنگتن برگزار شده است.

۶– به صفحهٔ بیست مقالهٔ *Kuznetz* ، تحت عنوان :

Toward a Theory of Economic Growth,

در مجموعهٔ *R. Lekachman* که درقسمت اول توضیح شمارهٔ یك همین فصل از آن نام برده‌ایم، مراجعه کنید.

۷– نسبت ده درهزار، نسبت محدودی است و اگر هرفرد به صدسالگی برسد جمعیت ثابت می‌ماند، ولی چون عملاً افراد ندرتاً به‌صدسالگی می‌رسند این نسبت مفسر کاهش جمعیت تلقی می‌گردد .

۸– به نوشتهٔ *M. Mead* تحت عنوان :

Cultural Patterns and Technical Change,

از انتشارات یونسکو، چاپ پاریس، سال ۱۹۵۳، صفحهٔ ۱۲۵، مراجعه کنید .

۹– به نوشتهٔ *K. B. Smellie* ، تحت عنوان :

The British Way of life

که توسط مؤسسهٔ *Heinemann* ، به سال ۱۹۵۵، درلندن منتشر شده است، مراجعه کنید.

۱۰– به‌نوشتهٔ *C. Issawi*، تحت‌عنوان: *Egypt at Mid-century* چاپ *Oxford, Fair Lawn, N. J.* ، سال ۱۹۵۴، فصل‌چهارم، مراجعه کنید.

۱۱– به صفحهٔ ۱۳۱ مقالهٔ *C. Kindleberger* ، تحت عنوان :

The Postwar Resurgence of the French Economy,

منتشره درمجموعه‌ای که به نام : *In Search of France* ، توسط *Stanley Hoffmann* ، به سال ۱۹۶۳ فراهم آمده است و تـوسط دانشگاه هاروارد منتشر شده است مراجعه کنید.

۱۲– بـه کتاب : *The Geography of Hnger* ، از انتشارات : *Little, Brown, Boston* ، سال ۱۹۵۲، مراجعه کنید.

۱۳– به صفحهٔ ۱۶۴ کتاب بالا مراجعه کنید .

۱۴– به کتاب *K. Davis* ، تحت عنوان :

The Population of India and Pakistan,

نشریهٔ دانشگاه پرینستون ، سال ۱۹۵۱، مراجعه کنید .

۱۵– به مقالهٔ *Kingsley Davis* ، در نشریهٔ

American Economic Review,

شمارهٔ ماه مه سال ۱۹۵۶، صفحهٔ ۳۱۵، مراجعه کنید.

۱۶– به نشریهٔ سازمان ملل، تحت عنوان :

Processes and Problems of Industrialization in Underdeveloped Countries,

چاپ نیویورك ، سال ۱۹۵۵، صفحهٔ ۱۵، مراجعه کنید .

۱۷– به صفحه ۳۱۶ کتاب *K. Davis* ، که در توضیح شمارهٔ ۱۴ همین فصل معرفی شده است، مراجعه کنید.

۱۸– به کتاب مذکور در توضیح شمارهٔ ۱۴، صفحه ۵۶–۵۵، مراجعه کنید .

۱۹– به نوشتهٔ *Irene Taueber* ، تحت عنوان :

The Population of Japan,

مندرج در نشریهٔ پرینستون، سال ۱۹۵۸، مراجعه کنید .

۲۰– به کتاب *H. Leibenstein* ، تحت عنوان :

A Theory of Economic–Demographic Development,

مندرج در نشریهٔ دانشگاه پرینستون، سال ۱۹۵۴، مراجعه کنید.

۲۱– به نوشتهٔ *Richard Nelson* ، در مجلهٔ

Economic Development and Cultural Change,

شمارهٔ آوریل ۱۹۶۰، صفحات ۳۸۸–۳۷۸، مراجعه کنید. عنوان مقالهٔ *Nelson* این است :

Growth Models and the Escape from the Low – Level Equilibrium Trap: The case of Japan.

۲۲ـ به مقالهٔ *H. H. Villard*، تحت عنوان :

Some Notes on Population and Living Level,

مندرج در نشریهٔ *Review of Economics and Statistics*، شماره ماه مه سال ۱۹۵۵، صفحهٔ ۱۸۹، مراجعه کنید.

۲۳ـ به مقالهٔ مندرج در توضیح شمارهٔ ۲۲ مراجعه کنید.

۲۴ـ به‌مقالهٔ *J. J. Spengler*، تحت عنوان: *Population Theory* مندرج در مجموعه‌ای که *B. F. Haley*، تحت عنوان :

A Survey of Contemporary Economics,

فراهم آورده است مراجعه کنید. این مجموعه توسط *Irwin, Homewood*، در سال ۱۹۵۲ منتشر شده است .

۲۵ـ به نوشتهٔ *F. Bastos de Avila*، تحت عنوان :

Economic Impacts of Immigration: The Brazilian Immigration Problem,

چاپ لاهه که توسط مؤسسهٔ *Martinus Nijhoff*، به‌سال ۱۹۵۴، منتشر شده است، مراجعه کنید .

۲۶ـ به صفحهٔ ۱۹ کتاب *Davis*، که در توضیح شمارهٔ ۱۴ از آن نام برده شد ، مراجعه کنید.

۲۷ـ به مقالهٔ *T. Iynn Smith*، مندرج در مجموعهٔ **کوزنتز** ، **مور و اشپنگلر** تحت عنوان : *Economic Growth: Brazil, India, Japan*، مراجعه کنید. این مجموعه را *Duke, Durham*، در سال ۱۹۵۵ منتشر کرده است. عنوان مقالهٔ *Smith* که درصفحات ۲۶۲ـ۲۴۱ درج گردیده ، چنین‌است:

Demographic Factors Related to Economic Growth in Brazil.

۲۸ـ به‌کتاب : *W. A. Lewis*، به نام :

The Theory of Economic Growth,

از انتشارات *Irwin Homewood*، سال ۱۹۵۵، صفحهٔ ۲۱۱، مراجعه کنید.

۲۹ـ به نوشته‌های : *Stephen Enke*، تحت عناوین :

Population Review و *Economics for Development*

چاپ *Englewood Cliffs* و *Prentice-Hall*، سال ۱۹۶۳، فصل بیستم، مراجعه کنید.

۳۰ـ به شمارهٔ ۲۶ مارس ۱۹۶۳ نیویورک‌تایمز، مقاله‌ای تحت عنوان:

Madras Limits Payments in Sterilization Program,

مراجعه کنید.

قسمت سوم

مسائل بین‌المللی توسعهٔ اقتصادی

فصل شانزدهم

تجارت خارجی، یا خودبسندگی

□ مطالعه در برتری نسبی

برای نشان‌دادن تقسیم بین‌المللی کار، معمولاً دوکشور را برای مثال باهم مقایسه می‌کنند، که هرکدام در تولید کالای واحدی تخصص داشته باشند، وعوامل تولیدآن کالای واحد درآن کشور، موجود باشد (و این عوامل فقط در داخل کشور قابلیت حرکت دارد و نمی‌توانند به خارج‌کشور منتقل شوند). چگونگی تولید در هر دو کشور مشابه است و در هر دوکشور اشتغال‌کامل و رقابت کامل حکومت می‌کند، و چند فرض‌کلاسیك دیگر علاوه‌براین فروض.

شك نیست‌که برمبنای چنین‌فروضی شخص‌مطالعه‌کننده به این‌نتیجه می‌رسد که، چنانچه این دوکشور محدودیتهای بازرگانی خارجی خود را از میان بردارند، و به تجارت آزاد با یکدیگر بپردازند، هردو از مزایای تجارت با هم بهره‌مند خواهند شد. در چنین حالی وجود **برتری نسبی** حتمی و قطعی خواهد بود. برتری نسبی معمولاً ناشی‌از تفاوت وضع عوامل‌تولید درکشورهای مختلف است. طبق این نظر، هرکشور باید به تولیدکالایی بپردازدکه از لحاظ عوامل تولید، مناسبترین شرایط برای تولیدآن‌کالا را دارد.

بسیاری از اقتصاددانان معتقدند، باوجود سکون وعدم تحرکی که درذات تئوری برتری نسبی موجوداست، بازهم می‌توان این نظر را درکشورهای درحال رشد اعمال نمود. هرکشور درحال توسعه‌ای که، به لحاظ تسهیلاتی که در حمل کالاهای آن پدید می‌آید، به تجارت بین‌المللی وارد می‌شود، باید سعی کند با تولید و صدور کالاهایی که در تولید آنها برتری نسبی دارد، حداعلای درآمد ممکن را به دست آورد. و با افزایش جمعیت یا پیشرفت تکنیک خود، برتری نسبی خویش را در تولید یک کالای خاص مستمراً مورد بررسی قرار دهد، و با توجه به عوامل تولید، و نسبت ترکیب آنها درشرایط جدید، منابع خودرا به تولید کالایی اختصاص دهدکه بتواند بیشترین درآمد را از آن به دست آورد.

قانون برتری نسبی چنین حکم می‌کند، که درآمداضافی حاصله، به‌جای آنکه‌در صنایع تأمین کنندهٔ احتیاجات داخلی، ورقابت بامصنوعات وارده به‌کشور سرمایه‌گذاری شود، باید در صنایع تهیه‌کنندهٔ کالاهای صادراتی، که کشور در تولید آنها بیشترین قدرت ممکن را دارد، سرمایه‌گذاری شود. براساس این نظر، هرکشور باید ازمنابع خود حداکثر استفادهٔ ممکن‌را به‌عمل‌آورد، نه‌آنکه سعی‌خود را به‌تأمین احتیاجات داخلی محدودکند. هرکشور با تهیه وصدورکالاهایی که در تولیدآنها بیشترین‌قدرت ممکن را دارد، خواهد توانست مقدار زیادتری از کالاهایی که در تولید آنها چنان قدرتی ندارد، ازخارج خریداری کند. و فقط در این صورت است که از منابع کشور بیشترین استفادهٔ ممکن به عمل آمده است. این است اساس و جوهر نظریهٔ مکتب برتری نسبی، که مخالفین باید بتوانندآن را با دلایل قوی، متزلزل سازند.

عوامل طبیعت و کار در طی مدت‌کوتاه، نوعاً ثابت است؛ ولی سرمایه در طی مدت‌کوتاه، به مقدار قابل توجهی افزایش می‌یابد. این تغییر نسبت عوامل تولید در یک‌کشور، اساس‌نظریهٔ برتری‌نسبی‌را متزلزل نمی‌سازد[1]، زیرا با تحول نسبت عوامل

تولید، فقط ممکن‌است نوع کالایی‌که کشور در تولیدآن بیشترین توانایی را دارد تغییر کند، ولی این اصل‌که به هرحال با هر نسبتی‌ازعوامل تولید، هرکشور درتولید یك یا چندکالا برتری نسبی دارد همچنان به جای خود باقی می‌ماند.

□ مخالفین نظریهٔ برتری نسبی

گروههای‌مختلفی، از اقتصاددانان‌معروف‌به‌مکتب آلمانی‌وپروتکسیونیستهای امریکایی‌گرفته، تا یانگ* و جان‌ویلیامز**، مصرانه با اساس نظریهٔ برتری نسبی مخالفت‌کرده‌اند. این‌عده معتقدندکه‌تجارت آزادحالت‌جمود وسکونی‌پدیدمی‌آورد، که مآلاً بیشترین نفع ممکن را برای جهانیان دربرندارد. استدلال آنها این است که براثر تجارت‌آزاد سطح قیمتها درحد پایینی قرارمی‌گیرد،که‌کمترمشوق توسعهٔ بنگاههای اقتصادی است. در حالی‌که با وجود تعرفه‌های حمایتی و بالاماندن سطح قیمتها، صاحبان صنایع به‌توسعهٔ بنگاه اقتصادی خود تشویق‌می‌شوند، وبراثر وسعت یافتن بنگاههای اقتصادی میزان تولید افزایش می‌یابد، و افزایش میزان تولید به نوبهٔ خود موجب تقلیل‌قیمتها خواهد شد، چنانکه ممکن‌است، قیمتها حتی‌ازسطح قیمتهای تجارت‌آزاد هم‌کمتر شود.

مدتهای دراز حمایت از صنایع جوان، از اساسی‌ترین دلایل مخالفین نظریهٔ برتری نسبی بود، ولی اخیراً سلسله دلایل متعددی علیه آزادی تجارت از جانب علمای اقتصاد اقامه شده است، که قدرت و کیفیت آنها با دلیل کلاسیك حمایت از صنایع جوان، کاملاً متفاوت است. دلایلی‌که جدیداً علیه نظریهٔ برتری نسبی اقامه شده است، مبتنی براین اصل است‌که برتری نسبی در مدت‌کوتاه، ثبات اقتصادی را مختل می‌سازد، و درمدت بلند (به لحاظ تغییر نسبت مبادلهٔ فرآورده‌های‌کشاورزی

---

* Allyn Young ** John H. Williams

با فرآورده‌های صنعتی)، به رشد اقتصادی زیان می‌رساند. از طرف دیگر درتوجیه نظریهٔ برتری نسبی باید بین منافع خصوصی افراد معدود و منافع عمومی اجتماع تفاوت قائل‌شد؛ و ازهمهٔ اینها اساسی‌تر، این‌نظریه را باید درشرایط اقتصاد متحرك دنیای‌کنونی، یعنی با توجه به‌تغییرات دائمی‌عوامل‌تولید، افزایش‌سرمایه، پیشرفت تکنیك، ولزوم تهیهٔ بسیاری ازکالاهای نیمه‌تمام، مورد بررسی قرار داد. علیه‌نظریهٔ برتری نسبی دلایل بسیار دیگری نیز ابرازگردیده است ولی دلایلی‌که ذکرشد از اصلیترین آنها بشمار می‌روند.

عدم‌ثبات‌بازارهای صادراتی، یکی‌از دلایل‌مخالفین ایجاد تخصص بین‌کشورها است، زیرا برای تولید هرکالا در بازار بین‌المللی، در مدت کوتاه، سرمایه‌گذاریها نامتعادل ومتفرق، منابع غیرمتحرك، و احتیاجات هم پراکنده وغیرقابل‌تراکم است (که همهٔ این عوامل باعث عدم‌ثبات بازارکالاهای صادراتی می‌شود). ولی اگر درمدت بلند، قیمت‌کالاهایی مانند مواد غذایی، یا مواد خام‌کشاورزی و یا موادمعدنی، ثابت بماند، شاید یك‌کشور بتواند درتولیدآنها تخصص پیدا کند. ولی‌تغییر سریع‌قیمتها در مدت کوتاه، اساس این فعالیتها را مختل و پیشرفت اقتصادی را کُند می‌سازد. ممکن نیست تولید و مصرف داخلی را بتوان براساس درآمد حاصله از صادرات استوارنمود، زیرا این‌درآمد درهرسال به‌طورقابل‌ملاحظه‌ای تغییرمی‌کند. بررسی سازمان ملل متحد ازنوسان سالانهٔ قیمت ۵۰ کالا، درفاصلهٔ سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۵۰، نشان می‌دهد[۲] که به طور متوسط قیمت کالاها در این مدت، ۱۴درصد نوسان داشته است. وقتی قیمت‌کالای صادراتی به این اندازه نوسان کند، طبیعی است کشوری که اقتصاد خود را به‌تولید یك یا چندکالای تخصصی متکی‌کرده است، دیگر بردرآمد ملی و ارزحاصل ازتجارت خارجی‌خودکنترلی نخواهد داشت و بدین‌ترتیب سرعت رشد اقتصادی‌کشور از اختیار مقامات داخلی خارج می‌شود[۳]. از این‌رو شاید بتوان

گفت: برای کشورهایی که در آغاز اجرای برنامهٔ رشداقتصادی خود هستند، بهتر آن است که حد تخصص پایینتری را بپذیرند، و درآمد خارجی نسبتاً کمتری تحصیل کنند، ولی در عوض برفعالیتهای اقتصادی کشور خودکنترل بیشتری داشته باشند.

عدم ثبات بازارهای صادراتی بیشتر متکی به این اصل است، که نوعاً تقاضا را واجد قابلیت کشش نمی‌دانند، و از این‌رو وجود تخصص و برتری نسبی را درحد مصرف موجود، قابل دفاع می‌دانند، درحالی‌که سرمایه‌گذاری بیشتر درهمان رشته و برای تولید همان کالارا موجب تنزل قیمت آن کالا می‌دانند. اگر تقاضا فاقد قابلیت کشش است، پس برای محاسبهٔ درآمدنهایی مبالغ سرمایه‌گذاری شده، باید نه‌فقط به درآمد حاصله از آن میزان سرمایه‌گذاری براساس قیمتهای موجود توجه‌کرد، بلکه باید تأثیراین سرمایه‌گذاری را درسطح قیمتها هم ملحوظ داشت. و از این‌رو به نظر می‌رسدکه بهتر آن است، منابعی را که فعلاً به‌کار تولید کالاهای صادراتی اشتغال دارند به حال خود گذاشت، و درآمدهای‌اضافی تازه را در رشته‌های دیگر سرمایه‌گذاری کرد. البته در این صورت احتمال آن هست که درآمد حاصله از این نوع سرمایه‌گذاری، از درآمد ناشی‌از سرمایه‌گذاری درتولیدکالاهای صادراتی کمتر باشد؛ ولی درآمد نهایی آن بیشتر خواهد بود. وجود برتری نسبی مشوق و ملهم توسعهٔ صنایع صادراتی‌است، ولی برتری نسبی نهایی، مؤید سرمایه‌گذاری در تولید کالاهای وارداتی است.

تزلزل‌قیمت کالاهای صادراتی در بازارخارجی تنها مشکل قضیه نیست، بلکه عدم اعتماد به فروش کالا دربازار خارجی‌نیز، خوداشکال دیگری است. چنانکه در فصول گذشته‌دیدیم، حفظ تعادل درعرضه، مستلزم آن‌است که‌یاعده‌ای‌ازتولیدکنندگان تغییر رشته دهند، و یا آنکه اساساً فعالیت اقتصادی آنها تعطیل شود. و معمولاً در هنگام به هم خوردن تعادل عرضه، جلوگیری از تولیدکنندهٔ خارجی آسانترین

راه حل قضیه است. اگر تولیدکنندهٔ خارجی توفیق پیدا کند، مثلاً کفشهای ساخت خود را در کشور دیگر بفروش برساند و به اصطلاح برای کفشهای تولیدی خود بازاری در یك کشور خارجی ایجادکند، معنای این سخن آن است که کشور خارجی واردکنندهٔ کفش، می‌تواند با اطمینان خاطر کامل، در تولید کفش سرمایه‌گذاری کند، و تولیدکنندهٔ خارجی کفش را از بازار داخلی خود خارج نماید.

دلیل دیگر علیه تخصص در تولید یك یا چند کالا، آثار نامطلوب آن در طول مدت بلنداست، زیرا تخصص کشور درحال رشد، نوعاً در تولید مواد خام‌خواهد بود، و قیمت مواد خام نسبت به کالاهای صنعتی، همواره در حال تنزل بوده است. ابتدا تصور می‌کردند چون کشاورزی تابع قانون بهرهٔ نزولی، و صنعت تابع قانون هزینهٔ نزولی است، لذا نسبت مبادلهٔ فرآورده‌های کشاورزی با فرآورده‌های‌صنعتی، به‌نفع تولیدکنندهٔ کشاورز، در تغییر است. ولی ملاحظات متعدد نشان داده است که اولاً هیچ رشته‌ای از فعالیت اقتصادی، مطلقاً تابع و محکوم قانون ثابت و معینی نیست، ثانیاً درعمل دیده شده است که نسبت مبادلهٔ فرآورده‌های‌کشاورزی باصنعتی، همواره به زیان تولیدکنندهٔ کشاورزی تغییر کرده است. تنها موردی که خلاف این اصل دیده شده است، نحوهٔ تغییر این نسبت در انگلستان از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۳۸ می‌باشد. بدیهی است که این مورد منحصر به فرد، دلیل قاطعی بر اثبات لزوم ایجاد تخصص برای کشورهای درحال توسعه، نمی‌تواند تلقی گردد.

به طورکلی نظرمخالفان ایجاد تخصص، متکی بر تعمیم قانون انگل است که می‌گوید: «همراه بارشد درآمد سرانه دردنیا، لزوماً منابع اقتصادی ازکارتهیهٔ مواد غذائی، باید خارج وبه تهیهٔ کالاهای صنعتی اختصاص یابند، زیرا اگر چنین نشود مواد غذایی بیش ازاندازهٔ مورد احتیاج تولید می‌گردد، که نتیجهٔ آن یاتنزل قیمت فرآورده‌های غذائی، ویا افزایش مصرف موادکشاورزی درصنعت خواهد بود.»

این سخن بدان معنا است که اگر رشد تولید کشاورزی و صنعتی به یك اندازه باشد، قیمت فرآورده‌های کشاورزی از صنعتی کمتر خواهد بود؛ و یا به‌عبارت دیگر افزایش کارآیی در قدرت تولید صنعتی در کشورهای توسعه یافته، به افزایش قیمت عوامل تولید (که مهمترین آنها نیروی کار است) منجر می‌شود، وحال آنکه افزایش قدرت تولید در کشور درحال رشد، باعث می‌شود که نیروی کار کشور به صورت کالای ارزان به خارج صادر شود.

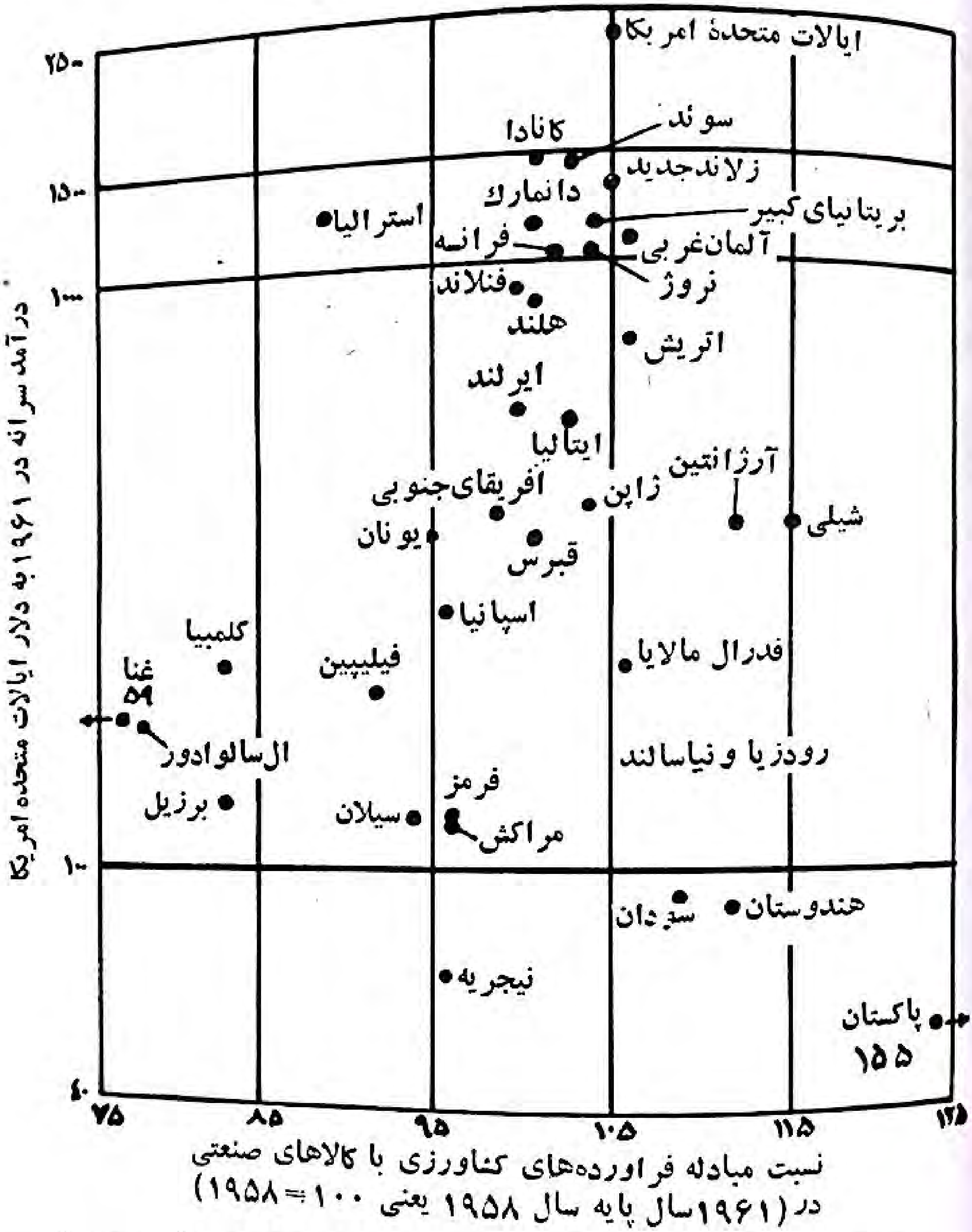
گرچه نسبت مبادلهٔ کالاهای کشاورزی و صنعتی با یکدیگر، خط سیر معین و غیرقابل انحرافی را طی نمی‌کند، ولی از تجارب گذشته و آنچه در اروپا رخ داده است، چنین برمی‌آید که این نسبت همواره به زیان کشورهای در حال رشد تغییر کرده است[۴]. ولی با توجه به اینکه برخی کشورهای صنعتی صادرکنندهٔ مواد اولیه هم هستند، چنانکه انگلستان و آلمان (زغال) و ایالات متحده (غله وپنبه)، صادر می‌کنند، و برخی کشورهای در حال رشد هم، کالاهای ساخته شدهٔ صنعتی صادر می‌کنند، مانند ژاپن و هند که صادرکنندهٔ منسوجات هستند؛ شاید بتوان گفت که بهرحال سود و زیانی که نصیب این دو گروه کشورها می‌شود، تا حدی متعادل می‌گردد؛ ولی چون درکشورهای درحال رشد قدرت تولید تحرك لازم را ندارد، لذا همواره تحول و تغییر قیمتها به ضرر مواد اولیهٔ صادراتی این کشورها خواهد بود.

ممکن است این کشورها به تولید و صدور کالایی اشتغال داشته باشند و از رهگذر آن سود سرشار هم ببرند، وبه لحاظ مزایای طبیعی، هیچ‌کشوردیگری‌هم نتواند در مقام رقابت وهم چشمی با ایشان برآید، ولی به طورکلی و به عنوان یك اصل قابل‌قبول، بایدگفت‌که اگر یك‌کشور درحال رشد بازار پرسودی برای کالاهای صادراتی خود به‌دست‌آورد، کشورهای صنعتی با تمام قدرت وارد ماجرا می‌شوند، و تلاش می‌کنند بهرشکل وطریقی‌که ممکن است، بازاررا ازدست اوخارج سازند و

خود دراختیاربگیرند، ومعمولاً هم موفق می‌شوند. وکشوردرحال توسعه ناچاربازار را ازدست می‌دهد وچون‌آن قدرت تحرك‌را هم نداردکه بلافاصله نیروهای تولیدی خود را در تولید کالای دیگری به‌کار اندازد، درنتیجه قیمت کالای صادراتی سقوط می‌کند. ومی‌دانیم‌که درصورت‌افزایش‌قیمتها، تولیدکنندگان به‌افزایش تولیدکالایی که‌قیمتش افزایش یافته است تشویق می‌شوند، وافزایش‌تولیدکاری است نسبتاً آسان وعملی؛ ولی در صورت تنزل قیمتها، تولید کنندگان به آسانی نمی‌توانند به تقلیل تولید یا تعطیل سازمان تولیدی خود بپردازند ودر نتیجه به اقتصاد کشور در حال رشد، لطمه‌ای قابل توجه واردخواهد شد.

چنانکه از نمودار ۱ـ۱۶ برمی‌آید قیمت صادرات برخی از کشورهای کم رشد در سال ۱۹۶۱ نسبت به سال ۱۹۵۸، ودر مقایسه بادرآمد ملی آنها دچارتنزل شدیدی شده است، که از میان آنها، برزیل، کلمبیا، السالوادور (صادرکنندهٔقهوه) وغنا (صادر کنندهٔ کاکائو) بیشتر به چشم می‌خورند. اما درهمین‌مدت، قیمت‌کالاهای صادراتی کشورهای صنعتی (البته به استثنای مواد خام صادره) افزایش یافته است. قیمت کالاهای صادراتی‌هند وپاکستان و بعد ازآنها استرالیا در این مدت ترقی قابل ملاحظه‌ای نموده است، واین کشورها هیچکدام به صدور یك کالای خاص متکی نبوده‌اند. تنزل سریع قیمت محصولات‌کشاورزی، وزیان وارده برکشورهای‌کم رشد درسال ۱۹۵۰، سازمان ملل متحد را برانگیخت تا باوجود این‌که هیچ پیشنهادقابل اجرایی مطرح نبود، به‌تشکیل یك کنفرانس جهانی‌بازرگانی مبادرت ورزد، تا شاید بتواند راه حلی برای این مشکل بیابد.

احتمال تنزل قیمت کالاهای صادراتی ، دلیل قاطع برنفی تخصص در تجارت خارجی نیست، بلکه این احتمال بیشترمؤید این اصل است‌که اقتصاد هرکشوربابد قدرت تحرك کافی داشته باشد، و در هرزمان برای بهره برداری از شرایط اقتصادی



نمودار ۱-۱۶ : نسبت مبادلهٔ کالاهای کشاورزی با صنعتی در سال ۱۹۶۱ با درآمد سرانهٔ کشورها در این سال مقایسه گردیده است (برای محاسبه نسبت مبادلهٔ کالاها، قیمت واحد کالای صادراتی، برقیمت واحد کالای وارداتی تقسیم شده است).

منابع : نشریهٔ آماری سازمان ملل، شمارهٔ مه ۱۹۶۳، برای نسبت مبادله، و برای درآمد سرانه ازجدول ۱ــ۱ کتاب حاضر استفاده شده است.

روز، و برای تقلیل زیان وارده از رقابتهای رقبای خارجی خود، بتواند در تخصیص منابع خود تجدید نظر کند. و باز این سخن البته بدان معنی نیست که یك کشور نباید از منابع خود حد اعلای استفاده را به عمل آورد. شاید اگر تحول قیمتها در مسیر معینی صورت می‌گرفت قضیه به این اندازه پیچیده نبود. ولی تحول قیمتها به هر طریق که صورت بگیرد عکس‌العمل کشورهای کم‌رشد در برابر آن، با عکس‌العمل کشورهای صنعتی باید متفاوت باشد.

اگر قدرت تولید یك کشور درحال رشد در زمینهٔ تولید یك کالا تثبیت گردد، احتمال آنکه تغییر قیمتها به سود یا زیان او تمام شود بسیار زیاد است، بدون اینکه کشور مورد بحث بتواند اقدامی برای مقابله با آن صورت دهد. و چون نوعاً وضع کشورهای کم‌رشد چنان‌است که درصورت سقوط قیمت کالای صادراتی خود، نمی‌توانند در تولید و عرضهٔ کالاهای خود تجدیدنظر کنند؛ پس درطول مدت بلند، تحول قیمت فرآورده‌های کشاورزی نسبت به‌صنعت همواره به‌زیان کشورهای کم‌رشد تمام می‌شود.

مخالفت با اشتغال به‌تولید وصدور یك یا چند کالای معین مبنای دیگری هم دارد، وآن تمایز بین هزینهٔ خصوصی و هزینهٔ عمومی یا هزینهٔ اجتماعی تولید آن کالا است. **مانوی اسکو** این‌تمایز را در تئوری[5] **حمایتی** خود به‌خوبی نشان داده است، که در فصول گذشتهٔ این کتاب هم اشارتی بدان شد. به موجب این تئوری وجود بیکاری یا بیکاری مخفی در کشاورزی سبب می‌شود که هزینهٔ خصوصی تولید کالای کشاورزی تا حد فاحشی تقلیل یابد، و همین نقصان هزینهٔ خصوصی است‌که مبنای محاسبهٔ برتری نسبی درتولید فرآورده‌های کشاورزی قرار می‌گیرد، وصدور کالاهای کشاورزی و واردکردن کالاهای ساخته شدهٔ صنعتی را موجه و ممکن می‌سازد؛ ولی این هزینهٔ خصوصی تولید به هیچوجه معرف هزینهٔ اجتماعی تولیدکالای کشاورزی نیست. در رشتهٔ کشاورزی به لحاظ پایین بودن سطح مزد، هزینهٔ خصوصی تولید

فوق‌العاده نازل است. ولی در صنعت به‌لحاظ بالابودن سطح مزد، هزینهٔ خصوصی تولید بیشتر است، و علت بالابودن سطح مزد در صنعت هم، نوعاً وجود قوانین ومقرراتی است که از رقابت آزادانهٔ بیکاران در بازارکار جلوگیری می‌کند.

برمبنای همین ملاحظه است که مانوی لسکو اتخاذ سیاست حمایتی شدیدی را توصیه می‌کند، تا براثر آن صنایع تولیدکنندهٔ کالاهای مورد نیازکشور، توسعه پیدا کنند؛ و کارگر بیکار شعبهٔ کشاورزی به شعبهٔ صنعت، که درآنجا بازدهٔ کار وی قطعاً بیشتر است، منتقل شود. توصیهٔ مانوی لسکو در اصل براین اساس قرار دارد که بازدهٔ نیروی‌کار درکشاورزی ازصنعت کمتراست، و انتقال نیروی‌کار ازکشاورزی به صنعت، به افزایش تولید منجر می‌شود، و برهمین اساس تئوری برتری نسبی‌را نفی می‌کند. ولی وی به عامل سرمایه توجه نمی‌کند، درحالی‌که برای نفی تئوری نسبی می‌توان به‌نحوهٔ ترکیب عامل سرمایه هم استنادکرد؛ بدین توضیح‌که در بازار سرمایه، وضع کاملاً برعکس بازار کار است، یعنی هزینه‌های خصوصی (منظور هزینه‌های سرمایه‌ای است)، در صنعت از هزینه‌های عمومی‌کمتر و درکشاورزی از آن بیشتر است. و هرجا که هزینه‌های عمومی بیشتراز هزینه‌های خصوصی (البته سرمایه‌ای) باشد، مزایای ناشی از برتری نسبی منتفی خواهد شد. به‌طورکلی، راه حل صحیح آن است که تفاوت قیمت عوامل تولید را در شعبه‌های مختلف ازمیان بردارند، و قیمت عوامل تولید را در همهٔ شعبه‌ها یکسان سازند، نه اینکه اجازه بدهیم قیمت عوامل تولید به نحو غیرصحیحی جریان یابد، و سپس براساس آن تخصص ایجاد کنیم و تصورکنیم که کالای ما ارزان تمام شده است.

هلامایینت*، با استدلال دیگری به این نتیجه می‌رسد[۶]، ولی استدلال او هم مبتنی برعدم وجود رقابت کامل در بازار عوامل تولید است. به نظر وی مؤسسات

* Hla Myint

تولیدی کشورهای توسعه‌یافته با برخورداری از تکنولوژی پیشرفته، که مرتباً هم در تکمیل آن کوشش می‌کنند، بازدهٔ بیشتری درکار تولید دارند که طبعاً موجب افزایش بازرگانی بین‌المللی است. اما کشورهای تولیدکنندهٔ مواد اولیه و کشاورزی، نوعاً از تکنولوژی پیشرفته دورمی‌مانند، و میزان بازده وسطح تولیدشان هم پایین‌است، و در نتیجه تجارت این دوگروه‌کشورها با هم، به زیان کشورهای تولیدکنندهٔ مواد اولیه وکشاورزی‌تمام می‌شود. اما این استنباط هم‌قطعیت‌ندارد، زیرا نمی‌توان‌حکم کردکه تولید و صدورمواد اولیه ضرورتاً و ذاتاً کهنگی و رکود تکنیك را با خود همراه دارد. برخورداری از تکنولوژی پیشرفته از یکطرف به‌نحوهٔ ارتباط‌کشور-های‌کم‌توسعه با کشورهای توسعه‌یافته مربوط می‌شود، و از طرف دیگر به ظرفیت کشورهای کم‌توسعه برای عکس‌العمل در برابر انگیزه‌های اقتصادی. و ما در فصل دهم راجع به این مطلب به تفصیل صحبت‌کردیم، در اینجا اضافه می‌کنیم‌که تولید وصدورمواداولیه، ایالات‌متحده وکانادا را برانگیخت و در راه‌پیشرفت‌تکنولوژیك قرار داد. همچنین می‌توان در این زمینه به استرالیا و زیلند جدید و دانمارك و سوئد و نروژ هم اشاره‌کرد. تهیه وصدور بعضی فرآورده‌های‌کشاورزی با پیشرفت و ابداعات تکنولوژیك ارتباط بیشتری دارد، مثلاً صنایع لبنیات بیش از دامپروری، وکشت غلات بیش از صید ماهی و سنجاب، با پیشرفتهای صنعتی ربط پیدا می‌کند. علاوه‌براینها آماده‌کردن بعضی‌مواداولیه، مثلاً کاکائوبرای صدور، خودبرانگیزندهٔ جنبش صنعتی‌است. البته صدور همهٔ مواد اولیه، الزاماً چنین خاصیتی دربر نخواهد داشت. همچنان که تهیه و صدورمواد اولیه همواره اثر ثابت و یکسان ندارد (بلکه با تنوع کالاهای اولیه‌که تولید وصادر می‌شوند، آثارمتفاوتی پدید می‌آید)، درمورد کالاهای ساخته شده هم وضع از همین‌قرار است. یعنی ساختن و صادرکردن‌کالاهای متفاوت هم‌آثار متفاوتی ازلحاظ رشد اقتصادی دربردارد،که ماقبلاً این مسئله را به

هنگام بررسی مواضع اصلی رشد ملاحظه کردیم.

تولید کالای صادراتی، بیشتر و بهتر به رشد اقتصادی کمك می‌کند یا تولید کالای وارداتی؟ عده‌ای معتقدند که تولید کالای وارداتی، وکم کردن انواع کالاهای وارداتی، بیشتر به رشد اقتصادی کمك می‌کند. این نظر که انحرافی از اصل برتری نسبی است، براصل «بازدهٔ صعودی» تکیه دارد، وبدین فرض متکی است که مزایای عمومی ضمنی تولید کالاهای وارداتی، خاصه اثر آموزشی آن بیش ازتوسعهٔ صادرات در تأمین رشد اقتصادی مؤثر است. البته این مطلب کاملاً به اثبات نرسیده است و جمعی از اقتصاددانان از قبیل: واینر* وهابرلر** قویاً با آن مخالفت می‌کنند.[۸] مضافاً اینکه، اگر کالای صادراتی با روشهای علمی وباصرف مقادیر کلان سرمایه تولید شود، اثر آموزشی آنهم وسیع وپردامنه ومؤثردر رشد اقتصادی است؛ چنانکه زراعت در دانمارك واسترالیا هم واجد چنین کیفیتی بود. رویهمرفته می‌توان گفت که کشورهائی که نیروی کار زیاد در اختیار دارند، ودرکار تولید ازشیوه‌های کارگر براستفاده می‌کنند، وبیش ازآنکه در مقام ابداع تکنولوژی باشند از تکنولوژی شناخته شدهٔ کشورهای توسعه یافته استفاده می‌کنند، بهتر است به تولید کالاهای جانشین کالاهای وارداتی بپردازند، وکوشش کنند ازکالای خارجی بی‌نیازشوند. ژاپن نمونهٔ برجسته‌ای ازاینگونه کشورهاست.

صنایع نساجی، ماشین سازی، فولادریزی، تهیه وسایل برقی وکشتی‌سازی در بدوپیدایش خود در ژاپن، تحت حمایت دولت بودند. اما درصورتیکه کشوری، از لحاظ عوامل تولید، دارای امتیازات خاصی باشد، بهتر آن است که بااتخاذ شیوه‌های پیشرفتهٔ تولید به تولید کالا برای صدور بپردازد، و البته درحد ممکن هم واردات خود را محدود سازد.

---

* Viner ** Haberler

رومنی رابینسن* ایراداساسی‌تری به‌نظریهٔ برتری نسبی می‌گیرد، وی معتقد است که نظریهٔ برتری نسبی، بیش از آنکه نشان دهندهٔ وضع آیندهٔ اقتصادی یك کشورباشد، توجیه‌کنندهٔ فعالیتهای اقتصادی‌گذشته آن‌کشور است. وی معتقداست،[۹] برتری یك‌کشور در یکی ازعوامل تولید، همیشگی نیست، وبا تحول تکنولوژیك، یا به‌لحاظ حرکت بین‌المللی عوامل تولید ویا لااقل، با حرکت نیروی کاروسرمایه این برتری دگرگون می‌شود. درمواردی که تجارت امکانات جدیدی برای تشکیل سرمایه، یا تربیت فنی کارگران به وجود می‌آورد، و یا امکان دسترسی به‌کالاهای میانه‌ای را فراهم می‌سازد (که خودنوعی ازدسترسی به عوامل تولید است)، به‌نحو قابل توجهی به‌افزایش تولید ملی‌کمك می‌کند. درچنین‌حالی بایدگفت، این تجارت است‌که امکان بهره‌مندی ازعوامل تولید را فراهم‌آورده است، نه‌آنکه وجودعوامل تولیدباعث پدیدآمدن تجارت گردیده است[۱۰]. این‌بیان شاید محکمترین ضربه‌ای است که برتئوری برتری نسبی وارد آمده است ، ولی البته، این تنها ضربه نیست، ضربات دیگری هم براین‌تئوری وارد آمده که شدت آنها کمتر بوده است.

ازآنجا که اشاعهٔ تکنولوژیك به کندی صورت می‌گیرد، دریك لحظهٔ معین اززمان، شاید بتوان تجارت را نتیجهٔ تفاوت تکنولوژیك تلقی‌کرد، نه معلول‌تفاوت عوامل تولیدموجود. چنانکه اگربگوئیم صنعت هواپیما سازی به‌کارگرزیاداحتیاج دارد. هرگــز به معنای آن نیست که هند کشور صادر کننده هواپیم است، و اگر چنانچه درجریان تولید بتوان، عوامل تولید را جانشین یکدیگر کرد، مثلاً بتوان زمین را جانشین سرمایه یا سرمایه را جانشین زمین نمود، دیگر سخن از برتری نسبی راندن معنی‌نخواهدداشت، ایالات متحدهٔ آمریکابه‌لحاظ‌داشتن سرمایه‌ارزان، می‌تواند لاستیك به‌اندونزی صادرکند و احتمالاً اندونزی هم به‌لحاظ داشتن اراضی

---

* Romnéy Rodinson

وسیع مناسب برای تهیهٔ لاستیك قادربه صدور لاستیك به‌ایالات متحده است.

در حالی که تکنولوژی دستخوش تغییر است، و همراه با تغییر خود نسبت ترکیب عوامل تولید را هم تغییر می‌دهد، بنابراین اتخاذ تخصص درتولید یك‌کالای خاص، نوعی ریسك بشمار می‌آید. تغییرات تکنولوژیك ممکن است اساس تخصص را به هم بزند، چنانکه تغییراتی‌که اخیراً در نحوهٔ تولید نیتراتها، ریون، نایلون، لاستیك، مواد صابونی و اتیرین پدیده‌آمده است، مؤید این مطلب می‌باشد. خلاصه نباید اقتصاد یك‌کشور، تمام امید خود را به یك رشته متکی سازد. وسرانجام باید به تغییر سلیقه‌ها نیز توجه‌کرد. نظریات‌کلاسیك تجارت، غالباً تغییر سلیقه‌ها را در بررسیهای خود وارد نکرده‌اند، و از تأثیر تجارت در سلیقه‌ها غافل مانده‌اند. حال آنکه براثر وسعت‌یافتن حمل و نقل، و ارتباطات، و به لحاظ بروز علاقه در مردم نقاط مختلف جهان به اخذ ظواهر تمدن غربی، سلیقه‌ها در معرض تغییرات فراوان قرارگرفته‌است؛ و دیگر نمی‌توان سلیقهٔ مردم نقاط مختلف جهان را ثابت و درحال رکودتلقی‌کرد. از این‌رو اقتصاددانان‌کلاسیك‌باید توجه‌داشته‌باشندکه هجوم اقتصاد جدید به‌کشورهای کم‌رشد، باعث می‌شودکه مردم این نواحی از کالاها و محصولات بومی ومحلی‌خود روی‌بگردانند و به‌استفاده ازکالاهای صنعتی‌وارداتی‌راغب شوند.

این بود اساسی‌ترین‌گفتگوهایی‌که دربارهٔ تئوری برتری نسبی صورت‌گرفته است. البته‌تردیدی‌نیست‌که تئوری برتری‌نسبی برمبنای فروض‌مطروحه‌آن صحیح است، ولی‌اگر رقابت‌کامل در یك‌کشور وجود نداشته‌باشد، و اگرقدرت تحرك عوامل تولید در داخل کشور محدود باشد، و اگر عوامل تولید در سطح بین‌المللی امکان تحرك نداشته باشند، و اگر ذوق و سلیقه متقاضیان کالاها درحال تغییر و دگرگونی باشد، و اگر هزینهٔ خصوصی‌تولید با هزینهٔ اجتماعی‌آن برابر نباشد، واگر درکشور اشتغال‌کامل حکمفرما نباشد، شاید دیگر نتوان، تئوری برتری نسبی را در تعیین

طریق توسعهٔ اقتصادی مورد اتکاء قرار داد.

ولی با این وصف، تجارت خارجی می‌تواند کشورهای درحال‌رشد را مددکند، تا سرمایه‌گذاری خود را در رشته‌های مختلف متعادل سازند. بررسی تاریخی این مطلب را به خوبی آشکار می‌دارد، که تجارت خارجی در بسیاری موارد خود عامل محرك کشورها در رشد اقتصادی بوده است. باید یادآورشدکه تجارت خارجی منحصر به یك شکل نیست، و دست‌کم سه نوع متفاوت تجارت خارجی را می‌توان تشخیص داد. یك نوع حالتی است که صنعت سازندهٔ کالای صادراتی، رشتهٔ پیشرو اقتصادکشور است. نوع دیگر حالتی است که این صنعت، رشتـهٔ عقب‌مانده اقتصاد کشور است. و نوع سوم، حالتی است متعادل. ما اکنون هرکدام از این سه نوع حالت را بررسی می‌کنیم تا برهرکشور درحال‌توسعه‌ای روشن‌شود، که‌کدامیك از این‌سه‌نوع، بیشتر مناسب حال او است.

□ تجارت خارجی پیشرو رشد اقتصادی

انگلستان نمونهٔ‌برجسته‌کشوری است‌که تجارت خارجی درآن نقش رهبری کننده‌ای داشته است . تا سال ۱۹۱۳ عمـدهٔ صادرات بریتانیا منسوج و زغال بود. صنعت نساجی این‌کشور ازسال ۱۸۱۹ تا ۱۸۴۰ به‌طور متوسط سالی ۶/۷۵ درصد[۱۲] توسعه یافته است، و پس از سال ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۰ این میـزان به ۴/۳ درصد تنزل یافت و این نسبت از ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳ از این میزان هم کمتر شد و به ۱/۵ درصد رسید. صادرات زغال از ۱۲/۷ میلیون تن در سال ۱۸۷۲، به ۴۴/۱ میلیون تن در سال۱۹۰۰ و به ۷۳/۴ میلیون تن درسال ۱۹۱۳ بالغ شد. با وصف اینکه، لوئیس* به‌نقش صادرات در بازکردن راه رشداقتصادی توجه چندانی ندارد، مع‌الوصف معتقد

* W. A. Lewis

است تنزلی که بعد ازسال ۱۸۷۰ درسرعت رشد اقتصادی انگلستان حاصل‌شد، بدان لحاظ بودکه میـزان افزایش سالانهٔ صادرات، از ۶ درصد به ۲ درصد تنزل یافت[۱۳]. ولی این توجیه در صورتی قابل قبول است‌که صادرات را فقط به شکل پیشرو رشد اقتصادی درنظر آوریم.

اقتصاددان دیگری به نام سوینلسون* کند شدن سرعت رشد اقتصادی دوران موردنظر را معلول رقابتهای تجاری می‌داندکه بین‌کشورهای صادرکنندهٔ محصولات صنایع نساجی، فولاد، زغال و ادوات فنی پدید آمد. و بریتانیا برای آنکه بتواند سرعت رشداقتصادی پیشین خود را همچنان حفظ‌کند ناچاربود دراین رقابت شرکت و بررقبای خود غلبه کند و برای غلبهٔ بررقبای خـود ناچار شد که تکنولوژی پیشرفته‌تری اتخاذ کند (خواه از طریق ابتکار خواه از طریق تقلید و اقتباس) و نظام اقتصادی خود را تجدید سازمان دهد[۱۴]. ولی آلمان با توجه کمتـر به تجارت خارجی و تکیهٔ بیشتر بربازار داخلی خود، توانست در راه رشد با سرعت بیشتری حرکت‌کند. رابینسن**چنین نظر می‌دهد که این دو طریق (تکیه به بازار داخلی و تکیه به بازار خارجی) به یك اندازه غیرقابل اعتماد هستند. با این حال اومعتقد بودکه اگر بریتانیا به‌جای تکیه به‌بازار خارجی به‌بازار داخلی خود متکی می‌شد، درکار رشد اقتصادی توفیق بیشتری عایدش می‌گردید[۱۵]. ولی چنین به نظر می‌آید که این سخن قدری مبالغه‌آمیز است. زیرا راست است‌که تکیه به تجارت خارجی باعث می‌شودکه اقتصادکشور در معرض تأثرشدید ازحوادث دنیای خارج قرارگیرد، ولی ضمناً این ثمر را هم داردکه‌کشور را از مسئله ایجاد تعادل، بین شعب مختلف فعالیتهای اقتصادی در داخل‌کشور، آزاد می‌سازد.

غیر از بریتانیا نمونه‌های دیگری هم از این قبیل می‌توان ارائه داد، سوئد

---

* Svennilson   ** E. A. G. Robinson

و دانمارك بعد از سال ۱۸۸۰، و سویس و کانادا و هلند و بلژیك و لوکزامبورك از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۳، و بعدازجنگ دوم‌جهانی. حتی درمورد ایالات متحده‌امریکای شمالی، نورت* کتابی‌نوشته است و رشد اقتصادی این‌کشور را ازسال ۱۷۹۰تا۱۸۶۰ با تکیه به تجارت خارجی توجیه نموده است[۱۶]. ولی‌آنچه‌که بعد از سال ۱۹۵۰ در آسیا رخ داد برای‌کشورهای کم‌رشد درخور توجه بیشتری است. براثر بروزجنگ کره احتیاج به مواد خام بیشتر شد و برای تحصیل آن رقابت درگرفت. در نتیجه قیمت مواد خام در فاصلهٔ نیمهٔ اول سال ۱۹۵۰ تا نیمهٔ اول سال ۱۹۵۱ بیش از دو برابرافزایش یافت. این افزایش‌قیمت با توسعهٔ سرمایه‌گذاری عمومی‌که ترتیب‌آن قبل ازشروع جنگ داده شده‌بود، مقارن‌گردید، و افزایش درآمدی‌که از بالارفتن قیمت‌کالاهای صادراتی حاصل شده‌بود، به‌کشورهای کم‌رشد امکان دادکه برنامه‌های عمرانی خود را اجراء کنند و مکث و تنزلی‌که در نیمهٔ دوم سال ۱۹۵۱ و بعد از آن پدیدآمد برنامهٔ عمرانی را که به موقع اجراء گذاشته شده بود متوقف نکرد. نمونه تازه‌تر دیگر، کشور پرو است‌که صادرات ماهی خود را، که به طور متوسط بین سالهای ۱۷۵۳ تا ۱۹۵۷ هرسال ۲۹۰۰۰ تن بود، در سال ۱۹۶۲ به یك میلیون تن به ارزش ۱۰۰ میلیون دلار[۱۷] رسانید.

ولی با این همه در این حقیقت تردیدی نیست‌که اقتصاد هرکشورکه قسمت عمده‌ای از درآمد ملی‌آن صادرات تحصیل می‌شود تا حد زیادی درمعرض تغییرات ونوسانات اقتصادی است،که در بازارجهانی رخ می‌دهد، وقدرت‌کشش‌تقاضای‌کالاهای صادراتی و شیوه‌های فنی تولید آن‌کالاها تماماً در وضع اقتصادی کشور صادرکنندهٔ کالا مؤثر است. نفت، لاستیك، ساعت، مواد شیمیایی، آلومینیوم و فولاد اعلاء بیش از منسوجات وقهوه و غلات تابع نوسان و تغییر می‌باشند؛ ولی از طرف دیگرتهیه

* D. C. North

کالای صادراتی به‌طرز تازه، و با شیوه‌های فنی نو، و تحقیق و تتبع برای یافتن این چنین شیوه‌ها، پرسودترین سرمایه‌گذاری در کشورهای عقب مانده است، زیرا هر کشورکم‌رشدی‌که بدین‌ترتیب‌برسایر رقبای‌خود غلبه‌کند، بازار وسیعتری دراختیار می‌گیرد. ودر صورتی‌که درکارصادرات بتوان تا این‌حد پیشرفت، می‌توان اقتصاد یك کشور درحال رشد را از بلا دفاع‌بودن در برابر نوسانات بازار جهانی نجات داد.

□ تجارت خارجی دنباله‌رو رشد اقتصادی

هیئت اقتصادی برای‌امریکای لاتین، معتقد شدکه تجارت به شرحی‌که‌گذشت نمی‌تواندتأمین‌کنندهٔ‌پیشرفت اقتصادی در دنیای معاصر باشد، و یا دست‌کم پیشرفت اقتصادی امریکای‌لاتین را تأمین نمی‌کند. به‌نظر این هیئت، تجارت خارجی می‌باید به دنبال رشـد اقتصاد داخلی حرکت کند؛ زیرا اولاً کشورهای پیشرفته با توسعهٔ اقتصاد خودکمتر به خریداری مواد خام می‌پردازند، و ثانیاً کشورهای در حال رشد به خریدکالاهای سرمایه‌ای ازکشورهای پیشرفته، بیشتر تمایل دارند.

عواملی‌که خرید مواد اولیه را توسط‌کشورهای صنعتی‌محدود می‌کند، قبلاً مورد بررسی قرار داده‌ایم (قانون انگل و حـداعلای تولید و استفاده از مواد خام براثر پیشرفت تکنیك). پربیش* اداره‌کنندهٔ سابق هیئت اقتصادی برای امریکای لاتین قابلیت کشش درآمد نسبت به تقاضای مواد اولیه را در ایالات متحده ۰/۶۶ برآورد نموده است و حال آنکه افزایش تقاضای محصولات صنعتی را در امریکای لاتین[۱۸] ۱/۵۸ می‌داند. به نظر پربیش، اگر حجم کلی تجارت ثابت باشد، و کشور درحال توسعه هم قادر به تغییر قیمت صادرات و واردات نباشد ، قدرت وارداتی این کشورثابت خواهد ماند. بدین‌ترتیب، افزایش‌توانایی‌کشورهای امریکای‌لاتین برای

* Prebisch

واردکردن کالاهای سرمایه‌ای آسان نخواهد بود. و این در صورتی است که امکان استفاده از وامهای خارجی را در محاسبهٔ خود منظور نکنیم. ما مسائل مربوط به وامهای خارجی را در فصل بعد مورد بررسی قرار خواهیم داد.

به نظر می‌رسد که هنگام گفتگو از صادرات کشورهای امریکای لاتین، بیان قابلیت‌کشش درآمد، نسبت به تقاضای مواد اولیه در ایالات متحده، و مربوط‌کردن این دو به یکدیگر چنــدان مناسب نباشد، زیرا ایالات متحده قسمت عمده‌ای از موادخام موردنیازخودرا ازکشورهای‌جنوب شرقی‌آسیاخریداری می‌کند. همچنین بازرگانی خارجی تعدادی از کشورهای امریکای لاتین، بیشتــر با ممالك اروپایی است، و این ارتباط بازرگانی همچنان رو به‌توسعه هم دارد (چنانکه از سال ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۹ واردات بریتانیا ازکشورهای امریکای‌لاتین برحسب قیمت، برابر ۵ درصد واردات‌کل‌آن‌کشور بود. حال‌آنکه در پنج سال قبل از جنگ جهانی اول، این‌رقم به ده درصد رسید). و نکته جالب توجه اینکه، در طول پانزده سال قبل از شروع جنگ جهانی اول، به طورکلی، تولید اروپا ۴۵ درصد افزایش یافت، حال‌آنکه در همین مدت میزان واردات ازکشورهای امریکای لاتین دو برابر شد[۱۹].

پربیش در بیان ثابت ماندن قدرت وارداتی‌کشورهای کم رشد به آثار رقابت توجه نداشته است. راست است‌که مصرف مواد غذایی و مواد خام، از میزان مصرف خدمات، آهسته‌تر رشد می‌کند، ولی به هیچوجه مسلم نیست که مصرف کل، عامل تعیین‌کنندهٔ میزان‌تولید هرکشور باشد، و این اصل حتی نسبت به‌کشورهای‌کم‌رشد هم صادق نیست؛ یك‌کشور کم‌رشد می‌تواند با از میدان بدرکردن یك‌کشورکم‌رشد دیگر، برمیزان فروش خود بیفزاید، و حتی درصورتی‌که تعرفه‌های‌گمرکی‌ممانعت نکند، می‌تواند در یك کشور رشـد یافته هم، با واحدهای تولیدکنندهٔ مواد اولیه رقابت‌کند و آنها را ازکار بیاندازد. نمونهٔ برجستهٔ این نوع رقابت، مبارزه‌ای است

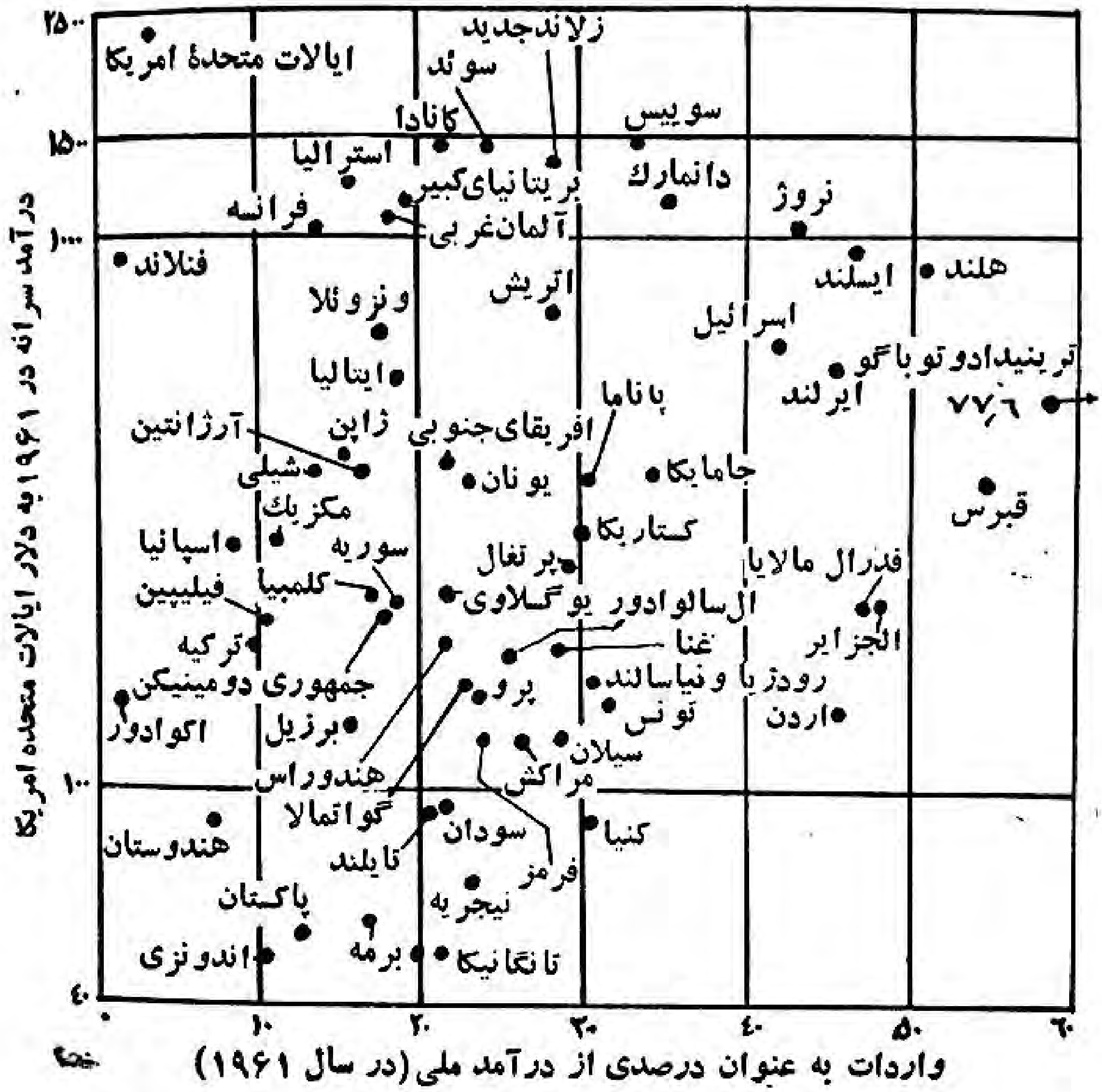
که دوکشور افریقایی حبشه وکنیا با کشورهای تولیدکنندهٔ قهوه به عمل‌آوردند و سرانجام به زیان این کشورها و خاصه کشورهای امریکای لاتین، برای قهوهٔ خود بازار به دست‌آوردند. کالاهای دیگری‌که افریقا می‌تواند پیروزمندانه با امریکای لاتین‌برای فروش‌آنها رقابت‌کند عبارتند از: موز، چوب، الیاف‌گیاهی. و اگرجامعهٔ اقتصادی اروپا به قصـد کمك به مستعمرات سابق افریقایی خود، و به زیان سایر کشورهای دنیا تصمیمات خاصی بگیرد این مبارزه سریعتر به نتیجه خواهد رسید.

جلوگیری از تقلیل منابع، یکی دیگراز عواملی است‌که‌کشورهای صنعتی‌را برآن می‌دارد تا به جای محصولات داخلی از کالاهای وارداتی استفاده کنند. چنانکه در مـورد نفت قضیه از همین قرار است، زیرا می‌دانیم که کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده، دارای معادن زغال فـراوانند، ولی این کشورها ترجیح می‌دهند که حتی‌المقدور به جای زغال نفت مصرف کنند، و همین نکته باعث شده است که راه فروش نفت به مقدار هرچه زیادتر برکشورهای کم‌رشدگشوده شود. اروپا تمام غله، گوشت، پشم، لبنیات، کتان و چند چیز دیگر مورد نیاز خود فراهم می‌کرد وقدرت کشش درآمد هم‌نسبت به‌برخی‌ازاین‌کالاها تقریباً ثابت‌است، ولی‌نسبت به‌برخی‌ثابت نیست، ولی با این وصف وباوجود پیشرفتهای‌تکنولوژیك برای استفاده بهتر ازمواد خام دراروپا، و با وجودقانون انگل، مع‌الوصف‌کشورهای ماوراء بحار براثر رقابت توانستند، میزان فروش این قبیل کالاها را در کشورهای اروپائی با سرعتی بیش از سرعت رشد مصرف‌کلی آن‌کالاها، بالا ببرند[۲۰].

یکی دیگر از مبانی نظریهٔ پربیش‌آن است‌که واردات فقط ضرورتاً، در اثر رشد اقتصادی، می‌تواند افزایش یابد. دربعضی مـوارد این افزایش واردات، نتیجهٔ افزایش مصرف، وافزایش مصرف هم به‌نوبهٔ خود ناشی از ورودعدهٔ زیادی به‌جرگهٔ کارگران صنعتی، و نتیجتاً به بازار اقتصادی است‌که باعث می‌شود مصرف[۲۱] کالاهای

وارداتی ویا استفاده از مظاهر[۲۲] تمدن، فزونی گیرد.

علاوه براین، احتیاج به واردات تاحد زیادی تحت تأثیر برنامه‌های سرمایه گذاری، ویا احتیاج به مواد اولیه خاصی است که پیدا کردن جانشین برای آنها



نمودار ۲-۱۶ : دراین نمودار نسبت واردات به درآمد ملی بادرآمد سرانه در ۱۹۶۱ مقایسه شده است.

منابع : نشریهٔ آماری ماهانهٔ سازمان ملل، چاپ نیویورک ، مه ۱۹۶۳، صفحات (۸۴–۸۷) و (۱۵۵–۱۵۴) و (۱۶۳ – ۱۵۸) و جدول شمارهٔ ۱–۱ کتاب حاضر .

آسان نیست، مثل مواد سوختی. برنامه‌های عمرانی، دربرنامهٔ وارداتی کشور تحولی پدید می‌آورد، حتی درصورتی‌که سرمایهٔ موردنیاز برای‌اجرای برنامه‌های عمرانی از طریق غیرتورمی، ازقبیل پس‌انداز تأمین شود، بازهم احتمال فراوان می‌رود که برنامهٔ وارداتی کشور تغییر پذیرد. زیرا نوعاً سرمایه گذاریهای جدید احتیاج به کالاهای وارداتی دارد، و به همین لحاظ نوع خاصی از واردات به سرعت افزایش می‌پذیرد، درحالیکه واردات برای مصرف، با چنان سرعتی افزایش نمی‌یابد وبدین ترتیب برنامهٔ وارداتی کشور تحول می‌پذیرد.

رابطهٔ بازرگانی و رشد از اینها پیچیده‌تر است، علاوه برنظر پربیش که افزایش واردات را منوط به رشد اقتصادی می‌داند، نظریهٔ دیگری ابراز شده است، بنام **قانون تنزل بازرگانی خارجی** که به موجب آن، غنی‌تر شدن کشورها، مستلزم پائین‌آمدن نسبت درصد بازرگانی خارجی است[۲۳]. نمودار۲ـ۱۶هم هیچ ایدهٔروشنی از همبستگی واردات با درآمد، یا درآمد سرانه، به دست نمی‌دهد. چنانکه نسبت درصد بازرگانی خارجی کشورهایی‌که درآمد ملی‌آنها ازیکدیگر فاصلهٔ بسیاردارد، مانند ایالات متحده، فنلاند، اسپانیا، اکوادور وهندوستان، در یك حد، بسیار پائین است. ونیز کشورهائی که نسبت درصد بازرگانی خارجی بالائی دارند، بازهم درآمد ملی‌شان کاملاً متفاوت است، مانند نروژ، ترینیداد، قبرس، الجزایر واردن. بدین ترتیب علاوه بردرآمد، عوامل دیگری هم درکار بازرگانی خارجی اثر دارند.

اگر دراین مورد بخواهیم یك اصل کلی وضع کنیم، شاید بتوان گفت که در مراحل اولیه رشد، همبستگی بازرگانی بادرآمدملی فزونی می‌گیرد، ولی درمراحل بالاتر، به لحاظ آنکه برای بسیاری ازکالاهای وارداتی، جانشین تهیه می‌شود، ربط این دو،کمتر وکمترمی‌شود. **هلیس چنری** * دریك مقالهٔ بسیار معروف چنین نتیجه

* Hollis Chenery

گیری می‌کند که تهیهٔ جانشین برای کالاهای وارداتی، یکی از عوامل مؤثر در تغییر نوع تولیدات صنعتی است[۲۴]. وی با بررسی تاریخ رشد اقتصادی بسیاری از کشورها به این نتیجه رسید که، هرگاه تقاضای کالاهای سرمایه‌ای بیش از تقاضای کالاهای نیمه ساخته و کالاهای مصرفی افزایش یابد، و قابلیت کشش درآمد هم نسبت به هرکدام از اینها به‌ترتیب ۱/۵۹ و ۱/۳۷ و ۱/۲۷ باشد، در چنین حالی برای کالاهای سرمایه‌ای بیش از کالاهای نیمه ساخته جانشین فراهم می‌شود، و نسبت به کالاهای مصرفی، فراهم‌کردن جانشین به سختی صورت می‌گیرد. نتیجهٔ طبیعی این بررسی چنین است، که واردات کالاهای سرمایه‌ای، با افزایش درآمد، مختصری اضافه می‌شود، و واردات کالاهای نیمه ساخته، قدری کمتر اضافه می‌شود، و واردات کالاهای مصرفی برائر افزایش درآمد، بیش از هر دو نوع کالای مذکور فزونی می‌گیرد[۲۵]. البته این نسبتها، نسبت متوسط است واحتمال اینکه درمواردی خاص تغییراتی در آنها پدیدآید بسیار است. نتیجه اینکه، امکان اعمال یك اصل کلی درموارد خاص، فوق العاده محدود است.

لازم به تذکر است که این نتیجه‌گیری، هم در رشد طبق نقشه، وهم در رشد خود به خودی به یکسان صادق است. ولی اگرعمل رشد، خود به خود صورت‌گیرد، این بررسی‌ها به تنظیم سیاست مناسب کمکی نتواند کرد، و ضمناً باید متوجه بود که پیدا کردن جانشین برای کالاهای وارداتی باید خود به خود و در جریان طبیعی رشد اقتصادی صورت‌گیرد، نه آنکه قبل ازتأمین رشداقتصادی به‌طورمصنوعی به تهیه جانشین برای کالاهای وارداتی پرداخت.

آرژانتین کشوری است که میزان سرمایه گذاری درآن نسبتاً بالا است. در این کشور میزان وارداتکه درسالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۹ درحدود ۲۵ درصد تولیدکل ملی بود، درسال ۱۹۳۰ به ۱۵ درصد ودرسال ۱۹۵۰ به ۷/۵ درصد رسید، والبته در

خلال این امر، سرعت رشد اقتصادی هم کم شد. به نظر می‌رسد که تهیه جانشین برای کالاهای وارداتی در این مورد اثر نامطلوب داشته است، ازآنروکه آرژانتین کوشیده است تمام انواع فرآورده‌های مورد نیاز را، خود تولید کند، بی‌آنکه در تولید کالاهای مختلف، تخصص لازم را تحصیل کرده باشد. مضافاً اینکه، ظرفیت اقتصادی‌کشور باتأسیس واحدهای تولیدی بزرگ درهمهٔ رشته‌ها تطابق نداشت. ولی چنانچه تهیه جانشین برای کالاهای وارداتی به دنبال رشد اقتصادی، وبراثر قابلیت کشش تقاضا، وامتیازات محلی، و تغییر نسبت عوامل تولید، و پیشرفت تکنولوژی باشد، میزان تقلیل واردات نسبت به افزایش درآمد ملی طبیعی و متناسب خواهد بود. ولی اگر بنا راازاول برتهیه جانشین برای کالاهای وارداتی قرار دهیم، درجهت مخالف وغیرصحیح قدم برداشته‌ایم.

هلند نمونهٔ برجسته کشوری است که نسبت بازرگانی خارجی آن با رشد اقتصادی، تنزل فاحشی یافت. نسبت بازرگانی خارجی این کشور به درآمد ملی آن در سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۸ برابر ۵۱ درصد بود. این نسبت در سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۸ به ۲۶ درصد ودر سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۸ به ۲۱ درصد تنزل یافت. کم‌شدن نسبت بازرگانی خارجی به درآمد ملی درهلند، بطورخود به خودی، وهمراه بارشد اقتصادی صورت گرفت، وبرای رسیدن به‌آن هیچ طرح وقصد خاصی وجود نداشت. در دوران بعد ازجنگ جهانی دوم که برای رشد اقتصادی این‌کشور نقشه‌ای ترتیب داده شد، باز این نسبت افزایش یافت و در سال ۱۹۵۹ به ۴۵ درصد رسید. ناگفته پیدا است که این افزایش مجدد، با اصلی که معتقد است براثر رشد اقتصادی برای کالاهای وارداتی جانشین تولید می‌شود، و طبعاً نسبت بازرگانی خارجی به درآمد ملی براثر رشد تقلیل می‌یابد، منافات دارد؛ ومدلل می‌داردکه رشد اقتصادی، الزاماً همراه با تهیهٔ جانشین برای‌کالاهای وارداتی نیست، بلکه بازرگانی خارجی اشکال

دیگر می‌تواند به خـود بگیرد که یکـی از آنها اتخاذ نقش رهبری کنندهٔ رشد اقتصادی است.

رشد قابلیت کشش عرضه و تقاضا

بخش اقتصادی مربوطه	تولید (۱)	واردات (۲)	کل عرضه (۳)	واردات جانشین (۳)−(۱)=(۴)	تقاضای نهائی (۵)
کالاهای سرمایه‌ای	۲/۲۴	۰/۹۷	۱/۶۴	۰/۶۰	۱/۵۹
سایر کالاهای واسطه یا میانه‌ای	۱/۷۲	۰/۸۳	۱/۳۸	۰/۳۴	۱/۳۴
کالاهای مصرفی	۱/۳۲	۱/۰۷	۱/۲۹	۰/۰۳	۱/۲۷
جمع	۱/۵۵	۰/۹۴	۱/۴۰	۰/۱۵	۱/۳۶

رابینسن معتقد است‌که اقتصاد بریتانیا در مقایسه با اقتصاد آلمان، به لحاظ تخصص سطح بالائی‌که تحصیل‌کرده، بسیار زود شکن[۲۶] وآسیب پذیراست.پذیرفتن تخصص بسیار بالابه منزلهٔ نوعی قبول خطر است، ومستلزم‌آن است‌که اقتصادکشور در بسیاری موارد مثلاً وقتی سایر کشورها منسوج مورد نیاز خود را تهیه می‌کنند، ویا نفت جانشین زغال می‌شود، به دگرگونی عظیمی توسل جوید، وطبیعی است که در چنین حالی میزان توسعهٔ صادرات انگلستان تقلیل فاحشی می‌یابد[۲۷]. رابینسن معتقد است که قدرت یك کشوربرای دگرگونی اقتصاد خودچندان زیاد نیست، واز اینرو هرکشور باید تخصصی را احراز کندکه بتواند درمدت بلندآنرا به‌کاربندند. وقتی بازارمنسوج اشباع می‌شود، سرمایه‌گذاری باید متوجه محصولات تازه‌ای شود که قابلیت کشش درآمد، نسبت به آنها در داخل یا خارج کشور زیاد است، و اگر

تولید چنین کالاهائی به حد کافی صورت گیرد دیگر نباید نسبت به از دست رفتن بازارهای صادراتی نگران بود. خاصه آنکه، قابلیت‌کشش درآمد، نسبت به‌کالاهای وارداتی فوق‌العاده ناچیز باشد، چنانکه در بریتانیا وضع نسبت به مواد غـذائی از همین قرار است، ولی اگر عدم توانایی کشور در دگرگونی اقتصاد خود موجب شود که از سرعت توسعهٔ صادرات آن کم شود، معین نیست که گناه این نقصان را باید متوجهٔ بازارهای صادراتی دانست، یامتوجهٔعدم قابلیت انعطاف منابع اقتصادی‌کشور.

اتخاذ بازرگانی خارجی، درشکل دنباله‌رو رشد اقتصادی به نظرمی‌رسدکه با اوضاع واحوال‌کنونی کشورهای امریکای لاتین، افریقا ویا اسپانیا مناسبت چندانی ندارد. این‌شکل بازرگانی خارجی بااقتصاد استرالیا واتحادیهٔافریقای جنوبی بیشتر مطابقت دارد، چه اقتصاد این کشورها در سالهای‌اخیر با سرعت قابل توجهی براثر سرمایه‌گذاریهای داخلی باتکیه به بازار داخلی، رشد نموده است. استرالیا در طی این مدت کوشید کسر موازنهٔ پرداختهای خود را بافروش پشم بیشتر، وبهتر کردن نوع آن جبران کند. و برای حمایت از صنایع داخلی ، و هم به لحاظ محدودیت قدرت وارداتی خود، ناگزیر به ممنوعیتهای وارداتی هم توسل جست .

□ بازرگانی خارجی، متعادل‌کنندهٔ رشد اقتصادی

درفصل دوم متذکر شدیم‌که بازارخارجی موجب می‌شود تا کشورهای درحال رشد، ازضرورت ایجاد تعادل میان شعب مختلف فعالیتهای اقتصادی رها شوند؛ واین مقصود یا از طریق ایجاد منفذی برای صـدور کالاهای اضافی، و یا از طریق ایجاد منبعی برای تأمین ورودکالاهای موردنیاز حاصل می‌شود. لوئیس معتقد است‌که هر کشور باید قدرت تولید خود را یا درکشاورزی متمرکز سازد، یا در تولید کالاهای ساخته شده (که به ازاء صدور آنها بتواند مواد غذایی مورد احتیاج خود را وارد

کند[۲۸]). با این بیان کشورهایی که فقط در تولید مواد خوراکی تخصص پیدا کرده‌اند، مانند استرالیا و زیلند جدید و برمه، یا کشورهایی که از طریق صدور مواد اولیه، مواد غذایی مورد احتیاج خود را وارد می‌کنند، مانند پاکستان و اندونزی، موقع مشخصی نخواهند داشت. اصولاً هیچ لزومی هم ندارد که یك کشور فعالیت خود را درصادرکردن یا واردکردن مواد غذایی، یا مواد اولیه، یا کالاهای ساخته‌شده تمرکز دهد، چنانکه ایالات متحدهٔ امریکا و بسیاری کشورهای دیگر مواد غذایی و مواد اولیه و کالاهای ساخته شده را، هم وارد و هم صادر می‌کنند.

به نظر لوئیس، ژاپن نمونهٔ برجستهٔ کشوری است که ازطریق صدور کالاهای ساخته شده، تعادل لازم را در اقتصاد خود برقرار می‌کند. ولی ضمناً همین کشور را به عنوان کشوری که می‌کوشد از طریق بسط کشاورزی اقتصاد خود را متعادل سازد معرفی کرده‌اند. مضافاً اینکه ژاپن را هم‌چون بریتانیا، از زمره کشورهایی می‌شمارند که تجارت خارجی، عامل رهبری کنندهٔ اقتصاد آنها بوده‌است، و یا لااقل در دورانهای قبل، یعنی در زمانی که ابریشم مهمترین فرستادهٔ این کشور به خارج بود، چنین بوده است[۲۹].

حل مسئلهٔ تعادل اقتصادی در داخل کشور ـ از طریق صدور کالاهای ساخته شده ـ منوط به چگونگی نوسان منحنیهای عرضه و تقاضای کالاهای ساخته شده و مواد خوراکی در مدت بلند است. اگر تقاضای کالاهای ساخته شده در بازار خارجی قابلیت کشش داشته باشد، و عرضهٔ مواد خوراکی نسبت به افزایش قیمت در داخل کشور فاقد قابلیت کشش باشد، علی‌الظاهر زمینه برای صدور کالاهای ساخته شده و واردکردن موادخوراکی مناسب است؛ مگر آنکه قابلیت کشش عرضهٔ موادخوراکی درخارج، ازداخل کشور هم کمتر باشد. ولی اگر در بازار خارجی تقاضای کالاهای ساخته شده قابلیت کشش نداشته باشد، و عرضهٔ مواد خوراکی در داخل قابلیت کشش داشته

باشد، قضیه معکوس خواهد بود.

بازرگانی خارجی همیشه عامل متعادل‌کنندهٔ عرضه و تقاضا در داخل است و از این‌رو ممکن است ارائه یك شکل معین از بازرگانی خارجی برای تأمین این مقصود نامناسب باشد[۳۰]. ولی با این‌وصف ارائه یك شکل خاص از بازرگانی‌خارجی مفید به نظر می‌رسد، تا برای توسعهٔ بازرگانی خارجی سیاستی فراهم آید که از توسعهٔ بازرگانی خارجی به دنبال تقاضا (شکل رهبری‌کنندهٔ بازرگانی خارجی) و سیاست محدودکردن بازرگانی خارجی (تولید جانشین برای‌کالاهای وارداتی، شکل دنباله‌رو بازرگانی خارجی) کاملاً ممتاز و مشخص باشد. مثلاً می‌توان واردکردن مواد خوراکی، برای جلوگیری از افزایش قیمت‌کالاهای‌کشاورزی و تأمین نیازمندی مردم به مصرف این کالاها را توصیه کرد؛ و ضمناً در سایر زمینه‌ها به تولید برای صدورپرداخت. ویا می‌توان به‌واردکردن‌کالاهای سرمایه‌ای وخدمات‌فنی پرداخت، و بهای آنرا از طریق تهیه وصدورکالاهای دیگرتأمین نمود. درشکل رهبری‌کنندهٔ بازرگانی خارجی، عامل متغیر، تقاضای خارجی است (البته همراه با تحولات و پیشرفتهای‌فنی‌کشور درحال‌رشد). درشکل دنباله‌رو بازرگانی‌خارجی، نیروی‌محرکهٔ اقتصاد، منبعث از سرمایه‌گذاری داخلی است که موجب می‌شود واردات با سرعتی بیش از صادرات توسعه یابد. بازرگانی خارجی در شکل متعادل‌کنندهٔ خود، متوجه تکیه و تأکید برافزایش خود به‌خودی صادرات است که از افزایش عرضهٔ داخلی سرچشمه می‌گیرد.

□ کدام الگو؟

کاملاً روشن است‌که توسعهٔ اقتصادی به وسیلهٔ هرکدام ازسه طریق‌گفته شده ــ شکل رهبری‌کنندهٔ بازرگانی، شکل دنباله‌رو آن، و شکل متعادل‌کنندهٔ آن ــ

میسر و ممکن است[۳۱]؛ و درحقیقت، توسعهٔ اقتصادی در یك اقتصاد بسته هم امکان‌پذیر است، چنانکه در اتحاد شوروی به همین نحو عمل می‌شود. اینك این مسئله در پیش روی ما قرار داردکه کدام یك از این اشکال مناسب یك کشور درحال رشد است؟ تردیدی نیست‌که پاسخ به این‌سؤال، بستگی به‌اوضاع واحوال هرکشور دارد. ولی چه اوضاع و چه احوالی؟

تردیدی نیست‌که اوضاع و احوال مؤثر در شکل بازرگانی خارجی، ناشی‌از چگونگی منابع‌طبیعی و انسانی هرکشوراست. اگر این‌منابع در راه تولیدکالاهایی به‌کار رودکه‌کشور درآنها تخصص‌فراوان بهم زده است، نفعی‌که از بازرگانی‌خارجی حاصل می‌شود، چنان سرشار است‌که تزلزل ومخاطره‌آمیز بودن‌آن را می‌پوشاند. ولی اگر منابع طبیعی فراوان و متنوع، و نیروی‌کار دارای قدرت تحرك و صاحب مهارت در رشته‌های مختلف باشد، اهمیت بازرگانی‌خارجی درتوسعهٔ اقتصادی‌کشور تقلیل خواهد یافت. در مدت بلند، تنوع منابع طبیعی در تعیین شکل بازرگانی خارجی اثر بیشتری دارد، زیرا نیروی‌کار را می‌توان برای تولیدکالاهای موردنظر در طی مدت بلندآماده نمود، ولی در مدت‌کوتاه، مهارت وکیفیت نیروی کار واجد اهمیت خاصی است.

کشوری مانند استرالیا، با داشتن منابع طبیعی متنوع، و نیروی کار پر-تحرك، و قابل انتقال از یك رشته به رشته دیگر، می‌تواند برای رشد اقتصادی خود برنامهٔ جامع و بلند مدتی طرح و اجراء کند، که درآن هرچه کمتر، به بازرگانی خارجی‌تکیه شده‌باشد. استرالیا دارای معادن سرشارآهن و زغال است‌که درصورت وجود سرمایهٔ کافی، به این‌کشور اجازه می‌دهد تا محصولات آهنی خوب و ارزان فراهم‌کند. نفت هم به اندازهٔ موردنیاز، اخیراً دراین‌کشورکشف شده است وتراکم جمعیت در نقاط مختلف آن چنان است‌که این‌کشور به‌آسانی می‌تواند هم مواد

خوراکی و هم مواد اولیه و سرانجام کالای ساخته شده صادر کند.

ولی آیا وضع هندوستان هم تا به این اندازه مساعد است؟ این سؤالی است که پاسخش آسان نیست. تکیهٔ نقشهٔ پنج ساله اول این کشور، بر تولید مواد غذایی بود، زیرا می‌خواستند از طریق افزایش تولید، قیمت آنها را تثبیت کنند، تا به‌دنبال تثبیت قیمت مواد خوراکی، بتوانند به‌تثبیت مزدها که در توسعهٔ صنعتی تأثیر اساسی دارد توفیق یابند. این نمونهٔ یك اقتصاد بسته است. و تا حدی چنین به‌نظر می‌رسد که مقامات هندی نقشهٔ خود را برمبنای این فرض قرار داده‌اند که در طول مدت بلند، قیمت مواد خوراکی نسبت به‌کالاهای صنعتی فزونی خواهد گرفت، و به عبارت دیگر نظر کلین کلارك را بیش از نظر پربیش پذیرفته بودند. اتخاذ چنین سیاستی نشانی از توجه به مرکانتیلیسم دربردارد. با اتخاذ این سیاست هندوستان نشان داد، که ـ یا به‌لحاظ کمی ارز و یا به‌لحاظ تقویت نیروی دفاع ملی ـ نمی‌خواهد برای اساسی‌ترین مواد خوراکی مورد نیاز خود به خارج متکی باشد. اتخاذ این سیاست، تا حدی که ناشی از کمی ارز است به‌معنای تهیهٔ جانشین برای کالاهای وارداتی است، بدون درنظر گرفتن قیمتهای داخلی وخارجی. در داخل کشور می‌توان مواد خوراکی تهیه کرد، پس بدون توجه به قیمت به تهیه آن می‌پردازیم.

درطی این دوره درآمد نسبت به مواد غذایی قابلیت کشش بسیار داشت، و از این‌رو به‌سرمایه‌گذاری در رشتهٔ کشاورزی بسیار روی‌آوردند، وطبعاً میزان واردات این‌گونه کالاها کم شد. با افزایش تولید مواد خوراکی درآمدها افزوده شد، ولی با وجود افزایش درآمد باز هم از میزان واردات کاسته شد، زیرا تولید داخلی کاملاً جانشین کالاهای وارداتی شده بود.

در نقشهٔ پنج سالهٔ بعدی به توسعهٔ صنایع سنگین، و به تهیهٔ کالاهای ساخته شده از فولاد و لوازم راه‌آهن ومواد شیمیایی ومانند آن، توجه‌کردند تا نیاز کشور

را به این گونه کالاهای خارجی نیز برطرف کنند. یك دلیل اتخاذ چنین سیاستی این بود که کالاهای صادراتی معمولی هند، مانند کنف و کرباس و چای و منسوجات پنبه‌ای، نمی‌توانست تکیه‌گاهی مناسب برای تأمین ارز موردنیاز این کشور باشد، زیرا این کالاها در بازارهای خارجی نسبت به تقلیل قیمت و افزایش درآمد قابلیت کشش ندارند، و تقریباً همهٔ اقتصاددانهای خارجی که ازهندوستان بازدید کرده‌اند این سیاست را بدون گفتگو تأیید کرده‌اند[۳۲]. و آنهایی هم که دربارهٔ سیاست اقتصادی هند گفتگو کرده‌اند بیشتر در نحوه توجیه این سیاست بوده است. عده‌ای می‌گویند که چون هند در هنگام سختی، مثلاً در مواقعی نظیر جنگ کره، به هیچ قیمتی نمی‌تواند فولاد مورد نیاز خود را از خارج خریداری کند، پس بهتر آن است که در داخل به تهیه آن بپردازد. دسته دیگری معتقدند که هند دارای منابع سرشار زغال وسنگ آهن و آهك است و موقعیت جغرافیایی این منابع هم چنان است که این کشور را به تولید فولاد ارزان قادرمی‌سازد، یعنی این کشور درتولید و صدور فولاد دارای یك برتری نسبی است که البته شایسته است از آن بهره برگیرد.

در زمینه موردگفتگو عقاید متفاوتی هم بیان شده است، مثلاً **آن کروگر*** و **پطر باور**** گفته‌اند که طراحان نقشه‌های اقتصادی به امکان توسعهٔ صادرات[۳۳] این کشور توجه نداشته‌اند؛ از طرفی **جاگدیش بگواتی***** معتقد است که ارزش روپیه زیاداست، بنابراین بایدارزش آن‌را تقلیل داد ودرهرموردکه براثر عدم قابلیت‌کشش تقاضا،قیمت‌کالاهای صادراتی سقوط‌کند، مالیات بر آن کالاها را باید کم کرد[۳۴]. وی می‌گوید در هرمورد که ارزش پول زیاد باشد، استقرار یك سیستم نامتعادل کنترل واردات وکمك به صادرات مورد نیاز قرارمی‌گیرد، و ایجاد چنین سیستمی نه فقط قدرت محدود مدیریت یك‌کشور در حال رشد را جذب می‌کند، بلکه موجب آن

---

* Anne Krueger ** Peter Bauer *** Jagdish Bhagwati

می‌شودکه کالاهای سرمایه‌ای خارجی، بیش از نیروی کار داخلی، مورد استفاده قرار گیرد، و به شرکتهای بزرگ و قدیمی وارداتی، بیش از مؤسسات جوان و کوچك بازرگانی میدان عمل می‌دهد، و افزایش صادرات را نیز مشکل می‌سازد. برای محاسبهٔ هزینه و درآمد طرحهای دولت، یك نرخ تقریبی ارز کفایت می‌کند، اما برای‌آنکه بتوان منابع را به‌درستی مورد تجدیدتخصیص قرار داد، باید نرخ واقعی ارز باتوجه به‌لزوم‌گرفتن مالیات از واردات و دادن‌کمك به‌صادرات، مبنای محاسبه باشد. این سیستم بغرنج و پیچیده‌کمتر مورد قبول قرارگرفته است و همواره برای خروج از این وضع و یافتن واستقرار نرخ متعادلی برای ارز تلاش شده است. این نکته شایستهٔ توجه است‌که بعد از سالها اجرای سیستم نامتعادل ـ حاوی‌کنترلها و مالیاتها واعانات وکمکهای متفاوت ـ که دراسرائیل وجود داشت؛ سرانجام این‌دولت ناگزیر شد در سال ۱۹۶۲ ارزش پول خود را تقلیل دهد، در حالی‌که این کشور از لحاظ قدرت اداره و داشتن مدیران و دستگاههای مجهز و مجرب اداری‌کاملاً غنی بود[۳۵].

ممکن است چنین پنداشته شودکه کشوری‌که تصمیم به تنظیم و اجرای یك برنامهٔ توسعهٔ اقتصادی‌گرفته است، نسبت به بازرگانی خارجی خودکنترل و اختیار نمی‌تواند داشته باشد. اگر در بازارهای خارجی برای متاع او مشتری پیدا شد چه بهتر، والا هیچ‌کشوری نمی‌تواند به اختیار، شکل رهبری‌کنندهٔ بازرگانی خارجی را برگزینند. یا به عبارت دیگر هرکشور ناگزیر باید شکل دنباله‌رو بازرگانی خارجی را برگزیند مگرآنکه از توسعهٔ کشاورزی خودداری‌کند، و به تولید چند کالای مشخص برای فروش در بازارهای خارجی بپردازد واز این‌راه کسری موازنهٔ پرداختهای خود را تعدیل‌کند. ولی قضیه این نیست، نه‌شیوهٔ تولیدکالاها ثابت است، و نه تنها با سرمایه‌گذاری درتولیدکالاهای صادراتی می‌توان از تکنولوژی‌پیشرفته

حداکثر استفاده را به عمل آورد. اگر سرمایه‌گذاری اضافی از طریق توسعه و تجهیز واحدهای تولیدی موجود، یا از طریق ایجاد واحدهای جدید، بتواند موجبات تولید ارزانتر کالا را فراهم سازد، جای آن دارد که به تولید کالاهای صادراتی پرداخته شود. و حتی اگر صادرات، رهبری کنندهٔ رشد اقتصادی هم قرار گیرد، باز مانعی ندارد که محرك رشد اقتصادی خود به‌خود، گاهی تقاضای کالاها باشد (مانند تقاضای پنبه در ایالات متحده) و گاهی هم عرضه (مانند منسوجات پنبه‌ای در انگلستان و ساعت در سویس). گاهی هم عرضه و تقاضای کالا، هر دو نیروی برانگیزندهٔ رشـد اقتصادی بوده‌اند (مانند خمیر کاغذ و کاغذ درسوئد وتخم‌مرغ وکره وگوشت خوك در دانمارك و زیلند جدید).

معروف است که وقتی یك اقتصاددان برجستهٔ خارجی ازکشوری کم‌رشد دیدن می‌کند، نخستین عملی که انجام می‌دهد مطالعهٔ فهرست کالاهای وارداتی و ملاحظه این نکته است که کدام یك از آن کالاها را می‌توان در داخل کشور تهیه کرد، ولی یك مطلب پراهمیت دیگری هم وجود دارد که نباید از توجه به آن غافل ماند و آن هم این است که کشور مورد مطالعه چه کالایی را می‌تواند به‌خوبی و ارزانی تهیه وصادر کند. مثلاً در مالایا، غرس نهالهای کائوچو و مبارزه با آفات آن شاید مؤثرترین نحوهٔ سرمایه‌گذاری برای رشد اقتصادی باشد، ولی در اندونزی به این طریق عمل نکردند و نتیجه هم چنـدان به نفع آنها نبود. در این کشور محصول کائوچو بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ درحدود ده درصد تنزل یافت وچون به‌غرس مجدد نهالهای کائوچو نپرداختند، ناچار صدور کائوچو هم کاهش یافت[۳۶]. ولی برای تولید کالاهایی که برتری نهایی نسبی در مورد آنها وجود ندارد، یعنی درآمد نهایی ناشی از تولید وصدور آن کالاها از تولید کالاهای جانشین کالاهای وارداتی کمتر است، نباید به امید صادر کردنشان به سرمایه‌گذاری پرداخت. ولی اگر کشوری با وجود رقابت سـایر

کشورها توانست کالای خود را در خارج بفروشد، احتمال بسیار می‌رود که درآمد نهایی‌حاصل‌از این‌فروش، از درآمد متوسط‌آن سرمایه‌گذاری در داخل‌کمتر‌باشد، وباید تمام امکانات موجود ازلحاظ تقلیل‌هزینهٔ تولیدکالاهای صادراتی موردبررسی قرارگیرد.

□ سیاست بازرگانی

تنگی مجال اجازه نمی‌دهد که به تفصیل دربارهٔ سیاست بازرگانی کشورهای درحال رشد سخن گوئیم، ولی از آن جائی که به این مسئله تـوجه فراوان مبذول شده است، مادراینجا ناگزیریم‌که چکیدهٔ مطلب را خلاصه‌کنیم. گفتگوی مادربارهٔ وسایل اجرای سیاست بـازرگانی از قبیل حقوق گمرگی، سهمیه وارداتی و تغییر نرخ ارز نخواهد بود. بلکه ما دربارهٔ مقاصد سیاست بازرگانی گفتگو می‌کنیم، و مهمترین مقاصد سیاست بازرگانی را شاید بتوان عایدات خارجی، حمایت (یاتجدید تخصیص منابع)، حفظ تعادل درموازنهٔ پرداختها ـ ثبات ـ وحداکثر درآمد خلاصه نمود. مابحث وبررسی خودرا برمبنای این فرض قرارداده‌ایم‌که صادرات، دنباله‌رو توسعهٔ اقتصادی کشور می‌باشد، وعامل اصلی تأمین کنندهٔ رشد، بازار داخلی است.

قبلاً یادآورشدیم‌که سیاست بازرگانی ازلحاظ تأمین عایدات برای یك‌کشور در حال رشد، دارای اهمیت بسیار است. وضع حقوق گمرگی سنگین بـر واردات تجملی ممکن است به لحاظ عدم قابلیت‌کشش عرضه، موجب بروز تغییر درتخصیص منابع نشود.[۳۷] ولی‌حسن چنین سیاستی‌این است‌که برصنایع مشابه داخلی عوارضی بارنمی‌کند. ولی متأسفانه درموردمالیات برصادرات چنین‌نیست، زیرابه‌لحاظ آنکه تولیدکنندگانی‌که درخارج کالائی‌مشابه‌کالای مورد مالیات تولیدمی‌کنند، ازدسترس مأمورین مالیات داخلی به دوراند و به ناچار مالیات موضوعه برکالاهای صادراتی،

فقط به تولیدکنندهٔ داخلی تعلق می‌گیرد.

حمایت از صنایع جوان، غالباً وسیلهٔ توجیه حقوق گمرکی است، اما اقتصاد دانها همواره به پرداخت کمك نقدی معتقدند، ولی باید توجه داشت که‌کمك‌نقدی به صاحبان صنایع داخلی نوعی اعانه تلقی می‌شودکه البته ازلحاظ روحی واخلاقی چندان مطبوع نیست. درحالیکه وضع حقوق‌گمرکی برکالاهای مشابه خارجی‌فاقد این‌جنبه است. وجود نرخهای متعددبرای‌ارزهای خارجی به‌موازات حقوق‌گمرکی، محدودیت یا تعیین سهمیه وارداتی، دارای آثار حمایتی قابل توجهی است. وقتی یك صنعت مورد حمایت قرار می‌گیرد، باید منابع آزادی وجود داشته باشد که به سرعت وارد آن رشتهٔ صنعت گردند . و یا اگر منابع آزادی وجود ندارد منابعی وجود داشته باشد که بتوان به سهولت آنها را از تولید سابق منحرف ، و به‌تولید در رشتهٔ صنعتی مورد حمایت وارد نمود . اینگونه منابع شامل سرمایه ، زمین ، نیروی کار و کارگر ماهر می‌شود. و اگر منابع آزاد وجود نداشته باشد و نیز نتوان منابع مورد نیاز را ازسایر رشته‌ها منحرف نمود وبه رشتهٔ مورد حمایت واردکرد، نتیجه آن است که تقاضای منابع از عرضهٔ آن زیادتر می‌شود و حالت تورمی به وجود می‌آید.

اصلیترین هدف سیاست بازرگانی درکشورهای‌کم رشدبه‌احتمال قوی‌حراست از موازنهٔ پرداختهاست. ومشکل موازنهٔ پرداختها ازآنجاناشی می‌شودکه اینگونه کشورها ضمن آنکه به دریافت وام خارجی رغبت چندانی ندارند، هرگز هم میل ندارند که از سرمایه‌گذاریهای داخلی خود بکاهند. سرمایه‌گذاری داخلی در این کشورها ممکن است بیش از حد توانائی مجموع منابع آنها باشد، به نحوی که تقاضای واردات در تمام رشته‌ها افزایش یابد. و یا ممکن است برای آنکه کالاهای سرمایه‌ای دردسترس سرمایه‌گذاران قرارگیرد ازمصرف‌کاسته شود. این عمل‌درآمد

را درسطح‌سابق خود نگاه می‌دارد ولی تمایل به واردکردن راافزایش می‌دهد، زیرا کالاهای سرمایه‌ای را اکثراً باید از خارج واردکرد؛ واین میزان کالای سرمایه‌ای که براثرافزایش سرمایه‌گذاری مورد احتیاج واقع می‌شود، بیش ازآن میزان‌کالای مصرفی وارداتی است‌که براثر خودداری ازمصرف، دیگر وارد نمی‌شود. وسرمایه ـ گذاری نه‌فقط دردوران رونق افزایش می‌یابد، بلکه این‌افزایش درطی ادوارمختلف اقتصادی هم که درخارج رخ می‌دهد همچنان ادامه می‌یابد.

داشتن چند نرخ متفاوت برای ارز وتقلیل نرح ارز و سهمیه بندی واردات ودر حدی کمتر، وضع حقوق وعوارض گمرگی، از زمرهٔ تدابیری بشمار می‌رودکه به جهت تأمین تعادل در موازنهٔ پرداختها اتخاذ می‌کنند. تقلیل نرخ پول داخلی نسبت به پول خارجی یکی ازوسائلی است‌که برای افزایش صادرات یاتقلیل‌واردات به‌کار می‌رود، ولی درصورتی‌که تقاضای کالاهای صادراتی‌کشور قابلیت کشش نداشته باشد، ویادرداخل کشور اشتغال‌کامل حکمفرما باشد، این تدبیر در افزایش صادرات بی اثر می‌ماند. نیز در صورتی که سطح زندگی و مزد واقعی در داخل کشور قابل تقلیل نباشد، این تدبیر در تقلیل واردات نیز اثر نخواهد کرد؛ اصولاً نتیجهٔ این تدبیر هرچه باشد موقتی وناپایدار است. از اینرو بسیاری کشورها به سیستم چند نرخی نامتعادل روی آورده‌اند .ولی‌این سیستم به احتمال قوی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد. واصولاً وقتی کارآئی این سیستم آشکار می‌شود که تمایلات مردم به سوء استفاده ازآن تحریك و تشویق نگردد. اگرهرنوع امکان سوء استفاده از این سیستم ازمیان برداشته نشود، کارآئی آن تاحدبسیار نازلی تنزل می‌یابد، وعوارض وآثار نامطلوب اجتماعی به بارمی‌آورد. وسعی مقامات مملکتی درکمك به سرمایه گذاری درتولیدکالاهای‌ضروری، وجلوگیری‌ازسرمایه‌گذاری درتولیدکالاهای‌تجملی ولوکس، نیز احتمالاً چندان مؤثر واقع نخواهد شد.

به‌طور خلاصه کشورهای درحال رشد برای برقراری و حفظ تعادل درموازنهٔ پرداختهای مدت بلند، نه‌فقط بایدبه اتخاذسیاست بازرگانی خاصی توسل جویند، بلکه همراه با اتخاذ یك سیاست بازرگانی متناسب، باید سیاست محدودیت پولی و مالی را درپیش گیرند یا به تحصیل وام از خارج بپردازند. اگر کشور در حال رشد دارای منابع کافی ومتنوع است، واشتغال کامل هم درآن حکمفرما نیست، به‌نحوی که قابلیت کشش عرضه بسیار زیاد باشد، اتخاذ سیاست حمایتی در متعادل ساختن موازنهٔ پرداختها تأثیرقابل توجهی خواهد داشت. خاصه‌آنکه تقاضای کالاهای‌مورد حمایت، نسبت به درآمد قابلیت کشش داشته باشند، و در داخل کشور تولید آنها ممکن ومعمول باشد. ولی نادراندکشورهای‌کم رشدی‌که دارای چنین وضعی‌باشند.

کشورهای کم رشد مکرر در مکرر علاقهٔ فراوان خود را نسبت به تثبیت بین‌المللی قیمت مواد اولیه اعلام داشته‌اند. و حتی یکبار این مطلب در یکی از قطعنامه‌های سازمان ملل منعکس شد، طی‌این قطعنامه درخواست شده بودکه‌برای استقرار قیمتهای عادلانه ومتناسب اقدام لازم صورت گیرد.[۳۸] به نظر اکثریت یك گروه پنج نفری ازکارشناسان بین‌المللی که این مسئله را مورد مطالعه قرار دادند، قیمت «عادلانه ومتناسب» به معنای حفظ تعادل در طی مدت بلند است،[۳۹] و هرقدر بتوان ازنوسان شدید قیمتها جلوگیری نمود، بیشتربه ایجادقیمت عادلانه ومتناسب نزدیك شده‌ایم. ولی متأسفانه این کارشناسان نتوانستند درتعیین وسیلهٔ لازم برای رسیدن به‌نتیجهٔ موردنظرخود توافق حاصل‌کنند. ایشان هرنوع محدودیت‌صادراتی رارد کردند، وانتظار می‌رفت که با روی گرداندن از محدودیت صادراتی، به نوعی قرارداد بین‌المللی برای تعیین حداقل وحداکثر قیمتها وحداقل سهمیه صادراتی و وارداتی کشورها روی آورند، ولی متأسفانه در اینمورد اتفاق نظر بین‌آنان حاصل نشد.

به جهت جبران زیانی که از تغییر شرایط مبادله برکشورهای کم رشدوارد می‌شود، وهم به جهت آنکه ایـن کشورها بتوانند کم و بیش بطور خودبه خود از صندوق بین‌المللی پول وام گیرند، پیشنهادهای متعددی ارائه شده است. ولی هیچ‌کدام از این پیشنهادها مشکل را حل نمی‌کند. زیرا ایـن پیشنهادها اکثراً متوجه کمك وحمایت درموارد خاص وبحرانی است، آنچه کشورهای کم رشد می‌خواهند، حمایت وکمك درمواقع بحرانی وخاص نیست، آنها طالب حمایتی طولانی ومداوم هستند. **قیمت عادلانه** ازلحاظ کشورهای کم رشد قیمتی است که دوام درآمد آنها را درطی مدت بلند تأمین‌کند، ودرحقیقت آنها می‌خواهند ترتیبی داده شودکه‌سرمایه وارز مورد نیازآنها برای تأمین رشد اقتصادی ایشان آماده وفراهم باشد. ودراین خواست خود توجهی به تأثیر قیمتها در میزان عرضه وتقاضا وامکان برهم خوردن آن ندارند.

کشورهای کم رشد، با علاقهٔ بسیار سیاست تثبیت قیمت همهٔ کالاها را درهمهٔ کشورها تعقیب می‌کنند. ایـن کشورها با اصرار بسیار ادعـا می‌کنند آنچه را که کشورهای پیشرفته به عنوان‌کمك به‌آنان می‌دهند، بابدترکردن شرایط مبادله، باز پس می‌گیرند. ایالات‌متحده تامدتها بابرنامه‌های تثبیت‌قیمت‌کالاها مخالفت‌می‌کرد، به‌این دلیل‌که برای پیش‌بینی وتعیین قیمت درمدت بلند، هیچ مبنائی وجودندارد. ولی مخالفت این‌کشور درمورد تعیین قیمت کالاهایی ازقبیل گندم وشکر وتا حدی قلع چندان مؤثر واقع نشد. اشکال تعیین و تثبیت قیمت برای مدت بلند، از آنجا ناشی‌می‌شودکه درتعیین چنین قیمتی، منافع‌تولیدکنندگان برمنافع مصرف‌کنندگان غلبه می‌کند. وقیمت طبق منافع تولید کنندگان درسطحی نسبتاً بالا تعیین می‌شود، وبالا بودن سطح قیمت، خود افزایش تولید وعرضه‌کالا ونتیجتاً تنزل وسقوط قیمت را فراهم می‌کند. **بآور وپائیش** پیشنهاد کرده‌اند که یك قیمت متوسط متغیر برای

مدت بلند تعیین شود، و برمبنای این قیمت با تولید کنندگان کالای مربوط معامله صورت گیرد. پیشنهاد ایشان کاملاً مغایر روشی است که هیئت متشکله ازنمایندگان کشورهای افریقای غربی برای تعیین قیمت کاکائو پیش گرفتند[۴۰]. این هیئت قیمتی را که به تولید کنندگان کاکائو باید پرداخت شود، در سطح نازلی تثبیت نمود ولی قیمت این کالا را دربازار بین‌المللی آزاد گذاشت تا طبق شرایط بازار نوسان کند (طبق ادعای هیئت). روشی که این‌هیئت‌برای تثبیت قیمت‌کاکائو پیش‌گرفت، ویاوضع مالیات متغیر برصادرات ، به ترتیبی که تولید کنندگان کالا نتوانند آن مالیات را به مصرف‌کنندهٔ خارجی یا کارگر داخلی منتقل کنند، موجب تثبیت درآمد تولید-کنندگان کالاهای صادراتی می‌شود، بدون آنکه در تثبیت درآمد دولت یا تعدیل موازنهٔ پرداختها اثر داشته باشد.

ایالات متحده براثر مقاومت و پافشاری روزافزون کشورهای کم رشد، سرانجام ازنظر اولیه خود برگشت، وقبول کردکه نسبت به هرکالا مقاوله نامه‌های جداگانه‌ای برای تعیین قیمت منعقد گردد. اولین کالایی که قرارشد قیمتش تثبیت شود قهوه بود، وبعد ازآن‌گروهها وکمیته‌هایی برای مطالعه وبررسی دربارهٔ برخی ازمواداولیه تشکیل شد، واطلاعاتی به طورغیررسمی نیزبین کشورها مبادله‌گردید، وچند مقاوله نامه هم‌به‌امضاء رسیدکه بیشتر متوجه کالاهائی است‌که سقوط‌ناگهانی وتند قیمت آنها ممکن است حوادث سیاسی مخاطره آمیزی به بار آورد. ولی در مورد هیچکدام از کالاها تعادل عرضه و تقاضا تأمین نشد، وبدین‌ترتیب مسئله حل نشده به جای خود باقی مانده‌است وتنها کوشیده‌اند تا ازمواجه باآن اجتناب‌کنند.

اقتصاد بازدرموارد خاصی، که درآمد وموازنهٔ پرداختها ازمهمترین‌آنهاست، محکوم به بی‌ثباتی است. واگر حکومتها می‌خواهند درآمد و رشد اقتصادی خودرا از تزلزل برکنار دارند، می‌توانند یکی از این راهها را انتخاب‌کنند؛ تثبیت قیمت

کالاهای صادراتی، اتخاذ سیستم مالیات متغیر برصادرات و اتخاذترتیب برای تثبیت مالیات و هزینهٔ دولت. ولی این کشورها باید چنان این تدابیر پیشنهادی را به‌کار بندند که ثبات مورد نظر آنها را برای یك دورهٔ بلند تأمین کند. در حالی‌که غالباً این کشورها میل دارند که قیمت کالاهای صادراتی خود را درسطح بالا تثبیت‌کنند، و ارزهای خارجی را که در دوران رونق به دست می‌آورند، به جای آنکه برای دوران رکود وکساد نگاه دارند، در همان دوران رونق به مصرف می‌رسانند. نتیجهٔ طبیعی این کار ایجاد تورم و نداشتن ارز خارجی به هنگام نیاز است. از اینرو این کشورها برای حفظ موازنهٔ پرداختهای خود، بار دیگر به‌کنترل ارز و محدودیت واردات پناه می‌برند.

کشورهای کم‌رشد بارعایت اصول و دیسیپلین وکنترل می‌توانند به‌حفظ ثبات درآمد خود نائل آیند. در چند کشور از جمله هند که درآمد و واردات، هیچگاه یا لااقل طی یك دورهٔ معین، ارتباط فراوانی با یکدیگر ندارند، ثبات آسانتر قابل تأمین است.

سیاست بازرگانی و مالی متوجه تأمین منابع بیشتر برای رشـد اقتصادی، و بهبود شرایط مبادله، و بهره‌مندی از منافع سرمایه‌گذاری خارجی، و تحصیل ارز بیشتر بدون تقلیل قیمت‌کالاهای صادراتی است. قدرت یك‌کشور درحال رشد برای کنترل‌قیمت‌کالاهای وارداتی، یقیناً محدود است، ولی درمورد صادرات ممکن‌است بتوانند درتعیین قیمت تأثیر بیشتری داشته باشند. وجود تخصص موجب می‌شودکه عرضه، لااقل برای مدت‌کوتاه، فاقد قابلیت‌کشش باشد. وسرمایه‌گذاران خارجی،که مؤسسات اقتصادی بزرگی برپا کرده‌اند، خیلی‌کم ممکن است بتوانند مالیاتی را که از آنان مطالبه می‌شود به دیگران منتقل سازند.

تشخیص بین قابلیت کشش در مدت‌کوتاه یا مدت بلند، دارای اهمیت حیاتی

است. مالیات برصادرات را فـروشندگان تا اندازه‌ای می‌توانند به دیگران منتقل کنند. محدودیت صادرات، قیمت کالاهای صادراتی را مختصری بالامی‌برد و موجب می‌شود که تولیدکنندگان خارجی در بازارهای صادراتی جایی برای خود بازکنند و این محدودیت رقابت طی یك یا دوسال امکان تغییر قیمت را منتفی می‌سازد.

سیاست بازرگانی به‌سختی می‌تواند درتأمین رشداقتصادی سهم مؤثری داشته باشد. ما درفصل بعد مالیات برسرمایه‌گذاری خارجی را مورد بررسی قرارخواهیم داد. این‌گونه سرمایه‌گذاریها در طی بیست سال‌گذشته بیش از سیاست بازرگانی در رشد اقتصادی‌کشورها تأثیر نموده‌اند، ومنبع تأمین درآمد ثابت وقابل‌اعتمادی برای حکومتها بوده‌اند. حقوق‌گمرکی عهده‌دار تأمین درآمد و حمایت از صنایع جوان است، ولی هیچ سیاست بازرگانی تا کنون نتوانسته است زیانی راکه ازسقوط قیمت کالاهای صادراتی به یك‌کشور کم‌رشد وارد می‌شود، تعدیل و جبران‌کند[۴۱].

سازمان ملل‌متحد درمطالعات خود به این اشکال توجه‌کردکه رشد اقتصادی، محتاج شرایط مبادلهٔ مساعدی است تا بتوان به کمك آن به رشد متعادل اقتصادی نایل شد. کشورهای کم‌رشد نمی‌توانند به شرایط مبادلهٔ کنونی‌تکیه‌کنند. ولی هر اندازه‌کشورهای رقیب منابع‌خود را به‌نحومتعادلتری به‌رشته‌های مختلف‌فعالیتهای اقتصادی تخصیص دهند، وازتکیه به صادرات دست بردارند، میدان عمل برای سایر کشورها، وبه‌خصوص آنهاکه تخصصی‌حاصل‌کرده‌اند، آماده‌ترمی‌شود، وآنها می‌توانند از تخصص خود استفاده بیشتری به دست‌آورند.

□ خلاصه

تئوری برتری نسبی ناظر به موارد استاتیك (راکد و بی‌حرکت) است. و در تحلیل و استنتاج از این تئوری باید ملاحظات ناشی از عـدم ثبات، قبول خطر، و

افزایش تقاضا را نیز مورد توجه قرار داد. و اگر در تولید کالاهای وارداتی امکان ایجاد مؤسسات بزرگ و استفاده ازمزایای ناشی ازتولید به مقدار زیاد وجود دارد، و چنین امکانی در مورد تولید کالاهای صادراتی نیست، باید به‌کلی از این تئوری چشم پوشید. یکی از نکات مورد توجه‌کشورهای کم‌رشد آن است‌که شرایط مبادله در طی مدت بلند به زیان کشورهای تولیدکنندهٔ مواد اولیه تغییر می‌کند. سایر دلایل‌کشورهای کم‌رشد برای اتخاذ سیاست حمایتی، مبتنی براین است‌که اولاً در بازار عوامل تولید، در داخل کشور رقابت کامل حکومت نمی‌کند، و ثانیاً تولید و فروش‌کالاهای وارداتی در داخل کشور، آسانتر و قابل اعتمادتر است تا تولیدکالا برای صدور و فروش در بازارهای خارج.

سه شکل‌از ارتباط بین بازرگانی‌خارجی و رشداقتصادی بررسی‌شد. بازرگانی خارجی ممکن است رهبر رشد اقتصادی باشد و ممکن است به دنبال رشد اقتصادی حرکت‌کند، و یا ممکن است رشد اقتصادی را متعادل سازد. انتخاب هرکدام از این اشکال سه‌گانه، به اوضاع و احوال خاص هرکشور، از جمله وفور و تنوع و یا قلت منابع، و ماهیت کالاهایی‌که در تولید آنها برتری نسبی دارد، و مشخصات تقاضا، و چگونگی ومیزان ارتباط شعب‌فعالیتهای اقتصادی با یکدیگر، وسرانجام به‌ظرفیت کشور برای پاسخ به محرکهای رشد اقتصادی بستگی دارد. توجه به تهیهٔ جانشین برای‌کالاهای وارداتی، و اغماض و مسامحه درتهیهٔ کالا برای صدور، مسئله‌ای‌است قابل بحث. خاصه درمورد هندکه با گفتگوهای فراوان همراه بوده است. همچنین سیاست بازرگانی‌کشورهای کم رشد را، همراه با تقاضای این‌کشورها برای تثبیت قیمت مواد اولیه، بررسی‌کردیم.

□ کتاب شناسی

یك بررسی شایسته ازمسئلهٔ مطروحه و همچنین فهرستی ازکتابهای مربوط به این موضوع را می‌توان درکتاب Gerald M. Meier، به نام:

International Trade and Economic Development,

یافت. این کتاب از انتشارات Harper & Row نیویورك، سال ۱۹۶۳ می‌باشد. نظر Meier در این مورد با نظر Viner Haberler که در زیرنویس‌شمارهٔ ۸ معرفی‌شده بسیارشبیه است. نظرمخالف این‌عده نظری است‌که Raul Prebisch عضوکمیسیون اقتصادی برای امریکای، لاتین اتخاذ نموده است. نظر وی درکتاب:

Economic Development of Latin America and Its Principal Problems,

مندرج است. این‌کتاب ازنشریات سازمان‌ملل درسال ۱۹۵۰ است. نظرگونارمیردال هم‌که مشابه نظر پربیش است در فصل سیزدهم‌کتاب وی که در زیرنویس شمارهٔ ۴۱ معرفی شده، توضیح داده شده است. دیگر از کسانی‌که در این باره تحقیق‌کرده‌اند H. B. Chenery است. نوشتهٔ او تحت عنوان:

Comparative Advantage and Development Policy,

در مجلهٔ American Economic Review، شمارهٔ مارس ۱۹۶۱، صفحات ۵۱ـ۱۸، درج شـده است. برای‌آنکه با نظرهای‌گوناگون و بحثهای مختلفی‌که در این باره صورت‌گرفته است آشنا شوید، می‌توانید به نوشته‌ها و اظهار نظرهایی‌که:

Nurkse, Haberler, Schultz, Wallich, Marshall,

ابراز نموده‌اند مراجعه‌کنید.

نظرات و نوشته‌های ایشان و همچنین عقاید و نوشته‌های دیگر دراین باره، درمجموعه‌ای‌که Ellis و Wallich فراهم نموده‌اند درج شده است. نام این مجموعه

این است: Economic Development for Latin America، این کتاب از انتشارات St. Martin نیویورک، در سال ۱۹۶۱ می‌باشد.

علاوه‌براین نوشته‌ها دربارهٔ این مسئله، درکنفرانس تجارت وتوسعهٔ سازمان ملل گفتگوهای فراوانی درگرفت که به‌نحو جامعی در نشریهٔ سازمان ملل به نام:

Towards a New Trade Policy for Development,

درج شده است. این مجموعه در سال ۱۹۶۴، توسط سازمان ملل منتشر شده است.

علاوه‌براینها مجموعهٔ سودمند دیگری در این مورد وجود دارد به نام:

New Directions for world Trade,

که‌توسط Royal Institute for International Affairs، فراهم‌شده‌است وتوسط مؤسسهٔ Fair Lawn، اکسفورد ـ نیوجرسی، در سال ۱۹۶۴ به چاپ رسیده است.

ماخذ و حواشی مربوط به فصل شانزدهم

۱ـ به نوشتهٔ *D. M. Bensusan–Butt* تحت عنوان :

A Model of Trade and Accumulation,
مندرج درمجلهٔ *American Economic Review* ، شمارهٔ سپتامبر ۱۹۵۴، صفحات ۵۲۹-۵۱۱، مراجعه کنید.

۲ـ به نشریهٔ سازمان ملل متحد، تحت عنوان :

Instability in Export Markets of Underdeveloped Countries,
چاپ نیویورك، سال ۱۹۵۲، مراجعه کنید .

۳ـ به نوشتهٔ *H. C. Wallich* تحت عنوان :

Monetary Problems of an Export Economy,
از انتشارات دانشگاه هاروارد، سال ۱۹۵۰، مراجعه کنید .

۴ـ به نوشتهٔ *C. P. Kindleberger* تحت عنوان :

The Terms of Trade
از انتشارات *M. I. T.* ، سال ۱۹۵۶، مراجعه کنید .

۵ـ به نوشتهٔ *E. E. Hagen* تحت عنوان :

An Economic Justification for Protection,
مندرج در *Quarterly Journal of Economics* ، شمارهٔ نوامبر ۱۹۵۸، صفحات ۵۷۴-۴۵۶، مراجعه کنید.

۶ـ به نوشتهٔ *Hla Myint* تحت عنوان :

The Gains from International Trade and the Backwrd Countries,

مندرج در *Review of Economic Studies, 1954–1955*، صفحات ۱۴۲–۱۲۹، مراجعه کنید.

۷– به نوشتهٔ *H. W. Singer* تحت عنوان:

The Distribution of Gains Between Investing and Borrowing Countries,

مندرج در *American Economic Review*، شمارهٔ مه ۱۹۵۰، مراجعه کنید.

۸– به نوشتهٔ *Gottfried Haberler* تحت عنوان:

International Trade and Economic Development,

از انتشارات بانك ملی مصر، قاهره سال ۱۹۵۹، مراجعه کنید.

۹– به نوشتهٔ *R. Robinson* تحت عنوان:

Factor Endowments and Comparative Advantage,

مندرج در *Quarterly Journal of Economics*، شمارهٔ مه ۱۹۵۶، مراجعه کنید.

۱۰– این مطلب درگفتگو با پروفسور *R. Komiya* مطرح شد.

۱۱– به نوشتهٔ *Staffan Burenstam Linder* تحت عنوان:

An Essay in Trade and Transformation,

از انتشارات *Wiley* نیویورك سال ۱۹۶۱ مراجعه کنید.

۱۲– به نوشتهٔ *P. Rousseaux* تحت عنوان:

Les Mouvements de fond de l'economie Anglaise,1800–1913,

از انتشارات مؤسسهٔ تحقیقات اقتصادی و اجتماعی *Louvain*، سال ۱۹۳۸: صفحهٔ ۱۷۳، مراجعه کنید.

۱۳– به نوشتهٔ *W. A. Lewis* تحت عنوان:

The Theory of Economic Growth,

از انتشارات *Irwin, Homewood*، سال ۱۹۵۵، صفحهٔ ۲۷۹ مراجعه کنید.

۱۴– به نوشتهٔ *I. Svennilson* تحت عنوان:

Growth aud Stagnation in the European Economy,

از انتشارات سازمان ملل متحد، ژنو، سال ۱۹۵۴، مراجعه کنید.

۱۵ــ به نوشتهٔ *E. A. G. Robinson* تحت عنوان :

The Changing Structure of the British Economy,

مندرج در *Economic Journal*، شمارهٔ سپتامبر ۱۹۵۴، صفحات ۴۵۵–۴۵۴، مراجعه کنید .

۱۶ــ بهٔ نوشتهٔ *Douglass C. North* تحت عنوان :

The Economic Growth of the United States,

از انتشارات *Prentice –Hall, Englewood Cliffs* ، سال ۱۹۶۱ ، مراجعه کنید .

۱۷ــ به مقالهٔ نیویورک تایمز شمارهٔ هجدهم ژوئن ۱۹۶۳، تحت عنوان:

Fish Meal Spurs Peru Economy,

مراجعه کنید.

۱۸ــ به نوشتهٔ *R. Prebisch* دربارهٔ نظرات گونارمیردال تحت عنوان:

Towards a More Closely Integrated Free–World Economy,

مندرج در مجموعهٔ *R. Lekachman* به نام :

National Policy for Economic Welfare at Home and Abroad,

از انتشارات *Carden City, Doubleday* ، سال ۱۹۵۵، مراجعه کنید.

۱۹ــ به نشریهٔ سازمان ملل تحت عنوان :

A Study of Trade Between Latin America and Europe,

چاپ ژنو، سال ۱۹۵۳، مراجعه کنید .

۲۰ــ کشورهای تولید کنندهٔ مواداولیه هم ممکن است دچار رقابت کشورهای توسعه یافته بشوند. چنانکه تکنولوژی پیشرفته ایالات متحده به این کشور امکان داده است که بسیاری از فرآورده‌های کشاورزی را در نوع عالی و به میزان بیش از احتیاجات داخلی خود تولید کند که طبعاً مقادیر اضافی را صادر می‌نماید و در بازارها با کشورهایی مانند ترکیه و آرژانتین رقابت می‌کند.

۲۱ــ به نشریهٔ سازمان ملل متحد تحت عنوان :

Processes and Problems of Industrialization in Under–

developed Countries,
چاپ نیویورك، سال ۱۹۵۵، مراجعه کنید.

۲۲- تأثیری که صنایع ماشینی انگلیس درقرن نوزدهم درصنایع نساجی دستی هند بجاگذاشت قابل توجه است.

۲۳- به نوشتهٔ *K. W. Deutsch* و *A. Eckstein* تحت عنوان:
National Industrialization and the Declining Share of the Inrernarional Economic Sector, 1890–1930,
مندرج در مجلهٔ *Worls Politics*، شمارهٔ ژانویهٔ ۱۹۶۱، صفحات ۲۹۹- ۲۶۷، مراجعه کنید.

۲۴- به نوشتهٔ *Hollis B. Chenery* تحت عنوان:
Patterns of Industrial Growth,
مندرج در *American Economic Review*، شمارهٔ سپتامبر ۱۹۶۰، صفحات ۶۲۵-۶۲۴، مراجعه کنید.

۲۵- به نشریهٔ فوق، صفحهٔ ۶۴۲، مراجعه کنید.

۲۶- به نشریهٔ فوق صفحهٔ ۴۵۰ مراجعه کنید.

۲۷- به نوشتهٔ *J. R. Meyer* تحت عنوان:
An Input–Output Approach to Evaluating the Influence of Exports on British Industrial Production in the Late Nineteenth Century,
مندرج در نشریهٔ *Exploration in Entrepreneurial History*، شمارهٔ اکتبر ۱۹۵۵، مراجعه کنید.

۲۸- به کتاب پیش گفته شده صفحه ۳۲۴ مراجعه کنید

۲۹- به نوشتهٔ *Lakdawala* تحت عنوان:
International Aspects of Indian Economic Development,
از انتشارات *Oxford, Fair Lawn, N. J. 1951*، صفحهٔ ۱۱ مراجعه کنید.

۳۰- این مطلب را *H. Kitamura* به من یادآور شد.

۳۱- به مقالهٔ نویسندهٔ کتاب تحت عنوان :

Foreign Trade and Growth: Lessons from Britain and France, 1850–1913.

در *Economic History Review* شمارهٔ دسامبر ۱۹۶۱ صفحات ۳۰۵-۲۸۹ مراجعه کنید.

۳۲- به نوشتهٔ *W. B. Reddaway* تحت عنوان :

The Development of the Indian Economy,

از انتشارات *Irwin, Homewood*، سال ۱۹۶۲، مراجعه کنید.

۳۳- به نوشتهٔ *Anne Krueger*، دربارهٔ نظرات *S. J. Patel* که تحت عنوان: *Exports, Prospects and Economic Growth, India* در *Economic Journal*، شمارهٔ سپتامبر ۱۹۵۹، صفحات ۵۰۶-۴۹۰، درج شده است مراجعه کنید، و نیز به همین مجله، شمارهٔ ژوئن ۱۹۶۱، صفحات ۴۴۶-۴۳۶، مراجعه کنید.

عنوان مقالهٔ خانم آن کروگر در مجلهٔ مذکور اینست :

The Capacity to Import and Economic Development: India.

۳۴- به نوشتهٔ *Jagdish Bhagwati* تحت عنوان :

The Case for Devaluation,

مندرج در نشریهٔ هندی *The Economic Weekly*، مورخ چهارم اوت ۱۹۶۲، مراجعه کنید.

۳۵- به اولین گزارش سالانهٔ طرح تحقیقات اقتصادی در اسرائیل، برای سال ۱۹۵۴ که درسال ۱۹۵۵ در اورشلیم چاپ شده است، مراجعه کنید.

۳۶- به نوشتهٔ *Don D. Humphrey* تحت عنوان :

Indonesia's Plan for Economic Development,

مندرج در *Asian Survey*، سپتامبر ۱۹۶۲، صفحهٔ ۱۳، مراجعه کنید.

۳۷- به فصل سیزدهم کتاب حاضر- قسمت نقش سیاست مالی در توسعهٔ اقتصادی - مراجعه کنید .

۳۸- به قطعنامهٔ شمارهٔ ۸۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد ، مصوب

۲۱ دسامبر ۱۹۵۲، مراجعه کنید.

۳۹ـ به نشریهٔ سازمان ملل متحد تحت عنوان :

Commodity Trade and Economic Development,

چاپ نیویورک، سال ۱۹۵۲، فصل اول، مراجعه کنید.

۴۰ـ به نوشتهٔ *P. T. Bauer* و *F. W. Paish* تحت عنوان :

The Reduction of Fluctuations in the Incomes of Primary Producers,

مندرج در *Economic Journal*، شمارهٔ دسامبر ۱۹۵۲، صفحات ۷۸۰ـ ۷۵۰، مراجعه کنید.

۴۱ـ به نوشتهٔ *G. Myrdal* تحت عنوان :

An International Economy

از انتشارات مؤسسهٔ *Harper*، نیویورک، سال ۱۹۵۶، فصل سیزدهم، مراجعه کنید.

فصل هفدهم

وام از خارج

□ نیاز به سرمایهٔ خارجی

عده‌ای معتقدند که چون درهنگام رشداقتصادی نیاز کشور به کالاهای سرمایه‌ای سریعتر از **قدرت وارداتی**[1] کشور افزایش می‌یابد، ناگزیر دریافت وام از خارج ضرورت پیدا می‌کند. زیرا قدرت وارداتی هر کشور تابعی ازحجم صادرات وشرایط مبادله می‌باشد واین هردو ازحیطهٔ کنترل یک‌کشور درحال رشد خارج است. مثلاً اگرقدرت وارداتی کشور درسال دو درصد افزایش یابد، در حالیکه نیاز به کالاهای سرمایه‌ای سه درصد افزوده شود، ناچارباید درهرسال برابریك درصدارزش صادرات، سرمایه به‌کشوروارد شود، تابتوان تعادل را درموازنهٔ پرداختها برقرار داشت. البته دراین مثال امکان تهیهٔ برخی ازکالاهای مصرفی وارداتی را درداخل‌کشور موردتوجه قرار نداده‌ایم.

دریافت وام ازخارج را نباید فقط به معنای افزایش قدرت خرید کالاهای سرمایه‌ای تلقی نمود، هرچند ممکن است که در مدت کوتاه وشرایط و اوضاع و احوال خاصی چنین باشد. دریافت وام ازخارج به طورکلی یعنی افزودن برمجموع منابع موجود یك‌کشور. دریافت وام از خارج برای خرید کالاهای خاص، فقط در

صورتی مصداق پیدا می‌کندکه نتوان‌درچگونگی تخصیص منابع کشور تجدید نظر کرد، وچون رشد اقتصادی به طورقطع ویقین به همراه خود تجدید نظردرتخصیص منابع کشور را می‌آورد، پس دیگر نمی‌توان دریافت وام خارجی را به خریداری کالای معینی محدود یا توجیه‌کرد، واگربتوان چنین توجیهی قائل شد، فقط دردورهٔ کوتاه می‌تواند مصداق داشته باشد.

به جای دریافت وام از خارج برای خرید کالاهای سرمایه‌ای، می‌تـوان پس اندازداخلی را افزایش داد. تقلیل مصرف داخلی دربسیاری موارد مستقیماً برسطح واردات اثرمی‌کند وآنراتاحد قابل ملاحظه‌ای پایین می‌آورد و پایین آمدن سطح واردات به معنای آزاد شدن ارز برای سایر خریدها است. درمواردی هم‌که تقلیل مصرف به طورمستقیم برمیزان وارداتاثرنکند، موجب می‌شودکه مقداری ازمنابع داخلی‌ازتهیهٔ کالاهای مصرفی‌آزادشود. پس این منابع‌آزادشده را می‌توان، به‌تولید کالای صادراتی، ویا به تولید کالابه جانشینی کالاهای وارداتی‌گماشت، که‌بازهم خود موجب گشایش درکار ارز است.

وام خارجی بدون آنکه صرف خرید کالای سرمایـه‌ای ازخارج شود ممکن است به‌تشکیل سرمایه درداخل‌کشور اختصاص یابد. وام خارجی ممکن است صرف خریدکالاهای مصرفی بشود، مثلاً اگر دراجرای یك سرمایه‌گذاری الزام به استفاده ازمنابع داخلی‌باشد، مانند ساختمان، دراین حال با وام خارجی ممکن‌است مقداری مواد خوراکی وارد کرد، برای کسانی‌که کشاورزی را رها نموده و به کار ساختمان پرداخته‌اند.احتیاج‌به‌وام خارجی رابانیازبه‌کالاهای سرمایه‌ای‌خارجی‌توجیه‌کرده‌اند و این توجیه را (علاوه‌برآنکه مبنای محدودکننده‌ای برای استفاده از وام خارجی بدست‌می‌دهد) می‌توان‌ناصواب ومبتنی‌برفروض‌غیرواقعی‌دانست، زیرا این‌نظرمبتنی براین فروض است‌که: موازنهٔ پرداختهای یك‌کشور درهنگام شروع به‌استفاده ازوام

خارجی متعادل‌است، وافزایش سطح سرمایه‌گذاری داخلی ویاتجدید تخصیص‌منابع داخلی برای تشکیل سرمایه درآن بی‌اثرمی‌ماند، ویا تجدیدتخصیص منابع به‌لحاظ عدم قابلیت کشش تقاضا در خارج‌کشورموجب افزایش صادرات نخواهد شد، و یا به لحاظ عدم قابلیت انتقال منابع کشور به تولید کالاهای وارداتی امکان تقلیل واردات وجود نـدارد، ویا بروز دگرگونی دراقتصاد کشور فقط درطی یك دورهٔ بلند ممکن است، ومدت این دوره هم چنان‌است‌که طی‌آن ازتوسل به‌وام خارجی برای‌تشکیل سرمایه‌گزیری نیست.

توجیه مذکور خواه درست یا غلط، و فروضی که مبانی آن قـرار گرفته‌اند خواه واقعی یا غیرواقعی باشند درهرحال بانك بین‌المللی ترمیم وتوسعه تقریباً آن را پذیرفته است، چنانکه درهمهٔ مذاکرات وقراردادهای خود این نکته رامد نظر داشته است وفقط معادل ارزمورد احتیاج طرحهای عمرانی، به کشورها وام می‌دهد. از اینرو قسمت عمدهٔ مبلغ ۷۷۷ میلیون دلاری‌که این بانك تا پایان سال ۱۹۵۹به کشورهای‌مختلف برای‌بهبود راههایشان وام‌داد، صرف‌خرید لوکوموتیو یاماشینهای راهسازی شد.[۲] همچنین ایالات متحده وانگلستان وبانك بین‌المللی درمذاکره‌برای کمك بـه ساختن سد اسوان فقط هزینهٔ ارزی این سد را که طی پانزده سال برابر ۴۰۰ میلیون دلارمی‌شد قبول می‌کردند؛ ومعتقد بودند هزینه‌های داخلی ساختمان این سدکه برابر ۹۰۰ میلیون دلار برآورد شده بود، باید توسط دولت مصر تأمین گردد وچون برای دولت مصر تأمین هزینهٔ داخلی سد مقدور نبود ایالات متحده و انگلستان از پرداخت مبالغ تعهد شده‌امتناع ورزیدند.

با افزودن برمیزان پس‌انداز و یا تجدید تخصیص منابع، می‌توان بی‌آنکه تورمی ایجادشود، هزینه‌های داخلی‌لازم‌برای‌اجرای طرحهای‌عمرانی را تأمین‌کرد. بدین معنی‌که میزان درآمد درحد سابق خود باقی بماند، ولی ازمصرف‌کاسته شود،

و برسرمایه‌گذاری افزوده شود. دراین‌حال ممکن‌است تجدیدنظر درتخصیص‌منابع لازم شود، مثلاً برخی‌ازمنابع‌که به‌تهیه‌کالاهای سرمایه‌ای اختصاص داده شده‌است، به‌تهیهٔ‌کالاهای صادراتی‌تخصیص‌یابند، ویا منابعی‌که براثرتقلیل مصرف‌آزادمی‌شود، به‌تهیهٔ کالاهای صادراتی جدید یا تهیهٔ جانشین‌برای‌کالاهای وارداتی اختصاص یابد.

این نظرکه دریافت وام از خارج را برای خرید کالاهای سرمایه‌ای خارجی لازم می‌داند، نظـری جامع و متکی برتحلیل تمام قدرت اقتصادی یك‌کشور نیست. هرکشور می‌تواند برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی خود را به شرط آنکه از حد قدرت مجموع منابع اقتصادیش‌خارج نباشد، به موقع اجراء بگذارد، بی‌آنکه به دریافت وام خارجی متوسل شود. البته درچنین حالی هم باز ممکن است به‌طور موقت، و برای یك دورهٔ انتقالی، موازنهٔ پرداختها کسری داشته باشـد، و برای جبران این کسری، به دریافت وام خارجی نیاز افتد. پس علاوه‌برکاستن از میزان مصرف، باید ازطریق تنزل ارزش‌پول داخلی، و یا ازطریق محدودکردن پرداخت برای واردات، منابع کشور را به تولیدکالاهای صادراتی، یا جانشین‌کالاهای وارداتی سوق داد. و اگر این‌تجدید تخصیص‌منابع، دنباله‌رو توسعهٔ صادرات‌کشور باشد، آن دورهٔ موقتی و انتقالی‌که طی‌آن‌موازنه پرداختها کسر دارد، هرگز پیش‌نخواهدآمد. ولی‌توسعهٔ اقتصادی‌کشور، خواه دنباله‌رو صادرات باشد یا دنباله‌رو سرمایه‌گذاری داخلی، به‌ـ طورکلی مفسر و مبین نیازکشور به دریافت وام خارجی نیست، بلکه نسبت مجموع هزینه هرکشور به قدرت تولید داخلی‌آن، عامل تعیین‌کنندهٔ نیاز آن کشور به وام خارجی است و هرگاه هزینه‌های یك‌کشور از حدود توانایی منابع‌آن‌کشور خارج نباشد در دوران انتقال هم به دریافت وام خارجی نیاز نخواهد افتاد.

پس بدین ترتیب نیـاز به سرمایهٔ خارجی در طی زمـان تحت تأثیر نرخ سرمایه‌گذاری و میزان پس‌انداز داخلی می‌باشد و حالت متعادل درآمد ملی عبارت

است از اینکه سرمایه‌گذاری داخلی به‌اضافهٔ صادرات، با واردات به‌اضافهٔ پس‌انداز داخلی برابر باشد، و اگر بخواهیم که موازنه پرداختها کسری نداشته باشد و به وام خارجی نیاز پیدا نکنیم، باید واردات ما برابر صادرات باشد و میزان سرمایه‌گذاری داخلی هم به‌میزان پس‌انداز محدود گردد. و اگر برسرمایه‌گذاری داخلی بیافزاییم، بی‌آنکه به همان اندازه برمیزان پس‌انداز افزوده باشیم، ناچار به دریافت وام از خارج نیاز پیدا می‌کنیم، زیرا بدون تردید قسمتی از هزینهٔ سرمایه‌گذاری اضافی را خریدهای خارجی تشکیل می‌دهد. ولی در صورت توسعهٔ صادرات یا تقلیل واردات یا افزایش پس‌انداز می‌توان میزان سرمایه‌گذاری را به همان‌اندازه افزایش داد.

باید یادآور شد که وام خارجی فقط تا حد معینی می‌تواند به رشد اقتصادی کشور کمك کند و این حد معین، توانایی هر کشور در دگرگون داشتن منابع خود در ارتباط با بازرگانی بین‌المللی است. یعنی ۷۵ تا ۹۰ درصد سرمایهٔ لازم برای رشد باید از پس‌اندازهای داخلی تأمین شود و از ۱۰ تا ۲۵ درصد آن از وامهای خارجی، مگر اینکه به تئوری لزوم واردآمدن فشار فوق‌العاده از خارج معتقد شویم، ولی اگر توانایی کشور در دگرگون کردن نحوه استفاده از منابع محدود باشد، وام خارجی بیش از پس‌انداز داخلی مؤثر نخواهد افتاد. و بهرحال هر اندازه هم وام خارجی، رشد اقتصادی کشور را تسریع کند، چون امکان استفاده از آن محدود است نمی‌توان رشد اقتصاد کشور را بدان تکیه داد.

□ قدرت جذب سرمایه

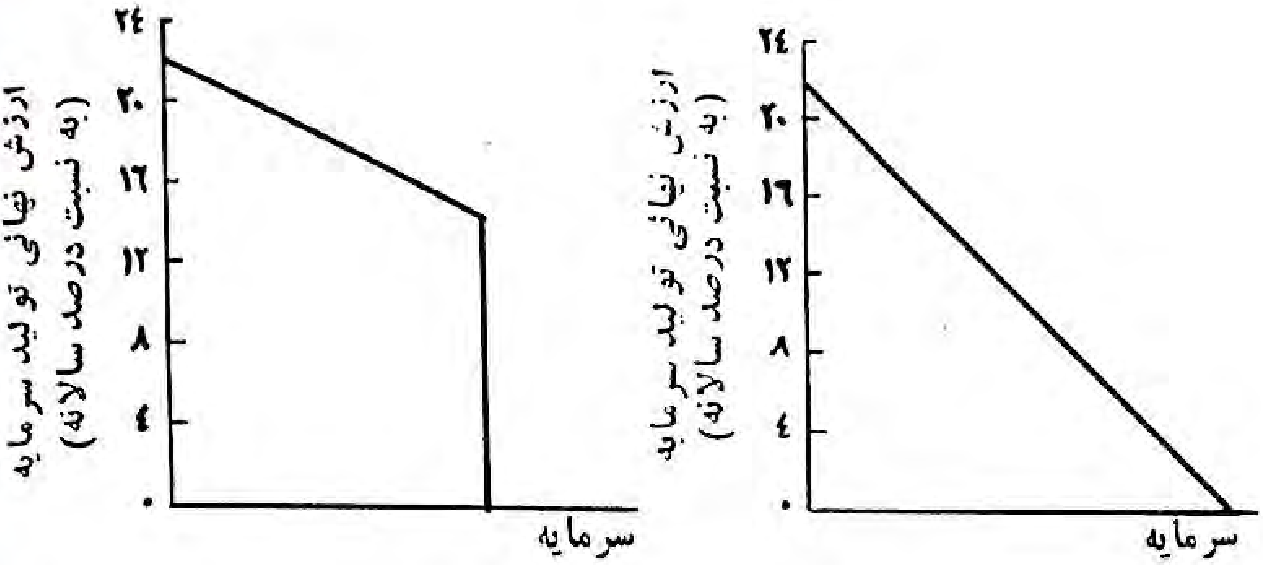
بانك بین‌المللی ترمیم و توسعه، مکرراً اعلام داشته است که مسئله اساسی در رشد اقتصاد یك کشور تحصیل وام نیست، بلکه محدود بودن قدرت جذب وام

تحصیل شده است[۳]. میلیکان* و رستو** نظر داده‌اند که کشورهای توسعه‌یافته نباید بیش از اندازهٔ قدرت جذب کشورهای کم‌رشد، به‌آنان وام بدهند. ومنظور ایشان از قدرت جذب، توانایی این کشورها در به‌کار بردن وامهای تحصیل شده در کارهای تولیدی است[۴].

اگر دریافت وام خارجی را به معنای افزایش مجموع منابع کشور بشناسیم، و استفاده از آنرا برای مصرف مجاز بشناسیم، قدرت جذب وام خارجی برای هیچ کشوری محدود نخواهد بود. ولی با قید لزوم استفاده از وامهای خارجی درکارهای تولیدی ، قدرت جذب وام محدود می‌شود و بلافاصله این سؤال مطرح می‌شود که **«کدام تولید و چگونه»** مورد نظر است. در پاسخ این سؤال باید گفت هر بازدهٔ مثبت که براثر به‌کار بردن وام تحصیل شده پدید آید، مفسر وجود قدرت جذب سرمایه است. ولی اگر قدرت تولیـد نهایی سرمایه، به نقطهٔ عطف خود برسد، چنانکه در نمودار ۱ـ۱۷ نموده شده است، یعنی با وجود افزایش برسرمایه، به‌طور مطلق بـر مجموع بازده چیزی افزوده نشود، دراین‌حال می‌توان گفت‌که قدرت جذب سرمایه وجود ندارد. اما اگر قدرت تولید نهایی سرمایه متدرجاً رو به نقصان‌گذارد، دیگر قدرت جذب سرمایه را نباید با مطلق بازده سنجید ، بلکه چون هرمقدار سرمایه اضافی بهرحال بازده خواهد داشت، پس‌دراین‌حال برای‌تعیین‌قدرت جذب‌بایدمیزان بازده را به نسبت سرمایه مورد محاسبه قرار داد ، چنانکه در نمودار ۱ـ۱۷ نموده شده است. افزایش بازده براثر افزایش سرمایه ممکن‌است هیچ باشد، وممکن‌است بیش‌از هیچ باشد، مثلاً ۸ یا ۱۲ یا ۱۶درصد باشد، ولی اگر درکاربرد سرمایه نقطهٔ عطفی وجود داشته‌باشدکه ارزش تولید نهایی سرمایه اضافی بعداز آن نقطه برابر صفر باشد، تعیین قدرت جذب سرمایه در رشته مورد بررسی آسان است. ولی اگر

---

* Millikian ** Rostow



نمودار 17-1a و 17-1b: قدرت جذب سرمایه

نقطهٔ عطفی وجود نداشته باشد و افزایش سرمایه همواره موجب افزایش تولید باشد، در این صورت تعیین قدرت جذب سرمایه آسان نیست و می‌باید برای نسبت بازده سرمایه حداقلی تعیین نمود و درکمتر از آن، سرمایه را فاقد قدرت تولید دانست.

نظریهٔ کلی آن است که درکاربرد سرمایه نقطهٔ عطفی وجود دارد. وملاك قضاوت بانك بین‌المللی هم در اعطای وام، وجود طرح دقیق و جامعی در چهارچوب برنامهٔ رشد اقتصادی کشور است، تا براساس آن به اعطای وام مبادرت کند. بانك میزان وام برای هر طرح رامحدودکرده‌است، زیرا معتقداست که بدین‌وسیله، هم موارداستفاده از دارایی خود را کنترل می‌کند، و هم به اعتبار بانك در بازار سرمایهٔ کشورهای رشد یافته می‌افزاید. یك کشور درحال رشد با محدودیتهای فنی، اقتصادی و اداری خود نمی‌تواند بیش از تعداد معینی طرح درهر لحظهٔ زمانی مشخصی، به‌موقع اجرا بگذارد و همین محدود بودن قدرت اجرای طرح را می‌توان ، مناط قدرت جذب سرمایه دانست.

ولی میلیکان و رستو وسایر اقتصاددانهایی که از نزدیك اقتصاد کشورهای در حال رشد را بررسی کرده‌اند و به وجود نقطهٔ عطف درکاربرد سرمایه و محدودبودن

قدرت جذب سرمایه درکشورهای کم‌رشد معتقدند، استدلال دیگری سوای محدود ـ بودن قدرت اجرای طرح دارند. ایشان منابع مکمل وکالاهای سرمایه‌ای وارداتی وقدرت اداری وسازمانی برای استفادهٔ کامل ازکالاهای سرمایه‌ای وارده را مطمح نظر قرارداده‌اند، مثلاً ملاحظه کرده‌اندکه دراندونزی هرگاه برمیزان کالاهای سرمایه‌ای وارده افزوده شود، نتیجه‌ای جز بروز آشفتگی در بنادر مهم کشور به‌بارنخواهد آمد.

این مثال نشان دهندهٔ این واقعیت است که تعیین قدرت جذب سرمایهٔ هر کشور به آسانی میسر نیست، زیرا در همین مثال اندونزی، می‌توان گفت این کشور قدرت جذب سرمایه بیشتری را دارد، ولی نه‌سرمایه‌ای که به‌صورت ابزارکار باشد، بلکه سرمایه‌ای به صورت نیروی‌انسانی برای مجهز ومرتب ساختن بنادر تا بتوان بنادر را آمادهٔ قبول و مرخص کردن مقدار بیشتری کالای سرمایه‌ای نمود. و اگر قدرت اداری وسازمانی در این کشور مجرب و ورزیده نیست، بازمی‌توان این قدرت را از منابع خارجی به وام گرفت، و شاید هم تحصیل چنین وامی فوق‌العاده در رشد اقتصادی کشورمؤثر باشد. درشرایط عادی، کشورهای درحال‌رشد به‌واردکردن کارگران ماهر، سازمان و یا سایر منابع تکمیلی که فقدان آنها باعث‌کندی تشکیل سرمایه می‌گردد، نوعاً رغبت چندانی نشان نمی‌دهند، حال آنکه می‌توانند با قبول چنین وارداتی برمیزان قدرت خود در جذب سرمایه بیافزایند. حال‌که این‌همه ازمحدود و معین‌بودن قدرت جذب سرمایه سخن رانده‌ایم، بدنیست که ـ حتی اگر به عنوان یك ورزش ذهنی هم تلقی شود ـ قدرت جذب سرمایهٔ یك کشور را تعیین کنیم. چنانکه روزن اشتاین رودن* قدرت جذب سرمایه را در لیبی[۵] بررسی نموده است و آن را برابر با ۷٫۳ میلیون دلار تعیین‌کرده است، و اعلام داشته است که اگر از مؤسسات معروفی مانند موریسون ـ نودسون**، ویا کروپ*** ویا سی‌بیز**** که

---

* Rosenstein Rodan ** Morrison_Knudson *** Krupp **** Seabees

در اجرای طرحهای بزرگ تخصص دارند، دعوت شود یا از هرکدام از شرکتهای نفتی بزرگ خواسته شود، که این میـزان قدرت جذب سرمایه را با سرمایه‌گذاری و تکنیکهای مخصوص خود فزونی بخشند، حتی آنها هم نخواهند توانست قدرت جذب سرمایه‌را تا حدود قابل‌توجهی مثلاً تا دوبرابر، افزایش‌دهند. برای افزایش قدرت جذب سرمایه در یك‌کشور به‌زمان احتیاج است. چنانکه‌قدرت جذب سرمایه در ۶ ماه یا یك سال کمتـر از قدرت جذب سرمایه در سه سال می‌باشد. با اتخاذ سیاستهای مناسب می‌توان قدرت جذب سرمایه را در یك‌کشور افزایش‌داد، و دیگر وجود دستگاه اداری ضعیف یا عواملی مانندآن، نمی‌تواند مانع اساسی این‌کارباشد.

در بررسی وضع اقتصادی‌کشورهای درحال رشد باید **سرمایهٔ مورد احتیاج** هر کشور، با توجه به‌قدرت‌آن درجذب سرمایه، تعیین شود. برای تعیین سرمایهٔ مورد نیازهر کشور، یك روش،آن است‌که ازروی‌آمارهای بازرگانی‌خارجی، تفاوت قیمت صادرات و واردات را معین‌کنند، و تردیدی نیست که برای جبران تفاوت حـاصله باید به واردکردن سرمایه از خارج پرداخت. روش دیگر آن است که میزان رشد مطلوب را تعیین‌می‌کنند، مثلاً ۳درصد، سپس نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ را هم حساب می‌کنند، مثلاً ۴ درصد، و براساس این محاسبه، میزان سرمایهٔ مورد نیاز معین می‌شود، و از این میـزان، پس‌انداز داخلی را کسر می‌کنند، تا نیاز به سرمایهٔ خارجی معلوم شود. البته باید توجه داشت‌که پس‌انداز داخلی رقم قطعی و ثابتی نیست، و همراه با رشد اقتصادی‌کشور افزایش می‌یابد. در سالهای اولیه اگر مجموع سرمایه‌گذاری داخلی۱۲درصد درآمدملی باشد، وپس‌انداز داخلی ۸ درصد، شکی‌نیست‌که می‌باید برابر ۴ درصد درآمد ملی، سرمایه واردکرد.

اگراقتصاد یك‌کشوررا باهردوی این روشها موردبررسی ومحاسبه قراردهیم، شك‌نیست‌که نتیجهٔهردوباید یکی باشد، زیراوام‌خارجی‌موردنیاز (یاسرمایه‌گذاری

منفی که با I_f- نمایش داده می‌شود)، نه فقط برابر با تفاوت میزان سرمایه‌گذاری و پس‌انداز داخلی است، بلکه برابر با تفاوت حاصله بین صادرات وواردات نیزمی‌باشد. اگر وام خارجی را به I_f و سرمایه‌گذاری داخلی را بــه I_d و پس‌انداز را به S و واردات را به M و صادرات را به x نشان دهیم، معادلات زیر مطلب مورد بحث را نشان خواهد داد:

$$-I_f=I_d-S$$

$$-I_f=M-x$$

گرچه نیازبه وام خارجی رااگر ازروی آمارهای بازرگانی ویا ازروی تفاوت بین سرمایه‌گذاری وپس‌انداز داخلی تعیین کنیم نتیجه نباید متفاوت باشد، ولی در عمل تفاوت بسیاری بین نتیجه‌این دونوع محاسبه پدیدارمی‌شود. روزن اشتاین‌رودن قدرت تمام دنیا را برجذب سرمایه درسالهای ۱۹۷۰ بررسی نموده است، بااین فرض که نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ برابربا سه باشد، وتمایل نهایی به پس‌انداز به طور متعادلی درحد نسبتاً بالایی باشد، این رقم طبق محاسبهٔ [۶] وی برابر ۳ تا ۴ بیلیون دلار تواند بود. ولی سازمان بین‌المللی **گات*** که درسال ۱۹۶۱ نیزسرمایهٔ مورد نیاز را ازروی‌ارقام بازرگانی بین‌المللـی مورد محاسبه قرار داد به نتیجه دیگری رسیده است، در این محاسبه بااینکه قدرت کشورهای در حال رشد برای تولید کالاهای مورد نیاز خود، ویاکالاهای صادراتی، کم وبیش بابدبینی حساب شده است، ولی بهرحال مبلغی برابر ۱۴٫۴ بیلیون دلارکسرسرمایهٔ مورد نیاز این‌کشورها تعیین‌گردیده‌است. درگزارش این محاسبه قید شده است که اگر شرایط مبادلهٔ کالاهای کشاورزی باصنعتی بازهم وخیمتر شود، میزان نیاز کشورهای درحال رشد به سرمایه خارجی ازاین مبلغ هم فزونتر [۷] خواهد شد. در حالت تعادل اقتصادی، واردات و صادرات و نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$

* (GATT) - Generāl Agreement on Tariffs and Trade.

وتمایل نهایی به مصرف وسایر مفاهیم بایکدیگر متناسب ومربوط اند. چنانکه مثلاً افزایش وارداتبا افزایش نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ وتقلیل تمایل نهائی به پس انداز ملازمه دارد، وهر نوع پیش بینی تغییر وتحول نسبت به این مفاهیم را باید باتحولی که درسایر مفاهیم وعوامل الزاماً پدیدمی آوردهمراه ساخت. مثلاً اگر محاسبهٔ ما براساس افزایش میزان واردات باشد، باید توجه داشته باشیم که افزایش واردات به بالا رفتن نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ و کم شدن تمایل نهایی به پس انداز منجر می‌شود و در محاسبه‌ای که برای نیاز به سرمایهٔ خارجی به‌عمل‌می آوریم باید به‌این تفاوتها هم توجه داشته باشیم‌واین ارقام‌ونسبتها را در آینده براساس میزان فعلی، به حساب نیاوریم. همچنانکه اگر کاستن ازنسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ و افزودن برتمایل نهائی به پس انداز مورد نظر ماست، باید تولید کالاهای صادراتی ویا تولید کالاهایی به منظور جانشینی کالاهای وارداتی را مورد نظر قرار دهیم. درهرحال بایدگفت، فروضی‌که مبنای‌محاسبهٔ روزن اشتاین ـ رودن وسازمان گات بوده است، بایکدیگر انطباق ندارند.

□ توانایی بازپرداخت

قدرت تأدیه وامهای دریافتی، مانند قدرت جذب وام خارجی در مدت بلند و کوتاه، متفاوت است. درمدت کوتاه قدرت تأدیه منوط ومربوط است به میزان نتایج ارزی حاصله از سرمایه‌گذاری جدید، بدین معنی که اگر سرمایه‌گذاریهای جدید موجب تقلیل واردات یا افزایش صادرات شود، طبیعی است که قدرت تأدیه وامهای خارجی نیز افزایش می‌یابد. ولی درطی مدت بلند، تنها عامل تعیین کنندهٔ قدرت تأدیه، میزان تأثیر وامهای دریافتی درقدرت تولید کلی کشور است. البته دراینحال نظام اداری‌کشور باید چنان باشدکه بتواند با دریافت مالیات از این قدرت تولیدی، ویا باتنظیم قیمتها و تجدید تخصیص منابع، وسایل انتقال ارز لازم برای تأدیه وام

دریافتی را به‌خارج کشور فراهم کند. صرف وامهای خارجی درفراهم آوردن سرمایه‌های ثابت اجتماعی، مانند توسعهٔ امور عام‌المنفعه در داخل شهرها، خود به خود موجبات افزایش قدرت تولید و قدرت تأدیهٔ وام را پدید می‌آورد. شرط لازم، برای توانایی به‌تأدیه وام، آن است که سیستم مالی کشور چنان ترتیب داده شود که ازطریق تقلیل واردات، یا افزایش صادرات، ارز لازم برای تأدیه وام فراهم شود.

از این مطلب نباید چنین پنداشت که تأدیه وام کاری است آسان. هر چند که در بدو امر، وقتی وام تحصیل شده درصنایع تولیدکنندهٔ کالاهای صادراتی سرمایه‌گذاری می‌شود، چنین به نظر می‌رسد که تأدیه وام کار مشکلی نخواهد بود، و در حقیقت، درمدتهای کوتاه چنین هم هست، ولی در مدت بلند وضع غیرازاین است؛ زیرا کشورهای درحال رشدبرای افزایش میزان پس‌انداز داخلی تمایل فراوانی به سرمایه‌گذاری‌دارند، واز اینروجریان زندگی‌اقتصادی‌آنها بیش‌ازآنکه متوجه‌تأدیه وام باشد، متوجه تحصیل وام است. شرط لازم‌برای بازپرداخت وام درمدت بلند، آن است که میزان پس‌انداز داخلی ازمیزان سرمایه‌گذاری تجاوزکند و متراکم گردد. برای تأدیهٔ یك فقره وامی که برای اجرای یك طرح معین دریافت شده است، شاید مناسب چنان باشد که قسمتی از درآمد حاصله ازاجرای آن طـرح بابت استهلاك وام کنار گذاشته یا پرداخت شود ولی یك‌کشور برای تأمین رشد اقتصادی خود، در مراحل مختلف وام می‌گیرد، وپرداخت قسمتی ازدرآمد کشوربابت وام، بارسنگینی بردوش آن کشور قرار می‌دهد. ازطرف دیگر باز پرداخت قسمتی ازدرآمد کشور بابت وام، مسائل‌بانکی ومالی متعددی رابرای‌کشورهای درحال رشدمطرح می‌کند، که با مسائل مورد ابتلای بانك بین‌المللی و بانك صادرات و واردات امریکا کاملاً متفاوت است. مسئله‌ای که اینك بانکهای فوق‌الذکر با آن روبـرو هستند مسئلهٔ پرداخت است نه دریافت، زیرا اقساطی که این بانکها درسالهای اخیر بابت وامهای

پرداختی سابق خود دریافت می‌کنند، چندان است که این بانکها ناچارهرساله مبالغ کلانی بایدوام بدهند تاازجریان سرمایه ازکشورهای‌کم رشد به‌کشورهای ثروتمند جلوگیری شده باشد.

در مورد پرداخت بهرهٔ وامهای دریافتی نیز همین ملاحظات وارد است. در مدت کوتاه، هراندازه طرح اجرایی بیشترموجب افزایش صادرات یا تقلیل واردات باشد، پرداخت بهرهٔ وام نیزآسانتر است. در مدت بلند، عامل تعیین کنندهٔ توانایی کشور درپرداخت بهره، قدرت تولیدکلی، وسیستم مالی واداری کشور است. ازاین‌رو می‌توان گفت، آن نظرکه می‌گوید مبالغ لازم برای ایجاد سرمایه‌های ثابت صرفاً اجتماعی در کشورهای درحال رشد، باید به صورت کمکهای بلاعوض در اختیاراین کشورها قرارگیرد ونه به‌صورت وام، بیشتربه ملاحظات مربوط به‌دریافت وپرداخت وام درمدت کوتاه متکی است.

بسیاری از این نکات حتی توسط نویسندگان معروف اقتصادی در نظرگرفته نشده‌است، مثلاً سالانت*[۸] و دومار **[۹] مسئله را فقط ازلحاظ کشور وام دهنده مورد توجه قرارداده‌اند ومباحثات وبررسیهای‌ایشان متوجه آن‌است‌که موازنهٔ پرداختهای کشور وام دهنده برهم نخورد. از لحاظ ایشان موازنهٔ پرداختهای کشور وام دهنده وقتی کسری پیدا می‌کند که نرخ بهرهٔ وامهای بزرگ این کشورها، بعلاوهٔ اقساط دریافتی بابت وامهای‌گذشته، ازمیزان وامهای پرداختی‌بعلاوهٔ اقساط پرداختی بابت استهلاك تعهدات مالی خارجی، بیشتر باشد. برعکس کشورهای کم رشد باید مبلغی بیش ازمیزان بهره پرداختی وام بگیرند (صرفنظر ازمبالغ پرداختی بابت مستهلك کردن تعهدات مالی‌خارجی)، تاموازنهٔ پرداختهای‌آنان‌کسر نیاورد. ولی آنچه‌می‌باید راهنمای مادرپرداخت بهرهٔ‌وام قرارگیرد، حساب جاری‌است، ونه موازنهٔ بازرگانی.

---

* W. S. Salant   * E. D. Domar

اگر حساب جاری یک کشور ماندهٔ بدهکار دارد، وبرای متعادل ساختن آن به وارد کردن سرمایه از خارج تن در داده است، نباید حکم کرد که چنین کشوری با وام دریافتی ازخارج باید بهرهٔ وامهای‌کهنه خودرا بپردازد. بهرهٔ وامهای‌کهنه وقدیمی کشور، باید ازنتایج سرمایه‌گذاریهای داخل‌کشور پرداخت گردد، ووامهای دریافتی جدید به جای آنکه صرف پرداخت بهرهٔ وامهای قدیمی شود، باید صرف تشکیل سرمایه جدید در داخل کشورگردد[۱۰].

تجزیه وتحلیلی که سالانت و دومار ازحرکت سرمایه نموده‌اند بیشتردرباره نقل و انتقال درآمدها می‌تواند صادق باشد. ایشان در بررسیهای خود به این نکته توجه نکرده‌اند، که افزایش مصرف درکشور وام دهنده ، خواه و ناخواه به افزایش واردات منجرمی‌گردد؛ وازطرف دیگربالارفتن‌قدرت‌اقتصادی‌کشور وام‌گیرنده خواه مستقیماًوخواه‌غیرمستقیم،ازطریق‌دگرگونی‌اقتصادی، موجب‌توسعهٔ صادرات‌آن‌کشور می‌گردد؛ واز این راه به ایجادتعادل درموازنهٔ پرداختهاکمك می‌شود. انتقال‌درآمد، یعنی برداشت از پس‌انداز یك کشور وانتقال آن به کشور دیگر، درحالی‌که کشور دریافت کننده، مبالغ دریافتی را به مصرف برساند بی‌آنکه درآمد خود را افزایش دهد، مبحثی است مستقل ودرخور تجزیه و تحلیل جداگانه، ونباید آنرا با جریان سرمایه اشتباه کرد.

حقیقت این‌است‌که اساسی‌ترین ضابطه برای بازپرداخت وام، افزایش سرعت رشد اقتصاد کشور است، اگرفرض کنیم که وضع اقتصادی کشور مورد بررسی به‌این نحو تغییرکندکه تمایل نهایی به پس‌انداز افزایش یابد ونسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ کم شود، این کشور می‌تواند ، با وجود پرداخت بهرهٔ سنگین ، بازهم از دریافت وام خودداری کند. میلیکان و روستو[۱۱] برمبنای فروضی‌که به‌دلخواه خود اختیارکرده‌اند، چنین می‌نویسند:

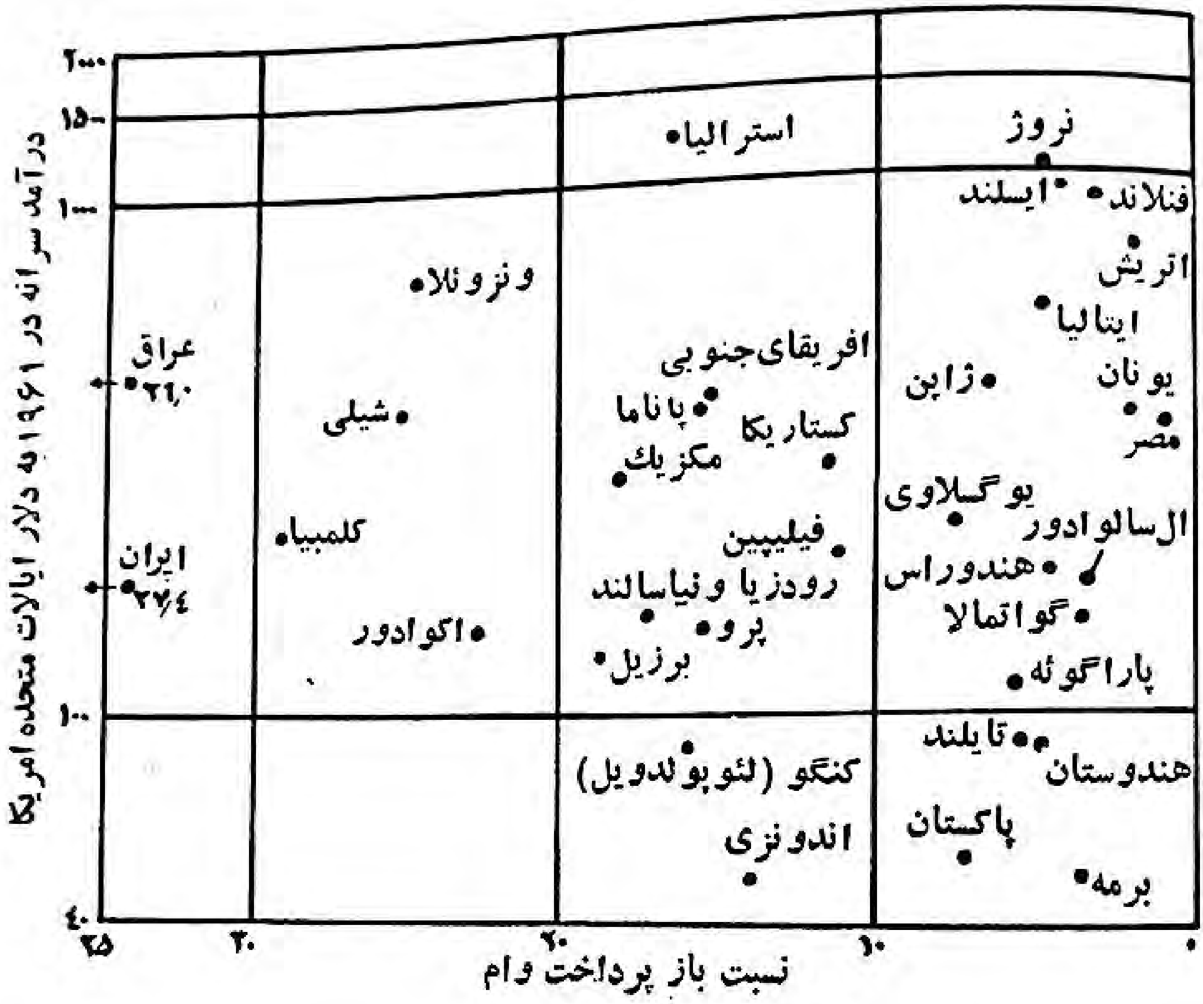
«اگر میزان سرمایه‌گذاری داخلی سالانه برابر ۵ درصد درآمد ملی باشد، و اگر سرمایه‌گذاری خارجی به طور ثابت برابر یك سوم سرمایه‌گذاری داخلی باشد، واگر ۲۵ درصد مجموع درآمد اضافی پس‌انداز ومجدداً سرمایه‌گذاری شود، واگر نسبت سرمایه به محصول برابرباسه باشد، واگر نرخ بهره وامها واوراق سهام خارجی سالانه ۶درصد باشد؛ چنین کشوری می‌تواند بعد ازگذشتن ۱۴ سال، از دریافت وام خارجی خودداری کند و میزان درآمد خود را با تکیه به منابع داخلی سالانه، سه درصد افزایش دهد.»

برای تعیین ظرفیت هر کشور درپذیرفتن وبه‌کاربردن وام خارجی، یك مقیاس عمومی ابداع گردیده است‌که عبارت است از، نسبت سرمایه‌گذاری [12] به‌بازپرداخت وام. این نسبت در یك مفهوم اقتصادی دیگر جلوه می‌کند که عبارت است از نسبت اصل وفرع اقساط بازپرداختی (که در موازنهٔ پرداختها در ستون بدهکار نشان داده می‌شوند) به مجموع کالاها وخدمات صادره (بستانکار). نمودار۲ـ۱۷ نسبت مذکوررا برای چندکشور درسال ۱۹۵۸ درمقایسه بادرآمد سرانه آنان در سال ۱۹۶۱ نشان می‌دهد. این نسبت در ایران وعراق بسیار زیاد، یعنی از۳۰ بیشتر است. ولی برای اکثر کشورها، ایـن نسبت از آنچه در سالهای ۱۹۳۰ بـوده است کمتر شده است. **آورامویك*** و **گلهاتی**** این نسبت [13] را درسالهای بین ۱۹۵۵ و ۱۹۵۸ بـرای ۴۱ کشور بررسی کردند وبه این نتیجه رسیدند که درشانزده کشور تقلیل یافته ودر۲۴ کشور اضافه شده است وفقط در یك کشور تغییری نکرده است.

ولی نسبت بازپرداخت وام مطلب زیادی را آشکار نمی‌سازد. دوکشور A و B را فرض کنید که هردو با درآمد ملی ۵۰۰ و واردات و صادرات ۱۰۰ به وام‌گرفتن ۱۰۰ با بهره سالانهٔ ده درصد پرداخته‌اند ، و باز فرض کنید که کشور A در مرحله

---

* Avramovic ** Gulhati



نمودار ۲-۱۷ : نسبت بازپرداخت وام در سال ۱۹۵۸ با درآمد سرانه در ۱۹۶۱ مقایسه شده است.

منابع: نسبت بازپرداخت وام (نسبت مجموع مبالغ پرداختی بابت وامهای عمومی و خصوصی به مجموع دریافتی از خارج بابت صدورکالا وخدمت) به نقل ازکتاب :

Debt Servicing problems in Low_Income Countries, 1956_58,

نوشتهٔ R. Gulhati و D. Avramovic ، چاپ جان هاپکینز- بالتیمور سال ۱۹۶۰، ودرآمد سرانه به‌نقل ازجدول ۱-۱ کتاب حاضراست، جزدرمورد ایران وعراق وجمهوری متحده عرب که از مقالهٔ «روزن اشتاین- رودن» تحت عنوان «کمکهای بین‌المللی برای کشورهای توسعه‌نیافته» درمجلهٔ

Review of Economic and Statistics,

شمارهٔ مه ۱۹۶۱ استفاده شده است.

اول به خرید کالاهای مصرفی می‌پردازد وهرچه راکه باقی می‌ماند به‌سرمایه‌گذاری اختصاص‌می‌دهد (البته‌بعدازپرداخت‌بهره). ولی کشورB وام دریافتی راسرمایه‌گذاری می‌کند و نسبت $\frac{\text{سرمایه}}{\text{محصول}}$ هم ۴ است، و ۱۰ واحد از ۲۵ واحد تولید اضافی ناشی از سرمایه‌گذاری جدیدرا هم صادر می‌کند، برمبنای این فروض مسیری‌که اقتصاد این دوکشور طی می‌کند طبق جدول ۱ـ۱۷ خواهد بود.

در جدول‌مزبور X معرف خدمات وکالاهای صادره‌است و M معرف خدمات و کالاهای وارده می‌باشد که شامل بهره هم هست، I_f معرف وام خارجی است . در سال دوم نسبت بازپرداخت وام در دوکشور مفروض ازیکدیگر چندان دورنیست، ۲۰ و $16\frac{2}{3}$ درصد. وحتی درسال پنجم هم تفاوت ایـن نسبت در دو کشور مزبور چندان برانگیزنده نیست، ۵۰ و۳۳ درصد. بنابراین نسبت بازپرداخت وام درهردوکشوربا سرعتی‌که چندان هم زیادنیست افزایش می‌یابد، اماکشور A که وامهای دریافتی را مصرف‌کرده است وبرای‌پرداخت‌بهرهٔ آنهابازهم وام می‌گیردبه‌تدریج مجموع قدرت مصرف خودرا ازدست می‌دهد، درحالی‌که کشور B درطول زمان وضع بهتری حاصل خواهد کرد . ولی رویهمرفته نسبت بازپرداخت وام بـه روشن کردن این مطلب ، که آیا کشور وام گیرنده، وام دریافتی را درکارهای تـولیدی سرمایه‌گذاری نموده است، وبهرهٔ آنرا از محل درآمد ناشی از سرمایه‌گذاری جدید می‌پردازد یا خیر، کمك چندانی نمی‌تواند بکند.

□ اشکال مختلف وام خارجی

الف ـ سرمایه‌گذاری مستقیم

معمولاً سرمایه‌گذاری مستقیم را شکل مطلوب حرکت بین‌المللی سرمایه می‌شناسند، و این نظر بیشتر ناشی از سنن و روابط اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته

سال	تولید داخلی	افزایش در C	افزایش در I	X	M	I_f	ΣI_f	بهره	نسبت بازپرداخت وام
قبل از وام‌گرفتن									
	۵۰۰			۱۰۰	۱۰۰				
بعد از دریافت ۱۰۰ واحد وام سالانه									
کشور A									
۱	۵۰۰	+۱۰۰	–	۱۰۰	۲۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰	۱۰
۲	۵۰۰	+۸۰	–	۱۰۰	۲۰۰	۱۰۰	۲۰۰	۲۰	۲۰
۵	۵۰۰	+۵۰	–	۱۰۰	۲۰۰	۱۰۰	۵۰۰	۵۰	۵۰
کشور B									
۱	۵۲۵	+۱۵	+۱۰۰	۱۱۰	۲۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰	۲۱
۲	۵۵۰	+۳۰	+۱۰۰	۱۲۰	۲۰۰	۱۰۰	۲۰۰	۲۰	$16\frac{2}{3}$
۵	۶۲۵	+۷۵	+۱۰۰	۱۵۰	۲۰۰	۱۰۰	۵۰۰	۵۰	۳۳

جدول ۱-۱۷

است. علت آنکه این نوع سرمایه‌گذاری را مطلوب می‌شناسند این است که معمولاً در این نوع سرمایه‌گذاری، همراه با سرمایه، قدرت تکنیك، و آموزش فنی هم به کشور محل سرمایه‌گذاری وارد می‌شود. و در صورتی که سرمایه‌گذار یك شرکت بزرگ و محل سرمایه‌گذاری کشور بسیار عقب‌افتاده‌ای باشد، سرمایه‌گذار به ناچار سرمایه‌های ثابت اقتصادی و اجتماعی لازم را نیز باید فراهم کند. دراین حال انتقال منافع حاصله برای کشور محل سرمایه‌گذاری هم قابل تحمل است، زیرا محصول این قبیل سرمایه‌گذاریها نه در بازار داخلی بلکه درخارج کشور به فروش می‌رود، و به این ترتیب انتقال منابع حاصله به خارج، خود به‌خود فراهم می‌شود. تأثیر آموزشی این قبیل سرمایه‌گذاریها را درفصول گذشته بررسی کردیم، این تأثیر در بسیاری از نشریات انجمن برنامه‌ریزی ملی ایالات متحده‌امریکا منعکس است[۱۴]. در موارد متعددی مثلاً در ونزوئلا، حکومتها از سرمایه‌گذاریهای بزرگ که در کشورشان صورت گرفته است، ابراز خرسندی می‌کنند، و برسودهای حاصل از سرمایه‌گذاریهای خارجی مالیات وضع می‌نمایند ومالیات‌وصول شده راصرف تأمین هزینه‌های عمرانی می‌کنند.

ولی با این وصف دربارهٔ تأثیر سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه گفتگوهای فراوان درگرفته است. برخی‌از مخالفتهایی که با سرمایه‌گذاری خارجی در این کشورها صورت می‌گیرد ناشی‌از انزجارمردم این ممالك از بیگانگان است. سیاستمداران‌این‌گونه‌کشورها هم حمله به‌خارجیان را، که‌کاری‌است‌آسان، براجرای وظایف بسیار دشوار عمرانی ترجیح می‌دهند، و ما بررسی این مطلب را به فصل بیستم موکول می‌کنیم. ولی در اینجا باید اضافه کنیم ارزش آموزشی که همراه با سرمایه‌گذاری مستقیم به‌کشورهای‌کم‌رشد وارد می‌شود، محرز ومسلم نیست، ومحل سؤال و تردید است. از طرف دیگر آیا سرمایه‌گذاری مستقیم نوعی استثمارکشور

کم‌رشد، توسط سرمایه‌داران خارجی نیست؟ در دوران استعمار گذشته پاسخ این سؤالها روشن و معین بود، و در کشورهای جدیدالاستقلال اینك این تمایل وجود دارد که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را با «نئوکولونیالیسم» همسنگ و یکی بدانند.

هلامایینت* به سرمایه‌گذاری خارجی درکشاورزی اعتراض دارد از آن‌رو که این سرمایه‌گذاری یکبار و برای همیشه تغییر وتحولی در دانش فنی مربوط پدید می‌آورد و سپس درهمان سطح و وضع دچار جمود می‌گردد[۱۵]. **سیمون هنسن**** نظر دیگری ابرازمی‌کندکه‌منبعث ازتجارت‌کشورهای امریکای‌لاتین‌است، وی می‌گوید: «سرمایه‌داران خارجی با سرمایه‌داران داخلی همدست می‌شوند، و شکاف موجود بین کارگران و پیشه‌وران را از یك طرف، و صاحبان صنایع و زمینداران بزرگ را از طرف دیگر، وسیعتر و عمیقتر می‌کنند[۱۶].»

عقیده‌سومی هم وجود داردکه می‌گوید واردشدن دانش‌فنی یك‌کشورپیشرفته به یك‌کشورکم رشد، هرگزموجب و انگیزهٔ رشد دانش فنی درکشورکم‌رشد نخواهد شد، بلکه جدا ازسایررشته‌های‌فعالیت اقتصادی، به‌صورت یك واحد بسته ومنحصر، باقی‌خواهد ماند. دربسیاری مواردسرمایه‌گذاری مستقیم موجب پیدایش یك‌اقتصاد دوگانه‌گردیده است‌که در یك طرف عالیترین‌روشهای‌فنی‌که محتاج به‌حداقل‌کارگر است به‌کار می‌رود ، و در طـرف دیگر انبوه بیکاران در جستجوی حداقل معاش می‌باشند. اگر چنین حالتی پیش‌آید،که **سینگر**[۱۷]*** امکانات پیدایش آنرا یادآور شده است، باید گفت: گناه یا قصور متوجهٔ سرمایه‌گذار خارجی نیست که نتوانسته اقتصاد محل را تکان دهد و برانگیزد، بلکه گناه و قصور متوجهٔ خود اقتصاد محلی است‌که نتوانسته از فرصتی‌که به دست‌آمده است، حداکثر بهره را برگیرد.

کشورهای محل‌سرمایه‌گذاری، براثرسرمایه‌گذاریهای مستقیم خارجی‌فرصتی

---

* Hla Myint ** Simon Hanson *** Singer

می‌یابند تا مواد اولیه وکالاهای نیمه‌ساخته را، که مورد احتیاج صنایع ایجاد شده است، به‌آنها عرضه کنند. ولی غالباً این‌کشورها توانایی تهیه و عرضهٔ این کالاها و و مواد اولیه را ندارند، و به ناچار صاحبان صنایع‌کلیهٔ احتیاجات خود را از خارج تأمین می‌کنند، و نیز کشورهای محل سرمایه‌گذاری، آن توانایی لازم را هم ندارند که بتوانند از فرآورده‌های ارزان صنعت جدید استفاده‌کنند.

امکان استثمارکشور میزبان به دست سرمایه‌گذاران خارجی توسط پنروز[۱۸]* با بیان اقتصادی تشریح شده‌است. وی شرکت نفت عراق را مثال می‌زند ومی‌گوید: «منافع این‌شرکت بسیار بیشتر از حداقلی‌است که درآغازسرمایه‌گذاری انتظار آن می‌رفت و باز هم اداره‌کنندگان شرکت به منافع سرشاری که تحصیل کرده‌اند قانع نبوده و در مقام افزایش‌آیند.» ولی‌این نحوهٔ توجیه استثمارکاملاً غرابت دارد، زیرا اگر بین حداقل منفعت پیش‌بینی شده و حداکثر مبالغی که کشور مورد عمل می‌پردازد تفاوت بسیار وجود دارد ـ و از این‌رو شرکت را استثمارکننده می‌نامند ـ مانند آن است‌که‌کشور میزبان را به لحاظ آنکه از حداکثر معینه کمتر پرداخته است، استثمارکنندهٔ شرکت بنامند، یعنی در واقع امکان آن وجود دارد که شرکت وکشورعراق یکدیگر را درآن واحد استثمارکرده‌باشند، ولی این‌تحلیل از واقع‌بینی دور است . سرمایه‌گذاری مستقیم ، اکثر اوقات نوعی انحصار دوجانبه ایجاد می‌کند، که در آن حداکثر و حداقل قیمتی‌که دو طرف معین می‌کنند با یکدیگر تفاوت بسیار دارد . در چنین وضعی تمام منافع ممکن است عاید یکی از دو طرف بشود، و یا ممکن‌است بریك اساس بین دوطرف قسمت شود. اگر یك طرف بکوشد سهم خود را تا آن‌حد افزایش دهدکه طرف دیگر ازحداقل هم‌کمتر نصیبش شود، به‌ناچارکار به‌آنجا می‌کشدکه یا شرکت دستگاه خود را برچیند و برود، و یادولت

---

* E. T. Penrose

به ملی‌کردن شرکت دست زند، و ممکن هم هست ـ البته با امکان بسیار ضعیف ـ که تمام منافع عاید یك طرف شود وطرف دیگر هیچ نبرد. چنین وضعی‌را می‌توان استثمار نامید، ولی وقتی هردو طرف بیش از حداقل پیش‌بینی شده می‌برند، دیگر به سختی می‌توان از استثمار یك طرف به وسیله طرف دیگر صحبت‌کرد.

قدرت معامله دو طرف یعنی شرکت وکشور میزبان، درطول زمان تحول پیدا می‌کند. درآغاز کار، کشور کم‌رشد امکان انتخاب بسیار ندارد، ولی شرکت که به‌یك معاملهٔ مخاطره‌آمیز دست می‌زند، درموقعیت نیرومندی‌قراردارد، وازاین‌رو می‌تواند معامله سودبخشی را به انجام رساند. ولی با گذشت زمان تعهدات شرکت افزایش می‌یابد، و کشور میزبان هم با اوضاع و احوال دنیا بیشتر آشنا می‌شود، و نتیجتاً قدرت به طرف دیگر انتقال می‌یابد، و در این‌حال‌کشور میزبان می‌تواند برسرمایه‌گذاران‌خارجی مالیات بندد و درتقسیم منافع‌حاصله تجدید نظرکند. کشورمیزبان نه فقط از قدرت مالیاتی می‌تواند استفاده کند بلکه با وضع مقرراتی برای تبدیل ارز، و روابط‌کارگر و کارفرما، و اجبار شرکت به تهیهٔ مواد وکالاهای مورد احتیاج خود از بازار داخلی، و مانند اینها می‌تواند چنان ترتیبی ایجاد کند که قرارداد امضاء شده به‌کلی دگرگون شود. ولی اگر دولت در وضع چنین مقرراتی زیاده روی کند، احتمال دارد که شرکت از سرمایه‌گذاریهای بعدی خودداری نماید، همچنان که شرکت مس در ژاپن همین‌کار را کرد. و یا شرکت می‌تواند دستگاه خود را به‌کلی‌جمع وتعطیل‌کند، چنان‌که شرکتهای اتومبیل‌سازی درهند همین‌کار راکردند.

همچنین، ملاحظات مربوط به‌آموزش‌فنی، ونفوذسیاسی واستثمار‌است‌که در کشورهای کم رشد، نسبت به سرمایه‌گذاریهای خارجی، حالت دوگانهٔ بیم و امید را برمی‌انگیزد. این‌کشورها به محصولی‌که سرمایه‌گذارخارجی می‌تواند تولید کند، و به سرمایه‌ای که می‌آورد یا ایجاد می‌کند، نیازمندند، ولی نگرانند که مبادا

فریبشان بدهند، زیادتر بگیرند وکمتر بپردازند. این‌حالت بیم و امید درهند بهتر ازهرجای دیگر به‌چشم می‌خورد، حکومت این‌کشورکه‌خودرا سوسیالیست می‌داند سرمایه‌های خصوصی خارجی‌را مورد حمایت اعلام‌کرده است، ولی در واقع‌حمایتی که از سـرمایه‌های خارجی به عمل می‌آید، جنبه عمومی و کلی ندارد، بلکه فقط سرمایه‌گذاریهای خاصی‌موردحمایت واقع‌می‌شود، چنانکه در زمانی‌که یك‌کارخانه بزرگ اتومبیل‌سازی امریکایی‌سرمایه‌های‌خود را ازهند پس‌می‌کشید وکار راتعطیل می‌کرد، دو شرکت نفتی برای تأسیس تصفیه‌خانهٔ نفت با دولت هنـد قرارداد امضاء می‌کردند. دولت هندوستان به‌طور رسمی از سرمایه‌گذاریهایی استقبال می‌کند که دارای این شرایط باشد:

۱ـ برنامه‌ای برای تولید واقعی داشته باشند، نه‌آنکه به‌تغییرشکل ظاهری کالاها، یا توزیع، یا تجارت مشغول شوند.

۲ـ در رشته‌ای سرمایه‌گذاری شودکه سرمایه‌های داخلی در آن رشته به‌حد کفایت به کار نیفتاده باشـد، و یا دانش فنی محلی در آن رشته از سطح دانش فنی خارجی پایین‌تر باشد.

۳ـ به بهبود وضع ارزی کشور از طریق افزایش صادرات یا تقلیل واردات کمك‌کند.

۴ـ قدرت تولید را بالاببرد.

۵ـ متضمن مقرراتی برای تربیت و آموزش فنی اتباع هند باشد، به نحوی که بعد ازگذشت مدت لازم هندیها پستهای تخصصی عالی را اشغال‌کنند.

۶ـ در هرمرحله ازکار، سرمایه‌های هندی را به شرکت بپذیرد.

دربارهٔ مسائل مربوط به آموزش و قدرت تولید صحبت‌کردیم، اینك دربارهٔ شرط سوم یعنی افزایش صادرات یا تقلیل واردات توضیح مختصری می‌دهیم.

دولت هند در تحلیل طرحهای سرمایه‌گذاری خارجی، همواره به این نکته توجه خاص می‌کند؛ ولی در تحلیلی که از طرحها می‌کنند هرگز دگرگونی اقتصاد کشور در نظرگرفته نمی‌شود، به نحوی‌که طرحهای پیشنهادی را مؤثر در تجدید تخصیص منابع کشور حساب نمی‌کنند، وبیشتر تکیه برروی تأسیس یك کارخانهٔ معین است. این تأکید وتوجه به ایجادکارخانه، ناشی از این توهم است‌که توسعهٔ اقتصادی را به معنای صنعتی‌شدن می‌دانند، وبه تأثیر امر توزیع در پیشرفت اقتصادی توجه ندارند. شاید یکی‌از ریشه‌های این طرزتفکر، هراس مردم این‌سرزمین از انحصار-های خارجی است. بهرحال آنچه از این‌لحاظ مورد نظر قرارمی‌گیرد، فقط تأسیس یك کارخانه است. علاقهٔ شدید دولت هند به دخالت سرمایه محلی در هرمرحله‌ای ازکار، تقریباً در تمام‌کشورهای‌کم‌رشد رواج یافته است، ولی درجایی‌که سرمایه و یا پس‌اندازکافی وجودندارد، یا صاحبان سرمایه‌ها آماده سرمایه‌گذاری درشرکتهای صنعتی نیستند، این شرط عاری از معنی و فایده خواهد ماند. مضافاً به اینکه نظر هنسن دربارهٔ همدستی سرمایه‌گذاران خارجی با سرمایه‌داران داخلی، و ایجاد یك انحصار قوی در برابر کارگران ومردم فقیر، خود استدلالی است برای متزلزل‌کردن این شرط؛ و به هرحال در وضع فعلی این شرط با سایر شرایط ونظراتی‌که دربارهٔ سرمایه‌گذاری خارجی وجود دارد، هماهنگ ومنطبق نیست، و مکرر درمکرر به کارفرمایان خارجی‌که سهم مختصری از سرمایهٔ لازم را خود برعهده می‌گیرند، و بقیه را از بازارپول‌داخلی به‌انواع وسایل و راهها تهیه می‌کنند اعتراض شده‌است، و حتی یکبار نخست‌وزیر اتریش با صراحت اعلام‌کردکه کشور وی هرگز سرمایه‌گذارانی را که سرمایهٔ مختصری به‌دلار همراه خود می‌آورند، وبقیه سرمایهٔ مورد احتیاج خود را از بازار داخلی تهیه می‌کنند، تشویق و حمایت نمی‌کند؛ زیرا این گونه سرمایه‌گذاران به استرلینگ سرمایه‌گذاری می‌کنند ولی حاصل آنرا به‌دلار

می‌خواهند[۱۹].

وضع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی امروز برای هر دو طرف تردیدآمیز است. هردو طرف براثر همکاری و تشریك مساعی با یکدیگرمی‌توانند سود بسیار ببرند، ولی سرمایه‌گذار خارجی به لحاظ بیمی‌که از مصادرهٔ مؤسسات خود دارد، سود بیشتری طلب می‌کند، و کشور میزبان هم به لحاظ سود کلانی‌که سرمایه‌دار خارجی می‌برد، به‌مصادرهٔ مؤسسات اومتمایل‌می‌شود، ونتیجهٔ کار هم داستان‌کهنه‌ای است‌که همه‌می‌دانند، ولی‌البته استثناء هم‌بسیار دارد. حتی‌درکشورهای رشدیافته‌ای مانندکانادا وفرانسه، نسبت به این‌مسئله حساسیت خاصی وجود دارد و زیادی سود سرمایه‌گذاران‌خارجی، درمقایسه با کارفرمایان‌داخلی‌برای مردم ومقامات‌حکومتی ناراحت‌کننده است. در موردکشورهای کم‌رشد، باید اذعان‌کردکه روش آنها کاملاً قابل فهم است. این‌کشورها با وصف بی‌اعتمادی‌که نسبت به‌بیگانگان دارند، طبیعی است‌که از اقدام مثبت‌آنها درسرمایه‌گذاری استقبال‌کنند، ولی‌ازآثار فرعی وجنبی سرمایه‌گذاری‌آنها‌نگران باشند، و ازاینکه امکان‌فعالیت وسود بردن سرمایه‌داران بومی به سرمایه‌داران خارجی منتقل می‌شود، متأسف گردند.

□ اشکال مختلف وام خارجی

ب ـ اوراق قرضهٔ دولتی

تا سال ۱۹۱۴ رایج‌ترین شکل وام‌گرفتن ، صدور اوراق قرضه بودکه درآن وام‌گیرنده حکومت، ووام‌دهنده سرمایه‌گذارخصوصی‌بود. بعدازجنگ جهانی اول، بازار اوراق قرضه از اروپا وخاصه ازلندن، به نیویورك منتقل شد. درخلال بحران بعد از جنگ، بازار این اوراق هم سقوط‌کرد و البته در این سقوط حالت تورمی شدیدی‌که در اواخر دهٔ دوم قرن بیستم ظهورکرد اثر بسیار داشت. ولی درحوالی

سال ۱۹۶۰ مجدداً بازار این اوراق رو به‌رونق رفت. یکی‌از عوامل ایجاد این رونق مالیاتی بودکه‌دولت امریکا، برای ایجادتعادل‌درموازنهٔ‌پرداختها، برسرمایه‌گذاریهای خارجی وضع نمود.

در سالهای بین ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰، سرمایه‌گذاران به خریداری اوراق قرضهٔ دولتهای خارجی رغبت نشان نمی‌دادند و غیراز دو مورد، یکی‌کانادا که درحقیقت جزئی‌از بازارسرمایه نیویورك است، و دیگر اسرائیل‌که درخریداری اوراق قرضه آن ، ملاحظات عاطفی با ملاحظات اقتصادی ممزوج شده بود، مورد دیگری دیده نشدکه اوراق قرضهٔ یك دولت خارجی، در بازارکشور دیگری رواج یابد. ولی‌این وضع رفته‌رفته بهتر شد و اوراق قرضهٔ دولتهای اروپایی و پس از آن اوراق قرضهٔ دولت استرالیا و پس از آن ژاپن در بازار نیویورك به فروش رفت، و تعدادی از کشورها محاسبات و تعهدات خود را که مربوط به سالهای ۱۹۳۰ بود با دارندگان و صادرکنندگان اوراق قرضهٔ خارجی تصفیه‌کردند. در سال ۱۹۶۱ مبلغی برابر ۱۰۰ میلیون دلار اوراق قرضهٔ یك شرکت برق دولتی مکزیك، توسط یك شرکت بیمهٔ امریکایی خریداری شد.

سرمایه‌گذاری درخرید اموال غیرمنقول هم برای تأمین رشد، اهمیت بسیار دارد، ولی تأمین سرمایهٔ نقدی از طریق اخذ وام هم بسیار مهم است. درصورتی‌که در یك کشور زمینهٔ سودآوری برای سرمایه‌گذاری وجود داشته باشد، این کشور می‌تواند با شرایط سهل و نرخ بهرهٔ نازلی، وام‌مورد نیاز خود را تحصیل‌کند، و در صورتی‌که بخواهند وام دریافتی را صرف تهیهٔ وسایل سرمایه‌ای سودآور پردوام بنمایند، بهتر است به دریافت وامهای بلند مدت اقدام‌کنند و تحصیل آن هم قطعاً دشوار نخواهد بود؛ زیرا کشورها و مراجع وام دهنده، براین حقیقت واقفند که دولتها معمولاً ، اموال خود را نه می‌فروشند و نه به وثیقه می‌گذارند. از آنجا که

اکثرسرمایه‌گذاریها به‌ناچار توسط دولت به عمل می‌آید، خاصه سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های ثابت اجتماعی، و تأمین منابع مالی لازم برای اجرای چنین سرمایه‌گذاریهایی هم مستلزم داشتن دسترسی به‌یك بازار سرمایه است، اگردولتها نتوانند به یك بازارخارجی برای فروش اوراق خزانهٔ خود دسترسی یابند، به احتمال قوی کار توسعهٔ اقتصادی‌آنان با موانع و مشکلاتی روبرو خواهد شد.

□ اشکال مختلف وام خارجی

ج ـ استقراض از مؤسسات بین‌المللی

بنابر منشور برتن‌وودز، مؤسسه‌ای بین‌المللی به‌نام بانك بین‌المللی ترمیم و و توسعه بوجود آمـده است، این بانك به مثابهٔ حلقهٔ ارتباطی است بین دولتها و اشخاص خصوصی وام دهنده از یك طرف، و دولتهای وام‌گیرنده از طرف دیگر؛ تا چنانچه دولتی نتواند اوراق قرضهٔ خود را در بازارهای خارجی بفروشد و سرمایهٔ موردنیازخود را تحصیل‌کند، این بانك به‌کمك‌آن دولت برخیزد. نحوهٔ عمل بانك بسیار پیچیده است و همان طورکه ما در جاهای دیگر کتاب هم در این باره سخن گفته‌ایم، نحوهٔ عمل بانك بدان می‌ماندکه در بازارهای داخلی یك کشور، دولت از یك مؤسسه وام‌گیرندهٔ خصوصی ضمانت‌کند تا آن مؤسسه به دریافت وام قادرگردد و بدین ترتیب بانك با برعهده‌گرفتن تعهد بازپرداخت وام، مقداری ازسرمایه‌های دولتها و بخش خصوصی را به‌کشورهای کم‌توسعه سرازیر می‌کند.

درآغاز، مبالغ وامهای اعطایی بانك بسیار ناچیز بود، ولی اینك سالانه بـه حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ میلیون دلار بالغ شده است و حتی وامهای استثنایی تا مبلغ ۶ میلیارد دلار اعطا کرده‌است. علاوه‌براعطای وام، این بانك یك دستگاه برای‌بررسی مسائل مربوط به رشد اقتصادی به‌وجودآورده‌است، و برای مطالعهٔ چگونگی وضع

اقتصادی کشورهای کم‌توسعه، و یافتن راه حل برای مشکلات آنها، کارشناسانی به‌این کشورها اعزام می‌کند، و به این کشورها در مذاکره با مقامات وام دهنده و تنظیم موافقتنامهٔ اخذ وام کمك می‌کند، و برای این کشورها کارشناس فنی انتخاب و استخدام می‌کند، و یك مؤسسه هم به‌نام مؤسسهٔ توسعهٔ اقتصادی به‌وجود آورده است که خود آن را اداره می‌کند.

وامهای بانك، همچنان که قبلاً هم گفته‌ایم، براساس یك طـرح معین داده می‌شود، و تابع شرایط بانکی است. بانك وامها را با بهره‌ای که مقام وام‌دهنده معین می‌دارد به‌وام‌گیرنده می‌دهد، و یك‌درصد به‌عنوان کارمزد برای خود منظور می‌کند. جمع بهره و کارمزد وامها، رویهمرفته به حدود ۶ درصد بالغ می‌شود و مدت وامها هم غالباً بیست سال است و به‌ندرت از این مدت تجاوز می‌کند. لزوم ایجاد مؤسسات اعتباری، که با شرایط سهلتری به‌کشورهای کم‌توسعه وام بدهند، و یا مؤسساتی که برای اجرای یك سلسله طرحهای معین و یا تحقق هدفهای خاص باشرایط مناسبتری وام بدهند، در طول مدتی که از آغاز کار بانك گذشت، احساس شد؛ و در این زمینه طرحهایی پیشنهاد شد و اقداماتی هم صورت گرفت. ازجمله کشورهای امریکای لاتین بعد از مدتها گفتگو موفق شدندسازمانی به‌وجود آورند به نام **بانك توسعهٔ کشورهای قارهٔ امریکا***. هدف از تأسیس این بانك فراهم آوردن سرمایه برای اعطای وام به کشورهای امریکای لاتین بود، و به‌خصوص اعطای وام برای اجرای طرحهای مربوط به سرمایه‌گذاریهای ثابت اجتماعی، مانند احداث لوله‌کشی آب درشهرها، که مورد نظر مؤسسین این بانك قرار داشت، مدت این‌گونه وامها را پنجاه سال معین کردند که تا ده سال بعد هم قابل تمدید است.

---

* Inter-American Development Bank.

مـؤسسهٔ بین‌المللی تـوسعه* (IDA) و مؤسسهٔ بین‌المللی اعتبار**، هم دو مؤسسه‌ای هستندکه توسط بانك بین‌المللی ترمیم و توسعه ایجاد شدند و غرض از ایجاد این دو مؤسسه، اعطای وامهای نوع خاصی از طریق آنهاست. مؤسسهٔ بین‌المللی توسعه برای اجرای طرحهای مربوط به‌ایجاد سرمایه‌های ثابت اجتماعی وام می‌دهد ومدت وامها طولانی‌است، بازپرداخت آن به‌پول‌رایج محلی صورت می‌گیرد، بهـرهٔ آن بسیار نازل، و مدت بازپرداخت هم قابل تمدید است. مؤسسهٔ بین‌المللی اعتباربرای سرمایه‌گذاری درکارهای‌تولیدی وام می‌دهد، وغرض آن‌هم بیشتر تشویق بخش‌خصوصی به سرمایه‌گذاری است. وامهایی‌که این‌مؤسسات اعطاءکرده‌اند بسیار کمتر از وامهایی است که بانك بین‌المللی ترمیم و توسعه داده است. جمع وامهای این دومؤسسه تا کنون عبارت است از یك میلیارد دلارکه توسط «مؤسسهٔ‌بین‌المللی توسعه» داده شده است، وصد میلیون دلارکه توسط «مؤسسهٔ بین‌المللی اعتبار» داده شده است. وامهای مؤسسهٔ بین‌المللی توسعه غالباً همراه با وامهای بانك بین‌المللی یك‌جا و به موجب یك قرارداد داده می‌شود، و غرض از این تلفیق هم سهلتر کردن شرایط وامهای‌بانك است. زیرا وقتی این دونوع وام باهم ترکیب شوند رویهمرفته مدت وام طولانی‌تر و بهرهٔ آن نازلتر می‌شود.

یکبارهم مجمع‌عمومی‌سازمان ملل‌متحد برای ایجاد سازمانی به‌نام **صندوق مخصوص ملل متحد برای توسعهٔ اقتصادی*****کوشش‌کرد ودر نظر داشتند که‌این‌صندوق ازکشورهای مختلف، براساس توانائیشان، پول جمع‌کند و بین کشورهایی که به سرمایه نیاز دارند به تناسب احتیاجاتشان توزیع کند[۲۰]، و طبعاً ایالات متحده به

---

* International Development Agency.

** International Finance Corporation.

*** Special United Nations Fund for Economic Development.

عنوان بزرگترین کمک‌کننده به این صندوق در نظر گرفته شده‌بود. لیکن این‌کشور، درجلسات شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل که برای رسیدگی به این پیشنهاد تشکیل‌می‌شد، علیه این‌طرح رأی داد، و بعدازجلسات وگفتگوهای فراوان سرانجام دراین‌حد توافق شد، که صندوق مخصوص ملل‌متحد را با صد میلیون دلار تأسیس کنند، که این صد میلیون دلار هم صرف کمکهای فنی به‌کشورهای‌کم‌توسعه بشود.

کمك خارجی ممکن است به شکل وام باشد یا به شکل کمك بلاعوض، ولی به هرشکل‌که باشد این مسئله را مطرح می‌سازدکه‌آیا این‌کمك باید صرف توسعهٔ سرمایه‌های ثابت اجتماعی و اقتصادی شود یا صرف تولیدکالاهای مصرفی یا کالاهای میانه. به هرحال‌حل‌این‌مسئله ربطی به چگونگی شکل‌کمك دریافتی ندارد، بلکه حل این‌مسئله بیشترموقوف به‌تشخیص قدرت تأدیه‌کشور دریافت‌کنندهٔ‌کمك است. اگرکشور دریافت‌کنندهٔ کمك، دارای‌آن چنان وضع اقتصادی است، که توانایی او درافزایش‌صادرات یا تقلیل واردات برابرصفراست، یا کالاهای صادراتی‌که می‌تواند تولیدکند در بازارهای خارجی دارای آن چنان‌کششی است‌که افزایش عرضهٔ آنها در بازار بین‌المللی منجر به سقوط سریع قیمت آن‌کالا می‌شود و از این‌رو امکان صدورکالا برای‌آن‌کشور وجود ندارد، ویا نیاز این‌کشور به واردات، اعم از واردات مواد ضروری مثل مواد غذایی یا کالاهای سرمایه‌ای برای ایجاد سرمایه‌های ثابت اجتماعی، یا تکمیل و بهره‌برداری از طرحهای در دست اجرا چنان است که این کشور به‌هیچ وجه نمی‌تواند از واردکردن‌آنها صرفنظر‌کند، شك نیست‌که درچنین حالاتی، شکل‌کمك به‌کشور درحال‌توسعه، بایدشکل‌کمك‌بلاعوض‌را به‌خود بگیرد، و الا در صحنهٔ مبادلات بین‌المللی یك عدم تعادل آشکار ایجاد خواهد شد. به طور کلی‌می‌توان‌گفت‌که قدرت یك‌کشور برای‌بازپرداخت‌کمکهای‌خارجی‌دریافتی، منوط به سودآور و مولدبودن سرمایه‌گذاریهای او است، و اگرچنانچه سرمایه‌گذاریهای

یك‌کشورچنان باشدکه یا اساساً سودآور ومولد نباشد، یا میزان سودآوری وتولید آنها بسیار ناچیز باشد، طبعاً درچنین‌حالتی تردید نیست‌که‌کمك خارجی باید شکل کمك بلاعوض به‌خود بگیرد. ولی‌آنچه قابل تردید است‌آن است که،آیا درچنین کشوری‌نباید اول به‌آن نوع سرمایه‌گذاریهایی پرداخت‌که سودآور ومولدند؟

راست است‌که کمك بلاعوض، بیش از وام، به افزایش درآمد کمك می‌کند، ومعمولاً میزان این‌تفاوت به $5\frac{1}{2}$ تا ۶ درصد بالغ می‌شود ولی اگر این مابه‌التفاوت به‌سرمایه‌گذاری مجدد تخصیص داده شود، و یا لااقل درموارد «مصرف مولد» به‌کار رود، می‌توان قبول‌کردکه برای شروع به‌جریان‌توسعهٔ اقتصادی،کمك‌بلاعوض بروام مرجح است، اما چنانچه‌کشور دریافت‌کنندهٔ کمك، فقط به این لحاظ که از دردسر بازپرداخت‌کمکهای دریافتی آسوده بماند، خواستار کمك بلاعوض است، آن وقت مسئله شکل دیگری به‌خود می‌گیرد، و دیگر نمی‌توان‌گفت‌که به‌لحاظ عدم‌توانایی کشور دریافت‌کننده کمك به بازپرداخت وام است‌که کمك باید شکل بلاعوض داشته باشد.

□ اشکال مختلف وام خارجی

د ـ وامها و کمکهای دولتی

اگر کمکهای یك کشور، به توسعهٔ اقتصادی یك کشور دیگر، قسمتی از سیاست خارجی عمومی‌آن کشور باشد، و اگر به لحاظ اینکه این‌کمکها از طریق مؤسسات بین‌المللی اعطاء می‌شود، برای‌کشور اعطاءکنندهٔ کمك امکان‌آن‌نباشدکه برمصرف‌کمکهای خود نظارتی اعمال نماید، به‌آسانی می‌توان نظر دادکه درچنین حالی به‌جای‌آنکه‌کمکها ازطریق یك مؤسسه بین‌المللی‌اعطاء شود، بهتر آن‌است که مستقیماً و ازطریق‌مذاکرات وموافقتنامه‌های دوجانبه اعطاء شود. به ویژه، اگر

قرار باشد کمکها از طریق مؤسساتی اعطاء شود که در آنها هر کشور یک رأی دارد، قضیه دشوارتر و پیچیده‌تر می‌شود، و دیگر کمکهای خارجی نمی‌تواند به عنوان ابزار اجرای سیاست خارجی کشور کمک‌کننده مورد توجه قرارگیرد. زیرا در این گونه سازمانها تعداد کشورهای کمک‌گیرنده بیش از کشورهای کمک‌دهنده است، و وقتی قضیه به رأی می‌رسد، کشور کمک‌دهنده نخواهد توانست نظر خود را اعمال کند. و ای بسا که کمکهای یک کشور به‌جای آنکه به‌کشورهای دوست و هم‌گامش تعلق گیرد، به‌کشورهایی برسد که با او دوستی ندارند.

برای کمکهای مستقیم یک کشور به‌کشور دیگر اشکال متفاوتی بوجود آمده است. بانك واردات وصادرات در ایالات متحده برای آنکه به‌صادرکنندگان امریکایی به هنگام بروزکسادی در بازارهای خارجی، کمکی کرده باشد، اقداماتی به عمل آورده است و در مواقعی که به علت بروزکسادی، واردکنندگان خارجی به تحصیل اعتبار برای واردات از ایالات متحده موفق نمی‌شوند ــ و به همین مناسبت صادرکنندگان امریکایی بادشواری روبرو می‌گردند ــ این بانك با قائل‌شدن اعتبار برای واردکنندگان خارجی، صادرکنندهٔ امریکایی‌را ازتنگنا می‌رهاند. این‌نوع اعتبارات را که برای خرید از بازار ایالات متحده اعطاء می‌شود، می‌توان نوعی وام برای توسعهٔ‌اقتصادی محسوب داشت، وکشورهایی‌مانندبرزیل‌از این‌روش استفادهٔ دیگری هم به‌عمل‌آورده‌اند، که از این‌قرار است: این‌کشورها که به‌لحاظ خریدهای‌گذشتهٔ خود از بازار ایالات متحده، قروضی به‌هم زده‌اند از بانك صادرات و واردات اعتبار تحصیل می‌کنند و ازمحل این اعتبار قروضی را که درگذشته ایجادکرده‌اند و اینك مانعی در راه خرید برای توسعهٔ اقتصادی آنهاست، تصفیه می‌کنند.

قسمت عمدهٔ کمکهای اقتصادی ایالات متحده به‌کشورهای کم‌توسعه، به وسیلهٔ

یك واحد سازمانی در وزارت امورخارجه‌امریکا به‌نام **سازمان برای توسعهٔ بین‌المللی*** (AID) صورت می‌گیرد. این واحد سازمانی جانشین سازمانی شده است‌که قبلاً کم و بیش همین وظیفه را انجام می‌داده است و نام آن «**همکاری بین‌المللی اداری**»** (ICA) بوده است. سازمان فعلی و سازمان قبلی هردو، کار خود را از اعطای‌کمك بلاعوض شـروع کردند، و رفته‌رفته آنرا به صورت وام درآوردند. این وامها از اعتبارات یـك سازمان اعتباری به‌نام **صندوق وام برای توسعه***** (DLF) داده‌می‌شد. ولی وقتی درسال۱۹۶۰ موازنهٔ پرداختهای ایالات متحده نامساعد شد، پرداخت وام از محل این صندوق تقریباً تعطیل و فقط به بازکردن اعتبار برای خرید از بازار ایالات متحده منحصر شد (ولی برخی‌ازکشورهایی‌که از این اعتبار برای خریدکالا از بازار ایالات متحده استفاده می‌کردند، شکایت داشتند که خرید از بازار ایالات متحده برای‌آنان ۲۰ تا ۳۰ درصدگرانتر ازجاهای دیگر تمام می‌شود. ولی ازطرفی مقامات تصمیم‌گیرندهٔ ایالات متحده، استدلال می‌کردند که اتخاذ این ترتیب کمتر جنبهٔ اعطای‌کمـك دارد، بلکه بیشتر برای مقابله با کسرموازنهٔ پرداختهای ایالات متحده می‌باشدکه عامل اصلی‌محدودکنندهٔ کمکهای ایالات متحده به‌خارج است).

کمکهای اقتصادی را به‌سختی می‌توان ازکمکهای نظامی تشخیص داد، زیرا تشخیص‌این‌دو نوع کمـك‌ازیکدیگر بیشتر مبتنی‌بر اوضاع واحوال‌کشورکمك‌گیرنده است. اگر اوضاع و احوال کشورکمك‌گیرنده به حال عادی و متعادل باشد، هر دلار کمـك نظامی به اندازهٔ یـك دلار، مـوقعیت نظامی‌کشور کمـك‌گیرنده را تقویت می‌کند، وهردلارکمـك اقتصادی، به اندازهٔ یـك دلار اوضاع اقتصادی‌کشورکمـك

* Agency for International Development

** International Cooperation Adminstration

*** Development Loan Fund

گیرنده را بهبود می‌بخشد. ولی چنانچه اوضاع و احوال کشور کمک‌گیرنده عادی و از هر جهت در حال تعادل نباشد، و به استحکام موقعیت نظامی خود محتاج باشد، هر دلار کمک اقتصادی ممکن است زمینه‌ای فراهم آورد که کشور کمک‌گیرنده به ازاء دریافت یک دلار کمک اقتصادی، معادل یک دلار از منابع اقتصادی تخصیص یافته به توسعهٔ اقتصادی خود کسر و به تقویت بنیهٔ نظامی خود اختصاص دهد، و یا برعکس ممکن است کشور کمک‌گیرنده، کمک نظامی دریافتی را با مانورهایی به صورت کمک اقتصادی درآورد. کشور کمک‌گیرنده طبعاً منابع خود را قبلاً به رشته‌های مختلف اختصاص داده است، ولی دریافت کمک به او امکان می‌دهد که در این تخصیص منابع تجدیدنظری معمول دارد، از این‌رو چنانچه کمک به یک کشور به تجدید تخصیص منابع بیانجامد، به درستی و دقت نمی‌توان گفت که کمک دریافتی به چه مصرفی رسیده است، و اگر چنانچه فقط عنوان کمکهای اعطایی را که مثلاً نظامی یا اقتصادی است مناط تشخیص قرار دهیم، و بگوییم به آن کشور کمک نظامی یا اقتصادی داده شده است، خوشباوری بسیار به‌خرج داده‌ایم. برای تشخیص انواع کمکها باید نتیجهٔ نهایی کمک اعطایی را مدنظر داشت، نه عنوان آنها را و این‌هم البته کار آسانی نیست.

کمکهای مستقیم بسیاری توسط انگلستان به کشورهای مشترک‌المنافع، و توسط فرانسه به برخی کشورهای افریقایی صورت گرفته است. وقتی انگلستان در پایان جنگ دوم ماندهٔ بستانکار کشورها یا کلنی‌ها را که در زمان جنگ به صورت استرلینگ در بانکهای آن کشور بلوکه شده بود، طی قراردادی آزاد کرد، و به‌موجب همان قرارداد مقدار زیادی کالا از آن کشورها خریداری کرد، در حقیقت نوعی کمک به آن کشورها بود، زیرا اجرای این ترتیب باعث شد که بسیاری از کالاهای آن کشور به فوریت بازار صادراتی پیدا کند. در حالی که اگر این ترتیب پیش گرفته

نمی‌شد، شاید برای آن کشورها میسر نبود که به آن سرعت بازار صادراتی برای کالاهای خود پیدا کنند. کمکهای اتحاد شوروی به کشورهای کم‌توسعه به این شکل بوده‌است که اتحادشوروی به این کشورها کالاهای سرمایه‌ای می‌دهد و بهای آنرا ازمحل قیمت مواد اولیه که بعدها از ایشان خریداری می‌نماید، مستهلك می‌سازد و برماندهٔ بهای آن کالاها هم، که هنوز مستهلك نشده‌اند، بهره‌ای معادل دو درصد منظور می‌نماید، و چنانکه آشکار است این میزان بهره از میزان بهرهٔ بانك بین‌المللی بسیارکمتر است.

□ اشکال مختلف وام خارجی

د ـ مازاد محصولات کشاورزی

درقانون تجارت فرآورده‌های کشاورزی که به منظور توسعه وکمك در سال ۱۹۵۴ درایالات متحده به تصویب رسید وبه‌قانون عمومی ۴۸۰ (P. L. 480) شهرت دارد، برای استفاده ازمازاد محصولات‌کشاورزی به منظور توسعهٔ اقتصادی، تدابیری درنظر گرفته شده‌است. این تدابیر برای‌کشورهائی‌که دچارمازاد محصولات‌کشاورزی بودند فوق‌العاده جالب بـود. مضافاً اینکه همچنانکه قبلاً هم گفته‌ایم وام خارجی برای توسعهٔ اقتصادی هم لازم نیست، حتماً به صورت کالاهای سرمایه‌ای واردکشور شود ـ بلکه اینگونه وامها ممکن است به صورت کالاهای کشاورزی هم واردکشور شود، وهمان اثـر کالاهای سرمایه‌ای را داشته باشد ـ بدین توضیح‌که با وارد شدن کالاهای کشاورزی، آن منابعی که سابقاً به تولید آن کالاها برای مصرف در داخل کشور اشتغال داشتند آزاد می‌شوند. پس می‌توان قسمتی از این منابع آزاد شده را به‌تولیدکالاهای صادراتی برای تهیه ارزوخریدکالاهای سرمایه‌ای ازخارج اختصاص داد، و قسمتی از آنها را هم بـرای تشکیل سرمایه در داخل کشور ـ مثل کارهای

ساختمانی ـ به‌کار برد.

بسیار محتمل هم هست که مازاد محصولات کشاورزی به کشوری صادر شود که آن کشور قبلاً مقداری مواد غذائی وارد می‌کرده است، دراین صورت بدون آنکه تغییری درتخصیص منابع لازم آید، آن کشور می‌تواند مقدار ارزی را که سابقاً به خریداری موادکشاورزی تخصیص می‌داد، به خریداری کالاهای سرمایه‌ای تخصیص دهد. ویا می‌تواند قسمتی هم از ارزی راکه به این ترتیب آزاد شده است به خریداری انواع دیگری ازکالاهای مصرفی تخصیص دهد، ومنابعی راکه به‌تولید آن‌کالاها اختصاص یافته بودندآزادکند، وبه‌تشکیل سرمایه درداخل‌کشوراختصاص دهد. ولی در این قانون اشکالی وجود داشت، که بعضاً تا حدی اجرای این ترتیبات را دشوار می‌ساخت، وآن اشکال این بودکه اولاً به موجب‌این قانون، کشوردریافت کنندهٔ مازاد محصولات کشاورزی، باید سالانه افـزایش صادراتی به صورت فروش نقدی بیشتر نشان دهد، وثانیاً این قانـون باید به نحوی اجرا می‌شد که بازارهای صادراتی کشورهای دوست را ازدست ایشان نگیرد.

بیشتریـن کمك مازاد محصولات کشاورزی به تـوسعهٔ اقتصادی، کمك این محصولات به ازمیان رفتن موانع تشکیل سرمایه، و همچنین کمك به ایجاد تعادل در موازنهٔ پرداختها است، بدین‌ترتیب‌که شروع به‌توسعهٔ اقتصادی، افزایش تقاضا را به همراه دارد، وچون‌کشاورزی‌آن‌قدرت‌کشش راندارد‌که بتواند به‌این‌افزایش‌تقاضا جواب دهد به‌ناچار راههای مختلفی‌برای رفع این‌مشکل‌پیش‌گرفته می‌شودکه همهٔ آنها به‌تشکیل سرمایه زیان می‌رساند. چنانکه‌کراراً گفته‌ایم نرخ تشکیل سرمایه منوط است به‌قدرت اقتصادکشور درفراهم آوردن مواد مصرفی برای منابع وافرادی که به‌کار تشکیل سرمایه اشتغال یافته‌اند، و این امر آنقدر اهمیت وتأثیر دارد که مبادرت به استقراض از خارج وخرج کردن ارز تحصیلی بدین منظور مورد تأیید

می‌باشد. گرچه بسیاری از طراحان برنامه‌های اقتصادی هنوز با این مفهوم بسیار نو آشنا نشده‌اند که ورود سرمایه به کشور می‌تواند به شکل مواد غذایی هم صورت گیرد. اگر موادغذایی وارداتی، درکشورصادرکننده عنوان‌مازاد محصولات‌کشاورزی را داشته است، یعنی مـورد احتیاج خودشان نبوده است، ولی وارد کردن آنها به کشور وارد کننده، دیگر عنوان واردات ندارد، بلکه باوارد کردن آنها، درحقیقت، برمجموع منابع‌کشور واردکننده افزوده می‌شود، وباحصول این افزایش درمجموع منابع کشور، امکان تشکیل سرمایه زیادتر می‌شود. و ایـن افزایش امکان تشکیل سرمایه، که براثرواردشدن مازاد محصولات‌کشاورزی صورت می‌پذیرد، می‌تواند در صورت کافی بودن محصولات وارده، تاحد فوق‌العاده‌ای نرخ تشکیل سرمایه را بالا ببرد.

چگونگی تأثیرمحصولات کشاورزی درتشکیل سرمایه را، درفصل دوازدهم به‌هنگام گفتگوازرشد متعادل، ودرفصل شانزدهم به‌هنگام‌گفتگواز‌تجارت خارجی، بیان کردیم که خلاصهٔ آن از اینقرار است: باشروع به تـوسعهٔ اقتصادی، مقداری نیروی کار از بخش کشاورزی، به بخش صنعت یا بخش سرمایه‌های ثـابت اجتماعی منتقل می‌شود، وبااین انتقال، تقاضای مواد غذایی در داخل کشور افزایش می‌یابد. این افزایش نه فقط ناشی از تقاضای کارگران منتقل شده است، بلکه کشاورزانی هم که در روستا باقی مانده‌اند، تقاضایشان افزایش می‌یابد. واگـر تولید کشاورزی دارای‌آنچنان قدرتی نباشدکه بتواند بدین تقاضا جواب دهد، ومحصولات‌کشاورزی هم با تعرفه‌های گمرکی حمایت شونـد، طبعاً بهای محصولات کشاورزی، نسبت به کالاهای صنعتی، افزایش می‌یابـد و اگر چنانچه بخواهند با تـوسل به واردات به تقاضاهای اضافی جواب بدهند، طبعاً موازنهٔ پرداختها، به‌هم می‌ریزد، و به احتمال قوی ماندهٔ بدهکار پیدا می‌کند.

مشکل دیگری که دراین میان ممکن است رخ دهد، آن است که کمی عرضهٔ مواد غذایی نسبت به تقاضای آن، احتمال افزایش قیمت آنرا در اذهان بیدارکند وعده‌ای سود جو هم ازاین فرصت استفاده‌کنند و به امید گرانترشدن موادغذایی، به احتکارآن پردازند، و از رهگذراین احتکار بازهم قیمت موادغذایی بیشتر شود. وبا افزایش قیمت مواد غذایی، مزدها افزایش می‌یابد، وافزایش‌مزدها، کافی است‌که به‌تشکیل سرمایه‌لطمه واردکند. ولی‌استفاده ازمازادمحصولات‌کشاورزی، درهرحال رابطهٔ مبادلهٔ فرآورده‌های کشاورزی با فرآورده‌های صنعتی را تثبیت می‌کند، واز طریق این تثبیت، به‌تشکیل سرمایه مدد می‌رساند. چنانکه درسال ۱۹۵۰ مقداری غله از این طریق به هند و پاکستان تحویل گردید، و این دو کشورکه براثر عدم مساعدت بارانهای فصلی، رشد اقتصادیشان مورد تهدید قرارگرفته بود، با استفاده از غلهٔ دریافتی توانستند برمشکل غلبه کنند. آنچه درپاکستان گذشت، نمودار بسیار گویایی است از آنچه گفتیم؛ چنانکه محتکرین به امید گرانتر شدن مواد غذایی، که خودمنبعث ازکمبود محصولات‌کشاورزی بود، به‌احتکارموادغذایی پرداخته، واز این راه‌کمبود محصول را تشدیدکرده بودند، ولی نزدیك شدن کشتیهای حامل‌مواد غذایی به ساحل پاکستان، کافی بود که محتکرین را به تخلیهٔ انبارها وعرضهٔ مواد غذایی برانگیزد. نتیجهٔ طبیعی این عرضه مسلماً سقوط قیمت مواد عرضه شده بود، واین سقوط چنان شدید وسریع بود که دولت پاکستان موفق نشد، غلات وارده را به قیمتی که خود درنظر گرفته بود، بفروشد. بدین ترتیب با استفاده از این فرصت نرخ تشکیل سرمایه که براثر کمبود مواد غذایی، درمعرض آسیب قرار گرفته‌بود، دوباره به جریان عادی بازگشت.

□ منابع خارجی و برنامه ریزی

تعدادی از کشورها، به خصوص هند و پاکستان به اجرای برنامه‌های سرمایه گذاری بزرگی آغاز نهادند، بی‌آنکه منابع لازم را برای تأمین اینگونه سرمایه‌گذاریها در اختیار داشته باشند و تنها امید آنان در اجرای این سرمایه گذاریها، استفاده از کمکهای خارجی بود. اینگونه کشورها، حتی اگر برایشان حادثهٔ بدی پیش نیاید، بازهم نخواهند توانست برنامه‌های تنظیمی خود را اجراء کنند. واگر چنانچه حادثه ناگواری، از قبیل عدم مساعدت هوا، یا بروز یك شورش داخلی، یا حملهٔ خارجی ـ که مبادرت به تسلیحات سنگین نظامی را اقتضاء می‌کند ـ یابروز اشتباه محاسبه دربارهٔ میزان تقاضای داخلی که توسل به واردات راالزام می‌کند، یااتفاقات نامساعد دیگری از اینگونه برایشان رخ دهد، ومنابع ضعیف آنان را بیش‌ازپیش تحت فشار قرار دهد، طبعاً به این نتیجه می‌انجامد، که در موازنهٔ پرداختها، ماندهٔ بدهکار فوق‌العاده‌ای پدید آید. دراین حال این‌کشورها چه می‌کنند؟ آیابرنامه‌های توسعهٔ‌اقتصادی خودرا تعطیل‌می‌کنند؟ یا اینکه‌کاسه به‌دست‌می‌گیرند و برای‌تحصیل کمك بیشتری دوره می‌گردانند؟ آنچه در گذشته اتفاق افتاده است، چنین نشان می‌دهدکه اینگونه کشورها درچنین حالاتی، از قطع برنامه‌های توسعه خودداری می‌کنند و به تحصیل‌کمك بیشتری برمی‌خیزند، چنانچه در عمل هم چنین شد. و اجلاسیه‌های فوق‌العاده‌ای از نمایندگان ایالات متحده و کشورهای اروپای غربی برای رسیدگی به مشکلات‌کشورهای هند، پاکستان، ترکیه و آرژانتین تشکیل شد، تا ترتیب اجرای یك سلسله کمکهای فوری به این کشورها را فراهم آورد. موارد اعطای‌کمکهای فوری، محدود به این کشورها نیست، و این موارد را فقط برسبیل مثال بیان‌کردیم، تا این‌نکته را روشن سازیم‌که به هنگام بروز مشکلات دراجرای

توسعهٔ اقتصادی،کشورهای درحال توسعه برنامه‌های خود را تعطیل نمی‌کنند، بلکه در مقام تحصیل کمک بیشتر برمی‌خیزند.

البته، این راه حل برای مدت بلند قابل اجرا نیست، زیرا این راه حل، در حقیقت لزوم ایجاد تعادل درموازنهٔ پرداختها را ازنظر دور داشته است. درحالی‌که توسل به‌قرض، درمدت بلند، برای اجرای برنامه‌های اقتصادی، راه‌حل قطعی نیست، و نتیجهٔ طبیعی آن افزایش میزان قروض کشور به نحو فوق‌العاده است ، و این افزایش باز در موازنهٔ پرداختها اثر نامطلوب می‌گذارد و ایجاد تعادل در آنرا با مشکلات بیشتر روبرو می‌سازد.

برای ایجاد اطمینان در اجرای برنامه‌های توسعه، باید در هنگام محاسبات اقتصادی دربارهٔ قدرت کشور در واردکردن کالاهای سرمایه‌ای، امکان اشتباه در آن محاسبات را هم درنظرگرفت، نه اینکه به محاسبات خود تکیه قطعی کرد ، و از احتمال‌اشتباه درمحاسبات غافل ماند، وناگهان خود را با جریانی‌بکلی خلاف‌آنچه تصور می‌رفت روبرو دید. امکان بروز اشتباه درمحاسبات‌اقتصادی ازعوامل متعددی سرچشمه می‌گیرد؛ مثلاً وضع بارندگی وآب وهوا و تأثیرآنها درتولید محصولات کشاورزی ، ممکن است منشأ اشتباهات فراوانی در محاسبات اقتصادی واقع شود ، چنانکه درهندوستان چنین‌شد؛ به هنگام مساعدت هوا دراین‌کشور، میزان واردات تقلیل می‌یابد و ارز لازم برای واردکردن کالاهای سرمایه‌ای فراهم می‌آید . در پاکستان، تفاوت بین سالهای خوب و بد محصول کشاورزی، بسیار زیاد است، و این تفاوت در میزان درآمد ارزی آنها به سرعت وشدت منعکس می‌شود. اگر محصول خوب باشد، صادرات زیاد و واردات کم می‌شود، و مقدار قابل‌توجهی ارز در اختیار کشور قرارمی‌گیرد، و درمصرف ارزها هم، دراینگونه سالها، هیچ پس‌اندازی برای سالهای بد صورت نمی‌گیرد و همهٔ آنها خرج می‌شود.

این‌گونه‌کشورها درمحاسبات برنامه‌های سرمایه‌گذاری خود، میزان محصول کشاورزی را متوسط فرض می‌کنند، ولی دردنیای واقع ممکن‌است، میزان محصول کشاورزی، خوب یا بد یاطبق‌محاسبات معموله، متوسط‌باشد. واگرمیزان محصول‌از آنچه‌پیش‌بینی‌شده‌است‌کمتر باشد،خواهندکوشیدکه مابه‌التفاوت‌رااز‌طریق‌استقراض خارجی تأمین‌کنند، و اگر طراحان‌برنامه‌های اقتصادی درمحاسبات خودخوش‌بینی به‌خرج داده‌باشند، این مابه‌التفاوت‌بسیار زیاد خواهد شد، وطبعاً میزان استقراض احتمالی هم از مبالغ پیش‌بینی‌شده به مقدار قابل توجهی فزونی خواهد گرفت.

به‌طورخلاصه، تنظیم‌یك برنامهٔ سرمایه‌گذاری، براساس‌پیش‌بینی درآمدهای ارزی غیرقطعی، کاری است مخاطره آمیز. حال اگر برنامهٔ سرمایه‌گذاری چنان تنظیم شود که از قابلیت انعطاف کافی برخوردار باشد، یعنی بتوان به هنگام لزوم، برخی از طرحهای سرمایه‌گذاری را وسعت بخشید، یامعوق داشت، یا زمان اجرای آنها را طولانی‌تر کرد ویا اصولاً ازاجرای آنها صرفنظر نمود، برنامهٔ تنظیمی کمتر مخاطره آمیز می‌شود . در کشورهایی مانند کشورهای فوق، بهتر آن است که برنامهٔ سرمایه‌گذاری را براساس سال کشاورزی و طبق محصولی که به دست آورده‌اند تنظیم‌کنند، تا محاسبات‌آنها قطعی‌تر واحتمال اجرای برنامه‌های‌تنظیمی آنها بیشتر باشد . به این ترتیب سرمایه‌گذاری به تناسب منابع و امکانات کشور تنظیم و اجراء می‌شود، و چون کشورهای در حال توسعه برشرایط جوی و منابع اعتبار دهندهٔ خارجی کنترل ندارند، اگر این راه ورسم را پیش بگیرند، عاقلانه‌تر ومنطقی‌تر عمل کرده‌اند، وبرای برانگیختن کشورهای اعتبار دهنده به اعطای وام هم، این راه پسندیده‌تراست. زیرا این کشورها باتعیین منابع و امکانات خود بطور قطعی از یکطرف، وتعیین احتیاجات سرمایه‌ای خود ازطرف دیگر، به نحوی که درهیچکدام به تصادف وبخت تکیه نشده باشد، می‌توانند برنامه‌ای معتدل به دنیا

عرضه کنند، واعلام دارند این است آنچه ما می‌خواهیم بکنیم وبرای اجرای این برنامه‌ها به‌کمك احتیاج داریم، وازکشورهای توسعه یافته می‌خواهیم‌که به‌اجرای این برنامه‌های ماکمك‌کنند، برای اجرای اینها به ماقرض بدهند، ویااگربرایشان ممکن است کمك بلاعوض بدهند. شك نیست که ایـن نحوهٔ برخورد با کشورهای کمك‌کننده،آنها را بیشتر تحت‌تأثیر قرار می‌دهد وبه اجرای‌کمك تشویق می‌کند.

☐ خلاصه

تحصیل وام ازخارج ــ برای‌آنکه برمجموع منابع تخصیص یافته به توسعهٔ اقتصادی بیفزاید ــ لازم است، ولی متکی ساختن توسعهٔ اقتصادی کشور به وامهای خارجی، یعنی به منابعی‌که دراختیار وتملك‌کشور درحال توسعه نیست، امرموجهی نمی‌تواندتلقی شود. اگرکشوری توانایی‌آنرا داشته باشدکه اقتصاد خود رادگرگون سازد، بدون دریافت وام‌هم می‌تواند به‌راه توسعهٔ اقتصادی قدم‌نهد، گواینکه سرعت رشدآن، به‌لحاظ فقرمنابع، چندان زیادنخواهد بود. ولی‌اگرکشوری‌توانایی‌آن را نداشته باشد که اقتصاد خود را دگرگون سازد، حتی با دریافت وام نامحدود هم، به توسعهٔ‌اقتصادی نائل‌نخواهد شد. وام خارجی ممکن است درافزودن برمیزان مصرف بکاربرده شود، ویا ممکن است در افزایش قدرت تولید واحدهای تولیدی کشور به کاربرده شود، ولی هیچکدام از اینها موجد جریان توسعهٔ اقتصادی نخواهد بود.

قدرت جذب سرمایه، به معنای توانایی کشور در ایجاد نـوعی تعادل موقت است. قدرت جذب سرمایه راازدوطریق حساب می‌کنند؛ یکی‌اینکه، بازدهٔ سرمایه را (بی‌آنکه در میزان این بازده تغییر تند و ناگهانی در نظر بگیرند) مناط عمل قرار می‌دهند؛ و دیگر اینکه، فرض می‌کنند ، چنانچه منبع تکمیلی اضافی‌که از خارج رسیده است به ناگهان قطع شود، چه تغییری در ارزش نهائی بـازدهٔ سرمایه

به بار می‌آید، وبراساس این نتیجه، قدرت کشور را درجذب سرمایه معین می‌دارند. احتیاج کشورهای درحال توسعه به سرمایهٔ خارجی را به راههای مختلفی می‌توان محاسبه‌کرد، و اگر این محاسبات درست باشد، باید همهٔ آنها به یك نتیجه وجواب برسد.

قدرت یک کشور در بازپرداخت وام هم باید موردنظر باشد، این قدرت باید چنان احتساب شود که یک کشور برای پرداخت بهرهٔ وامها یا بهرهٔ روی بهره، همواره به دریافت وام محتاج نباشد. غالباً وامهای خارجی را درموارد مصرف به‌کار نمی‌برند، بلکه این وامها را در رشته‌های تولیدی به‌کار می‌اندازند، به نحوی‌که از بازدهٔ آنها یا با تغییرشکلی‌که درآن بازده معمول‌می‌دارند، بتوانند بهرهٔ آن وامها را درخارج کشور بپردازند. قدرت یک کشور در بازپرداخت وام، تاحدی متکی‌بر بازدهی است‌که از به‌کارگرفتن آن وام به دست می‌آورد، ولی البته این عامل بـه تنهائی برای تعیین قدرت بازپرداخت وام کفایت نمی‌کند.

نظرات موافق و مخالف، دربارهٔ سرمایه‌گذاریهای خارجی در یک کشور در حال توسعه راشرح دادیم و درضمن این شرح به امکان استفادهٔ کشور درحال‌توسعه از تکنولوژی پیشرفتهٔ خارجی وهمچنین به‌احتمال دخالت ملاحظات سیاسی‌کشور سرمایه‌گذار در امر سرمایه‌گذاری و به‌احتمال استثمارکشور درحال‌توسعه نیز اشاره کرده‌ایم. اشکال مختلف دریافت وام از خارج، چه از طریق سازمانهای بین‌المللی، و چه ازطریق مذاکرات وموافقتهای مستقیم بین دوکشور نیزتوضیح داده شده‌است.

□ کتاب شناسی

وامهایی‌که توسط دولت ایالات متحده و یا بخش خصوصی این‌کشور به‌خارج داده شده است توسط R.F.Mikesell، بررسی شده است. بررسی او را به نام:

United States Private and Government Investment Abroad.
دانشگاه اورگون درسال ۱۹۶۲، منتشرکرده است. برای یك مقایسهٔ تاریخی دراین زمینه می‌توان به نوشتهٔ Regnar Nurkse، تحت عنوان:

International Investment Today in the Light of Nineteenth Century Experience,
مراجعه کرد. این نوشته در Economic Journal، شمارهٔ دسامبر ۱۹۵۴، به چاپ رسیده است. مطالعه‌ای جالب توجه هم توسط L. Gordon و E. L. Grommers، دربارهٔ یکی از موارد سرمایه‌گذاریهای ایالات متحده در یك کشور خارجی صورت گرفته است. مطالعه آنها درکتابی درج شده است به نام:

United States Manufacturing Investment in Brazil:
The Impact of Brazilian Government Policies 1946_1960,
این کتاب از انتشارات دانشگاه هاروارد، به سال ۱۹۶۲ است. همچنین به نوشتهٔ بسیار عالی G. M. Alter، تحت عنوان:

The Servicing of Foreign Capital Inflows by Underdeveloped Countries,
نیزمی‌توان مراجعه‌کرد. این‌نوشته درمجموعه‌ای‌که H. S. Ellis و H.C. Wallich تهیه‌کرده‌اند، به‌نام: Economic Development for Latin America، چاپ شده است. این مجموعه را مؤسسهٔ St. Martin، به سال ۱۹۶۱، در نیویورك چاپ کرده است. درهمین‌مجموعه نوشتهٔ دیگری‌از Felipe Pazos چاپ شده‌است، تحت‌عنوان:
Private vs Public Foreign Investment in Underdeveloped Areas.

حواشی و مآخذ مربوط به فصل هفدهم

۱ــ به نشریهٔ سازمان ملل متحد تحت عنوان :

Analyses and Projections of Economic Development, Part I, Introduction to the Technique of Planning,

نیویورك ، سال ۱۹۵۵، مراجعه کنید.

۲ــ به نشریهٔ بانك بین‌المللی تحت عنوان :

International Bank for Reconstruction and Development, the World Bank: Policies and Operations,

واشنگتن، ژوئن ۱۹۶۰، مراجعه کنید.

۳ــ به گزارش سالانهٔ بانك بین‌المللی برای سال ۱۹۴۹–۱۹۴۸، صفحات ۹–۸، مراجعه کنید.

۴ــ به نوشتهٔ *M. F. Millikan* و *W. W. Rostow* تحت عنوان:

A Proposal: Key to an Effective Foreign Policy

از انتشارات *Harper* ، نیویورك، ۱۹۵۷، صفحهٔ ۵۶، مراجعه کنید.

۵ــ به نوشتهٔ *Rosenstein–Rodan* تحت عنوان :

International Aid for Underdeveloped Countries,

مندرج در *Review of Economics and Statistics* ، شمارهٔ مه ۱۹۶۱، صفحهٔ ۱۳۲، مراجعه کنید .

۶ــ به نوشتهٔ مذکور در فوق، صفحهٔ ۱۳۷، مراجعه کنید.

۷ــ به نشریهٔ سازمان بین‌المللی گمرکی (*GATT*) تحت عنوان :

International Trade,

ژنو، سال ۱۹۶۲، صفحات ۱۷-۱۵، مراجعه کنید.

۸- به مقاله‌ای تحت عنوان :

The Domestic Effects of Capital Export Under the Point Four Program,

مندرج در *American Economic Review* ، شمارهٔ ماه مه ۱۹۵۰، صفحهٔ ۵۰۴ به بعد، مراجعه کنید .

۹- به مقاله‌ای تحت عنوان :

The Effect of Foreign Investment on the Balance of Payments,

مندرج در *American Economic Review* ، شمارهٔ دسامبر ۱۹۵۰، صفحات ۸۲۶-۸۰۵، مراجعه کنید.

۱۰- به نوشتهٔ *J. J. Polak* تحت عنوان :

Balance of Payments of Countries Reconstructing With the Help of Foreign Loans,

مندرج در *Quarterly Journal of Economic* ، شمارهٔ فوریهٔ ۱۹۴۳ ، صفحات ۲۴۰-۲۰۸، مراجعه کنید.

۱۱- به نوشتهٔ مذکور در زیرنویس شمارهٔ ۴ همین فصل ، صفحات ۱۵۸-۱۵۷، مراجعه کنید.

۱۲- به نوشته *D. Finch* تحت عنوان :

Investment Service of Underdeveloped Countries,

مندرج در *Staff Papers* ، سپتامبر ۱۹۵۱، صفحات ۸۵-۶۰، مراجعه کنید.

۱۳- به نوشتهٔ *D. Avramovic* و *R. Gulhati* تحت عنوان:

Debt Servicing Problems of Low Income Countries,

از انتشارات دانشگاه جان هاپکینز، سال ۱۹۶۰، مراجعه کنید.

۱۴- به مطالعات مختلفی که *National Planning Association* به عمل آورده و منتشر کرده است مراجعه کنید.

۱۵- به نوشتهٔ *Hla Myint* تحت عنوان :

The Gains from International Trade and the Backward Countries,

مندرج در *Review of Economics and Statistics,* صفحات ۱۴۲–۱۲۹، مراجعه کنید.

۱۶– به نوشتهٔ *S. G. Hanson* تحت عنوان :

Economic Development in Latin America,

از انتشارات مؤسسهٔ *Inter–American Affairs* ، سال ۱۹۵۱ ، واشنگتن صفحات ۱۵–۹، مراجعه کنید.

۱۷– به نوشتهٔ *H. W. Singer* تحت عنوان :

The Distribution of Gains Between Investing and Borrowing Countries,

مندرج در *American Economic Review* ، شمارهٔ مه ۱۹۵۰، صفحهٔ ۴۷۳، مراجعه کنید.

۱۸– به نوشتهٔ *E. T. Penrose* تحت عنوان :

Profit Sharing Between Producing Countries and Oil Companies in the Middle East.

مندرج در *Economic Journal*، شمارهٔ ژوئن ۱۹۵۹، صفحات ۲۵۴–۲۳۸، مراجعه کنید.

۱۹– به مقالهٔ نیویورک تایمز، شمارهٔ دهم سپتامبر ۱۹۴۹، تحت عنوان:

Australia Welcomes Dollar Investments,

مراجعه کنید.

۲۰– به گزارش کارشناسان سازمان ملل متحد، تحت عنوان :

Special United Nations Fund for Economic Development,

نیویورک، سال ۱۹۵۴، مراجعه کنید.

فصل هجدهم

همکاری منطقه‌ای

□ شناخت منطقه

در برخی از متون اقتصادی، منطقه را واحدی کمتر و کوچکتر از کشور شناخته‌اند، ولی از نظر ما در این مبحث، منطقه محدوده‌ای است بزرگتر از یك کشور، و حتی برخی از انواع همکاری، یا ائتلاف یا اتحاد منطقه‌ای برای رشد اقتصادی را، باید واجد جنبه بین‌المللی دانست.

در پیش‌نویس منشور سازمان بین‌المللی تجارت ـ که گرچه عملاً منشاء اثری واقع نشد، ولی از لحاظ تاریخ نظریات اقتصادی شایان بسی توجه است ـ، منطقه را عبارت از بهم‌بستگی جغرافیائی تعریف کرده‌اند؛ مانند چند کشور همجوار که یك حوزهٔ جغرافیائی تشکیل می‌دهند و از لحاظ اقتصادی یا سیاسی، میتوانند همچون یك واحد مشخص مورد نظر قرارگیرند. ولی هیئت نمایندگی انگلیس در سازمان جهانی مذکور، با این تعریف موافق نبود و تکیه به عامل جغرافیائی را برای همکاری منطقه‌ای نوعی تحدید غیرلازم میدانست. در نظر این هیئت، منطقه عبارت از واحدی است که کشورهای جزء آن از لحاظ سیاسی با یکدیگر وابستگی نزدیك دارند و عامل جغرافیائی، عاملی دست دوم است. چنانکه کشورهای

مشترك‌المنافع بریتانیا هم بر این مبنی‌یك منطقه ایجاد کرده‌اند وبرای وصول به رشد اقتصادی با یکدیگر همکاری دارند.

درنظر هیئت نمایندگی بریتانیا، بدون گفتگو، هستهٔ صحیحی وجود دارد، زیرا همجواری کشورها، به هیچوجه کافی برای تشریك مساعی آنها در راه توسعهٔ اقتصادی نیست؛ چنانکه هند و پاکستان یا مصر و اسرائیل، با وجود نزدیکی جغرافیائی، با یکدیگر تشریك‌مساعی ندارند.

برای ایجاد همکاری منطقه‌ای، باید علائق و هدفهای مشترکی وجود داشته باشد. ولی از طرف دیگر موقعیت جغرافیائی را هم به‌طور قطع و یقین نمیتوان از نظر دور داشت، چنانکه اسرائیل و برمه با وجود حسن تفاهم و رابطه صمیمانه با یکدیگر، نمی‌توانند یك منطقه ایجاد کنند. و بهم‌بستگی سیاسی هم، آنچنان که انگلیسیها ادعا میکنند، برای ایجاد همکاری منطقه‌ای کافی نیست.

ولی همچنانکه درطی این فصل ملاحظه‌خواهیم کرد، موانع اساسی همکاری منطقه‌ای برای رشد اقتصادی، عوامل سیاسی است، نه عوامل اقتصادی. این‌اصل در بسیاری از موارد همکاری اقتصادی، مانند تعرفه‌های رجحانی، عملیات عمرانی در دره‌ها یا در بستر رودها، قراردادهای معاملات بانکی و ارزی و طرح برنامه‌های عمرانی‌منطقه‌ای، صادق است؛ وفقط‌در همکاری‌های فنی که‌منافع اقتصادی آن‌عظیم وقابل توجه، و عوامل مخالف آن ناچیز وکم‌اثر است، همکاری منطقه‌ای میتواند بدون توجه به مقاومتهای سیاسی پیشرفت کند وثمر بدهد.

□ تعرفه‌های رجحانی

سازمان بین‌المللی تجارت وتعرفه گمرکی که به‌دنبال نطفهٔ خفه‌شدهٔ سازمان جهانی تجارت به‌وجود آمد، براصل کلی عدم تبعیض در تجارت، دو استثناء قائل

شد؛ یکی اتحاد گمرکی بین چندکشور (یا ایجاد ناحیهٔ تجارت آزاد). دراین طریقه، چند کشورمیتوانند با حذف تمام تعرفه‌های گمرکی بین‌خود، اتحاد گمرکی برقرار سازند و تعرفـهٔ گمرکی مشترکی در برابر سایر کشورهای جهان اتخاذ کنند (در ایجاد نـاحیهٔ تجارت آزاد، کشورهـای عضو، تعرفه‌هـای گمرکی بین خودشان را برمیدارند، ولی آنها را نسبت به سایر کشورها همچنان حفظ می‌کنند). استثنای دوم، اجازهٔ قائل‌شدن صددرصد بخشودگی‌است، نسبت به‌کالاهای معینی ازکشورهای درحال توسعه. استثنای اول کشورهای توسعه یافته وتوسعه نیافته را به یکسان در برمیگیرد، ولی استثنای دوم براثر اصرار کشورهای توسعه نیافته، وبه جهت‌تأمین منافع آنان اتخاذ شد. ولی کشورهای توسعه یافته، به حذف تعرفه و ایجاد اتحاد گمرکی بیشتر رغبت نشان دادند.

در مـطالعه‌ای سطحی و اجمالی چنین به نظر میرسد که اتحاد گمرکی، یا ایجاد ناحیه تجارت آزاد، ویاصد درصد بخشودگی حقوق گمرکی نسبت به کالاهای معین، وسایل مفیدی بـرای ایجاد همکاری منطقه‌ای بین کشورهای توسعه نیافته میباشد. واز آنجا که بازار این کشورها محدودتر وناتوانتر از آنست که رونق و شکفتگی صنایع جدید را موجب شود، ایـن کشورها میتوانند، با ایجاد بـازار بزرگتری، حجم تولید خود را از این راه، تا حد واحدهای بزرگ اقتصادی افزایش دهند. اگر کشورهای توسعه‌نیافته به‌طور کلی وعمومی باکمبود ارز مواجه هستند، پس همکاری و معاملات متقابل آنها، حـتی اگر محصولاتشان قدری هـم گرانتر باشد، وسیله مناسبی است که کالاهای مورد احتیاجشان را تأمین کنند.

ولی در واقع اینگونه تدابیر‌برای کشورهای در حال توسعه موفقیت‌چندانی بهمراه نداشته است، همچنان که «سازمان تجارت آزاد امریکای لاتین» (LAFTA) بامشکلات فراوان مواجه است. در امریکای مرکزی اینگونه سازمانها یکی بعد

از دیگری شکست خوردند، و جای خود را به سازمان جدیدی سپردند، بی‌آنکه علت اصلی شکست آنها دقیقاً معین و اعلام شود. سازمان همکاری مشترکی که سه‌کشور کلمبیا، ونزوئلا و اکوادور به وجود آورده بودند، به طور کلی و عمومی شکست خورد، و نیز در ادارهٔ یك شرکت کشتیرانی مشترك هم نتوانستند موفقیتی بدست آورند. اتحادیه عرب مکرر در مکرر، سعی کرده است که بین کشورهای عربی همکاری اقتصادی به وجود آورد، ولی هر بار تلاش او بی‌ثمر مانده است. اتحادیه هند غربی، برای ایجاد همکاری منطقه‌ای تلاش کرد، ولی موفق نشد؛ بار دیگر برمبنای جدیدی کوشش خود را ازسر گرفت، بازهم موفق نشد، سپس روش تازه‌ای پیش گرفت، ولی بازهم توفیق نیافت. فقط سازمان خدمات مشترك که سه‌کشور کنیا، تانگانیکا و اوگاندا برای حذف تعرفه‌های گمرکی، وایجاد سرویسهای اداری مشترك، به‌وجود آوردند به نظرمیرسد که رو به پیشرفت دارد. همچنین چندکشور جدیدالاستقلال افریقایی که سابقاً مستعمره فرانسه بودند، در صدد آن هستند که یك اتحادیه گمرکی بین خود به وجود آورند، البته مشکلاتی هم که هر دوی این سازمانها را تهدید میکند کم‌نیست. دلایل کلی این ناکامیها را می‌توان به شرح زیر خلاصه‌کرد:

اول ـ کشورهای توسعه نیافته بایکدیگر بسیار کم‌تجارت میکنند و بیشتر دادو ستد آنها با کشورهای توسعه یافته است. تجارت کشورهای امریکای لاتین با یکدیگر فقط برابر ده در صد مجموع تجارت خارجی آنهاست. امکان آنکه این کشورها بتوانند کالاهای مورد نیاز خود را، ارزانتر ازکشورهای توسعه یافته، تولید و به یکدیگر عرضه کنند، بسیار محدود است. توسعهٔ تجارت بین این کشورها، مستلزم آنست که‌آنان کالاهای مورد نیاز خود را که ازخارج وارد می‌کردند، خود ارزانتر و بهتر از کشورهای توسعه یافته تولید کنند، و البته احتمال وقوع چنین امری هم‌فوق‌العاده ضعیف است. بنابراین آنهاهم، ناچار خرید کالاهای بهتر وارزانتر

کشورهای توسعه یافته را بر کالاهای گرانقیمت تولیدی یکدیگر ترجیح خواهند داد.

دوم ـ اگر قرار بشودکه برای توسعهٔ‌تجارت در یك منطقه، کشورها هرکدام به تولید کالاهای صنعتی بپردازند، تعیین اینکه چه کشوری باید چه کالائی تولید کند، کاریست‌دشوار؛ چنانکه کشورهای امریکای مرکزی بین‌سالهای ۱۹۵۳و۱۹۵۸ پیشنهادهای راجع به استقرار تجارت آزاد، و همکاریهای صنعتی را بررسی‌کردند و طرحی برای وحدت اقتصادی خود تهیه کردند و در پایان فقط بـه علت مخالفت کستاریکا با طرح تهیه شده، به ناچار از آن چشم پوشیدند. ترتیباتی‌هم‌که اتحادیهٔ تجارت آزاد امریکای لاتین بـرای تقلیل تعرفـه‌های گمرکی پیش گرفته است، بسیار بغرنج وغیرقابل دوام است. نظر این اتحادیه برآن‌است که‌برای تقلیل تعرفهٔ گمرکی کالاهائی که فعلاً مورد دادوستد هستند، کشورهای این ناحیه هر سه سال یکبار کنفرانسی تشکیل دهند، و دراولین‌کنفرانس، یعنی بعداز سه سال،۲۵درصد، ودر دومین کنفرانس، یعنی بعداز شش‌سال،۵۰ درصد، و درسومین کنفرانس، یعنی بعد از نه‌سال، ۷۵ درصد، وطبعاً بعداز دوازده سال، صددرصد حقوق گمرکی مربوط به این‌کالاها را حذف کنند. به‌این ترتیب میزان تقلیل سالانهٔ حقوق‌گمرکی‌کالاها، برابر هشت درصدخواهد بود. کاملاً قابل پیش‌بینی است که این کشورها در مراحل اولیه، حقوق گمرکی را نسبت به بعضی کالاها به آسانی حذف می‌کنند، ولی برای حذف حقوق گمرکی نسبت‌به سایرکالاها در مراحل‌بعدی، با اشکال روبروخواهند شد. وبرای حذف حقوق گمرکی نسبت به کالاهائی که‌در زمان حاضر مورد دادوستد نیستند، و در آینده، کشورهای این ناحیه به تولید آنها خواهند پرداخت، چنین پیش‌بینی شده است که کشورهای این ناحیه «گاه به گاه» کنفرانسی تشکیل دهند، ودر این کنفرانس برای تقلیل حقوق گمرکی این قبیل کالاها ترتیبی بدهند. ولی

از هم اکنون قابل پیش‌بینی است که هر کدام از کشورهای این ناحیه که دارای صنعت نسبتاً پیشرفته‌تری باشند، به‌تقلیل یالغو حقوق‌گمرکی کالاهای صنعتی‌تمایل خواهند یافت، و هر کدام که دارای صنعت نسبتاً ضعیفتر وجوانتری باشند، به‌ابقای حقوق گمرکی به‌جهت حفظ صنایع جوان خود رغبت نشان‌خواهند داد، تا بتوانند صنایع خودرا برای شرکت در رقابت‌تجارتی مهیا کنند. البته تدوین کنندگان‌طرح به این نکته توجه داشته‌اند و برای رهائی از این اشکال پیش‌بینی کرده‌اند که‌اگر کشورهای عضو اتحادیه، اصل حذف‌تمام حقوق گمرکی را نسبت به‌کالاها قبول‌کنند، اجرای آن‌آهسته و تدریجی صورت گیرد. گات هم قرارداد مونته‌ویدئو را به لحاظ آنکه بر همین اساس حذف تدریجی مبتنی است پذیرفته است، ولی احتمال عملی شدن این قرارداد بسیار ضعیف است، و قبول این مطلب که تاسال ۱۹۷۲ کشورهای آرژانتین- برزیل- شیلی- کلمبیا - اکوادور- مکزیك - پرو و اروگوئه سدها و تعرفه‌های گمرکی را از میان خود بردارند، آسان نیست.

سوم -تقلیل حقوق گمرکی برای کشورهائی‌که کسر موازنه پرداخت‌دارند، آسان نیست. در بسیاری از موارد کمبود ارز است که سهمیهٔ وارداتی را محدود می‌سازد، وازتوسعهٔ تجارت خارجی جلوگیری می‌کند، نه‌حقوق گمرکی. واگر قرار باشد تجارت خارجی‌بین این کشورها توسعه یابد، ناچار باید برای رفع مضیقهٔ‌ارزی آنها تدبیری اندیشید، والا یا باید وضع ارزی وخیمتری را قبول‌کنند، یا به ناچار همچنان به تعیین سهمیه پای‌بند بمانند. در بهار ۱۹۶۳ اروگوئه برای آنکه کسر موازنه پرداختهای خود را تا حدی تعدیل کرده باشد قیمت پزو را از ۹ سنت به $6\frac{1}{4}$ سنت تنزل داد، و ۲۰ درصد بر میزان حقوق گمرکی کالاهای وارداتی افزود، و کشورهای عضواتحادیه را،حتی‌درجریان اتخاذچنین‌تصمیمی نگذاشت. واین‌کشورها که با این نرخ جدید ارز روبرو شده بودند ناچار در تمام محاسبات خود تجدید

نظر کردند وبدینسان برقرارداد منعقد فشار قابل‌توجهی وارد آمد.

چهارم ـ سود وزیانی که کشورهای مختلف ازاین قبیل‌قراردادها می‌برند، خود مسئله‌ای است. کشورهای کم رشدتر از بازکردن بازارهای خود به روی کشورهای صنعتی همسایه زیان می‌برند، واین زیان چندان است که نفع حاصل از باز شدن دروازه‌های کشور رابه‌کلی خنثی میکند ومآلاً، بازشدن دروازه‌ها، به رشد اقتصادی آنان لطمه وارد می‌کند. برجسته‌ترین نمونهٔ این اصل وضع ایتالیای جنوبی است و وحدت سیاسی این‌سرزمین در سال ۱۸۶۰،که در حقیقت بایدآن را نوعی وحدت گمرکی تلقی نمود؛ براثر این وحدت، ایتالیای شمالی سود کرد و ایتالیای جنوبی زیان. راست است که درآمد سرانه در ایتالیای شمالی و جنوبی قبل از وحدت هم برابر نبود، ولی تفاوت‌آن، هرگز به میزان فاحش بعداز وحدت هم نبود. درمنشور جامعه اقتصادی اروپا به این نکته توجه کردند و برای آن راه‌حلی درنظرگرفتند؛ بدین ترتیب که کشورهایی که رشد اقتصادیشان نسبتاً کمتر است ـ مانند ترکیه و یونان ـ به عضویت جامعه در میآیند، و مانند سایرکشورهای عضو به بازار مشترك دسترسی میبابند، ولی در تقلیل حقوق گمرکی خود به سرعت سایرکشورهای عضو عمل نمی‌کنند، بلکه آهسته‌تر و با تأنی بیشتری بدین‌کار می‌پردازند. همچنین در مقررات ایجاد صندوق‌مشترك برای سرمایه‌گذاری درنواحی‌عقب‌مانده نیز، به‌کمتر کردن تعهدات کشورهای عقب‌مانده توجه‌شد. درفصل‌هشتم عهدنامهٔ مونته‌ویدئو نیز، مقررات مشابهی جهت رعایت احوال کشورهای کم رشد پیش بینی گردید؛ و در موافقتنامهٔ جداگانه‌ای‌که با بولیویا و پاراگوئه امضاء شد، همین اصل، یعنی تحمیل تعهدکمتر برآنها، نیزرعایت گردید. ولی با این وصف بولیویا به دلیل‌آنکه نمی‌توانست باکشورهای پیشرفته‌تر عضو پیمان، رقابت‌کند، حتی به‌تصویب واجرای‌این موافقتنامه هم قادر نشد.

ولی بـا همهٔ مشکـلات اقتصادی کـه در راه اجرای تعرفه‌هـای رجحانی و اتحادیه‌های گمرکی وجود دارد، اشکـال اساسی در راه توفیق این قبیل اتحادیه‌ها اشکال سیاسی است. راست‌است همانگونه‌که طرفداران اقتصاد جهانی ادعامی‌کنند، تنوع کالاهاموجب می‌شودکه منابع موجود جهان به تولید کالاهای مختلف تخصیص داده شود، وبیشترین استفادهٔ ممکن از آنها صورت نگیرد، ولی همین تنوع کالاها به کشورهای کم رشد اجازه می‌دهد که به‌ضرر کشورهای رشد یافته تجارت خودرا با یکدیگر توسعه دهند و از آن سود جویند، البته‌مشروط بر آنکه سود حاصل از تجارت‌آنها بایکدیگر چندان باشدکه بتواندزیان حاصله از سوءتخصیص منابع را، که احیاناً پیش می‌آید، جبران کند. ولی این ترتیب هم بدون شك برای برخی ازکشورهای توسعه نیافته بیش از دیگر آنها مفید خواهد بود و از این‌رواست که یك اقتصاددان از امریکای لاتین به نحوی درست ومشتاقانه آرزو می‌کند: «مسئلهٔ تهیهٔ جانشین برای کالاهای وارداتی در هرکشورامریکای لاتین نباید فقط ازلحاظ منافع خاص آن‌کشور مورد نظر باشد، بلکه‌کشورهای این منطقه هرکدام، بایدحل این مسئله‌را در دایرهٔ وسیع‌تر و قابل انعطاف‌تر منافع عمومی همه کشورهای این منطقه در نظرگیرند.»[1] ولی ازلحاظ سیاسی برای‌کشورهای عضو این‌منطقه که غالباً با یکدیگر رقابت دارندغیر ممکن‌است بتوانند منافع‌یکدیگر رادرنظر بگیرند. هیچکدام‌از کشورهای این منطقه حاضر نیستند منافع خاص خود را فدای منافع عمومی کشورهای منطقه بنمایند. مخصوصاً کشورهای نسبتاً فقیرتر، به هیچ‌قیمتی حاضر نیستند این اندیشه رابه خود راه دهندکه منافع خاص خود را، به خاطررفاه یك کشور ثروتمندتر، لگد کنند. از این‌رو در لحظهٔ نهایی اخذ تصمیم، کشورها یکی پس‌از دیگری، عقب می‌کشند.

هیچ‌کشور کم‌رشدی حاضر نیست امتیازات گمرکی‌راکه‌در کشورهای‌پیشرفته

تحصیل کرده است از کف بدهد، مانند امتیازات فیلیپین در ایالات متحده، یا امتیازات مستعمرات سابق بـریتانیا در انگلستان، یا امتیازات مستعمرات سابق فرانسه در فـرانسه. وقتی مستعمرات سابق فرانسه و بلژیك همان امتیازات گمرکی را که در فرانسه و بلژیك داشتند به آلمان و هلند و ایتالیا هم تسری دادند، ایالات متحده امریکا به اعتراض برخاست، از آنروکه قائل‌شدن این امتیازات برای این‌کشورها به منافع کشورهای امریکای لاتین وسایر کشورهای افریقایی صدمه وارد می‌کند. قـانون توسعهٔ تجارت، مصوب سال ۱۹۶۲، به دولت ایالات متحدهٔ امریکا اجازه می‌دهد که ضمن عقد قرارداد با کشورهای عضو جامعهٔ اقتصادی اروپا، حقوق‌گمرکی نسبت به محصولات مناطق گرمسیری را، براساس معاملهٔ متقابل تاهر اندازه‌که لازم بداند، حتی تاصفر تقلیل دهد. و البته اگر چنین شود سایر‌کشورهای کم‌رشد هم به استناد اصل دولت کاملة الوداد، از این‌امتیازاستفاده خواهند کرد. ولی‌دولت‌فرانسه به لحاظ علاقه‌ای که به حفظ منافع مستعمرات سابق‌خود در صحرا وجنوب افریقا دارد، طبعاً از قبول چنین اصلی، که خواه و ناخواه، همه کشورهای گرمسیری را دربر می‌گیرد خودداری خواهدکرد. به همین دلیل بود که دولت فرانسه از امضای چنین قراردادی بادولت انگلستان هم خودداری‌کرد، زیرا به‌نظر نمی‌رسدکه‌کشور فرانسه همان امتیازاتی را که برای مستعمرات سابق خود قائل است، بخواهد به مستعمرات افریقائی انگلستان هم عطا کند.

امتیازات گمرکی‌که بموجب مقررات گات (سازمان گمرکی جهانی) می‌توان برای کشورهای در حال توسعه قائل شد، مسئله‌ای است مورد مناقشه و مجادله، و گفتگو دربارهٔ این مطلب، در امریکای لاتین از هرجای دیگر بیشتر است.

طرفداران اقتصاد آزاد معتقدند که اینگونه امتیازات بیش ازآنکه توسعهٔ تجارت را به بار آورد، تنوع کالاهای تجارتی را سبب می‌شود، و به‌همین دلیل،

زیانبخش است. اقتصاددانهای امریکای‌لاتین به طور کلی، وبسیاری ازاقتصاددانهای کشورهای توسعه یافته که به‌رشد اقتصادی کشورهای کم‌رشد علاقمندند نیز، به این مطلب اذعـان دارند ، ولی ضمناً معتقدند که رشد اقتصادی محتاج بازار وسیعتر و حمایت اقتصادی از کشورهای کم رشد، در برابر قدرت اقتصادی ایالات متحده و کشورهای اروپای غربی است، و از اینجهت وجود تبعیض در تعرفه‌های گمرکی را لازم می‌دانند و ازآن دفاع می‌کنند. برای آنکه به مسئلهٔ مطروحه پاسخ دقیق و همه‌جانبه‌ای داده‌باشیم، باید به توانائی کشورهای کم‌رشد در کار اداره ومذاکره هم توجه‌کنیم. شك نیست‌که توانائی‌این‌کشورها در این امور محدود است، وحال‌آنکه کار ایجاد یك اتحاد گمرکی یا بازرگانی مستلزم‌آن‌است‌که مقدار زیادی از نیروی اداره کنندهٔ این کشورها صرف این مسئله گردد . و آیـا این کشورها می‌توانند قسمتی از نیروی اداری و فکری کشور خود را، از سایر قسمتهای اقتصادی کشور خارج کنند، و به‌این کار اختصاص دهند؟و اگر بر فرض هم، نتیجهٔ به وجودآوردن چنین اتحادی مثبت باشد، آیا این نتیجه آنچنان چشمگیر ودرخشان خواهد بود کـه زیان حاصله از صرف آن اندازه قوای فکری و اداری را جبران کند؟ و آیا برای صرف نیروی محدود اداری وفکری کشورهای توسعه‌نیافته، زمینهٔ مناسبتری نمی‌توان یافت؟ احتمال بسیاراندکی دارد که پاسخ ما به این مسئله، مؤید قائل‌شدن امتیازات گمرکی یا ایجاد اتحاد گمرکی باشد.

□ تثبیت قیمتها

دربارهٔ تثبیت قیمتها درفصل شانزده‌گفتگو کردیم، اینك فقط دربارهٔمشکلات ادارهٔ این گـونه طرحها، در کشورهای کم رشد، و نحوهٔ تامین وجوه لازم بـرای خریداری محصولات اضافی این کشورها به گفتگو می‌پردازیم. در حال حاضر هیچ

ترتیبی برای این کار وجودندارد، اقداماتی‌که برای تثبیت‌قیمتهای غله، شکر، قهوه وقلع صورت گرفته است، فقط توسط کشورهای رشد یافته بوده است. گرچه درکار تثبیت قیمت قلع، کشورهای جنوب شرقی آسیا هم وارد شده‌انـد ، ولی در حقیقت رهبری جریان در دست انگلیسیها و هلندیها قرار داشت.

این نکته شایان توجه است که کشورهای امریکای مرکزی در قراردادهایی که برای تثبیت نرخ قهوه منعقد کردند ، متعهد شدند که انواع خوب قهوه راحتی از میزان مقرر در سهمیهٔ خود هم کمتر تولید کنند ، و همین تعهد را کشورهای افریقائی تولید کننده قهوه نیز پذیرفتند. این نوع تعهد در تثبیت نرخها، معمولاً مبتنی بر این تفاهم و اطمینان است که‌سایر تولید کنندگان درسایر نقاط‌جهان هم آنرا رعایت می‌کنند.

کشورهای کم رشد هم می‌توانند بین خود، برای تثبیت قیمتها، قرارهایی از این نوع یا انواع دیگر بگذارندو بنظر می‌رسد که‌در راه اجرای این قبیل‌قرارها هیچ مانع‌اقتصادی، وجود ندارد. فقط تنها اشکالی‌که میتوان برای اینگونه‌اقدامات پیش‌بینی کرد، این است که این کشورها قیمت محصول مورد نظر خود را درچنان سطح بالائی تثبیت کنند کـه اشتیاق کشورهای خـارج از قرارداد را به تولید آن کالا برانگیزد. چنانکه در مورد سازمان کشورهای صادرکنندهٔ نفت (OPEC) چنین شد.

این سازمان که بعد از تقلیل قیمت نفت در خاورمیانه، در اوت ۱۹۶۰، بـه وجـود آمد، در نظر داشت که قیمت نفت را به سطح پیشین آن برگرداند. ایـن سازمان از کشورهای تولید کنندهٔ نفت درخاورمیانه و ونزوئلا تشکیل شد،و البته به نحوهٔ کارومسایل مورد ابتلای‌کارتلها هم‌توجه داشت (کشورهای عضو این‌اتحادیه اولاً برای متاع خودقیمت بالاتری طلب‌کردند وثانیاً هم می‌خواستند میزان‌فروش

آنها در بازار جهانی نفت افزایش یابد و یا لااقل ثابت بماند). طبیعی است که بالا رفتن قیمت کالا، دیگری‌را هم‌به تولیدآن کالا یا تولید بیشتر آن‌کالا برمی‌انگیزد، وشك نیست که تولید کنندهٔ تازه هم از بالا بودن سطح قیمت خرسند می‌شود؛ ولی آنچه برای تولیدکنندهٔ تازه بیشتر اهمیت‌دارد، تصرف قسمت‌بیشتری از بازاراست وبرای رسیدن به این مقصود از ارزانتر فروختن هم پروانخواهد کرد. در مجموع چنین به نظر می‌رسد که بالا ماندن سطح قیمتها درمدت بلند، باتصرف وتسلط بر بازارهای فـروش قابل جمع نباشد. و اینکـه آیا کشورهای درحال توسعه به امید منافع احتمالی خود در مدت بلند، حاضر هستند که قیمت فرآورده‌های‌خود را در سطحی تعیین‌کنندکه‌متضمن منافع فوری‌آنها نباشد؟ مسئله‌ای است‌که جای بحث و گفتگوی‌فراوان‌دارد. مسئلهٔ‌دیگر اینکه‌آیااین‌کشورهامی‌توانندقیمت‌فرآورده‌های خودرا چنان تعیین‌کنندکه رقبای تازه‌ای برای‌خود نتراشند ومنافع بلندمدت خود را در تسلط بربازارها، قربانی منافع کوتاه مدت خود نسازند؟

□ همکاری فنی

موفق‌ترین نوع همکاری منطقه‌ای ، تاکنون همکاری فنی بوده است. گرچه کشورهای پیشرفته، همچنان‌منبع‌اساسی کمك‌فنی‌برای کشورهای‌کم رشدمی‌باشند، ولی طرح کلمبو درآسیا، وبسیاری اقدامات سازمان ملل درسایر نقاط جهان، نشان داده است که کاستن از اختلاف سطح قـدرت فنی بین کشورها کاری است ممکن، و منشاء امتیازات فراوان، و نیز نشان داده است که هرکشور کم‌رشد، می‌توانـد از کشور دیگری که بااو فاصله‌زیادی هم‌ندارد، کمکهای فنی‌قابل ملاحظه‌ای دریافت کند، ما قبلاً نیز، در فصل ۱۴، به این مطلب اشاره کرده‌ایم. بهترین نمونهٔ اینگونه همکاری‌ها، ترتیباتی است که درطرح کلمبو برای کمکهای فنی درنظرگرفته شده

است. به موجب این‌طرح، افراد برای خدمت درکارهای عمرانی‌کشورهای همسایه تحت‌آموزش قرار می‌گرفتند ومربیان ایشان‌کارشناسان آسیایی‌یا غیرآسیایی‌بودند که درکمیته مشورتی عضویت داشتند.

چنین به نظر می‌رسدکه ژاپن، برای دادن کمکهای فنی به‌سایر کشورهای آسیایی، درموقعیتی بهتر ازایالات متحده قراردارد، زیرا اختلافات سطح فرهنگی و فنی ایــن کشور با سایر کشورهای آسیایی، کمتر از ایالات متحده است. تلاش اسرائیل برای پیدا کردن دوست در میان کشورهای کم رشد دنیا، موجب شده‌است که این کشور کمکهای فنی بسیاری به کشورهای مختلف از جمله غنا عرضه کند. تجاربی که هندوستان در کار عمران روستایی تحصیل نموده است، توجه عده زیادی از کشورهای آسیائی راجلب کرده وموجب‌شده است‌که این کشورها، یاکارآموزان خود رابه هند بفرستند ویا کارشناسان هندی را به‌کشور خود دعوت کنند، چنانکه آندونزی از کارشناسان هندی توانست کمکهای شایان بگیرد.

ترتیب کنفرانسهای منطقه‌ای مــنظم و مبادلهٔ آراء کارشناسان نیزیك شیوهٔ اساسی‌برای مبادلهٔ‌کمکهای‌فنی‌منطقه‌ای تلقی‌می‌شود،چنانکه کمسیونهای‌منطقه‌ای سازمان ملل در اروپا ، امریکای لاتین، آسیا و خاور دور و افریقا بهمین‌نحو عمل کردند. این کمیسیونها پیش از آنکه به کار طراحی برنامه‌های عمرانی بپردازند، مرکزی برای مبادله‌عقاید وآراء ایجادکردند. در مورد طرح‌کلمبو نیزهمین‌مطلب صادق است. امضاء کنندگان این طرح کنفرانسهایی بمنظور مبادلــهٔ عقاید، دربارهٔ برنامه‌ریزی، عملیات عمرانی و تجزیه وتحلیل موانع توسعهٔ اقتصادی، ترتیب‌دادند وتجارب خود رادراین اموربا یکدیگر درمیان‌گذاردند. سازمان دادن و بهره‌گرفتن از هــمکاریهای فنی و فکری ، مسلماً آسانتر از سایر انواع همکاریهاست . هرکس می‌تواند از هرکس دیگری، خواه بیگانه خواه آشنا، چیزهایی یاد بگیرد و حتی

از دشمنان هم می‌توان چیزی آموخت؛ پس طبعاً چند کشور که از لحاظ اقتصادی اختلاف سطح چندانی ندارند، به‌آسانی می‌توانند ازتجارب هم درباره مسائل‌معینی که مبتلابه همه آنهاست استفاده کنند. ولی نباید اصرار داشت که مبادلهٔ این نوع تجارب، شکل سازمان یافته‌ای به خود بگیرد، زیرا در این صورت احتمال اصرار هرکشور درصحت نظرات وراه ورسم‌اتخاذی خودچندان کم نخواهدبود. همکاریهای فکری، خوشبختانه نیازمند وحدت‌نظر سیاسی‌نیست، بلکه برعکس، حتی می‌تواند به نزدیکی سیاسی هم منجر شود،وادامهٔ آن ممکن است راه را برای نوعی وفاق و وحدت سیاسی هم هموارکند.

□ قراردادهای پرداخت منطقه‌ای

یکی از مسائل مورد ابتلای اتحادیهٔ بازرگانی کشورهای امریکای لاتین، آن‌است که آیا در کنار قراردادهای تجاری ، برای پرداختها هم باید سازمان و قراردادی ترتیب داد، یا خیر؟ در آغاز کشورهایی که دارای سیستم کنترل ارز هستند، یعنی‌آرژانتین، برزیل،شیلی‌واروگوئه ، می‌خواستندبرای واریزپرداختهای خارجی‌خود، سازمانی‌شبیه‌اتحادیهٔ پرداختهای اروپائی (EPU) ایجادکنند .اتحادیهٔ پرداختهای اروپائی، جانشین یك رشته قراردادهای تهاتری شد، وتجارت اروپا راکه بیشتر بین کشورهای اروپایی جریان داشت دگرگون کرد، وموجب شد که کالاهای کشورهای اروپایی به کشورهای دیگری که پول یك کشور اروپایی یا هر پول قابل قبول دیگری داشتند، صادر شود.

کشورهای امریکای لاتین‌هم مشغول گفتگو برای‌ایجاد چنین سازمانی بودند، ولی باشرکت دو کشور مکزیك و پرو در گفتگو، دشواریهایی بروزکرد، زیرا این دوکشور دچار مضیقه ارزی نبودند وبنابراین در ایجاد یك سیستم کنترل ارز درآن

منطقه سودی برای خود نمی‌دیدند. مضافاً اینکه کشورهای این منطقه نمی‌توانستند، یك سیستم تهاتر ارزی موثر بین خود برقرار کنند زیرا اگر این سیستم در اروپا بـه ثمر رسید به‌آن علت بود که شصت درصد تجارت کشورهای اروپایی بین خود آنها صورت می‌گرفت، و قابلیت تبدیل استرلینك به دلار، به این کشورها امکان می‌داد که‌مقدار بیشتری‌از پرداختهای دلاری‌خودرا ازطریق صدور کالا به‌انگلستان تصفیه کنند. ولی میزان تجارت کشورهای امریکای لاتین بایکدیگر، ازده درصد تجارت خارجی آنها تجاوز نمی‌کند ونتیجتاً نمی‌توانند با استقرار ترتیب و قراری بین خود به واریز پرداختهای خارجی موفق شوند.

ایـجاد سیستم تـهاتری، برای پرداختهای خارجی، بین کشورهای امریکای لاتین با یکدیگر، چندان مورد لزوم هم نیست، بلکه آنچه مورد لزوم است ایجاد سیستم تهاتری بـرای پرداختهای ارزی بین هرکدام از کشورهای این منطقه بـا کشورهای اروپائی است. در سال ۱۹۵۵ سه‌کشور آلمان غربی، هلند و انگلستان با یکدیگر قرارگذاشتند که پرداختهایی‌را که براثرتجارتشان بابرزیل لازم می‌آید، بـا یکدیگر تهاتر کنند، و برای ایـن منظور سازمانی به اسم «باشگاه‌لاهه» ایجاد کردند که بعداً اطریش و بلژیك وفرانسه و ایتالیا هم به‌آن ملحق شدند. علاوه‌بر این،کشورهای‌فوق‌به اضافهٔ‌کشورهای اسکاندیناوی وسوئیس، برای تجارت‌باآرژانتین قرار مشابهی بین خود نهادند و «باشگاه پاریس» را تأسیس کردند، اما هیچگاه این دو باشگاه نتوانستند با یکدیگر همـکاری کنند. بنابراین مسلم است که اتخاذ ترتیبی بـرای پرداختهای هـر کدام از کشورهای امریکای لاتین بـا کشورهای اروپایی، بسیار مهمتراز اتخاذ ترتیبی برای واریز تعهدات این‌کشورها، با یکدیگر است.

برای مدت کوتاهی کشورهای آسیائی هم به‌فکر افتادند که به‌سبك اتحادیهٔ

پرداختهای اروپائی، آنها هم اتحادیهٔ پرداختهای آسیایی ایجاد کنند. در سال ۱۹۵۵ ایالات متحده که ۵۶۵ میلیون دلار در اتحادیه پرداختهای اروپایی مشارکت کرده بود، حاضر شد باپرداخت ۲۰۰ میلیون دلار دراتحادیهٔ پرداختهای آسیائی هم شرکت کند، واین نظر را به «کنفرانس سیملا»* پیشنهادکرد. ولی کنفرانس سیملا نتوانست راهی برای استفاده از پیشنهاد ایالات متحده بیابد وایالات متحده هم پیشنهاد خود راپس گرفت. سپس هندوستان اعلام کردکه حاضر است مبلغ مزبور راصرف خرید کالاهای سرمایه‌ای از ژاپن کند، ولی این پیشنهاد با نظر اصلی ایالات متحده که ایجاد یك تنخواه گردان در این ناحیه از جهان بود، بکلی منافات داشت و طبعاً مورد قبول‌قرار نگرفت.

عده‌ای معتقدند، علت اینکه ممکن نشد از پیشنهاد ایالات متحده مشعر بر دادن ۲۰۰ میلیون دلار، به‌عنوان تنخواه گردان، برای تهاتر پرداختها استفاده‌شود، آن‌است‌که این مبلغ به نسبت احتیاجات ناحیه موردنظر بسیار ناچیزبوده‌است.ولی اگر هم قبول کنیم که این یکی‌از علل عدم استفاده از مبالغ مذکور بوده است، به طور قطع علت اصلی‌آن نمی‌تواند باشد. آنچه علت‌اصلی به‌نظر می‌رسدآن‌است که پیشنهاد معینی که بتواند مبنای استفاده از این پول، به عنوان تنخواه‌گردان، قرار گیرد ارائه نشد.

برای آنکه‌دو یاچند کشوردر اینگونه‌کارها بایکدیگر مشارکت کنند،باید حداقلی از هم‌بستگی سیاسی و اجتماعی را دارا باشند، مانند کشورهای اروپایی؛ و حال آنکه در آسیا، هرکدام از کشورها می‌خواستند به طور جداگانه باکشورهای کمك‌کننده رابطه داشته‌باشند، و ازمزایای کمکهای آنهااستفاده کنند،وهیچکدام از آنها هـم، به خاطر رعایت منافع عمومی منطقه، حاضر به کم کردن از تقاضای

* Simla

خود نبودند. ولی چنانچه کشورهای این منطقه حاضر به‌نوعی همکاری برای تقسیم مبلغ پیشنهادی بودند، باز هم ممکن بودکه ازاین‌کمك ایالات متحده بهره ببرند، و بهره بردن از چنین پیشنهادی در حقیقت از آب خوردن هم آسانتر بود.

□ عمران اراضی اطراف رودخانه‌ها

امید فراوان می‌رود که کشورهای توسعه نیافته بتوانند در عمران و استفاده از اراضی اطراف‌رودخانه‌ها توافق‌کنند، زیرا بهره‌برداری از بسیاری‌ازرودخانه‌های بزرك دنیا، محتاج به‌نوعی همکاری بین‌المللی است. رودخانه نیل از حبشه وکنیا و تانگانیکا سرچشمه می‌گیرد وبعد ازگذشتن ازسودان به‌خاك مصر می‌رسد. سرچشمهٔ رودخانهٔ اردن در لبنان است، و این رود بعد از عبور از مرز سوریه و اسرائیل به اردن می‌رسد. رودخانهٔ سند بین پاکستان و هندوستان وکشمیر مشترك است. رود مکونك بین‌تبت، برمه، لائوس، تایلند،کامبوج و ویتنام مشترك‌است؛ وبهمین‌ترتیب رودهای هلماند، سالوین، زامبزی، کنگو، آمازون و اورینوکو بین کشورهای متعددی مشترك هستند. استفاده از برخی از این رودها به لحاظ زیادی آب، دور و پرت بودن سرچشمه آن، محدود بودن سرزمینهایی که از آن عبور می‌کند یا دلایل دیگر اشکال چندانی ندارد. ولی رویهمرفته بهره‌برداری از رودهایی‌که‌بین چند کشور مشترکند، مشکلات فراوانی دارد که اساسی‌ترین آن، مشکل تقسیم آب است. این مشکل، خواه در مورد تقسیم آب برای زراعت- مورد رودخانه‌های اردن وسند- وخواه درمورد تبخیرآب براثر بستن سد- مورد رودخانه‌های نیل و وهلماند- همیشه وجود داشته‌است. برای‌بستن‌سد برچنین رودهایی درایالات‌متحده، دو نظر متفاوت وجود دارد. یك عده معتقدند که باید در قسمتهای آخر رود، آنجا که آب‌آن به‌حد اکثر می‌رسد، سدبزرگی برای‌کنترل سیل‌و تولید نیرو برپاداشت،

وجمع دیگری معتقدند، بهتر آن است که در ابتدای رودها، چندسد کوچك برپا داشت. حال وقتی، ابتدا و انتهای رود در دوکشور مختلف باشد، و بستن سدهای کوچك بر ابتدای رود موجب افزایش تبخیر و کنترل جریان آب باشد، به نحوی که دیگر نتوان در فصلهای کم آبی به تولید نیرو یا آبیاری به میزان وسیع پرداخت، طبعاً موجبات مناقشه بین دو کشوری که در ابتداء و انتهای رود قرار گرفته‌اند، به وجود میآید. چنانکه مکزیك از اتلاف آب رودخانهٔ کلرادو، قبل از رسیدن آن به مرز خود، شکایت دارد. درحالیکه برای کشتیرانی در رود راین واستفاده ازآن ترتیب مناسبی داده شده است که به راحتی اجرا می‌شود؛ استفاده از رود دانوب، به لحاظ تقسیم اروپا به دو منطقه متفاوت، با دشواریهایی روبرو است؛ و حتی بین دولتهای کاناداو ایالات‌متحدهٔ امریکا هم برسر آنکه چگونه از رودهای مشترك بهره‌برداری کنند موافقت کامل وجود ندارد. اگر کشورهای ذینفع در رود، سابقهٔ خصومت یا رقابت داشته باشند، مانند هند و پاکستان یا اسرائیل و سوریه یا لبنان و اردن و یا بولیویا وشیلی، امکان همکاری دراستفاده ازرودخانه‌ها فوق‌العاده ضعیف می‌گردد.

این مشکلات را نباید همچون موانع بزرك توسعه تلقی کرد، زیرا عملیات عمرانی با استفاده از رودخانه‌ها، از زمره طرحهای پرخرج وبلندمدت است وتازه بازدهٔ آنهم مسلم و معین نمی‌تواند باشد. حتی راه دریائی **سن‌لوران** که بعد ازمدتها بررسی و بحث و گفتگو توسط ایالات متحده و کانادا آماده شد، ازلحاظ کشتیرانی چنانکه انتظار می‌رفت و پیش‌بینی شده بود نافع واقع نگردید. اجرای این قبیل طرحها ممکن است از لحاظ حمل‌و نقل درآمد مستمری برای مدتهای طولانی‌به بار آورد، اما از لحاظ آبیاری و تولید نیرو، چندان مقرون به صرفه نیست، زیرا هزینه سنگینی که اجرای آنها دربردارد، طبعاً نسبت سرمایه بر محصول را تا حد قابل توجهی می‌افزاید، و مصرف سرمایه در این راهها، برای کشورهایی که در راه

رشد اقتصادی هستند موجه به‌نظر نمی‌رسد. طرحهای بزرگ چند جانبه‌ای‌که برای استفاده از رودها در کشورهای کم رشد، شتابزده به موقع اجرا گذاشته شده است، غالباً به صورت نمونه‌های درخشان و پایداری از اتلاف سرمایه جلوه‌گری می‌کنند.

اگر هزینهٔ اجرای طرحهای ناظر بر استفاده از رودها اندك و بازدهٔ آن زیاد و نزدیك باشد، طبیعی است که اجرای آن معقول و موجه است، و فقط باید زمینهٔ سیاسی کار را از لحاظ موافقت دولتهای ذینفع برای نحوهٔ تقسیم آب رود و هزینهٔ اجرای طرح مشترك و چگونگی تقسیم منافع آتی را، فراهم نمود. و این خود کاری‌است که دوستان هم به اشکال در آن همداستان می‌شوند، دشمنان که جای خود دارد.

□ طرحهای منطقه‌ای

غیر از استفاده از رودهای مشترك، پیدا کردن موارد مشترك دیگری برای اجرای طرحهای عمران منطقه‌ای کار دشواری است. کشورهای امریکائی با داشتن نظام مشترك سیاسی، سالها کار کردند تا توانستند برای ایجاد شاهراه داخلی امریکا توافق کنند، و تازه این شاهراه دارای ارزشهای صرفاً ملی و داخلی است و ارزش بین‌المللی آن بیشتر نمایشی، و در حد اعلا موجب آن است‌که، چند جهانگرد از ایالات متحده به‌کشورهای آنطرف مکزیك هم سفری بکنند. در اروپا گرچه‌چند مؤسسهٔ بین‌المللی، مانند جامعهٔ اقتصادی اروپا و بانکها وصندوقهای وابسته به آن اتحادیهٔ زغال وفولاداروپا* ومانندآن به وجودآمده‌است، ولی عملاً سرمایه‌گذاری این مؤسسات بیشتر حالت سرمایه‌گذاری داخلی یك کشور را دارد؛ وتنها کاری‌که میتوان ازآن به عنوان طرح مشترك عمران منطقه‌ای نامبرد، حفر تونل آلپ بین

* ECSC

فرانسه وایتالیا، وتنظیم شبکهٔ آبیاری رودخانه موزل‌است؛ ویاشاید هم‌این‌کشورها درآینده بتوانند دراصلاح راههای‌آهن یاشاهراه‌ها توافقی‌بکنند. بیشترهمکاریهای منطقه‌ای درزمینهٔ تحقیق است. تحقیق دربارهٔ انرژی‌اتمی، دفاع ملی واخیراً تحقیق دربارهٔ هواپیماهای ماوراء صوت، هیئت اقتصادی اروپا بعد ازمطالعات طولانی ودقیق به قصد پیداکردن زمینهٔ مشترك برای اجرای طرحهای عمران منطقه‌ای، سرانجام پیشنهادکردکه یك شاهراه دیگر به‌قصدجلب‌توریست ساخته شود[۲]. شاهراه‌پیشنهادی از تریست به بلگراد است‌که از شهرهای استانبول، آتن، پاتراس (و با کشتی‌گذاره) از برینندیزی ورم می‌گذرد.

البته بسیار بجا وپسندیده است که‌برای یافتن زمینهٔ مناسبی جهت‌همکاری منطقه‌ای بین کشورهای کم‌رشد، لااقل‌در کارهای‌تحقیقی، بررسی کاملی آغازگردد. ولی باید متوجه بود که ارگانهای تخصصی سازمان ملل که در امور مختلفی چون بهداشت، آب‌شناسی‌کشاورزی و مانندآنهادر مقیاس‌جهانی تحقیق ومطالعه‌می‌کنند، مسئله قابل ملاحظه‌ای برای تحقیق باقی نگذارده‌اند. ولی درصورتی‌که کشورهای در حال توسعه دارای مسئلهٔ‌مشترکی‌باشندکه به‌لحاظ وسعت واهمیت‌آن، هیچکدام نتوانند به تنهائی درآن‌باره تحقیق کنند؛ بسیار بجاست که به‌منظور پیداکردن راه حل آن باهمکاری یکدیگر به‌تحقیق پردازند.

□ برنامه‌ریزی منطقه‌ای

بسیاری از اقتصاددانـان به ایجاد سازمانی برای برنامه‌ریـزی منطقه‌ای، یا تلفیق برنامه‌های کشورهای یك‌منطقه ابراز علاقه[۳] می‌کنند، وبعضاً به‌طرح کلمبو یا برنامهٔ احیاء اروپا، به‌عنوان نمونهٔ آنچه درذهن دارنداشاره می‌نمایند.

شك نیست که ترتیب دادن کنفرانس از مسئولان و کارشناسان برنامه‌ریزی

کشورهای یك‌منطقه، برای مقایسهٔ برنامه‌های کارآنها با یکدیگر، به خودی خود کاری است مطلوب، و طرح کلمبو هم ماهیتاً چیز دیگری جز این نیست. در واقع، طرح کلمبو نه سازمان است و نه‌طرح، بلکه فقط ترتیبی است برای یك‌کنفرانس سه هفته‌ای که سالی یکبار منعقد می‌شود، ودرچهل و نه هفتهٔ دیگر سال از آن خبری نیست. اصلی‌ترین وظیفهٔ این کنفرانس تصحیح و تنظیم نظرهائی است که ابراز می‌شود. گاهی هم به کمکهای فنی می‌پردازد ولی به سرمایه‌گذاری و مشارکت و کمك توجهی ندارد، وحل‌این‌گونه مسائل‌را به قرارهای دوجانبهٔ بین‌کشورها محول داشته است[۴].

البته برنامهٔ احیاء اروپا از این حد دامنه‌دارتر است. دراین‌برنامه راجع به میزان کمك وسهمی که هر کشور برای‌امور مشترك باید بپردازد توصیه‌هائی صورت گرفته است وحتی دریك مورد معین، یعنی دربارهٔ تصفیه نفت، برنامه‌ریزی مشترك هم به‌عمل آمده است، وعلت آنهم روشن است، تصفیه نفت احتیاج به واحدهای بزرگ صنعتی و کارشناسان ورزیده دارد، وکارشناسان مزبور فقط در اختیار تعداد کمی از شرکتهای بزرگ نفتی هستند و دولتها برای ساختن تصفیه‌خانهٔ نفت به ناچار می‌باید آنها را از این شرکتها قرض‌می‌گرفتند. غیر از تصفیه‌خانهٔ نفت چند طرح دیگر هم که بیشتر جنبهٔ ملی داشتند مورد بررسی قرار گرفت ولی به‌زودی از آنها صرفنظر شد.

علاوه‌براین، سازمان همکاری اقتصادی اروپا، و اتحادیهٔ پرداختهای اروپائی وسیله‌ای است‌برای اعمال فشار به‌کشوری‌که احتمالا درداخل‌کشور سیاست‌اقتصادی نامعقولی پیش گیرد، یا به ایجاد تورم متوسل شود. همچنین وسیلهٔ کمك به حفظ آزادی تجارت است، تا بارفع موانع تجارت، وهم‌آهنگ شدن سیاستهای پولی ومالی کشورهای این منطقه، مراحل اولیهٔ وحدت اقتصادی آنها عملی شود.این سازمانها

در دوران کسادی، به‌توزیع وتسهیم کالاهای کمیاب پرداختند وآمارهائی از تجارت خارجی ودرآمدملی ترتیب‌دادند،ودراختیارکشورهای‌عضو گذاشتند؛ ولی‌برنامه‌ریزی به معنای کنار گذاشتن برنامهٔ ملی، و اتخاذ برنامه‌ای مبنی‌بر سرمایه‌گذاری بین‌المللی، حتی مورد بررسی هم قرار نگرفت؛ و برنامه‌ریزی بین‌المللی بوسیلهٔ جامعه زغال وفولاد اروپا را هم نمی‌توان زیاد مناط اعتبار قرارداد. در زمینهٔ صنعت فولاد که بیشتر بوسیلهٔ مؤسسات خصوصی اداره می‌شد، این سازمان موفق‌شد موانع گمرکی را از میان ببرد، وکرایهٔ کشتی را برای همهٔ آنها یکسان کند، ومالیاتهای متعلقه به آنها را درهمهٔ کشورهای عضو تعدیل کند و مجموعاً زمینه را برای راسیونالیزه کردن بیشتر تولید وتوزیع فولاد در اروپا آماده سازد. ولی در زمینهٔ زغال‌که بیشتر بوسیله دولتها اداره می‌شد، توفیق کمتری نصیبشان شد. اعضای این سازمان در مراحل اولیهٔ کوشیدند برمیزان تولید بیفزایند، ولی به علت رقابت محصولات نفتی، کوشش آنها منجر به‌ایجاد مازاد مصرف نشدهٔ زغال گشت‌وبه‌ناچار مجبور شدند در میزان‌سهمیهٔ تولید کشورهای عضوتجدید نظر کنند، وبرای‌مصرف مازاد آن هم به راه‌حلهای ملی متوسل‌شوند.

برنامه‌ریزی‌برای‌تجارت خارجی، درکشورهای‌گروه شوروی‌هم‌که‌تحت‌نظارت کمیتهٔ همکاریهای متقابل اقتصادی صورت گرفت، بیشتر از این اندازه موفق نبود. برای متحد و یکپارچه کردن برنامه‌های اقتصادی کشورهای مختلف، هیچ اصلی ابداع وارائه نشد، و«توسعهٔ اقتصادی متناسب طبق برنامه» هیچ مبنای فکری ارائه نکرد. در این برنامه به رومانی نقش تولید کنندهٔ مواد خام محول‌شد و رومانی‌که از ایفاء این نقش خشنودنبود، دربهار ۱۹۶۳ عدم رضایت خود را آشکارکرد، و به ناچار در برنامه‌های تنظیمی تغییراتی داده شد، ولی تغییرات وارده فاقد هرنوع مبنای تئوریك بود، و فقط راه‌حل‌های عملی برای رفع مسائل مورد ابتلایشان را

دربر داشت.

بعد از جنگ دوم جهانی سرمایه‌گذاریهای عمرانی به‌پراکندگی ودوباره‌کاری قابل توجهی دچار شد. صنعت بافت گونی وکنف که انگلیسیها در هند ایجاد کرده بودند به لحاظ تقسیم شبه قاره به دو کشور دچار اختلال وآسیب شد. زیرا براثر تقسیم، مزارع وسیع کنف در پاکستان شرقی، ودستگاه‌های ریسندگی آن در اطراف کلکته قرار گرفت. و بهمین دلیل بعد از تقسیم، هندیها شروع بـه کشت کنف، و پاکستانیها شروع به ایجاد کارخانه ریسندگی کنف نمودند. تصفیه‌خانهٔ نفت حیفا به لحاظ آنکه درقلمرو دولت اسرائیل قرار گرفت، که بوسیله کشورهای صاحب‌نفت متخاصم محاصره شده‌بود، بی‌اثر شد و به ناچار تصفیه‌خانه جدیدی درصیدون برپا کردند. شرکت نفت انگلیس و ایران که تصفیه‌خانهٔ خود رادرآبادان از دست داده بود، تصفیه‌خانه دیگری در عدن بنا کرد، و رشد صنعت نساجی که تقریباً در همهٔ کشورهای کم‌رشد به‌چشم می‌خورد، موجب افزایش بی‌تناسب منسوجات شد و اینک دنیا کم‌وبیش با تولید اضافی در این‌زمینه روبروست.

صلاحیت هیئت‌های‌عمران منطقه‌ای درجلوگیری‌از دوباره‌کاری وتکروی در منطقهٔ مورد عمل‌آنها، مسئله‌ایست‌که هنوزبرای‌آن، حد واندازهٔ قطعی معین‌نشده است. هیئت اداره‌کنندهٔ **اتحاد برای ترقی** «که مرکب از نه‌خردمند» است بیشتر هم خودرا صرف بررسی برنامه‌های توسعه‌کشورهای عضومی‌کند تاازجامعیت ومتناسب بودن آنها مطمئن شود، ونیز از مناسب بودن نحوه استفاده ازکمکهای خارجی‌در اجرای این برنامه‌ها اطمینان حاصل کند، ودر صورت لزوم کشورهای عضو را بـه اصلاحات ارضی ومالیاتـی وادار سازد. ولی آیا اتحادیهٔ مزبور می‌تواند از این حد فراتر رود وازدوباره‌کاری درکشورهای عضوجلوگیری‌کند وآنها را به‌ایجادصنایعی که مناسب پیشرفت منطقه می‌داند وادار سازد؟ این مطلبی است کاملاً مورد تردید.

یکی از کارهای دشوار برنامه‌ریزی منطقه‌ای، تقسیم کمکهای خارجی بین کشورهای منطقه است. یك سال پس از اجرای برنامه احیاء اروپا این دشواری در این منطقه آشکار شد، زیرا هرکشور سهم بیشتری مطالبه می‌کرد. ولی آیا تقسیم کمکهای خارجی بین کشورها ، یك مسئله منطقه‌ایست یا یك مسئله بین‌المللی؟ به این سئوال هم پاسخ دقیق وروشنی نمی‌توان داد، زیرا تقسیم کمکهای خارجی بین کشورهای عضو یك منطقه به همان اندازه اهمیت دارد، که تقسیم این کمکها بین کشورهائی که عضو یك‌منطقه نیستند. بانك بین‌المللی ترمیم وتوسعه حل‌این‌مسئله را یکی ازوظایف خود دانسته استو واحدهای سازمانی در داخل‌بانك ایجادنموده است که هرکدام برای وام دادن یکی از مناطق زیر را بررسی می‌کنند: اروپا و و افریقا، امریکای لاتین، آسیا وخاورمیانه. کشورهای فرانسه و اتحاد شوروی به این روش نظر مساعدی ندارندو معتقدند که‌کشور وام‌دهنده باید طبق نظر وتمایل خود وام را بین کشورهای مورد نظرش تقسیم کند، یا به عبارت دیگر به ایجاد منطقهٔ نفوذاعتقاد دارندکه البته با دکترین رایج درامریکا تفاوت‌دارد. این‌دکترین چنین توصیه می‌کند که منافع کشورهای توسعه یافته در آن است کـه به توسعهٔ اقتصادی هرکشور کم رشد کمك کنند ، و هیچ کشور خاصی نباید به لحاظ کمی یا زیادی ثروت وسخاوت کشور حامی خود، از دریافت کمك محروم بماند، یاکمك‌بی حساب دریافت کند. اگر در همهٔ مناطق جهان اتحادیه‌ای مانند «اتحادبرای ترقی» تشکیل شده بود، امکان داشت که یکبار و برای همیشه کمکهای اقتصادی را در مقیاس‌جهانی بین‌این مناطق‌به‌نسبت خاصی‌تقسیم‌کرد. به‌این‌ترتیب دیگر تجدیدنظر دراین‌نسبت هم چندان‌آسان نخواهدبود، زیرا افزایش سهم هرمنطقه مستلزم‌کاهش سهم منطقه دیگری است، وطبعاً مقاومت واعتراض منطقه‌ای را که سهم آن کاهش می‌یابد برمی‌انگیزد. ولی وقتی کمکها بین مناطق مختلف جهان به نسبت خاصی

تقسیم نشده است، همیشه جای‌آن‌باقی است‌که سهم هرمنطقه کم یا زیادشود. مثلاً می‌توان از مبالغی که به واحد اروپا و افریقا تخصیص داده شده است کم کرد و به مبالغی‌که به امریکای لاتین تخصیص داده شده است افزود. عمل بانك بین‌المللی در توزیع کمکها برمبنای منطقه‌ای استوار است. برای آنکه به خوبی بتوان کمکها را بین کشورهای مختلف تقسیم کـرد، لازم است که ملاکهای عینی مشخصی اتخاذ و اعلام گردد تـا همه بدانند که فقط کشورهایی که دارای وضع اقتصادی مناسبی هستند به دریافت کمك نایـل می‌شوند، و هرکشور خواستار کمك باید راه و روش اقتصادی خود را به نحو مطلوبی‌تنظیم کند، وجز ازاین طریق وسیله دیگری‌برای تحصیل‌کمك موثر نیست. اما هنوزاین‌کمکها اساس منطقه‌ای پیدا نکرده‌است، اگر برای هر منطقه سهمیهٔ خـاصی معین شود، آنگاه این نکته بخوبی آشکار می‌شود که افزایش سهم هرکشور مستلزم تقلیل سهم‌همسایه اوست. ودر این‌حال هم‌بازبهتر است تقسیم کمکها توسط یك مرجع بین‌المللی و بی طرف مانند بـانك بین‌الملل صورت گیرد و به‌خود کشورهای منطقه محول نشود.

□ مبنای سیاسی همکاری منطقه‌ای

دربارهٔ وحدت سیاسی کشورهای توسعه نیافته به آسانی می‌توان مبالغه کرد. مثلاً بـه‌سهولت می‌توان گفت که این کشورها علیه استعمار و استثمار کشورهـای سرمایه‌داری متحـد شده‌اند، و در سازمان مـلل گروه خـاصی به وجود آورده‌اند تا طرحهائی راکه به طورکلی متضمن رشد اقتصادی است به تصویب برسانند. ولی‌غالباً هنگام طرح یك مسئله‌خاص‌در این‌باره، منافع این کشورهابا یکدیگر تعارض پیدا می‌کند. برخی ازاین کشورها بایك کشور پیشرفته پیوندهای محکم دارند چنانکه فیلیپین با ایالات متحده و تونس و مراکش با فرانسه. کشورهای امریکای لاتین را

می‌توان به دو دسته مجزا تقسیم کرد، یك دسته آنهایی که به‌گروه دلار تعلق دارند ویك دسته کشورهائی که با ایالات متحده رقابت می‌کنند وبا کشورهای اروپایی داد و ستد فراوان دارند، و مجموعاً هر دو دسته کمکهای ایالات متحده برای احیاء اروپا را بارشك می‌نگرند. دوگانگی وشقاقی که‌بین کشورهای امریکای لاتین وجود دارد بین خاورمیانه وخاور دور و بین‌آسیا و امریکای لاتین نیز دیده می‌شود. یعنی برزیل ازتوسعهٔ کشت قهوه در کنیا و حبشه چندان خشنود نمی‌شود، و تمایل مصر به اتخاذ نقش رهبری در دنیای عرب، احساسات مخالفی در سایرکشورهای اسلامی برمی‌انگیزد.

در مواردی که‌برای‌اتحاد یا ایجاد فدراسیون، مبانی سیاسی لازم وجودداشته باشد، اتحادهای بزرك بهتر از اتحادهای کوچك است. ولی چگونه می‌توان وجود مبنای سیاسی لازم برای اتحاد را تشخیص داد؟ به‌نظر می‌رسد که‌جز پدید آمدن و از میان رفتن خود اتحادها وسیلهٔ دیگری برای‌این تشخیص وجود ندارد. چنانکه ایجاد جمهوری متحده عرب، اتحادیهٔ افریقای مرکزی، اتحادیهٔ هندغربی بریتانیا، وسپس‌ریزش این اتحادها مؤیداین‌نظراست. اینکه‌آیا اتحادیه‌فرانسه، یا فدراسیون مالزی در این آزمایش موفق خواهند بود یا خیر، مسئله‌ایست که هنوز نمی‌توان به‌آن جواب داد[5]. اتحاد سیاسی قادرنیست‌تفاوتهائی راکه بین‌کشورهای عضواتحادیه وجوددارد ازمیان بردارد،وبهمین دلیل نیزاین نوع اتحادها بیشتر برای برخورد و مقابله با دنیای خارج ازاتحاد به‌وجود می‌آید.

راست است که اتحادهای سیاسی کشورهای کم رشد دیری نمی‌پاید، ولی گاه به‌گاه و در خلال این اتحادها، این کشورها علائق و خواسته‌های مشترکی پیدا می‌کنند که خود فرصتی برای همکاری به دست می‌دهد، ولی اصرار در اجبار این کشورها به‌همکاری، نه تنها بی‌ثمر می‌باشد، بلکه احیاناً همکاریهای موقتی آنها را

هم فلج می‌کند. درست است که اتحاد وبهم‌بستگی سیاسی، بیشتر ازطریق همکاری اقتصادی صورت می‌گیرد، ولی قبل از آنکه همکاری وسیع اقتصادی به‌موقع‌اجراء درآید باید در زمینه سیاسی کاربه‌طور کلی مهیا شده‌باشد.

رابطهٔ بین فعالیتهای سیاسی واقتصادی بسیار بغرنج وپیچیده است. تئوریهای اقتصادی که معتقدبودند براثر تجارت وحرکت‌عوامل تولید، می‌توان قیمت عوامل تولید را درکشورهای مختلف‌برابرکرد، به درد دنیای امروز نمی‌خورد. اگر تجارت آزاد وحرکت عوامل تولید در مقیاس وسیع، به وسیلهٔ قدرتهای سیاسی حاکم بر- اقتصادکشورهاتحمیل نشود، تا آن‌زمان‌که اقدامات سیاسی‌زمینهٔ بهم‌بستگی‌کشورها را فراهم نسازدشرایطموجودادامه خواهد یافت. برای ایجادهمبستگی بین‌کشورها، در ابتدا می‌باید قیمت عوامل تولید بین آنها تا حدودی به تعادل و برابری رسیده باشد و اساساً تجارت آزاد، وحرکت آزاد عوامل‌تولید، وبخصوص مهاجرت‌آزادانه بین کشورها، بیشتر معلول برابری قیمت عوامل تولید است تا علت‌آن[۶].

کشورهای‌کم‌رشد وجه مشترکی دارندکه فقر است. همهٔ اینکشورهافقیراند، وخود به این مطلب واقف‌اند، وبرای ازمیان بردن آن‌تلاش می‌کنند. وطبیعی‌است که درتلاش خود برای‌از میان‌بردن فقرخویش ازمعارضه با یکدیگر هم‌رویگردان نیستند. راست است که اتحاد وهمکاری‌آنهاباهم به‌رشداقتصادی آنها کمك‌می‌کند، ولی هرکدام از آنها ممکن است در فرصتهائی بتواند سریعتر از دیگری درطریق رشد اقتصادی حرکت کند، واحساس همین امکان است که در راه همکاری‌اقتصادی آنها مانع ایجاد می‌کند.

□ خلاصه

همکاری منطقه‌ای برای رشد اقتصادی راههای متنوعی دارد، ولی برخی از

این راه‌ها بیشتر مورد توجه واقع شده است. از جمله اتحاد گمرکی وایجاد منطقهٔ تجارت آزاد است، که میدان وسیعتری برای رشد تخصص و مبادله پدید می‌آورد، ولی پیمودن این راه خالی از دشواری نیست، وتجاربی که کشورهای امریکای لاتین وامریکای مرکزی در اتخاذ این طریقه تحصیل کرده‌اند، شوق زیادی را به‌پیمودن این راه بر نمی‌انگیزد. تثبیت قیمت کالاها وتقسیم کمکهای اقتصادی در مقیاس جهانی آسانتر وامیدبخش‌تر است، همچنین برای همکاری‌های فنی بین کشورهای درحال توسعه نیز تاحدی امید موفقیت می‌رود. برقراری همکاری در واریز پرداختهای خارجی ودر برنامه‌ریزی منطقه‌ای، جز در مورد همکاری برای استفاده مشترك از رودهای مرزی که کاربست دشوار، نیز کم وبیش می‌تواند تاحدی با موفقیت قرین باشد. همکاری موفقیت‌آمیز اقتصادی برای مدت‌بلند، محتاج آن است که‌ازلحاظ سیاسی بین کشورهای ذینفع تفاهم و وحدت نظر کافی وجود داشته باشد، ولی کشورهای کم رشد معمولاً چنین تفاهم و وحدت نظری بایکدیگر ندارند.

□ کتاب شناسی

مراجعه به نوشته مذکور در زیرنویس شماره یك این فصل توصیه می‌شود، نویسنده شخصی‌است مطلع‌وصاحب‌نظر. همچنین‌مراجعه به‌نوشته‌های Raymond F. Mikesell نیز توصیه می‌شود. او دربارهٔ وحدت امریکای لاتین مطالعات بسیاری کرده است وبااینکه به مشکلات این‌کار به‌خوبی واقف شده است هنوز هم ازحصول این آرزو ناامید نیست. برای نمونه می‌توان به مقاله وی تحت عنوان :

The Movement Toward Regional Trading Groups in Latin America, در مجموعهٔ A. O. Hirschman به نام : Latin American Issues از انتشارات Twentieth Century Fund ، نیویورك سال ۱۹۶۱، مراجعه کرد ونیز

مراجعه به نوشتهٔ Robert L. Allen تحت عنوان :

Integration in Less Developed Areas,

در سلسله نشریات Kyklos، جلد ۱۴، شمارهٔ ۳، صفحات ۳۳۶ ـ ۳۱۵، منتشره در سال ۱۹۶۱، توصیه می‌شود.

و نیز مراجعه به نوشتهٔ Elizabeth Wallace تحت عنوان:

West Indies: Improbable Federation

منتشره در Canadian Journal of Economics and Pobitical Science شمارهٔ نوامبر ۱۹۶۱، صفحات ۴۵۹ ـ ۴۴۴، توصیه می‌شود. و نیز مراجعه به اثر Jan Tinbergen به نام: Shaping the World Economy از انتشارات Twentieth Century Fund

نیویورک، سال ۱۹۶۲، صفحات ۲۶۱ـ ۱۹۵، سودمند است. در این کتاب دربارهٔ تعاون و توسعهٔ اقتصادی در افریقا، خاورمیانه، جنوب شرقی آسیا، امریکای لاتین و همچنین بین کلنی‌ها و کشورهای مادر گفتگوهای قابل توجهی صورت گرفته‌است.

مآخذ و حواشی مربوط به فصل هجدهم

۱ـ به نوشتهٔ *Victor L. Urquidi* تحت عنوان :

Free Trade and Economic Integration in Latin America,

از انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، سال ۱۹۶۲، صفحهٔ ۱۱، مراجعه کنید.

۲ـ به مقالهٔ روزنامهٔ تایمز، شمارهٔ ۳۱ مه ۱۹۵۶، تحت عنوان:

Southern European Bank

مراجعه کنید.

۳ـ به مجموعه‌ای که *W. Y. Elliott* جمع‌آوری کرده است، تحت عنوان :

Foreign Economic Policy for the United States,

مراجعه کنید،این‌مجموعه ازانتشارات مؤسسهٔ *Holt* نیویورك سال ۱۹۵۵است.

۴ـ به نوشتهٔ *CF. F. Benham* تحت عنوان :

The Colombo Plan and Other Essays,

از انتشارات *Royal Institute of International Affairs* ، لندن ، سال ۱۹۵۶، صفحهٔ ۲، مراجعه کنید.

۵ـ برای ذکر یك نمونه از مشکلات سیاسی درکار ایجاد اتحادیه‌های مورد نظر، می‌توان به تصمیم حاکم ناحیهٔ نفت خیز برنئو اشاره کرد. حاکم این ناحیه به‌هنگام گفتگو دربارهٔ فدراسیون مالزی در ژوئیهٔ ۱۹۶۳، درآخرین لحظات گفتگو اعلام کرد که حاضر به پیوستن به این اتحادیه نیست.

۶ـ به نوشتهٔ *G. Myrdal* تحت عنوان :

An International Economy

از انتشارات *Harper* ، نیویورك ، سال ۱۹۵۶ ، فصول اول و دوم و سوم ، مراجعه کنید.

فصل نوزدهم

روابط با کشورهای توسعه یافته

□ علائق اقتصادی

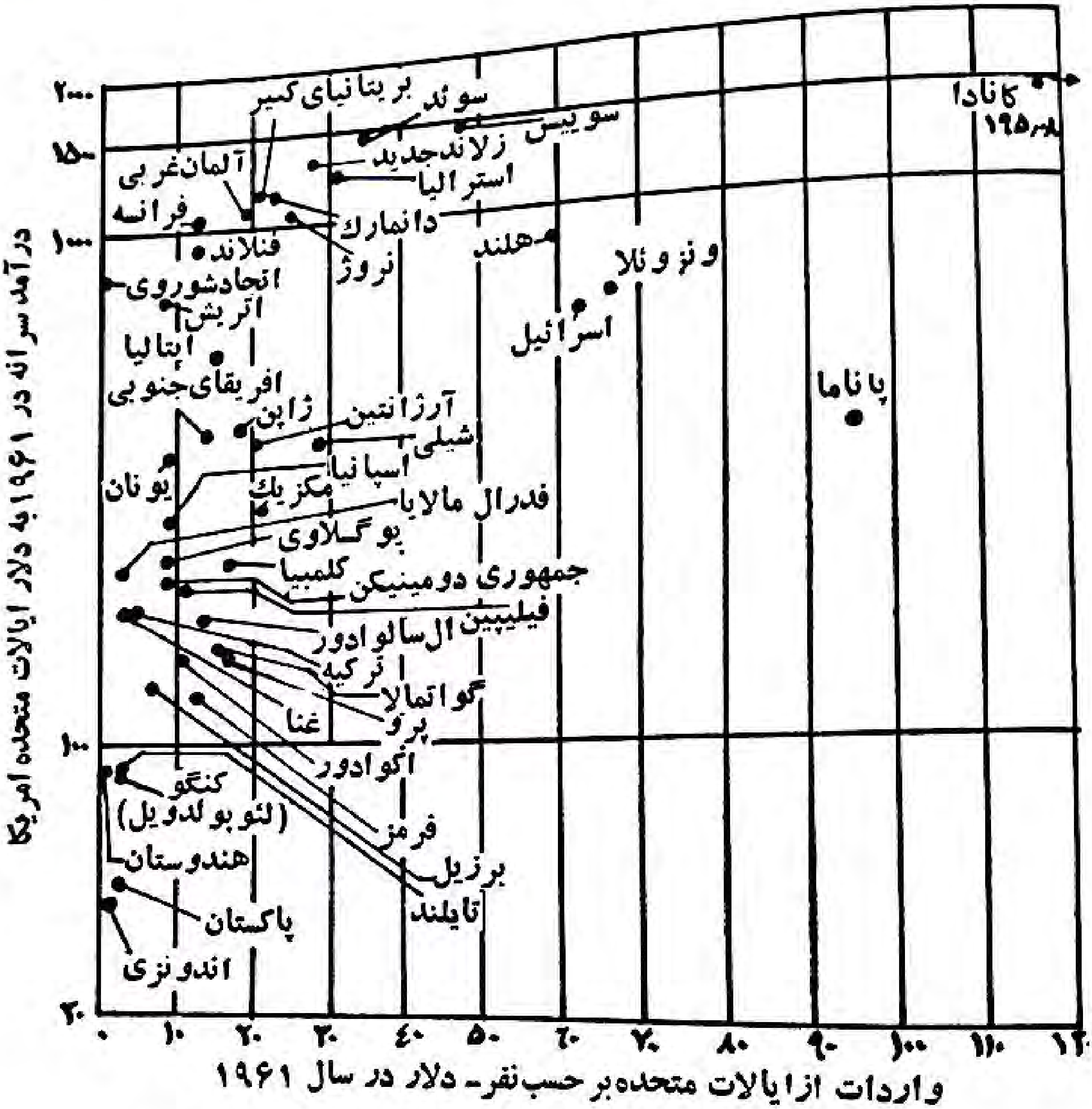
کشورهای توسعه یافته درکشورهای کم رشد علائق متعدد ومتنوعی دارند که مهمترین آنها عبارتند از، صدورکالاهای ساخته شده، واردکردن مواد خام، سنجیدن توانایی صنعتی خود در رقابت با صنایع سایر کشورهای صادرکننده، و مبادرت به سرمایه‌گذاریهای سودآور.

شك نیست که رشد اقتصادی کشورهای کم رشد در این ارتباط دگرگونیهایی پدید می‌آورد. رشد اقتصادی کشورهای کم رشد دواثر متفاوت دارد که یك اثر آن بازار سازی، واثر دیگرش بازار شکنی است؛ ازیك طرف صنایع نوپای کشورهای کم رشد، مخصوصاً صنایع تولیدکنندهٔ کالاهای مشابه کالاهای وارداتی، بازارکالاهای ساخته شدهٔ کشورهای توسعه‌یافته را ازمیان می‌برد، وازطرف دیگر توسعهٔ صنعتی، به‌طورکلی موجب‌افزایش درآمدمی‌گردد وبه دنبال‌افزایش درآمد، تقاضا ومخصوصاً تقاضای کالاهای سرمایه‌ای، که از خارج وارد می‌شوند، افزایش می‌یابد.

تعیین اینکه کدامیك از این دواثر بردیگری پیشی می‌گیرد، به ساختمان تجارت خارجی وتوانایی کشورهای پیشرفته درتغییر کالای صادراتیشان وابسته است.

اگر تخصص کشورهای صادرکننده درتولید وصدور کالای مصرفی خاصی باشد، مانند منسوجات، که به‌آسانی نمی‌توان تولید کالای دیگری را جانشین آن ساخت، شك نیست که رشد اقتصادی کشورهای دریافت کنندهٔ آن کالا، بامنافع اقتصادی کشورهای صادرکننده مغایرت پیدا می‌کند. چنانکه برای انگلستان درسال ۱۹۲۰همین وضع پیش آمد. ولی به طورکلی می‌توان پذیرفت که اثر بازارشکنی رشد اقتصادی، کمتر از اثر بازار سازی آن است. چنانکه صادرات سرانهٔ ایالات متحده در سال ۱۹۴۸ به کشورهای توسعه یافته برابر ۵٫۸۰ دلار بوده است. وحال آنکه در همین سال هرامریکایی به کشورهای کم توسعه (کشورهایی که تقریباً حد فاصل کشورهای توسعه نیافته و توسعه یافته‌اند) ۱٫۲۵ دلار وبه کشورهای توسعه نیافته فقط برابر ۰٫۷۰ دلارکالاصادرکرده است،[1] گواینکه میزان صادرات ایالات‌متحده به‌کشورهای مختلف، تنها تحت تأثیر میزان رشد اقتصادی کشورهای وارد کننده نیست، بلکه دوری ونزدیکی به‌ایالات متحده هم دراین‌میان نقش‌مؤثری برعهده دارد. این‌مطلب از نمودار ۱-۱۹ به‌خوبی به‌چشم می‌خورد. این نمودار نشان می‌دهد که کشورهای واقع در نیمکرهٔ غربی، دریافت کنندگان اصلی کالاهای فرستاده شده از ایالات متحده بوده‌اند؛ با دو استثناء یکی ژاپن و دیگری اسرائیل، که میزان واردات این دوکشور ازایالات متحده، بیش ازحد متعارف بوده‌است، والبته‌این استثناء هم ناشی از شرایط و اوضاع و احوال خاص این دوکشور است.

بررسی آماری به خوبی مدلل می‌دارد که قسمت عمده تجارت جهانی مربوط به مبادلهٔ ماشین و وسایل نقلیه بوده است، و داد و ستد مواد خوراکی، آشامیدنی، دخانیات، مواد خام و منسوجات، در تجارت بین‌المللی سهم کمتری داشته است، و مبادلهٔ فلز ومواد شیمیایی وفرآورده‌های متفرقه هم[2]، رقم قابل توجهی را در داد و ستد مردم جهان تشکیل می‌دهد.



نمودار ۱-۱۹ : واردات از ایالات متحده با درآمد سرانه، درحدود سال ۱۹۶۱، مقایسه شده است.

منابع : برای واردات از ایالات متحده به دلار (به استثنای محمولات خاصی که اکثراً وسایل نظامی بوده است)، کتاب آمار سالانهٔ تجارت بین‌المللی، درسال ۱۹۶۱، نشریهٔ سازمان ملل متحد، چاپ نیویورک، صفحهٔ ۶۸۰، و برای جمعیت بولتن آماری ماهانهٔ سازمان ملل متحد، چاپ نیویورک، مه ۱۹۶۳، صفحات ۴-۱، و برای درآمد سرانه، جدول شماره یک کتاب حاضر مورد استفاده قرار گرفته است.

رشد اقتصادی کشورهای کم رشد، در چهارچوب تقسیم بندی فوق، تغییراتی ایجاد می‌کند، بازار صدور برخی کالاها را ازمیان می‌برد وبرای برخی کالاها، بازار تازه‌ای به وجود می‌آورد. اگر کشورهای توسعه یافته توانایی آنرا داشته باشندکه کالاهای تازه‌ای بسازند ویا برای ساختن کالاهای قدیمی راههای تازه‌ای پیداکنند، ویا بتوانند منابع خود را از رشته‌های تولیدی قدیم، به رشته‌های تولیدی جدیدی منتقل کنند، در این صورت رشد اقتصادی کشورهای فقیر، هماهنگ با خود، در کشورهای توسعه یافته نیز تحرک پدید می‌آورد. آن نظریهٔ قدیمی که معتقد بود، صدور ماشین به منزلهٔ «انتحار اقتصادی»[۳] است، مدتهاست که از میان رفته است و تنها گاهگاه در گوشه و کنار به طور پراکنده، نشانی از آن به چشم می‌خورد.

توسعهٔ رقابت دربازار یک کشور ثالث، یاحتی در بازارهای داخلی‌کشورهای توسعه یافته، اثر بازار شکنی دامنه دارتری دارد. مثال برجستهٔ آن توسعهٔ صنایع نساجی ژاپن است، که صنایع نساجی بریتانیا را در تمام کشورهای تحت‌الحمایه‌اش تا آن حد درفشار وتنگنا قرار داد، که امپراطوری بریتانیا ناچاربه مداخله گشت. مثال دیگر دراین‌مورد صنعت‌نساجی هندوستان‌است. این‌کشور باتکیه به‌امتیازاتی که درکار تولید منسوجات داشت، ابتدا در داخل هند به رقابت شدید با منسوجات انگلیس پرداخت، وسپس منسوجات پنبه‌ای‌آن، در داخل‌انگلستان باصنایع مشابه انگلسیی به‌شدت به رقابت‌برخاست. پس براین اساس، اثر بازارشکنی رقابت را در کشورهای‌ثالث ودرکشورهای توسعه‌یافته، باید به‌اثر این رقابت درکشورهای درحال رشداضافه‌نمود؛گرچه این بازارشکنی‌ها در بعضی موارد[۴] آثار و اهمیت قابل‌توجهی داشته است، ولی رویهمرفته در مقایسه با بازارهایی که براثر رشد اقتصادی پدید می‌آید، اثربازار شکنی به طورکلی ناچیز وعاری از اهمیت است.

در گزارش[5] پالی* و مطالعاتی که مقامات رسمی دولت ایالات متحده[6] جهت تعیین سیاست خارجی اقتصادی این دولت به عمل آورده‌اند، این نکته موکداً مورد قبول قرار گرفته است که ایالات متحدهٔ امریکا به خاطر تأمین مواد خام وارداتی مورد احتیاجش، باید به رشد اقتصادی کشورها و نواحی عقب‌مانده کمك کند. ولی این نحوهٔ توجیه قدری ساختگی به نظر می‌رسد، زیرا نه لزوم افزودن برمیزان عرضهٔ مواد اولیهٔ وارداتی در خارج مسلم است، و نه وابستگی این افزایش عرضه به رشد اقتصادی کشورهای توسعه‌نیافته محرز می‌باشد. مثلاً اگر به بعضی از مواد اولیه از قبیل آهن یا نفت احتیاج بیشتری پیدا شد، برای جلوگیری ازگران‌شدن قیمت این دوماده، به‌راحتی می‌توان در یك‌کشور پیشرفته، سرمایه‌گذاری مستقیمی در تولید آنها به عمل آورد، چنانکه در این مورد مثلاً می‌توان درکانادا سرمایه‌گذاری‌کرد، و دیگر به‌طرح واجرای یك نقشهٔ عمومی توسعهٔ اقتصادی نیازی‌نیست. گذشته از این، اساساً در طرح یك نقشهٔ عمومی برای توسعهٔ اقتصادی یك‌کشور، به سختی می‌توان سرمایه‌گذاریها را متوجهٔ تولید مواد خام مورد احتیاج کشورهای پیشرفته نمود. پیش‌بینی کلین کلارك هم مشعر براینکه درسال ۱۹۶۰شرایط مبادله به‌نفع‌تولیدکنندگان مواد خام تغییر می‌کند، براین‌فرض مبتنی‌بوده است‌که منابع اضافی یا حتی منابعی‌که درکمترازحد نهایی هستند، بیشتر به‌تولیدکالاهای مختلف تخصیص داده خواهد شد وتولید مواد خام متناسب با نیازهای صنایع‌خارجی‌توسعه نخواهد یافت، و براثر کمی‌عرضه قیمت‌آنها ترقی‌خواهدکرد. ولی با توجه به‌آنچه گذشت، به سختی می‌توان به‌طور قطع و یقین حکم کرد که رشد اقتصادی، میزان عرضهٔ مواد اولیه را تقلیل یا افزایش می‌دهد.

برای تعیین سیاستی‌که برمبنای‌آن بتوان به‌کشورهای درحال‌رشدکمك‌کافی

* Paley

و قابل توجهی نمود، به سختی می‌توان یکی از دو حالت، یا دو نظر فوق را انتخاب کرد، و آنرا به‌طور قطع راهنما و مبنای عمل قرار داد.

سرانجام چنین می‌نمایدکه توسعهٔ اقتصادی‌کشورهای کم‌رشد در آغاز کار به امکان سرمایه‌گذاری‌کشورهای پیشرفته آسیب می‌رساند. راست است‌که کشورهای پیشرفته، خود در بین یکدیگر نیز سرمایه‌گذاری می‌کنند، به خصوص در تولید کالاهای خاص، یا تولید کالاهای وارداتی، و یا تولید کالاهایی که با علامت تجارتی خاصی تحت‌کنترل مانده‌اند. چنانکه‌کانادا و ایالات متحده هردو درسرتاسر نواحی مرزی خود سرمایه‌گذاری‌کرده‌اند، ایالات متحده دراروپا، واروپا در ایالات متحده سرمایه‌گذاری کرده است. ولی‌کشورهای کم‌رشد قبل از رسیدن به این مرحله، به احتمال‌زیاد، باید یك‌دورهٔ سخت وطولانی را بگذرانند؛ دوره‌ای‌که طی آن استقلال سیاسی آنها تحکیم یابد، و در مردم ومؤسسات اقتصادی‌کشور اعتماد به‌خویش پدید آید. دراین‌دوره به احتمال زیاد مزدها ومالیاتها افزایش می‌یابد ومقررات وقوانین کشور وسیع و پیچیده می‌شود. و احتمالاً برخی از مؤسسات اقتصادی ملی، یا حتی مصادره می‌شوند، و به موازات احراز و تثبیت حاکمیت ملی درکشورهای کم رشد، اقتصاد این کشورها هم توسعه و پیچیدگی بیشتری می‌یابد، و قدرت نفوذ و امکان سودجویی‌سرمایه‌گذاران‌کشورهای‌توسعه‌یافته درآنها نقصان‌می‌گیرد. اما این‌مرحله یك مرحلهٔ انتقالی است، وپس‌ازگذشت مدتی‌شرایط اقتصادی تغییر می‌یابد؛ وبرای سرمایه‌گذاری‌خارجی زمینه‌ای مساعدفراهم می‌شود. مگرآنکه درطی دورهٔانتقالی اوضاع‌واحوال‌این‌کشورها چندان دگرگون ومغشوش‌شودکه‌تغییرواصلاح‌آن ممکن نگردد. ولی در هرحال، رشد اقتصادی کشورهای کم رشد را نباید یکی از موجبات کاهش سودآوری سرمایه‌های‌کشورهای رشدیافته تلقی‌کرد. ذکر مثال از یك کشور معین، برای نشان دادن این‌مطلب‌که رشد اقتصادی‌کشورهای‌کم‌رشد، برای‌کشورهای

توسعه‌یافته نیز منافعی همراه دارد، و همین منافع است که عامل توجیه‌کنندهٔ علاقهٔ آنها به رشد اقتصادی این‌کشورهاست، چندان آسان نیست.

افزایش واردات وفراهم‌آوردن زمینهٔ مناسب برای سرمایه‌گذاری بلندمدت که از آثار رشد اقتصادی است، مجموعاً متضمن منافع‌کلی وعمومی برای‌کشورهای توسعه‌یافته است، و شاید بتوان همین منافع کلی را عامل توجیه‌کمکهای اقتصادی تلقی نمود. اما ذکر یك نمونهٔ معین و یك کشور خاص به عنـوان مثال برای اثبات این‌نظر آسان‌نیست. ازطرف دیگر برای‌آنکه‌کشورهای توسعه‌یافته از رشداقتصادی کشورهای‌کم‌رشدبهره‌مند شوند، باید قدرت ابداع واختراع وتجدیدنظر درتخصیص منابع خود را داشته باشند؛ درغیراین‌صورت شاید موجه به‌نظر نرسدکه‌یك‌کاسبکار، بنیه مالی مشتری یك‌کاسب دیگررا تقویت‌کند، یا به‌رقیب خود بیاموزدکه چگونه به‌کسب وکارش رونق بدهد، چنین‌کاسبکاری بیگمان، روزی چوب ساده لوحی خود را خواهد خورد.

از این‌گفتگو می‌توان چنین نتیجه‌گرفت که تنها علائق اقتصادی، نمی‌تواند کمك‌کشورهای رشد یافته به‌کشورهای کم رشد را توجیه‌کند. و از طرفی توسل به بیاناتی از قبیل اینکه ، در دنیایی که بیشتر کشورها از سعادت بی‌بهره‌انـد، سایر کشورها نمی‌توانند در خوشی بسر برند، نیز جنبهٔ شاعرانه دارد. زیرا حتی در یك کشور واحد قسمتهایی از کشور می‌توانند درخوشی و لذت غرق باشند؛ در حالی‌که قسمتهای دیگر آن در فقر ومحنت غوطه‌خورند، چه رسد به دوکشور مختلف. هر کشور در داخل یا خارج احتیاج به مشتری دارد ولی لزومی ندارد که مشتریانش به اندازهٔ خود اوثروتمند باشند. هرکشور در یك دنیای‌فقیرحتی بدون اینکه فقرا راهم‌استثمارکندمی‌تواندثروتمندشود، چنانکه ایالات‌متحده شد؛گرچه مارکسیستها با این عقیده نظر موافق ندارند، ولی در هرحال درمساعی خود برای رشد اقتصادی

کشورها باید به یك نکته توجه داشته‌باشیم و آن نکته این است‌که ظرفیت جوامع را برای قبول دگرگونی ـ که یکی از اصلیترین شرایط رشد و شکفتگی اقتصادی است ـ بشناسیم و براساس آن عمل‌کنیم، درغیراین‌صورت بیم آن می‌رود‌که تلاشهایی که در این راه صورت می‌گیرد به ثمر نرسد.

□ علائق غیراقتصادی

اساسی‌ترین علائق غیراقتصادی‌که برای توجیه‌کمکهای اقتصادی بکارمی‌رود عبارت است از ملاحظات دفاعی، تمایلات بشردوستی، مقابله با طرحهای روسیهٔ شوروی و انقلابات و تشنجاتی‌که اگر دامنه و وسعت یابد منجر به‌جنگ می‌شود.

برای تقویت بنیهٔ دفاعی‌کشورهای‌کم‌رشد بیشتر برنامه‌های کوتاه مدت، و به ندرت‌برنامه‌های بلندمدت طرح می‌شود. ومعمولاً کمکهایی‌که طی‌برنامه‌های‌کوتاه مدت داده می‌شود بیشترمتوجهٔ افزایش‌قدرت دفاعی وتأمین احتیاجات نظامی‌کشور، در مدت‌کوتاه و درآینده است. ولی برنامه‌های بلند مدت بیشتر متوجهٔ تأمین رشد اقتصادی عمومی‌کشور است.

اعطای‌کمك به یك‌کشور، در هرحال برای جلب دوستی و محبت آن کشور، و قرار دادن او در سلك‌کشورهای متفق، و یا لااقل ایجاد حالت بیطرفی متمایل به غرب، و خارج‌کردن آن‌کشور از حالت مخالفت با غرب و یا بیطرفی مطلق است.

کمك غرب به برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی یك‌کشور، به منظور تهیه دوست و متفق است و منظور شورویها هم از اعطای‌کمك تقریباً همین است، واساس تئوریك هردو کمك هم‌مشابه است. آنها معتقدند، اگر به‌کشورهایی‌که غرب‌کمك‌نداده‌است، کمك‌کنند اتحاد و رفاقت‌آن‌کشور راتحصیل‌خواهندکرد ویا لااقل او را به‌بیطرفی محبت‌آمیزی خواهندکشاندکه در تعیین راه و روش سایرکشورها مؤثر می‌افتد.

بشردوستی وملاحظات اخلاقی نیز یکی دیگر از اصولی است‌که کشورهای رشد یافته برای توجیه کمك خود به رشد اقتصادی کشورهای کم رشد بدان استناد می‌کنند. درمنشور آتلانتیك، درمنشورملل متحد، درموافقتنامه‌های بانك‌بین‌المللی ترمیم و توسعه، و در بسیاری مدارك بین‌المللی دیگر بدین اصل استناد شده است. ولی تشخیص کمکهایی‌که بدون توجه به اجر ومزد و صرفاً از نظر اخلاقی صورت می‌گیرد، ازکمکهایی‌که طبق برنامه معین و به خاطر منافع خاص به عمل می‌آید آسان نیست. مثلاً هیئتهای پزشکی اعزامی را ملاحظه‌کنید، آلبرت شوایتزر و شرکتهای نفتی، هردو به تأسیس درمانگاه و درمان مردم بومی نواحی عقب‌مانده پرداخته‌اند، و تنها تفاوتی که احتمالاً بین این دو نوع کمك وجود داشته است، انگیزه‌های کمك‌کنندگان بوده است، که‌آنهم امری ذهنی و به سختی قابل‌تشخیص است.

شاید برمبنای بشردوستی هم‌کمکهایی صورت‌گیرد، ولی اگر این کمکها به لحاظ بشردوستی به عمل نیاید، ناچارمؤسسات واشخاص ذینفع باید به اجرای‌آنها بپردازند! زیرا اگر این کمکها صورت نگیرد، احتمالاً مشکلاتی برای مؤسسات اقتصادی ذینفع پدید می‌آید. مشکلاتی که از رهگذر بی‌توجهی به رفع این قبیل احتیاجات برمی‌خیزد، الزاماً اشاعهٔ کمونیزم نیست، بلکه مشکلات متنوعی ازقبیل روآوردن به دولت شوروی، بروز جنبشهای فاشیستی و مانند آنها است، که ممکن است در ناحیهٔ مورد عمل مؤسسهٔ اقتصادی ذینفع، پدیدار شود. در اینجا ضرورت ندارد‌که انواع و ماهیت مشکلاتی را که ممکن است از این رهگذر برخیزد شرح و توضیح دهیم، زیرا هرقدر درسلوك اجتماعی دقیقتر و عمیقتر مطالعه کنیم، بیشتر به این اصل معتقد می‌شویم‌که پیش‌بینی دربارهٔ این قبیل مسائل اجتماعی - اقتصادی - سیاسی، غیرممکن‌است.

برهمین سیاق پیش‌بینی نتایج‌سیاسی واجتماعی توسعهٔ اقتصادی نیزغیرممکن است. اگر همراه رشد اقتصادی اشتهای مردم چندان افزایش یابدکه سیرکردن‌آن ازمقدورات اقتصادی‌کشور خارج باشد، ویا اگررشد اقتصادی، توزیع ثروت وقدرت اقتصادی را غیرعادلانه‌تر بکند، رشداقتصادی ممکن است خودمنشاء بروزمشکلاتی بشود. وازاینرو است‌که‌کمك به‌کشورهای درحال توسعه لازم می‌شود، زیرادرصورت دریافت کمك اقتصادی از خارج احتمال بروز شکافهای سیاسی و اجتماعی در این کشورها کمتر می‌شود، و یا دست‌کم قدرت جلوگیری از بروز و وسعت یافتن چنین شکافهایی بیشتر می‌شود. ونیز در موقع توسعهٔ ارتباطات وحمل ونقل که معمولاً به ارتقاء سطح فکرجامعه منجر می‌شود، دریافت‌کمك‌اقتصادی ازخارج به حفظ تعادل اجتماعی کمك می‌کند.

امیدها وانتظارات اقتصادی اکثر کشورها فزونی یافته است، گرچه در بعضی موارد این امیدها و انتظارات هنوز در میان انبوه عظیم جماعات مردم، دهقانان، فلاحین، بومیان امریکای لاتین و گروه بزرگ مردم بی‌نام و نشان جوامع رسوخ نکرده است، ولی هرلحظه انتظارات بیشتری درایشان رسوخ می‌کند. رهبران ملی، طبقات متوسط وپرلتاریای صنعتی، به تفاوت سطح زندگی وقدرت‌اقتصادی‌کشورهای توسعه‌یافته باکشورکم رشد خود، واقف می‌شوند ودرصددبرمی‌آیند تابه‌هروسیله‌ای که شده است این تفاوت را ازمیان بردارند. اجرای برنامهٔ کمك اقتصادی از جانب کشورهای توسعه یافته به کشورهای کم رشد، بی‌گفتگو، همراه با قدرت اقتصادی این کشورها، سطح انتظار مردم را هم بالا می‌برد. ولی احتمالاً قدرت اقتصادی این کشورهارا ازمیزان توقعات مردم آن بیشتر افزایش می‌دهد، وبه این طریق در پر کردن شکاف اجتماعی و سیاسی مؤثر می‌افتد. وتا آن حدکه پیشرفت اقتصادی به استعانت‌کمك خارجی صورت می‌گیرد، بروزتشنجات تند اجتماعی وریزش قدرتهای

حاکم وغالب آمدن یك قدرت جدید کمتر محتمل است.

ولی ایــن نظریه بهیچوجه قطعی و حتمی نیست، **دنکوارت روستو*** که یك متخصص علوم سیاسی است، معتقد است‌که ایجاد ثبات سیاسی بوسیلهٔ رشد اقتصادی «یك رؤیای ناپایدار» است. وی پیشنهاد می‌کند که به مــوازات کمك بــرای رشد اقتصادی، کمکهایی هم برای رشد سیاسی باید درنظر گرفت. به‌نظروی بین افزایش درآمدوثبات سیاسی رابطهٔ مستقیمی وجودندارد[۷]. دراین‌زمینه، هم‌اینك عدهٔ زیادی به تحقیق اشتغال دارند، و مشغول تدوین تئوریهایی بــرای رشد سیاسی یا نوسازی حکومتها می‌باشند. این تئوریها برای‌نیل به‌رشد سیاسی، مراحلی درنظرگرفته‌است و برای جانشینی هریك از عناصر سیاسی رو به زوال، عنصر جدیــدی پیش بینی نموده‌است. امادرحال حاضراین تحقیقات وتئوریها چندان وسعت وقطعیت نیافته‌اند وبه‌طورقطع ویقین نمی‌توان اظهارنظرکردکه توسعهٔ اقتصادی به‌حفظ صلح وآرامش کمك می‌کند یا برعکس آنرا مختل می‌سازد.

پس حفظ ثبات سیاسی، به تنهایی، نمی‌تواند لزوم کمك به‌کشورهای‌کم‌رشد را توجیه کند. بــرای توجیه کمك کشورهای توسعه یافته به کشورهای کم رشد دلایل دیگری لازم است. کشورهای‌کم رشد، مصمم وناگزیر ازاحراز رشد اقتصادی هستند، وضمناً نمی‌توانند ضمن نیل به‌رشداقتصادی، ثبات‌سیاسی وبیطرفی بین‌المللی خودرا حفظ کنند، پس ناچاربه قیمت تحصیل رشد اقتصادی، آزادیهای سیاسی‌خود را فدا خواهند کرد. اگر به این‌گونه کشورها ازخارج کمك نشود احتمال اینکه حکومتهای مستبده‌ای درآنها پدید آید وبااعمال روشهای خشونت‌آمیز راه ترقی وپیشرفت اقتصادی راهموارکنند بیشترمی‌شود، البته کمك ازخارج هم هرگز وثیقهٔ پدید نیامدن چنین وضعی نیست. بنابرایــن کمك اقتصادی به کشورهای کم رشد،

* Dankwart Rustow

برای رشد دادن اقتصاد آنها، نوعی قمار است، و شاید هم شرکت در چنین قماری فوق‌العاده مطبوع وجذاب نباشد، ولی بیشک از برکنار گود ایستادن و به نحوعاطلی ناظر ماجرا بودن جذابتر است.

عده‌ای که بدبین‌تراند معتقدندکه کمک خارجی رشوه‌ای‌است‌که کشورهای پیشرفته به‌کشورهای عقب مانده می‌دهند تاآنها رادرحال عقب ماندگی نگاهدارند. هنس‌مورگنتو* که یکی از دانشمندان علوم سیاسی است، کمکهای خارجی ایالات متحده را به شش نوع تقسیم می‌کنند. کمکهای انسانی (که در مواقع بروز حوادث وبلیات ناگهانی صورت می‌گیرد)، کمکهای حیاتی (کمکهایی که برای حفظ حیات مردم‌بعضی کشورهای‌فقیرضرورت دارد مثل‌کمکهایی که به‌اردن شده است)،کمکهای نظامی وکمکهای رشوه‌ای (برای‌حمایت‌ازیك رژیم معین مانندکمکهایی‌که به‌کره، ویتنام و تایوان صورت گرفته است)، کمکهای‌حیثیتی (کمکهایی‌که برای ساختن کارخانه‌ها و بناهای چشم‌گیر صورت گرفته است)، و سرانجام کمك برای توسعهٔ اقتصادی. به نظر دانشمند مزبور، همهٔ انواع این کمکها به جز نوع اول‌آن، واجد جنبه‌های سیاسی است ومنظور از آنها هم حفظ منافع خارجی ایالات متحده است واز این‌رو تردید دراعطای این قبیل‌کمکها جایز نیست. به نظروی «مسئلهٔ‌کمکهای خارجی مهمتر ازآن است که حل آنرا به عهدهٔ اقتصاد دانها محول کنند».[۸]

از دید منزه طلبان، اعطای کمك خارجی نباید برای کمك دهنده واجد منافع‌ومزایایی باشد، بلکه منافع ومزایای این قبیل‌کمکها بایدتنها عایدکشورهای کمك گیرنده شود وفقط هزینهٔ‌آنها باید برعهدهٔ کشورهای کمك دهنده بارشود. به نظر این گروه، اگر کمك خارجی برای کمك‌کننده متضمن منافع و مزایایی باشد، دیگر اطلاق عنوان کمك برآن جایز نیست، در اینحال در حقیقت نوعی

---

* Hans Morgenthau

معامله وخرید وفروش صورت می‌گیرد، نه بذل کمک. وامهایی را که انگلیسیها یا آلمانیها با شرایط خاص تجاری وبهره سنگین به خریداران کالاهای خود می‌دهند، نمی‌توان درشمار کمکهای کشورهای پیشرفته به‌کشورهای کم رشد تلقی کرد. اعطای این قبیل وامهاروشی است که این کشورها برای توسعهٔ صادرات خود درپیش گرفته‌اند. منافعی که کشورهای کمک کننده، ازطریق بذل کمک تحصیل می‌کنند، لازم نیست که همواره منافع ملموس اقتصادی باشد، چنانکه کمک فرانسه به مستعمرات سابق خودبرای جبران کسر بودجهٔ آنها، ثمراقتصادی مستقیمی برای فرانسه دربر ندارد، ولی موجب می‌شود که سیاست خارجی آنها با سیاست خارجی فرانسه همگام و موافق گردد.

ونیز درمواردی هم کمك خارجی از لحاظ کشور کمك‌کننده چنان است که هزینه‌ای برای اوایجاد نمی‌کند، باز این قبیل عطایارا هم نمی‌توان کمک به‌معنای دقیق کلمه محسوب داشت. مانند کمکی که امریکا ازطریق اعطای مازاد محصولات کشاورزی‌خود به‌عمل می‌آورد. طرح‌این‌مطلب، یعنی‌تشخیص کمک، براساس ومعیار تحمیل هزینه برکشور کمک دهنده، شاید اهمیت چندانی نداشته باشد، ولی اگر بخواهیم سنگینی بارکمك اقتصادی را بین‌کشورهای توسعه یافته قسمت کنیم، آن وقت این نحوهٔ تشخیص اهمیت خاصی پیدا می‌کند.

کمکی که برای اجرای یك منظورخاص صورت می‌گیرد، ممکن است توسط کشورکمك گیرنده، به طور غیرمستقیم برای اجرای منظور دیگری صرف گردد. مثلاً کشورهایی که کمکهای نظامی به قصدتقویت بنیهٔ دفاعی خود دریافت می‌دارند، ممکن است غیرمستقیم این کمك را متوجهٔ افزایش رشد اقتصادی خود بنمایند؛ بدین ترتیب‌که منابعی راکه قبل ازدریافت کمك به‌تقویت بنیهٔ دفاعی خوداختصاص داده بودند، بعد از دریافت کمك، از قید تقویت بنیهٔ دفاعی رها کنند، وبه توسعهٔ

اقتصادی‌کشور اختصاص دهند. کمکهای خارجی‌که به قصد اجرای یك منظورخاص صورت می‌گیرد، درهرحال مبتنی برفرض نوعی تعادل بین فعالیتهای اقتصادی کشور کمك‌گیرنده است. اگرتعادل مفروض تغییریابد، خواه ناخواه هدفهای‌کمك دریافتی هم تفاوت پیدا می‌کند، وایـن اساسیترین اعتراضی است که تاکنون به اعطای وام برای اجرای طرحهای معین به عمل‌آمده است. کشورهای‌کمك‌کننده‌ای‌که اصرار دارند کمکهای آنها صرف اجرای طرح خاصی گردد، اختیار زیادی برای انتخاب طرح ندارند، زیرا کشورهای کمك گیرنده، همواره تعداد زیادی طرحهای سودآور قابل اجراء دارندکه آنها را برای دریافت کمك دراختیار کشور کمك دهنده قرار می‌دهند، وکشور کمك دهنده هرکدام را انتخاب کند، به معنای آن است که‌کشور کمك گیرنده آزادی عملی در تخصیص منابع داخلی خود به سایر طرحها دریافت کرده است.

□ وام یا کمك بلاعوض

نویسندهٔ کتاب، کمك بلاعوض را چندان خوش نمی‌دارد، خیرات ومبرات‌را بارشد اقتصادی کاری نیست. وظیفهٔ خزانه داری مملکت تخصیص وجوه عمومی به هزینه‌های دفاعی، جنگی وترمیم خرابیهای ناشی‌ازجنگ وتخفیف مصائبی است‌که انسانها از رهگذر بلایای ناگهانی تحمل می‌کنند. بنابراین بخششهایی که به قصد دفاع، یاترمیم خرابیهای ناشی ازجنگ، یاکاهش سختیهای ناشی ازبلایای طبیعی و ناگهانی به‌عمل می‌آید، موجه وقابل قبول است. همچنین بخشش به منظورافزایش میزان مصرف را هم می‌توان قبول کرد، ولی رشد اقتصادی مسئلهٔ کسب و کار است، نه مسئله خیریه. وازآنجاکه تهیهٔ وام به طورخصوصی‌برای مؤسسات اقتصادی میسر نیست، حکومتها وارداین ماجرامی‌شوند وبرای تأمین رشداقتصادی کشور به‌دریافت

وام مبادرت می‌کنند.

کسانی که بخشش را مبنایی برای رشد اقتصادی می‌دانند، استدلالهایی نموده‌اند که کاملاً بی‌اعتبار است، و یا به عبارت مؤدبانه‌تر، استدلالهای ایشان مبتنی برفروضی است که تحقق آن فروض کاملاً مورد تردید است. طرفداران بخشش، بیشتر به طرحهایی استناد می‌کنند که اجرای آنها نه صادرات را افزایش می‌دهند و نه ازواردات می‌کاهند، وطبعاً دردرآمد ارزی‌کشورهم تأثیری ندارد، وچون تأمین هزینهٔ ارزی آنها هم ممکن نیست، عده‌ای معتقدشده‌اندکه هزینهٔ این قبیل طرحها باید به صورت کمک بلاعوض در اختیار کشورهای در حال توسعه قرار گیرد. ولی این استدلال بهیچوجه صحیح نیست، زیرا اگر طرح مورد نظرواقعاً طرحی‌مولد و سودآور است، اجرای آن موجب می‌شودکه قسمتی از منابع کشور آزاد شود، وبه کارتهیهٔ کالاهایی برای افزایش صادرات یاتقلیل واردات تخصیص داده شود. درنتیجه کشور ازاین طریق ارز بیشتری به دست می‌آورد ومی‌تواند وام دریافتی را اداکند. وحتی برای اجرای‌کارهای عام‌المنفعه هم، مثل راهسازی، بازتوسل به‌کمك‌بلاعوض ضروری نیست، زیرا اگراین کارها واقعاً مولد باشد به طور مستقیم موجب افزایش درآمد ارزی می‌گردد. مورد دیگر برای اعطای‌کمك بلاعوض از لحاظ طرفداران این شیوهٔ عمل طرحهایی است‌که به‌ثمر رسیدن‌آنها مدتها به طول می‌انجامد، یعنی فاصلهٔ سرمایه‌گذاری تا به دست آمدن محصول بسیار زیاد است.

این استدلال هم صحیح نیست، زیرا این‌قبیل طرحها، ماهیتاً تفاوتی با سایر طرحها ندارند، جز اینکه‌بهره‌ای‌که بابت‌آنهاباید پرداخت، برای مدت‌طولانی‌تری محاسبه می‌شود وهزینهٔ این‌گونه سرمایه‌گذاریها هم عبارت است از سرمایه‌گذاری اولیه به اضافهٔ بهرهٔ مرکب‌آن سرمایه تا هنگام شروع به بهره‌برداری؛ هزینهٔ این سرمایه‌گذاری بایدباتوجه به‌اصل‌مبلغ‌سرمایهٔ مورداحتیاج وبهرهٔ متعلقه‌آن درمدت

طولانی محاسبه شود. برای اینگونه سرمایه‌گذاریها مبلغی که از خارج قرض میشود، باید شامل اصل سرمایه مورد احتیاج وبهرهٔ متعلقه آن باشد.

فقط درمواردی که سرمایه‌گذاری متضمن منافع عامه می‌باشد، وضمناً بهره‌مندی ازثمرات آن‌هم مدتهای دراز به طول می‌انجامد وبعلاوه ثمربخش بودن آن‌هم مورد یقین نیست، میتوان دریافت کمك بلاعوض را تا حدی مجاز شمرد، مثلاً در مورد طرحهای بهداشتی و آموزشی.

اساسی‌ترین مبنی برای قبول کمك بلاعوض و ترجیح دادن آن به وام، بالا بردن سطح زندگی یا افزایش سطح مصرف است. بالا رفتن سطح مصرف بهیچ شکل موجب افزایش درآمد ارزی کشور نمی‌گردد، بنابراین بازپرداخت وامی که بدین منظور تخصیص می‌یابد آسان‌نیست. وامی که‌برای بالارفتن سطح‌مصرف یارفع آثار بلاهای ناگهانی دریافت می‌شود، نمی‌تواند موجبات بازپرداخت خود را فراهم کند، و از اینرو بهتر آن است که هزینهٔ اینگونه کارها از طریق کمك بلاعوض تحصیل شود. ولی کمکهایی که برای توسعهٔ اقتصادی دریافت می‌شود و به مصرف طرحهای مختلف می‌رسد، باید صورت وام داشته‌باشد، زیرا اگر طرحهایی که‌برای اجرای آنها از خارج کمك دریافت می‌شود، حقیقتاً مولد وسودآور باشند، خودبه سهولت موجبات بازپرداخت وامی را که برای اجرای آنهاتحصیل شده است‌فراهم می‌سازند. آنچه درمورد اینگونه وامها اهمیت دارد وباید به‌آن توجه دقیق مبذول گردد، میزان وشرایط وام است.

□ میزان وام

در فصل هفدهم کوشیدیم که میزان وام بین‌المللی مورد احتیاج را معین کنیم، و کوشیدیم بررسی و تحقیق ما در این زمینه رنگ علمی داشته باشد، ولی

بیشتر کوششهایی که در این زمینه به‌عمل آمده‌است غیرعلمی‌است. بعضاً موازنهٔ پرداختها را به عنوان معیاری برای تعیین میزان وام مورد احتیاج کشور اتخاذ نموده‌اند، چنانکه در اولین سال اجرای برنامهٔ «احیای اروپا» برای تعیین میزان وام مورد احتیاج اروپا، همین‌معیار را اتخاذ نمودند. ولی اتخاذ موازنهٔ پرداختها به عنوان معیار میزان‌وام مورد احتیاج‌برای رشد اقتصادی، موجه‌نیست[۹]، زیرا درچنین‌وضعی برنامهٔ اقتصادی عامل‌تعیین کنندهٔ‌کسر موازنهٔ‌پرداختها نیست، بلکه برعکس، تامین کسر موازنهٔ پرداختهاست که عامل تعیین کنندهٔ برنامه اقتصادی قرار می‌گیرد. از طرف دیگر اتخاذ این معیار گمراه کننده است، زیرا هر قدر کشوری به افزایش میزان مصرف خود بکوشد، و تمایل نهایی به پس‌انداز را کاهش دهد، موازنهٔ پرداختهای آن بدتر می‌شود، واحتیاجش به وام خارجی بیشتر.

مفهوم قدرت جذب سرمایه هم که بوسیلهٔ روستو و میلیکان گسترش یافته است[۱۰]،و ما در فصل هفدهم از آن‌یاد کردیم، کاملاً عاری از ابهام نیست. قدرت‌جذب سرمایه نیز تاحدی مفسر و متکی بر موازنهٔ پرداختهاست، با این تفاوت که عامل مصرف در اینجا درپرده نهان شده است، وکلیهٔ منابع تکمیلی موثر در کار تشکیل سرمایه، آشکارا مورد نظر قرار گرفته‌اند. برای روشن شدن موضوع دو کشور را فرض کنیم که در هیچ مورد جز در میزان تمایل نهایی به پس‌انداز با یکدیگر تفاوت ندارند. آیا قدرت جذب سرمایه دراین دو کشور برابر است، یا متفاوت؟اگر هردوی این کشورها به تأمین مقدار متساوی سرمایه تصمیم بگیرند، شك نیست آن کشور که تمایل نهائیش به پس‌انداز کمتر است، وبهمین مناسبت کسر موازنهٔ پرداختهای آن بیشتر است، باید مقدار بیشتری‌وام از خارج دریافت کند. ولی‌آیا این امر صحیح است؟ از طرف دیگر، اگر حکومت این کشور آخرین تلاش خود را برای بالا بردن تمایل نهایی به‌پس‌انداز انجام داد وبا شکست روبرو شد چه‌باید

بکند؟ میلیکان و روستو هم در عمل به مفهوم قدرت جذب سرمایه چندان اتکاء نکردند، و برای تعیین میزان سرمایه‌ای که برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی می‌توانند جذب‌کنند، کشورهای کم‌رشد را به دوگروه تقسیم‌کردند، یکدسته آنهایی‌که درحال رشداند و دستهٔ دیگر آنهایی که هنوز رشد اقتصادی خود را آغاز نکرده‌اند[11]. و قدرت جذب سرمایه هردو گروه کشورها را هم در حدود ۳۰ تا ۵۰ درصد بیش از میزان تشکیل سرمایهٔ آنها برآورد کردند، درحالیکه حقیقتاً قدرت جذب سرمایه درکشورهای گروه اول به مراتب بیشتر از این میزان است.

یك معیار عینی دیگری‌هم برای تعیین میزان وام مورد احتیاج وجود دارد، که عبارت‌است از الزامات اقتصادی. یعنی چون مبالغی که می‌توان به عنوان وام به کشورهای درحال رشد اعطاء کرد، محدود است. وام را به‌آن کشور باید پرداخت که حاضر به‌تأدیهٔ بهرهٔ بیشتر باشد، ولی قبول این اصل قدری نامناسب است، زیرا نرخ بهره وامهایی‌که باین ترتیب پرداخت میشود به قدرت تولید نهایی سرمایه در ایالات متحدهٔ امریکا نزدیك خواهد شد، ویا نرخ بهره درحدود نرخ بهره واوراق خزانهٔ ایالات متحده، یا اوراق بهادار مشابه آن تثبیت خواهد شد. حال آنکه این نرخ باید چنان تعیین شود که از قدرت تولید نهایی سرمایه در کشورهای کم رشد به مقدار قابل توجهی کمترباشد. و از طرف دیگر اگر این اصل را راهنمای عمل قراردهیم، به طور قطع میزان تقاضای سرمایه از میزان عرضهٔ آن به نحو فاحشی تجاوز خواهد کرد؛ پس باید ملاك منطقی دیگری برای حل این مسئله جستجو نمود.

هیچ مبنای علمی برای تعیین میزان وام در دست نیست ، و مؤثرترین عامل در این زمینه تا کنون عامل سیاسی بوده است. نه تنها در مورد تعیین میزان وام وضع چنین بوده است، بلکه در توزیع هزینه‌های جنك، یا هزینه‌های سازمان ملل

متحد، یا سهم هر کشور در صندوق بین‌المللی پول هم عامل تعیین‌کننده، همیشه عامل سیاسی بوده‌است، وملاکهای اقتصادی فقط وقتی مورد ملاحظه ورعایت قرارمی‌گیرند که معاملات و مذاکرات سیاسی به نتیجه نرسیده باشند. در جامعه ملل سابق برای حل این قبیل مسائل فرمولی اتخاذ کرده بودند که ترکیبی‌بود از نسبت درصدهای متعدد، مانند نسبت‌درصدی‌از درآمد جهانی، نسبت درصدی از تجارت جهانی‌وغیره، و تصمیم نهایی برای تعیین سهم هر دولت از وامهای خارجی بر مبنای این عوامل صورت می‌گرفت. در هرحال بایدترتیبی داده شودکه وامهای خارجی بین کشورهای مختلف به نحو صحیحی توزیع شود. از میان راه‌حلهای اقتصادی که تا کنون برای این موضوع پیدا شده است، فقط آن راه‌حلهایی که مؤید نظرات سیاسی هم باشد بیشتر مورد قبول افتاده است، ولی این راه‌حلها، راه‌حلهایی سیاسی است و نه صرفاً اقتصادی.

یك مسئله دیگر توزیع سنگینی وامها بین کشورهای کمك کننده است.در این مورد هم باز به موازنهٔ پرداختها توسل جسته‌اند که‌البته صحیح نیست. هیچ کشوری به استناد اینکه موازنهٔ پرداختهای او منفی است، نمی‌تواند از کمك به کشورهای در حال رشد خودداری کند. استناد کشورهای پیشرفته به منفی بودن موازنهٔ پرداختهای خود، برای سرباززدن ازکمك به کشورهای درحال‌رشد، درست مانند آن است‌که مردمتمولی به‌استناد اینکه، ماندهٔ حساب جاری او در بانك‌مبلغ ناچیزیست از کمك بـه مؤسسات خیریه امتناع ورزد. در امور خیریه و مالیات آنچه مبنای انتظارات و توقعات است، میزان درآمد اشخاص است، نه میزان پول نقد آنها.بسیاری از ناظران اقتصادی‌معتقدند که کمك‌اقتصادی باید صورت تصاعدی داشته باشد، نه صورت تناسبی، یعنی هرقدر درآمد سرانهٔ یك کشور بالاتر می‌رود، نسبت درصدی از درآمد که باید برای کمك به کشورهای کم رشد اختصاص دهد

افزون شود. روزن اشتاین رودن طی یک مقالهٔ بسیار مهم میزان احتیاج همه کشورهای در حال رشد را به کمک تعیین نموده است، و نحوهٔ توزیع این مبلغ را هم بین کشورهای پیشرفته معین داشته است. مبنای کار او در تعیین سهم هر کدام از کشورهای پیشرفته از مبلغ وام مورد احتیاج جهان، طرح مالیاتی ایالات متحده است. بر طبق نظر وی کشورهایی که‌درآمد سرانهٔ آنهادر سال از ۶۰۰ دلار بیشتر است،باید درتحمل سنگینی باروامهای جهانی‌شرکت کنند(مبلغ ششصددلاردرآمدی است که در ایالات متحده از پرداخت مالیات معاف است). و سهم هر دولت را به استثنای دولت شوروی، براساس تولید ناخالص‌ملی، طبق روش تصاعدی معین نموده است، وسهم ایالات متحده را طبق جدول مالیات مستقیم‌آن‌کشور، برابر ۶۵ درصد از جمع کل مبلغ کمک مورد احتیاج کشورهای درحال رشد، برآورد نموده است. وچون جمع‌کل مبلغ مورد احتیاج سالانه در حدود ۴٫۵ میلیارد دلار برآورد شده است، کمک ایالات متحدهٔ امریکا در هرسال، بالغ بر سه میلیارد دلار بایدباشد[۱۲].

بعد از تعیین سهم هر کشور مسئله دیگری مطرح می‌شود که عبارت است‌از مراقبت در مصرف کمکها، یعنی آیا چگونگی استفاده از وام دریافتی را باید در تعیین میزان کمک دخالت‌داد، یا نه؟ اشکال قضیه‌از اینجا ناشی می‌شودکه کشورهای دریافت کنندهٔ کمک، اگر کمک دریافتی را به نحو صحیحی به مصرف برسانند، در سال‌های بعد میزان احتیاجشان به کمک کمتر می‌شود، در صورتیکه اگر کمکهای دریافتی رابه نحوصحیحی به‌مصرف نرسانند درسال یاسالهای بعدمیزان احتیاجشان به کمک بیشتر می‌شود. حال آنکه کشورهای گروه اول برای دریافت کمک حقاً شایستگی بیشتری دارند. این مطلب برای‌علمای مالیه، که‌به‌تأثیر مالیات درانگیزهٔ مردمان برای کار وفعالیت آشنائی‌دارند، کاملاً قابل‌درك است. به نظر علمای‌مالیه، هر مالیات مستقیمی برانگیزه‌های مردمان برای فعالیت‌اقتصادی اثر منفی‌ومعکوس

می‌گذارد، ولی تأمین رفاه عامه مستلزم آن است که با اتخاذ سیستم تصاعدی از صاحبان درآمد بیشتر، مالیاتهای کلان وصول شود. یعنی از یکطرف به انگیزهٔ مردم برای تحصیل درآمد هرچه بیشتر میدان عمل داده می‌شود، و از طرف دیگر از آنان که به اقتضای انگیزهٔ خود درآمد بیشتری تحصیل مـی‌کنند، مبلغ بیشتری وصول می‌گردد.[۱۳]

این مطلب در مورد دریافت کنندگان کمك هم عیناً صدق می‌کند. یعنی از یك‌طرف به انگیزهٔ کشورها برای استفادهٔ صحیح از کمکها میدان عمل داده‌می‌شود، واز طرف دیگر هرکشوری که به نحو صحیحی از کمکها استفاده نمود، ازدریافت کمك بیشتر محروم می‌گردد، واین ماجرا خود ممکن است موجب تشویق کشورها به اتلاف کمکها شود. پس برای آنکه کشورها به تباه کردن منابع خود تشویق نشوند، بهتر است که کمکها بدون توجه به نحوهٔ استفاده از آنها درسالهای گذشته صورت گیرد، یعنی کمك فقط به کشورهایی اختصاص یابد که بتوانند با استفاده از آن کمکها در داخل خود به تشکیل سرمایه مبادرت ورزند.

اگر اعطای کمك خارجی بدون توجه به بازدهٔ نهایی سرمایه، در ایالات متحده یا اروپای غربی از یکطرف، وکشورهای درحال توسعه از طرف دیگر صورت گیرد، قطعاً تعیین مقدار کمك سالانه به هر کشور یك مسئله سیاسی خواهد بود. زیرا در اینحال تعیین میزان کمك به یك کشور درحال رشد مسئله‌ای است مربوط به تصمیم زمامداران ؛ مثل اینکه سئوال بکنیم، ایالات متحدهٔ امریکا در هر سال چه اندازه باید بر هزینه‌های آموزشی خود بیفزاید؟ به این سئوال هیچ پاسخ علمی نمی‌توان داد، زیرا هیچ میزان معینی از آموزش برای مردم ایالات متحده ضروری شناخته نشده است، تا بر مبنای آن بتوان هزینهٔ آموزش سالانه کشور را تعیین نمود، ونیز هیچ مبنایی برای تعیین نسبت هزینهٔ آموزشی به کل درآمد کشور مقرر نگردیده[۱۴]

است که چه اندازه در سال باید صرف هزینه‌های آموزشی کرد؟ پاسخ این سئوال بسته به‌آن است‌که ما تا چه اندازه بخواهیم مدارس و تعلیم وتربیت را توسعه‌دهیم، و نیز بسته به‌آن است که سایر هدفهای ما در طی سال چه خواهد بود و چه اندازه خود را آمادهٔ پرداخت مالیات برای تأمین مخارج عمومی نموده‌ایم. درمورد تعیین سهم هرکشور از کمکهای خارجی نیز قضیه از همین قرار است.

تعیین مبلغی که باید برای توسعهٔ تعلیم و تربیت اختصاص داده شود آسانتر است تا تعیین مبلغی که باید به یك کشور درحال رشد وام داده شود. زیرا تاریخ طولانی تعلیم وتربیت ما در برابرمان حاضر است، و سالهاست که ما برای تربیت فرزندان خود پول خرج می‌کنیم، با طرح این سئوال قصد ما آن نیست که در راه تازه‌ای هزینه‌ای به عمل آوریم، فقط تغییری را که باید در هزینه‌های فعلی خود وارد کنیم معین خواهیم ساخت. مسئلهٔ کمك به کشورهای در حال رشد هم از این لحاظ کم‌و بیش به‌این مطلب شباهت دارد، با این تفاوت که اکثر مردم امروز بر این حقیقت واقف شده‌اند که کمکهای ما نتوانسته است توقعاتی را کـه انتظار می‌رفت ارضاءکند، ازاین‌جهت پدید آوردن تغییراتی درکمکهای‌خارجی ماضرورت کامل دارد.

□ شرایط کمك

گروههایی مختلف، که هرکدام در کنگرهٔ امریـکا نمایندگانی هم دارند، دائماً اصرار می‌کنند که کمکهای خارجی ایالات متحده، بـاید متوجهٔ هدفهایی باشد که تحقق آنها در مدت کوتاه امکان پذیر است. این عده برای اثبات نظرخود به آمار وارقام کمکهای خارجی ایالات متحده، مثلاً به‌کمك این کشور به اجرای برنامهٔ «احیای اروپا» استناد می‌کنند. عده‌ای اصرار دارند که کمك ایالات متحده

به کالاهایی محدود شود که از بنادر امریکا بارگیری می‌شود، یا کالاهایی که توسط شرکتهای امریکایی بیمه می‌شوند.

کمکهای خارجی ایالات متحده غالباً باعلائق کلی این کشور مربوط ومرتبط بوده است. مقررات مربوط به صدور مواد خامی که جنبه دفاعی دارند، نشان دهندهٔ این مطلب است. برخی ازارگانهای حکومت وقوهٔ مقننه ایالات متحده، علاقمندند که برای برخی ازهزینه‌های دولت امریکا درخارج، مانند هزینهٔ سفراعضای کنگره یا مخارج ساختمان سفارتخانه و اقامتگاههای قشنگ، از طریق کمکهای خارجی پولهای محلی تحصیل کنند.

صرفنظرازاین نوع علائق، درایالات متحده این تمایل‌هم وجود داردکه منافع سیاسی وایده‌ئولوژیك این کشور، با استفاده ازکمکهای خارجی حفظ شود. مثلاً در زمینهٔ حفظ منافع سیاسی معتقدند باید به کشورهایی کمك کرد که وارد پیمانهای دفاعی می‌شوند، یاپایگاههای نظامی دراختیارایالات متحده قرارمی‌دهند، وازلحاظ ایده‌ئولوژیك می‌خواهند که کمکها به‌کشورهایی داده شود که به استحکام موقعیت ایده‌ئولوژیك ایالات متحده کمك می‌کنند، و این کشور را در جبههٔ جهانی یاری می‌نمایند؛ مثلاً ترك بی‌طرفی، و روآوردن به یکی از اتحادیه‌های مورد حمایت ایالات متحده، یکی ازاقداماتی است‌که موقعیت این‌کشوررا درجبههٔ جهانی تقویت می‌کند. گاهی مقاصدی که مورد نظرکمکهای خارجی است، به این اندازه رنگ سیاسی ندارد، ولی بازهم‌سیاسی است، مثل وامی‌که به‌انگلستان داده شدتاوابستگی این کشور را به اصل تجادت آزاد و قابل تبدیل بودن پولها تثبیت کند. در موقع اجرای برنامهٔ احیای اروپا عدهٔ بسیاری می‌خواستند که کشورهای اروپایی را به ایجاد نوعی وحدت اقتصادی یا وحدت گمرکی سوق دهند، عدهٔ دیگری هم اصرار داشتند که اروپا سوسیالیزم رانفی کند.

درسال۱۹۶۳ کنگرهٔ ایالات متحده امریکا یکی ازطرحهای پیشنهادی دولت را، که ایجاد کارخانهٔ فولاد ریزی در بوکارو هندوستان بود به لحاظ آنکه به رشد سوسیالیزم کمك می‌کرد، رد نمود. پیشنهاد ایجاد این کارخانهٔ عظیم فولادریزی که هزینهٔ آن بالغ بر۱٫۵ میلیارد دلار برآورد شده بود، ابتدا از طرف دولت امریکا مطرح گشت، علت پیش کشیدن چنین پروژه‌ای آن بود که دولت امریکا احساس می‌کرد، کمکهای ایالات متحده نتوانسته است به طور شایسته‌ای در ذهن مردم هندوستان اثر بگذارد. لذا برای جبران گذشته ، دولت امریکا در صدد احداث چنین کارخانه عظیمی برآمد. در نتیجه یك کمیتهٔ خاص ازطرف پرزیدنت کندی تعیین شد تا به‌ریاست لوسیوس. د. کلی* موضوع کمکهای خارجی را رسیدگی کند، و توصیه‌هایی در این مورد به عمل آورد. این کمیته به لحاظ آنکه ادارهٔ کارخانه دردست دولت‌قرارمی‌گرفت، باطرح پیشنهادی مخالفت‌کرد، وباآنکه صاحبان‌صنایع فولادریزی هند تأکید کردند که به لحاظ عظمت طرح علاقه و توانایی دخالت در احداث و ادارهٔ آن را ندارند، و شرکتهای فولاد ریزی امریکا هم بدون توجه به جنبهٔ سوسیالیستی یاکاپیتالیسی طرح، به جنبه‌های فنی رسیدگی کردند وواگذاری آنرا به مؤسسات خصوصی مناسب ندانستند، ولی باز هم کنگره به تصویب آن علاقه‌ای نشان نداد، واین عکس‌العمل کنگره آشکارا جنبهٔ ایده‌ئولوژیك داشت و جنبه عملی قضیه دراتخاذ چنین تصمیمی فراموش شده بود.

گرچه اکثر ایدئولوگها خود را اهل عمل هم می‌دانند، ولی بازهم پروفسور فریدمن** استاددانشگاه شیکاگو باهرنوع کمك خارجی مخالفت می‌کند، زیرامعتقد است‌این‌نوع کمکها نفوذ دولت‌را درامور‌اقتصادی‌گسترش می‌دهد، واین‌گسترش‌به‌نظر وی زیان‌بخش است. وی دریکی از مقالات خود صراحتاً ازدولت امریکا می‌خواهد

---

* Lucius D. Clay ** Friedman

تا تمام کمکهای خارجی را متوقف سازد، ودرعوض برای کمك به‌کشورهای درحال رشد، تمام تعرفه‌ها و موانع گمرکی را که در راه ورود فرآورده‌های این کشورها به‌ایالات متحده قراردارد، ازمیان بردارد[۱۵]. ولی کسانی که به‌جنبهٔ عملی قضایا بیشتر توجه دارند، هرطرح یابرنامه‌ای را درجای خود وبه‌لحاظ‌ارزشهای خاص‌آن‌بررسی می‌کنند، ودراین بررسی صرفنظرازتقیّدات ایدئولوژیك، قدرت دولت وام‌گیرنده را هم در اجرا وادارهٔ آن طرح، مورد نظر و ملاك قضاوت قرار می‌دهند. حال که گفتگو ازدخالت دولت درامور اقتصادی به میان آمد، ذکراین مطلب خالی ازلطف نیست که دولت برمه اخیراً با شصت و نه مؤسسهٔ کمك کنندهٔ دولتی و غیردولتی وارد مذاکره شد وباپنجاه ونه مؤسسه به توافق رسید، وفقط با ده‌تا ازاین مؤسسات توافق نکرد، یکی‌ازاین ده مؤسسه AID، ودیگری بنیاد فورد بود،ویکی ازدلایل عدم توافق بااین مؤسسات، سنگینی شرایط‌آنها بودکه با علاقهٔ دولت برمه به حفظ بیطرفی سیاسی خود انطباق نداشت.

هیچ کشور کمك کننده‌ای طبعاً نمی‌تواند به‌کشورهائی که اموال اتباعش را مصادره کرده‌اند باز کمك کند. چنانکه ایالات متحده تمام کمك خود را به سیلان قطع کرد، زیرا این کشور اموال یك شرکت نفت امریکائی را ملی‌کرده بود. نظیر همین قضیه در امریکای لاتین پیش آمد، و عکس‌العمل مشابهی نشان داده شد. در مواقعی که‌عمل مصادره، نه‌برمبنای ملاحظات‌اقتصادی، بلکه به‌لحاظ غلیان‌احساسات ضدبیگانه صورت می‌گیرد، بازهم جریان‌کمکها متوقف‌می‌شود، واین توقف کمکها بیشتر بدین لحاظ است که امید کافی به امکان رشد اقتصاد چنین کشوری وجود ندارد، ولی عملاً اقداماتی از این قبیل، هیچوقت جنبهٔ اقتصادی یا احساساتی تنها ندارد، بلکه غالباً هر دو عامل متفقاً دست اندر کارند. ولی در صورتی که ملی‌کردن صنایع (همراه باپرداخت غرامت) به رشد اقتصادی لطمه نزند،کمکهائی که صرفاً به

لحاظ توسعهٔ اقتصادی صورت می‌گرفته‌است، بازهم ممکن‌است ادامه یابد، وبرخورد ناگواری که با اموال بیگانگان رخ داده است، موجب قطع وتوقف آنها نشود.

در برابر این نظر، که کمکهای خارجی باید برمبنای ایدئولوژیك خاصی استوار باشد، نظر دیگری وجود دارد که مدعی است، کمکهای خارجی باید به‌هیچ شرط و رنگی آلوده نباشد. مدافعین این نظر می‌گویند: مشروط کردن کمکهای خارجی، به معنای نقض حاکمیت کشور کمك‌گیرنده است، ونوعی دخالت درسیاست داخلی آن کشور تلقی می‌شود. این نظر بسیارساده وتاحدی ایده‌آلیستی است، زیرا نه حاکمیت امر غیرقابل لمسی است و نه سیاست داخلی یك کشور به‌کلی غیرقابل دخالت است، خاصه که آن سیاست مانعی درراه توسعهٔ اقتصادی کشور باشد. توسعهٔ اقتصادی به خودی خود، موازنهٔ قدرتهای سیاسی را بهم می‌زند و هر کشور درحال رشدکه ازدریافت‌کمك خارجی به‌لحاظ‌شرایطی‌که بر آن بارشده‌است خودداری‌کند (شرایطی‌که فقط ناظر به مصرف آن کمك درراه صحیح است)، درحقیقت حاکمیت خود را به زیان منافع خود، حراست می‌کند.

نظر دیگری‌که در این زمینه وجود دارد، و درصفحات این کتاب هم از آن دفاع شده‌است، عبارت‌ازآن است‌که اعطای‌کمك بایدبه‌شرایطی‌مشروط‌گرددکه رشد اقتصادی را به‌بهترین‌نحوممکن تسریع نماید. کمکها باید باشرایطی‌همراه باشندکه موجبات حداکثر بهره‌برداری ازمنابع‌کشور رافراهم‌آورد وبارکردن چنین شروطی هم مستلزم مطالعه وتجزیه وتحلیل دقیق‌برنامهٔ اقتصادی کشورکمك‌گیرنده است، تا اطمینان حاصل شود که برنامهٔ اقتصادی این کشور واقع بینانه، و هدفهای آن در حدود توانائی‌کشور است. همچنین به جهت اجرای‌نظر اتخاذی، لازم‌است‌که برای ارزیابی نحوهٔ اجرای برنامه‌های فعلی، و بررسی و اظهار نظر نسبت به برنامه‌های آیندهٔ آن کشور، سازمانی ایجاد وبرقرار شود.

اگر شروطی که برکمکهای خارجی بار می‌شود متوجه تأمین بهترین نحوهٔ مصرف این کمکهاباشد، کشور کم رشد مجبور می‌گردد، تانظرات هیئتهای اقتصادی خارجی، یا بانك بین‌المللی وسازمان ملل را درسیاست داخلی خود منعکس سازد، وازاین راه حاکمیت اونقض می‌گردد؛ ولی این نحوهٔ نقض حاکمیت شایدقابل دفاع باشد. اگر هیئتها و ارگانهای خارجی خواستارآنندکه نظرشان درپیشرفت اقتصادی کشورکمك‌گیرنده مؤثرباشد، چاره‌ای‌ندارند جز آنکه‌نسبت‌به‌مسائل داخلی که مورد مناقشه‌گروههای مختلف است اعلام نظر نمایند، واتخاذ نظر دراین مسائل وکوشش درقبولاندن‌آن، طبعاً به‌معنای دخالت درسیاست داخلی يك‌کشور است. درکشورهائی که حکومت قدرت کافی ندارد، می‌توان صندوق مخصوص کمکهای خارجی ایجاد کرد، بدین ترتیب که کلیهٔ درآمدهای ناشی ازکمکهای خارجی راکه به پول محلی عاید می‌شود، در اختیار مقام خارجی کمك‌دهنده قرار داد، تاطبق تصمیم وی، این مبالغ‌مجدداً سرمایه‌گذاری شود. ایجاداین ترتیب ممکن‌است احتمالاً موجب بروز کم‌پولی (دیفلاسیون) بشود، زیرا مقام خارجی طبعاً نمی‌تواند درآمدهای ناشی‌از سرمایه‌گذاریهای قبلی را بدون توجه به عواقب آنها به سرعت به مصرف برساند، و خودداری از مصرف سریع این درآمدها هم موجب بروز کم‌پولی (دیفلاسیون) است وبروز چنین کم پولی هم ممکن است در بودجه ومالیهٔ کشورآثار نامطلوب به‌جا بگذارد. ولی ازاین‌بابت نباید دربیم بود، زیرا وامهای بانك مرکزی‌به‌دولت این درد را به سرعت درمان می‌کند، ودرچنین‌کشورهائی هم معمولاً دولت به‌راحتی می‌تواند مبالغ کلانی را از بانك مرکزی وام بگیرد، و آثار سوء تأخیر در مصرف وجوه مذکور را جبران نماید، و حتی ازآن میزان هم پیشی جوید، و نوعی تورم ایجاد کند.

درامریکای لاتین چنانکه درفصول قبل گفتیم، مبادرت به اصلاحات ارضی، و

اصلاح مالیاتی، که توسط اتحاد برای ترقی عنوان شد، وسیله و محکی است برای تشخیص میزان صمیمیت حکومتها در توسعهٔ اقتصادی، ولی حکومتهای ضعیف از مبادرت به اصلاحات تند ودامنه‌دار عاجزند، و بیشتر چشم به دریافت کمک دارند، تا آن کمکها را درداخل کشور به مصرف برسانند، و موقعیت خود را محکم کنند، تا بعداً بتوانند دست به‌اقدامات اصلاحی بزنند. ولی کشورهای کمک دهنده بیشتر چشم به نتایج حاصله ازکمکها دارند، ومادام که اطمینان به ثمربخش‌بودن کمکها پیدا نکنند به اعطای کمک رغبت نشان نمی‌دهند. و این ماجرا شباهت بسیار به ماجرای آن دونفری دارد که هردو می‌خواهند از اطاق خارج شوند، ولی هریک اصرار دارد که دیگری اول خارج شود، نتیجتاً هردو نفر مدتها در اطاق می‌مانند.

ادارهٔ کمکهای خارجی کاری است بسیار مشکل. فی‌المثل اگر کشوری به اجرای طرحهای غیراقتصادی بپردازد، بازگردانیدن او از راهی که درپیش گرفته است آسان نیست، وقطع کمک به چنین کشوری هم ممکن است از لحاظ سیاسی مصلحت نباشد. برخورد مصروایالات متحده رادرمورد ساختن سدبزرگ اسوان نباید ازاین مقوله تلقی کرد، زیراکمک به ساختن‌سد اسوان، اول بنابه‌ملاحظات سیاسی قبول شد، وبعداً باز بنابه ملاحظات سیاسی ردشد. گرچه ظاهراً کوشیدند که‌برای تصمیم سیاسی خود، مشعر برعدم شرکت در ساختن سد اسوان، توجیهات اقتصادی بیابند، وسرانجام چنین عنوان کردند که اجرای چنین طرح بزرگی درحد توانائی پس‌اندازهای مصر نیست، وقبل از آنکه قدرت اقتصادی این کشور افزایش یابد، مبادرت به اجرای چنین طرحی صحیح نیست؛ ولی تصمیم به رد تقاضای کمک مصر قبلاً گرفته شده بود واین نظریات اقتصادی فقط وسیلهٔ توجیه تصمیم سیاسی متخذه بود. در هرحال، وقتی حکومت مصر یا هر حکومت دیگری نسبت به اجرای یك طرح، نظر قطعی وثابتی اتخاذکرد، بسیار دشوار است که بتوان نظر او را با دلایل

اقتصادی تغییر داد.

دخالت در امور داخلی کشورها همچنانکه گذشت، به هنگام توسعهٔ اقتصادی اجتناب‌ناپذیر می‌شود، زیرا هر تغییر اقتصادی متضمن تغییر درقدرت نیروهای مبارز سیاسی است. مثلاً وقتی شرط اصلی اعطای کمك، مصرف آن در راههای مولد باشد، احتمال بسیار داردکه اعمال این شرط به‌آن طبقاتی‌که دوستان سیاسی کشور کمك‌کننده هستند آسیب برساند، وگرچه واردکردن آسیب بردوستان هم امر مطبوعی نیست، ولی‌وقتی‌مصالح کوتاه‌مدت وبلندمدت طبقهٔ‌حاکم بایکدیگر معارضه می‌کنند، شرط عقل آن‌است‌که رعایت‌مصالح بلندمدت ترجیح داده شود. وازآنجاکه‌کشورهای کم‌رشد بسیار فقیر و از لحاظ سیاسی ناتوانتر از آنندکه مصالح کوتاه‌مدت خود را به‌لحاظ تأمین مصالح بلندمدت خود فراموش‌کنند، لازم است‌که این ناتوانی‌جبران شود، یعنی‌وامهای‌عمرانی به‌طریقی‌اعطا واداره‌شوندکه درهر حال آیندهٔ درخشانتری را در برابر کشور کمك‌گیرنده قرار دهند.

□ ادارهٔ کمکهای خارجی

اساسیترین مسئله درادارهٔ کمکهای‌خارجی آن‌است‌که‌آیا این‌کمکها باید به وسیلهٔ عناصر و ارگانهای سیاسی‌اداره شود، یا به‌وسیلهٔ متخصصین اقتصادی؟ واعطای کمك باید در سطح بین‌المللی سنجیده و معین شود، یا برمبنای قراردادهای دو ـ جانبه؟ گرچه مسائلی‌از این قبیل دارای ماهیت سیاسی است، ولی اهمیت آنها چنان است‌که ناچار باید ولو به‌طور مختصر هم، توجهی به‌آنها معطوف بداریم.

قراردادهای دوجانبه‌ای‌که برای اعطای‌کمك بین‌کشور کم‌رشد وکشورتوسعه یافته امضا می‌شود ، از این لحاظ مورد انتقاد قرارگرفته‌اند که وسیله و فرصتی به دست‌کشور کمک‌دهنده می‌دهد تا در امور سیاسی کشور کمک‌گیرنده دخالت‌کنند، و

احیاناً از آن بهره‌برداری نامشروع بنماید. سپردن ادارهٔ وامها به‌یك بانك بین‌المللی بدین‌لحاظ مورد انتقاد قرارگرفته است که این ارگانها نیز، معمولاً نظریات سیاسی‌خاصی‌پیدامی کنند، واگرچنین‌قدرت اقتصادی به‌آنها سپرده شود، به احتمال بسیار این قدرت را در مسیری به کار خواهند انداخت که متضمن تأمین نظریات سیاسیشان باشد. بدین لحاظ آنچه بیشتر مورد قبول قرارگرفته است، انعقاد قرار-دادهای دسته جمعی است، و تصـور می‌رود که انعقاد چنین قراردادهائی به دولت کمـک‌کننده‌کمتر مجال اعمال نفوذ بدهد. اما قبول این مطلب هم آسان نیست، و آنچه صحیح به‌نظرمی‌رسدآن‌است‌که ادارهٔ وامهائی‌که شروط واصول‌حاکم برآنها کاملاً روشن و معین است، به یک مرجع بین‌المللی سپرده شود ولی درمواردی‌که شرایط حاکم بروام و ملاك ثمر بخش‌بودن مصرف آن قطعاً معین نیست، بهتر آن است‌که ادارهٔ آنها به هیئتی از متخصصین واگذار شـود که بنابه پیشنهاد ارگانهای بین‌المللی و تصویب‌کشورهای وام‌دهنده انتخاب می‌شوند. این روش‌کم وبیش همان روشی است که در اجـرای برنامهٔ مارشال در پیش‌گرفته شد، اتحاد برای ترقی هم به‌طور رسمی از این روش پیروی می‌کند، بدین‌ترتیب‌که برنامه‌های ملی‌کشورهای عضو این اتحادیه توسط یـک هیئت نه نفـری از متخصصین که ضمناً معرف علائق سیـاسی کشورهای عضو هم هستند تصویب می‌شود، و پس از تصویب این هیئت، برنامه‌های مزبور برای دریافت وام به‌مراجع مالی یا بین‌المللی ارائه می‌گردد. در اواخرسال ۱۹۶۳ یـک عضو مسؤل به عنوان هم‌آهنـگ‌کنندهٔ طرحها درنظرگرفته شد، ولی‌کشورهای امریکای لاتین به این امر معترض بودند، و می‌خواستندکه اخذ تصمیم‌نهائی دربارهٔ تصویب برنامه‌های ملی، فقط به‌یـک نفرسپرده نشود، بلکه خود آنها هم حق اظهارنظر داشته باشند، و از طرفی هم میزان قدرت شخص هم‌آهنـگ کنندهٔ طرحها روشن و معین نشده بود.

درکشورهای دمکراتیک، انبوه‌مردم ازطریق نمایندگانی که درپارلمان‌دارند، برای تأمین هزینه‌های عمومی براقلیت معدود ثروتمند مالیات می‌بندند، زیرا در کلیهٔ این‌کشورها، اعم از آنکه دارای قانون اساسی مدون باشند یا نباشند، تعیین هزینه‌های عمومی ومیزان مالیاتها، به عهدهٔ نمایندگان مردم است. این نمایندگان می‌توانند هزینه‌های عمومی را ازطریق مالیات براقلیت ثروتمند جامعه تحمیل کنند، ولی در صحنهٔ بین‌المللی چنین اصلی هنوزپذیرفته نشده است، وکشورهای‌کم رشد نمی‌توانند برای تأمین هزینه‌های خود، برکشورهای ثروتمند مالیات ببندند. پس برای دریافت وام چاره‌ای‌ندارند جزاینکه رضایت‌کشورهای‌ثروتمند را تحصیل کنند، و معقول‌ترین راه تحصیل این رضایت نیزقبول این مطلب است‌که ادارهٔ امور وامهای عمرانی در اختیارحکومت وام‌دهنده قرارگیرد. وقتی به‌دولتی‌که ۷۲درصد کمکها را تأمین نموده است یک رأی از هفده رأی می‌دهند و هیچ اصل عینی هم برتوزیع کمکها حکومت نمی‌کند (چنانکه در مورد سازمان‌آنرا UNRRA چنین شد)، همیشه این‌خطرمطرح‌می‌شودکه وام‌گیرندگان، یاکشورهائی‌که مبالغ‌مختصری به‌کمک اختصاص داده‌اند، کمکهای اعطائی را درمواردی مصرف‌کنندکه موردنظر کشور کمک‌کننده نبوده است. و در چنین مواردی بسیار محتمل است که کشور کمک‌کننده، بعداز اتمام مبالغی‌که‌به‌کمک تخصیص داده‌بود، دیگرحاضر به‌کمک مجدد نشود، و از این‌راه طرح مربوطه بعداز اتمام‌آن وجوه یکباره به‌کنارگذاشته شود.

□ سایر تأثیرات اقتصادکشورهای پیشرفته درکشورهای کم‌رشد

کشورهای پیشرفته، در رشد اقتصادی‌کشورهای کم‌رشد، تنها از طریق وام و کمك بلاعوض تأثیر نمی‌گذارند، بلکه از راههای دیگری هم به طـور مستقیم یا

غیرمستقیم، در این زمینه مؤثر واقع می‌شوند. یکی از این راهها اعطای کمکهای فنی است که درفصل چهاردهم راجع به آنها گفتگو کردیم، ولی راههای غیرمستقیمی هم وجود دارد که اهمیت بسیار دارند و برخی از این راهها چنانند که کشورهای کم‌رشد، حتی به نحوهٔ تأثیر آنها وقوف هم پیدا نمی‌کنند.

آشکارترین ومهمترین وشناخته‌شده‌ترین تأثیرغیرمستقیم کشورهای پیشرفته در رشداقتصادی کشورهای کم‌رشد، تثبیت اقتصادکشورهای پیشرفته درعالیترین سطح اشتغال کامل است، که خود به‌ثبات حجم صادرات موادا‌ولیه، وثبات قیمتها درکشورهای کم‌رشدکمك می‌کند. ونیزموجب می‌شودکه کشورهای کم‌رشد به سرمایه‌های خصوصی کشورهای پیشرفته بیشتردسترسی پیداکنند، زیرا سرمایه‌گذاری خصوصی کشورهای پیشرفته در کشورهای کم‌رشد، تا حدود زیادی منـوط و متکی به رونق بازار در کشورهای توسعه‌یافته است.

البته ممکن است در عین ثبات و رونق اقتصادی در کشورهای پیشرفته، باز هم بازار موادخام وکالاهای کشورهای کم‌رشد به‌نوسانات شدید دچار شود. این حالت غالباً براثر دلال‌بازی، یا خودداری مصرف‌کنندگان از مصرف کالاهـای صادراتی کشورهای کم‌رشد، پدیدار می‌شود. و حکومتها هم تأثیر زیادی در رفع این مشکل نمی‌توانند بنمایند، ولی حداقل می‌توانند با اتخاذ سیاستهای مناسب از شرکت غیرمستقیم در این بازیها خودداری‌کنند، نه‌آنکه مثل حکومت ایالات متحده، به هنگام جنگ‌کره عمل‌کنند، این‌کشور ابتدا در بالابردن قیمت قلع، لاستیك، پشم وغیره بامؤسسات اقتصادی خصوصی همکاری‌نمود، ولی دراوج رونق‌بازاربرای پایین آوردن‌قیمت این‌موادتلاش‌فوق‌العاده‌ای به‌عمل‌آورد. این کارگناهی‌است نابخشودنی، زیرا از حکومتها انتظارمی‌رودکه‌کمتر از سرمایه‌داران‌خصوصی در ایجاد نوسانات شدید و هراس اقتصادی دخالت‌کنند.

کشورهای توسعه‌یافته در این مورد جز نقش منفی جلوگیری از دلال‌بازی و احتکار، چه کار دیگری می‌توانند بکنند؟ این سؤالی است که پاسخ به آن آسان نیست، زیرا کشورهای کم‌رشد طبعاً به اجرای طرحهائی برای تثبیت قیمت کالاها علاقمند می‌باشند، ولی انتظار دارندکه هزینهٔ اجرای این‌گونه طرحها را کشورهای توسعه یافته تأمین‌کنند. اما تا زمانی‌که روش شایسته‌ای معرفی نشده باشد، اجرای طرحهائی ازاین‌قبیل طبعاًمیسر نیست. تاکنون برای‌تثبیت قیمت تمام‌کالاها، یاقیمت برخی‌کالاهای معین، یا تثبیت قیمت‌کالاهای صادراتی‌کشورهای کم‌رشد، پیشنهادهائی تهیه و عرضه‌گردیده است. و نیز طرح دیگری تهیه وعرضه شده است تا در مواقعی که براثر احتکار و دلال‌بازی ، قیمت صادرات کشورهای کم‌رشد پایین می‌آید، این کشورها بتوانند به‌خودی خود ازموجودی صندوق‌بین‌المللی‌پول، برای‌پرداختهای خارجی‌خود استفاده‌کنند. همچنین طرحهای دیگری نظیراین‌طرحها تهیه وعرضه گردیده‌است،که هدف همهٔ آنها نگاهداشتن رابطهٔ مبادله درحدی متناسب ومتعادل است. کشورهای کم‌رشد چون سیستم مبادلهٔ کنونی را برای تأمین موجبات توسعهٔ اقتصادی خود کافی نمی‌دانستند، درخواست تشکیل یك کنفرانس جهانی تجارت را کردند، این‌کنفرانس درسال ۱۹۶۴ تشکیل شد. در این‌کنفرانس، کشورهای‌کم‌رشد دلایل و ادعاهای خود را با حضور نمایندگان کشورهای توسعه‌یافته مطرح نمودند. ولی بعید به‌نظر می‌رسدکه ازچنین‌کنفرانسی‌نتایج مثبتی عاید شود. فریاد **ما تجارت می‌خواهیم نه‌کمك** که اولین بار از اروپا بلند شد، اینك توسط کشورهای کم رشد تکرار می‌شود. منظور این‌کشورها از تجارت نوع خاصی از تجارت است، که دائماً هم درحال توسعه باشد، واین نوع تجارت تاکنون سابقه نداشته‌است. البته‌کشورهای توسعه‌یافته در این زمینه‌کمك بسیاری به‌کشورهای درحال توسعه می‌توانند مبذول دارند، ازجمله می‌توانند تعرفهٔ گمرگی‌کالاهای صادراتی‌کشورهای‌کم‌رشد را ازقبیل

قهوه، چای، کاکائو و موز به حداقل ممکن تقلیل دهند، به نحوی‌که این کالاها به راحتی در بازارهای‌کشورهای آنها به فروش برسد. طرح پیشنهادهائی از اینگونه و تجزیه و تحلیل‌کردن و نشان دادن فایدهٔ آنها بسیار آسان، ولی اجرای آنها از لحاظ سیاسی‌بسیار دشوار است. ولی‌صرفنظراز این‌گونه پیشنهادات، ابداع راههای تازه در تجارت بین‌المللی، کارآسان و ممکنی به نظـر نمی‌رسد، لذا بهتر است که کشورهای‌کم‌رشد شعار هم **تجارت هم‌کمك** را اتخاذکنند.

اعطای‌کمك به‌کشورهای کم‌رشد را، اعم‌از آنکه به صورت‌کمك بلاعوض، یا کمك‌فنی، یا وام با بهرهٔ کم باشد، می‌توان به‌یک شرط منفی، مشروط داشت، وآن این است‌که‌کشورکمک‌کننده نباید به اخذ امتیازات فوری در زمینه‌های دفاعی و سیاسی از کشورهای‌کمک‌گیرنده اصرار ورزد. بدون شك برخی از کشورهای در حال توسعه به‌کمکهای دفاعی هم احتیاج دارند، این‌گونه‌کمکها بهتر است‌بلاعوض باشد وموجب تقلیل‌کمکهای عمرانی به‌این‌کشورها نشود. اصولاً کسی را به اکراه متحد خود گردانیدن چندان ثمری نمی‌تواند داشته بـاشد، زیرا به‌کمك چنین متحدی در روزگارخطر نمی‌توان امید فراوان داشت. تحصیل دوستی ورفاقت معامله نیست، وهرقدر هم ارزان باشد بهتر است ازخریدآن صرفنظر نمود.

نتیجه می‌گیریم که‌کشورهای توسعه یافتهٔ غربی، درکمک به سایرکشورهای جهان منافع سیاسی بلندمدتی دارند و باید بکوشندکه این کشورها نیز بـه توسعهٔ اقتصادی نائل شوند تا لااقل اقدام مؤثر و سریعی برای افزایش درآمد سرانه خود معمول دارند. البته این منفعت سیاسی بلندمدت کشورهای غربی، واجد جنبه‌های منفی نیز می‌باشد، ولی جنبه‌های منفی آن، نه اقتصادی، نه دفاعـی ونه دیپلماتیك است، بلکه جنبهٔ منفی آن در اینجاست که اتخاذ این راه و روش در حقیقت نوعی قماراست، زیرا احتمال داردکه توسعهٔ اقتصادی، اشتهای این ملتهارا چندان تحریك

کند که سیر کردن آن ممکن نباشد، و چنین اشتهائی بدون شك از لحاظ سیاسی زیان بخش است.

جهان روز به روز کوچکتر می‌شود، و این کوچك شدن جهان، ملتها و قاره‌های مختلف را به ایجاد تفاهم سیاسی و اجتماعی بیشتری می‌خواند؛ تفاهمی که برای پدید آوردن ثبات و حتی بقای کره خاك ضرورت کامل دارد. یکی از شرایط ایجاد چنین تفاهمی، تعادل درآمد ملتهای مختلف است. کشورهای پیشرفته به کشورهای درحال توسعه باید کمك کنند و کمك آنها به هیچ شرطی جز استفادهٔ صحیح و مؤثر از کمکها نباید مشروط باشد و این چنین کمکی درحقیقت به حال کشورهای پیشرفته نیز مفید است.

□ خلاصه

کشورهای پیشرفته باید به توسعهٔ اقتصادی کشورهای کم رشد کمك کنند و لزوم این کمك، بیش از آنکه به منافع اقتصادی یا منافع سیاسی کوتاه مدت کشورهای پیشرفته متکی باشد، به منافع سیاسی بلندمدت کشورها متکی است. برانگیختن توقعات ملتها، باید باعرضه داشتن وسایل ارضای این توقعات همراه باشد. درغیر این‌صورت، کشورهای کم درآمد در معرض سقوط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار خواهندگرفت، وچنین سقوطی نتایج زیان‌بخشی دارد. اعطای کمك برای کشورهای پیشرفته مجموعاً منفعتی به بار نمی‌آورد، بلکه موجد هزینه است، ولی برای کشورهای کم‌رشد منفعت به‌بار می‌آورد، نه هزینه. کمکها نباید برای اجرای طرح معین اعطاء شود، زیرا اگر کشور دریافت‌کنندهٔ کمك، قدرت تجدیدنظر درتخصیص منابع خودرا داشته‌باشد، می‌تواند کمك دریافتی را به‌اجرای طرحهای دیگراختصاص دهد.

برای آنکه کمکهای اهدائی بین کشورهای‌کم رشد تقسیم شود، وهمچنین برای آنکه سهم هر کشور پیشرفته در تحمل باراین کمکها معین گردد، باید روشی ابداع گردد که موجب حد اکثر بهره برداری از کمکها باشد. ابداع چنین روشی آسان‌نیست؛ برخی‌کشورها سیستمهای مالیاتی رابه‌عنوان مبنائی برای تعیین چنین روشی پیشنهاد می‌کنند، ازلحاظ اقتصادنظری بهترین روش‌برای اعطای‌کمك، روشی است که متضمن مصرف کمکها به سودآورترین نحوممکن باشد. مبادرت به‌برخی اعمال خاص، مانند اصلاحات ارضی، و اصلاحات مالیاتی، می‌تواند به عنوان محك علاقهٔ‌کشور دریافت‌کنندهٔ کمك، به رشد اقتصادی قرار گیرد. مخالفین‌کمك خارجی معتقدندکه این‌گونه‌کمکها، به رواج سوسیالیزم وغلبهٔ اقتصاد دولتی منجرمی‌شود و عدهٔ بسیاری نیز علاقمندندکه ادارهٔ کمکها بوسیله هیئتهای بین‌المللی صورت‌گیرد، ولی تازمانی‌که برای تقسیم کمکها، بین کشورهای‌کم رشد، وتسهیم هزینهٔ آنهابین کشورهای پیشرفته، ضابطهٔ مشخصی مورد قبول قرار نگرفته است، اجرای این نظر دشوار می‌نماید.

□ کتاب شناسی

یك‌کتاب سودمند ومختصر دراین زمینه،کتاب F. Benham است به نام:
Economic Aid to Underdeveloped Countries,
این کتاب ازانتشارات مؤسسهٔ Fair Lawn اکسفورد، درسال ۱۹۶۱ است.

برای آشنائی با مباحثاتی پردامنه در زمینهٔ مورد بحث، به مجموعه‌ای که Rand McNally تحت عنوان : ?Why Foreign Aid فراهم آورده است ودرسال ۱۹۶۳درشیکاگوبه‌چاپ رسیده است مراجعه کنید. دراین کتاب میلیکان ازکمکهای خارجی دفاع می‌کند و Morgenthau و Banfield به آن حمله می‌کنند. نوشته‌ای

هم در زیرنویس شمارهٔ ۱۲ این فصل معرفی کـرده‌ایم که از روزن اشتاین ـ رودن است و نظریهٔ جالبی را در این زمینه مطرح کـرده است، به این شرح که: میزان کمکهای مورد نیاز کشورهای درحال توسعه را می‌توان با توجه به اوضاع و احوال آنها معین کرد، و سپس سنگینی بارآن‌را، بردوش هریك ازکشورهای‌کمك دهنده به‌تناسب قدرتشان تقسیم کرد. علاوه براینها، نوشتهٔ

M. W. S. Davenport و Irving Kravis,

تحت عنوان :

The Political Arithmetic of International Burden Sharing,

مندرج در Journal of Political Economy، شمارهٔ اوت ۱۹۶۳ ، صفحات ۳۰۹ـ۳۳۰ نیز قابل توجه است . گزارش Clay که در ضمن همین فصل به‌آن اشاره کرده‌ایم دارای این عنوان است:

Report of the Committee to Strengthen the Free World.

این گزارش در ۲۲مارس ۱۹۶۳، توسط کاخ سفید منتشر شده است، ومراجعه به‌آن توصیه می‌شود. گزارش جالب دیگری هم درزمینهٔ مورد بحث وجود دارد که‌گرچه قدری کهنه شده است ولی قابل ملاحظه است. این گزارش توسط Charles Wolf تهیه شده است و عنوان آن چنین است:

Foreign Aid: Theory and Practice in Southeast Asia

این گزارش از انتشارات دانشگاه پرینستن، به سال ۱۹۶۰ است.

حواشی و ماخذ مربوط به فصل نوزدهم

۱ــ به‌گزارش وزارت امور خارجه، دربارهٔ اصل چهار، سال ۱۹۴۹، صفحهٔ ۱۰ مراجعه‌کنید.

۲ــ به نشریهٔ جامعهٔ ملل، تحت عنوان:

Industrialization and Foreign Aid,

چاپ ژنو، سال ۱۹۵۴، مراجعه‌کنید.

۳ــ به نوشتهٔ *A. O. Hirschman* تحت عنوان:

Effects of Industrialization on the Markets of Industrial Countries,

در مجموعه‌ای که *B. Hoselitz* تحت عنوان:

The Progress of Underdeveloped Areas,

فراهم آورده است، مراجعه‌کنید. این مجموعه از انتشارات دانشگاه شیکاگو به سال ۱۹۵۲ است.

۴ــ به‌گزارشی که کمیسیونی به‌نام:

President's Materials Policy Commission,

تهیه نموده است مراجعه‌کنید. عنوان این‌گزارش چنین است:

Resources for Freedom,

این گزارش به سال ۱۹۵۲ منتشر شده است و فصل یازدهم از جلد اول آن، مربوط به موضوع مورد بحث است.

۵ــ به‌گزارش *Gray* تحت عنوان:

Report to the President on Foreign Economic Policies,

منتشره به سال ۱۹۵۰، صفحات ۶۰-۵۹، مراجعه کنید.

۶- به نوشتهٔ *C. Clark*، تحت‌عنوان: *The Economics of 1960*
از انتشارات *St. Martin* نیویورك، سال ۱۹۴۲، مراجعه کنید.

۷- به نوشتهٔ *Dankwart Rustow* تحت عنوان:
The Vanishing Dream of Stability,
از انتشارات وزارت‌امورخارجه در *Aid Digest* شمارهٔ اوت۱۹۶۲، صفحات ۱۶-۱۳، مراجعه کنید.

۸- به نوشتهٔ *Hans J. Morgenthau* تحت عنوان:
A Political Theory of Foreign Aid,
مندرج در *Political Science Review*، شمارهٔ ژوئن ۱۹۶۲، صفحات ۳۰۹-۳۰۱، مراجعه کنید.

۹- به نوشتهٔ *F. Machlup* تحت عنوان:
Three Concepts of the Balance of Payments and the So-called Dollar Shortage,
مندرج در *Economic Journal* شمارهٔ مارس ۱۹۵۰، صفحات ۶۸-۴۶، مراجعه کنید.

۱۰- به نوشتهٔ *M. F. Millikan* و *W. W. Rostow* تحت عنوان:
A Proposal: Key to an Effective Foreign Policy,
از انتشارات *Harper* نیویورك، سال ۱۹۵۷، صفحهٔ ۳۲۵، مراجعه کنید.

۱۱- به کتاب مذکور درفوق، صفحات ۹۸ به بعد مراجعه کنید.

۱۲- به‌نوشتهٔ *Rosenstein-Rodan*، تحت عنوان:
International Aid For Underdeveloped Countries,
مندرج در *Review of Economics and Statistics*، شمارهٔ مه ۱۹۶۱، صفحات ۱۳۸-۱۰۷، خاصه صفحهٔ ۱۳۷، مراجعه کنید.

۱۳- به نوشتهٔ *J. E. Meade* تحت عنوان: *Trade and Welfare*
از انتشارات *Fair Lawn*، اکسفورد، سال ۱۹۵۵، صفحهٔ ۴۹، مراجعه کنید.

۱۴- این مسئله مورد گفتگوی فراوان واقع شده است، و در پارلمان

ایالات متحده هم دربارهٔ آن گفتگو کرده‌اند، به خصوص سناتور *Taft* نسبت به‌آن نظرات مخالفت‌آمیزی ابراز داشته است.

۱۵– به نوشتهٔ *Milton Friedman* تحت عنوان :

Foreign Economic Aid: Means and Objectives,

مندرج در *Yale Review*، شمارهٔ ژوئن۱۹۵۸، صفحات۵۱۶–۵۰۰، مراجعه کنید. ونیز به نوشتهٔ *P. T. Bauer*، تحت عنوان :

United States Aid and Economic Development,

از انتشارات *American Enterprise Association*، واشنگتن، نوامبر ۱۹۵۹، صفحهٔ ۱۰۴، مراجعه کنید.

فصل بیستم

چند استنتاج

□ دور مصیبت بار

از آنچه درپیش گذشت می‌توان نتیجه گرفت که توسعهٔ اقتصادی کاری است دشوار وپیچیده، وتازه بعد از آنکه توسعهٔ اقتصادی هم‌آغازگردید، مستمروپایدار نگاهداشتن آن، وکنترل تحولات وحرکات بعدی آن نیز دشوار است.

شدت فقر درجوامع کم‌رشد، مولود عوامل چندی است، و این عوامل متکی بریکدیگر ومنبعث وزائیده ازیکدیگرند. از این‌رو درتوجیه آنها عبارت‌کلیشه‌ای **دور مصیبت بار** را به‌کار می‌برند. پیروان مالتوس‌معتقدند، تازمانی‌که جمعیت کشورها افزایش می‌یابد، بالارفتن میزان تولید نمی‌تواندسطح زندگی را ارتقاء بخشد، زیرا درچنین وضعی «ثروتمندان، ثروت وفقیران، فرزند پیدا می‌کنند». درموردسرمایه از دور مصیبت بار دیگری یادکرده‌اند وگفته‌اند: «برای پول درآوردن باید پولدار بود[1]»، زیرا با درآمد کم، محال است بتوان چندان پس‌انداز نمود که سرمایه‌ای تشکیل شود. علاوه‌براین دو دور، ازدورها وتناقضات دیگری درکار توسعهٔ اقتصادی سخن به میان آورده‌اند. برای نمونه یکی دیگر ازاین دورها وتناقضات را توضیح می‌دهیم:

هر کشور در مراحل اولیهٔ صنعتی، به نیروی کار کمتری احتیاج دارد، ولی این احتیاج به نیروی کارکمتر، بـا بهترشدن وضع بهداشت عمومی همزمان است، وبهتر شدن وضع بهداشت عمومی، موجب افزایش جمعیت روستا می‌گردد. افزایش جمعیت روستا موجب می‌شودکه زمینهای زیرکشت به قطعات بسیارکوچک تقسیم شود، وتقسیم اراضی به‌قطعات‌کوچک، مالك زمین را ازکارگراضافی بی‌نیاز می‌کند و این امر موجب می‌شود که کارگران کشاورزی از روستا به شهر مهاجرت کنند، ونتیجتاً درشهرها فشارجمعیت بیشترمی‌گردد.[۲] تناقض دیگری درمورد توزیع درآمد وجود دارد که هر کشور درحال توسعه‌ای باید برآن غلبه کند؛ وآن عبارت است از این‌که ، تشکیل سرمایه برای یک ملت، محتاج امساك در مصرف است وامساك در مصرف، خود مستلزم گذشت و فداکاری متساوی افراد ملت است، وفداکاری متساوی افراد ملت را، فقط درسایهٔ تعادل‌بیشتر درآمدها می‌توان‌انتظارداشت، وتعادل بیشتر درآمدها، به‌معنای تقلیل‌میزان پس‌انداز است. حال‌چنانچه برای تشکیل سرمایه، به‌افزایش منافع سرمایه‌داران روآوریم، ممکن است این‌کار ازیکطرف به‌تشنجات اجتماعی انجامد، وازطرف دیگر هم نیزممکن‌است مبالغ پس‌اندازشده در راههای مطلوب سرمایه‌گذاری نشود، زیرا سرمایه داران الزاماً به رعایت خیروصلاح عامه معتقد نیستند[۳].

کشورهای فقیر به حکومتهای مقتدر احتیاج فراوان دارند، وایـن احتیاج آنها به‌حکومت مقتدر، ازاحتیاج ایشان به‌ثروت هم بیشتراست، ولی‌احتمال‌آنکه درکشوری فقیر، حکومت مقتدر باشد، بسیار کم است[۴]. کشورهای کم رشد ازجهت رابطهٔ مبادله هم دچار زحمت و تناقضند، زیرا وقتی این‌کشورها فاقد صنعت باشند، این رابطه به سود کشورهای صنعتی و به زیان آنها برقرار می‌گردد، و وقتی‌هم این کشورها صاحب صنعت می‌شوند، این رابطه به حال آنها سودی نخواهد داشت[۵].

ولی علی‌رغم همهٔ این مشکلات که درکارتوسعهٔ اقتصادی وجوددارد، دربسیاری ازکشورها، خاصه کشورهای کم جمعیت، کار توسعهٔ اقتصادی به نحوی ناخودآگاه‌به نتیجه رسیده‌است. برخی ازکشورهاهم به‌طورآگاهانه و باقصد وتصمیم عمل‌کرده‌اند و به‌رشد اقتصادی نائل آمده‌اند، مانند اتحاد شوروی وژاپن، که دومی کشورپرجمعیتی هم هست. حال باید دیدکه یک کشور فقیر، چگونه می‌تواند پوستهٔ سختی‌که آنرا احاطه نموده است درهم بشکند، وبر دور مصیبت بار فقر خود غالب آید، و به راه رشد اقتصادی قدم گذارد؟

□ آغاز رشد اقتصادی

مانمی‌توانیم به سؤالی‌که دربالا طرح شدپاسخی قطعی بدهیم. البته تئوریهای فراوانی به‌این سؤال پاسخ داده‌اند، ولی متأسفانه آزمایش دقیق وجدی این‌تئوریها بسیار محدود بوده است.

در کشورهای اروپای غربی، که بدون داشتن نقشه به توسعهٔ اقتصادی نائل آمده‌اند، مهمترین‌عامل محرکه، سجایاوخصایص مردم‌بوده‌است. مخصوصاً خصایص وسجایای **انسانهای نو** یا بانکداران وبازرگانانی،که خود را ازقیدشیوه‌های فئودالی رها کرده بودند. در حالی‌که در جنوب وشرق اروپا، طبقهٔ متوسط ضعیف وناتوان و متکی به زمینداران ومطیع ایشان بود، وبه‌همین دلیل هم نتوانست به‌مقابلهٔ آنان برخاسته ونظام‌کهنه را درهم شکنند. دور مصیبت‌باری‌که درپیش‌گفتیم، طبقهٔ متوسط را تاحدخطرناکی در خود فرو می‌برد، وآنان را به زندگی مألوف وعاری ازتغییری محکوم می‌کند. ولی‌این دورشکستنی است، ومی‌توان برراه ورسم مألوف غلبه‌کرد، ودر آن تغییری پدیدآورد، وپدیدآوردن تغییردرسیستم مألوف، خود منشاء ایجاد نظم جدیدی است‌که درآن **تحول** به‌صورت یك اصل اساسی وپایدار زندگی‌جلوه‌گر

می‌شود، شئون مختلف زندگی تحـول می‌یابند، و این تحـولات بریکدیگر تأثیر می‌کنند. و باز هم تحولات جدیدی می‌آفرینند، و در خلال این تحولات، دشواری تشکیل سرمایه واخذ تکنولوژی جدید از میان می‌رود.

جریان رشد اقتصادی درطی تاریخ آهسته بوده است. دربریتانیا رفورماسیون درقرن شانزدهم رخ داد، که درقرن هفدهم به انقلاب سیاسی، و در قرن هجدهم به به‌انقلاب صنعتی ودرقرن نوزدهم به جریان سریع رشداقتصادی انجامید. درآلمان، فرانسه، شمال ایتالیا، غرب اطریش، ناحیهٔ بوهم وکشورهای اسکاندیناوی، جریان رشد درشروع خود بسیارکند ولی ادامه و تکامل آن سریعتر از انگلستان بود. در بسیاری نواحی مانند: جنوب فرانسه، اسپانیا وبرخی‌ازمناطق ایتالیا، بازرگانی بنابه دلایلی‌که روشن نیست به انقلاب صنعتی منجر نشد.

از تأثیر عامل آب وهوا در ازمیان برداشتن این دور مصیبت بار، و شکستن آن پوستهٔ سختی که برشرایط زندگی ملتهای‌کم رشدحاکم است، بیکباره نمی‌توان غافل ماند. در دورانی که اقتصاد کشورها به طور ناخودآگاه رشد می‌کرد، ارتباطات بین‌المللی بسیار ضعیف بود، و فرهنگها مجزا ومستقل از یکدیگر بودند، و طبعاً ریشه و انگیزه‌های اصلی انقلاب فرهنگی، بیشتر از داخل کشورها سرچشمه می‌گرفت[۶]. درچنین حالی درکشورهای معتدل،که مردم‌آن نیازمندیهای‌حیاتی خود راباتلاش وکوشش‌کمتری تأمین می‌کردند، آن‌فرصت وقدرت برایشان باقی می‌ماند که‌آزادانه به‌اموری غیرازتأمین معاش روزانهٔ خود توجه‌کنند، وهمین‌توجه موجب می‌شدکه بتوانند، با تأمل دربارهٔ جهات مختلف‌کار وزندگی خود، برشرایط محدود کنندهٔ سنتها حمله‌ور شوند. ولی در مناطقی که آب و هوا مساعد و پربرکت نبود، تأمین زندگی روزانه به تلاش فراوان نیازداشت ومردم دائماً درتلاش معاش بودند، و نتیجتاً فرصت و انگیزهٔ پیشرفت در ایشان ضعیف می‌مانـد. ولی در مواردی که

انگیزه‌هایی ازخارج، کشورها را به‌رشد وحرکت وامی‌دارد، عامل آب وهواچندان مؤثرومحدودکننده نیست. آنچه درقرن نوزدهم برژاپن ودرقرن‌بیستم برکشورهای آسیایی و افریقایی گذشت، مؤید این نظر است. دربارهٔ اینکه چرا هیچیك از کشورهای مناطق حاره، به حداعلای رشداقتصادی نائل نیامده‌اند، هانتیگتن*، ا.ژ. براون**، م. بیتز*** و ت.س. سیمی**** چنین نظرداده‌اند، که ساکنان مناطق حاره تنبل‌نبوده‌اند بلکه‌به فقر غذایی مبتلا بوده‌اند. اما سستی وفتوری‌که درمناطق حاره دامنگیر سفید پوستان شد، ضعف وسستی فرهنگی بود، نه ضعف جسمانی، به همین دلیل هم هرگاه انگیزه‌هایی ازخارج به این مناطق تأثیرکرده است، ساکنان این نواحی نیروی جسمانی کافی برای نیل به رشد اقتصادی از خود نشان داده‌اند.

در مواردی که رشد اقتصادی آگاهانه و طبق نقشه صورت گرفته است، نحوهٔ غلبه بردور مصیبت بار پیش گفته کاملاً روشن نیست، و اصولاً درهم شکستن این دور، یك‌راه معین وقطعی ندارد، چنانکه نحوهٔ عمل ژاپن دراین مورد، ازنحوهٔ عمل اتحاد شوروی کاملاً متفاوت بوده است. در ژاپن آزادی اقتصادی محفوظ ماند و تکنولوژی غربی به مقیاس بسیار وسیع تقلید شد، طبقهٔ کارفرمای جدیدی به وجود آمد که سیستم فعالیت آزادانهٔ اقتصادی را درپیش گرفت، ومکانیزم قیمتها را برای تخصیص منابع و تقسیم درآمد به‌کار برد، وبا جامعه طبقاتی کهنه نیزپیوند گرفت وجوش خورد. ولی دراتحاد جماهیر شوروی بیشتر به تشکیل سرمایه صنعتی توجه شد، وتخصیص منابع وتقلیل مصرف بانیروی قاهره وبه اجبار صورت گرفت. مقصود شوروی را که تشکیل سرمایه بود، شاید بتوان از راههای دیگری هم تأمین کرد، به‌طوری‌که هم‌آزادی انتخاب مصرف‌کنندگان تاحدی محفوظ بماند، وهم درآمدها چنان توزیع شود که به تشکیل سرمایهٔ مورد نظر بیانجامد.

* Huntington ** A. J. Brown *** M. Bates **** T. S. Simey

□ رشد دائم و متزاید

هنگامی‌که جریان رشد اقتصادی آغازشد، مسائلی‌مانند اینکه رشد اقتصادی منبعث از چه عواملی است، و چه عواملی موجب ادامه و استمرار آن خواهد بود، و چه عواملی باعث بطوء و کندی آن می‌شوند، و یا موجبات توقف وتعطیل آن را فراهم می‌آورند، مطرح می‌شود.

تاکنون دربارهٔ پنج عنصر گفتگو کردیم که عبارتنداز: منابع، تشکیل‌سرمایه، کار، تکنولوژی و سازمان، همچنین دوجنبهٔ تغییر وتحول را که عبارتند از اندازهٔ واحد اقتصادی، و دگرگونی جامعه معرفی کردیم، ولی باید یادآوری کنیم که این مفاهیم از یکدیگر، و از عوامل غیراقتصادی مؤثر دررشداقتصادی، الزاماً ممتاز و مجزا نمی‌باشند. چنانکه تعریف منابع متکی به‌کیفیت تکنولوژی است، وتحولات تکنولوژیك تحت تأثیر ساختمان اجتماعی و تمایل و توانایی جامعه به دگرگونی قرار دارد. کالاهای سرمایه‌ای را به سختی می‌توان از شکل تصحیح شدهٔ طبیعت یا ازسرمایه‌گذاری در نیروی انسانی یعنی‌آموزش تمیز داد. هنگامی‌که رشداقتصادی آغاز شود، مسئله اساسی که مطرح می‌شود این است که عامل تسریع جریان رشد اقتصادی، تغییر مردمان است، یا تراکم سرمایه؟

شاید بد نباشد که قدری به عقب برگردیم و از آنچه در فصل اول راجع به رشد و ارتباط آن با درآمد سرانه بیان‌کردیم تحلیلی بکنیم. آیا رشد موجب تغییر ماهوی مردم می‌شود؟ آیا رشد یك شخص، فقط به‌معنای رشد فیزیولوژیك است، یا اینکه رشد شخص مرادف با افزایش تواناییهای فنی و عاطفی و دگرگونی محیط اجتماعی اوست؟ چرا قدرت یك شخص رشید به تحصیل درآمد، بیش از یك کودك است؟ آیا به لحاظ رشد جسمانی وتربیت فنی و داشتن ابزار وآلات بیشتر است، یا

اینکه به لحاظ علاقهٔ بیشتر به‌تأمین رفاه اقتصادی است؟ پاسخ این سؤالات درخود آنها نهفته است. جریان رشد را نمی‌توان به یك عامل و به یك راه منحصر کرد و احمقانه‌است که بخواهیم یك‌راه را به‌عنوان تنهاراه رشد قبول کنیم. رشدفیزیولوژیك متضمن یک رشته تغییر و تحولات دائم و مرتبط است که با یک مکانیزم مخصوص، کنترل و هم‌آهنگ می‌شود، برای کنترل و تنظیم این تحولات، مراکز معینی در بدن‌آدمی وجود دارد. رشد اقتصادی نیز برهمین سیاق به معنای تغییر وتحول دائم و متزاید است، اما مرکز کنترل‌کننده و هم‌آهنگ‌کنندهٔ این رشد هنوزکشف نشده است، و در انتظار آن است که روزی‌کسی از این راز پرده بردارد.

در فصل چهارم یادآور شدیم که قلت منابع به شرط آنکه از حداقل معینی کمتر نباشد، موجب اشکال‌نخواهدبود، زیرا تحولات‌تکنولوژیک وافزایش سرمایه، می‌تواند نقصان منابع را جبران‌کند. این نظر به‌طورکلی قابل‌قبول است، ولی ژاپن از رهگذر نقصان منابع، مشقات بسیار تحمل می‌کند و درآمد سرانه‌اش در سال ۱۹۶۱ معادل ۴۰۰ دلار در سال بوده است. آیا با این میزان درآمد می‌توان ژاپن را درشمارکشورهای توسعه یافته دانست. این‌میزان درآمد سرانهٔ سالانه برابراست با درآمد سرانهٔ کشورهای آرژانتین، مالت، جامائیکا، وهرسه این‌کشورها را درزمرهٔ کشورهای‌کم‌رشد می‌دانند. ولی ژاپن ازلحاظ اندازهٔ واحدهای اقتصادی، دگرگونی اجتماعی و تشکیل سرمایه، که جوهر و عامل اصلی در تشخیص اقتصاد رشد یافته است، باید درشمار کشورهای رشد یافته قرارگیرد. تا مدتها ژاپن را کشوری می‌دانستند که‌گرچه در راه توسعهٔ اقتصادی قدم‌گذارده است، ولی ازلحاظ سطح درآمد هنوز درشمار کشورهای کم‌رشد باید تلقی شود. اما اخیراً تسریع در جریان رشد اقتصادی وتأمین ده درصد افزایش سالانهٔ‌آن، به‌خوبی‌ثابت‌کرد‌که ژاپن‌برتمام عوامل محدودکنندهٔ رشد اقتصادی فائق‌آمده است و درکار آن است‌که سطح زندگی‌بالایی

را برای ملت خود تأمین سازد.

□ عوامل استراتژیك رشد

ارتباط موجود بین منابع، تشکیل سرمایه، ساختمان اجتماعی، تکنولوژی، اندازهٔ واحدهای اقتصادی و دگرگونی جامعه، پیچیده و متنوع است. عوامل اتفاقی بسیاری نیز دررشداقتصادی مؤثرواقع‌می‌شوند. وقایع‌پیش‌بینی‌نشده، چنانکه‌مورخین می‌گویند، نیز برارتباطات مستقر بین عوامل فوق غلبه می‌کنند، ولی چنین به نظر می‌رسد که عامل استراتژیک رشد، در هرحال همان عامل اجتماعی است. البته در صورتی‌که رشد به‌طور ناخودآگاه، و ازطریق توسعهٔ اقتصادآزاد، صورت‌گیرد، عامل اجتماعی به عنـوان یک عامل استراتژیک مثبت و سازنده اهمیت خود را حفظ می‌کند. ولی درصورتی‌که رشد اقتصادی طبق برنامه، و از بالا بر یک‌کشور تحمیل شود، اثرعامل اجتماعی درجنبهٔ منفی ومقاومت‌کنندهٔ آن‌خواهد بود. وقتی‌قدرتهای خصوصی بارمسؤلیت اقتصادی را به دوش می‌کشند، تشکیل‌سرمایه، و ایجادتحولات فنی به عهدهٔ جامعه است. یک جامعهٔ آزاد ومتحرك، به‌کارگران فرصت می‌دهدکه به حد طبقهٔ متوسط ارتقاء یابند، و به طبقات بالا امکان می‌دهدکه موقعیت‌اجتماعی خود را مشخص‌کنند، و راهی مفید به‌حال اجتماع درپیش‌گیرند، ومجموعاً انگیزهٔ پس‌انداز و ابداع را در مردم خلق و تقویت می‌کند. در جوامعی که رهبری توسعهٔ اقتصادی به عهدهٔ حکومت است، اگر مردم به ندای حکومت برای امساك یا شوق به‌کار یا روگردانیدن ازسنتها، به‌طورآرام ومطمئن و دور ازهرنوع عصیان وطغیان، جواب مثبت ندهند، امر توسعهٔ اقتصادی، پیشرفت حاصل نخواهدکرد.

تأثیر اساسی عامل اجتماعی در توسعهٔ اقتصادی، موجب شـده است که برای سرمایه‌گذاری در حمل و نقل و ارتباطات و تعلیم و تربیت اولویت قائل شوند. در

اینجا باید بین کالاهای مصرفی و کالاهای تولیدی تفاوت قائل شد، زیرا این تفاوت در این زمینه بسیار اهمیت دارد. توسعهٔ ارتباطات و حمل و نقل باید متوجه مرتبط داشتن بازارها، و ارتقاء تماسهای شخصی و خصوصی باشد، نه متوجهٔ فراهم‌آوردن وسیلهٔ سفرهای غیرلازم یا دیدار اعضای خانواده. و تعلیم و تربیت باید قدرت کار و مهارتهای عملی مردم را افزایش دهد، و به ارتقاء سطح فرهنگ عمومی فقط آن اندازه توجه کند که برای افزایش تفاهم اجتماعی مؤثر است.

حمل و نقل، بازارها و مردمان را به یکدیگر مربوط می‌کند، قابلیت‌کشش عرضه و تقاضا را زیادتر می‌سازد، زمینهٔ مساعدتری برای عملکرد سیستم قیمتها مهیا می‌دارد، وموجب می‌شود که در تولیدوتوزیع، واحدهای بزرگ اقتصادی پدیدار گردد. آموزش نیز به نوبهٔ خود در جهات متعدد اثر می‌کند، درك عدد ومحاسبات، مردمان را به‌افزایش درآمد خود متوجه می‌سازد. ایجاد قدرت تفهیم وتفاهم به‌نوبهٔ خود، یکی از شرایط اساسی سازمان یافتن بازار و ایجاد قیمتهای مشخص است. نیل به حداقلی از تعقل، و درك روابط علت و معلولی پدیده‌ها، شرط لازم متحول‌شدن تکنیك است. و یکی از شرایط اساسی تربیت سرپرستان، و سرکارگران و متصدیان‌کارآمد، که مبنای یك سازمان‌تولیدی یا توزیعی‌موثر وکارآمد را تشکیل می‌دهند، آموزش عمومی رسمی و مخصوصاً آموزش متوسطه است.

حمل‌ونقل، وارتباطات وآموزش، ازلحاظ سرمایه‌گذاری به‌طورکلی اولویت دارند. برخی ازصاحب‌نظران‌علم‌اقتصاد، نیروی برق را هم واجداولویت می‌شمارند، البته اخذ تصمیم درمورد نیروی برق، باید برمبنای اطلاعات و واقعیات و برای هر مورد خاص صورت‌گیرد، اما به‌طورکلی‌قبول اولویت برای نیروی‌برق خالی‌از اشکال نیست، زیرا قائل شدن اولویت برای نیروی برق، تا حد زیادی ناشی‌از قرارگرفتن تحت تأثیرجلوه‌های ظاهری است. ایجاد صنعت برق محتاج سرمایه زیادی است‌که

صرف چنین سرمایه‌ای درطی مدت‌کوتاه، با قدرت تولیدی‌کشورهای کم‌رشد متناسب نیست. بازده‌بسیاری ازطرحهای بزرگ تولیدنیروی‌برق، ازراه بستن سد، فوق‌العاده نازل است. راست‌است‌که بانك‌بین‌المللی برای بستن سد وایجاد نیروی‌برق وامهای بسیاری داده‌است، وراست‌است‌که ساختمان سد وتولیدنیروی‌برق ممکن‌است‌تحولی در تکنولوژی پدید آورد، ولی پرداختن وام ازجانب بانك بین‌المللی برای اجرای این قبیل طرحها، بیشتر بدین لحاظ بوده است که دیگر امروز نمی‌توان، مانند سالهای اولیهٔ قرن بیستم به تولید و توزیع نیروی برق به مقدار محدود و ناچیز قناعت‌کرد. علاوه‌براینها باید تمایلات دختران و پسران جوان را، که ازکشورهای کم‌رشد به خارج سفر کرده‌اند، و در مدارس عالیه کشورهای توسعه یافته تحصیل نموده‌اند، وسطح زندگی‌کشورهای غربی آنها را «بد ادا» کرده است، درنظر داشت. این عده درمنازل خود به نیروی برق فراوان و ارزان احتیاج دارند، تا بتوانند نور کافی، سیستم تهویه مطبوع، یخچال و امثال آنها را برای خود فراهم‌آورند.

چارلزایسائوی* در سال ۱۹۵۱، طی یك سخنرانی در شیکاگو اظهار داشت‌که نیروی برق یکی از شرایط اساسی توسعهٔ اقتصادی است، ولی تردید در صحت این نظر چندان ناروا نیست. سوای قائل شدن اولویت برای سرمایه‌گذاری درحمل و نقل وآموزش، آیا عوامل‌استراتژیك دیگری هم درکاررشداقتصادی وجود دارد؟آیا تعادل اقتصادی بدانسان‌که لوئیس ادعا می‌کند، رازاصلی رشد اقتصادی است، یاتهیهٔ موادغذایی ارزان، که تشکیل سرمایه را ممکن می‌سازد؟ قائل شدن اولویت برای حمل و نقل و آموزش، در حقیقت بیان لزوم ایجاد و استفاده از مزایای ضمنی در سرمایه‌گذاری است؛ ولی مزایای ضمنی دیگری هم ممکن است وجود داشته باشد. دربرخی موارد از مزایای ضمنی‌که آموزش وحمل و نقل عرضه می‌دارند، حداکثر

---

* Charles Issaui

استفادهٔ ممکن صورت گرفته است. ولی اصرار به رعایت تعادل در کار رشد اقتصادی به‌معنای آن است که مکانیزم قیمتها به‌خودی خود عمل نمی‌کند، درصورتی که وجود و تأثیر مزایای ضمنی مبتنی بر این اصل است که سیستم قیمتها فقط در موارد خاصی از حرکت و اثر باز می‌ماند. اگر سیستم قیمتها در کار توسعهٔ اقتصادی مؤثر باشد، سرمایه‌گذاری در کشاورزی وقتی باید صورت گیرد که ارزش مواد غذائی نسبت به‌سایر کالاها بیشتر ترقی کرده باشد. یکی از کلیدهای رشد اقتصادی، که توجه به‌آن را تأکید و توصیه می‌کنیم، استفاده از مکانیزم قیمتها به‌حد اعلاست. یعنی حداکثر بهره‌برداری از مزایای ضمنی که براثر افزایش اندازه بنگاه حاصل می‌شود، بی‌آنکه در میزان کل عرضه و تقاضا تغییر بسیاری حاصل آمده باشد.

درکشورهای درحال توسعه، همیشه این تمایل وجود داردکه به‌نحوی از انحاء، از قبیل پایین آوردن نرخ اسعار خارجی، خریداری محصولات کشاورزی به قیمتی کمتر از سطح قیمت آنها در شهر، ایجاد سیستم کنترل قیمتها وکنترل توزیع، در نحوهٔ عمل مکانیزم قیمتها دخالت کنند. دولتها با استفاده از این راهها درمکانیزم قیمتها دخالت می‌کنند، و سپس به لحاظ آنکه مکانیزم قیمتها درست عمل نمی‌کند، ناچار به سرمایه‌گذاری مبادرت می‌ورزند، ولی شاید بتوان با تکیه به‌مکانیزم قیمتها ازهر دوی این اعمال اجتناب کرد، که این خود نوعی صرفه‌جوئی برای دولتهاست.

بدون تردید، سیستم قیمتها به‌طور کامل عمل نمی‌کند، و این معنی ضمن توضیحات راجع به مزایای ناشی از اندازهٔ واحدهای اقتصادی آشکار شد. و بنابراین گفتگوی ما دربارهٔ کمال وقاطعیت مکانیزم قیمتها نیست، بلکه گفتگو درآن است که، آیا باید به یکباره از این مکانیزم چشم پوشید، یا می‌توان در کار رشد اقتصادی از آن بهره گرفت. به‌عبارت دیگر چون قابلیت کشش عرضه وتقاضا محدود است، وتقلیل عرضه نه موجب آن است که تقاضا تقلیل پیدا کند، و نه موجب آن است که یکباره منابع کشور

به‌تولید کالای مورد تقاضا روآورد، پس باید مواضع سرمایه‌گذاری، وتا حدود زیادی نوع ومیزان محصولاتی را که تولید خواهد شد، طبق نقشهٔ قبلی معین‌کرد، یا باید به مکانیزم قیمتها قابلیت بیشتری عطا کرد؟ و در هرمورد که مزایای ضمنی داخلی یا عمومی نوعی انحصار ایجاد می‌کنند، و سیستم قیمتها را از اثر ساقط می‌سازند، آیا باید به‌تغییر قیمتها مبادرت ورزید؟ شك‌نیست‌که اوضاع واحوال خاص اقتصادی، موجب تغییر تصمیم درهرمورد می‌شود، اما اعتقادکلی نویسنده‌آن است‌که هرانداز ممکن‌است باید ازمکانیزم قیمتها استفاده‌کرد. تکیه به انگیزهٔ نفع‌شخصی درهنگام رشد اقتصادی، نتیجهٔ دیگری هم دربر دارد وآن آزادکردن قدرت فکری ونیروی انسانی است، که می‌باید کار کنترل اقتصادی را به عهده بگیرد. از طرف دیگر در عملکرد مکانیزم قیمتها اشتباهات بسیار بزرگ‌کمتر واقع می‌شود، وحال آنکه در طرح نقشهٔ قبلی برای سرمایه‌گذاریهای بزرگ، وکارهای عظیم، احتمال پدیدآمدن اشتباه کم نیست. مکانیزم قیمتها اگر دقیق و منظم اجرا شود، آن دسته از عوامل اجتماعی راکه مبانی استراتژیك رشد اقتصادی‌هستند، بیدار وتجهیز می‌کند؛ مثلاً به عقلانی شدن ادراکات، و مشخص شدن ارتباطات، و یکسان شدن سلیقه‌ها، کمك می‌کند. بازار تنها یك ماشین توزیع نیست، بلکه یك مدرسه هم هست.

□ رشد مطلق یا نسبی؟

این‌کتاب به‌آغاز وایجاد جریان رشد اقتصادی و پابرجا ومستمر نگاهداشتن آن متوجه بوده است، و به سرعت رشدکمتر توجه داشته است؛ و نیز درصورتی‌که رشد اقتصادی بنابه‌عللی متوقف‌گردد، شروع مجددآنرا موردنظر قرار نداده است. درحقیقت بسیاری از این مسائل متعلق به دوران بلوغ وسالخوردگی است، و بحث کتاب حاضر به دوران نوجوانی محدود مانده‌است. درجائی‌که مسئلهٔ رشد یك‌کودك

نوزاد، و چگونگی رسیدن او به دوران بلوغ وجوانی مطرح است، بسیار بی‌معنی است‌که راجع به طول قامت نوزاد در شش سالگی صحبت شود.

دربسیاری‌موارد و به‌منظورهای‌خاصی، رشداقتصادی‌را وسیله ازمیان‌برداشتن تفاوت موجود بین سطح زندگی مردم‌کشورهای رشدیافته، وکشورهای کم‌رشد تلقی کرده‌اند؛ ولی در صورتی‌که سرعت رشد اقتصادی در کشورهای رشد یافته، لااقل در حدکشورهای‌کم‌رشد باشد، پرشدن فاصلهٔ موجود کمتر محتمل است. وبه‌این‌معنی، رشد اقتصادی برای کشورهای کم‌رشد هرگز حاصل نخواهد شد، زیرا شکاف‌موجود به جای‌آنکه کمترشود بیشترمی‌گردد، و دراینجاست‌که مسئلهٔ سرعت رشداقتصادی مطرح می‌شود.

سرعت رشد اقتصادی را از جهات متعدد، خاصه از لحاظ دفاع ملی و سیاست بلند مدت کشور کم‌رشد باید مورد توجه قرار داد. ولی آنچه واجد اهمیت اساسی است، آن است‌که آیا کشور کم‌رشد اساساً در طریق رشد اقتصادی قدم‌گذارده است یا خیر؟ افزایش سرعت رشد به اندازهٔ شکستن حالت ثابت و جامد اقتصادی وقدم گذاشتن در راه رشد اهمیت‌ندارد. اگرکشوری در راه رشداقتصادی واردشد، می‌تواند با دشواریهای‌بسیارکمتری برسرعت رشدخود بیافزاید، البته احتمال‌کم‌شدن سرعت رشد آن هم وجود دارد. منحنی سرعت رشد اقتصادی همواره رو به افزایش ندارد، و تصاعد هندسی سرعت رشد، فقط در مواضع خاص ومحدودی امکان‌پذیراست، آن هم نه به‌طورپایدار وبرای همیشه. به‌کاربردن‌شیوه‌های‌فنی جدید، سرمایه‌گذاریهای کلان، یا حتی تحولات اجتماعی عمیق، می‌تواند سرعت رشد اقتصادی را به ناگهان بالا ببرد. تحقیق وتفحص به نحوی سازمان‌یافته، برای‌کشف‌شیوه‌های جدید تولید، وسرمایه‌گذاری برای بهره‌مندی‌ازابداعات واختراعات را، مفتاح اصلی ومایه رونق و طراوت پایدار اقتصادی دانسته‌اند؛ و اگر چنین باشد، برهمهٔ کشورهائی که به

سطح درآمد بالایی‌نائل شده‌اند، راه رشد اقتصادی باز وهموار است، ولی من شخصاً به این ادعا با تردید می‌نگرم.

یك کشور در حال توسعه، نباید از تفاوت موجود در سطح زندگی خـود با سطح زندگی‌کشورهای پیشرفته بهراسد، حتی اگر این تفاوت درحال بیشترشدن هم باشد، زیرا اساس‌کار درحقیقت همان قدم‌گذاردن درمسیر رشداقتصادی است. دربارهٔ تحولات آتی، و میزان سرعت رشد در مراحل بعدی، یا حتی احتمال توقف جریان رشد، ونحوهٔ شروع مجددآن، چیز زیادی نمی‌توان‌گفت. براه‌انداختن جریان رشد اقتصادی، خود به تنهائی موفقیت بزرگی است.

حواشی و ماخذ مربوط به فصل بیستم

۱ــ به مقالهٔ نیویورک‌تایمز، شمارهٔ دوم اکتبر ۱۹۵۵، تحت عنوان:
Extension is Voted for Colombo Plan,
مراجعه کنید. نویسنده دراین مقاله چنین اظهار می کند: «دور مصیبت‌بارگسترش یافته است... توسعهٔ اقتصادی به لحاظ نقصان منابع مالی ناقص مانده است و منابع مالی به‌لحاظ نقصان توسعه محدود ونارسامی گردد».

۲ــ به نشریهٔ سازمان ملل متحد، تحت عنوان:
Processes and Problems of Industrialization in Under-developed Countries,
چاپ نیویورک، سال ۱۹۵۵، صفحهٔ ۱۲۱، مراجعه کنید.

۳ــ به‌نوشتهٔ *D. ،R. Gadgil* تحت عنوان :
Economic Policy and Development,
از انتشارات *Gokhale Institute, Poona* ، منتشره به‌سال ۱۹۵۵ ، صفحهٔ ۱۸۱، مراجعه کنید.

۴ــ به نوشتهٔ *W. A. Lewis* تحت عنوان :
The Theory of Economic Growth,
از انتشارات *Irwin, Homewood*، منتشره به سال ۱۹۵۵ ، صفحهٔ ۳۸۲ ، مراجعه کنید.

۵ــ به نشریهٔ سازمان ملل‌متحد، تحت عنوان:
Repercussions of Changes in the Terms of Trade on the Economies of Countries in the Process of Development,

منتشره به سال ۱۹۵۳، مراجعه کنید.

۶ـ مسئلهٔ مطروحه، مسئله‌ای‌است بسیارمهم و درخور مطالعهٔ عمیق. مسئلهٔ تأثیر یك فرهنگ درسایر فرهنگها، مسئلهٔ تازه‌ای نیست. در طول تاریخ موارد بسیاری ازاین تأثیر دیده می‌شودکه هرکدام ازآنها درخور بررسی خاصی‌است. ولی تأثیرات فرهنگی، بعضاً آثار اقتصادی هم به بار آورده‌اند، مثل تأثیری که درجنگهای صلیبی، مسلمین برصلیبیون گذاشتند.

ECONOMIC DEVELOPMENT

Second Edition

CHARLS P. KINDLEBERGER

Professor of Economics
Massachusetts Institute of Technology

Translated by:
REZA SADOUGHI

Published by
GILAN COLLEGE OF MANAGEMENT

Lahidjan-Iran

انتشارات مدرسهٔ عالی مدیریت گیلان

بهاء ۳۰۰ ریال